۱. حقائق التفسیر

مشتمل بر تفاسیر:
امام صادق (ع)
ابن‌عطا
ابوالحسن نوری
حسین‌بن‌منصور حلاج

تفسیر امام جعفر صادق(ع)

نوشتهٔ پل نویا
ترجمهٔ احمد سمیعی (گیلانی)

تفسیر عرفانی
منسوب به امام جعفر صادق (ع)
تصحیح انتقادی

اهمیت تفسیری عرفانی را که صوفیان سنی به امام جعفر صادق (ع) (متوفی ۱۴۸ هـ/۷۶۵ م) نسبت داده‌اند، مانند اهمیت بسیاری از متون عرفانی کهن، نخست بار لویی ماسینیون در اثر خود به نام *تحقیق در اصطلاحات عرفان اسلامی*[1] (ص ۲۰۱-۲۰۶) مورد تأکید قرار داده است. در همان زمان، ی. ف. روسکا[2] مقاله‌ای[3] به امام جعفر صادق (ع) اختصاص داده بود که در آن مسئلهٔ مرموز روابط جابر بن حیان و امام را، که به قول مورخان اسلامی به علم کیمیا پرداخت و به گواهی خود ابن الندیم[4] در علوم غریبه استاد جابر بود، بررسی کرد. روسکا در نخستین بخش این مقاله، آثار گوناگون منسوب به امام را از نظر می‌گذراند، لیکن ظاهراً وی از کار تفسیری امام بیخبر است یا آن را بیرون از حوزهٔ پژوهشهای خود قلمداد می‌کند.

لویی ماسینیون، بخلاف، تحقیق خود را بر «مسئلهٔ ادبی»، که بر اثر انتساب تفسیری عرفانی از قرآن به وسیلهٔ محافل صوفیان سنی به امام طرح می‌شود، متمرکز می‌سازد. این تفسیر در تألیف مهم سُلَمی به نام *حقائق التفسیر* به دست ما رسیده و سُلَمی خود در مقدمه‌اش گفته که روایت ابن عطا (متوفی ۳۰۹ هـ/۹۲۱ م) را عیناً نقل کرده است. ماسینیون، با بررسی مسئلهٔ اعتبار و اصالت این تفسیر، چنین اظهار عقیده می‌کند: «نمی‌توان انتساب کلمات این تفسیر عرفانی را به امام جعفر صادق (ع) بیشاپیش و بی قید و شرط رد کرد، زیرا میان این کلمات و اقوال پراکنده‌ای از امام که امامیهٔ پاك اعتقاد و غلاة (نُصَیْریّه و دُروزیّه)، از طریق جداگانه، مورد استناد قرار داده‌اند مقارنه‌های عقیدتی نظرگیری دیده می‌شود.»

این رأی دو حکم عمده را دربردارد که بدبختانه ماسینیون رنج آوردن پشتوانهٔ شواهد و دلایل برای آنها را بر خود ننهاده است. در حقیقت، انسان دلش می‌خواست بداند که این «مقارنه‌های عقیدتی» بین تفسیری که به وسیلهٔ سُلَمی محفوظ مانده و نقل شده و «اقوال

(1) *Essai sur le lexique technique de la mystique musulmane.* (2) J.F. Ruska

(3) Arabische Alchemisten, II, Ga'far al-Ṣâdiq, der sechste Imâm

(کیمیاگران اسلامی، جعفر الصادق امام ششم)

(4) V. *Fihrist* (نك: *الفهرست*), p. 355.

پراکنده‌ای که در محافل امامیه به نام امام در گردش است کدامند. از سوی دیگر، اثبات استقلال متقابل این روایتهای دوگانه ضرورت داشته است. چه، اگر در محافل شیعی توانسته باشند، به طریقی مستقل از صوفیان سنی، احادیث مربوط به تفسیر امام ششم از قرآن را حفظ کنند، عکس این جریان بهٔ خودی خود مسلم نیست. بخلاف، بیش از پیش آشکار می‌شود که صوفیان نسبت به آراء ناشی از تشیع‌پذیرفتاری زیادی داشته‌اند، و هیچ چیز این امکان را نفی نمی‌کند که روایت خاص خود از تفسیری را که به امام جعفر صادق (ع) نسبت می‌دهند از منابعی شیعی اخذ کرده باشند. مگر نه این است که خود ماسینیون در ارزش و اعتبار اِسنادِ ذوالنون مصری، که این تفسیر را از طریق مالك به امام جعفر صادق (ع) می‌رساند، شك می‌کند؟

لذا مسئلهٔ اصالت و اعتبار این تفسیر عرفانی، که صوفیان به امام جعفر صادق (ع) نسبت می‌دهند، ما را به مسائل بغرنجی که هنوز درست به مطالعه در نیامده و متون بسیار پر حجمی که شیعیان به نخستین امامان خود نسبت می‌دهند باز می‌گرداند.

در مورد خود امام جعفر صادق (ع)، خوشبختانه تفسیری تمام از قرآن وجود دارد که محمدبن ابراهیم نُعمانی، شاگرد کلینی (متوفی ۳۲۹ هـ/ ۹۴۰ م)، به نام امام گرد آورده است. این تفسیر را که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ بانکیپور[5] موجود است می‌توان لنگهٔ شیعی روایتی شمرد که تصحیح آن را در اینجا به دست می‌دهیم و همان روایت مشهور در محافل سنّیان است. مقایسهٔ این دو روایت در حقیقت چیزی بیش از «مقارنه‌های عقیدتی» را که ماسینیون از آن یاد می‌کند آشکار می‌سازد. ما با اثری واحد، دارای فکر و الهام واحد، سبك واحد، و حتی محتوای معنوی واحد مواجهیم. از آن بالاتر، از هر دو سو، کلماتی باز می‌یابیم با الفاظی یکسان و با اینهمه دارای موارد اختلافی مهم که از دو منبع نقل جداگانه حکایت می‌کنند. این نتیجهٔ حاصل از تحقیق هر قدر مهم باشد، بی‌گمان این مسئله را حل نمی‌کند که در این *روایات*، خواه سنی خواه شیعی، چه اقوالی بواقع از خود امام است.

در آنچه به تاریخ تصوف مربوط است یك امر مسلم است و ما توجه را بر همین امر جلب می‌کنیم: خاستگاه تاریخی این *تفسیر* منسوب به امام هرچه باشد، ورود آن به محافل صوفی در زمان شکل‌بندی آیین عقیدتی عرفانی سنّی صورت گرفته، در زمانی که صوفیان سدهٔ سوم، با در دست داشتن واژگان فنی پر تنوع و دقیق، در صدد برمی‌آیند تا بسط و پرورش تجربهٔ روحانی

۵. شمارهٔ ۱۴۶۰، ۲۳۲ ورق. از دوست خود ب. هامبی Hambye .p بسیار سپاسگزاریم که در تهیهٔ میکروفیلم آن برای ما قبول زحمت فرموده‌اند.

خود را به کتابت در آورند. این در حکم آن است که گفته شود *تفسیر* مذکور سندی است که زمینهٔ مطالعهٔ شکل‌بندی زبان فنی عرفانی در اسلام شمرده می‌شود. در اثری که در دست تهیه است، همهٔ دَیْن صوفیان قرن طلایی به این تفسیر را بشرح نشان خواهیم داد. ماسینیون در این زمینه، تا آنجا که به تأثر حلاج از این *تفسیر* مربوط است، کاوشهایی کرده است، لیکن این تأثیر از حلاج فراتر می‌رود، زیرا *تفسیر* منسوب به امام ساختهایی را در بردارد که بعداً مسیر عرفانی همهٔ صوفیان می‌شود و مهمترین الفاظ و اصطلاحات آنان را به دست می‌دهد. در این مقام، من باب مثال، طبقه‌بندی مشهور منازل و مراحل عرفانی در *مقامات* و *احوال* را یادآور می‌شویم. البته در متون تصحیحی ما این دو مفهوم در تقابل نیستند، هر چند که هر دو لفظ بارها به کار رفته‌اند. اما *تفسیر* منسوب به امام چند بار فهرستی از حالات عرفانی به دست می‌دهد که آن را باید نخستین طرح فهرستهای *مقامات* و *احوال* که پس از قرن سوم رسمیت یافته تلقی کرد. و همچنین باید عناصر علم جفر ـ معنای مرموز حروف الفبا ـ را به یاد آورد که *تفسیر* حاوی آنهاست و صوفیان آنها را اخذ کرده‌اند. همچنین قطعات بس مهمی از *تفسیر* را خاطرنشان باید ساخت که در آنها تجربهٔ دینی چهره‌هایی در *کتاب مقدس* چون ابراهیم یا موسی تحلیل می‌شود، قطعاتی که بعداً نمونه و سرمشق تفکر صوفیان در آیات قرآنی مربوط به همین چهره‌ها می‌گردد.

به همهٔ این دلایل جا داشت که علاقه‌مندان به تصوف بیش از این نسبت به این سند استثنایی بیخبر نمانند. با اینهمه، تصحیح آن آسان نبود؛ زیرا، چنانچه گفتیم، آشنایی ما با این تفسیر تنها از طریق نقل قولهای سُلَمی (متوفی ۴۱۲ هـ/۱۰۲۱ م) در *حقائق‌التفسیر* است. بیش از هر چیز لازم آمد که نشان آنها را در انبوهی از نقل قولهای دیگر بیابیم، زیرا *حقائق* تألیف گسترده‌ای است از متون کهن تصوف. چون این کار روی یك نسخهٔ خطی پایان یافت، ضرورت یافت که از نو همین نشان‌یابی را در نسخه‌های خطی دیگر انجام دهیم تا بتوانیم تصحیحی انتقادی پدید آوریم.

این تصحیح انتقادی، در واقع، از روی سه نسخهٔ خطی انجام گرفته است که همه متعلق به کتابخانه‌های استانبول اند:

F= فاتح ۲۶۰ (۱۶۴ ورق) نسخهٔ بی‌تاریخ، بدقت سوادبرداری شده، با خطی بسیار ریز، که گاهی خواندنش دشوار است. این نسخه را اصل گرفتیم و بسیار بندرت از متن آن دور شدیم.

B= بشیر آغا ۳۶ (۳۳۸ ورق)، مورخ ۱۰۹۱ هـ/۱۶۸۰ م. خط یکی از کاتبان بس بیدقت

که سطوری تام را جا انداخته و به زبان عربی آشنایی چندانی نداشته است. این نسخه بویژه برای تأیید قرائت دو نسخهٔ دیگر، که بمراتب ناخواناترند، مفید افتاده است. نسخه بدلهای آن بندرت جالب‌اند.

ی = ینی جامع ۴۲ (۳۸۳ ورق)، نسخهٔ بی‌تاریخ،لیکن دربردارندهٔ گواهی قرائت متن به تاریخ ۷۷۱ هـ/۱۳۶۹ م. با خط مسامحه‌کارانه، غالباً فاقد نقطهٔ حروف، لیکن چون بدقت به دست مرد با سواد آشنا با الفاظ صوفیان سواد برداری شده، متن نسخه عالی است و گاهی حتی از نسخهٔ فاتح ۲۶۰ بهتر است.

می‌دانیم که تعداد زیادی نسخهٔ خطی *حقائق التفسیر* سُلَمی وجود دارد؛ ما خود ده تا از آنها را فقط در کتابخانه‌های استانبول و در بریتیش میوزیوم (Or. 9433) به معاینه دیده‌ایم. آیا بیش از ویرایش متن تفسیر، همهٔ این نسخه‌ها می‌بایست مقابله شود؟ اگر می‌خواستیم چنین کنیم متن مذکور هرگز تصحیح نمی‌شد. سرمشق ماسینیون، که از روی چند نسخه کلمات حلاج را که سُلَمی نقل کرده به طبع رسانید، مشوق ما گردید و چنین اندیشیدیم که همان سه نسخه دستیابی به متنی هرچه نزدیکتر به اصل را به حد کافی ضامن است.

لوبونه- آن- برن، ۲۲ اوت ۱۹۶۷.

نوشتهٔ لویی ماسینیون
ترجمهٔ احمد سمیعی (گیلانی)

تفسیر منسوب به امام جعفر صادق (ع)*

الف) وضع کنونی این مشکل ادبی

در قرن سوم هجری، در محافل عرفانیِ «صوفیان» کوفه و بغداد، احادیثی اخلاقی با گرایشهای عرفانی، دربارهٔ نکات گوناگون مبهمِ قرآن روایت می شود که به امام ششم، امام جعفر (ع)[1] (وفات: ۱۴۸)، منسوب است. این احادیث، در قرن چهارم هجری، مُسندِ طریقِ اهلِ البیت[2] را تشکیل می دهند. چنین دعویی برای *مراسل* گزافه آمیز است، زیرا، بنابر اظهار نظر عبادیّه، امام ششم (ع) نتوانسته بود از آنچه از پدرش روایت شده بود چیزی سماع کند. یحیی قطّان و بُخاری احادیث مرویّ از امام جعفر (ع) را کُلّاً مردود شمرده‌اند، اما طرفه اینکه مالکیانی متعصّب، چون عِیاض، این احادیث را پذیرفته‌اند[3]؛ علّت این امر را بعداً خواهیم دید. ابن حنبل نیز چند حدیث از میان آنها را پذیرفته است.[4]

پس از فُضَیْل بن عِیاض،[5] ذوالنّون مصری نخستین کسی است از سنّیان که از این احادیث یاد کرده است. وی می گوید که آنها را از طریق فضل بن غانم خُزاعی از مالك[6] اخذ

● ترجمه از:

Louis Massignon, *Essai sur les origines du lexique technique de la mystique musulmane*. pp. 201-213

۱. ابوعبدالله جعفر صادق بن ابی جعفر محمد باقر (۸۳ـ شوال ۱۴۸ در مدینه). وی، که از سلالهٔ علی (ع) و ابوبکر (رض) است، یکی از امامان شیعی است که به لحاظ نَسَب مورد احترام و تقدیس سنّیان است. برای مذهب شیعی نام مذهب جعفری پیشنهاد شده بود و، برحسب سازشی که نادرشاه در صدد آن بوده، می بایست در جنب مصلّاهای چهارگانهٔ فِرَقِ سنّی مصلّای پنجمی نیز جلوی کعبه برای شیعیان تعبیه شود. چنانکه می‌دانیم، سنّیان کتب *الجفر* و *الکتف* را به نام او می خوانند.

۲. p.732,n.7، (مصائب) *Passion*؛ ذهبی، *میزان الاعتدال*، ذیل همین ماده ـ بسنجیدبا: عن بعض اهل البیت، به نقل خرگوشی، ورق ۱۵۵ ب.

۳. این مسئله همچنین با روایت عرفانی عجیب و دیرینی ارتباط دارد که، برحسب آن، سماع مورد قبول مالك بوده است.

۴. 1,77   ۵. ذهبی، *تذکرة الحفّاظ*.   ۶. بنیانگذار مذهب مالکی.

کرده و مالك آنها را از امام جعفر (ع) می بایست اخذ کرده باشد.[۷] قضیّه بس عجیب می نماید و رازتدوین این مجموعه روشن نشده است. در هر حال، مجموعه در پرتو نام ذوالنّون مصری اعتبار نظرگیری دارد. سُلَمی نه تنها در مقدمهٔ *حقائق التفسیر* خود از آن به عنوان «تفسیر آیات مجزّا که بی نظم و ترتیب گِردآمده‌اند» سخن می گوید، بلکه قطعات چندی از آن را از روی آنچه ابن عطا با مقابلهٔ نُسَخ به دست داده است نقل می کند.[۸] حلّاج از اشارات مهمی در این مجموعه بهره برگرفته و آنها را پرورده است: از نظر قاموسی، کاربُرد مشیّه (به جای *اراده*)، محبّه (به جای عشق)، ازلّیه و حلول، حقّ (درباد ازخدا)[۹] و، از نظر ساختی، تفسیر قرآنی اسماءالله یعنی نور (= منوّر)، صمد (= مصمودٌالیه) و عبارت اِهْدِنا (= اُرشُدْنا اِلیٰ مَحَبَّتِك) را از این مجموعه اخذ کرده است.[۱۰] حلّاج تمثیل دوازده منزل (منازل منطقة‌البروجِ) نفْس[۱۱] و موادِ به صورت مکالمه درآمدهٔ «via remotionis» (تنزیه) خود را از آن اقتباس کرده است.[۱۲] دو قطعه از *طواسین* نیز مُلْهَم از آن است: یکی تشبیه تلاوت قرآنِ اولیا به شجره،[۱۳] و دیگری در بیان معراج شبانه که محمد (ص) «یمین و شمال را التفات نکرد(VI , 2)»[۱۴] به عبارتِ «وغَمَض العین عن الأین (II , 7)»[۱۵] که در آن مضمون کلام امام جعفر (ع) «نظر از آیات (مخلوقات)

۷. در یکی از این احادیث، که ذوالنّون برای مریدش، ربیعة‌بن محمد طائی، نقل کرده، آمده است که علی (ع) یگانه خلیفهٔ برحق از میان خلفای راشدین بوده است (ذهبی، *میزان الاعتدال*، ذیل همین ماده). بعید است که مالك حدیثی به این غلظت دارای رنگ شیعی را روایت کرده باشد.

۸. قطعات متناظر، به نقل بقلی، *عرائس البیان فی حقائق القرآن*، ج ۱، ص ۴۸، ۹۷، ۱۰۷؛ ج ۲، ص ۳۰۴.

۹. *Passion*, p. 472, 625؛ بقلی، ورقهای ۱۵۶ الف، ۲۶۵ ب، و در تفسیر بقره ۲: ۱۶۰.

۱۰. *Passion*, p. 472, 645, n.3, 642

۱۱. همانجا، ص ۴۹۶، پانوشت ۵.

۱۲. بقلی در تفسیر ۱۷: ۱. [مراد از «به صورت مکالمه درآمده» اشاره به شیوهٔ خاص بیان («اگر گویم که... «یا» اگر گویم... گویند...») در طاسین التنزیه (*طواسین*، ص ۶۴ و بعد) است. ـ مترجم]

۱۳. «ومَثَل مَثَل تلك الشجرة هذاکلامه». «(حلّاج گفت) مَثَل من مَثَل آن شجره است». (*کتاب الطواسین*، طاسین الصفاء (c)III، ۷). ـ مترجم.

۱۴. «قیل لابلیسَ 'اُسجُدْ!' و لاَحْمَد 'اُنْظُر!' هذا ما سجد، و اَحْمَد [مانظر]، ماالْتَفَتَ یمیناً و لاشمالاً، 'مازاغَ البَصَرُ وَ ماطغیٰ'(سورهٔ ۵۳، آیهٔ ۱۷)» «احمد را گفتند که 'بنگر!' و ابلیس‌را گفت 'سجودکن!' ابلیس سجود نکرد و احمد ننگرست، یمن و شمال را التفات نکرد 'مازاغ البَصَرُ وماطغیٰ'» (*کتاب الطواسین*، طاسین الازل و الالتباس، (f)VI، ۲) . ـ مترجم.

۱۵. عبارت از *کتاب الطواسین* (طاسینِ الفَهْم، (b) II.7) نقل شده است و تمام بند (روایت عربی و روایت فارسی) به این شرح است: «ان کُنْتَ تفهم فافهم، ماصَحَّتْ هذه‌المعانی لأحدٍ سویٰ اَحْمَد. 'ماکان محمّداً ←

بگرداند تا آن را تنها به خالق مشغول دارد، بی آنکه به آیه‌ای از آیات نظر کند»[۱۶] دیده می‌شود. سرانجام، سخنانی از امام جعفر (ع) دربارهٔ نور محمّدیّه (قرآن سُنْح[۱۷])، تجلّی القرآن (تِلاوه، *انوار* XLI)[۱۸]، توبَة قبل عبادَة[۱۹] در دست است که آراء حلّاج از روی آنها طرح ریزی شده است و، به قول ابن عیّاش، چه بسا حلّاج برای توجیه حکمِ جواز صدقه دادن به جای ادای فریضهٔ حج[۲۰] به این سخنان استناد کرده باشد.

تعیین اینکه از میان این روایاتِ حوزهٔ سنّی و عرفانی مأخذ کدام، بواقع، امام ششم شیعیان است دشوار است؛ دربانوشت، خلاصه‌ای از زندگینامهٔ امام (ع) آمده است.[۲۱] تنها باید توجّه

←

أبا أحدٍ' الی 'النبیّن' (سورهٔ ۳۳، آیهٔ ۴۰) و غاب عن الثقلین، و غَمَضَ العینَ عن الأیْن، حتّی لم یبق له رَیْنٌ ولامینٌ» ای نفس بدان که صحّت این معانی هیچکس را مسلّم نیست جز احمد صلوات الله علیه و آله و سلامه 'ماکان' محمد ابا أحَد، چون تجاوز کرد از کونین، و غائب شد از ثقلین، و چشم بر هم نهاد از بین، تا نماندرین ومین». ـ مترجم.

۱۶. بقل، در تفسیر سورهٔ ۱۷، آیهٔ ۱.

۱۷. مقصود از «قرآنِ سُنْح» حقیقت قرآنی است که در قلوب پیدا می‌شود و تلاوت قرآن حکایتی از آن است.

۱۸. *Passion, ch.* XIV-III-a, p.655, 472؛ بقل، ورق ۲۶۵ ب.

۱۹. بقل، در تفسیر سورهٔ ۱، آیهٔ ۴؛ سورهٔ ۹، آیهٔ ۱۱۳.

۲۰. *Passion*, p.276.

۲۱. در سال ۱۲۲ هـ شیعیان مخالفِ قیام، در کوفه از پشتیبانی زید قائم بالسیف سر باز می‌زنند و آشکارا به رفض مبادرت جسته امام جعفر (ع) را یگانه امام بحق اعلام می‌کنند. امام (ع) نیز به توبهٔ خود از ابوالجارود، که محرم و معتمد پدرش امام محمدباقر (ع) (وفات: ۱۱۷) و ناشر تفسیر او بود، به‌این سبب که از زیدهواداری می‌کرده جدا می‌شود. امام (ع) در مدینه خانه نشین بود؛ از آنجا که عده‌ای از شاگردانی که با وی حشر و نشر داشتند کمابیش برای او ایجاد خطر می‌کردند، چند بار ناگزیر شد برخی از مفسّرین افکار خود را که نسبت به او نظر خوشی داشتند انکار کند. به خواهش امامیهٔ پاك اعتقاد چهار مجتهد پاك آیین، چهاررکن ـ بُرَیْدبن معاویه (وفات: ۱۵۰)، زُرارة‌بن أعْیَن (وفات: ۱۵۰) که بعداً امام موسی (ع) را امام هفتم اعلام کرد، محمدبن مسلم بن رَباح، و ابوبصیر ـ تعیین کند و ابن الحکم متکلّم و، به درجات مختلف، مؤمن الطاق، ابومالك حَضْرَمی، علیّ بن منصور، و علیّ بن یقطین (۱۲۴ هـ کوفه ـ ۱۸۲ هـ بغداد، جامع ملاحم او، ملاحم طوسی، ۲۳۴) را تأیید نماید. امامیّه روایات او را که از طریق أبان بن تغلِب، ابوحمزهٔ ثمالی و بویژه مُفَضّل بن عُمَرَ جُعْفی نقل شده باشد می‌پذیرند و از او خواستار می‌شوند که راویان گوناگون را طرد کند (Friedländer, II, 90). در عوض، غُلاة امامیّه روایات خود از امام جعفر (ع) را به استادا بوشاکر میمون (پدرموسی قرامطه) و محمدبن سنان ظاهری، شاگرد مُفَضّل، نقل می‌کنند و می‌گویند امام (ع) ابوشاکر را مربّی فرزند برگزیده‌اش، اسماعیل، ساخت.

این پرسش پیش می‌آید که آیا از همهٔ جهات حق با شیعیان پاك اعتقاد است. عقاید بس نامتوافق

←

داشت که با ملاحظهٔ مقارنه‌های جالبی در اصول عقاید میان برخی از کلمات تفسیر عرفانیِ منسوب به امام جعفر (ع) از سویی و سخنان پراکندهٔ مرویّ از طریق جداگانه به نقل امامیهٔ منعصب و «غُلاة» (نُصَیْریّه و دُروزیّه) از سوی دیگر، بیشاپیش نمی‌توان انتساب کلمات این تفسیر عرفانی را به امامْ (ع) علی الاطلاق ردکرد. مثلاً درباب «عدل» فرق میان «امر» و «مشیّه»،[22] درباب «توحید»، کاربُردِ لفظ «تنزیه»[23]، در فروع، الزامی نبودن «حج»[24]، تعیین غرّهٔ ماه با محاسبه[25] (و نه بتجربه از طریق رؤیت)[26]؛ سرانجام، «قیاس» و «رأی»[27].

«مجموعهٔ» این روایات را چه کسی فراهم آورده است؟ می‌توان جابر بن حیّان یا ابن ابی العوجاء (وفات: ۱۶۷ هـ) رابانی آن دانست. قراینی که جابر را مؤلف آن می‌شناساند به این شرح است:

وی کتابهایی به نام امام تألیف کرد؛ ذوالنّون مصری، نخستین ویراستار این مجموعه، شاگرداو در علم کیمیابود. این مرد، که به صوفی نیز ملقّب بود،[28] در زهد کتابهایی نوشته



مجتهدانِ سابق الذّکر این دسته از شیعیان (ابن الدّاعی، ۴۲۲ـ۴۲۳)، صمیّمیت ابوشاکر با امام (ع) که خود ابن شیعیان بدان اذعان دارند، رابطهٔ نزدیک ابطال قرمط با نفی الرّؤیه‌ای که این شیعیان برغم ابو بصیر و ابن الحَکَم هم از آغاز قرن سوم هجری به تبلیغ آن پرداخته‌اند، و همچنین یکی بودن نورغُلوی قرمط با اللهُ نورٌ امام (ع) این پرسش را مطرح می‌سازند.

۲۲. *Passion*, p.625؛ نسخهٔ خطی نُصَیری، پاریس، ۱۴۵۰، ورق ۱۲ الف.

۲۳. *Passion*, p.636, n.2, 648.

۲۴. *Passion*, p. 736, n, 2؛ مکی، *قوت القلوب*، ج ۲، ۱۱۷.

۲۵. *التماس الهلال* بر طبق جداول تنظیمی ابن ابی العوجاء به نام امام جعفر صادق (ع) (*الفرق بین الفِرَق*، ۲۵: کِنْدی، *قضاة* [مراد ابوعُمَر محمدبن یوسف بن یعقوب کندی (۲۸۳ـ بعد ۳۵۵ هـ) مورّخ است نه ابو یوسف یعقوب بن اسحق کندی فیلسوف. اثر او نیز *الولاة و القضاة* در یک مجلد مشتمل بر دو کتاب *تسمیة ولاة مصر* و *اخبار قضاة مصر* است. این مورخ به تاریخ مصر و مصریان آشنایی بسیار داشته است. ـ مترجم]، طبع Guest، ۵۳۸ سطر ۳۷، ۵۳۳ سطر ۲۳، ۵۳۴ سطر ۲۰. ابن جبیر، ۱۶۲ سطر ۱۱، ۱۶۷: ابن سعد، ج ۵، ص ۲۱ سطر ۱۶). در مورد نظر امام جعفر صادق (ع)، نگاه کنید به: مقریزی، *اتّعاظ الحنفاء با خبارالائمة الفاطمیین الخلفاء*. ۷۶ سطر ۱۴: ابو عُمَر کِنْدی، *الولاة والقضاة* ۵۸۴ سطر ۱۷: ابن تیمیّه، *مجمع الرسائل الکبری*، ج ۲، ۱۵۷ (گلدتسیهر) ؛ طباطبایی، *عروة الوثقی*، ۴۱۹ـ۴۲۱.

۲۶. به روش سُنّیان.

۲۷. طبرسی، *احتجاج*، ۱۸۵ـ۱۸۶، ۱۸۳، ۱۷۹.

۲۸. *الفهرست*، ۳۳۵: عنوان *کتاب الزّهد* او، نسخهٔ خطی کمبریج، ۸۹۶.

است[۲۹] و کسی را که خشیش نسایی (وفات: ۲۵۳ هـ)[۳۰]، در گفتگو از مذاهب اهل بدعت از مبلّغان ریاضت حواس خوانده و افشا کرد احتمالاً او بوده هرم بن حیّان. در پایانِ این ریاضت، که به لاغر سازی تدریجی اسبِ سواری، یعنی به تضمیرالمیدان، شباهت دارد، زاهدِ ریاضت کش «ترشی سرکه و شیرینی شیرهٔ خرما را حس نمی کند» و می تواند، بی تقیّد به رعایت احکام شرع، به اباحت، هر چیزی را مصرف کند.

دلایل، بویژه از نوع منقول، درتأیید این نظر که ابن ابی العوجاء مؤلف مجموعهٔ روایات امام باشد قوی است؛ وی، که از طریق حمّادبن سَلَمه از مریدان قدیم حسن [بصری] است، چنان که خبر داریم، اصول عقاید خود را اصلاح کرده بود (در روایاتِ امام الفاظ عشق و تفویض به کاررفته است). تصریح شده است که وی مجموعه‌ای از احادیث فراهم آورد[۳۱] (معلوم نیست چه نامی بر آن نهاد، شاید عنوان «احادیث امام جعفر (ع)» بر آن نهاده باشد)،[۳۲] و این مجموعه برمشرب عرفانی بود، زیرا گردآورندهٔ آن، مانند حلّاج، آماج دو تهمت ظاهراً متضادِ تشبیه و *تعطیل* شد.[۳۳]

ب) نخستین ویراستار: ذوالنّون مصری.

منابع زندگینامهٔ او. کِنْدی در *تاریخ الموالی المصریّن* خود از او یاد کرده است. زندگینامه‌های کهن دیگری از او در دست نیست و آنچه ابن خمیس و عطّار درباره‌اش یاد کرده‌اند آمیخته به افسانه است. *صَرف التوهّم عن ذی النّون مصری*[۳۴] از ابوهرَة بن سُوَید إخمیمی مفقود است؛ از رساله‌های مفرد متأخّرتر *کوکب دُرّی فی ترجمة ذی النّون مصری* (نسخهٔ خطّی توب قاپو، ۱۳۷۸) و *سرّمکنون فی مناقب ذی النّون* سیوطی (نسخهٔ خطّی عاشر افندی، ۲۰۵۱) را سراغ داریم.

گاهنامهٔ حیات او: ابوالفیض (بافیّاض) ثَوْبان (یافیض) بن ابراهیم مصری، ملقب به

۲۹. ابن صاعد (وفات: ۴۶۲) در *طبقات الامم* خود وی را به مجاسبی ونسری تشبیه می کند؛ نگاه کنید به: ابن القفطی، ۱۱۱، ۱۲۷.

۳۰. *استقامه*، به نقل از ملطی، ص ۱۶۶.

۳۱. *الفَرق بین الفِرَق*، ۲۵.

۳۲. وی از وابستگان نزدیک امام (ع) بود.

۳۳. نگاه کنید به: *Der Islam*, III, 251.

۳۴. *الفهرست*، ۳۵۹.

ذوالنّون،[۳۵] در اِخْمیم، مصر علیا، در حدود ۱۸۰ هـ متولد شد. دربارهٔ حیات او اطّلاع چندانی در دست نیست؛ در چگونگی درآمدن او و برادرانش به جرگهٔ تصوّف نیز شرح موثّقی به دست نداریم. استاد او در عرفان ظاهراً سعدون نامی از اهل قاهره بوده است.[۳۶]

معلوم نیست از چه کسی به روایت از لیث بن سعد، عبدالله بن لَهیعَه (وفات: ۱۷۴ هـ)، ابن عُیَیْنَه (وفات: ۱۹۸ هـ) و ابن عِیاض (وفات: ۱۸۷ هـ) سماع حدیث کرده است. شاید از شخصی معمّایی به نام فضل بن غانم خُزاعی،[۳۷] که بیشتر از وی یادکردیم، حدیث شنیده باشد. از آثارش بر می‌آید که با متون عرفانی، از جمله با اشعار رابعه، که بی‌ذکر نام گوینده آنها را نقل کرده، آشنا بوده است. فراوان سفر کرده، از جمله به مکّه و دمشق و صوامع جبل لُکّام[۳۸] در جنوب انطاکیه رفته است.

در جریان تفتیش عقاید معتزلی دستگاه خلافت عباسی [مِحْنَه] شجاعانه رأی به «قدیم» بودن قرآن داد.[۳۹] فقیه مالکی مذهبِ مصری، عبداللّه‌بن عبدالحَکَم (وفات: ۲۱۴ هـ) وی را به گناه تعلیم علمِ عرفان محکوم ساخت. در پایان عمر، از نودجار بریشانی شد. وی را دستگیر کرده به بغداد گسیل داشتند و به زندان مَطْبَق افکندند. صوفیانِ بغداد، بویژه اسحق بن ابراهیم سرخسی، در همانجا بدیدار او نایل شدند.[۴۰] پس از بازپرسی کوتاهی، به‌فرمان خلیفه آزاد شد و به قاهره بازگشت و در همانجا درگذشت (۲۴۵ هـ)[۴۱].

آثار و عقایداو: به نام او جزوه‌هایی مجعول در کیمیا و سیمیا وجود دارد. اینکه گفته‌اند نوشته‌های به خطّ تصویری ِ معابد مصری را خوانده است ظاهراً حقیقت ندارد. ابن النّدیم او

۳۵. صاحب ماهی: مانند یونس.
۳۶. سرّاج بغدادی، مصارع‌العشاق، ۱۳۰.
۳۷. ذهبی، میزان الاعتدال، ذیل همین ماده؛ کتاب حاضر [مأخذ ترجمهٔ این گفتار]، ص ۱۸۰؛ مالبی، ۳۱.
۳۸. ابن الجوزی، صفة‌الصفوه؛ یافعی، نشر [مراد نشرالمحاسن الغالیه فی فضل مشایخ الصوفیه اصحاب المقامات العالیهٔ عفیف الدین عبدالله بن اسعدبن علی الیافعی است. ـ مترجم]، ج ۲، ۸۳.
۳۹. ذهبی، نسخهٔ خطی، لیدن، ۱۷۲۱، ورق ۲۸ الف.
۴۰. مالبنی، ۳۲؛ تقریب، ج ۱، ۷۵۳.
۴۱. نقشهٔ قبراو، لوح سنگ قبراو (به خط کوفی قرن سوم هجری)، و سنگ قبر خادم او موسوم به حامد (وفات: ۶۳۴) ومرسومهٔ سلطان بَرسبای (۸۳۸ هـ) مربوط به وقف این مرسومه را در سال ۱۹۱۱ طبع و نشر کردیم (بولتن انستیتوی باستانشناسی فرانسه، قاهره). مسجدی در جیزه به نام اوست؛ و در گورستان شونیزیّه بغداد نام او روی قبری خالی از جسد که به یاد او احداث گردیده نگاشته شده است.

را شاگرد جابر می‌داند و دورساله در علم کیمیا به نام *رکن اکبر* و *ثقه* به وی نسبت می‌دهد که مفقودند.[42] من در قاهره *کتاب العجائب*[43] او را ندیده‌ام.

یگانه نوشته‌های پراکندهٔ عرفانی معتبری که از او برجای مانده کلمات، امثال و حکایات است. از این آثار پاره‌ای را شاگردان مصری او، چون مهاجر بن موسی إخْمیمی و احمدبن صبیح فیّومی، و پاره‌ای دیگر را ارادتمندان بغدادی او جمع کرده‌اند. محاسبی در همان زمانِ حیات او وی را در زمرهٔ مراجع و مشایخ یاد می‌کند: علی بن موفّق، بویژه یوسف بن حسین رازی (وفات: ۳۰۱هـ)[44]، نوشته‌های او را نشر کرده‌اند. ترمذی یکی از کلمات منقول از او را به عنوان حدیث قدسی شرح نموده است.

اصول عقاید وی، که سخت پیچیده و بغرنج است، مایه‌های فکری مکتب عبدالواحدبن زید را تعدیل می‌کند؛ با اینهمه، وی از رسالهٔ سازش جویانهٔ دارانی پافراتر می‌گذارد. ذوالنّون بر تفویض[45] تصریح دارد، لفظ حُبّ[46] را بقطعیّت به کار می‌برد و نخستین کسی است که برای مفهوم **معرفة** [صفات الوحدانیّه][47] بوضوح وجوهی قایل می‌شود.[48] درون نگری مُلْتهب و دقیق او برروش فلسفی وقّوت جدلی که در محاسبی دیده می‌شود مبتنی نیست.[49] ویژگی ذوالنّون شکوه شاعرانهٔ تمثیل رمزی و کیفیت اندکی فاخر استعارات است که دعویهای بیباکانهٔ او استادانه در بطن آنها پنهان می‌شود. یکی از تمثیلهای او دربارهٔ «حجّ روحانی» به مکه، چنانکه دیدیم،[50] به انگارهٔ اندیشهٔ حلّاجی است. در تمثیل دیگری، که دو

۴۲. *الفهرست*، ۳۵۸، ۳۵۵.

43. Brockelmann, G. A. L., I, 199, 521.

۴۴. ابن عربی، *محاضره الابرار و مسامرة الاخبار*، ج ۲، ۳۱۳، ۳۱۵-۳۱۶، ۳۶۳.

45. *Passion*, p.612.

۴۶. کتاب حاضر [مأخذ ترجمهٔ این گفتار]، ص ۱۷۴.

۴۷. *Passion*, p. 540؛ عطّار [*تذکرة الاولیاء*، چاپ نیکلسن]، ج ۱، ۱۲۶-۱۲۷، ۱۳۳؛ ابن قیّم، *مدارج*، ج ۳، ۲۲۰.

۴۸. در *تذکرةالاولیاء*، ذیل ترجمهٔ ذوالنّون، آمده‌است: «گفت: معرفت بر سه وجه بود. یکی معرفت توحید، و این عامهٔ مؤمنان راست؛ و دوم معرفت حجّت و بیان است، و این حکما و بلغا و علما راست؛ سیّوم معرفت صفات وحدانیّت است و این اهل ولایت الله راست». ـ مترجم.

۴۹. ذوالنّون مصری آشکارا ضد معتزله است (بقل، ج ۱، ص ۳۹۰)؛ وی خود را از تهمت حلول مبرا می‌سازد (*Passion*, p. 697).

۵۰. کتاب حاضر [مأخذ ترجمهٔ این گفتار]، ص ۴۴.

روایت از آن در دست داریم،[۵۱] می کوشد تا در پسِ پردهٔ نازک عشقی که یکی از حوریان با سرود اظهار می کند، شهدلذّاتی را که عشق الهی به روح ارزانی می‌دارد بچشاند؛ در این تمثیل، اشعار رابعه و همچنین این سخن آمده است که «بنوش شراب محبتش را چندانکه ترا از محبت به او سرمست سازد» و این سخن را ترمذی تفسیر کرده است.[۵۲] ذوالنّون در داستانهایی که بی گمان رمزی‌اند نوجوانانی را در پایان سفر حج نشان می‌دهد که، مدهوش پرستش خداوند، خود را از پرده‌های کعبه حلق آویز می کنند یا به زمزمه‌های عاشقانه‌ای که از کعبه بر می آید گوش فرا می‌دهند.[۵۳] این دو نمونه از التهابِ عاطفیِ خطرناک ذوالنّون وشیفتگی اونسبت به وجد عرفانی، به خاطر نفس وجد، حکایت می کند.[۵۴]

در موارد نادری، ذوالنّون مصری این سبْک پر پیچ و تاب و فاخر را رها می کند و، در جمله‌ای کوتاه، مستقیم سخن می گوید. مثلاً در این عبارات: «درآرزوی دیدار تو بودم و چون ترا دیدم، شادی بر من چیره شد و نتوانستم از گریستن خودداری کنم،»[۵۵] «تنها آن که راه را به پایان نبرده است باز می گردد: از آنان که به وصل رسیده‌اند کسی بازنگشته است».[۵۶] لیکن وی، مانند خَلَفِ خود کیلانی، که مشابهت زیادی با او دارد، صحنه‌هایی تمثیلی می‌پردازد که تنوّع هنرمندانه‌ای دارند، مثلاً:

لذّت سماع در بهشت:[۵۷]

«قرأت فی‌التوراة انّ الابرار الّذین یؤمنون والّذین فی‌سبیل خالقهم یمنون و علی طاعته یقبضون اولئك الیٰ وجه الجبّار ینظرون. فغایة امل الآمل المحبّ‌الصادق النظرالی وجه اللّٰه الکریم، ینعمهم فی مجلسهم بشیْ اکبر عندهم من النظّر الی وجهه. وبلغنی انّه ینعمهم بعدالنظر

۵۱. سرّاج، *مصارع*، ۱۸۰ـ۱۸۱؛ ابن عربی، *مُحاضرة الاسرار و مسامرة الاخیار*، ج ۲، ۶۹.
۵۲. *ختم الاولیاء*، سؤال ۱۱۸.
۵۳. نگاه کنید به داستانهای صالح مُرّی و ابن عُیَیْنه (ابن عربی، اثر یاد شده، ج ۲، ۳۰۴، ۲۷۹).
۵۴. حلّاج این هر دو را پی برده انتقاد کرده است (*Passion* p.623-624, 278).
۵۵. عبدالرّحمن بن احمد، *رساله فی‌التصّوف*، نسخهٔ خطی نُعْمان حماه؛ آغاز این نسخه افتاده است. بسنجید با سخن او دربارهٔ اتّحاد با خدا بی‌واسطهٔ پیامبر (سرّاج، لُمَع، ۱۰۴).
۵۶. سهروردی، *عوارف*، ج ۴، ۲۹۱.
۵۷. محاسبی (در *محبّة*) آن را در زمان حیات او نشر کرده است؛ به نقل از حسین بن احمد شامی. [متن عربی از *حلیةالاولیاء*، ج ۱۰ ص ۸۲ و بعد نقل شده است که با این سند آغاز می شود: «قال: وحدثنی الحسین بن احمد شامی قال سمعت ذاالنّون المصری یقول...». ـ مترجم]

بأصوات الروحانيّين و بتلاوة داود عليه‌السلام الزّبور. فلو رأيتَ داود و قدأُتي بمنبر رفيع من منابر الجنّة ثم اذن له أن يرقي و أن يُسْمِعَ حمدَه و ثناءَه. و قدأُنصت له جميع اهل الجنّة من الانبياء والاولياء و الروحانيّين و المقرّبين. ثم ابتدأ داود بتلاوة الزّبور على سكون القلب عند حسن حفظه و ترجيعه و تسكينه الصّوت، و حسن تقطيعه، و قد وكل بها زمعها. و ناح منها طربها، و قد بدت التواجد من الضّاحكين بحبرة السرور، و اجاب داودهواءالملكوت[58]. و فتحت مقاصير القصور، ثم رفع داود عليه السلام من صوته ليتمّ سرورهم فلمّا اسمعهم الرفيع من صوته برز اهل عليين من غرف الجنة و اجابته الحور من وراء سترات الخدور بمفتنات النغم، وأطّت رحال المنبر واصطفقت الرّياح فزعزعت الاسجار. فتراسلت الاصوات و تجاوبت النغم، وزادهم المليكُ الفهمَ ليتمّ مابهم من النّعم فلولا انّ الله كتب لهم فيها البقاء لماتوا فرحاً.»

تمام این قطعه را نقل کردم، چون ذوالنّون مصری یکی از نخستین مروّجان مجالس سماع یا «کنسرت روحانی»[59] بوده است؛ مقصود من آن است که نشان دهم گفت و شنود مستقیم اولیا با وجه‌الهی، در یوم الزّیاده، یعنی نظری که محاسبی به آن استواری تأیید کرده، در اینجا به قصد و عمد محو و ملایم شده است.

ذوالنّون مصری، چنانکه سُلَمی گزارش ساخته، نخستین کسی است که «ترتیب الاحوال» و «مقامات اهل الولایة»[60] را تعیین کرده و تعلیم داده است. وی طریق سلوك عرفانی را، که دارای طرح‌ریزی کرده، به صورت نهایی مدوّن ساخته است. چه بساحالات و مقاماتی بر آن افزوده یا از آن کاسته شود، لیکن معنای مراتب لاینغیّر توفیقات الهی از این پس حاکم است. نظریهٔ ذوالنّون چون با درون نگری محاسبی ـ که در باطن خود اصل وابستگی هر مقامی را به مقام دیگر در تسلسل ثبّاتِ بینش نشان می‌کند ـ سنجیده شود معلوم می‌گردد که دارای جلوهٔ زیبای صوری است ولی اندکی نابسنده است. این تقدیس فضیلت به خاطر نفس فضیلت، این پرستش وجد وخلسه به خاطر نفس وجد وخلسه‌را، چون با نشاط مرتاضانهٔ بس صعب و عریان بسطامی (وسپس حلّاج)، که از خلال اَعمالْ تنها آن وجودی را که مقصود این اعمال است باز می‌جوید، مقایسه کنیم، نوعی شركِ صوری دست کم خفیّ نمودار می‌شود. لیکن این نظر، از آنجا که روشنتر ولذا برای متوسطانِ صوفیّه دسترسی به آن سهلتر از آن دو نظر

۵۸. *هواالملکوت* (= جهان برین فرشتگان). نفوذ اندیشه‌ای که محاسبی آن را بتصریح بیان کرده است. شاید مراد «هوای» مجالس سماع برای نوآستانان باشد.
۵۹. حضرات آن را گوشزد کرده است (*Passion*, p.191).
۶۰. *سُنن*، به نقل ابن‌الجوزی، *ناموس*، ج ۱۱. سنجید با: سهروردی، *عوارف*، ج ۴، ۲۵۲، ۲۷۶.

دیگر[۶۱] بوده است، طنین و بازخوان بیشتری داشته است. هم از پایان سدهٔ سوم هجری، این طبقه‌بندی صوری را تستری و صوفیان گوناگون بغداد اختیار کردند[۶۲] و واسطی، سرّاج، قشیری و غزّالی آن را تکمیل و اصلاح نمودند.

اینک متنی نمونه وگویا از ذوالنّون مصری[۶۳]:

> إن للّه عبادا نصبوا أشجار الخطايا نصب أعينهم و سقوها بماء التوبة فاثمرت ندما و حزنا فجنوا من غيرجنون و تبلدوا من غير عى ولابكم وانهم لهم البلغاء الفصحاء العارفون باللّه وبرسوله صلى اللّه تعالى عليه وسلم ثم شرّبوا بكاس الصفا فورثوا الصبر على طول البلا ثم تولهت قلوبهم فى الملكوت و جالت فكرهم بين سرايا حجب الجبروت واستظلوا تحت رواق الندم و قرؤا صحيفة الخطايا فأورثوا أنفسهم الجزع حتى وصلوا الى علوّ الزهد بسلم الورع فاستعذبوا مرارة الترك للدنيا واستلانوا خشونة المضجع حتى ظفروا بحبل النجاة و عروة السلامة و سرحت أرواحهم فى العلى حتى أناخوا فى رياض النعيم وخاضوا فى بحر الحياة و ردموا خنادق الجزع و عبروا جسورالهوى حتى نزلوا بفناء العلم و استقوا من غدير[۶۴] الحكمة و ركبوا فى سفينة العطية و أقلعوا بريح النجاة فى بحرالسلامة حتى وصلوا الى رياض الراحة و معدن العز والكرامة[۶۵]

۶۱. *عوارف*، ج ۲، ۱۹۸، ۲۵۳. سالمیه ذوالنّون مصری را از اولیا شمرده‌اند (مکّی، *قوت القلوب*، ج ۲، ۷۶).

۶۲. *لُمع*، ۴۲.

۶۳. یافعی، *نشر*، ج ۲، ۳۳۴ـ۳۳۵.

۶۴. اشاره به غدیر خم (*Passion*, p. 507).

۶۵. غایت توجه جمالشناسانه به‌مناسبت و درخوری این تصاویر توان گفت این «سیر معنوی به‌سوی خدا» را به‌صورتی مشابه «نقشهٔ کشور عشق»، کار یکی از شاگردان اونوره دورفه Honoré d'Urfé درمی‌آورد. [نقشهٔ کشور عشق (Carte du Tendre)، نقشهٔ جغرافیایی تخیلی از سرزمینی تمثیلی است که رمان‌نویسان قرن هفدهم، بویژه دوشیزه سکودری Scudery، ادیبهٔ فرانسوی قرن هفدهم مشهور به «سافو» (وی دارای محفل ادبی بود که ادبا روزهای دوشنبه در آن گرد می‌آمدند)، خیال بسته بودند و در آن آدمیان جز به عشق و عاشقی نمی‌پرداختند. در این نقشه، امکنهٔ جغرافیایی دارای نامهایی حاکی از عواطف رقیق و عاشقانه و مربوط به عالم عشق و عاشقی اند، مانند دهکده‌هایی به نامهای «اشعار زیبا»، «نامه‌های عاشقانه»، «رقعه‌های عاشقانه»، «بندگی»، «نازونوازش» یا دریاچهٔ «بیغمی» و همچنین نامهایی

←

و همچنین این دعا[۶۶].

اللهم اجعلنا من الذین تاهت أرواحهم فی الملکوت و کشفت لها حجبَ الجبر وت فخاضوا فی بحر الیقین وتنزهوا فی زهرة ریاض المتقین ورکبوا فی سفینة التوکل و أقلعوا بشراع التوسل و ساروابریح المحبة فی جداول قرب العزة وحطوا بساحل الاخلاص فنبذوا الخطایا وحملوا الطاعات برحمتك یا أرحم الراحمین.

→

چون «صمیمیت»، «فراموشی»، «مکر»، «رازگویی»، و نظایر آنها. این نقشه در جلد دوم رمان سکودری به‌نام کِلِل *Clélie* با شرح آمده است.ـمترجم.]

۶۶. یافعی، نشر، ج ۲، ۲۳۵.

تفسير جعفر الصادق

حققه
الأب بولس نويا

نقلاً عن حقائق التفسير للسلمي

«ولم يشتغل احد منهم بجمع فهم خطابه على لسان اهل الحقيقة الا آيات متفرقة نُسبت الى ابي العباس بن عطاء وآيات ذكر انها عن جعفر بن محمد الصادق رضي الله عنهما عــلى غير ترتيب»

حقائق التفسير للسلمي

1,1 **مقدمة :** حكي عن جعفر بن محمد[1] انه قال : كتاب الله على اربعة اشياء : العبارة والاشارة واللطائف والحقائق . فالعبارة للعوام والاشارة للخواص واللطائف للاولياء والحقائق للانبياء .

1,1 «بسم» . عن جعفر بن محمد[2] قال : الباء بقاؤه والسين اسماؤه والميم ملكه . فايمان المؤمن ذكره ببقائه وخدمة المريد ذكره باسمائه والعارف فناؤه عن المملكة بالمالك لها[3] .

1,1 وقال ايضاً[4] : «بسم» ثلاثة احرف : باء وسين وميم . فالباء باب[5] النبوة والسين سرّ النبوة الذي أسر النبي به الى خواص أمته[6] والميم مملكة الدين الذي يعم الابيض والاسود[7] .

1,1 عن جعفر بن محمد انه سئل عن «بسم الله الرحمن الرحيم» قال : الباء بهاء الله والسين سناؤه والميم مجده . والله إله كل شيء ، الرحمن لجميع خلقه ، الرحيم بالمؤمنين خاصة[8] .
عن جعفر[9] انه قال في قوله[10] «الله» : انه اسم تام لانه اربعة احرف: الالف وهو عمود التوحيد واللام الاول لوح الفهم واللام الثاني لوح النبوة والهاء النهاية في الاشارة . والله هو الاسم الفرد[11] المتفرد لا يضاف الى شيء بل تضاف الاشياء كلها اليه وتفسيره المعبود الذي[12] أله الخلق منزه[13] عن كل[14] درك مائيته[15] والاحاطة بكيفيته وهو المستور عن الابصار والاوهام[16] والمحتجب بجلاله عن الادراك .

1) B : عن جعفر الصادق || 2) B : عن علي بن موسى الرضا عن ابيه عن جده || 3) B : له || 4) B : — وقال ايضاً (فبسم) || 5) B : باء || 6) B : لخواصه || 7) B : والميم مملكته الذي يعم ؛ Y : الذي انعم به للابيض والاسود || 8) YB : — عن جعفر... خاصة || 9) B : عن علي... عن جده || 10) B : اسمه || 11) YB : — الفرد || 12) Y : + هو || 13) F : — منزه || 14) YB : — كل || 15) B : ماهيته || 16) Y : والافهام ||

1,1 عن الرضا عن ابيه عن جده[1] في قوله « الرحمن الرحيم » قال : هو واقع على المريدين والمرادين . فاسم الرحمن للمرادين لاستغراقهم في الانوار والحقـائق والرحيم للمريدين لبقائهم مع انفسهم واشتغالهم باصلاح الظواهر . والرحمن المنتهي بكرامته الى ما لا غاية له لانه قد اوصل الرحمة بالازل وهو غاية الكرامة ومنتهاه بدء وعاقبة . والرحيم وصل رحمته بالياء والميم وهو ما يتصل به من رحمة الدنيا والعوافي والارزاق[2] .

2,1 ذكر عن جعفر الصادق في قوله « الحمد لله » قال : من حمده[3] بصفاته كما وصف نفسه فقد حمده . لان الحمد حاء وميم ودال . فالحاء من الوحدانية والميم من الملك والدال من الديمومية . فمن عرفه بالوحدانية والديمومية والملك فقد عرفه .

2,1 سئل جعفر بن محمد[4] عن قوله « الحمد لله رب العالمين » قال : معناه الشكر لله وهو المنعم بجميع نعمائه[5] على خلقه وحسن صنعه[6] وجميل بلائه[7]) وألف[8] الحمد من آلائه وهو الواحد . فبآلائه انقذ اهل معرفته من سخطه وسوء قضائه . واللام من لطفه وهو الواحد . فبلطفه اذاقهم حلاوة عطفه وسقاهم كأس برّه[9] . والحاء فمن حمده وهو السابق بحمد نفسه قبل خلقه . فبسابق حمده استقرت النعم على خلقه وقدروا على حمده . والميم فمن مجده . فبجلال مجده زينهم بنور قدسه . والدال من دينه الاسلام . فهو السلام ودينه الاسلام[10] وداره السلام وتحيّتهم فيها سلام لاهل الاسلام في دار السلام .

3,1 عن جعفر بن محمد الصادق[11] قال : «الرحمن» الذي يرزق الخلائق[12] ظاهرًا وباطناً . فرزق الظاهر الاقوات من المأكولات والمشروبات والعوافي ورزق[13] الباطن العقل والمعرفة والفهم وما ركب فيه من انواع البدائع كالسمع والبصر والشم والذوق واللمس والظن[14] والهمة .

7,1 وقال جعفر بن محمد[15] : « صراط الذين انعمت عليهم » بالعلم بك والفهم عنك .

---

1) Y : سمعت منصورا باسناده عن جعفر ‖ 2) B : — من الرضا... والارزاق ‖ 3) Y : + بجميع ‖ 4) B : جعفر الصادق ‖ 5) B : نعماه ‖ 6) YB : صنيعه ‖ 7) B : آلائه ‖ 8) Y : فألف ‖ 9) F : سره ‖ 10) B : — ودينه الاسلام ‖ 11) Y : — بن محمد الصادق ‖ 12) YB : الخلق ‖ 13) Y : — ورزق ‖ 14) B : والنطق ‖ 15) B : + الصادق ‖

7, 1 قال جعفر : « آمين » اي قاصدين نحوك وانت اكرم من ان تخيب قاصداً[1] .

32, II « سبحانك لا علم لنا » . قال جعفر[2] : لما باهوا باعمالهم وتسبيحهم وتقديسهم ضربهم كلهم بالجهل حتى قالوا « لا علم لنا » .

125, II « واذ جعلنا البيت مثابة للناس » . عن جعفر بن محمد[3] قال : البيت هاهنا محمد . فمن آمن به وصدق برسالته دخل في ميادين الامن والامان « مقام ابراهيم » مقام القبلة . جعل قلبك مقام المعرفة ولسانك مقام الشهادة وبدنك مقام الطاعة . فمن حفظها فانه مستجاب الدعاء البتة[4] .

128, II « ربنا واجعلنا مسلمين لك » . قال جعفر : اجعلنا مسلمين لك اي احفظني واهل بيتي كي نسلم انفسنا وقلوبنا اليك ولا نختار الا ما اخترته لنا . وقال ايضاً[5] : اجعلنا مقيمين معك لك .

158, II « ان الصفا والمروة من شعائر الله » : عن جعفر بن محمد[6] قال : الصفا[7] الروح لصفايها عن درن المخالفات ، والمروة النفس لاستعمالها المروة في القيام بخدمة سيدها . وقال : الصفا صفاء[8] المعرفة والمروة مروة العارف .

201, II « ربنا آتنا في الدنيا حسنة » . قال جعفر[9] : صحبة الصالحين .

210, II « هل ينظرون الا ان يأتيهم الله في ظلل من الغمام » . قال جعفر : هل ينظرون الا اقبال الله عليهم بالعصمة والتوفيق فيكشف عنهم أستار الغفلة فيشهدون برّه ولطفه بل يشهدون البار اللطيف .

210, II « وقضي الامر » . قال جعفر[10] : وقضي الامر[11] وكشف عن حقيقة الامر ومغيبه .

212, II « زين للذين كفروا الحياة الدنيا » . قال جعفر : زين للذين جحدوا التوكلَ زينة الحياة الدنيا حتى جمعوها وافتخروا بها « ويسخرون من الذين آمنوا » اي من الذين

1) Y : قاصدك ‖ 2) B : + الصادق ‖ 3) E : عن الرضا... عن جده ؛ Y : — بن محمد ‖ 4) YB : — مقام ابراهيم... البتة ‖ 5) Y : بعضهم ‖ 6) Y : سمعت منصورا يقول سمعت ابا القسم يقول سمعت ابا جعفر عن علي بن موسى الرضا عن ابيه عن جعفر ‖ 7) B : + عبارة عن ‖ 8) Y : — صفاء ‖ 9) B : + الصادق ‖ 10) B : + الصادق ‖ 11) B : + اي ‖.

توكلوا على الله في جميع امورهم ونبذوا تدابيرهم وراء ظهورهم واعرضوا عنها وهم الفقراء الصبّر الراضون .

222, « ان الله يحب التوابين » . قال جعفر : يحب التوابين من سوالاتهم ويحب « المتطهرين » من اراداتهم .

284, قال جعفر : « لله ما في السماوات وما في الارض » : من اشتغل بهما قطعاه عن الله عز وجل، ومن اقبل على الله وتركها ملكها الله اياه .

– « وان تبدوا ما في انفسكم » . قال جعفر : الاسلام . « او تخفوه » الايمان .

1, III « الم » . قال جعفر : الحروف المقطوعة[1] فيالقرآن اشارات الى الوحدانية والفردانية والديمومية وقيام الحق بنفسه بالاستغناء عما سواه .

5, III قال جعفر في قوله « ان الله لا يخفى عليه شيء » قال : لا يطلعنّ عليك فيرى في قلبك سواه فيمقتك .

18, III قال جعفر[2] في قوله « شهد الله » قال : شهد الله بوحدانيته واحديته وصمديته « وشهد الملائكة واولو العلم » له بتصديق ما شهد هو لنفسه .

وسُئل جعفر[3] عن حقيقة هذه الشهادة ما هي فقال : هي مبنية على اربعة اركان . اولها اتباع الامر والثاني اجتناب النهي والثالث القناعة والرابع الرضا .

19, III قال جعفر[4] « ان الدين عند الله الاسلام » قال : هو ما سلم عليه صاحبه من وساوس الشيطان وهواجس النفس وعذاب الآخرة .

28, III قال جعفر : « ويحذركم الله نفسه » ان تشهد لنفسك بالصلاح لان من كانت له سابقة ظهرت سابقته في خاتمته[5] .

31, III قال جعفر في قوله « قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني » قال : قيّد اسرار الصديقين بمتابعة محمد صلعم لكي يعلموا انهم وان علت احوالهم وارتفعت مراتبهم لا يقدرون مجاوزته ولا اللحوق به .

1) YB : المقطعة ‖ 2) B : + الصادق ‖ 3) B : الشبلي ‖ 4) B : + الصادق ‖
5) B : – قال جعفر ... خاتمته ‖

5, III « اني نذرت لك ما في بطني محررًا » قال جعفر : عتيقاً من رق الدنيا واهلها[1] . وقال جعفر : « محررًا » اي عبدًا لك خالصاً لا يستعبده شيء من الاكوان .

7, III « فتقبلها ربها » قال جعفر : تقبلها حتى يعجب الانبياء مع علو اقدارهم في عظم شأنها عند الله . الا ترى ان زكريا قال لها « انى لك هذا ؟ قالت هو من عند الله » اي من عند من تقبلني .

9, III « وسيدًا وحصورًا » . قال جعفر : السيد المباين عن الخلق وصفاً وحالاً وخلقاً .

1, III « فمن حاجّك فيه من بعد ما جاءك من العلم » . قال جعفر : هذه اشارة في اظهار المدعين لاهل الحقائق ليفتضحوا في دعاويهم عند اظهار اثار انوار التحقيق وبطلان ظلمات الدعاوي الكاذبة .

8, III « ان اولى الناس بابراهيم لَلّذين اتبعوه وهذا النبي » . قال جعفر : لَلّذين اتبعوه في شرايعهم ومناسكهم « وهذا النبي » لقرب حال ابراهيم من حال النبي صلى الله عليهما وشريعته من شريعته دون ساير الانبياء وساير الشرايع ، « والذين آمنوا » لقرب حالهم من حال ابراهيم . « والله ولي المومنين » في تشريفهم[2] الى بلوغ مقام الخليل عليه السلام اذ[3] القرب منه من[4] درجة المحبة بقوله : « ويحبهم ويحبونه » (V ,54) .

6, III « بلى من اوفى بعهده واتقى فان الله يحب المتقين » . قال جعفر : من أوفى بالعهد الجاري عليه في الميثاق الاول « واتقى » وطهر ذلك العهد وذلك الميثاق من تدنسه بباطل . والوفاء بالعهد الكون[5] معه بقطع ما سواه . لذلك قال النبي صلعم : « اصدق كلمة تكلم بها العرب قول لبيد : الاكل شيء ما خلا الله باطل » . ومن وفى بالعهد سمي محباً[6] والله يحب المتقين .

, III قال جعفر « كونوا ربانيين » قال : مستمعين بسمع القلوب ناظرين باعين الغيوب .

, III قال جعفر : بانفاق المهج يصل العبد[7] الى بر حبيبه وقرب مولاه . قال الله : « لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون » .

---

1) B : — قال جعفر ... واهلها ‖ 2) B : تشريكهم ‖ 3) Y : او ‖ 4) YB : في ‖ 5) Y : ان يكون ‖ 6) Y : متقياً ‖ 7) B : المحب ‖

وقال جعفر : لن يصلوا الى الحق حتى ينفصلوا عما دونه[1] .

97, 1 قال جعفر في قوله « من دخله كان آمناً » قال : من دخل الايمان قلبه كان آمناً من الكفر[2] .

101, « ومن يعتصم بالله فقد هدي الى صراط مستقيم » . قال جعفر[3] في هذه الآية : فمن عرفه استغنى به عن جميع الانام .

102, « اتقوا الله حق تقاته » . قال جعفر : التقوى ان لا ترى في قلبك شيئاً سواه .

110, قال جعفر الصادق : « يأمرون بالمعروف » والمعروف هو موافقة الكتاب والسنّة[4] .

138, « هذا بيان للناس » . قال جعفر : أظهر البيان للناس ولكن لا يتبينه الا من أيّد منه[5] بنور اليقين[6] وطهارة السرّ . الا تراه يقول : «وهدى وموعظة للمتقين » . ألا[7] ان الاهتداء بهدى البيان والاتعاظ به للمتقين الذين اتقوا كل شيء سواه .

150, « بل الله مولاكم » . قال جعفر : متولي اموركم بدناً وعاقبة[8] .

159, « فاذا عزمت فتوكل على الله » . قال جعفر : أمر باستقامة الظاهر مع الخلق وبتجريد باطنه للحق . الا تراه يقول : « فاذا عزمت... »

191, « الذين يذكرون الله قياماً وقعوداً وعلى جنوبهم » . قال جعفر : يذكرون الله قياماً في مشاهدات الربوبية وقعوداً في اقامة الخدمة وعلى جنوبهم في روية الزلف[9] .

200, « اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلكم تفلحون » . قال جعفر : اصبروا عن المعاصي وصابروا على الطاعات ورابطوا الارواح بالمشاهدة واتقوا الله اي تجنبوا[10] الانبساط مع الحق « لعلكم تفلحون » ، تبلغون مواقف اهل الصدق فانه محل الفلاح.

1, IV قال جعفر في قوله « يا ايها الناس » اي كونوا من الناس الذين هم الناس ولا تغفلوا عن الله . فمن عرف انه من الانسان الذي خص خلقته بما خص به كبرت همته

---

1) B : لن ينالوا الحق حتى ينفصلوا من الخلق ‖ 2) B : — قال... الكفر ‖ 3) B : ابو جعفر (؟) ‖ 4) B : — قال... والسنة ‖ 5) Y : — منه ‖ 6) B : التوفيق ‖ 7) B : اي ‖ 8) B : — قال... وعاقبة ‖ 9) B : الزلفى ؛ Y : الزلفة ‖ 10) B : اجتنبوا ‖

عن طلب دني المنازل وسمت به الرفعة حتى يكون الحق نهايته «وان الى ربك المنتهى» (42,LIII) وسموّ همته مما خص به من الاختصاص من التعريف والالهام.

9, rv «فليتقوا الله وليقولوا قولاً سديداً». قال جعفر بن محمد[1] : الصدق والتقوى يزيدان في الرزق ويوسعان[2] المعيشة.

9, rv «اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم». قال جعفر الصادق : لا بد للعبد المؤمن من ثلاث سنن : سنّة الله وسنة الانبياء وسنة الاولياء. فسنة الله كتمان السر. قال الله : «عالم الغيب فلا يظهر على غيبه احداً» (26,LXXII). وسنة الرسول صلعم مداراة الخلق وسنة الاوليا الوفاء بالعهد والصبر في البأساء والضراء.

4, rv «ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوك». قال جعفر : من لم يجعل قصده الينا على سبيلك وسننك وهديك ضل الطريق واخطأ الرشد[3].

0, rv «من يطع الرسول فقد اطاع الله». قال جعفر بن محمد : من عرفك بالرسالة والنبوة فقد عرفني بالربوبية والالهية[4].

5, rv عن جعفر بن محمد[5] في قوله «اتخذ الله ابراهيم خليلاً» قال : اظهر اسم الخلة لابراهيم لان الخليل ظاهر في المعنى واخفى اسم المحبة لمحمد صلعم لتمام حاله. اذ لا يحب الحبيب اظهار حال حبيبه بل يحب اخفاءه وستره لئلاّ يطلع عليه سواه ولا يدخل احد فيما بينهما. وقال لنبيّه وصفيّه محمد صلعم لما اظهر له حال المحبة «قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني» (31,III) اي ليس الطريق الى محبة الله الا باتباع حبيبه ولا يتوسل الى الحبيب بشيء احسن من مبايعة[6] حبيبة وطلب رضائه[7].

1, v قال جعفر بن محمد في قوله «يا ايها الذين آمنوا» قال : فيه اربع خصال : نداء وكناية واشارة وشهادة : يا نداء واي خصوص نداء — وها كناية — والذين اشارة — وآمنوا شهادة.

1, v «ان الله يحكم ما يريد». قال جعفر : حكم بما اراد وامضى ارادته ومشيئته. فمن

1) B : جعفر الصادق || 2) B : + في || 3) B : الرشيد || 4) B : — قال... والالهية || 5) B : جعفر الصادق || 6) V : متابعة || 7) B : — ولا يتوسل... رضائه ||

رضى حكمه[1] استراح وهُدي لسبيل رشده ومن سخطه فان حكمه ماض عليه[2] وله فيه السخط والهوان .

3, v ‹ اليوم اكملت لكم دينكم › . قال جعفر بن محمد[3] : اليوم اشارة الى يوم بعث محمد رسول الله صلعم ويوم رسالته .

18, v ‹ يغفر لمن يشاء ويعذب من يشاء › . قال جعفر : يغفر لمن يشاء فضلاً ويعذب من يشاء عدلاً .

35, v ‹ وابتغوا اليه الوسيلة › . قال جعفر : اطلبوا منه القربة .

59, vi قال جعفر في قوله ‹ وعنده مفاتح الغيب › قال : يفتح من القلوب الهداية ومن الهموم الرعاية ومن اللسان الرواية[4] ومن الجوارح السياسة والدلالة .

79, vi ‹ اني وجهت وجهي › قال جعفر : يعني اسلمت قلبي للذي خلقه وانقطعت اليه من كل شاغل وشغل ‹ للذي فطر السموات والارض › قال : الذي رفع السماء[5] بغير عمد واظهر فيها بدايع صنعه قادر على حفظ قلبي من الخواطر المذمومة والوساوس التي لا تليق بالحق .

122, ١ قال جعفر في قوله ‹ اومن كان ميتاً فاحييناه › قال: ميتاً عنّا فاحييناه بنا وجعلناه إماماً يهتدي بنوره الاجانب ويرجع اليه الضال ‹ كمن مثله في الظلمات › كمن ترك مع شهوته وهواه فلم يؤيد بروايح القرب وموانسة الحضرة .

قال جعفر : ‹ اومن كان ميتاً › بالاعتماد على الطاعات ‹ فاحييناه › فجعلنا له نور التضرع والاعتذار[6] .

153, v ‹ وان هذا صراطي مستقيماً ›. قال جعفر بن محمد[7] : طريق من القلب الى الله بالاعراض عما سواه .

31, vii ‹ خذوا زينتكم عند كل مسجد › . قال جعفر[8] : أبعد اعضاءك من[9] ان تمس بها شيئاً بعد ان جعلها الله آلة تؤدي بها فرايض الله[10] .

1) B : بحكمه ‖ 2) B : — عليه ‖ 3) B : — بن محمد ‖ 4) B : الدراية ‖ 5) B : السموات ‖ 6) B : — قال ... والاعتذار ‖ 7) B : جعفر الصادق ‖ 8) B : + رحمه الله ‖ 9) B : من ‖ 10) B : فرائضه ‖

20, VII « والقى السحرة ساجدين » . قال جعفر[1] : وجدوا نسيم رياح العناية القديمة بهم فالتجوا الى السجود شكرًا وقالوا « آمنا برب العالمين » (121, VII) .

142, VII « وواعدنا موسى ثلاثين ليلة » . قال جعفر : كان وعده ثلاثين ليلة فاليوم[2] على ميعاد ربه وانتهى الاجل لقدومه فاخرجه عن حده ورسمه واكرم موسى بكلامه وبان عليه شرفه خارجاً عن رسوم البشرية حتى سمع ما سمع من ربه من غير نفسه وعلمه وغير وقته الذي وقّت لقومه دليلاً بذلك على ان منازل الربوبية خارج عن رسوم البشرية .

143, VII « ولما جاء موسى لميقاتنا وكلمه ربه » . قال جعفر : الميقات طلب الروية[3] . وقال جعفر[4] : سمع كلاماً[5] خارجاً عن بشريته واضاف الكلام اليه وكلمه[6] من نفسية موسى وعبوديته فغاب موسى عن نفسه وفني موسى عن صفاته[7] وكلمه ربه من حقائق معانيه فسمع موسى صفة موسى من ربه[7] ومحمد سمع من ربه صفة[8] ربه فكان احمد المحمودين عند ربه . ومن هنا كان مقام محمد صلعم سدرة[9] المنتهى ومقام موسى الطور . ومنذ كلّم الله[10] موسى على الطور افنى صفتها فلم يظهر فيها النبات ولا تمكين لاحد عليها[11] .

143, VII « قال ربّ ارني انظر اليك » . قال جعفر : انبسط الى ربه في معنى رويته لانه راى[12] خيال كلامه على قلبه . فيه[13] انبسط اليه . فقال له : « لن تراني » اي لا تقدر ان تراني لانك انت الفاني فكيف السبيل لفان الى باق . « ولكن انظر الى الجبل » . فقال[14] : وقع على الجبل علم الاطلاع فصار دكّاً متفرقاً ، زال الجبل من ذكر اطلاع ربه وصعق موسى من روية تدكدك الجبل . فكيف له بروية ربه عياناً ، معاينة روية الله لعبده والعبد فان وروية العبد لربه والعبد بربه باق .

وقال[15] : ثلاث من العبيد الى ربهم محال : التجلي والوصلة والمعرفة . فلا عين تراه

1) B : + رحمه الله ‖ 2) B : فالتزم (؟) ‖ 3) B : – قال... الروية ‖ 4) B : بعضهم ‖ 5) YB : كلامه ‖ 6) B : فلما كلم موسى غيب عن صفاته ونفسه ‖ 7) B : + فكان من غير موسى ‖ 8) B : صفات ‖ 9) YB : – سدرة ‖ 10) B : – الله ‖ 11) B : ولا يمكن لاحد عليها المكث ‖ 12) B : + في ‖ 13) B : فيه ‖ 14) B : – فقال ‖ 15) Y : ثم قال ‖

ولا قلب يصل اليه ولا عقل يعرفه . لان اصل المعرفة من الفطرة واصل المواصلة من المسافة واصل المشاهدة من المباينة .

143, قال جعفر في قوله «لن تراني ولكن انظر الى الجبل» : اشغله بالجبل ثم تجلى ولولا ما كان من اشغاله بالجبل لمات موسى صعقاً بلا افاقة[1] .

قال جعفر في قوله «سبحانك تبت اليك» قال : نزّه ربه واعترف اليه بالعجز وتبرأ من عقله . «تبت اليك» ، رجعت اليك من نفسي ولا اميل الى علمي . فالعلم ما علمتني والعقل ما اكرمتني به «وانا اول المومنين» انك لا ترى في الدنيا[2] .

157, «ويضع عنهم اصرهم والاغلال» . قال جعفر : اثقال الشرك وذل المخالفات وغل الاهمال[3] .

160, «فانبجست منه اثنتا عشرة عيناً» . عن جعفر بن محمد في هذه الآية قال : انبجست من المعرفة اثنا عشر (sic) عينا يشرب كل اهل مرتبة في مقام من عين من تلك العيون على قدرها . فاول عين منها عين التوحيد . والثاني عين العبودية والسرور بها . والثالث عين الاخلاص . والرابع عين الصدق . والخامس عين التواضع . والسادس عين الرضا والتفويض . والسابع عين السكينة والوقار . والثامن عين السخاء والثقة بالله . والتاسع عين اليقين . والعاشر عين العقل . والحادي عشر عين المحبة . والثاني عشر عين الانس والخلوة وهي عين المعرفة بنفسها ومنها تنفجر هذه العيون . فمن شرب من عين منها يجد حلاوتها ويطمع في العين التي هي ارفع منها[4] ، من عين الى عين حتى يصل الى الاصل . فاذا وصل الى الاصل تحقق[5] بالحق .

196, سئل جعفر عن الحكمة في قوله «وهو يتولى الصالحين» ونحن نعلم انه يتولى العالمين ، فقال : التولية على وجهين : تولية اقامة وابداء وتولية عناية ورعاية لاقامة الحق .

17, VIII «وليبلي المؤمنين منه بلاءً حسناً» . قال جعفر : ان يفنيهم عن نفوسهم . فاذا افناهم عن نفوسهم كان هو عوضاً لهم عن نفوسهم[6] .

---

1) B : – وقال ... افاقة || 2) B : – قال ... الدنيا || 3) Y : الانهماك || 4) B : + فلم يزل يشرب || 5) B : + هناك || 6) F : – فاذا ... نفوسهم ||

4, VIII « استجيبوا لله وللرسول » . قال جعفر : اجابوه الى الطاعة لتحيا بها قلوبكم[1] . « اذا دعاكم لما يحييكم » قال جعفر : الحياة هي الحياة بالله وهو المعرفة . كما قال الله تعالى: « فلنحيينه حياة طيبة » (97,XVI)[2] .

4, VIII « ليقضي الله امرًا كان مفعولا » . قال جعفر : ما قضاه في الازل يظهره في الحين بعد الحين والوقت بعد الوقت .

3, VIII « ذلك بان الله لم يكن مغيرًا نعمة... » . قال جعفر : ما دام العبد يعرف نعم الله عنده فان الله لا ينزع منه نعمة حتى اذا جهل النعمة ولم يشكر الله عليها اذ ذاك حريّ ان[3] ينزع منه .

7, VIII « تريدون عرض الدنيا والله يريد الآخرة » . قال جعفر : تريدون الدنيا والله يريد لكم الآخرة وما يريد الله لكم خير مما تريدونه لانفسكم .

9, VIII « فكلوا مما غنمتم حلالاً طيباً » . قال جعفر : الحلال ما لا يعصى الله فيه والطيب ما لا ينسى الله فيه .

25, IX « لقد نصركم الله في مواطن كثيرة » . قال جعفر : استجلاب النصر[4] في شيء واحد وهو الذلة والافتقار والعجز لقوله « لقد نصركم الله في مواطن كثيرة » لم تقوموا فيها بانفسكم ولم تشهدوا قوتكم وكثرتكم وعلمتم ان النصر لا يوجد بالقوة وان الله هو الناصر والمعين . ومتى علم العبد حقيقة ضعفه نصره الله . وحلول الخذلان بشيء واحد وهو العجب . قال الله « ويوم حنين اذ أعجبتكم كثرتكم فلم تغن عنكم شيئاً » . فلما عاينوا القوة من انفسهم دون الله رماهم الله بالهزيمة وضيق الارض عليهم . قال الله « ثم ولّيتم مدبرين » موكلين الى حولكم وقوتكم وكثرتكم .

37, IX سئل جعفر الصادق عن قوله « زين لهم سوء اعمالهم » قال : هو الرياء .

40, IX قال جعفر في قوله « وايده بجنود لم تروها » قال : ذلك جنود اليقين والثقة بالله والتوكل على الله .

---

1) B : – قال ... قلوبكم || 2) B : + وقال جعفر رضي الله عنه : حياة القلوب في المباشرة وحياة الارواح في المحبة وحياة النفوس في المتابعة || 3) B : – اذ ... ان || 4) Y : النصرة ||

46, x ﴿ ولكن كره الله انبعاثهم ﴾ . قال جعفر : طالب عباده بالحق ولم يجعلهم لذلك اهلاً ثم لم يعذرهم ولامهم على ذلك . الا تراه يقول : ﴿ وقالوا لا تنفروا في الحرّ ﴾[1] (81,IX) .

﴿ ولو ارادوا الخروج لاعدوا له عدة ﴾ . قال جعفر : لو عرفوا الله لاستحيوا منه ولخرجوا له عن انفسهم وارواحهم[2] واموالهم بدلاً منّ[3] واحد من اوامره .

91, x ﴿ ما على المحسنين من سبيل ﴾ . قال جعفر : المحسن الذي يحسن اداب خدمة سيده .

100, ﴿ رضي الله عنهم ورضوا عنه ﴾ . قال جعفر : رضي الله عنهم بما كان[4] سبق لهم من الله[5] من عناية وتوفيق ورضوا عنه بما منّ عليهم بمتابعتهم لرسوله صلعم وقبول ما جاء به وانفاقهم الاموال وبذل المهج .

111, قال جعفر في قوله : ﴿ ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم ﴾ . قال : يكرمهم على لسان الحقيقة وعلى لسان المعاملة : اشترى منهم الاجساد لمواضع وقوع المحبة من قلوبهم فأحياهم بالوصلة .

116, ﴿ ان الله له ملك السموات والارض ﴾ . قال جعفر : الاكوان كلها له فلا يشغلنّك ما له عنه .

128, x ﴿ لقد جاءكم رسول ﴾ : قال جعفر الصادق : علم الله عجز خلقه عن طاعته فعرفهم ذلك لكي يعلموا انهم لا ينالون الصفو[6] من خدمته فاقام بينه وبينهم مخلوقاً من جنسهم في الصورة فقال : ﴿ لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عندهم ... ﴾ فألبسه من نعته الرأفة والرحمة واخرجه الى الخلق سفيرًا صادقاً وجعل طاعته طاعته وموافقته موافقته وقال : ﴿ من يطع الرسول فقد اطاع الله ﴾ (80,IV) .

13, x ﴿ لما ظلموا ﴾ . قال جعفر : لما قابلوا نعمنا بالكفران .

25, x ﴿ والله يدعو الى دار السلام ﴾ . قال جعفر : الدعوة عامة والهداية خاصة .

وقال ايضاً : ما طابت الجنة الا بالسلام وانما اختارك بهذه الخصائص لكي لا تختار عليه احداً .

1) B : — قال... الحر ‖ 2) Y : وازواجهم ‖ 3) Y : + أمر ‖ 4) B : — كان ‖
5) B : — من الله ‖ 6) Y : العفو ‖

وقال ايضاً : عملت الدعوة في السرابر فتحللت بها وركنت اليها[1] .

57, x « وشفاء لما في الصدور » . قال جعفر : شفاء لما في الصدور اي راحة لما[2] في السرابر .

وقال جعفر : لبعضهم شفاء المعرفة والصفاء ولبعضهم شفاء التسليم والرضا ولبعضهم شفاء التوبة والوفاء ولبعضهم شفاء المشاهدة واللقاء .

58, x « قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فليفرحوا » . قال جعفر في هذه الآية : انه انتباه من غفلة او انقطاع عن ذلة والمباينة من دواعي الشهوات[3] .

وقال جعفر : فضل الله معرفته ورحمته توفيقه .

07, x « وان يمسسك الله بضرٍّ .:. وان يردك بخير » . قال جعفر : جعل الله مسّ الضر منوطاً بصفتك وارادة الخير لك منوطاً بصفته ليكون رجاؤك اغاب من خوفك .

)6, xi « ولقد ارسلنا موسى بآياتنا وسلطان مبين » . قال جعفر : الآيات هو[4] التواضع عند اولياء الله والسلطان التكبر على اعداء الله .

12, xi « فاستقم كما امرت » . قال جعفر الصادق : افتقر الى الله بصحة العزم[5] .

9, xii « قال يا بشرى هذا غلام وأسرّوه بضعةً » . قال جعفر : كان لله تعالى في يوسف سر فغطى عليهم موضع سره ولو كشف لهم عن حقيقة ما اودع فيه لماتوا . الا تراهم كيف قالوا « هذا غلام » ولو علموا اثار القدرة فيه لقالوا هذا نبي وصديق . ولما كشف للنسوة بعض الامر قلن « ما هذا بشرًا ان هذا الا ملك كريم » (31,XII)

0, xii « وشروه بثمن بخس » . قال جعفر : باعوه بالبخس من الثمن لجهلهم بما اودع الله فيه من لطائف العلوم وبدايع الآيات .

وقال جعفر : انت تتعجب من بيع اخوة يوسف يوسف بالبخس من الثمن وما تفعله اعجب منه لانك تبيع حظك من الآخرة بشهوة نظرة او خطرة من الدنيا . وربما باع الرجل معرفته باخس ثمن وربما فاته حظه من ربه باقل القليل .

---

1) B : – قال... اليها ‖ 2) B : – لما ‖ 3) B : – قال... الشهوات ‖ 4) Y : هي ‖ 5) B : – قال... العزم ‖

وقال جعفر : كان لله في يوسف سر مغطى عليهم ، مودع فيه حين اخرجوه من الجب فبيع بالثمن البخس . ولو شهدوا فيه ودايع اسرار الحق عنده لماتوا اجمعين في النظر[1] اليه ولم تطاوعهم[2] الالسنة بقولهم « هذا غلام » . فهو عندهم غلام وعند الحق علم من الاعلام .

30, x « قد شغفها حبًّا » . قال جعفر : الشغاف مثل الغين[3] اظلم قلبه[4] عن التفكر في غيره والاشتغال بسواه .

30, x « انا لنراها في ضلال مبين » . سئل جعفر بن محمد[5] عن العشق فقال : ضلال . ثم قرأ « انا لنراها في ضلال مبين » . قال : معناه في عشق ظاهر .

31, x « فلما رأينه واكبرنه » . قال جعفر : سترت هيبة النبوة عليهن مواضع ارادتهن منه فاكبرنه .

67, xii « لا تدخلوا من باب واحد » . قال جعفر[6] : نسي يعقوب اعتماده على العصمة والقوة وان القضاء يغلب التدبير بقوله « لا تدخلوا من باب واحد » ثم استدرك عن قريب وساعده التوفيق فقال : « ما اغنى عنكم من الله من شيء » .

70, xii « ايتها العير انكم لسارقون » . قال جعفر : اضمر يوسف في امره مناديه اياهم بالسرقة ما كان منهم في قصته مع ابيهم : ان فعلكم الذي فعلتم مع ابيكم يشبه فعل السراق .

76, xii «كذلك كدنا ليوسف » . قال جعفر : اظهرنا عليه عامة بركات آبائه الصادقين بما عصمناه به في وقت الهمّ .

81, xii « ان ابنك سرق » . قال جعفر : معناه[7] ان ابنك ما[8] سرق وكيف يجوز هذه اللفظة على نبي بن نبي . وهذا من مشكلات القرآن وهو كقوله في قصة داود « خصمان بغى بعضنا على بعض » (22,XXXVIII) وما كانا خصمين وما بغيا .

92, xii « لا تثريب عليكم » . قال جعفر : لا عيب عليكم فيما عملتم لانكم كنتم مجبورين عليه وذلك في سابق القضاء عليكم .

1) B : حين نظروا ‖ 2) B : ولما طاوعتهم ‖ 3) B : الغيم ‖ 4) B : قلبها ‖
5) B : جعفر الصادق ‖ 6) B : جعفر الصادق ‖ 7) B : — معناه ‖ 8) B : — ما ‖

3, XII «اذهبوا بقميصي هذا». عن جعفر[1] قال: كان المراد في[2] القميص أنه اناه الهم[3] من قبل[4] القميص بقوله «وجاءوا على قميصه بدم كذب» (18,XII) فاحب ان يدخل السرور عليه من الجهة الذي[5] دخل الهم به عليه.

4, XII «قال ابوهم اني لا اجد ريح يوسف». قال جعفر الصادق: يقول[6] ان ريح الصبا سأل الله تعالى فقال خصني بان ابشره بابنه. فاذن الله له في ذلك. وكان يعقوب ساجدًا فرفع رأسه وقال «اني لا اجد ريح يوسف». فقالت له اولاده «انك لفي ضلالك القديم» (95,XII) اي في محبتك القديمة. وكان[7] الريح ممزوجاً بالعناية والشفقة والرحمة والاخبار بزوال المحنة. وكذلك المومن المتحقق يجد ريح نسيم الايمان في قلبه وروح المعرفة من العناية التي سبقت له من الله في سره.

), XII «وقد احسن بي اذ اخرجني من السجن». قال جعفر الصادق: قال يوسف «احسن بي اذ اخرجني من السجن» ولم يقل اخرجني من الجب وهو اصعب. قال: لانه لم يرد مواجهة اخوته بانكم جفوتموني وألقيتموني في الجب بعد ان قال «لا تثريب عليكم اليوم».

), XII «ان ربي لطيف لما يشاء». قال جعفر[8] الصادق: اوقف عباده تحت مشيئته ان شاء عذبهم وان شاء عفـا عنهم وان شاء قربهم وان شاء بعدهم لتكون المشيئة والقدرة له لا لغيره ثم اظهر لطفه لعباده المخصوصين بالمحبة والمعرفة[9] والايمان وذلك قوله: «ان ربي لطيف لما يشاء» لعباده الذين سبقت لهم منه العناية والولاية.

, XII «عبرة لاولي الالباب». قال جعفر الصادق؛ لاولي الاسرار مع الله.

, XIII «الكبير المتعال». قال جعفر: كبر في قلوب العارفين محله فصغر عندهم سواه وتعالى عن[10] ان يتقرب اليه الا بصرف كرمه.

, XIII «ان الله لا يغيّر ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم». قال جعفر الصادق: لا يوفقهم

---

1) B : قال جعفر الصادق || 2) B : من || 3) Y : الحزن || 4) B : جهة ||
5) YB : التي || 6) B : يقال || 7) Y : فكان || 8) Y : – جعفر || 9) Y : المغفرة ||
10) YB : – عن ||

لتغيير اسرارهم ولا يغير عليهم احوالهم ولو وفقهم لتغيير الاسرار ومشاهدة البلوى لذلوا وافتقروا فنالوا به النجاة .

14, : « وما دعاء الكافرين الا في ضلال » . قال جعفر[1]: من دعا بنفسه فالى نفسه دعا وهو الكفر والضلال وذلك محل الخيانة والاسقاط من درجات اهل الامانة . فان الدواعي تختلف : داعٍ بالخق وداعٍ الى الحق وداعٍ الى طريق الحق . كل هولاء دعاة يدعون الخلق الى هذه الطرق لا بانفسهم . فهذه طرق الحق . وداعٍ يدعو بنفسه ،[2] فالى اي شيء دعا فهو ضلال .

27, د « ان الله يضل من يشاء ويهدي اليه من اناب » . قال جعفر : يضل عن ادراكه ووجوده من قصده بنفسه ويهدي اي يوصل الى حقايقه من طلبه به .

38, د « ولكل اجل كتاب » . قال جعفر الصادق : للروية وقت .

39, x عن جعفر بن محمد[3] في قوله « يمحو الله مــا يشاء ويثبت » قال : يمحو الكفر ويثبت الايمان[4] ويمحو النكرة ويثبت المعرفة ويمحو الغفلة ويثبت الذكر ويمحو البغض ويثبت المحبة ويمحو الضعف ويثبت القوة ويمحو الجهل ويثبت العلم ويمحو الشك ويثبت اليقين ويمحو الهوى ويثبت العقل على هذا النسق . ودليله « كل يوم هو في شأن » (29.LV) محوًا واثباتاً .

39, x « وعنده ام الكتاب » . قال جعفر : الكتاب الذي قدر فيه الشقاوة والسعادة . فلا يزاد فيه ولا ينقص منه « وما يبدل القول لدي » (29,L) والاعمال اعلام . فمن قدر له بالسعادة ختم[5] له بالسعادة ومن قدر له بالشقاوة ختم له بها .

I, xrv « كتاب انزلناه اليك لتخرج الناس من الظلمات الى النور » . قال جعفر : عهد خصصت به فيه بيان هلاك[6] سالف الامم ونجاة امتك انزلناه اليك لتخرجهم به من ظلمات الكفر الى نور الايمان ومن ظلمات البدعة الى انوار السنة ومن ظلمات النفوس الى انوار القلوب .

---

1) B : قيل || 2) Y : لنفسه || 3) B : قال جعفر الصادق || 4) B : – يمحو ... الايمان || 5) B : حكم || 6) B : – هلاك ||

5, xiv « ومثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة » . قال جعفر : الشجرة الخبيثة الشهوات وارضها النفوس وماءها الامل واوراقها الكسل وثمارها المعاصي وغايتها النار .

2, xiv « وسخر لكم الفلك لتجري في البحر بأمره » . قال الصادق : سخر لكم السموات بالامطار والارض بالنبات والبحران[1] سبيلاً ومتجراً وسخر لكم الشمس والقمر يدوران عليك ويوصلان اليك[2] منافع الثمار والزروع . وسخر قلب المؤمن لمحبته ومعرفته . وحظ الله من العباد القلوب لا غير لانه موضع نظره ومستودع امانته ومعرفة[3] اسراره .

, xiv عن جعفر بن محمد[4] قال في قوله: « اجعل هذا البلد آمناً » يعني افئدة العارفين : اجعلهم امناء سرك وآمنين من قطيعتك .

, xiv « واجنبني وبنيّ ان نعبد الاصنام » . قال جعفر : لا تردني الى مشاهدتي الخلة ولا ترد اولادي الى مشاهدة النبوة .

, xiv قال جعفر : « اجعل افئدة من الناس تهوي اليهم » لان افئدتهم تهوى اليك .

, xiv « هذا بلاغ للناس » . قال جعفر : موعظة للخَلق وانذار لهم ليجتنبوا قرناء السوء ومجالسة المخالفين . فان القلوب اذا تعودت مجالسة الاضداد تنعكس وتتنكس[5] .

, xv « انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون » . قال جعفر : « وانا له لحافظون » على من اردنا به خيراً وذاهبون به عمن اردنا به شراً .

, xv « اني خالق بشراً من صلصال » . قال جعفر : امتحنهم [الملائكة] ليحثهم على طلب الاستفهام فيزدادوا علماً بعجائب قدرته وتتلاشى عندهم نفوسهم .

, xv « ان عبادي ليس لك عليهم سلطان » . عن جعفر الصادق في قوله « عباد الرحمان » (63,XXV) قال : جملة الخلق من جهة الخلقة لا من جهة المعرفة . و « عبادي » تخصيص في العبودية والمعرفة .

, xv قال جعفر في قوله « لعمرك انهم لفي سكرتهم يعمهون » قال : بحياتك يا محمد ان الكل في سكرة الغفلة وحجاب البعد الا من كنتَ وسيلته ودليله الينا .

1) B : + تتخذوه || 2) B : عليكم... اليكم || 3) B : ومعدن || 4) B : جعفر الصادق || 5) B : وتتنكس ||

87, x «ولقد آتيناك سبعاً من المثاني». عن جعفر[1] في هذه الآية قال : اكرمناك وانزلنا اليك[2] وارسلناك والهمناك وهديناك وسلطناك ثم اكرمناك بسبع كرامات اولها الهدى والثاني النبوة والثالث الرحمة والرابع الشفقة والخامس المودة والالفة والسادس النعيم والسابع السكينة والقرآن العظيم وفيه اسم الله الاعظم.

12, x «وسخر لكم الليل والنهار والشمس والقمر». قال جعفر الصادق رضي الله عنه : سخر لك ما في السموات من الامطار وما في الارض من النبات وما في الليل والنهار من انواع الدواب وسخر لك الملائكة يسبحون لك وما في الارض من الانعام والبهايم[3] والفلك والخلق. سخر لك الكل لئلا يشغلك عنه شيء وتكون مسخراً لمن سخر لك هذه الاشياء. فانه سخر لك كل شيء وسخر قلبك لمحبته ومعرفته وهو حظ العبد من ربه.

96, x «ما عندكم ينفد وما عند الله باق». قال جعفر : ما عندكم ينفد يعني الافعال من الفرائض والنوافل وما عند الله باق من اوصافه ونعوته لان الحدث يفنى والقديم يبقى.

97, x «فلنحيينه حياة طيبة». قال جعفر : الحياة الطيبة المعرفة بالله وصدق المقام مع الله وصدق الوقوف مع الله.

وقال جعفر : الحياة الطيبة ان يطيب له بان كل ذلك من الله واليه[4].

125, x «ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة». قال جعفر : الدعاء بالحكمة ان يدعوه من الله الى الله بالله. والموعظة الحسنة ان يرى الخلق في أسر القدرة فيشكر من اصاب ويعذر من أبى.

127, x «واصبر وما صبرك الا بالله». قال جعفر : امر الله أنبياءه بالصبر وجعل الحظ الاعلى منه للنبي صلعم حيث جعل امر صبره بالله لا بنفسه.

1, xvii قيل : جاء رجل الى جعفر بن محمد[5] فقال : صف لي المعراج ! فقال : كيف اصف لك مقاماً لم يسع فيه جبرئيل مع عظم محله !

1) B : قال جعفر || 2) B : + القرآن || 3) F : - من النبات ... الارض || 4) B : - قال... واليه || 5) B : + الصادق ||

« وكفى بربك وكيلاً » . قال جعفر : كفى بربك وكيلاً لمن توكّل عليه وفوض امره اليه . XVII ,

« ولقد كرمنا بني آدم » . قال جعفر : كرمنا بني آدم بالمعرفة . XVII ,

عن جعفر بن محمد[1] في قوله « ادخلني مدخل صدق » قال : ادخلني فيها على حد الرضا « واخرجني » عنها وانت عني راض . XVII ,

وقال ايضاً : واخرجني من القبر[2] الى الوقوف بين يديك على طريق الصدق مع الصادقين .

وقال جعفر : طلب التولية ان يكون هو المتولي له اي ادخلني[3] ميــدان معرفتك واخرجني من مشاهدة المعرفة الى مشاهدة الذات .

« واجعل لي من لدنك سلطاناً » قال جعفر : قوة لي في الدين يوجب لي بها المحبة . XVII ,

« ولقد آتينا موسى تسع آيات » قال جعفر : من الآيات التي خصه الله بها الاصطناع والقاء المحبة عليه والكلام والثبات في محل الخطاب والحفظ في اليم واليد البيضاء واعطاء الالواح . XVII ,

« وبالحق انزلناه وبالحق نزل » . قال جعفر : الحق انزل على قلوب خواصه من مكنون فوايده وعجايب بره ولطايف صنعه ما نور به اسرارهم وطهر به قلوبهم وزين به خوارجهم وبالحق نزل عليهم هذه اللطائف . XVII

« وربطنا على قلوبهم اذ قاموا » . قال جعفر : اذ قاموا اي قاموا واخلصوا في دعائنا . XVIII ١٨

وقال جعفر : قاموا الى الحق بالحق قيام ادب ونادوه نداء صدق واظهروا له صحة الفقر ولجأوا اليه احسن لجاء وقالوا « ربنا رب السموات والارض » افتخارًا به وتعظيماً له فكافأهم الحق على قيامهم[4] الاجابة عن ندائهم بأحسن جواب وألطف خطاب واظهر عليهم من الآيات ما تعجب منه الرسل حين[5] قال : « لو أطلعت عليهم لوليت منهم فرارًا » (18,XVIII).

1) B : + الصادق || 2) B : النفس || 3) B : + في || 4) B : نائمهم || 5) F : حتى ||

17, د «ذات اليمين... ذات الشمال» . قال جعفر : يمين المرء قلبه وشماله نفسه . والرعاية تدور عليها ولولا ذاك لهلك .

18, د «لو اطلعت عليهم لوليت منهم فرارًا» . قال جعفر : لو اطلعت عليهم من حيث انت لوليت منهم فرارًا ولو اطلعت عليهم من حيث الحق لشاهدت فيهم معـــاني الوحدانية والربانية .

وقال جعفر : لو اطلعت على ما بهم من اثار قدرتنا ورعايتنا لهم وتولية حياطتهم لوليت منهم فرارًا اي ما قدرت على الثبات لمشاهدة ما بهم من هيبتنا . فيكون حقيقة الفرار منا لا منهم لان ما بدا عليهم منّا .

وقال ايضاً : لو اطلعت عليهم من حيث انت لفررت ولو اطلعت عليهم من حيث انا لوقفت . وذلك ان الولي له مع الله احوال لا يقدر على مشاهدته من نظر اليه من عند نفسه من ضعف البشرية يفر من رؤيته . وقد فر النبي صلعم من الكفار .

24, x «واذكر ربك اذا نسيت» . قال جعفر : اذا نسيت الاغيار فتقرب الي بالاذكار .

30, x «انّا لا نضيع اجر من احسن عملاً» . قال جعفر : ان الذين صدقوا الله[1] في الارزاق والكفايات[2] وطلبوا الرزق من وجهه الذي اباح الله طلبه ، فان الله لا يضيع سعيهم في طلب مرضاته ويسهل عليهم سبيل التوكل ليستغنوا بذلك عن الطلب والحركة ويخرجهم من ضيق الطلب الى فسحة التوكل .

46, x قال جعفر الصادق : «الباقيات الصالحات» هو تفريد التوحيد فانه باق ببقاء الموحد.

67, x «قال انك لن تستطيع معي صبرًا» . قال جعفر[3] : لن تصبر مع من هو دونك فكيف تصبر مع من هو فوقك .

84, x «وآتيناه من كل شيء سبباً» . قال جعفر : ان الله تعالى جعل لكل شيء سبباً وجعل الاسباب معاني الوجود[4] . فمن شهد السبب انقطع عن المسبب ومن شهد صنع المسبب امتلأ قلبه من ريب الاسباب . واذا امتلأ قلبه من الريبة حال بينه وبين الملاحظة وحجبه عن المشاهدة .

1) B : — الله || 2) F : + الذين || 3) B : ابو حفص || 4) B : الوجوه ||

xviii « وكانوا لا يستطيعون سمعاً » . قال جعفر الصادق : لا يستطيعون سماع كلام الحق ولا سماع سنن المصطفى صلعم ولا سماع سير[1] الهداة الصالحين من الانبياء والصديقين لانهم لم يجعلوا[2] من اهل القبول للحق فنعوا عن سماع خطاب الحق .

xviii « ولا يشرك بعبادة ربه احداً » . قال جعفر : لا يرى في وقت وقوفه بين يدي ربه غيره ولا يكون في همه وهمته غيره .

, xix « واجعله ربّ رضياً » . قال جعفر : رضياً اي راضياً بما يبدو له وعليه .

, xix « قال ربّ انى يكون لي غلام » . قال جعفر : استقبل النعمة بالشكر قبل حلولها «انى يكون لي غلام» وبأي بر واي عمل واي طاعة استوجب منك هذه الاجابة وهذا التفضل والكرم الا بسابق تفضلك[3] ونعمك على عبادك في جميع الاحوال فاني ان ايست من عملي فلا آيس من فضلك .

, xix « يا ليتني متّ قبل هذا » قال جعفر : لما لم ترَ في قومها موفقاً ولا رشيداً ولا صاحب فراسة يبريها من قولهم قالت « يا ليتني مت قبل » ان ارى في قومي ما ارى . وقال جعفر : « يا ليتني مت قبل » ان ارى لقلبي متعلقاً دون الله .

, xix « وقربناه نجيًا » . قال جعفر : للمقرّب من الله تعالى ثلاث علامات : اذا افاده الله علماً رزقه العمل به واذا رفعه الله للعمل به اعطاه الاخلاص في عمله واذا اقامه لصحبة[4] المسلمين رزقه في قلبه حرمة لهم ويعلم ان حرمة المؤمنين من حرمة الله تعالى .

, xix « يوم نحشر المتقين » . قال جعفر : المتقي الذي اتقى كل شيء سوى الله والمتقي الذي اتقى متابعة هواه . فن كان بهذا الوصف فان الله يحمله الى حضرة المشاهدة على نجائب[5] النور ليعرف اهل المشهد محله فيهم .

, xix « الا اتى الرحمن عبداً » . عن جعفر بن محمد في قوله « الا اتى الرحمن عبداً » قال : فقيراً ذليلاً باوصافه او عزيزاً دالاً باوصاف الحق .

, xx « الا تذكرة لمن يخشى » . قال جعفر : انزل الله القرآن موعظة للخائفين ورحمة للمؤمنين وأنساً للمحبين فقال « ما انزلنا عليك القرآن لتشقى الا تذكرة لمن يخشى » .

1) B : سنن الهداية || 2) B : — لم يجعلوا || 3) Y : فضلك || 4) B : لنصيحة ||
5) B : جنايب ||

12-1 « فلما أتاها نودي يا موسى اني انا ربك ». قال جعفر : قيل لموسى عليه السلام كيف عرفت ان النداء هو نداء الحق ؟ فقال : لانه افناني وشملني وكأنّ كل شعرة مني كانت مخاطباً بنداء من جميع الجهات وكأنها تعبر من نفسها بجواب . فلما شملتني انوار الهيبة واحاطت بي انوار العزة والجبروت علمت اني مخاطب من جهة الحق . ولما كان اول الخطاب « اني » ثم بعده « انا » علمت انه ليس لاحد ان يخبر عن نفسه باللفظتين جميعاً متتابعاً الا الحق . فادهشتُ وهو كان محل الفناء . فقلت انت انت الذي لم تزل ولا تزال ليس لموسى معك مقام ولا له جرأة الكلام الا ان تبقيه ببقائك وتنعته بنعتك فتكون انت المخاطِب والمخاطَب جميعاً فقال : لا يحمل خطابي غيري ولا يجيبني سواي وانا المتكلم وانا المكلَّم وانت في الوسط شبح يقع بك محل الخطاب .

12, x « فاخلع نعليك » . قال جعفر : اقطع عنك العلائق فانك باعيننا .

18, x « ولي فيها مآرب اخرى » . قال جعفر : منافع شتى واكبر منفعة لي فيها خطابك اياي بقولك « وما تلك بيمينك يا موسى » (17,XX) .

27, x « واحلل عقدة من لساني » . قال جعفر : لما كلّم الله موسى عقد لسان موسى عن مكالمة غيره . فلما امره بالذهاب الى فرعون ناجاه بسره فقال « واحلل عقدة من لساني » لاكون قايماً بالامر على اتم مقام .

33, x « كي نسبحك كثيراً » . قال جعفر : قيل لموسى استكثرت تسبيحك وتهليلك وتكبيرك ونسيت بدايات فضلنا عليك في حفظك في اليم وردك الى امك وتربيتك في حجر عدوك . واكثر من هـذا كله خطابنا معك وكلامنا اياك . واكثر منـه اخبارنا باصطناعنا لك .

82, x قال جعفر : « واني غفار لمن تاب » لمن رجع اليّ في مهماته ولم يرجع الى غيري « وآمن » وشاهدني ولم يشهد معي سواي « وعمل صالحاً » واخلص قلبه لي « ثم اهتدى » ثم لم يخالف سنّة النبي صلعم .

115, ı « ولقد عهدنا الى آدم من قبل فنسي » . قال جعفر : عهدنا الى آدم ان لا ينسانا

في حال فنسينا واشتغل بالجنة فابتلي بارتكاب النهي وذاك انه ألهاه النعيم عن المنعم فوقع من النعمة بالبلية فاخرج من النعيم والجنة ليعلم ان النعيم هو مجاورة المنعم لا الالتذاذ بالاكل والشرب .

21, xx «وعصى آدم ربه فغوى» . قال جعفر : طالع الجنان ونعيمها بعينه فنودي عليه الى يوم القيامة «وعصى آدم ربه» . ولو طالعها بقلبه لنودي عليه بالهجران ابد الابد . ثم عطف عليه ورحمه بقوله «ثم اجتباه ربه فتاب عليه وهدى» (122,XX) .

24, xx «ومن اعرض عن ذكري» . قال جعفر في هذه الآية : لو عرفوني ما اعرضوا عني ومن اعرض عني رددته الى الاقبال على ما يليق به من الاجناس والاكوان .

83, xxi «وايوب اذ نادى ربه انى مسني الضر وانت ارحم الراحمين» . قال جعفر : خرج منه هذا القول على المناجاة مستدعياً للجواب من الحق ليسكن اليه لا على حد الشكوى. وقال جعفر : لما سلط الله البلاء على ايوب وطال به الامر اتاه الشيطان فقال: ان اردت ان تتخلص من هذا البلاء فاسجد لي سجدة . فلما سمع ذلك قال مسني الشيطان بنصب و «مسني الضر» حين[1] طمع الشيطان في ان أسجد له .

وقال ايضاً : لما تناهى ايوب في البلاء واستعذبه صار البلاء وطناً له . فلما إطمأنت اليه نفسه وسكن عند البلاء شكره الناس على صبره ومدحوه . فقال «مسني الضر» لفقد الصبر .

عن جعفر في قوله «مسني الضر» قال : حبس الوحي عنه اربعون يوماً فخشي الهجران من ربه والقطيعة فقال «مسني الضر»[2] .

89, xxi «وزكريا اذ نادى ربه ربِّ لا تذرني فردًا» . قال جعفر : لا تجعلني ممن لا سبيل له الى مناجاتك والتزين بزينة خدمتك .

وقال جعفر : «فردًا» عنك لا يكون لي سبيل اليك .

2, xxii «وترى الناس سكارى» . قال جعفر : اسكرهم ما شهدوا من بساط العز وسلطان الجبروت وسرادق الكبرياء حتى ألجأ النبيين الى ان قالوا نفسي نفسي .

1) B : حتى ‖ 2) B : — عن جعفر... مسني الضر ‖

26, x عن جعفر بن محمد في قوله « وطهّر بيتي للطائفين » قال : طهّر نفسك عن مخالطة المخالفين والاختلاط بغير الحق « والقائمين » مع فؤاد العارفين المقيمين معه على بساط الانس والخدمة « والركع السجود »[1] الأئمة السادة الذين رجعوا الى البداية عن تناهي النهاية .

28, x « ليشهدوا منافع لهم » . قال جعفر : هو ما يشهدونه في ذلك المشهد من برّ الحق بان وفقهم لشهود ذلك المشهد العظيم . ثم منافعهم ما وعد لهم عليه من الزيادات والبركات والاجابات .

34, x عن جعفر بن محمد في قوله « وبشر المخبتين » قال : من اطاعني ثم خافني في طاعته وتواضع لاجلي وبشر من اضطرب قلبُه شوقاً الى لقائي وبشر من ذكرني بالنزول في جواري وبشر من دمعت عيناه خوفاً من هجري . بشرهم ان رحمتي سبقت غضبي .
وقال ايضاً : الملك بالشفاعة .
وقال ايضاً : بشر المشتاقين الى النظر الى وجهي .
وقال ايضاً : المخبت في التواضع كالارض تحمل كل قذر وتواري كل نجس وخبث .

78, xx « فنعم المولى ونعم النصير » . قال جعفر : نعم المعين (sic) لمن استعان به « ونعم النصير » لمن استنصره .

30, xxı « قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم » . قال جعفر الصادق في هذه الآية : الغض عن المحارم وعما لا يليق بالحق فرض على العباد . وفرض الفرض غض الخاطر عن كل ما يستحله[2] العبد ومعناه حفظ القلب وخواطره عن النظر الى الكون لئلا يكون به طريداً غافلاً محجوباً وان كان ذلك مباحاً في الظاهر .

35, xx « الله نور السموات والارض ... » . قال جعفر بن محمد : الانوار مختلفة اولها نور حفظ القلب ثم نور الخوف ثم نور الرجاء[3] ثم نور التذكر ثم النظر بنور العلم ثم نور الحياء ثم نور حلاوة الايمان ثم نور الاسلام ثم نور الاحسان ثم نور النعمة ثم نور الفضل ثم نور الآلاء ثم نور الكرم ثم نور العطف ثم نور القلب ثم نور

1) B : + م ‖ 2) B : يستحليه ‖ 3) Y : + ثم نور الحب ثم نور التفكر ثم نور اليقين ‖

الاحاطة ثم نور الهيبة ثم نور الحيرة ثم نور الحياة ثم نور الانس ثم نور الاستقامة ثم نور الاستكانة ثم نور الطمأنينة ثم نور العظمة ثم نور الجلال ثم نور القدرة[1] ثم نور الجلال[2] ثم نور الالوهية ثم نور الوحدانية ثم نور الفردانية ثم نور الابدية ثم نور السرمدية ثم نور الديمومية ثم نور الازلية ثم نور البقاء[3] ثم نور الكلية ثم نور الهوية . ولكل واحد من هذه الانوار اهل وله حال ومحل وكلها من انوار الحق التي ذكر الله تعالى في قوله « الله نور السموات والارض » ولكل عبد من عبيده مشرب من نور[4] هذه الانوار وربما كان له حظ من نورين ومن ثلاثة . ولن تتم هذه الانوار لاحد الأ للمصطفى صلوات الله عليه وسلامه لانه القائم مع الله تعالى بشرط تصحيح العبودية والمحبة . فهو نور وهو من ربه على نور .

عن جعفر بن محمد الصادق في هذه الآية قال : نور السموات بنور الكواكب والشمس والقمر ونور الارضين بنور النبات الاحمر والابيض والاصفر وغير ذلك ونور قلب المؤمن بنور الايمان والاسلام . ونور الطرق الى الله بنور ابي بكر وعمر وعثمان وعلي رضي الله عنهم . فمن اجل ذلك قال النبي صلعم : اصحابي كالنجوم بايّهم اقتديتم اهتديتم .

وقال ايضاً في هذه الآية : نور السموات بأربع : بجبرئيل وميكائيل واسرافيل وعزرائيل عليهم السلام . ونور الارض بابي بكر وعمر وعثمان وعلي رضوان الله عليهم اجمعين .

« لا شرقية ولا غربية » . قال جعفر في هذه الآية : لا خوف يوجب القنوط ولا رجاء يجلب الانبساط . فيكون واقفاً بين الخوف والرجاء . , xxiv

« رجال لا تلهيهم تجارة ... » . قال جعفر : هم الرجال من بين الرجال على الحقيقة لان الله تعالى حفظ اسرارهم[6] عن الرجوع الى ما سواه وملاحظات غيره[7] . فلا تشغلهم تجارات الدنيا ونعيمها وزهرتها ولا الآخرة وثوابها عن الله تعالى[8] لانهم في بساتين الانس ورياض الذكر . , xxiv

1) Y : ثم نور الحول || 2) Y : ثم نور القوة || 3) Y : البقائية || 4) Y : — نور ||
5) B : — الله نور ... اجمعين || 6) Y : سرائرهم || 7) B : — وملاحظات غيره ||
8) B : عن الذكر ||

39, x « والذين كفروا اعمالهم كسراب » . قال جعفر : اظلتهم ظلم صحبة الاغيار فكانت على قلوبهم مثل السراب لم تغن عنهم شيئاً ولم تدلهم على حق . ولو وجدوا السبيل الى الله تعالى لأضاءت سرايرهم فكانت كما قال الله تعالى « نور على نور » .

63, xx « لا تجعلوا دعاء الرسول بينكم كدعاء بعضكم بعضاً » . قال جعفر : الحرمات تتبع بعضها بعضاً . من ضيع حرمة الخلق فقد ضيع حرمة المومنين . ومن ضيع حرمة المومنين فقد ضيع حرمة الاولياء . ومن ضيع حرمة الاولياء فقد ضيع حرمة الرسول . ومن ضيع حرمة الرسول فقد ضيع حرمة الله . ومن ضيع حرمة الله تعالى فقد دخل في ديوان الاشقياء . وافضل الاخلاق حفظ الحرمات . ومن اسقط عن قلبه الحرمات تهاون بالفرائض والسنن .

7, xxv « ما لهذا الرسول يأكل الطعام ويمشي في الاسواق » . قال جعفر : عيّروا الرسل بالتواضع والانبساط ولم يعلموا ان ذلك اتم لهيبتهم واشد في بيان الاحترام لهم . وذلك انهم لم يشاهدوا منهم الا ظاهر الخلقة . ولو شاهدوا منهم خصائص الاختصاص لالهاهم ذلك عن قولهم « ما لهذا الرسول... » .

20, xx « وما ارسلنا قبلك من المرسلين الا انهم ليأكلون الطعام... » . قال جعفر : ذلك ان الله تعالى لم يبعث رسولاً الا اباح ظاهره للخلق بالكون معهم على شرط البشرية ومنع سره عن ملاحظاتهم والاشتغال بهم لان اسرار الانبياء في القبضة لا تفارق المشاهدة بحال .

61, xxv عن جعفر بن محمد في قوله عز وجل « تبارك الذي جعل في السماء بروجاً » قال : سمى السماء سماء لرفعتها والقلب سماء لانه يسمو بالايمان والمعرفة بلا حد ولا نهاية . كما ان المعروف لا حد له كذلك المعرفة به لا حد لها . وبروج السماء مجاري الشمس والقمر وهم الحمل والثور والجوزاء والسرطان والاسد والسنبلة والميزان والعقرب والقوس والجدي والدلو والحوت . وفي القلب بروج وهو برج الايمان وبرج المعرفة وبرج العقل وبرج اليقين وبرج الاسلام وبرج الاحسان وبرج التوكل وبرج الخوف وبرج الرجاء وبرج المحبة وبرج الشوق وبرج الوله فهذه اثنا عشر برجاً بها دوام

صلاح القلب كما ان الاثني عشر برجاً من الحمل والثور الى آخر العدد بها صلاح الدار الفانية[1] واهلها .

3, xxv قال جعفر : « الذين يمشون على الارض هوناً » بلا فخر ولا خيلاء ولا تبختر بل بتواضع وسكينة ووقار وطمانينة وحسن خلق وبشر وجه كما وصف النبي صلعم المومنين فقال : « هينون لينّون كالجمل الانف ان قيد انقاد وان انيخ على صخرة استناخ » . وذلك لما طالعوا من تعظيم الحق وهيبته وشاهدوا من كبريائه وجلاله خشعت لذلك ارواحهم وخضعت نفوسهم فالزمهم ذلك التواضع والتخشّع .

1, xxv « يتوب الى الله متاباً » . قال جعفر : لم يرجع الى الحق من له مرجع الى سواه . حتى يكون رجوعه ظاهراً وباطناً اليه دون غيره حينئذ يكون تائباً اليه .

2, xxv « الذين لا يشهدون الزور » . قال جعفر : الزور اماني النفس ومتابعة هواها .

4, xxv « هب لنا من ازواجنا وذرياتنا قرة أعين » . قال جعفر : هب لنا من ازواجنا معاونة على طاعتك ومن اولادنا برهم حتى تقر اعيننا بهم .

, xxvi « قالوا لا ضير انا الى ربنا منقلبون » . قال جعفر : من احسّ بالبلاء في المحبة لم يكن محباً بل من شاهد البلاء فيه لم يكن محباً[2] . بل من لم يتلذذ بالبلاء في المحبة لم يكن محباً . الا ترى السحرة لما وردت عليهم شواهد اوائل المحبة كيف زالت عنهم حظوظهم وهانت عليهم بذل ارواحهم في مشاهدة محبوبهم فقالوا « لا ضير » .

, xxvi « قال كلا ان معي ربي سيهدين » . قال جعفر[3] : من كان في رعاية الحق وكلايته لا يؤثر عليه شيء من الاسباب ولا يهوله مخوفات الموارد لانه في وقاية الحق وقبضته . ومن كان في المشاهدة والحضرة كيف يؤثر عليه ما منه يصدر واليه يرد . الا ترى كيف حكى الله تعالى عن الكليم قوله « ان معي ربي سيهدين » .

, xxvi « واذا مرضت فهو يشفين » . قال جعفر : اذا مرضت برؤية افعالي واحوالي شفاني بتذكار الفضل والكرم .

, xxvi « وما انا بطارد المومنين » . قال جعفر : ما انا بمكذب الصادقين .

1) B : دار الفناء || 2) Y : — بل من شاهد... محباً || 3) B : + رحمه الله ||

127, : « وما اسألكم عليه من اجر » . قال جعفر : ازيلت الاطماع عن الرسل اجمع لدناءتها . فاخبر كل رسول عن نفسه بقوله : « وما اسألكم عليه من أجر » .

212, : « انهم عن السمع لمعزولون » . قال جعفر : هو ان يسمع المواعظ ولا يتعظ بها .

220, : « انه هو السميع العليم » . قال جعفر[1] : السميع من يسمع مناجات الاسرار والعليم من يعلم ارادات الضماير .

21, xxvii « لاعذبنه عذاباً شديداً » . قال جعفر : لابلينه بشتات السر .

34, xxvii « ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها » . قال جعفر[2] : اشار الى قلوب المومنين . ان المعرفة اذا دخلت القلوب زال عنها الاماني والمرادات اجمع . فلا يكون في القلب محل لغير الله تعالى .

36, xxvii « بل انتم بهديتكم تفرحون » . قال جعفر : الدنيا اصغر عند الله وعند انبيائه واوليائه من ان يفرحوا بها او يحزنوا عليها .

50, xxvii « ومكروا مكراً ومكرنا مكراً » . قال جعفر[3] : مكر الله اخفى من دبيب النمل على الصخرة السوداء في الليلة الظلماء .

61, xxvii قال جعفر في قوله « أم من جعل الارض قراراً » اي من جعل[4] قلوب اوليائه مستقر معرفته وجعل فيها انهار الزوايد من بره في كل نفس واثبتها بجبال التوكل وزينها بانوار الاخلاص واليقين والمحبة « وجعل بين البحرين حاجزاً » اي بين القلب والنفس لئلا تغلب النفس القلب بظلماتها فتظلمها (sic) فجعل الحاجز بينهما التوفيق والعقل .

88, xxvii « وترى الجبال تحسبها جامدة » . قال جعفر : ترى النفس جامدة عند خروج الروح . والروح تسري في الفردوس[5] لتأوى الى مكانها من تحت العرش .
وقال جعفر : نور قلوب الموحدين وانزعاج انين المشتاقين تمرّ مرّ السحاب حتى يشاهدوا الحق فيسكنون .

10, xxviii « واصبح فؤاد ام موسى فارغاً ... لولا ان ربطنا على قلبها » .
قال جعفر[6] : الصدر معدن التسليم والقلب معدن اليقين والفؤاد معدن النظر والضمير معدن السر والنفس مأوى كل حسنة وسيئة .

1) B : + الصادق ‖ 2) B : + الصادق ‖ 3) B : + الصادق ‖ 4) Y : + قرار ‖
5) YB : القدس ‖ 6) B : + الصادق ‖

CXVIII « فلما توجه تلقاء مدين » . قال جعفر : توجه بوجهه الى ناحية مدين وتوجه بقلبه الى ربه طالباً منه سبيل الهداية فأكرمه الله تعالى بالكلام . وكل من اقبل على الله تعالى بالكلية فان الله تعالى يبلغه[1] مأموله .

CXVIII « اني لما انزلت الي من خير فقير » . قال جعفر : فقير اليك طالب منك زيادة الفقر اليك[2] لاني لم استغن عنك بشيء سواك .

وقال ايضاً : فقير في جميع الاوقات غير راجع الى الكرامات والآيات دون الفقر اليك والاقبال عليك .

CXVIII « أنس من جانب الطور ناراً » . قال جعفر : ابصر ناراً دالة على الانوار لانه رأى النور على هيئة النار . فلما دنا منها شملته انوار القدس واحاطت به جلابيب الانس فخوطب بألطف خطاب وأستُدعي منه احسنُ جواب . فصار بذلك ملكاً شريفاً مقرباً . اعطي ما سأل وامن[3] مما خاف . وكذلك قوله « انس من جانب الطور ناراً » .

CXVIII « ونجعل لكما سلطاناً » . قال جعفر : هيبةً في قلوب الاعداء ومحبة في قلوب الاولياء .

XXIX « يعذب من يشاء ويرحم من يشاء » . قال جعفر : يعذب من يشاء بشتات الهم ويرحم من يشاء بجمعها له .

XXIX « ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنكر » . قال جعفر : الصلاة اذا كانت مقبولة فانها تنهى عن مطالعات[4] الاعمال وطلب الاعواض .

XXIX « والذين جاهدوا فينا » . قال جعفر : المجاهدة صدق الافتقار وهو انفصال العبد من نفسه واتصاله بربه . والمجاهدة تبري العبد من جميع ما اتصل به[5] والمجاهدة بذل الروح في رضاء الحق .

وقال ايضاً : من جاهد بنفسه لنفسه وصل الى كرامة ربه ومن جاهد بنفسه لربه وصل الى ربه .

---

1) Y : + الى || 2) F : – اليك || 3) Y : وأومن || 4) B : مطالعة || 5) B : – والمجاهدة تبري... اتصل به ||

17, xxx « فسبحان الله حين تمسون وحين تصبحون » . قال جعفر : بالله فابدأ في صباحك وبه فاختم مساك . فمن كان به ابتداؤه واليه انتهاؤه لا يشقى فيا بينهما .

40, xxx « الله الذي خلقكم ثم رزقكم... » . قال جعفر : « خلقكم ثم رزقكم » ، حرككم الى اظهار اثار الربوبية فيكم « ثم يميتكم ثم يحييكم » بالاستتار والتجلي[1] .

53, xxx « وما انت بهادي العمى » . قال جعفر : اظهار آيات رسالاتك على من أظهر الحق عليه في الازل آيات السعادة وحلاه بحلية الاختصاص فيكون دعاؤك له دعاء تذكير وموعظة لا دعاء ابتداء . لانه من لم تجر له السعادة في الازل لم يمكنك ان توصله الى محل السعادة . انت الداعي والمنذر والله الهادي . الا تراه يقول : « وما انت بهادي العمى » .

16, xxx « يدعون ربهم خوفاً وطمعاً » . قال جعفر : خوفاً منه وطمعاً فيه .

35, xxx « ... والصادقين والصادقات... » . قال جعفر : الصادق من يصف لك خير الآخرة لا خير الدنيا ويدلك على حسن الاخلاق لا على سيئها ويعطيك قلبه لا جوارحه .

46, xxx « وداعياً الى الله باذنه وسراجاً منيراً » . قال جعفر : داعياً الى الله لا الى نفسه افتخر بالعبودية ولم يفتخر بالنبوة ليصح له بذلك الدعاء الى سيده . فمن اجاب دعوته صارت الدعوة له سراجاً منيراً يدله على سبيل الرشد ويبصره عيوب النفس وغيها[2] .

10, xxx « ولقد آتينا داود منا فضلاً » . قال جعفر : « فضلاً » ، ثقة بالله تعالى[3] وتوكلاً عليه .

1, xxx « يزيد في الخلق ما يشاء » . قال جعفر : صحة النحيزة وقوة البصيرة .

28, xxx « انما يخشى الله من عباده العلماء » . قال جعفر : خشية العلماء من ترك الحرمة في العبادات وترك الحرمة في الاخبار عن الحق وترك الحرمة في متابعة الرسول صلعم وترك الحرمة في خدمة الاولياء والصديقين .

32, xxx قال جعفر في قوله تعالى « فنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات » قال : فرق الله تعالى المومنين ثلاث فرق سماهم مومنين اولاً ثم سماهم عبادنا فاضافهم

1) B : – قال... والتجلي || 2) B : وغيرها || 3) B : تقرباً الى الله ||

الى نفسه تفضلاً منه وكرما ؛ ثم قال « اصطفينا » جعلهم كلهم اصفيا مع علمه بتفاوت مقاماتهم[1] ثم جمعهم في آخر الآية بدخول الجنة فقال « جنات عدن يدخلونها » ثم بدأ بالظالمين اخبارًا انه لا يتقرب اليــه الا بصرف كرمه . فان[2] الظلم لا يؤثر في الاصطفائية . ثم ثنّى بالمقتصدين لانهم بين الخوف والرجاء . ثم ختم بالسابقين لئلا يامن احد مكره . وكلهم في الجنة بحرمة كلمة واحدة يعني كلمة الاخلاص .

وقال جعفر : النفس ظالمة والقلب مقتصد والروح سابق .

وقال ايضاً[3] : من نظر بنفسه الى الدنيا فهو ظالم ومن نظر بقلبه الى الآخرة فهو مقتصد ومن نظر بروحه الى الحق فهو سابق .

XXVI « يس » . قال جعفر الصادق رضي الله عنه في قوله « يس » اي يا سيد ، مخاطباً لنبيه صلعم . لذلك قال النبي عليه السلام : انا سيدكم[4] ولم يمدح بذلك نفسه ولكنه اخبر عن معنى مخاطبة الحق اياه بقوله « يس » .

XXVII « فلما اسلما » . قال جعفر : اخرج ابراهيم من قلبه محبة ابنه[5] واخرج اسمعيل من قلبه محبة الحياة .

XXVII « وما منا الا له مقام معلوم » . قال جعفر : الخلق مع الله على مقامات شتى . من يجاوز حدّه هلك . فللانبياء مقام المشاهدة وللرسول[6] مقام العيان وللملائكة مقام الهيبة وللمؤمنين مقام الدنو والخدمة وللعصاة مقام التوبة وللكفار مقام الطرد والغفلة . هذا بمعنى قوله تعالى « وما منا الا له مقام معلوم » .

XXVIII « وآتيناه الحكمة وفصل الخطاب » . قال جعفر : صدق القول وصحة العقد والثبات في الامور .

XXVIII « وظن داود انما فتناه فاستغفر ربه » . قال جعفر : ومن ذلك ما ذكره الله تعالى من فتنه داود وبلواه ومحنته[7] وما خرج اليه من عظيم التنصّل[8] والاعتذار ودوام البكاء

1) YB : معاملاتهم || 2) B : وان || 3) B : — وقال ايضاً || 4) Y : انا سيد ولد آدم ولا فخر || 5) Y : + اسمعيل || 6) YB : والرسل || 7) B : ومحبته || 8) B : التنقيل ||

والاحزان والخوف العظيم حتى لحق بربه . فهذه وان كانت المواقعة فيها تتسع فان عاقبتها عظمت وجلت وعلت لان الله قد اعطاه بذلك الزلفى والحظوة .

35,a قال جعفر : «هب لي ملكاً» اي القنوع بقسمتك حتى لا يكون لي مع اختيارك اختيار .

78,b «وان عليك لعنتي الى يوم الدين» . قال جعفر : سخطي الذي لم يزل مني جارية (sic) عليك وواصلة (sic) اليك في اوقاتك المقدرة وايامك الماضية[1] .

29, «الحمد لله ، بل اكثرهم لا يعلمون» . قال جعفر : لا يعلمون ان احداً من عباد الله لم يبلغ الواجب في حمده وما يستحق من الحمد على عباد الله بنعمه وان احداً لم يحمده حق حمده الا حمده لنفسه .

30, «انك ميّت وانهم ميتون» . قال جعفر : انك ميت عما هم فيه من الاشتغال بانفسهم واولادهم ودنياهم وانهم ميتون اي مبعدون عما خصصت به من انواع الكرامات .

65, «لئن اشركت ليحبطن عملك» . قال جعفر : لئن نظرت الى سواه لتحرمن في الآخرة لقاه .

74, قال جعفر[2] : «الحمد لله الذي صدقنا وعده» هو حمد العارفين الذين استقروا في دار القرار مع الله تعالى . وقوله «الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن» (34,XXXV) حمد الواصلين .

16, «لمن الملك اليوم» . قال جعفر : اخرس المكونات ذوات الارواح عن جواب سؤاله في قوله «لمن الملك» فلم يجسر احد على الاجابة وما كان بحقيق ان يجيب سؤاله سواه . فلما سكتت الانس عن الجواب اجاب نفسه بما كان يستحق من الجواب فقال «لله الواحد القهار» .

51, «انا لننصر رسلنا والذين آمنوا» . قال جعفر[3] : ننصر رسلنا بالمومنين ظاهراً وننصر المومنين بالرسل باطناً .

1) B : — قال... الماضية ‖ 2) YB : + الصادق ‖ 3) B : + بن محمد ‖

XL, ; « وأمرتُ ان اسلم لرب العالمين » . قال جعفر : لا ألتجي الا اليه ولا اذل الا له لان الالجاء اليه محل الفرح والتذلل له معدن العزة .

XLI « وزينا السماء الدنيا بمصابيح » . قال جعفر : زينا جوارح المؤمنين بالخدمة .

XLI « نحن اولياؤكم في الحياة الدنيا » . قال جعفر : من لاحظ في اعماله الثواب والاعواض كانت الملائكة اولياءه . ومن تحقق في افعاله وتحمّلها على مشاهدة امرها فهو وليّه لانه يقول الله تعالى « الله ولي الذين آمنوا » (257,II) .

XLI « قل هو للذين آمنوا هدى وشفاء » . قال جعفر : القرآن شفاء لمن كان في ظل العصمة وعمى على من كان في ظلمة الخذلان .

XLII « وهو يحيي الموتى » . قال جعفر : يحيي نفوس المؤمنين بخدمته ويميت نفوس المنافقين بمخالفته[1] .

XLII « قل لا اسألكم عليه اجرًا الا المودة » . قال جعفر : الا ان تتوددوا اليّ من الاعمال ما يقربكم الى ربكم .

XLIII « لا خوف عليكم ولا انتم تحزنون » . قال جعفر رضي الله عنه : لا خوف على من اطاعني في الاوامر والفرائض واتبع الرسول فيما سن[2] .

وقال ايضاً : لا خوف في الآخرة على من خافني في الدنيا[3] . ولا خوف على من احبني وازال عن قلبه محبة الاغيار . ولا خوف على من صان وديعتي عنده وهو الايمان والمعرفة . ولا خوف على من احسن ظنه بي فاني اعطيه مأموله . والخوف يكون على الجوارح والحزن على القلب من مخافة القطيعة .

XLIII « وفيها ما تشتهي الانفس وتلذ الاعين » . قال جعفر : شتان بين ما تشتهي الانفس وبين ما تلذ الاعين . لان جميع ما في الجنة من النعيم والشهوات واللذات في جنب ما تلذ الاعين كاصبع تغمس في البحر . لان شهوات الجنة لها حد ونهاية لانها مخلوقة ولا تلذ الاعين في الدار الباقية الا بالنظر الى الباقي جلّ وعلا . ولا حد لذلك ولا صفة ولا نهاية .

1) B : قال ... بمخالفته || 2) B : في السنن || 3) B : – لا خوف... في الدنيا ||

9, : «ما كنتُ بدعاً من الرسل». قال جعفر في هذه الآية: لم يكن لي في نبوّتي شيء. انما هو شيء اعطيته لا بي[1] بل بفضل من عند الله حيث اهلني لرسالته ووصفني في كتب الانبياء السالفة صلوات الله عليهم اجمعين.

13, «ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا». قال جعفر: استقاموا مع الله تعالى بحركات القلوب مع مشاهدات التوحيد.

30, «يهدي الى الحق والى طريق مستقيم». قال جعفر: يدل على طريق الحق بالخروج من المعلومات والمرسومات والتحقيق بالحق وهو الصراط المستقيم.

3, د «الذين كفروا اتبعوا الباطل». قال جعفر: لا يوفق لسلوك طريق الحق من لم يُحكم مبادي احواله مع الحق ومن اهمل مبادي الاحوال كيف يرجى له التناهي فيها.

19, وقال جعفر في قوله «انه لا إله الأ الله»: ازال العلل عن الربوبية ونزه الحق عن الدرك.

2, ﻫ «ويتم نعمته عليك». قال جعفر: من تمام النعمة على نبيّه صلعم ان جعله حبيبه واقسم بحياته ونسخ به شرائع الرسل اجمع وعرج به الى المحل الادنى وحفظه في المعراج حتى «ما زاغ» «وما طغى» وبعثه الى الاسود والابيض واحل له ولأمته الغنائم وجعله شفيعاً مشفعاً وجعله سيد ولد آدم وقرن ذكره بذكره ورضاه برضاه وجعله أحد ركني التوحيد. فهذا وامثاله من تمام النعمة عليه وعلى امته به وبمكانه.

26, «حمية الجاهلية». قال جعفر: الحمية المذمومة التخطي من الحدود الى التشفّي.

13, «ان اكرمكم عند الله اتقاكم». قال جعفر: الكريم هو المتقي على الحقيقة والمتقي المنقطع عن الاكوان الى الله.

7, ٤ قال جعفر في قوله «لمن كان له قلب»: يعني قلباً يسمع ويعقل ويبصر. فكلما سمع خطاب الله تعالى بلا واسطة فيما بينه وبين الحق عقل ما منّ عليه بالايمان والاسلام من غير مسئلة ولا شفيع ولا وسيلة كانت له عند الله في الازل وابصر

1) F: بشيء ||

قدرة القادر الباري في نفسه وملكوته وارضه وسمائه فاستدل بها على وحدانيته وقدرته ومشيئته.

24, LI قال جعفر في قوله تعالى : «ضيف ابراهيم المكرمين»[1] مكرمين[2] حيث انزلهم اكرم الخليقة واظهرهم فتوة واشرفهم نفساً واعلاهم همة ، الخليل صلوات الله وسلامه عليه .

49, LI «ومن كل شيء خلقنا زوجين لعلكم تذكرون» . قال جعفر : لينظر الموحد الى الاغيار[3] فيراها ازواجاً مثاني واربعاً فيفرّ منها ويرجع الى الواحد الاحد ليصح له التوحيد بذلك .

55, LI «وذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين» . قال جعفر الصادق رضي الله عنه : يعني يا محمد ذكّر عبادي جودي وكرمي وآلائي ونعماي وما سبق منَ رحمتي لأمتك خاصة . والذكرى التي تنفع المؤمنين ذكر الله تعالى للعبد وما سبق من العناية القديمة بالايمان والمعرفة والتوفيق للطاعة والعصمة عن المعاصي .

وقال جعفر : كل من ذكر الله تعالى فاذا نسي ذكره كان مجهولاً عن ذكره . والله تعالى ذكره[4] احديته وازليته ومشيئته وقدرته وعلمه . ولا يقع عليه النسيان والجهل لانهما من صفات البشرية . وكل من ذكر الله تعالى فبذكره له بذكره .

56, LI قال جعفر في قوله «وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون» قال : الا ليعرفوني ثم يعبدوني على بساط المعرفة ليتبرءوا من الرياء والسمعة .

1, LII «والطور» . قال جعفر : ما يطرأ على قلب احبائي من الانس بذكري والالتذاذ بحبي «وكتاب مسطور» ، وما كتب الحق على نفسه لهم من الاقتراب والقربة .

48, LII «فاصبر لحكم ربك فانك بأعيننا» . قال جعفر : عند هذا الخطاب سهل عليه معالجة الصبر واحتمال مؤنته . وكذلك كل حال يرد على العبد في محل المشاهدة .

1, LIII «والنجم اذا هوى» . قال جعفر : هو محل التجلي والاستتار من قلوب اهل المعرفة . عن جعفر بن محمد في قوله تعالى «والنجم اذا هوى» قال : النجم محمد صلعم اذا هوى انسرح منه الانوار .

1) B : + صاروا || 2) F : – مكرمين || 3) B : الى الاشياء بعين الاعتبار ||
4) Y : ذكر ||

وقال : النجم قلب محمد «اذا هوى» ، اذا انقطع عن جميع ما سوى الله .

2, LIII «ما ضلّ صاحبكم وما غوى» . قال جعفر : ما ضل عن قربه طرفة عين .

3, LIII «وما ينطق عن الهوى» . قال جعفر : كيف ينطق عن الهوى من هو ناطق باظهار التوحيد واتمام الشريعة وآداب[1] الامر والنهي . بل ما نطق الا بأمر وما سكت الا بأمر . أمر فكان أمره قربة عن الحق ونهى فكان نهيه ادباراً وزجرا .

8, LIII «ثم دنا فتدلى» . قال جعفر : انقطعت الكيفية عن الدنو . الا ترى ان الله تعالى حجب جبريل عن دنوه ودنو ربه منه .

وقال ايضاً : دنا محمد صلعم الى ما اودع في قلبه من المعرفة والايمان فتدلى بسكون قلبه الى ما أدناه وزال عن قلبه الشك والارتياب .

9, LIII «فكان قاب قوسين او ادنى» . قال جعفر : ادناه منه حتّى كان منه كقاب قوسين . والدنو من الله تعالى لا حد له والدنو من العبد بالحدود .

10, LIII «فاوحى الى عبده ما اوحى» . قال جعفر : بلا واسطة فيما بينه وبينه سرّاً الى قلبه لا يعلم به احد سواه بلا واسطة الا في العقبى حين[2] يعطيه الشفاعة لأمته .

وقال الصادق في قوله «دنا فتدلى» : لما قرب الحبيب من الحبيب بغاية القرب نالته غاية الهيبة . فلاطفه الحق بغاية اللطف لانه لا تحمل غاية الهيبة الا غاية اللطف . وذلك قوله «فاوحى الى عبده ما اوحى» اي كان ما كان وجرى ما جرى وقال الحبيب ما يقول الحبيب لحبيبه وألطف له الطاف الحبيب لحبيبه واسر اليه ما يسر الحبيب الى حبيبه . فأخفيا ولم يطلعا على سرهما احدًا سواهما . فلذلك قال «فاوحى الى عبده ما اوحى» ولا يعلم احد ذلك الوحي الا[3] الذي اوحى والذي أوحي اليه .

11, LIII «ما كذب الفؤاد ما رأى» . قال جعفر : لا يعلم احد ما الذي رأى الا الذي أرى والذي رأى . صار الحبيب من الحبيب قريباً وله نجيّاً[4] وبه انيساً . قال الله تعالى : «نرفع درجات من نشاء» (83,VI) .

1) B : وايجاب || 2) F : حتّى || 3) Y : + الله || 4) B : محباً ||

LIII, « لقد رأى من آيات ربه الكبرى » . قال جعفر : شاهد من علامات المحبة ما كبر عن الاخبار عنها .

LIII, « هو اعلم بكم » . قال جعفر : اعلم بكم لانه خلقكم وقدر عليكم الشقاوة والسعادة قبل ايجادكم . فانتم متقلبون فيها اجرى عليكم في السبق من الاجل والرزق والسعادة والشقاوة ولا تستجلب الطاعات سعادة ولا المخالفات شقاوة ولكن سابق المقدور هو الذي يختم بما بدى .

LIII, « وابراهيم الذي وفّى » . قال جعفر : مائية الصدق الوفاء في كل حال وفعل .

LIII, « وانه هو امات واحيا » . قال جعفر : يميت بالاعراض عنه ويحيي بالمعرفة به . وامات النفوس بالمخالفة واحيا القلوب بانوار الموافقة .

LIV, « في مقعد صدق » . قال جعفر : مدح المكان الذي فيه الصدق فلا يقعد فيه الا اهل الصدق وهو المقعد الذي يصدق الله فيه مواعيد اوليائه بان يبيح لهم[1] النظر الى وجهه الكريم .

LV, « فيها فاكهة والنخل ذات الاكمام » . قال جعفر : جعل الحق قلوب اوليائه رياض أنسه فغرس فيها اشجار المعرفة اصولها ثابتة في اسرارهم وفروعها قايمة بالحضرة في المشهد . فهم يجنون ثمار الأنس في كل أوان . وهو قوله تعالى « فيها فاكهة والنخـــل ذات الاكمام » اي ذات الالوان كل يجني منه لوناً على قدر سعيه وما كشف له من بوادي المعرفة وآثار الولاية .

LV, « هل جزاء الاحسان الا الاحسان » . قال جعفر : هل جزاء من احسنت اليه في الازل الا حفظ الاحسان عليه الى الابد .

LVI « لا يصدعون عنها » . قال جعفر : لا تذهل عقولهم عن موارد الحقائق عليهم ولا يغيبون عن مجلس المشاهدة بحال .

LVI عن جعفر في قوله « وظل ممدود » قال : الظل رحمة الله التي سبقت لامة محمد صلعم والممدود فضله على الموحدين وعدله على الملحدين .

---

1) F : يبيحهم ‖

33, «لا مقطوعة ولا ممنوعة». قال جعفر: لم يقطع عنهم المعرفة والتأييد ولو قطع ذلك عنهم لهلكوا ولا يمنعوا (sic) من التلذذ بمجاورة الحق ولو منعوا عن ذلك لاستوحشوا.

73, «نحن جعلناها تذكرة». قال جعفر: موعظة للتائبين وآلة للاقوياء من العارفين في حمله.

79, «لا يمسّه الا المطهرون». قال جعفر: الا القائمون بحقوقه والمتبعون اوامره والحافظون حرماته.

1, ı «سبح لله ما في السموات». قال جعفر: سبح له الكل وهو غني عن تسبيحهم. كيف يصل اليه ذلك وهو الذي اخرجه وتولى اظهاره.

«وهو العزيز الحكيم». قال جعفر: هو الذي لا يدركه طالبوه ولا يعجزه هاربوه.

3, ı «وهو الاول والاخر...». قال جعفر: هو الذي اوّل الاول وأخّر الآخر واظهر الظاهر وأبطن الباطن. فسقطت هذه المعاني وبقي هو.

وقال جعفر: «الباطن» هو باطن في كل مكان لم يخلُ منه اذ كان كونه[1] ولا مكان فحجب بلطفه كنه الكان وأبدى بقدرته تمكين الكان[2] فبآن لنا الكان واحتجب عنا كنه الكان وتجلى لنا ظهور كمال الكان الذي بتحقيقه يتم الايمان.

10, ı «لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل». قال جعفر: الارادات القوية والايمان السليم للمهاجرين واهل الصفة وامامهم وسيدهم الصديق الاكبر رضوان الله عليه. وهم الذين لم يوثروا الدنيا على الآخرة بل بذلوها ولم يعرجوا عليها واعتمدوا في ذلك على ربهم وطلبوا رضاه وموافقة الرسول صلعم فخصهم الله سبحانه من بين الامة بقوله «لا يستوي...».

23, ı عن جعفر بن محمد قال في قوله «القدوس» الطاهر من كل عيب وطهر من شاء من العيوب و «المهيمن» الذي ليس كمثله شيء وسمى القرآن مهيمناً[3] لانه لا يشبه غيره من الكلام[4].

---

1) Y: كانه || 2) FB: المكان || 3) V 48, || 4) B: — عن جعفر... الكلام ||

5, LXI « فلما زاغوا أزاغ الله قلوبهم » . قال جعفر : لما تركوا اوامر الخدمة نزع الله من قلوبهم نور الايمان وجعل للشيطان اليهم طريقاً فأزاغهم عن طريق الحق وادخلهم في سبيل[1] الباطل .

13, LXI « وبشّر المومنين » . قال جعفر : بشارة برويته « في مقعد صدق عند مليك مقتدر » (55,LIV) .

5, LXIV « انما اموالكم واولادكم فتنة » . قال جعفر : اموالكم فتنة لاشتغالكم بجمعها من غير وجهها ووضعها في غير اهلها واولادكم فتنة لاشتغالكم باصلاحهم فتفسدون انتم ولا يصلحون هم .

9, LXVI « يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين » . قال جعفر : جاهد الكفار باليد والمنافقين باللسان . « واغلظ عليهم » : أمره بالغلظة عليهم ليشفي غيظه منهم مع قلة دعاويهم وأمر موسى عليه السلام باللين مع فرعون مع علوّ دعاويه[2] .

, LXVII « تبارك الذي بيده الملك » . قال جعفر : تبارك اي هو المبارك على من انقطع اليه او كان له[3] .

LXVIII « ن والقلم » . قال جعفر : نون هو نور الازلية الذي اخترع منه الاكوان كلها فجعل ذلك لمحمد صلعم . فلذلك قيل له « وانك لعلى خلق عظيم » (4,LXVIII) اي على النور الذي خصصت به في الازل .

LXVIII « وانك لعلى خلق عظيم » . قال جعفر : هو صرف الايمان وحقيقة التوحيد .

LXVIII « ان للمتقين عند ربهم جنات النعيم » . قال جعفر : من اتقى الذنوب كان مأواه جنات النعيم ومن اتقى الله[4] تعالى كشف عنه الغطاء والحجب حتى يشاهد الحق في جميع الاحوال .

LXVIII « يوم يكشف عن ساق ويدعون الى السجود » . قال جعفر الصادق : يوم يكشف عن ساق ، عن الاهوال والشدائد والصراط والحساب وعبدي المومن الذي سبقت

---

1) Y : مسالك || 2) YB : دعواه || 3) B : — قال ... كان له || 4) B : السرى ||

له عنايتي ورحمتي[1] سالم من تلك الاهوال والشدائد ولا يكون له علم بشدائدها واهوالها . وكل من سبق له من الله تعالى العناية يسجد بين يديه مفتقرًا اليه . ومن سبق له من الله تعالى العدل لا يقدر ان يسجد وكان ظهره كالحجر لا يلين للسجود لرب العالمين.
وقال جعفر في قوله « يوم يكشف عن ساق » قال : اذا التقى الولي مع الولي انكشف عنه الشدائد .

39-38, « فلا اقسم بما تبصرون وما لا تبصرون » . قال جعفر : بما تبصرون من صنعي في ملكي وما لا تبصرون من برّي الى اوليائي[2] .

48, LXI « وانه لتذكرة للمتقين » . قال جعفر : موعظة للموقنين[3] .

12, LXI « ويجعل لكم جنات ويجعل لكم انهارا » . قال جعفر : يزين ظاهركم بزينة الخدمة وباطنكم بانوار الايمان .

20, LXI « فاقرأوا ما تيسّر من القرآن » . قال جعفر بن محمد : ما تيسر لكم فيه[4] خشوع القلب وصفاء السر[5] .

1, LXXV « هل اتى على الانسان ... » . قال جعفر : هل اتى عليك يا انسان وقت لم يكن الله لك ذاكرًا فيه .

21, LXX « وسقاهم ربهم شرابًا طهورًا » . قال جعفر : سقاهم التوحيد في السرّ فتاهوا عن جميع ما سواه فلم يفيقوا الا عند المعاينة ورفع الحجاب فيما بينهم وبينه واخذ الشراب في ما اخذ عنه[6] فلم يبقَ عليه منه[7] باقيــة وحصله في ميدان السرور والحضور والقبضة[8] .

وقال جعفر في قوله « شرابًا طهورًا » : طهرهم به عن كل شيء سواه اذ لا طاهر من[9] تدنس[10] بشيء من الاكوان .

---

1) B : المومن من سبقت له من الله العناية والرحمة ‖ 2) B : لأوليائي ‖ 3) YB : للموقنين ‖ 4) Y : من ‖ 5) B : – قال جعفر... وصفاء السر ‖ 6) B : – واخذ ... عنه ‖ 7) B : منهم ‖ 8) B : – وحصله... والقبضة ‖ 9) B : طهر لمن ‖ 10) F : + الطاهر لم يتدنس ‖

LXXVIII «لا يسمعون فيها لغوًا ولا كذاباً». قال جعفر : لان الله تعالى ايده[1] بتوفيقه[2] فلا يجرى منه في الدنيا عليه لغو ولا يسمع منه في الحضرة لغو . واللغو ذكر كل مذكور سواه . «ولا كذابا» اي ولا قولا الا القول الصادق بالشهادة على وحدانيته وازليته وفردانيته .

LXXVIII «جزاءً من ربك عطاءً حساباً». قال جعفر : العطاء من الله تعالى على وجهين : في الابتداء الايمان والاسلام من غير مسئلة . والعطاء في الانتهاء[3] التجاوز عن الزلأت والغفلات والمعاصي . ودخول العبد في الجنة برحمته من عطاياه . وكذلك النظر الى وجهه الكريم .

LXXX, «وما عليك الا يزكى». قال جعفر : لم تكرم بالاقبال على[4] من لم يكرمه بالهداية ولم يزينه بالمعرفة .

LXXXII «يا ايها الانسان ما غرك بربك الكريم». قال جعفر : ما الذي اقعدك عن خدمة مولاك .

LXXXII, «ان الابرار لفي نعيم وان الفجّار لفي جحيم». قال جعفر : النعيم المعرفة والمشاهدة والجحيم النفوس فان لها نيران تتقد[5] .

LXXXIII «تعرف في وجوههم نضرة النعيم». قال جعفر : ببقاء[6] لذة النظر يتلألأ مثل الشمس في وجوههم اذا رجعوا من زيارة الله تعالى الى اوطانهم .

LXXXIII «ومزاجه من تسنيم». قال جعفر : كؤوساً مزجت بالأنس فتنسموا منها رائحة القرب .

LXXXV «انه هو يبدي ويعيد». قال جعفر : يبدي فيفني عما سواه ثم يعيد فيبقي ببقائه . وقال جعفر الصادق : «انه هو يبدي ويعيد» اي يلبس لباس الاولياء للاعداء حتّى يكون لهم استدراجاً . ويلبس لباس الاعداء للاولياء لئلا يعجبوا بانفسهم ثم يعيد عند الموت[7] .

---

1) B : + في الدنيا ‖ 2) YB : + وعصمته ‖ 3) Y : الآخرة ‖ 4) F : + عليه (؟) ‖ 5) B : والجحيم الجهل والحجاب ‖ 6) Y : يبقى ‖ 7) YB : – وقال... الموت ‖

4, xc — « لقد خلقنا الانسان في كبد » . قال جعفر : في بلاء وشدة .

15, xc — « يتيماً ذا مقربة » . قال جعفر . هو ما تتقرب به الى ربك في تعهد الايتام وتفقدهم .

7, xciii — « ووجدك ضالاً فهدى » . قال جعفر : كنت ضالاً عن محبتي لك في الازل فمننت عليك بمعرفتي .

10-9, xc — « فاما اليتيم فلا تقهر واما السائل فلا تنهر » . قال جعفر : اليتيم العاري عن خلعة الهداية لا تقنطه من رحمتي فاني قادر ان ألبسه لباس الهداية . والسائل اذا سألك عني فدله عليّ بألطف دلالة فاني قريب مجيب .

11, xciii — « واما بنعمة ربك فحدث » . قال جعفر : أخبر الخلق بما انعمت عليهم بك[1] وبمكانك .

1, xciv — قال جعفر : « الم نشرح لك صدرك » لمشاهدتي ومطالعتي .

4, xciv — « ورفعنا لك ذكرك » . قال جعفر : لا يذكرك احد بالرسالة الأ ذكرني بالربوبية .

7, xciv — « فاذا فرغت فانصب » . قال جعفر : اذكر ربك على فراغٍ منك عن كل ما دونه .

4, xcv — « لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم » . قال جعفر : احسن صورة .

8, xcviii — « رضي الله عنهم ورضوا عنه » . قال الصادق رضي الله عنه : رضي الله عنهم بما سبق لهم من الله العناية والتوفيق . ورضوا عنه بما منّ عليهم بمتابعتهم لرسوله وقبول ما جاء به وانفاقهم الاموال والمهج بين يدي رسول الله صلعم .

7-6, civ — عن جعفر بن محمد قال في قوله عز وجل « نار الله الموقدة التي تطلع على الافئدة » قال : النيران شتّى مختلفة : فنها[2] نار المحبة والمعرفة تتقد[3] في افئدة الموحدين . ونيران جهنم تتقد[3] في أفئدة الكافرين . ونيران المحبة اذا اتقدت في قلب المؤمن احترقت[4] كل همة لغير[5] الله وكل ذكر سوى ذكره .

1) F : — بك || 2) F : — فنها || 3) B : تتقد || 4) Y : تحرق || 5) Y : غير ||

CVIII « انا اعطيناك الكوثر » . قال جعفر الصادق : اي نورًا في قلبك دلّك عليّ وقطعك عما سواي .

وقال ايضاً : الشفاعة لأمتك .

CIX « الله الصمد » . قال جعفر : الصمد الذي لم يعط لخلقه مـن معرفته الا الاسم والصفة .

وقال جعفر : الصمد خمسة احرف : الالف دليل على احديته . واللام دليل على الوهيته . وهما مدغمان لا يظهران على اللسان ويظهران في الكتابة . فدل ذلك على ان احديته والوهيته خفية لا تدرك بالحواس وانه لا يقاس بالناس . فخفاؤه في اللفظ دليل على ان العقول لا تدركه ولا تحيط به علماً . واظهاره في الكتابة دليل على انه يظهر على قلوب العارفين ويبدو لاعين المحبين في دار السلام .

والصاد دليل على[1] انه صادق فيما وعد ، فعله صدق وكلامه صدق ودعا عباده الى الصدق — والميم دليل على ملكه فهو الملك على الحقيقة — والدال علامة دوامه في ابديته وازليته ، وان كان لا ازل ولا ابد لانهما ألفاظ تجري على العوادي في عباده .

CXI « لم يلد ولم يولد » . قال جعفر : جل ربنا عن ان تدركه الاوهام والعقول والعلوم بل هو كما وصف نفسه والكيفية عن وصفه غير معقولة . سبحانه ان تصل الفهوم والعقول الى كيفيته . « كل شيء هالك الا وجهه » . له البقـاء والسرمدية والابدية والوحدانية والمشيئة والقدرة تبارك وتعالى .

CXII عن جعفر بن محمد في قوله « قل هو الله احد الخ... » . قال : يعني أظهر ما تريده النفوس بتأليف الحروف . فان الحقائق مصونة عن ان يبلغه وهم او فهم . واظهار ذلك بالحروف ليهتدي بها من « القى السمع » وهو اشارة الى غائب . والهاء هو تنبيه على معنى ثابت والواو اشارة الى الغائب عن الحواس و « الاحد » الفرد الذي لا نظير له لانه هو الذي احّد الآحاد[2] .

---

1) F : — دليل على || 2) B : — وقال جعفر... الذي احد الآحاد .

تفسير ابن عطا

نوشتهٔ پل نویا
ترجمهٔ احمد سمیعی (گیلانی)

مقدمهٔ مصحح

در صفحات آتی، نخستین تصحیح تفسیر عرفانی قرآن از ابوالعباس احمد ادَمی، معروف به ابن عطا، ملاحظه می‌شود.

این متن از طریق ابوعبدالرحمن سُلَمی (۳۳۰ـ۴۱۲ هـ/ ۹۴۱ـ۱۰۲۱م)، که آن را در تألیف مشهور خود به نام *حقائق التفسیر* درج کرده، به دست ما رسیده است. سُلَمی در مقدمه‌ای، که عیناً در اینجا آورده‌ایم، یادآور می‌شود که بیش از او کسی به جمع و تحریر تفسیرهای متعددی که مشایخ قدیم تصوف در مجالس صوفیان تقریر می‌کرده‌اند و از این طریق محفوظ مانده است، همت نگماشته بوده‌است. وی میافزاید که تنها از دو مورد استثنایی در این باب خبر دارد: یکی مجموعه‌ای تفسیری منسوب به ابن عطا و دیگری تفسیر تعدادی از آیات که سند روایت آن به امام جعفرصادق(ع) (وفات: ۱۴۸ هـ/۷۶۵م) منتهی می‌شود یا ابن عطا سند روایت آن را به این امام می‌رساند[۱].

در سال ۱۹۶۸، در نشریهٔ ملانژ (مجموعهٔ مقالات) دانشگاه سن ژوزف (دورهٔ ۴۳، شمارهٔ ۴) متن تفسیری را که صوفیان به امام جعفرصادق(ع) نسبت می‌دهند به چاپ رساندیم و از همان زمان در صدد برآمدیم که تفسیر ابن عطا را نیز منتشر سازیم، نه تنها از این رو که غالب اوقات تفسیر ابن عطا همان شرح و بسط تفسیر منسوب به این امام است بلکه هم از این رو که در میان همهٔ تفسیرهایی که سُلَمی در تألیف خود درج کرده، بی‌چون و چرا، یکی از پرمایه‌ترین و گویاترین روش تفسیری صوفیه است که در اثر خود به نام *تفسیر قرآن و زبان عرفانی* به مطالعه درآوردیم. خود سُلَمی، در ذکر ابن عطا در *طبقات الصوفیه* خاطرنشان می‌سازد که «او در طریقهٔ فهم قرآن زبانی دارد تنها از آنِ خود» (ص ۲۶۵، چاپ قاهره). بی‌گمان این قول را نباید به معنای ظاهری آن گرفت، بلکه باید پذیرفت که از جمع همعصران ابن عطا هیچ کس، با بهره‌گیری هرچه بیشتر از همهٔ امکانات روش تفسیری خاص صوفیه، یعنی *استنباط*، تفسیری بدین حجم بر جای ننهاده است.

۱. برحسب آنکه ذُکِرَ خوانده شود یا ذَکَرَ.

ابن عطا، که به تعبیر ماسینیون (*مصایب*، ص ۴۳) «از ابهام‌آمیزترین رجال» مکتب بغداد است، بر اثر پاك اعتقاد شمردن حلاج و اصل الهی قایل بودن برای حالات عرفانی او جان باخته و از این حیث شهرت دارد: «اخوّتی که به شهادت یکی از نامه‌های محفوظ مانده در سراسر حیات مایهٔ یگانگی این دو تن بود موجب شد تا در آزمایش مرگ نیز یار و یگانه باشند» (*مصایب*، ص ۴۶). هر دوی آنان در ۳۰۹ هجری /۹۲۲ میلادی درگذشتند[۲].

ماسینیون مواردی را نیز یادآور شده است که ابن عطا بر سر آنها با جنید بزرگ به نزاع برخاسته و در خلافهای خود شمّ روحانی بس لطیف‌تر و حقیقت بین‌تری نشان داده است. لیکن نویسندگان مسلمان تذکره‌های اولیا بویژه بر ولع ابن عطا به قرائت قرآن و تأمل در آن تأکید دارند. به نوشتهٔ *تاریخ بغداد* (ج ۵، ص ۲۷)، وی در شبانه روز تنها دو ساعت می‌خفت. در ماههای عادی روزی یك بار و در ماه رمضان روزی سه بار قرآن ختم می‌کرد. مرید او، ابن حُبَیْش می‌گوید: «یك بار قرائت قرآنی را سر گرفت که نزدیك ده سال طول کشید و در این اثنا بر آن شد تا با انس گرفتن با معانی قرآن به استنباط بپردازد (معنای باطن قرآن را بیرون کشد)، و پیش از ختم قرآن درگذشت.» (به نقل از ابونعیم، *حلیة*، ج ۱۰، ص ۳۰۲). تفسیری که در اینجا به طبع می‌رسانیم چه بسا ثمرهٔ همین ده سال تفکری باشد که ابن حبیش از آن سخن گفته است ـ یا دست کم بخشی از این تفسیر، همان بخشی که چون سُلَمی در صدد تألیف خود برآمد میان صوفیان دست بدست می‌گشت[۳].

درواقع، روایات *حقائق التفسیر* از ابن عطا دو نوع است: تعداد زیادی از این روایات فاقد *إسناد* است و این در باب همهٔ تفسیرهایی صادق است که سُلَمی در تألیف خود درج کرده است. این دسته از روایات، که بمراتب مهمتر است، پیش از سُلَمی به کتابت درآمده بود و اشارهٔ ابن حبیش به همین دسته است[۴]. لیکن، در مورد همین ابن عطا، تعداد کثیری از روایات

۲. به قول بعضی، ابن عطا در ۳۰۹ یا ۳۱۱ درگذشت، لیکن نه سُلَمی سند اخیر را معتبر می‌داند نه مؤلف *تاریخ بغداد*.

۳. این تألیف باید در حدود سال ۳۷۰ هجری، تاریخ تقریبی ورود سُلَمی به بغداد، پایان یافته باشد. به هر حال، سُلَمی آن را پیش از دست زدن به انشای دو اثر بزرگ دیگر خود ـ *تاریخ الصوفیه* که ظاهراً امروزه مفقود است، و *طبقات الصوفیه* که در قاهره و همچنین به همت پدرسن Pedersen تصحیح و چاپ شده ـ به انجام رسانیده بود. نقل قولهای ما از چاپ قاهرهٔ *طبقات الصوفیه* است.

۴. به نوشتهٔ *تاریخ بغداد* (ج ۱۲، ص ۷۳)، ابوعمرو (یا ابوعمر) أنماطی این بخش از تفسیر را نشر کرده، چه ابن عطا همهٔ نوشته‌های خود را به او سپرده بوده است. همچنین نگاه کنید به:

←

دارای إسناد است. این روایات همچنان سینه بسینه نقل می‌شد و سُلَمی خود آنها را جمع کرد و به کتابت درآورد. إسنادها بعضی به یك واسطه است و برخی به دو واسطه. واسطه‌های مستقیم بین ابن عطا و سُلَمی عبارتند از: ابوالحسین فارسی[5] (پنج روایت) و محمدبن علی عیسی الهاشمی[6] (یك روایت). از عبداللهبن علی بغدادی[7] دو بار روایت شده است، یك بار به عنوان راوی بلاواسطه و یك بار از طریق ابن فاتِك. ابن شاذان بجَلی[8] شش بار راوی بلاواسطه و یك بار راوی از طریق کِتّانی[9] است. لیکن برشمارترین روایت (پنجاه و چهار روایت) با إسنادی است منتهی به دو اصل، یعنی از طریق ابونصر منصوربن عبدالله اصبهانی[10] که در مصر از ابوالقاسم بزاز[11] نامی استماع کرده و ظاهراً خود این ابوالقاسم نیز ابن عطا را در بغداد



MASSIGNON, *Etudes sur les Isnâd* (مطالعاتی در باب إسنادها) . Opera Minora, II, p.74, No44;

سُبْکی، *طبقات*، ج ۲، ص ۳۶ و سُلَمی، *طبقات*، ص ۵۰، پانوشت a از مصحّح.

۵. محمدبن احمدبن ابراهیم، متوفی در سال ۳۷۰ هـ/ ۹۸۱م. وی استاد بزرگ کلاباذی بود (نگاه کنید به تعرّف). لیکن در *طبقات الصوفیه* خاطرنشان شده که سُلَمی نیز از او بسیار استفاده کرده است. نگاه کنید به:

MASSIGNON, *Etudes*, Op. Min., II, p.81, No239

و سُلَمی، *طبقات*، ص ۳۷۹، پانوشت b از مصحّح.

۶. به نوشتهٔ ماسینیون (*Etudes*, loc. cit. p. 73)، نام دقیقتر او محمدبن ابی موسی عیسی الهاشمی است که در ۳۵۱ هـ/ ۹۶۲ م درگذشته. ظاهراً سُلَمی در *طبقات* از او ذکری نکرده است.

۷. در ۲۵، ۵۸، و ۵،۱۰۷ از او روایت شده و او همان ابونصر سراج طوسی، صاحب کتاب *اللمع* متوفی در ۳۷۸ هـ/ ۹۸۹م است که یکی از استادان سُلَمی بوده است.

۸. سُلَمی وی را ابوبکر محمدالرازی یا، به دفعات بیشتر، محمدبن عبدالله (و یك بار ابوبکر محمدبن عبداللهبن شادان، در ۶۸، ۴؛ والجبَل، در ۳۴، ۱۳) می‌نامد. وی در ۳۷۶ هـ/ ۹۸۷ م درگذشت و به عنوان کَذّاب از او فراوان انتقاد شد. لیکن سفر بسیار کرده و با صوفیان بسیاری ملاقات داشته است. در *طبقات*، راوی اصلی که سُلَمی از وی روایت می‌کند شمرده می‌شود. نگاه کنید به: *تاریخ بغداد*، ج ۵، ص ۴۶۴؛ ذهبی، *میزان الاعتدال*، ج ۳، ص ۸۵؛ پدرسن، *طبقات*، ص ۸۳، شمارهٔ ۸۶ مقدمه.

۹. صوفی مشهور مکتب بغداد، متوفی در ۳۲۲ هـ/ ۹۳۴ م. نگاه کنید به: *طبقات* سُلَمی، ص ۳۷۳ـ۳۷۷ که در آن یکی از راویان کِتّانی همین ابن شاذان است.

۱۰. وی یکی از راویان عمدهٔ سُلَمی، هم در *طبقات* و هم در *تفسیر* ابن عطاست. با اینهمه، باید به یاد داشت که در *طبقات*، در شرح مختص به ابن عطا، از او ذکری نشده است. نگاه کنید به: *تاریخ بغداد* ج ۱۳، ص ۸۴ و *میزان الاعتدال* ج ۳، ص ۲۰۲. وفات او باید پس از سال ۴۰۰ هـ/ ۱۰۱۰ م اتفاق افتاده باشد. نگاه کنید به: *طبقات*، ص ۳۷، پانوشت d از مصحّح.

۱۱. ما را میسر نشد که هویت این راوی اصلی را، که باید با ابن عطا در زمانی حضر و نشر می‌داشته باشد، روشن کنیم.



ملاقات کرده است.

لیکن، چه در روایت بی‌اِسناد و چه در تفسیرهایی که سُلَمی گرد آورده روح معانی و روش همه جا یکی است. بی‌گمان، ابن عطا با تفسیر منسوب به امام جعفرصادق(ع) آشنایی داشته و، چنانکه در بالا یادآور شدیم، در مورد آیاتی چند، کاری جز نقل و شرح و بسط فکر سَلَف خود نمی‌کند. لیکن در حالی که تفسیر امام از جهت وُسعِ شمول نسبتاً محدود است، از آنِ ابن عطا به بیشترین تعداد آیاتی می‌پردازد که مورد توجه صوفیان بوده و در غور و تأمل آنان، به نسبت غنای تجربهٔ دینی هر یک، تکاثف معنوی کسب می‌کرده است. و این همان استنباط است که ابن عطا خود قاعده‌اش را به عبارت درآورده و نوشته است: «اشارات قرآن را تنها کسی در می‌یابد که سِرّ از هر تعلقی به دنیا و آنچه در او هست پاك کرده باشد» (در تفسیر آیهٔ ۷۹ از سورهٔ ۵۶). همچنین، پس از او، حلاج به صورتی روشنتر و قطعیتر می‌گوید: «هر مؤمنی به اندازهٔ دیانت ظاهری و باطنی و کمال معرفت خود معنای باطنی قرآن را کشف می‌کند» (در تفسیر آیهٔ ۸۳ از سورهٔ ۴). استنباط مستلزم وجود یا تجربهٔ وجودِ اشارات در قرآن است. به تعبیری آشناتر برای فرانسه‌زبانان، قرائتِ قرآن به طریق صوفیان، همان راه دادن است به نفوذ قدرت اشاری آن و به «خطاب آن معنایی که، فی‌المجلس، در اشاره‌ای فرّار، که به قوت توجه به خدا باید به تصرف درآید، کشف می‌شود. لذا، تفسیر قرآن، به سیاق ابن عطاء، پژوهش علمیِ معنا یا معانی قرآنی نیست. به خلاف آیین مسیحیت که در آن معانی متعدد در کتاب مقدس کشف شده است، در اسلام و تصوف، اگر درست بخواهیم، کسی نظریهٔ تعدّد معانی قرآن را نپرورانده است و صوفیان در بند آن نبوده‌اند که معنایی را دونِ معنایی دیگر، فی‌المثل معنای لفظی را به زبان معنای عرفانی یا بعکس بیرون کشند. دیدیم که ابن عطا روزی سه بار ختم قرآن می‌گرفت. این تلاوتِ تقریباً قدسی صفت همان سیره‌ای است که هیچیك از صوفیان ترك نکرده‌اند و همهٔ مؤمنان در آن شریك‌اند. لیکن همهٔ مؤمنان به یك درجه روحانی



در *طبقات الصوفیه*، تنها یك بار، در یکی از اِسنادها، از شخصی به نام ابوالقاسم عبدالرحمن بن علی بزاز سخن می‌رود، لیکن ظاهراً این شخص همان ابوالقاسم بزاز ما نیست. در *Quatre Textes* (*متون چهارگانه*) (ص ۹ و شمارهٔ ۱۵)، سُلَمی متنی از حلاج همراه با اِسناد روایت کرده است که در آن از شخصی مصری الاصل به نام ابراهیم بن جعفر بن ابی کرام بزاز، یاد شده است. همچنین نگاه کنید به: بدرسن، ص ۸۶، شمارهٔ ۱۰۹ که از شخصی به نام محمدبن ابراهیم ابوعلی بزاز، متوفی به سال ۳۴۸ هـ/ ۹۶۰ م نام می‌برد. سرانجام باید شخصی به نام ابراهیم بن عبدالله ابواسحق مصری بزاز را خاطرنشان سازیم که در *تاریخ بغداد* (ج ۶، ص ۱۲۶) از صوفیان ساکن بغداد قلمداد شده است؛ لیکن در باب او هیچ سنه‌ای ذکر نشده است.

نیستند و قرآن را به یك دل و یك دل‌مشغولی نمی‌خوانند. از این رو، اسلام به جای تعدد معانی کلام مقدس، نظریهٔ انواع تلاوت قرآن را می‌پروراند: کسانی قرآن را همچون نحوی یا لغویْ می‌خوانند؛ و کسانی دیگر همچون متکلّمانی که در آن مخزنی سرشار از حجتها به ضد مخالفان خود سراغ می‌گیرند؛ و باز کسانی دیگر همچون مورخ یا فقیه که در آن ارکان فقه اسلامی را باز می‌جویند. صوفی نیز به سهم خود قرآن را به عنوان کلام خدا می‌خواند و مطلوب او کلام به خاطر نفس کلام نیست (چه در این حال، کلام میان او و خدا حجاب می‌شود)، بلکه مطلوب او همان خدایی است که از خلال این کلام اتّصال به او دست می‌دهد. از این رو، صوفی معتقد است که معنای کلام را، که در حقیقتْ اصل آن است، به روشهایی که نوساختهٔ آدمی باشد نمی‌توان کشف کرد؛ بلکه تنها زمانی این معنا را می‌توانیم به تصرف درآوریم که خود به تصرف آن درآییم. آنگاه کلمات معنایی‌شگفت و تازه می‌یابند، زیرا به صورت اشارات یعنی دلالتهایی در می‌آیند که از طریق آنها خدا کسی را که در طلب او از همه چیز دست شسته دلالت می‌کند.

سوءتفاهمهای تاریخی میان صوفیان و دیگر مسلمانان دربارهٔ مطابقت گزارش آنان از قرآن با سنت از همین جا برخاسته است. مدام به صوفیان می‌گویند: آنچه شما در قرآن می‌یابید ساخته و پرداختهٔ محض است و صوفیان نیز پیوسته، همچون ابن عطا، جواب می‌دهند: آنچه می‌یابیم در قرآن هست، اما «تنها کسی آن را در می‌یابد که سرّ خود... پاك کرده باشد».

بی‌گمان این تزکیه دارای مرحله‌ای مقرون به نفی است و آن ترك ماسوی الله است: اما این مرحله فرعی یا از جملهٔ وسایط است. مهم پیدایش بینشی نو در آدمی است، یعنی بصیرتی که در پرتو آن بتوان در کلام خدا معنایی را که به باطن الهام می‌شود درك کرد. میان باطن خوانندهٔ قرآن و باطن نصّ قرآن مناسبتی هست که به عین آن تأویل روحانی صوفیان دست می‌دهد. خوانندهٔ قرآن و نصّ قرآن مرآت یکدیگر می‌شوند؛ یکی دیگری را باز می‌نماید در عین آنکه خود باز نموده می‌شود. عارف در قرآن چیزی را می‌خواند که تجربهٔ روحانی خود او به وی می‌گوید، چه راه به باطن قرآن و باطن ضمیر یکی است و این راه همان خداست: «هر که بیرون از خدا راهی به او بجوید گمراه می‌شود. چه بیرون از او راهی به او نیست: وی یگانه راهبر به خویش است» (در تفسیر آیهٔ ۴۲ از سورهٔ ۲۶).

لذا تفسیر قرآن در نظر صوفی تأویل تجربهٔ روحانی است. از این رو، چنین تفسیری، هرچند هیچگاه تصنّع در آن نیست، پیوسته تازه و شگفت و از روی ظاهر پیش‌بینی نشدنی است، همچون دگرگونیهای ضمیر خوانندهٔ قرآن که واکنشی تابع الهامات وقت دارد، همان وقتی که بوارق واردات در آن جرقه می‌زند تا بر آیهٔ قرآنی پرتوی نو بیفکند. به همین دلیل، تفسیر

صوفیان تفسیر منتظم و دستگاهی همهٔ آیات قرآنی نیست. انتخاب، بی‌آنکه بدلخواه باشد، به آن «مناسبتی» وابسته است که در بالا از آن سخن رفت. ابن عطا بر سر آیاتی درنگ می‌کند که با او «سخن می‌گویند»؛ و آن آیاتی را با او سخنی است که با «دم» روحانی یعنی وقت او مناسبت دارند. وانگهی، این یا آن مفسّر صوفی غالباً آیه‌های واحد را تفسیر می‌کند، نه تنها از این رو که در سیر روحانی تجانس و همگرایی هست، بلکه هم از این رو که آیاتِ «سزاوار تفکر» در نظر صوفیان خودبخود از انبوه آیاتی متمایز می‌شوند که همان به یاری سبک و سیاق کلام می‌توان معنای آنها را دریافت.

• متن سُلَمی و نسخه‌های خطی

پیش از توصیف نسخه‌های خطی مورد استفاده، بیرسیمهایی چند در متنی را که خود سُلَمی به دست داده است گوشزد می‌سازیم. چنین می‌نماید که سُلَمی (یا نخستین ویراستار تفسیر، یعنی اَنماطی) گاهی دچار ضعف حافظه شده باشند. از این جهت که این یا آن آیه را در سوره‌ای درج کرده‌اند که بعضاً یا کلاً به آن تعلق ندارند. گاهی نیز ترتیب آیات در داخل خود سوره مشوّش است. مثلاً در سورهٔ ۴، آیهٔ ۷۹ پس از آیهٔ ۶ و آیهٔ ۱ پس از آیهٔ ۷۹ آمده است؛ آیهٔ ۱۴۳ از سورهٔ ۲ پس از آیهٔ ۴۰ از سورهٔ ۴ و آیهٔ ۶ از سورهٔ ۲ پس از آیهٔ ۱۲۵ از سورهٔ ۴ آمده است؛ آیهٔ ۴۱ از سورهٔ ۵ با آیهٔ ۱۷۵ از سورهٔ ۳ خلط شده و مانند اینها. تمام این بیرسیمها از مؤلف است، چه در همهٔ نسخه‌ها دیده می‌شود و آنها را بآسانی می‌توان از آشفتگیهایی که محصول بیدقتی کاتبان است ـ مثل نسخهٔ فاتح ۲۶۰، که در آن آیات ۳۸ و ۴۴ و بعد در تفسیر آیات ۳۷ و ۱۰۲ درج شده ـ بازشناخت. ما خطاهای کاتبان را تصحیح کرده‌ایم، ولی آشفتگیهای مربوط به خود مؤلف را در فهرست نسخه بدلها با ارجاع به مقدمه خاطرنشان ساخته‌ایم.

اکنون به توصیف نسخه‌های خطی *حقائق التفسیر* که در این ویرایش از تفسیر ابن عطا از آنها استفاده کرده‌ایم می‌پردازیم. می‌دانیم که از *حقائق التفسیر* نسخه‌های خطی فراوانی در دست است (نگاه کنید به: سزگین، GAS، ج ۱، ص ۶۷۱). از میان نسخه‌هایی که توانستیم بدانها دست یابیم چند نسخهٔ زیر را مورد استفاده قرار داده‌ایم:

B = بایزید ۵۵۴، با عنوان *کتاب الحقائق المنسوب إلی السُّلَمی فی التّفسیر* که در ۶۹۱ هـ/ ۱۲۹۲ م به دست احمدبن مالك بن عبدالله نسخه‌برداری شده است. نسخه‌ای است بسیار خوش، سالم، به خط نسخ بسیار روشن و غالباً مشکول؛ در ۳۳۷ ورق بزرگ به قطع وزیری هر صفحه شامل ۲۳ یا ۲۴ سطر. در آغاز نسخه، اِسناد زیر از راوی نسخه آمده است:

اخبرنا الشيخ ابوطاهر ابراهيم بن شيبان النقيل الدمشقي في كتابه في ذي القعدة من سنة اربع و ثلاثين و خمس مائة قال: اخبرنا جدي الزاهد ابو عبدالله محمدبن نصر الطالقاني، او اخبرنا ابوبكر وجيه بن طاهر بن محمدبن احمدبن محمدبن يوسف الشجامي النيسابوري [في] كتابه في ذي الحجة سنة احدى و ثلاثين و خمس مائة قال: اخبرنا ابوبكر احمدبن خلف النيسابوري قال كل واحد منهما: اخبرنا الشيخ ابوعبدالرحمن محمدبن الحسين السلمي.

F = فاتح ۲۶۰، كه بنا به قول سزگين متعلق به قرن يازدهم هجری / هفدهم ميلادی است. نسخه‌ای است در ۱۶۴ ورق، هر صفحه ۳۳ سطر، به قطع متوسط. بدقت ولی با خطی بسيار ريز كه گاهی خواندنش دشوار است به كتابت درآمده. عنوان ندارد.

H = فاتح ۲۶۱، با عنوان *كتاب التفسير القرآن العزيزالمعروف بحقائق السُّلمي مّما جَمعه الشيخ... ابوعبدالرحمن السُّلمي*. نسخه مورخ ۶۰۰ هـ/۱۲۰۴ م است كه در سزگين و در بولتن ميكروفيلمهای اتحاديهٔ عرب، هنگام معرفی، با نسخهٔ فاتح ۲۶۲، كه ذيلاً از آن سخن خواهيم گفت، خلط شده است. نسخه سالم و به خط نسخ بسيار خواناست و بسياری از كلمات آن، مانند نسخهٔ B، مشكول است. شامل ۳۱۴ ورق، هر صفحه ۲۰ سطر است. متأسفانه فتوكپی ما فاقد اوراق مربوط به تفسير آيهٔ ۹۰ سورهٔ ۱۱ تا آيهٔ ۱۱۰ سورهٔ ۱۳ است.

Y = ینی جامع ۴۳، با عنوان *كتاب الحقائق في التفسير القرآن علی لسان اهل الحق و الحقائق*. تاريخ ندارد ولی در پايان، شهادتی بر قرائت آن به تاريخ ۷۷۱ هـ/ ۱۳۶۹ م ديده می‌شود. شامل ۳۸۳ ورق، هر صفحه ۲۷ سطر. در رسم خط سهل انگاری شده و غالباً كلمات بی نقطه است، ليكن متن بدقت نقل شده است.

علاوه بر اين چهار نسخه، دو نسخهٔ خطی ديگر در اختيار ما بوده است كه از آنها استفاده كرده‌ايم:

۱) نسخهٔ خطی فاتح ۲۶۲ (۲۹۴ ورق) كه همان نسخهٔ خطی بسيار نفيس مورخ ۷۶۲ هـ/ ۱۳۶۱ م است و در حواشی آن، تفسيرهايی چند و گواهی قرائت متن ديده می‌شود. سزگين آن را با نسخهٔ فاتح ۲۶۱ خلط كرده است. ما ميكروفيلمی از اين نسخه در دست داريم كه متأسفانه قسم اعظم آن ناخوانا است. در بسياری از صفحات رنگ مركب چنان محو شده كه به رؤيت در نمی‌آيد. صفحاتی ديگر از آن در آب رفته و صدمه ديده است.

۲) بشير آغا ۳۶ (۳۳۸ ورق) مورخ ۱۰۹۱ هـ/ ۱۶۸۰ م. به كتابت كاتب حرفه‌ای بسيار

بیدقت یا سهل انگار؛ ما در چاپ *تفسیر منسوب به امام جعفرصادق(ع)* از آن استفاده کرده بودیم و در اینجا آن را به کنار نهادیم، چون خطاهای فاحش آن زیاد و نسخه بدلهای آن بندرت جالب است. استثنائاً، دو یا سه بار، از نسخه بدلهای آن که در نسخ خطی ما نبود کمك گرفتیم.

اما هیچیك از نسخه‌های خطی مورد استفاده را اساس قرار ندادیم، چون این نسخه‌ها هم‌ارزش‌اند. البته، H و B بمراتب قدیمترند؛ لیکن چون به دست کاتبان حرفه‌ای تحریر شده‌اند خواندن آنها غالباً از خواندن YF، که به دست با سوادان آشنا با الفاظ صوفیه نوشته شده، دشوارتر است.

میان این چهار نسخه چه رابطه‌ای هست؟ نسخهٔ H، هرچند قدیم است، اصل نسخ دیگر نیست، چه بسیاری از فقرات را فاقد است. به همین دلیل، B اصل بلاواسطه FY نیست، هرچند این دو نسخهٔ اخیر به B نزدیکترند تا به H. لیکن، واضح است که مقایسهٔ تام و تمام نسخ خطی تنها پس از مقابلهٔ سرتاسر متن *حقائق* میسر است. به صرفِ مقابلهٔ روایات ابن عطا نمی توان نتیجهٔ نهایی گرفت.

مقدمة ابي عبد الرحمن السلمي

بسم الله الرحمن الرحيم[1]

الحمد لله الذي خصّ أهل الحقائق بخواص أسراره ، وجعلهم اهل الفهم لخطابه والعالمين بلطائف ودائعه في كتابه المنزل الذي «لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه»[2] (قرآن ٤١ ، ٤٢) . فاخبروا عن معاني خطابه بمقدار ما فتح الله عز وجل[3] على كل واحد منهم من لطائف أسراره ومعانيه ونطقوا[4] عن فهوم[5] كتابه[6] حسب[7] ما منح لهم من مكنونات[8] بدائعه . على انه ما نطق أحد عن[9] حقيقة حقائقه ، وانما أخبر مَن أخبر[10] عن مقدار ما يليق بفهمه . بل قصرت الأفهام عن درك حقائقه واستيعاب فوائده ، الا على[11] معنى المكاشفات والمنازلات . فيخبرون[12] عن طرف منه[13] باشارات تخفى[14] وتدق الا على أربابها . لأنه كتاب عزيز نزل من عند عزيز على أعز الخلق نسبة[15] وأشرفهم همة[16] ، صلى[17] الله عليه وعلى آله[18] وسلم[19] وعلى جميع انبيائه ورسله[20] .

ولما رأيتُ المتوسمين بالعلوم الظواهر صنّفوا في أنواع فوائد القرآن[21] من قراءات وتفاسير ومشكلات واحكام واعراب ولغة ومجمل ومفسّر وناسخ ومنسوخ وغير

---

1) H: + وبه نستعين ؛ Y : + ربي تمم بالخير || 2) B: + «تنزيل من حكيم حميد» || 3) B: الله تعالى ؛ YH : — عز وجل || 4) F : فنطقوا || 5) H : فهم || 6) B: كلامه || 7) H : بحسب || 8) H: — مكنونات || 9) F : من || 10) H : — من اخبر || 11) Y : عن || 12) B : + به || 13) B : منه || 14) H : حقيقية || 15) Y : نسمة || 16) H: نعمة || 17) B : + وذاك محمد صلى || 18) B: + الطيبين الطاهرين || 19) YH: — وعلى آله وسلم || 20) B: + عليهم السلام || 21) H: انواع القرآن من فوائد وقراءات .

ذلك[1] – ولم يشتغل أحد[2] منهم بجمع فهم خطابه على لسان أهل[3] الحقيقة الا آيات متفرقة نسبت الى **أبي العباس بن عطاء**، وآيات ذكر انها عن **جعفر ابن محمد الصادق**[4] رضي الله عنهما[5]، على[6] غير ترتيب – وكنتُ قد سمعت منهم في ذلك حروفاً استحسنتها، أحببتُ[7] أن أضم ذلك الى مقالتهم، واضم أقوال مشائخ أهل الحقيقة الى ذلك، وأرتّبه[8] على السُوَر[9] حسب وسعي وطاقتي. فاستخرت[10] الله تبارك وتعالى[11] في جمع شيء من ذلك[12]، واستعنت به في ذلك وفي[13] جميع اموري، وهو حسبي ونعم المعين.

---

1) B: — وغير ذلك || 2) H: — احد || 3) YHB: — أهل || 4) YH: — الصادق || 5) YB: — رضي ... عنهما ؛ H: عليه السلام || 6) B: من || 7) F: واحببت || 8) F: قارنته || 9) F: + على || 10) FB: واستخرجت || 11) HB: — تبارك وتعالى ؛ Y: — تبارك و || 12) H: في جمع ذلك شيء منه (sic) || 13) H: — ذلك وفي .

تفسير ابي العباس بن عطاء

الفاتحة

1 « بسم » . حكي عن ابي العباس بن عطاء انه قال : الباء برّه لارواح الانبياء بالهام الرسالة والنبوة — والسين سرّه مع أهل المعرفة بالهام القربة والانس — والميم منته على المريدين بدوام نظره اليهم بعين الشفقة والرحمة .

1 « الله » . قال ابو العباس بن عطاء : قوله « الله »[1] هو اظهار هيبته وكبريائه .

1 « الرحمن » . قال ابن عطاء : في اسمه « الرحمن » عونُه ونصرته ، في اسمه « الرحيم » مودته ومحبته[2] .

2 « الحمد لله رب العالمين » . قال ابن عطاء : معناه الشكر لله اذ[3] كان منه الامتنان على تعليمنا اياه حتى حمدناه .

وذكر عن ابن عطاء او غيره[4] انــه قال : « الحمد لله » اقرار المؤمنين بوحدانيته . فالاول اقرار بالالوهية[5] ، والثاني اقرار بالربوبيـــة ، والثالث إقرار بالتعظيم .

2 وذكر[6] عن ابن عطاء في قوله[7] « رب العالمين » أي[8] مزيّن[9] أنفس العارفين بنور اليقين[10] والتوفيق[11] ، وقلوب المؤمنين بالصبر والاخلاص ، وقلوب المريدين بالصدق والوفاء ، وقلوب العارفين بالفكرة[12] والعبرة[13] .

---

1) B: + تعالى || 2) YH: ورحمته || 3) H: اذا || 4) F: وعن غيره ؛ Y: وغيره || 5) H: بالالهية || 6) F: وقيل || 7) F: — في قوله ؛ YH: + «الحمد لله» || 8) B: — اي || 9) F: مرتب ؛ H: مربي || 10) F: — اليقين || 11) B: — والتوفيق || 12) YB: بالفكر || 13) Y: والعبر .

٤ « مالك يوم الدين » . قال ابن عطاء : مجازي يوم الحساب كل صنف بمقصودهم وهمتهم : يجازي العارفين بالقرب منه والنظر الى وجهــه الكريم ، ويجازي أرباب المعاملات بالجنات .

٦ « صراط الذين انعمت عليهم » : اي مقام الذين انعمت عليهم بالايمان[1] والمعرفة ، وهم العارفون . وأنعم على الأولياء بالصدق والرضا واليقين ، وانعم على الأبرار[2] بالحلم والرأفة ، وانعم على المريدين بحلاوة الطاعة ، وانعم على المؤمنين بالاستقامة . هذا قول ابن عطاء .

٧ « غير المغضوب عليهم ولا الضالين » . قال ابن عطاء : غير المخذولين ولا[3] المطرودين ولا المهانين ، « ولا الضالين » ، الذين[4] ضلوا عن طريق هدايتك ومعرفتك وسبل ولايتك .

« آمين » . قال ابن عطاء : اي كذلك[5] فافعل . ولا تكلني الى نفسي طرفة عين .

سورة البقرة

(2)

3 « ويقيمون الصلاة » . قال ابن عطاء : إقامة الصلاة فيها[6] حفظ حدودها مع حفظ السر مع الله[7] وهو ان[8] لا يختلج بسرك[9] سواه .

29 « هو الذي خلق لكم ما في الارض جميعاً » . قال ابن عطاء : خلق لكم ما في الارض جميعاً ليكون الكون كله[10] لك ، وتكون لله ، فلا تشتغل بمــا لك[11] عمّن انت له .

30 « اني جاعل في الارض خليفة ... » الآية . قال ابن عطاء : ان الملائكة

---

1) HB: — بالايمان و ؛ Y: — اي مقام ... بالايمان و || 2) B: الخواص || 3) T: — لا ||
4) B: — الذين || 5) B: ذلك || 6) BF: — فيها || 7) Y: + تعالى || 8) YH : اي لا ||
9) B: في سرك || 10) FB: كلها || 11) H: — بما لك .

جعلوا دعاويهم وسيلة الى الله تعالى [1] . فأمر الله النار فأحرقت منهم في ساعة واحدة ألوفاً . فأقرّوا بالعجز وقالوا : « سبحانك لا علم لنا » .

31 « وعلّم آدم الاسماء كلها » . قال ابن عطاء : لو لم يكشف لآدم [2] علم تلك الأسامي ، لكان أعجز من الملائكة في الاخبار عنها .

34 « واذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم » . قال ابن عطاء [3] : لما استعظموا تسبيحهم وتقديسهم ، أمرهم بالسجود لغيره . يريهم به [4] استغناءه عنهم وعن عبادتهم .

35 « ولا تقربوا هذه الشجرة » . قال [5] ابن عطاء : نُهي عن جنس الشجرة ، فظن [6] آدم ان النهي عن المشار اليه [7] . فتناول على حد النسيان وترك المحافظة ، لا على التعمّد والمخالفة . قال الله تعالى : « فنسي [8] ولم نجد له عزماً » (٢٠ : ٨٨) .

40 « واوفوا بعهدي » . قال ابن عطاء : أوفوا بعهدي اي [9] في حفظ الحدود ظاهراً وباطناً ، « أوفِ بعهدكم » بحفظ أسراركم عن مسايرة الاغيار [10] .

45 « واستعينوا بالصبر والصلاة » . قال ابن عطاء : استعينوا بهما على البلوغ الى درك الحقائق [11] .

112 « ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون » . قال ابن عطاء : لا خوف عليهم عند الموت لما يلقون من البشرى ، ولا هم يحزنون على ما خلفوا من الأهل والاولاد ، لعلمهم بان الله تعالى [12] خليفته عليهم .

187 « علم الله انكم كنتم تختانون انفسكم » . قال ابن عطاء : خيانة النفس الوقوف معها حيث ما وقفت [13] .

199 « ثم أفيضوا من حيث أفاض الناس » . قال ابن عطاء: اذا عمرتم بواطنكم بذكري ، واستفرغتم الوسع فيه ، فارجعوا الى ما رجع اليه العامّ من القيام برسوم

---

1) YH: — تعالى ‖ 2) YH: + عليه السلام ‖ 3) Y: — قال ابن عطاء ‖ 4) H: — به ‖ 5) FB: — قال ... عزماً ‖ 6) Y: وظن ‖ 7) Y: اليها ‖ 8) YH: — فنسي ‖ 9) YH: — اي ‖ 10) H: الاعيان ‖ 11) B: — استعينوا بهما ... الحقائق ‖ 12) F: — تعالى ‖ 13) B: تقف .

العبودية ، واستغفروا الله[1] عن اشتغالكم بغيره « ان الله غفور » للمطيعين تقصيرَهم في طاعتهم ، « رحيم » بالعاصين أي[2] يردّهم برحمته الى بابه .

201 « ربنا آتنا في الدنيا حسنة » . قال ابن عطاء : القناعة في الرزق ، والرضا بالقضاء .

208 « ادخلوا في السلم كافة » . قال ابن عطاء : السلم[3] اتباع الأوامر[4] واجتناب النواهي[5] .

222 « ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين » . قال ابن عطاء : يحب التوابين من افعالهم ، ويحب[6] المتطهرين من احوالهم : وهم القائمون مع الله[7] بلا علاقة ولا سبب .

245 « والله يقبض ويبسط » . قال ابن عطاء : يقبضك عنك ويبسطك به وله[8] .

257 « الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور » . قال ابن عطاء : يغنيهم عن صفاتهم بصفاته ، فتندرج[9] صفاتهم تحت صفاته ، كما اندرجت اكوانهم تحت كونه ، وحقوقهم عند ذكر حقه . فيصير قائماً بالحق مع الحق للحق .

259 « أنى يُحيي هذه الله بعد موتها ... » سُئل[10] ابن عطاء : لِمَ أري ابراهيم[11] احياء[12] الموتى في غيره وأري عُزير في نفسه ؟ فقال : لأن الخليل[13] تلطف في السؤال فقال « رب أرني » (٢٦٠) فأري[14] ؛ وتعجب عُزير من القدرة فقال « أنى »[15] ، فأري ذلك في نفسه تأديباً .

269 « يؤتي الحكمة من يشاء » . قيل[16] « يؤتي الحكمة » ، الفهم في كتاب الله

---

1) B: + تعالى || 2) YHF: ان || 3) B: — السلم || 4) H: الامر || 5) B: المناهي || 6) YF: — يحب || 7) B: + تعالى || 8) Y: لاياه (— به وله) || 9) Y: فيندرج || 10) Y: — وسئل ... تاديباً || 11) B: + عليه السلام || 12) F: — احياء ... تاديباً || 13) B: + عليه السلام || 14) H: — فاري || 15) H: — فقال « اني » || 16) HF: وقال ابو العباس ابن عطاء : قيل « يؤتي الحكمة » انه النبوة . وذلك قوله « وآتيناه الحكمة » (٢٠ : ٣٨) .

تعالى . ومن اوتي فهم الكتاب[1] ، فقد أعطي[2] حظاً عظيماً من قربه . قاله ابو العباس بن عطاء .

273 « للفقراء ... يحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف » . قال ابن عطاء: يحسبهم الجاهل بحالهم اغنياء في الظاهر ، وهم أشد الناس افتقاراً الى الله[3] في الظاهر ، واستغناءً به في الباطن .

وقال ايضاً : سمّوا جهالا لجهلهم بالفقر والغنى ، ولتوهمهم ان الفقر قلّة الشيء والغنى كثرته[4] . ولم يعلموا ان الفقر هو الفقر الى الله[5] ، والغنى هو الاستغناء به[6] .

284 « لله ما في السموات وما في الارض » . قال ابن عطاء : لله[8] الكونان[7] ، هو مبديهما من غير شيء . فمن اشتغل بهما ، اشتغل بلا شيء عن كل شيء .

285 « آمن الرسول بما انزل اليه من ربه » . قال ابن عطاء : كان[8] النبي صلّعم معدن سرّ[9] الحق . فاذا أظهره للعامّ ، اوقفه على شريطة[10] قوله « آمن الرسول بما انزل اليه » . واذا اخفاه ، اخبر عنه بقوله « فأوحى الى عبده مــا أوحى » (٥٣ : ١٠) . وهو مستغرَق أوقاته في انتظار ما يُظهر عليه الحق[11] من الزيادات على روحه وسره وفؤاده وقلبه وشخصه[12] . ألا تراه كيف يفنيه عن صفاته بقوله « انك ميّت » (٣٩ : ٣٠) اي[13] عن صفاتك بحياتك[14] بنا وباظهار صفاتنا عليك ، « وانهم ميّتون » (٣٩ : ٣٠) ، عاجزون عن بلوغ درك صفاتك . فايمان رسول الله صلّعم ايمان مكاشفة ومشاهدة ، وايمان المؤمنين ايمان بالوسائط والعلائق .

سورة آل عمران

(3)

8 « ربنا لا تزغ قلوبنا » . قال ابن عطاء : الزيغ الميل الى شيء سوى الحق .

1) Y: كتابه || 2) Y: أوتي || 3) YB: + تعالى || 4) F: كثرتها || 5) Y: بالله تعالى || 6) B: تعالى (— فه) || 7) FB: الكونين || 8) HF: ان || 9) F: السر || 10) H: شرائطه || 11) H: — الحق || 12) B: + عليه السلام || 13) HF: — اي || 14) B: عن حياتك .

17 « الصابرين والصادقين والقانتين والمنفقين والمستغفرين بالاسحار » . قال ابن عطاء : « الصابرين » هم الذين صبروا بالله[1] في طاعة الله[1] مع الله[1] . « والصادقين » هم الذين صدقوا ما عاهدوا الله عليه عن صدق قويم[2] ، واعتماد صحيح ، وسرّ لا يشوبه شيء . « والقانتين » هم الذين أطـاعوا الله[1] في سرّهم وعلانيتهم . « والمستغفرين بالاسحار » هم الذين « تتجافى جنوبهم عن المضاجع » (٣٢:١٦) .

18 « شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة وأولو العلم » . قال ابن عطاء : أول ما حلّوا في[3] حقائق البقاء مع الله[4] ، فنوا عن كل شيء دون الله[5] ، حتى ثبتوا[6] وبقوا[7] مع الله تعالى[8] .

وقال ابن عطاء في هذه الآية : دلنا بنفسه من نفسه على نفسه باسمائه . وفيه بيان ربوبيته وصفاته . فجعل لنا في كلامه وأسمائه شاهدًا ودليلًا عليه[9] . وانما فعل ذلك لأن الله تعالى[10] وحّد نفسه[11] ، ولم يكن معه[12] غيره[13] . وكان[14] الشاهد عليه توحيده . ولا يستحق ان يشهد عليه ، من حيث الحقيقة ، سواه . اذ هو الشاهد ، فلا شاهد معه . ثم دعا الخلق الى شهادته : فمن وافقت[15] شهادتُه شهادتَه فقد اصاب حظّه من حقيقة التوحيد . ومن حُرِم ، ضلّ .

وقال ابن عطاء : ان الله شهد لنفسه بالفردانية والصمدية والأبدية . ثم خلق الخلق فشغلهم بعبارة هذه الكلمة ، فلا[16] يطيقون حقيقة عبارتها ، لان شهادته لنفسه حق ، وشهادتهم له بذلك رسم . وأنى يستوي الحق مع الرسم ؟

28 « ويحذركم اللهُ نفسه » . قال ابن عطاء : انما يحذر نفسه من يعرفه . فأما من لا يعرفه ، فان هذا الخطاب زائل عنه .

30 « والله رؤوف بالعباد » . قال ابن عطاء : عمّ رحمته لعباده أجمع ، مؤمنهم وكافرُهم ، وبرّهم ، وفاجرهم ؛ وخصّ رحمة الرسول عليه السلام[17] بوقوفه على

---

1) HB: + تعال || 2) Y : قوي || 3) HB: خلوا من || 4) HB: — مع الله || 5) HB: + تعال || 6) HB: — ثبتوا و || 7) Y: — وبقوا || 8) F: — تعال || 9) HFB: — عليه || 10) F: — تعال || 11) Y: + وكان وحده || 12) Y: + احد || 13) Y: + وكيف يشهد عنه غيره ؟ انه هو ولم يكن معه احد غيره || 14) H: فكان || 15) F: وافق || 16) Y: ولا || 17) H: صلعم .

المؤمنين دون من سواهم . وهذا كقول ابراهيم[1] حين قال « وارزق أهله من الثمرات ، من آمن منهم بالله واليوم الآخر . قال ومن كفر » (٢:١٢٦) . فانه لا رازق له[2] في السموات والارضين[3] غيري .

31 « قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله » . قال ابن عطاء في هـذه الآية : أمَر بطلب النور[4] الأدنى مَن عمي عن النور[4] الأعلى[5] .

37 « وانبتها نباتاً حسناً » . قال ابن عطاء : أحسن النبات ما كانت[6] ثمرته[7] مثل عيسى بن مريم[8] روح الله[9] ، عليه السلام[10] .

39 « فنادته الملائكة وهو قائم يصلي في المحراب » . قال ابن عطاء : ما فتح الله تعالى[11] على عبد من عبيده حالة سنية الا باتباع الأوامر واخلاص الطاعات ولزوم المحاريب .

39 « وسيّداً وحصوراً » . قال ابن عطاء : السيد ، المتحقق بحقيقة الحق . والحصور ، المنزه عن الاكوان وما فيها .

53 « ربّنا آمنا بما أنزلت واتبعنا الرسول ... » . قال ابن عطاء : آمنا بما نوّرت به قلوب اصفيائك من علوم غيبك ، واتبعنا الرسول فيما اظهر من سنن أوامرك ونواهيك ، رجاءَ ان يوصلنا إتباعه[12] الى محبتك . « فاكتبنا مع الشاهدين » : مع من يشهدك ولا يشهد معك سواك .

64 « قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم » . قال ابن عطاء : هو تحقيق التوحيد !

---

1) B: + عليه السلام ؛ H: + صلعم ‖ 2) FB: — له ‖ 3) B: — والارضين ‖ 4) HFB: نور ‖ 5) YHFB: قال ابو عبد الرحمن السلمي : لا وصول الى النور الاعلى لمن لا يستدل عليه بالنور الادنى . ومن لم يجعل السبيل الى النور الاعلى التمسك بآداب صاحب النور الادنى ومتابعته صلعم ، فقد عمي عن النورين جميعاً وألبس ثوب الاغترار ‖ 6) YHB: كان ‖ 7) H: ثمره ‖ 8) YHB: — بن مريم ‖ 9) Y: — روح الله ‖ 10) B: عليه السلام روح الله تعالى ؛ F: — عليه السلام ؛ H: الله تعالى صلعم ‖ 11) F: — تعالى ‖ 12) H: ابتغاؤك .

74 « يختصّ برحمته من يشاء » . قال ابن عطاء : يختص برحمته من يشاء ، انباء ان لا طريق اليه بالعوائد والفوائد[1] .

79 « كونوا ربّانيين » . قال ابن عطاء : عاينوا أول[2] تربيتكم[3] لتتخلصوا من هذه الآفات كلها .

وقال ابن عطاء : أخرجهم بهذا الخطاب عمّا خاطبهم به من العبودية .

80 « ولا يأمركم ان تتخذوا الملائكة والنبيين أرباباً » . قال ابن عطاء : موضعاً للملاحظات ، وليس بايديهم من الضر والنفع شيء . فكيف بمن دونهم ؟

[قال السلمي] سمعت ابا الحسين الفارسي يقول : سمعت ابن عطاء يقول : إياك ان تلاحظ مخلوقاً وانت تجد الى[4] ملاحظة الحق سبيلاً . قال الله تعالى : « ولا يأمركم ... » .

84 « قل آمنّا بالله » . قال ابن عطاء : أي[5] صدقنا واقنا على طريق الصدق معه ، لأنه الذي كتب علينا الايمان وخصّنا به في علمه قبل ان أوجدنا . فنحن مؤمنون به لسابق[6] تفضله[7] علينا .

92 « لن تنالوا البرّ حتى تنفقوا مما تحبون » . قال ابن عطاء : لن تصلوا الى القربة ، وانتم متعلقون بحظوظ انفسكم .

وقال ابن عطاء : لن تنالوا وصلتي وفي اسراركم موافقة او محبة لسواي .

وقال ابن عطاء : لن تنالوا معرفتي وقربي حتى تخرجوا من انفسكم وهممكم[8] بالكلية[9] .

97 « ومن دخله كان آمناً » . قال ابن عطاء : من دخله كان آمناً من عقابه . ولله[10] في الدنيا ثواب وعقاب . فثوابه العافية ، وعقابه البلاء . فالعافية ان يتولّى عليك أمرك ، والبلاء[11] ان يكلك الى نفسك .

---

1) B: — قال ... والفوائد . || 2) H: أوقات || 3) H: ترتيبكم || 4) Y: في || 5) B: آمنا اي ؛ HF: — اي || 6) B: بيثاق || 7) YB: فضله || 8) B: وهمتكم || 9) H: — وقال ... بالكلية || 10) YB: + تعالى || 11) H: والعقوبة .

101 « ومن يعتصم بالله فقد هدي الى صراط مستقيم » . قال ابن عطاء : من افتقر الى الله[1] من جميع ما سوى الله ، فقد فُتح له الطريق الى الحج وهو أقوم الطرق[2] .

102 « اتقوا الله حق تقاته » . قال ابن عطاء: « حق تقاته » هو صدق قول « لا اله الا الله » وليس في قلبك شيء سواه .

سمعتُ ابا الحسين الفارسي يقول : سمعت ابن عطاء يقول : حقيقة التقوى في الظاهر محافظة الحدود ، وباطنه[3] النية والاخلاص .

103 « واعتصموا بحبل الله » . قال ابن عطاء: حبل الله[4] متصل بعباده يتوقع[5] منه المزيد والفوائد في كل وقت . وحبله عهده وكتابه . فمن اعتصم به وصل .

103 « فاصبحتم بنعمته إخواناً » . قال ابن عطاء في هذه الآية: فاثر فيكم عنايته وحسن نظره . فألف بين قلوبكم وارواحكم وجعل الحظين فيها[6] حظاً واحداً ، فانقذكم منها برؤية الفضل[7] .

131 « واتقوا النار التي أعدت للكافرين » . قال ابن عطاء: أمر العوام باتقاء النار لخوفهم منها وتركهم[8] المعاصي من اجلها ؛ وأمر الخواص بان يتقوه وينظروا اليه دون غيره . فقال « واتقوني يا أولي الالباب » (٢ : ١٩٧) أي يا[9] اهل الخصوص.

150 « بل الله مولاكم » . قال ابن عطاء : معينكم على ما حملكم من أوامره ونواهيه . « وهو خير الناصرين » : خير الناصرين لكم على أنفسكم وهواكم ومرادكم .

154 « ثم انزل عليكم من بعد الغم أمنة » . قال ابن عطاء : من صدق ارادتُه واجتهادُه ورياضتُه ، رُدّ الى محل الأمن ، أي عصم من كل مخوف[10] .

159 « فاعف عنهم واستغفر لهم » . قال ابن عطاء: لما علا خلقُه [اي محمد] جميع الاخلاق . عظمت المؤنة عليه ، فأمر بالرحمة[11] والعفو والاستغفار لهم[12] .

---

1) B: + تعالى || 2) HF: الطريق || 3) H: وباطنة || 4) YB: + تعالى || 5) F: متوقع || 6) FB: فيها ؛ Y: فيهم || 7) YHF: — فانقذكم ... الفضل || 8) F: تركهم || 9) FB: — يا || 10) YF: — اي... مخوف || 11) YHB: Y: — بالرحمة || 12) Y: — لهم .

169 ﴿فلا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً﴾. قال ابن عطاء: المقتول على المشاهدة باقٍ[1] برؤية شاهده. والميّت من عاش على رؤية نفسه ومتابعة هواه.

171 ﴿يستبشرون بنعمة من الله وفضل﴾. قال ابن عطاء: لو[2] نظروا الى المنعم، لتنغّص[3] عليهم الاستبشار بنعمه وفضله[4]، ولكان[5] استبشارهم بالمنعم المتفضّل[6].

175 ﴿فلا تخافوهم وخافوني﴾. قال ابن عطاء: ما دمتم متمسكين بالطريقة فخافوني. فمن ترك الخوف، فقد ترك الطريقة المستقيمة.

وقال ايضاً في هذه الآية: الخوف رقيب العمل، والرجاء شفيع المحن والخشية شفيع الجنة.

180 ﴿ولا يحسبنّ الذين يبخلون بما آتاهم الله﴾. قال ابن عطاء: السلوك في طريق الحق على السخاء واجتناب البخل: وهو بذل المال والنفس والسرّ والروح والكل. فمن بخل بشيء في طريق الحق، حجب به وبقي معه. ومن نظر في طريق الحق الى الغير، حرم فوائد الحق وسواطع أنوار القرب. كما[7] روي عن النبي عليه السلام[8] انه[9] قال: ما جبل وليّ الله الا على السخاء.

193 ﴿ربنا اننا سمعنا منادياً ينادي للايمان...﴾. قال ابن عطاء: المؤمن واقف مع نفسه. ألا تراه يقول ﴿ربنا اننا سمعنا...فآمنا﴾ كيف[10] اثبت أفعال[11] نفسه ورجوعه الى الايمان، ولم يعلم انه[12] مقدورٌ[13] ومدبرها[14] ما هو فيه؟

200 ﴿واصبروا وصابروا ورابطوا...﴾. قال ابن عطاء: اليقين سيف النفس والصبر الماس[15] الله[16] في أرضه. وان الشيطان ليتعوّذ[17] من الصابر[18] كما يتعوّذ المؤمن من الشيطان.

---

1) B: باقي || 2) H: — لو || 3) H: لتبغض || 4) Y: من فضله || 5) FY: وكان || 6) B: لتنغص عليهم الاستبشار بالنعمة منه هو الاستبشار بالمنعم (sic) || 7) YF: كذا || 8) B: صلى الله عليه وآله وسلم ؛ H: صلعم || 9) H: — انه || 10) Y: + الا ترى كيف || 11) F: احوال || 12) B: له || 13) Y: مقدر || 14) YFB: ومدبر || 15) B: ايمة ؛ H: من سر || 16) HB: + تعالى || 17) B: يتعوذ || 18) F: الصبر ؛ H: الصابرين.

سورة النساء

(4)

1 « يا ايها الناس » . قال ابن عطاء[1] : اي[2] كونوا من النـــاس الذين هم الناس[3] ، وهم الذين أنسوا به واستوحشوا مما سواه .

1 « ان الله كان عليكم رقيباً » . قال ابن عطاء[1] : عالماً[4] بما تضمره[5] في سرك وما تخفيه من خواطرك . فراقب من هو الرقيب عليك .

6 « فان أنستم منهم رشداً » . قال ابن عطاء : الرشيد من يفرق[6] بين الالهام والوسوسة .

32 « ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضكم على بعض » . قال ابو العباس بن عطاء[7] : لا تتمنوا ، فانكم لا تدرون ما تحت تمنّيكم[8] . فان[9] تحت انوار نعمه[10] نيران محنه[11] ، وتحت نيران محنه[12] انوار نعمه[13] .

32 وقال ابن عطاء[14] : « واسألوا الله من فضله » فان عنده انوار[15] كرمه[16] .

36 « واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئاً » . قال ابن عطاء[14] : الشرك ان تطالع غيره او ترى سواه ضرّاً او نفعاً .

وقال ابن عطاء[14] : العبودية[17] جامعـــة لاربع خصال : الوفاء بالعهود ، والحفظ للحدود ، والرضا بالموجود ، والصبر على[18] المفقود .

وقال ايضاً : العبودية ترك الاختيار وملازمة الذلة والافتقار .

37 « ما آتاهم الله من فضله » . قال ابن عطاء[14] : ما آتاهم الله من فضله من البراهين الصادقة .

---

1) H: + رحمه الله || 2) H: — اي || 3) H: — الذين هم الناس || 4) B: رقيباً عالماً ؛ Y: اي عالماً || 5) F: يضمره || 6) F: تفرق || 7) H: + رحمه الله ؛ B : — ابن عطاء || 8) Y: أمنيتكم || 9) Y: لان || 10) HF: نعمة || 11) H: محنته ؛ F6: محنة || 12) FB: محنة || 13) F: نعمة ؛ H: أنعمه || 14) H: + رحمه الله || 15) H: ابواب || 16) HB: كرامته || 17) H: + ترك الاختيار وهي || 18) HF: عن .

51 « ألم ترَ الى الذين أُوتوا نصيباً من الكتاب » . قـــال ابن عطاء[1] : أعطوا الكتاب حجة عليهم ، لا كرامة لهم .

64 « ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوك» . قال ابن عطاء[1] : لو جعلوك الوسيلة اليّ[2] لوصلوا اليّ .

83 « ولو ردّوه الى الرسول والى أولي الأمر منهم لعَلمه الذين يستنبطونه منهم » . قال ابن عطاء : لو أخذوا طريق السنة وطريق[3] الأكابر في ارادتهم ، لأوصلهم ذلك الى المقامات[4] الجليلة من مقامات الايمان التي هي محـــل مقامات[5] الاستنباطات[6] وطريق[7] المكاشفات .

83 « ولولا فضل الله عليكم ورحمته » . قال ابن عطاء : لولا فضله عليكم في قبول طاعاتكم ، لخسرتم ما ضُمن لكم في آخرتكم . ولكن برحمته نجاكم من خسرانكم ، وتفضل عليكم بما فيه نجاتكم[8] .

105 « لتحكم بين الناس بما أراك الله » . قال ابن عطاء في هذه الآية[9] : بما أراك الله[10] ، فانك بنا ترى ، وعنّا تنطق ، وانت بمرأى منا ومسمع .

125 « واتخذ الله ابراهيم خليلاً » . قال ابن عطاء : اتخذه خليلاً ، فلم يخالل سرائر[11] ابراهيم[12] شيئاً غيره . وذلك حقيقة الخلة . وأنشد[13] :

قد تخللتَ مسلكَ الروح مني وبذي[14] سُمّيَ الخليل خليلا
فاذا ما نطقتُ كنتَ حديثي واذا ما سكتُّ كنتَ الغليلا

« وكفى بالله حسيباً »[15] . قال ابن عطاء : الحسيب الذي لا يضيع عنده عملٌ .

146 « فاولئك مع المؤمنين » . قال ابن عطاء : اولئك « مع » المؤمنين[16] ، ولم يقل « من » المؤمنين ، لتعلم ان الاجتهاد[17] لا يؤثر في سابق[18] الأزل .

---

1) H: + رحمه الله || 2) FB: الى الوصلة || 3) B: وطرق || 4) H: مقامات || 5) YFB: — مقامات || 6) B: الاستنباط || 7) FB: وطرق || 8) YB: فانجاكم ؛ H: بما نجاكم || 9) YB: — في هذه الآية || 10) Y: + تعالى || 11) F: سر ؛ HB: سرائره || 12) HB: — ابراهيم || 13) Y: + شعر || 14) YH: وبذا || 15) V. Introduction || 16) HB: — قال . . مع المؤمنين || 17) YFB: الاجتهادات || 18) YHB: سبق .

سورة المائدة

(5)

1 « يا أيها الذين آمنوا » . قال ابن عطاء[1] : يا ايها الذين آمنوا اي يا ايها الذين أعطيتم قلوباً لا تغفل[2] عني[3] ولا تحجب دوني طرفة عين .

وقال ابن عطاء في قوله[4] « يا ايها الذين آمنوا » قال[5] : هم[6] الذين خصصتُهم[7] ببرّي ومشاهدتي ، لا يكونون[8] كمن أعميتُهم عن مشاهدتي ومطالعة برّي .

6 « اذا قمتم الى الصلاة فاغسلوا وجوهكم » . قال ابن عطاء : البواطن مواضع[9] النظر من الحق ، لانه روي عن المصطفى صلّعم[10] انه قال : ان الله[11] لا ينظر الى صوركم ولا الى أعمالكم ، ولكن ينظر الى قلوبكم ونياتكم . فموضع النظر الي[12] بالطهارة أحق . فطهارة الظاهر[13] هي[14] تطهير الاعضاء الظاهرة[15] الاربع لاتباع الأمر والاقتداء . وطهارة الباطن عن[16] الخيانات والجنايـات[17] وانواع المخالفات وفنون الوساوس والغش والحقد والرياء والسمعة وغير ذلك من انواع النواهي أحق .

15 « قد جاءكم من الله نور » . قال ابن عطاء : العبد ينال بهذا النور ما هو أجل من النور ، كمن أخذ سراجاً الى بيت مظلم ، فيدور به في البيت ، فيجد به أجل من السراج .

16 « ويخرجكم من الظلمات الى النور » . قال ابن عطاء : يهدي[18] لنوره من رضي[19] عنه في الأزل بكرامات الولاية . فاخرجه[20] من ظلمة الاعتراض الى نور الرضا والتسليم .

20 « وأتاكم ما لم يؤت احداً من العالمين » . قال ابن عطاء : قلوباً سليمة من الغشّ والغلّ .

---

1) B: + قوله تعالى ؛ H: + في قوله || 2) F: يغفل || 3) H: علي || 4) B: — في قوله || 5) YHB: — قال || 6) Y: انتم || 7) Y: خصصتكم || 8) FB: يكونوا ؛ Y: تكونوا || 9) H: موضع || 10) Y: النبي عليه السلام || 11) YB: + تعالى || 12) YFB: — الي || 13) YH: فالطهارة الظاهرة || 14) H: هو || 15) YFB: — الظاهرة || 16) HB: من || 17) B: والجنايات || 18) B: + الله || 19) Y: يرضى || 20) H: فاخرجهم .

27 « انما يتقبل الله من المتقين » . قال ابن عطاء : المخلصين له فيما يقولون ويعملون .

35 « وابتغوا اليه الوسيلة » . قال ابن عطاء : الوسيلة ، القربة بآداب الاسلام واداء الفرائض ، لدخول الجنة ، والنجاة من النار .

41 « ومن يرد الله فتنته ... » . قال ابن عطاء : من يحجبه الله[1] عن[2] فوائد أوقاته ، لن يقدر احد إيصالها اليه .

83 « واذا سمعوا ما انزل الى الرسول ترى أعينهم تفيض من الدمع » . قال ابن عطاء : كادت جوارحهم وقلوبهم ان تنطق بقبول الوحي قبل سماعه في مشاهدة المصطفى صلعم[3] . فلما سمعوا منه ، لم يطيقوا حمله الا ببكاء فرح او بكاء حسرة او بكاء دهش او بكاء حرقة او بكاء معرفة ، كما قال الله تعالى : « مما عرفوا من الحق » .

109 « قالوا لا علم لنا » . قال ابن عطاء: لا علم لنا بسؤالك ولا جواب لنا عنه .

116 « يا عيسى بن مريم انت قلت للناس اتخذوني وامي الاهين » ؟ » . قال ابن عطاء : قمعه هذا الخطاب وأسره حتى احوجه وجميع[4] الانبياء معه[5] ان[6] أقرّوا بالجهل فقالوا « لا علم لنا » .

119 « يوم ينفع الصادقين صدقهم » . سمعتُ ابا بكر الرازي يقول : سمعتُ الكتاني يقول : سألت ابن عطاء بمكة عن قوله[7] « يوم ينفع الصادقين صدقهم » قال : ارادتهم في بيان احوالهم[8] بجوارحهم .

سورة الانعام

(6)

14 « قل اني أمرت أن اكون أول من أسلم » . قال ابن عطاء : ان اكون من الخاضعين لما يبدو من ميادين القدرة .

---

1) B — الله ؛ Y: + تعالى || 2) Y: — عن || 3) Y: النبي عليه السلام || 4) YFB: — جميع || 5) H: معاً || 6) H: الى ان ؛ Y: حتى || 7) B: + تعالى || 8) HB: اعمالهم .

25 « ومنهم من يستمع اليك وجعلنا على قلوبهم اكنة » . قال ابن عطاء : لانه [1] لم يجعل لهم [2] سمعَ الفهم [3] ، وانما جعل لهم [2] سمع الخطاب .

30 « ولو ترى اذ وقفوا على ربهم » . قال ابن عطاء : وقفوا وقوف قهر . ولو وقفوا وقوف اشتياق ، لرأوا من انواع [4] الكرامات ما تعجبوا منها [5] .

36 « انما يستجيب الذين يسمعون » . قال ابن عطاء : أخبر الله [6] ان أهل السماع هم الاحياء ، وهم اهل الخطاب والجواب [7] . واخبر [8] ان الآخرين هم الاموات بقوله [9] « والموتى يبعثهم الله » .

42 « فاخذناهم بالبأساء والضراء لعلهم يتضرعون » . قال ابن عطاء [10] : اخذنا عليهم الطرق كلها ، ليرجعوا الينا .

54 « انه من عمل منكم سوءًا بجهالة » . قال ابن عطاء : كل من عصى الله [9] ، عصاه بجهالة ، وكل من أطاعه ، أطاعه بعلم . فان العبد اذا لم يعظم قدر معرفة الله [11] في قلبه ، ركب كل نوع من البلاء .

59 « عنده مفاتيح الغيب » . قال ابن عطاء في هذه الآية : يفتح لأهل الخير المحبة والرحمة ، ولأهل الشر الفتنة والمهانة ، ولأهل الولاية الكرامات [12] ، ولأهل السرائر السرّ ، ولأهل التمكين جذباً .

وقال ابن عطاء : الفتح في القلوب الهداية [13] ، وفي الهموم الرعاية ، وفي الجوارح السياسة .

وقال ايضاً : يفتح للانبياء المكاشفات ، وللاولياء المعاينات ، وللصالحين الطاعات ، وللعامة الهدايات [14] .

72 « وان أقيموا الصلاة » . قال ابن عطاء : اقامة الصلاة حفظ حدودها مع الله [15] ، وحفظ الأسرار فيها مع الله [16] ان لا يختلج في سره شيء سواه .

---

1) Y: لانه || 2) Y: له || 3) F: — الفهم ... سمع || 4) F: — انواع || 5) B: به ؛ YF: منه || 6) YB: + تعالى || 7) B: واهل الجواب || 8) F: فاخبر || 9) B: + تعالى || 10) B: — قال ابن عطاء || 11) Y: + تعالى || 12) YFB: الكرامة || 13) F: — الهداية || 14) YH: الهداية || 15) YB: + تعالى || 16) Y: + تعالى .

76 ﴿ قال [ابراهيم] هذا ربي ﴾ . قال ابن عطاء في قوله ﴿ هذا ربي ﴾ : كان الاول[1] تقريعاً[2] للقوم ، والثاني مسألة[3] الازدياد للهداية . فلما أزال العذر والتقريع[4] به وقام بالحجة ، رجع[5] الى البراءة فقال[6] : ﴿ يا قوم اني بريء مما تشركون ﴾ (٧٨) .

وقال ابن عطاء في قوله ﴿ هذا ربي ﴾ : كان ابراهيم ، عليه السلام[7] ، من شدّة حبّه لربّه وشغفه به ، لما رأى الصنع والآثار ، غاب عنها وتعلق بالصانع . وهذا من عطشه وامتلائه بربّه ، لم يكن فيه فضل من[8] ربه ان يقول : هــذا صنع ربي ، فقال ﴿ هذا ربي ﴾[9] الذي يظهر مثل[10] هذه البدائع والآثار[11] . وهذا مقام[12] الجمع ان لا يكون فيه فضل من ربّه ان يذكر سواه او يرى سواه .

95 ﴿ ان الله فالق الحب والنوى ﴾ . قال ابن عطاء[13] : مظهر ما في حبّة القلب من الاخلاص والرياء .

98 ﴿ وهو الذي أنشأكم من نفس واحدة . فمستقر ومستودع ﴾ . قال ابن عطاء : خلق اهل المعرفة على جهة ومنزلة واحدة . ﴿ فمستقر ومستودع ﴾ أي[14] فمستَتَر[15] في حال معرفته ، مكشوف عنه . ومكشوف[16] في حال معرفته ، مستَتَر عليه[17] .

103 ﴿ لا تدركه الابصار ﴾ . قال ابن عطاء : لا تحيط به الابصار والعلوم[18] وهو يحيط بها .

105 ﴿ ولنبيّنه لقوم يعلمون ﴾ . قال ابن عطاء : لقوم يعلمون حقيقة البيان : وهو الوقوف معه حيث ما وقف ، والجري معه حيث ما جرى ، لا يتقدّمه بغلبة ، ولا يتخلف عنه بعجز .

122 ﴿ أوَ من كان ميتاً فأحييناه ﴾ . قال احمد[19] بن عطاء : أو من[20] كان ميتاً بحياة نفسه وموت قلبه ، فاحييناه باماتة نفسه وحياة قلبه ، وسهلنا عليه سبل التوفيق ، وكحلناه بانوار القرب ، فلا يرى غيرنا ، ولا يلتفت الى[21] سوانا .

---

1) H: ان الاول كان ‖ 2) HB: تعريفاً ‖ 3) B: — مسألة ‖ 4) B: والترفيع ‖ 5) F: ورجع ‖ 6) H: وقال ‖ 7) Y: — عليه السلام ‖ 8) B: عن ‖ 9) H — فقال هذا ربي ‖ 10) YB: — مثل ‖ 11) B: — والآثار ‖ 12) B: — مقام ‖ 13) B + فالق الحب اي ‖ 14) HF: — اي ‖ 15) YH: فستقر ‖ 16) H: ومستودع ‖ 17) H: عنه ‖ 18) H: — الابصار والعلوم؛ F: — قال ... والعلوم ‖ 19) HB: — احمد ‖ 20) F: أفن ‖ 21) Y: — الى .

وقال ابن عطاء : أومن كان ميتاً بالانقطاع عنا ، فاحييناه بالاتصال بنا ، وجعلنا له نورًا إتصالاً[1] ، كمن تركناه في ظلمات[2] الانقطاع ؟

125 « ومن يرد ان يضله ، يجعل صدره ضيّقاً حرجاً » . قال ابن عطاء : ما بلاءٌ أشد من بلاء من اظلم عليه قلبه ، والتبس[3] عليه أمره ، ويخفي عليه قدر مولاه . فهو يتردد في أمره ، متمردًا على مولاه ، لفقدان نور الهداية عن قلبه[4] وطلب النجاة من غير وجهه .

سورة الاعراف

(7)

1 « المص » . حكي[5] محمد بن عيسى الهاشمي عن ابن عطاء انه قال : لما خلق[6] الله[7] صورة[8] الاحرف ، جعل لهـا سرًّا . فلما خلق آدم[9] ، بث فيه ذلك[10] السرّ ، ولم يبثّه في الملائكة . فجرت الاحرف على لسان آدم[11] بفنون الجريان وفنون اللغات . فجعله الله صورة لها .

2 « كتاب انزل اليك » . قال ابن عطاء : عهد خصصت به من بين الانبياء . انك خاتم الرسل ، وعهدك ختم العهود . لتشرح[12] بد صدرًا وتقرّ[13] به عيناً .

12 « قال [ابليس] انا خير منه » . قال ابن عطاء في قوله « انا خير منه » : حجب ابليس برؤية العجب[14] بنفسه عن التعظيم . ولو رأى تعظيم الحق ، لم يعظّم غيره . لان الحق اذا استولى على سرّ[15] شيء[16] ، قهره . فلم[17] يترك فيه فضلاً لغيره .

23 « قالا : ربنا ظلمنا انفسنا » . قال ابن عطاء : ظلمنا انفسنا باشتغالنا بالجنة وطلبها عنك .

---

1) Y: ايضا لا || 2) YB: ظلمة || 3) B: وألبس || 4) B: — عن قلبه || 5) B: حكي عن || 6) H: اظهر || 7) YB : + تعالى || 8) YFB: — صورة || 9) B: + عليه السلام || 10) B: — ذلك || 11) B: + عليه السلام || 12) F: ليشرح || 13) Y: أو تقر || 14) HB: الفخر || 15) YFB: سره || 16) YFB: — شيء || 17) YF: فلن .

27 «كما أخرج ابويكم من الجنة». سمعتُ[1] ابا بكر الرازي[2] يقول: سمعت ابن عطاء يقول: خروج آدم[3] من الجنــة وكثرة بكائه[4] وافتقاره الى الله[5]، وخروج الانبياء من صلبه كان خيراً له من الجنة والتنعم والتلذذ بنعيمها[6].

27 «انا جعلنا الشياطين أولياء للذين لا يؤمنون». قال ابن عطاء: قوله[7] «انا جعلنا الشياطين»، وقوله[7] «انهم اتخذوا الشياطين» (٧:٣٠): فالحقيقة[8] منها ما اضاف الى نفسه، والمعارف[9] ما أضاف اليهم. كذلك خطابه في جميع القرآن.

29 «وادعوه مخلصين له الدين». قال ابن عطاء: اخلاص الدعاء ما خلص من الآفات.

29 «كما بدأكم تعودون». قال ابن عطاء: ابتدأ[10] خلقة[11] ابليس على الكفر والخلاف، ثم استعمله باعمال المطيعين بين الملائكة والمقربين، ثم ردّه الى ما ابتدأه عليه من الخلاف. والسحرة ابتدأ خلقهم على الهدى والموافقة، واستعملهم بعمل[12] المخالفين واهل الضلالة، ثم ردّهم الى ما ابتدأهم عليه من الاتفاق. لذلك قال الله تعالى «كما بدأكم تعودون».

64 «انهم كانوا قوماً عمين». قال ابن عطاء: ضالين عن طريق الحق.

105 «حقيق عليّ ان لا أقول على الله الا الحق». قال ابن عطاء: من تحقق بالحق[13]، فانه لا يقول على الحق الا ما يليق بالحق.

143 «لن تراني». قال ابن عطاء في قوله «لن تراني ولكن انظر الى الجبل»: اشغله[14] بالجبل، ثم تجلى. ولو لم يشغله بالجبل، لمات[15] وقت التجلي.

وقال ابن عطاء[16] في هذه الآية: انبسط[17] الى[18] ربه في معاني الرؤية، لمّا ظهر عليه من[19] الكلام ولم ينطق باياه. ألا ترى انه لما رجع الى وصفه، رجــع الى أوائل المقامات، فقال «تبت إليك»؟

---

1) B: -- سمعت ... بنعيمها || 2) Y: — الرازي || 3) Y: + عليه السلام || 4) F: وبكائه || 5) H: --- الى الله ؛ Y: لله تعالى || 6) H: فيها || 7) HFB: — قوله ... وقوله ؛ B: قال وانهم || 8) F: الحقيقة || 9) B: والتعارف || 10) H: أبداً || 11) B: — خلقة || 12) H: باعمال || 13) Y: على الحق || 14) YH: شغله || 15) B: + عليه السلام || 16) H: وقال ايضا (اي الحسين) || 17) Y: + موسى || 18) H: على || 19) FB: عن.

146 « سأصرف عن آياتي الذين يتكبرون في الارض بغير الحق » . قال ابن عطاء: سأمنع قلوبهم وأسرارهم وارواحهم عن[1] الجولان في ملكوت القدس[2] .

150 « ولما رجع موسى الى قومه غضبان » . قال ابن عطاء : غضبان على نفسه حيث[3] ترك قومه حتى ضلوا — « آسفاً » على مناجاة ربه .

156 « هُدنا اليك » . قال ابن عطاء : اقبلنا بالكلية عليك .

157 « الذين يتبعون الرسول النبي الأمي » . قال ابن عطاء: الأمي هو الاعجمي . قال : اعجمياً[4] عما دوننا ، عالماً[5] بنا وبما ينزل عليه من كلامنا وحقائقنا[6] .

157 وقال ايضاً في قوله « النبي الأمي » قال: النبي صلّعم[7] الذي لا يدنسه شيء من الاكوان[8]، يعني الذي لا يشغله شيء من الكون[9]. وقال[10] « الأمي » يعني[11] الذي[12] لا[13] يعلم[14] من الدنيا شيئاً ولا من الآخرة الا ما علمه ربه . حالته مع الله تعالى[15] حالة واحدة وهو الطهارة بالافتقار اليه والاستغناء عما سواه .

175 « آتيناه آياتنا فانسلخ منها » . قال ابن عطاء : سوابق الأزل تؤثر[16] على انتهاء الأبد . قال الله تعالى : « آتيناه آياتنا فانسلخ منها » .

176 « ولو شئنا لرفعناه بها » . قال ابن عطاء: ولو جرى له في حكم[17] الأزل السعادة ، لأثّر ذلك عليه في عواقب سعيه وكدحه في أواخر احواله[18] .

182 « سنستدرجهم من حيث لا يعلمون » . قال ابن عطاء: كلما احدثوا خطيئة، جددنا لهم نعمة ، وننسيهم الاستغفار من[19] تلك الخطيئة .

1) Y: — عن ؛ B: عن الحق لان في جولان ملكوت العرش (sic) || 2) H: + عن الحق لان ذلك في ملكوت القدس || 3) B: حين || 4) H: اعجمي || 5) H: عالم || 6) H: ومن حقائقنا || 7) YHF: — النبي صلعم || 8) YFB: الكون || 9) YH: — يعني ... الكون || 10) YB: — وقال || 11) YHB: — يعني || 12) H: من ؛ F: — الذي || 13) F: لم || 14) B: يعلم شيئاً ... || 15) HF: — تعالى || 16) F: يؤثر || 17) H: — حكم || 18) H: افعاله || 19) Y: عن .

سورة الانفال

(8)

5 «كما اخرجك ربك من بيتك بالحق». قال ابن عطاء: اخرجك من بلدتك ليُحيي بك[1] قلوباً عمياء عن الحق. «وان فريقاً من المؤمنين لكارهون» مفارقة اوطانهم. ولا يتم لعبد حقيقة الصحبة والنصيحة الا بعد هجران أقاربه ومفارقة اوطانه. أخرجهم من تلك البلدة حتى ألِفوا غيرها من البلاد ولم يبق[2] عليهم مطالبة لها. فردّهم اليها لئلا يملكهم سوى الحق شيء.

11 «وينزل عليكم من السماء ماء ليطهركم به». قال ابن عطاء: انزل عليهم ماءً طهر به ظواهر ابدانهم من[3] دنسها[4]، وانزل عليهم رحمته نوّر بها قلوبهم وشفى بها صدورهم عن وساوس العدو، وألبس بواطنهم لباس الاطمأنينة[5] والصدق.

24 «استجيبوا لله وللرسول». قال ابن عطاء في هذه الآية: الاستجابة على اربعة اوجه: اولها اجابة التوحيد، والثاني اجابة التحقيق، والثالث اجابة التسليم، والرابع اجابة التقريب[6].

66 «وعلم ان فيكم ضعفاً». قال ابن عطاء: ما في السماء لا يوجد الا بالافتقار، وما في الارض لا يوجد الا بالاضطرار.

سورة التوبة

(9)

3 «ان الله بريء من المشركين». قال ابن عطاء: كل من اشرك مع الله تعالى[7] فيما لله تعالى[7] غير الله تعالى[8]، فهو منه بريء.

40 قال ابن عطاء في قوله «ثاني اثنين اذ هما في الغار» قال: في محل القرب، في كهف الانوار في الازل.

---

1) B: به ‖ 2) H: تبق ‖ 3) YH: — من ‖ 4) YH: ودنسها ‖ 5) HB: الطمأنينة ‖ 6) B: — قال ... التقريب ‖ 7) YMF: — تعالى ‖ 8) B: عز وجل.

وقال في قوله «لا تحزن ان الله معنا» قال: ليس من حكم من كان الله معه ان يحزن.

قال ابن عطاء في قوله «ان الله معنا» قال: معناه ان الله معنا[1] في الازل، حيث وصل بيننا وصلة الصحبة ولم تنفصل[2].

41 «انفروا خفافاً». قال ابن عطاء: خفافاً بقلوبكم «وثقالاً» بابدانكم.

91 «ما على المحسنين من سبيل». قال ابن عطاء: المحسن من يحسن مجاورة نعم الله[3]. وقال في موضع آخر: المحسن من يرى احسان الله[3] اليه ولا يرى من نفسه مُستحسَناً بحال.

100 «والسابقون الاولون». قال ابن عطاء: السابق من سبق له في الازل من الحق حسن عناية، فيظهر[4] عليه في وقت ايجاده انوار تلك السابقة. فانه ما وصل احد اليه الا بعد ان سبق[5] له في الازل منه لطف وعناية.

111 «ان الله اشترى من المؤمنين». سمعت منصور بن عبد الله يقول: سمعت ابا القاسم البزاز يقول: سمعت ابن عطاء يقول في قوله «ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم» قال: نفسك موضع كل شهوة وبلية. ومالك محل كل اثم ومعصية. فاراد ان يزيل ملكك عما يضرك، ويعوضك عليه ما ينفعك عاجـلاً وآجلاً.

قال ابن عطاء: مكر بهم وهم لا يشعرون؛ لكن الكلام فيه من جهة المعاملة مليح: اشترى منهم الاجساد لمواضع وقوع المحبة من قلوبهم فأحياهم[6] بالوصلة.

112 «التائبون العابدون الحامدون السائحون...». قال ابن عطاء: لا تصح[7] العبادة الا بالتوبة، ولا التوبة الا بالحمد على ما وفقت عليه[8] من طلب طريق التوبة؛ ولا تصح[9] التوبة الا بمداومة السياحة والرياضة؛ ولا هذه المقامات والمقدمات الا بمداومة الركوع والسجود؛ ولا يصح هذا كله الا بالامر بالمعروف والنهي عن

---

1) HB: — ان الله معنا ‖ 2) F: ينفصل ‖ 3) YB: + تعالى ‖ 4) H: فتظهر ‖ 5) B: يسبق ‖ 6) FB: واحياهم ‖ 7) F: يصح ‖ 8) H: له ‖ 9) F: يصح.

المنكر ؛ ولا يصح شيء مما تقدم ذكره[1] الا بحفظ الحدود ظاهرًا وباطناً . فالمؤمن[2] من تكون هذه صفته ، لان الله[3] يقول « وبشر المؤمنين » الذين هم بهذه الصفة .

وقال ابن عطاء[4] : « التائبون » الراجعون الى الله من كل ما سواه من الاغيار ، « والعابدون » الواقفون على بابه يطلبون الاذن عليه شوقاً منهم اليه ، « والحامدون » هم الذين يشكرونه على السراء والضراء اذ كل منه ، وما كان منه فهو مقبول بالسمع والطاعــة ، « والسائحون » التاركون شهواتهم ومرادهم لمراد الحق فيهم ، « والراكعون » الخاضعون لعظمة الله ، « والساجدون » المتقربون الى الله بخدمته ، « والآمرون بالمعروف » القائمون باوامر الله بحسب الطاقة ، « والناهون عن المنكر » التاركون لمخالفة الحق اجمع : وهم الذين يوالون اولياء الله ويعادون اعداءه .

116 « ان الله له ملك السموات والارض » . قال ابن عطاء: له ملك السموات والارض . فمن طلب[5] الملك من[6] غير المالك[7] فقد أخطأ الطريق .

118 « ثم تاب عليهم ليتوبوا » . قال ابن عطاء: قطعهم بمنه عن أوصافهم .

وقال ابن عطاء : ما لم[8] يعطف[9] الرب على خلقه بالرحمة[10] لم[11] يعطف العبد الى الله بالطاعة .

124 « فاما الذين آمنوا فزادتهم ايماناً » . قال ابن عطاء: أما[12] الذين صدّقوا حكم الربوبية وتمسكوا بعهد[13] العبودية ، زادتهم معرفةً في قلوبهم ونظرًا اسقط عنهم النظر الى ما سواه .

128 « لقد جاءكم رسول من انفسكم » . قال ابن عطاء: نفسه موافقة لأنفس الخلق خِلقةً ومباينة لها حقيقةً . فانها[14] نفس مقدسة بانوار النبوة ، مؤيدة بمشاهدة الحقائق ، ثابتة في المحلّ الأدنى والمقام الأعلى : « ما زاغ البصر[15] وما طغى » (١٧:٥٣) .

---

1) YHF: — ذكره || 2) YH: والمؤمن || 3) YB: + تعالى || 4) Basir aga 36 ||
5) F: + من || 6) F: — من || 7) H: مالك الملك || 8) H — ما لم || 9) H: تعطف ||
10) H: — بالرحمة || 11) H: ولم || 12) H: — اما || 13) YB: بعهده || 14) Y: وانها ||
15) YF: — البصر .

سورة يونس

(10)

9 « يهديهم ربهم بايمانهم » . قال ابن عطاء : يُظهر [1] عليهم بركات اقرارهم عند ايجاد الذر بقولهم « بلى » . فمن بركاتها لزوم [2] الفرائض واتباع السنن وتحقيق الايمان وتصحيح الاعمال .

13 « ولقد اهلكنا القرون من قبلكم لما ظلموا » . قال ابن عطاء : لمّا اعتمدوا سوانا .

22 « هو الذي يُسيّركم في البر والبحر » . قال ابن عطاء : يسير الاولياء بقلوبهم ، ويسير الأعداء بنفوسهم . ومعنى البَرّ اللسان ، ومعنى البحر القلب .

22 « دعوا الله مخلصين له الدين » . قال ابن عطاء : الاخلاص ما خلص من الآفات .

25 « والله يدعو الى دار السلام » . قال ابن عطاء : عم خلقه [3] بالدعوة ، واختص مَن شاء منهم بالرحمة . فمن اختصه قبل خلقه ، فهو المحمود في سعايته . ومن خذله قبل كون خلقه ، فهو المذموم ، ولا [4] عذر . فمن قصده [5] بنفسه ، صرف عن حظه ؛ ومن قصده به ، فهو المحجوب عن نفسه .

34 « قل هل من شركائكم من يبدأ الخلق ثم يعيده » . قال ابن عطاء : يبدأ [6] باظهار [7] القدرة فيُوجِد المعدوم ، ثم يعيدها باظهار الهيبة ، فيُفقِد الموجود .

57 « قد جاءتكم موعظة من ربكم وشفاء لما في الصدور » . قال ابن عطاء : الموعظة للنفوس ، والشفاء للقلوب ، والهدى للاسرار ، والرحمة لمن هذه صفته .

94 « فان كنت في شك مما انزلنا اليك » . قال ابن عطاء : مما فضلناك به وشرفناك ، « « فسل الذين يقرأون الكتاب من قبلك » وهم الاعداء ، كيف وجدوا

---

1) H: تظهر || 2) H: + الطاعات و || 3) B: — خلقه || 4) YHF: لا || 5) HF: قصد || 6) H: يبدو ؛ Y: يبدي || 7) B: باظهاره .

وصفك[1] في كتبهم ، وكيف رأوا فيها نشر فضائلك. يدل عليه قوله[2] حين انزلت[3] عليه هذه الآية : لا أشك ولا أسأل[4] !

105 ﴿وأن أقم وجهك للدين حنيفاً ولا تكوننّ من المشركين﴾ . قال ابن عطاء: في هذه الآية : صحح معرفتك ، ولا تكوننّ من الناظرين الى شيء سوى الله تعالى[5] فيمقتك الله[6] . واقامة الملة الحنيفية هو تصحيح المعرفة .

107 ﴿فان يمسسك الله بضر فلا كاشف له الا هو﴾ . قال ابن عطاء[7] : قطع الحق على عباده طريق الرغبة والرهبة[8] الا اليه باعلامهم[9] انه الضارّ والنافع .

سورة هود
(11)

69 ﴿قالوا سلاماً . قال سلام﴾ . قال ابن عطاء : سلم[10] لك رتبة الخلة من الزلل . ﴿قال سلام﴾ اي هذه السلامة التي[11] توجب لي السلام[12] من السلام .

80 ﴿قال لو ان لي بكم قوة﴾ . سمعت محمد بن عبد الله يقول: سمعتُ ابا العباس ابن عطاء في هذه الآية قال[13] : لو ان المعرفة بيدي لاوصلتها اليكم .

88 ﴿واليه أنيب﴾ . قال ابن عطاء في قوله ﴿واليه انيب﴾ قال : اليه ارجع عن[14] جميع ما لي وعليّ ولا[15] اعتمد سواه .

96 ﴿ولقد ارسلنا موسى بآياتنا وسلطان مبين﴾ . قال ابن عطاء : الايات هي[16] القوة عند مخاطبة الحق وسماع كلامه . والسلطان هو الانبساط في سؤال الرؤية .

170 ﴿خالدين فيها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربك﴾ . قال ابن عطاء : الا ما شاء ربك من الزوائد لأهل الجنة من الثواب ، ومن الزوائد لأهل النار من العقاب .

---

1) B: صفتك || 2) YB: + عليه السلام || 3) YB: انزل || 4) HF. ولا أشك || 5) H: – تعالى || 6) YB: + تعالى || 7) H: + رحمة الله عليه || 8) B: والرغبة || 9) Y: واعلمهم || 10) H: سلام || 11) F: هذه السلام الذي || 12) F: السلم || 13) HB: يقول في هذه الآية || 14) B: قال هو الرجوع من || 15) B: فلا ؛ H: وان لا ؛ Y: ان لا || 16) FB: هو .

112 « فاستقم كما أُمرت » . قال ابن عطاء: انما ينال[1] العبد[2] الاستقامة على حسب ما اكرم به من نور السر .

وقال ابن عطاء : افتقر الى الله تعالى[3] مع تبريك من الحول والقوة .

سورة يوسف

(12)

7 قال ابن عطاء في قوله « لقد كان في يوسف واخوته آيات » قال : هو ان لا يسمع[4] قصته محزون الا استروح[5] اليه ، واخرج منه ما فيه راحة لما[6] هو فيه من حاله .

12 « أرسله معنا غدًا » . قال ابن عطاء : لو ارسله معهم وسلمه الى القضاء ، لحُفظ . لكنه اعتمد على حفظهم ، « وانّا له لحافظون » فخانوه . ولو[7] ترك تدبيره عليه وحفظهم[8] له ، لكان محفوظاً ، كما حُفظ الآخر حين قال « والله خير حافظاً » (١٢ : ٦٤) .

14 « قالوا لئن أكله الذئب ونحن عصبة » . قال ابن عطاء : اعتمد يعقوب ، عليه السلام ، كثرتهم وقوتهم ، فوكله الله تعالى[9] اليهم حتى أتاه الحزن من قبلهم ، فألقوه في الجب . ثم لما ارسل بنيامين قال « الله خير حافظاً » ، فحفظه ورده الى يوسف[10] وردّهما جميعاً الى يعقوب عليه السلام[11] : كذا حال من اعتمد على ربه ممّن اعتمد على غيره .

20 « وشروه بثمن بخس دراهم معدودة وكانوا فيه من الزاهدين » . قال ابن عطاء : ليس ما باع اخوة يوسف من نفس لا يقع عليها البيع باعجب من بيعك نفسك بأدنى شهوة بعد ان بعتها من ربك بأوفر الثمن . قال الله تعالى « ان الله

1) B: تنال || 2) FB: — العبد || 3) F: — تعالى || 4) B: يستمع || 5) Y: استراح || 6) F: بما || 7) F: لو || 8) Y: وحفظه || 9) F: — تعالى || 10) B: + عليه السلام || 11) B: صلوات الله عليه ؛ F: — عليه السلام .

اشترى من المؤمنين انفسهم ... » (٩:١١١) . فبيع ما قد تقدم[1] بيعه باطل . وانما باع يوسفَ اعداؤه الذين كانوا يعادونه ، وانت تبيع نفسك من اعدائك وهي شهواتك وهواك . واعدى عدوك[2] نفسك التي بين جنبيك .

وقال ابن عطاء : وانما بيع جاله الظاهر بعشرين درهماً او «الثمن البخس» لتعلم ان جال الظاهر لا خطر له عند الله تعالى[3] وانما الجمال ، جمال الباطن . قال النبي صلّعم[4] : ان الله تعالى[3] لا ينظر الى صوركم ولا الى افعالكم ، ولكن ينظر الى قلوبكم .

وقال ابن عطاء : لو جعلوا ثمنه الكونين لكان بخساً في مشاهدة[5] ما خصّ به .

وقال ابن عطاء في قوله « وشروه بثمن بخس » قال : لقلة علمهم بنفاسته[6] ، وكل من لم[7] يعرف قيمة جوهر فهو زاهد فيه . لذلك يبيع الرجل آخرته بالدنيا والجنة[8] بالشهوة[9] . وربما باع الرجــل ايمانه باخسّ ثمن . وربما[10] فاته الحق بلحظة : فليتق الله تعالى[11] .

وقال ابن عطاء في قوله « وشروه بثمن بخس » قال : أوقعوا البيع على نفس لا يجوز بيعها . فكان ثمنه وان جلّ بخساً[12] . وما هو باعجب مما تفعله : تبيع[13] نفساً قد بعتها من ربك . وكما سعى[14] في بيع يوسف اعداؤه ، كذلك تسعى في بيع نفسك من اعدائك بشهوة ونهمة[15] .

وقال ابن عطاء[16] : ويجوز ان يقال ان الشيء[17] النفيس ، اذا بلغ النهاية في القيمة حتى لا يعرف نهاية قيمته ، رُدّ الى ادنى القيمة وأقل[18] الثمن[19] . مثاله[20] الايمان[21] : لا يعرف قدره ، ولا يعرف قدر ثمنه احد . فردّ ثمنه الى[22] تنحي غصن شوك عن طريق المسلمين والكلمة الطيبة . كذلك حديث يوسف[23] في قوله « وشروه بثمن بخس » .

---

1) F: يقدم || 2) B: أعدائك || 3) F : — تعالى || 4) B ÷ وعلى آله وسلم ؛ Y : عليه السلام || 5) Y: مشاهدته || 6) B: + عليه السلام || 7) B: لا || 8) B: — والجنة || 9) B: لشهوة ؛ F: بشهوه || 10) Y: — وربما ... تعالى || 11) F: — تعالى || 12) B: بخسٌ || 13) F: يفعله يبيع || 14) F: يسعى || 15) YB: وهمة || 16) B: وقال ايضا || 17) B: شري || 18) FB: وأقله || 19) B : ثمنها ؛ F — الثمن || 20) B: له والايمان || 21) Y: + الذي || 22) YB: + ان ؛ Y:خ: تنحية || 23) B: + عليه السلام .

وقال ابن عطاء : يجوز ان يكون[1] باعوا ظاهر حسنه[2] بالثمن البخس . اعلمك الحق[3] ان ظاهر الجمال لا قدر له عند الله تعالى[4] اذا لم يكن معه جمال الباطن . ولم يشهدوا هم منه جمال باطنه . ولو شهدوا ذلك منه . لما باعوه بملاء[5] الارض ذهباً . الا ترى ان من شهد منه ادنى شيء من المستودع فيه كيف قال : « اكرمي مثواه عسى ان ينفعنا » (١٢ : ٢١) ؟

وقال ابن عطاء في قوله « وشروه بثمن بخس » قال : لانهم باعوه على ما ظهر لهم من حسنه . ولم يشاهدوا ما زُيّن به من خصائص العصمة والقرب .

21 « اكرمي مثواه عسى ان ينفعنا » . قال ابن عطاء : كل من اعتمدتّ عليه او[6] سكنتّ اليه ، يصيبك بذلك المقدار منه محنة . الا ترى الى صاحب يوسف[7] لما قال لأمرته « اكرمي مثواه عسى ان ينفعنا » : لما ركن الى يوسف ، صار يوسف[8] محنة عليه وعليها ، حتى قالت امرأته «ما جزاء من اراد باهلك سوءً الا ان يسجن» وما بعده من المحن .

21 « والله غالب على أمره » . قال ابن عطاء : غالب على أمر نفسه ، أجراه على ما شاء ، الى من[9] شاء ، وصرفه عمن شاء ، « ولكن اكثر الناس لا يعلمون » انه الغالب في أمره الذي أمر عباده من طاعاته : ان شاء يسّر لهم من طاعاته ، وان شاء عجزهم منها[10] .

24 « ولقد همت به وهم بها ، لولا ان يرى برهان ربه » . قال ابن عطاء : همت به هم شهوة ، وهم بها هم موعظة يزجرها عما همت به .

وقال في قوله « لولا ان رأى برهان ربه » قال : اي واعظاً من[11] قلبه وهو واعظ الله تعالى[4] في قلب كل عبد .

وقال ابن عطاء : « همت به وهم بها » قال : احتالت زليخا ان تُري نفسها ليوسف ، فحجب الله تعالى[4] نفسها عن يوسف بالبرهان العالي والحق الظاهر ، حتى لم يشهد في وقته ذلك غير الحق .

---

1) B: يكونوا || 2) B: + عليه السلام || 3) B: — الحق || 4) F: — تعالى || 5) B: بملء || 6) Y: و || 7) B: + عليه السلام || 8) Y: + عليه السلام || 9) Y: ما || 10) YB: مه || 11) FB: في .

وقال : « وهمّ بها » : نظر اليها لولا ما صده عن ذلك من حجاب البرهان .

سمعت محمد بن عبد الله يقول : سمعت ابن عطاء يقول : قالت زليخا ليوسف : اصبر عليّ ساعة حتى اعود اليك . فقال[1] : ما تفعلين[2] ؟ قالت : أغطي وجه ذلك الصنم ، فاني استحي منه . فتذكر يوسف[3] عند ذلك اطلاع ربه عليه فهرب منها : فذلك هو[4] البرهان .

قال ابن عطاء « لولا ان رأى برهان ربه » قال : احاطت به القدرة ، فلم يشهد غير واحده .

24 « كذلك لنصرف عنه السوء والفحشاء » . قال ابن عطاء : السوء ، الخواطر الردية ، والفحشاء المباشرة[5] بالاركان .

25 « قالت ما جزاء من اراد باهلك سوءًا » . قال ابن عطاء : لم تستغرق[6] هي في محبتها بعدُ . فلم تخبر[7] بالصدق ، وآثرت نفسها على[8] نفسه . فلما استغرقت هي في المحبة وهامت ، اخبرت بالحق وقالت بالصدق وآثرت نفسه على[9] نفسها فقالت « الآن حصحص الحق . انا راودته عن نفسه وانه لمن الصادقين » (١٢ : ٥١) .

30 « انا لنراها في ضلال مبين » . قال ابن عطاء : في وجد ظاهر ومحبة بيّنة وشوق مزعج .

31 « فلما رأينه اكبرنه » . قال ابن عطاء : اكبرن منه[9] العصمة التي هدي لها منه[10] .

وقال ابن عطاء : دهشن في يوسف وتحيرن ، يعني النسوة ، حتى قطعن ايديهن . فهذه غلبة مشاهدة مخلوق لمخلوق . فكيف بمن تأخذه مشاهدة من الحق ؟ فلمَ يُنكر عليه ان يتغير[11] عليه صفاته او[12] ينطق في الوقت على حد الغلبة برامي كبيرة ؟

33 « قال رب السجن أحبّ اليّ » . قال ابن عطاء : السجن[13] أحب اليّ مما

---

1) F: فقالت || 2) F: تفعل || 3) B: — يوسف || 4) FB: — هو || 5) FB: — المباشرة || 6) F: يستغرق || 7) F: يخبر || 8) B: عن || 9) B: — منه || 10) Y: هدي بها || 11) F: + به || 12) FB: و || 13) B: — السجن .

يدعونني اليه من الزنا . والاختيار [1] فسد عليه أمره . ولعله لو ترك الاختيار ، لكان [2] معصوماً من الزنا من غير امتحان بالسجن كما كان معصوماً في وقت [3] المراودة .

36 « انا نراك من المحسنين » . قال ابن عطاء : انا نراك [4] من المائلين الى الفقراء ، في الاحسان اليهم والقعود معهم والانس بهم .

42 « فانساه الشيطان ذكر ربه » . قال ابن عطاء : غار الحق على يوسف [5] حين غلبت عليه البشرية بالرجوع في حاجته الى الخلق وطلب ذلك منهم . فادركه الحق لقطع حاجته عنهم وايصاله الى حاجته في سر الغيب ، حتى [6] يعلم [7] لا قاضي لها [8] سوى الحق . أحوجهم اليه وقطع حاجته عنهم ، فكان فيه عقوبة لنفسه ومحنة لقلبه واختباراً [9] لسره .

52 « ذلك ليعلم اني لم اخنه بالغيب » . قال ابن عطاء : لم احقده [10] فيما إئتمنني عليه من الاهل والمال .

53 « وما ابرئ نفسي . ان النفس لأمارة بالسوء » . قال ابن عطاء [11] : ما أبرئ نفسي بنفسي ، انما أبرئ نفسي بربي .

وقال ابن عطاء : النفس مجبولة على سوء الادب . والعبد مأمور بملازمة الادب . فالنفس [12] تجري على طبعها في ميدان المخالفة ، والعبد يردّها بجهده [13] عن [14] سوء المطالبة . فمن أعرض عن الجهود ، فقد أطلق عنان النفس وغفل عن الرعاية . فمها [15] أعانها [16] ، فهو شريكها في مرادها [17] . لذلك قال الجنيد : من اعان نفسه على هواها ، فقد اشرك في فعل [18] نفسه ، لان العبودية ملازمة الادب ، والطغيان سوء الأدب .

54 « استخلصه لنفسي » . قال ابن عطاء : كيف يستخلصه لنفسه وقد استخلصه الحق من قبل ؟ فهو لديه من المخلصين .

---

1) Y: بالاختيار ‖ 2) B: كان ‖ 3) B: — وقت ‖ 4) FB: — انا نراك ‖ 5) B: + عليه السلام ‖ 6) YF: حين ‖ 7) Basir Aga ‖ 8) F: له ‖ 9) YB: واختيار ‖ 10) B: اخنه ‖ 11) F: — ابن عطاء ‖ 12) Y: والنفس ‖ 13) F: — بجهده ‖ 14) B: من ‖ 15) B: ومهما ‖ 16) F: أتي بها ‖ 17) YB: غدرها ‖ 18) B: فتل .

56 « نصيب برحمتنا من نشاء » . قال ابن عطاء في قوله[1] « نصيب برحمتنا » قال : بفضلنا نهدي من نشاء الى سبيل المعرفة .

67 « وما أغني عنكم من الله من شيء » . قال ابن عطاء : كيف يرد عن غيره من لا يرد عن نفسه ، ام[2] كيف يقوم بكفاية الغير من هو عاجز عن سياسة[3] نفسه[4]؟ بلى[5]! ربما يبدي الحق الاسباب ، وليس الاخذ بالاسباب كالأخذ من المسبب .

76 « كذلك كدنا ليوسف » . قال ابن عطاء : أبليناه[6] بانواع البلاء حتى أوصلناه الى محل العز والشرف .

84 « وتولّى عنهم وقال يا أسفى على يوسف » . قال ابن عطاء : بكى يعقوب[7] وتأسف لفقد الالفة . وذلك انه لما لقي يوسف زاد في البكاء . فقال له[8] : يا ابت أتبكي عند الفراق وعند التلاني ؟ قال : ذاك بكاء حرقة الفراق ، وهذا بكاء الدهش !

84 « وابيضت عيناه من الحزن فهو كظيم » . قال ابن عطاء : ذهبت عين يعقوب في بكاء يوسف لان بكاءه كان معلولا ، منوطاً بالولد[9] ، فأثر فيه . ولم تذهب عين آدم من كثرة[10] بكائه لان بكاءه كان حقاً ، فحفظ فيه .

وقال ابن عطاء في قوله « وابيضت عيناه من الحزن » قال : ان يعقوب ، عليه السلام ، اراد ان يبكي على يوسف فتغرغرت عيناه . فاراد ان برسلها[11] ، فوجد لذة البكاء ، فكظمها وردّها في عينيه[12] فابيضّتا .

86 « وأعلمُ من الله ما لا تعلمون » . قال ابن عطاء : معناه[13] : علمي بالله علم حقيقة ، وعلمكم به علم استدلال .

90 « انه من يتّق ويصبر » . قال ابن عطاء : من يتق ارتكاب المحارم ويصبر على أداء الفرائض ، فان الله[14] لا يضيع سعي من احسن في هذين المقامين واعتمد على الله تعالى[15] ولم يعتمد على سعيه ولا عمله .

---

1) B: — في قوله ‖ 2) YF: وكيف ‖ 3) YF: سياسته ‖ 4) YF: — نفسه ‖ 5) B: بل ‖ 6) F: ابتليناه ‖ 7) B: + عليه السلام ‖ 8) B: — له ‖ 9) Y: بولد ‖ 10) B: كثرته ‖ 11) YF: يرسلها ‖ 12) YFB: عينه ‖ 13) B: — معناه ‖ 14) Y: + تعالى ‖ 15) F: — تعالى .

98 « سوف استغفر لكم ربي » . قال ابن عطاء : ان يعقوب[1] قال : ارجعوا[2] الى يوسف فاسألوه[3] ان يجعلكم في حلّ ، ثم استغفر لكم : لأن الذنب بينكم وبينه .

100 « وقد احسن بي اذ اخرجني من السجن » . قال ابن عطاء: الحكمة فيه ان السجن كان اختياره بقوله « رب السجن أحبّ اليّ مما يدعونني اليه » . والجب كان موضع اضطرار ولم يكن له فيه اختيار[4] . وفي الاختيار آفات. فشكر الله تعالى[5] حين خلصه من فتنة اختياره لنفسه ، وعلم ان ما اختاره[6] الحق كان فيه الخيرة . وخاف من اختياره لنفسه . فلما نجاه[7] الله تعالى[5] من ذلك ، شكره .

قال ابن عطاء : « احسن بي اذ اخرجني من السجن » بعد ان اعتمدت فيه سواه بقولي لصاحب السجن « اذكرني عند ربك » (١٢:٤٢) .

100 « ورفع أبويه على العرش » . قال ابن عطاء: رفع من محلهم بمقدار حزنهم الذي كان منه[8] وأسفهم عليه[9] ؛ ولم يرفع من اخوته لسرورهم باتلافه وكذبهم عليه بانه[10] « ان يسرق فقد سرق أخ له من قبل » (١٢:٧٧) .

101 « ربّ قد آتيتني من الملك » . قال ابن عطاء: المُلك[11] هو[12] احواج حُسّاده اليه .

105 « يمرون عليها وهم عنها معرضون » . قال ابن عطاء: نظروا اليها باعينهم ولم يلاحظوها بابصارهم ولا بكشف الاسرار .

106 « وما يؤمن اكثرهم بالله الا وهم مشركون » . قال ابن عطاء: الشرك[13] هو ملاحظة الخطرات والحركات. به سموتم الى مجده ، وبه لحظتم ما منه اليكم ، وبه[14] فنيتم[15] عن الكون ورجعتم الى لطفه وعزته .

---

1) B: + عليه السلام || 2) Y: ارجع || 3) YF: فاسأله || 4) B: ولم يكن فيه شيء ؛ Y: ولم يكن منه فيه شيء || 5) F: — تعالى || 6) YF: اختار || 7) Y: انجاه || 8) B: منهم ؛ Y: عليه || 9) Y: — عليه || 10) B: — بانه || 11) Y: — الملك || 12) B: — هو || 13) YF: — الشرك || 14) B: — وبه || 15) B: فافنيتم .

108 « أدعو الى الله على بصيرة » . قال ابن عطاء: أدعوكم الى من تعودتم منه الفضل والافضال والبرّ والنوال على دوام الاحوال : وهو الله[1] الذي لم يزل ولا يزال ، جلّ وتعالى .

108 « انا ومن اتبعني » . قال ابن عطاء: منهم من اتبع محمدًا صلّعم[2] على الظاهر : فذاك اليه . ومنهم من اتبعه على الحقيقة والتحقيق : فذلك الذي قال الله تعالى[3] : « انا ومن اتبعني » . وسقمت[4] البصائر عند وفاة النبي صلّعم[5] ، الا لرجل واحد[6] وهو الداعي الى الله تعالى[3] وهو الصديق الاكبر ، حيث لم يشغله موت محمد ، عليه السلام ، من الرجوع الى الله[7] تعالى[3] ودعاء الخلق اليه بقوله « من كان يعبد محمدًا ، فان محمدًا[8] قد مات . ومن كان يعبد الله تعالى[8] ، فانه حيّ لا يموت . وقرأ « وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل » (٣ : ١٤٤).

108 « ادعو الى الله على بصيرة » . قال ابن عطاء: البصيرة احرقت العلوم والمواعظ المحجوبة بظلم الاطماع . أما علمتَ انه لا تصح[9] بصيرة لأحد وهو تحت رقّ الملك . وما دام للشواهد والاعراض عليه اثر ، كانت بصيرته واهية. والبصيرة اذا صحت ، سلم صاحبها من كل آفة .

وقال ابن عطاء : الفرق بين البصيرة والسكينة هو ان البصيرة مكشوفة والسكينة مستورة[10] .

سورة الرعد

(13)

1 « المر . تلك آيات الكتاب » . قال ابن عطاء: لما اظهر الله تعالى[11] الأحرف، جعلها سرًا له . فلما خلق آدم ، عليه السلام[12] ، بث فيه ذلك السرّ ولم يبثه في

---

1) B: — الله || 2) YB: عليه السلام || 3) F: — تعالى || 4) YF: وتشعبت || 5) B + وآله وسلم || 6) F: — واحد || 7) B: — الى الله تعالى || 8) Y: + عليه السلام || 9) F: يصح || 10) B: منشورة || 11) F: — تعالى || 12) Y: — عليه السلام .

أحد من خلقه وملائكته . فجرت الاحرف على لسان آدم[1] بفنون الجريان وفنون اللغات . فجعله الله تعالى[2] صورًا لها .

2 «يدبر الأمر يفصّل الآيات» . قال ابن عطاء : يدبر الامر[3] بالقضاء السابق ويفصّل الآيات بالاحكام الظاهرة ، لعلكم تتيقنون ان الذي يجري عليكم هذه الاحوال لا بد لكم من الرجوع اليه .

3 «ان في ذلك لآيات لقوم يتفكرون» . قال ابن عطاء : التبصرة لمن تفكر في ابتداء الخلق وانتهائهم ومصير كلهم الى الفناء، ودوام البقاء للاحد الصمد .

7 «انما انت منذر» . قال ابن عطاء : انما انت مخبر عنّا بصدق ما اكرمناك به من القرب والزلف .

9 «عالم الغيب والشهادة» . قال ابن عطاء : العالم على الحقيقة من يكون الشاهد والغائب عنده[4] سواء في العلم ، لا بأن يستدلّ . والعالم على الحقيقة هو الحق جلّ وعلا[5] ، «الكبير» في ذاته ، «المتعالي» في صفاته .

11 «يحفظونه من أمر الله» . قال ابن عطاء : الاسباب[6] تحفظك من أمره . فاذا جاء القضاء ، خلّى بينك وبينه . وكيف يكون محفوظاً من هو محفوظ من حافظه ؟ والمحفوظ على[7] الحقيقة من هو محفوظ بالحافظ ، لا محفوظ من الحافظ .

12 «هو الذي يريكم البرق خوفاً وطمعاً» . قال ابن عطاء : خوفاً للمسافر ، وطمعاً للمقيم .

14 «له دعوة الحق» . قال ابن عطاء : اصدق الدواعي داعي[8] الحق . فمن أجاب داعي الحق ، بلّغه الى الحق ؛ ومن اجاب دواعي النفس ، رمي به الى الهلاك .

17 «انزل من السماء ماء فسالت اودية بقدرها» . قال ابن عطاء : هذا مثل ضربه الله تعالى[9] للعبد : كما انه اذا سال السيل في الاودية لا يُبقي[9] في الأودية

1) Y: + عليه السلام ‖ 2) F: — تعالى ‖ 3) YH: الامور ‖ 4) Y: — عنده ‖ 5) Y: وتعالى ‖ 6) B: — الاسباب ‖ 7) HB: بالحقيقة ‖ 8) YHB: دواعي ‖ 9) F: — تعالى ‖ 9) HB: لم يبق .

نجاسة الا كنسها[1] وذهب بها ، كذلك اذا سال النور الذي قسم الله تعالى[2] للعبد في نفسه ، لا يُبقي فيه غفلة ولا ظلمة . « انزل من السماء ماءً » يعني قسمة النور ، « فسالت اودية بقدرها » يعني في القلوب الانوار على ما قسم له في الازل . « فاما الزبد فيذهب جفاءً » : فبذلك النور يصير القلب منوراً . فلا يبقى فيه جفوة . « واما ما ينفع الناس فيمكث في الارض » : يُذهب[3] البواطيلَ ويُبقي[4] الحقائقَ.

وقال ابن عطاء : ما كان من[5] الاحوال صدقاً ، ثبت في القلوب بركاتها ، وما كان[6] غير ذلك ، فانه لا يُبقي فيه خيراً[7] .

20 « الذين يوفون بعهد الله ولا ينقضون الميثاق » . قال ابن عطاء[8] : لا ينقضون ميثاق الازل[9] في وقت « بلى » . انه لا رب لهم غيره ، فلا[10] يخافون غيره ولا يرجون سواه ولا يسكنون الا اليه .

21 « والذين يصلون ما امر الله به ان يوصل » . قال ابن عطاء : الذين يديمون[11] على شكر النعمة ومعرفة منة المنعم ، لدوام[12] النعمة[13] اليهم وايصالها[14] بهم دائماً لنعمائهم[15].

21 « ويخشون ربهم » . قال ابن عطاء : الخشية سراج القلب ، والخوف ادب النفس . « ويخافون سوء الحساب » قال : هو ان لا يقبل حسناتهم ثم لا يغفر سيئاتهم[16] .

24 « سلام عليكم بما صبرتم » . قال ابن عطاء : صبروا على ما امروا به من الطاعات ، وصبروا عما نهوا عنه من المعاصي . فقال الله تعالى[17] لهم على لسان السفراء الصادقين « سلام عليكم بما صبرتم » .

29 « الذين آمنوا وعملوا الصالحات » . قال ابن عطاء : الذين صدقوا ما ضمنتَ لهم ، من الرزق والعمل الصالح ما كان بريئاً من الشرك والرياء والعجب .

---

1) F + غسلها || 2) F: — تعالى || 3) HB: فتذهب || 4) HB: وتبقى || 5) Y: في || 6) HB: + من || 7) YH: يبقى فيه خير || 8) F: + + في قوله ولا ؛ Y: + في قوله لا || 9) Y : الميثاق الاول || 10) YHB: ولا || 11) B: يدومون || 12) HB : بدوام || 13) Y: النعم || 14) B: واتصالهم ؛ H: وايصالهم ؛ Y: واتصالها || 15) YHB: — دائماً لنعمائهم || 16) YHB: — ويخافون ... سيئاتهم || 17) F: — تعالى

36 ﴿قل انما أمرت ان أعبد الله ...﴾ قال ابن عطاء او[1] الجنيـــد : لا يرتقي أحد في درجات العبودية حتى يحكم فيما بينـــه وبين الله أوائل البدايات . وأوائل[2] البدايات هي الفروض الواجبة والاوراد الزكية ومطايا الفضل وعزائم الأمر . فمن احكم على نفسه هذا ، منّ الله تعالى عليه بما بعده .

38 ﴿ولكل أجل كتاب﴾ . قال ابن عطاء : لكل علم بيان ، ولكل بيان[3] لسان ، ولكل لسان عبارة ، ولكل عبارة طريقة ، ولكل طريقة اهل . فمن لم يميز بين الاحوال ، فليس له ان يتكلم .

39 ﴿يمحو الله ما يشاء ويثبت﴾ . قال ابن عطاء : يمحو الله ما يشاء عن رسوم الشواهد والاعراض وكل ما يورد على[4] سره من عظمته وحرمته وهيبته ولوعات انواره . فمن أثبته فقد احضره ، ومن محاه فقد غيّبه . والحاضر مرجوعه لا بعدوه ، والغائب لا مرجوع له يعدوه او لا يعدوه .

وقـــال ابن عطاء : يمحو الله أوصافهم ويثبت أسرارهم لأنها[5] موضع[6] المشاهدة .

41 ﴿والله يحكم لا معقب لحكمه﴾ . قال ابن عطاء : أحكام الحق ماضية على عباده فيما ساء وسرّ ، ونفع وضرّ ، فلا ناقض لما أبرم ، ولا مُضلّ لمن هدى .

42 ﴿فللّه المكر جميعاً﴾ . قال ابن عطاء : المكر حقيقة ما مكر بهم الحق[7] حتى توهموا انهم يمكرون . ولم يعلموا انه مكر بهم[8] حيث سهّل عليهم سبيل المكر .

سورة ابراهيم

(14)

7 ﴿لئن شكرتم لأزيدنّكم﴾ . سئل ابن عطاء عنها فقال[9] : اذا رددت[10] الاشياء الى مصادرها من غير حضور منك لها ، فقد تم الشكر .

---

1) YF: والجنيد || 2) Y: فاوائل || 3) F: — ولكل بيان || 4) B: عن || 5) YHF: لانه || 6) H: موقع || 7) HB: الحق بهم || 8) Y: مكرهم || 9) F: عن قوله لئن ... || 10) F: اردت .

وقال ابن عطاء : لئن شكرتم هدايتي ، لأزيدنّكم خدمتي . ولئن شكرتم خدمتي ، لأزيدنكم مشاهدتي . ولئن شكرتم مشاهدتي ، لأزيدنكم ولايتي . ولئن شكرتم ولايتي ، لأزيدنكم رؤيتي .

11 « ولكن الله يمن على من يشاء » . قال ابن عطاء : يمن على من يشاء بالهداية والتوفيق .

24 « ومثل كلمة طيبة كشجرة ... » . قال ابن عطاء : الكلمة الطيبة قول[1] « لا اله الا الله » على التحقيق . والشجرة الطيبة هي التي تطهّر[2] اسرار الموحدين عن دنس الأطماع بالثقة بالله تعالى[3] والانقطاع اليه[4] عما سواه .

26 « ومثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة » . قال ابن عطاء : الشجرة الخبيثة الغيبة والبهتان ، وهما يفتحان على الانسان باب الكذب والفجور[5] .

34 « وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها » . قال ابن عطاء : أجل النعم رؤية معرفة المنعم ورؤية التقصير في القيام بشكر النعم[6] .

وقال ايضاً : النعمة أزلية . كذلك يجب ان يكون شكرها أزليّاً[7] . واعلم ان لك نفساً وروحاً وقلباً : فنعمة النفس الطاعات ، ونعمة الروح الخوف ، ونعمة القلب اليقين[8] ، ونعمة الروح الحكمة ، ونعمة المحبة الذكر ، ونعمة المعرفة الالفة . فالنفس في أبحر الطاعات تتنعم ، والقلب في أبحر اليقين يتقلب ، والروح في أبحر القربة وانتظار العيان يتنعم .

35 « رب اجعل هذا البلد آمناً » . قال ابن عطاء : اراد بهذا ان يجعل قلبه آمناً من الفراق والحجاب .

35 وقال ابن عطاء في قوله « واجنبني وبني أن نعبد الاصنام » قال : ان الله تعالى[9] أمر ابراهيم[10] ببناء الكعبة . فلما بناها[11] قال « ربنا تقبل منا » (٢ : ١٢٧) .

---

1) HB: — قول || 2) F: هو الذي يطهر || 3) HF: — تعالى || 4) Y: اليها || 5) H: — قال ... والفجور || 6) H: المنعم || 7) HB: ازلي || 8) HB:; والحكمة ونعمة الروح المحبة والذكر ؛ F: الحكمة ونعمة المحبة الذكر || 9) F: — تعالى || 10) B: + عليه السلام || 11) HB: بنى الكعبة.

فاوحى الله[1] اليه : يا ابراهيم ، انا امرتك ببناء البيت[2] ، وخصصتك من بين الانبياء بذلك ، ومننت عليك به[3] ، ووفقتك لما وفقتك له[4] . ألا تستحيي ان تمنّ عليّ وتقول « ربنا تقبل منا » ؟ فنسيت[5] منّتي عليك[6] وذكرت رؤيـة فعلك ومنتك[7] ! فمن أجل ذلك[8] قال[9] : « واجنبني وبني ان نعبد الاصنام » . قال[10] : ان[11] نفسي شرّ[12] صنم اذا تابعت هواهـا واشتغلت بحظها . فاشغلْها بك واقطعْها عما سواك .

وقال ابن عطاء : « واجنبني وبني ان نعبد الاصنام » قال : ان نعبد اصنام[13] الخلة والركون اليها . وهو خطرات الغفلة ولحظات الخلة .

وقال ايضاً : « ان نعبد الاصنام » معناه الانفس[14] . لان لكل نفس صنماً من الهوى ، الا من طُهِّر بانواع[15] التوفيق .

37 « ربنا اني اسكنتُ من ذريتي بوادٍ غير ذي زرع » . قال ابن عطاء : أسكنتهم وادياً لا متعلق لي ولا علاقة لهم سواك[16] .

37 « فاجعل افئدة من الناس تهوى اليهم » . قال ابن عطاء : من انقطع عن الخلق بالكلية ، صرف الله تعالى[17] اليه وجوه الخلق وجعل مودته في صدورهم ومحبته في قلوبهم . وذلك من دعاء الخليل[18] : لما قطع باهله عن الخلق والأرزاق[19] والاسباب ، دعا لهم فقال « فاجعل افئدة من الناس تهوي اليهم » .

38 « ربنا انك تعلم ما نُخفي وما نعلن » . قال ابن عطاء: ما نخفي من الاحوال وما نعلن من الآداب .

43 « وافئدتهم هواء » قال ابن عطاء : هذه صفة قلوب أهل الحق . ألا ترى

---

1) H: + تعالى || 2) F: الكعبة || 3) HB: بذلك || 4) HB: — له || 5) HB: نسيت || 6) HB: — عليك || 7) H: — ومنتك || 8) H: — فمن اجل ذلك || 9) B: + عليه السلام || 10) HB: — قال || 11) HB: اي || 12) YF: أشد || 13) YF: — ان نعبد أصنام || 11) HB: وقال ايضا ان نعبد الانفس ؛ F: وقال ايضا : معناه ان نعبد الاصنام الانفس || 15) HB: — بانواع || 16) H: — قال ... سواك || 17) F: — تعالى || 18) YB: + عليه السلام || 19) YB: والارفاق .

الهواء[1] قائماً[2] بالمشيئة ، والارادة غير قائمة بعلائق[3] فوقها[4] ؟ كذلك قلوب أهل الحق متعلقة[5] بالله تعالى[6] ، وليس في قلوبهم محل لغير الله تعالى[6] ، لا تساكن سوى الله تعالى[6] . ومثل قلوبهم كما قال الله[7] تعالى : « وهي تمر مر السحاب » (٢٧ : ٨٨) لا تلتفت[8] الى سواه ولا لها قرار مع غير الله تعالى .

سورة الحجر

(15)

9 « انا نحن نزلنا الذكر » . قال ابن عطاء : نحن انزلنا[9] هذا[10] الذكر شفاء ورحمة وبياناً وفرقانا لتهدي[11] بـه من كان موسوماً[12] بالسعادة ، منوراً بتقديس السر عن المخالفة . « وانا له لحافظون »[13] : وانا[14] نحفظه في قلوب اوليائنا[15] ونستعمل[16] به جوارح الخواص[17] من عبادنا[18] .

21 « وان من شيء الا عندنا خزائنه » . قال ابن عطاء في هذه الآية : النظر الى شواهد القسم اسكت[19] النفوس عن الحكم .

24 « ولقد علمنا المستقدمين منكم ولقد علمنا المستأخرين » . قال ابن عطاء : من القلوب قلوب همتها مرتفعة عن الادناس والنظر الى الاكوان . ومنها ما هي مربوطة بها ، مقترنة بنجاستها[20] لا تنفك[21] عنها طرفة عين .

50–49 « نبئ عبادي اني انا الغفور الرحيم . وان عذابي هو العذاب الأليم » . قال ابن عطاء[22] : أقم عبادي بين الخوف والرجاء ليصح لهم سبيل[23] الاستقامة في الايمان : فانه من غلب عليه رجاؤه عطّله ، ومن غلب عليه خوفه اقنطه .

---

1) HB: الاهواء || 2) F: قائم || 3) HB: بعلاقة || 4) HB: — فوقها || 5) HB: — متعلقة ... السحاب ؛ F: + متعلق به لا يقر الا معه ولا يسكن الا اليه . كذلك قلوب اهل الحق متعلقة ... || 6) F: — تعالى || 7) F: — الله || 8) P: يلتفت || 9) HB: نزلنا || 10) H: — هذا || 11) H: يهدي || 12) HB: مرسوماً || 13) H: + قال ابن عطاء اي || 14) B: اي || 15) HB: اوليائه || 16) HB: ويستعمل || 17) HB: الخاص || 18) B: عباده || 19) H: سكت || 20) HB: بمحاسنها || 21) HF: ينفك || 22) HB: — ابن عطاء || 23) HB: سبل .

98 « فسبح بحمد ربك » . قال ابن عطاء : لم يرض من نبيه صلّعم[1] لحة[2] عين الا في عبادته .

سورة النحل

(16)

2 « يُنَزِّل الملائكة بالروح من أمره على من يشاء من عباده » . قال ابن عطاء : المحدَّث من العباد من يكلمه الملاك في سره ويطلعه على خصائص الغيوب ويفتح لروحه طريقاً الى[3] الاشراف على[4] القرب[5] .

18 « وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها » . قال ابن عطاء : ان لك نفساً وقلباً وروحاً وعقلاً ومحبة ومعرفة وديناً ودنيا[6] وطاعة ومعصية وابتداءً وانتهاءً وحيناً وأصلاً وفصلاً[7] ووصلاً . فنعمة النفس الطاعات والاحسان ، والنفس فيها تتنعم . ونعمة الروح الخوف والرجاء وهو[8] فيها يتنعم[9] . ونعمة القلب اليقين والايمان وهو فيها يتقلب . ونعمة العقل الحكمة والبيان وهو فيها يتقلب . ونعمة المعرفة الذكر والقرآن وهي[10] فيها تتقلب[11] . ونعمة المحبة الألفة والمواصلة والأمن من الهجران وهي[10] فيها تتقلب[11] . فهذا[12] تفسير قوله[13] « وان تعدوا ... » .

44 «وانزلنا اليك الذكر لتبيّن للناس» . قال ابن عطاء : قطع عقول الخلق عن فهم كتابه والاشراف عليه والتبيّن منه ، الا عقل النبي صلّعم[14] . فانه قال له « وانزلنا اليك الذكر ... » . وان كان فيه احكام الخلق ، فالخطاب معك وانت صاحب البيان لهم بما انزل عليك . فانهم[15] في[16] مقامات[17] الوحشة ، وانت في محل الحضور ومحل الأمان[18] . فبيان الكتاب ما تبينه ، وآداب الشريعة ما ترسمه ،

---

1) B: صلى الله عليه وآله وسلم ؛ Y: عليه السلام || 2) B: لحت (sic) || 3) B: على || 4) B: الى || 5) Y: الموت || 6) H: — ودنيا || 7) H: — وفصلاً || 8) FH B: وهي || 9) HB: تتنعم || 10) FH: وهو || 11) FH: يتقلب || 12) HB: هذا ؛ F: وهذا || 13) H: + تعالى || 14) B: + وآله وسلم ؛ Y: عليه السلام || 15) HB: لانهم || 16) F: من || 17) H: مقام || 18) YHF: الايمان .

لأنك انت الامين في جميع الاحوال ، ولا يؤتمن على اسرار الحق[1] الا الامناء من العبيد .

69-68 «وأوحى ربك الى النحل» . قال ابن عطاء : ألهمها ودلّها على الموضع وعلّمها كيف تضع[2] مـا في بطنها : لا تضعه[3] الا على حجر صاف[4] او خشب نظيف لا[5] يخالطه[6] طين ولا تراب . ثم قال «كلي من كل الثمرات» اي من الذي جعلتُه رزقك . ثم امرها[7] بالتواضع فقال «فاسلكي سبل ربك ذللاً» . ثم قال «يخرج من بطونها شراب مختلف ألوانه فيه شفاء للناس» : للنفوس لا للقلوب . فمن اراد صلاح قلبه ، فليعرف[8] موارد ما يرد على قلبه في الأوقات ومحلّ قلبه في جميع الاحوال وما يبدو من قلبه في كل زمان . ثم ليلزم مع ذلك التواضع والخلوة . فهذا غذاء القلب ، وذاك[9] غذاء النفس . وغذاء الروح أعز ، وهو[10] مشاهدة الحق والسماع منه وترك الالتفات الى المكونات[11] بحال[12] .

وقال ابن عطاء : جعل ما يخرج من النحل شيئين ممزوجين لا يصفّيها الا النار . فاذا صفتها[13] النار ، صارا[14] عسلاً وشمعاً . فالعسل هو غذاء الخلق[15] وشفاؤهم ، والشمع للحرق لا غير . كذلك[16] اذا أخلص العبد علمه[17] خلص له عمله[18] . وما خالطه برياء وشرك ، فلا[19] يصلح الا للنار .

74 «فلا تضربوا لله الامثال» . قـال ابن عطاء في ما قوله «فلا تضربوا لله الامثال»[20] : في ذاته ومائيته . لان الذات ممتنع عن العلل بحال .

81 «كذلك يتم نعمته عليكم» . قال ابن عطاء : تمام النعمة هو الانقطاع عن النعمة بالسكون الى المنعم .

95 «ولا تشتروا بعهد الله ثمناً قليلاً» . قال ابن عطاء : اول عهدٍ عليك من

---

1) H: الخلق ‖ 2) F: يضع ‖ 3) YF: يضعها ‖ 4) FB: صافي ‖ 5) B: ولا ‖ 6) Y: يخلطه ‖ 7) FH: امره ‖ 8) HB: فليتعرف ‖ 9) F: وذلك ‖ 10) F: وذاك ‖ 11) B: المكنونات ‖ 12) HB: بحالة ؛ Y : — بحال ‖ 13) YF: صفاها ‖ 14) HB: صار ؛ F: صارت ‖ 15) F: — الخلق ‖ 16) HB: كذلك العبد ... ‖ 17) YHF: عمله ‖ 18) F: علمه ‖ 19) HB: لا ‖ 20) F: — في ... الامثال .

ربك انه كفاك كل ما تحتاج اليه لئلا ترغب الى غيره ولا ترجع في المهات الا اليه . فمن ضيع عهده واشترى بما خصه الله[1] به من كراماته[2] شيئاً من حطام[3] هذه الدنيا[4] الفانية فقد[5] نقض عهد الله[6] . لان الله تعالى[7] يقول « ان ما عند الله هو خير لكم » وهو الاعتماد عليه والاكتفاء به دون غيره .

96 « ما عندكم ينفد وما عند الله باق » . قال ابن عطاء : اوصافكم فانية واحوالكم ثابتة . فلا تدّعوا[8] منها شيئاً . وما من الحق اليكم باق . فالعبد من كان فانياً من أوصافه باقياً بما[9] لله تعالى[10] عنده ؛ وهو تفسير قوله[11] « ما عندكم ينفد ... » .

97 « من عمل صالحاً ... فلنحيينه حياة طيبة » . قال ابن عطاء : الحياة[12] الطيبة ، روح[13] اليقين وصدق نية القلب .

وقال ابن عطاء : الحياة الطيبة[14] العيش مع الله تعالى[15] والسهو والاعراض عما دونه .

وقال ابن عطاء : الحياة الطيبة[16] باسقاط[17] الكونين عن سره حتى يبقى مع ربه[18] .

127 « وما صبرك الا بالله » . قال ابن عطاء : بأمره وبيره[19] .

سورة الاسراء

(17)

1 « سبحان الذي أسرى بعبده ليلاً ... » . قال ابن عطاء : طهر مكان القربة وموضع[20] الدنو وموقف[21] الاختصاص ومرتبة العزة والكرامة ومسند الشرف والارتفاع

---

1) YH: + تعالى || 2) Y: الكرامة || 3) Y: — حطام || 4) YHB: — الدنيا || 5) H: وقد || 6) Y: + تعالى || 7) F: — تعالى || 8) H: يدعوا || 9) HF: — بما || 10) F: — تعالى || 11) B: + تعالى || 12) HB: — الحياة الطيبة || 13) HB: هو روح || 14) HB — الحياة الطيبة || 15) F: — تعالى || 16) Y: حياة طيبة || 17) YF: اسقاط || 18) B: + عز وجل || 19) F: وبير || 20) Basir Aga || 21) HFB: القربة وموقف الدنو عن ان يكون ؛ Y: القربة وموضع الدنو عن ان يكون .

الى سماء العظمة وعرش الكبرياء[1] عن ان يكون فيه تأثير لمخلوق بحال . فسار بنفسه وسرى بروحه وسير بسره . فلا السرّ علم ما فيه الروح ، ولا الروح علم ما شاهد[2] السر ، ولا النفس عندها شيء من خبرهما وما هما فيه . وكل واقف مع حده ، مشاهد للحق[3] ، متلقف عنه بلا واسطة ولا بقاء بشرية . بل حق تحقق بعبده . فحققه وأقامه حيث لا مقام ، وخاطبه « واوحى اليه ما اوحى » ، جل ربنا وتعالى .

8 « عسى ربكم ان يرحمكم » . قال ابن عطاء : يتعطف عليكم ليخرجكم من ظلمات المعاصي الى انوار الطاعات . فمن طلب الرحمة من غير الله تعالى[4] ، فهو في طلبه مخطئ .

9 « ان هذا القرآن يهدي للتي هي أقوم » . قال ابن عطاء : القرآن دليل ، ولا يدلّ الا على الحق . فمن اتبعه ، قاده الى الحق[5] ؛ ومن أعرض عنه ، قاده الجهل الى الهلاك .

21 « انظر كيف فضلنا بعضهم على بعض » . قال ابن عطاء : من تولاه الله[6] بضرب[7] من العناية ، توالت اعماله كلها لله تعالى[8] . فله فضل الولاية على من دونه . قال الله تعالى[9] : « انظر كيف فضلنا ... » . والفضيلة تقع[10] فيما بين الخلق . والحق لا[11] تكبر[12] عنده الطاعات ولا تنقصه[13] المخالفات .

30 « ان ربك يبسط الرزق لمن يشاء ويقدّر » . قال ابن عطاء[14] : دلّك بهذه الآية على التوكل والثقة . فان الله[15] يبسط الرزق . فاسكن انت من اضطرابك ودع عنك[16] حيلتك[17] ، وسل من بيده البسط ان يوسع عليك الرزق .

41 « ولقد صرفنا في هذا القرآن ليذكروا » . قال ابن عطاء : اتبعنا الموعظة[18]

---

1) Basir Aga || 2) HB: يشاهد || 3) H: — مشاهد الحق ؛ F: للخلق || 4) F: — تعالى || 5) Y: — الحق || 6) HB — الله ؛ Y: + تعالى || 7) HB: بصرف || 8) F: — تعالى || 9) HB: فان الله تعالى قال || 10) F: يقع || 11) F: ولا || 12) HB: يكبر ؛ YF: يكثر || 13) YHB: تنقصه || 14) HB: + رحمة الله عليه || 15) YHB: قال الله تعالى || 16) YHF- — عنك || 17) B: حيلك || 18) H: — الموعظة .

لعلهم يفهمون[1] عنا مرادنا ويرجعون[2] الينا في طلب مراد الخطاب . فا زادهم برّنا بهم[3] الا إعراضاً عنا .

65 « وكفى بربك وكيلا » . قال ابن عطاء : كفى به وكيلا لمن اعتمد عليه وقطع قلبه عما سواه .

67 « واذا مسّكم الضر في البحر ، ضل من تدعون الا إياه » . قال ابن عطاء : ليس بخالص لله[4] من لا يكون في حالة الرخاء مع الله[4] كحال الشدة . ومن يلتجي الى غيره في احوال[5] الشدائد ، فهو من العبيد السوء الذي لا يقومه الا[6] الأدب .

70 « ولقد كرمنا بني آدم » . قال ابن عطاء : ابتدأهم بالبرّ قبل الطاعات ، وبالاجابة قبل الدعاء ، وبالعطاء قبل السؤال : كفاهم الكل من حوائجهم ، ليكونوا لمن له الكل وبيده كفاية الكل .

71 « يوم ندعو كل أناس بامامهم » . قال ابن عطاء : يوم[7] نوصل كل مريد الى مراده ، وكل محبّ الى محبوبه ، وكل مدّعٍ الى دعواه ، وكل منهم الى من كان ينتمي اليه .

74 « ولولا ان ثبتناك لقد كدتَ تركن اليهم شيئاً قليلاً » . قال ابن عطاء[8] : ان الله[9] عاتب الانبياء[10] بعد مباشرة الزلات[11] ، وعاتب نبيّنا[12] قبل وقوعه ، ليكون بذلك أشد انتهاءً وتحفظاً لشرائط المحبة ، فقال تعالى[13] : « ولولا ان ثبتناك ... » .

84 « قل كل يعمل على شاكلته » . قال ابن عطاء : على ما قسم الله[14] في سرّه . لان النبي صلّعم[15] قال : اعملوا ، فكل ميسّر لما خلق له .

85 « قل الروح من امر ربي » . قال[16] ابن عطاء : ان الله[17] ستر أمر[18] الروح على جميع خلقه ، وستر كيفية[19] صفات نفسه ، وستر ما يبدو منه ، وستر ما يعامل به الخلق عند معاينته . الا ان العلماء اتفقوا[20] انها لطيفة ، وانها

---

1) HB: يفهموا ‖ 2) HB: ويرجعوا ‖ 3) H: — برنا بهم ‖ 4) YB: + تعالى ‖ 5) H: حال ‖ 6) FB — الا ‖ 7) YHF: — يوم ‖ 8) H: + رحمة الله عليه ‖ 9) YB: + تعالى ؛ H: + عز وجل ‖ 10) B: + عليهم السلام ‖ 11) FB: الذات (sic) ‖ 12) B: + صلعم ؛ Y: + عليه السلام ‖ 13) YHF: — تعالى ‖ 14) B: + تعالى ؛ YH: — قسم الله ‖ 15) YB: عليه السلام ‖ 16) B: — قال ... اخذها ‖ 17) Y: + تعالى ‖ 18) H: — امر ‖ 19) H: صفة ‖ 20) H: اتفقت .

خلقت قبل الاجسام. واختصاصها من بين المخلوقات بكونها في يد ربها حين قال لآدم: اختر احدى يدي ربك[1]. فزاده اختصاص الاخذ لطفاً وتقريباً من ذات خالقها[2] فبين بها[3] الخلق. والأصل انها مخلوقة لكنها ألطف المخلوقات، وهي اصفى الجواهر وانورها. بها تُرى[4] المغيبات، وبها يكون الكشف لأهل الحقائق. واذا حُجبت الروح عن ملادغات السرّ[4]، أساءت الجوارح الادب في اوقاتها. لذلك[5] صارت[6] الروح بين تجلي واستتار ونازع وقابض، وهي[7] على قرب محلها من ربها وقت اخذها.

101 «ولقد آتينا موسى تسع من آيات بينات». قال ابن عطاء: من الآيات حمل قوة الخطاب في المشاهدة والمراجعة في طلب الرؤية: وهذه من أعظم الآيات.

105 «وما ارسلناك الا مبشرًا ونذيرًا». قال ابن عطاء: مبشرًا لمن أقبل عليك، ونذيرًا لمن أعرض عنك[8]: تبشرهم[9] بسعة رحمة الله عليهم ليقبلوا عليه، وتنذرهم[10] بسخط[11] ربهم لئلا يتكلوا على أعمالهم.

111 «وكبّره تكبيرًا». قال ابن عطاء: عظّم منّته واحسانه في قلبك، بعلمك بتقصيرك في شكره.

سورة الكهف

(18)

1 «الحمد لله الذي انزل على عبده الكتاب».

سمعت منصور بن عبد الله يقول: سمعت ابا القاسم البزاز يقول: سمعت ابن عطاء يقول في قوله[12]: «الحمد لله الذي أنزل على عبده الكتاب»، قال:

---

1) H: — ربك || 2) H: مالكها || 3) F: فضر بها || 4) F: يرى || 4) H: عن ملاقاة النفس دعاة السر || 5) H: كذلك || 6) F: صبرت || 7) YF: وهو || 8) YHB: مبشرا لمن اعرض عنك نذيرا لمن اقبل عليك || 9) HB: يبشرهم || 10) FHB: وينذرهم || 11) HB: بسخط || 12) B: + تعالى.

أضاف الكل بالكلية الى نفسه وقال «على عبده» اي على عبده[1] المخلص : وحقيقة العبد[2] الذي لا ملك له[3] .

1 «و يجعل له عوجاً» . قال ابن عطاء : الكتاب[4] منشور ظاهر فيه اسرار باطنه .

5 «كبرت كلمة تخرج من افواههم» . قال ابن عطاء : اكبر الدعاوي من ادعى في الله[5] ، او أشار الى الله[5] ، او تكلم[6] عن الله[5] ، او دخل في ميدان الانبساط . فان ذلك كله من صفات الكذابين . قال الله تعالى : «ان يقولون الا كذباً» . والمتحقق به لا يظهر شيئاً من احواله بحال .

7 «انا جعلنا ما على الارض زينة لها لنبلوهم أيهم أحسن عملاً» . قال ابن عطاء : لنبلوهم[7] ايهم أحسن إعراضاً عنها وتركاً لها .

وقال ابن عطاء : ايهم أقرّ بالعبودية قولاً وفعلاً .

9 «كانوا من آياتنا عجباً» . قال ابن عطاء في قوله «من آياتنا عجباً»[8] : سلبهم عنهم واخذهم منهم ، وحال بينهم وبين الاغيار ، وألجاهم الى غار الأنس فآواهم[9] وأمنهم ، ثم افناهم عنهم وغيبهم منهم ومن ارادتهم ومعانيهم . فتاهوا في الحضرة والهيمان . لذلك قال الله[10] «أم حسبت ان اصحاب الكهف والرقيم كانوا من آياتنا عجباً» .

11 فضربنا على آذانهم في الكهف» . قال ابن عطاء : اخرجنا منهم صفة البشرية وأقمناهم بصفات القدوسية[11] . قدسنا ظواهرهم وبواطنهم وجعلناهم اسراء[12] في القبضة ، ثم رددناهم الى هياكلهم وصفاتهم بقوله[13] «ثم بعثناهم» .

وقال ابن عطاء[14] : ان[15] الفائدة في الضرب على الآذان[16] — وليس للاذان[17] في النوم شيء — انه ضرب على آذانهم حتى لا يسمعوا الاصوات فينتبهوا[18] ويكونوا من الخلق كلهم في راحة .

---

1) Y : — اي على عبده ‖ 2) F: — العبد ‖ 3) F: الذي لا ينازع شيئاً ‖ 4) B: — الكتاب ‖ 5) Y: + تعالى ‖ 6) F: يكلم ‖ 7) HB: + ايهم احسن عملاً ‖ 8) B: — في ... عجبا ‖ 9) H: وآوام ‖ 10) YH: — الله ‖ 11) YFB: القدسية ‖ 12) H: أسرى ‖ 13) B: + تعالى ‖ 14) H: وقال ايضا ‖ 15) B: — ان ‖ 16) B: للاذان ‖ 17) F: الآذان ‖ 18) H: فينتبهون.

13 « وزدناهم هدًى » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : « زدناهم هدى » اي زدناهم نورًا . ومن يعرف قدر زيادة الله[1] ؟ لذلك كانت الشمس « تزاور عن كهفهم » خوفاً من نورهم على نورها ان يطمسه .

13 وقال ابن عطاء[2] : « نحن نقص عليك نبأهم بالحق » لتنظر اليهم بعين المشاهدة .

14 « وربطنا على قلوبهم اذ قاموا فقالوا ربنا رب السموات والارض » . قال ابن عطاء : وسمنا أسرارهم بسمة الحق ، فقاموا بالحق للحق ، فقالوا « ربنا » اظهارًا لارادة[3] ودعوة[4] ، « رب السموات والارض » رجوعاً من صفاتهم بالكلية الى صفاته وحقيقة علمه . « لن ندعو من دونه إلهاً » : لن نعتمد سواه في شيء . لو[5] قلنا غير ذلك كان « شططاً » يعني بعيدًا من طريق الحق .

وقال ابن عطاء : « ربطنا على قلوبهم » حتى صدقوا العهد والميثاق واخلينا[6] أسرارهم عما دوننا .

وقال ابن عطاء : قاموا عما كان أقعدهم من الاشتغال بالاكوان فقالوا « ربنا رب السموات والارض » : لم[7] ينظروا الى شيء من[8] دوننا ولم يسكنوا اليه .

17 « وترى الشمس اذا طلعت تزاور عن كهفهم ذات اليمين » . قال ابن عطاء : ذلك لمعنى النور الذي[9] كان عليهم بقوله[10] « وزدناهم هدى » : نورًا[11] على نور وبرهاناً[12] على[13] برهان . والشمس نور . ولكن[14] اذا غلب عليها[15] نور أقوى منها ، انكسفت الشمس ، فكانت تزيغ عن كهفهم لغلبة نورهم ، خوفاً ان ينكسف[16] نورها من غلبة نورهم .

وقال ابن عطاء : زينهم الله تعالى[17] بخلعة الرضا فكسفت[18] الانوار لنورهم

---

1) YB: + تعالى || 2) H: وقال ايضا || 3) YHB: اظهار ارادة || 4) F: دعوة ؛ YH: + ثم قال || 5) B: لئن || 6) Y: فاخلينا || 7) B: لن ؛ Y: ولم || 8) YH: — من || 9) F: التي || 10) B + تعالى || 11) H: نور || 12) FB: برهان || 13) Y: الى || 14) YB: لكن || 15) H: — عليها || 16) B: يكسف || 17) H: عز وجل || 18) YB: وكسفت .

وخضعت لها : « وترى الشمس ... تزاور عن كهفهم » ، تهرب بنورها عن أنوارهم .

17 « من يهدي الله فهو المهتدى » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز بمصر يقول : قال ابن عطاء : ما حُجب عن الله تعالى[1] احد الا من أراد ان يصل اليه بحركاته وسعيه . وما وصل اليه أحد الا من أراد ان يصل اليه بصفته[2] تعالى .

18 « وتحسبهم أيقاظاً وهم رقود » . قال[3] ابن عطاء : مقيمون في الحضرة كالنومى[4] لا علم لهم بوقت ولا زمان ، ولا معرفة بمحل ولا مكان : أحياء ، موتى ، صرعى ، مفيقون ، نومى[5] ، منتبهون ، لا لهم الى غيرهم طريق ، ولا لغيرهم اليهم سبيل . ومحل الحضور والمشاهدة انما هو الخمود تحت الصفات لا غير[3] !

18 « ونقلّبهم ذات اليمين وذات الشمال » . قال ابن عطاء : نقلّبهم[6] في حالتي[7] القبض والبسط ، والجمع والتفرقة : جمعناهم عما تفرقوا فيه ، فحصلوا معنا في عين الجمع .

18 « لو اطلعت عليهم لولّيت منهم » . قال ابن عطاء[8] : « لو اطلعت عليهم » اي على الاكوان بما فيها ، « لولّيت منهم فرارًا » ، لصرفت البصر عنهم تبرماً بهم . فانك مطالع لنا ومطالع منّا .

وقال ابن عطاء : « لو اطلعت عليهم لوليت منهم » ، لانه[9] وردت عليهم انوار الحق وفنون[10] الخلع ، واظلّتهم سرادق[11] التعظيم واحدقت بهم جلابيب الهيبة . لذلك قال الله[12] لنبيّه صلّعم[13] « لو اطلعت عليهم لوليت منهم فرارًا » .

19 « قالوا لبثنا يوماً او بعض يوم » . قال ابن عطاء : مقام المحب مع الحبيب وان طال فانه[14] قصير عنده ، اذ لا يقضي من حبيبه وطرًا ولو مكث معه دوام الدهر . فان انتهاء شوقه[15] اليه كالابتداء : فانتهاؤه[16] فيه ابتداؤه .

---

1) FH — تعالى || 2) H: عز وتعالى || 3) B: -- قال ... لا غير || 4) H: كالنيام || 5) H: نيام || 6) B: ونقلبهم ؛ H: تقليبهم || 7) B: حال ؛ H: حالي || 8) H: + رحمة الله عليه وعليهم اجمعين || 9) FB: — لانه || 10) YH : من فنون || 11) H: سرادقات || 12) B: + تعالى ; YH ؛ — الله || 13) YB: عليه السلام؛ F: + وعلى آله || 14) B: وان || 15) F: نشوقه || 14) B: وانتهاؤه في ابتدائه .

21 « وربهم اعلم بهم » . قال ابن عطاء[1] في قوله « وربهم أعلم بهم »[2] حيث اظهر عليهم عجائب صنعه وجعلهم احد شواهد[3] عزته[4]، وجعلهم بالمحل الذي خاطب به[5] النبي صلّعم فيهم فقال[6] « لو اطلعت عليهم لوليت منهم فرارًا » .

24 « واذكر ربك اذا نسيت » . قال ابن عطاء : اذا نسيت نفسك والخلق ، فاذكرني[7] ، فان الاذكار لا تمازج[8] ذكري .

قيل له : كيف ينسى نفسه وخلقه ؟

قال : يرى أولهم هو[9] وآخرهم هو . ويرى انهم بلا هم ، حتى يكون ناسياً للخلق والنفس من ذكره اياه[10] .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز[11] بمصر[12] يقول : قال ابن عطاء في قوله « اذكر ربك اذا نسيت » : اذا انقطعت علائق الاتصال وبقيتَ بالانفصال عن مشاهدة الأعواض ، حينئذ ذكرته بحقيقة ذكره .

وقال ابن عطاء : نسيان الاكابر ورود[13] المحن عليهم بحضوره .

28 « وأصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم » . قال ابن عطاء : خاطب الله نبيّه صلّعم[14] وعاتبه وأنّبه وقال له : اصبر على من صبر علينا بنفسه وقلبه وروحه ؛ وهم الذين لا يفارقون محل الاختصاص من الحضرة بكرة وعشيا . فحقّ[15] لمن لم يفارق حضرتنا ان تصبر[16] عليه ولا[17] تفارقه[18] .

29 « وقل الحق من ربكم » . قال ابن عطاء : اظهر الحق[19] للخلق[20] سبل الحق وطرق الحقيقة . فمن سالك فيه بالتوفيق ومعرض عنه بالخذلان . وهذا قوله[21] « وقل الحق من ربكم » . فمن شاء الحق له الهداية ، هداه لطريق الايمان ، ومن شاء الله تعالى[22] له الاضلال ، سلك به مسلك الكفر وهو « الضلال البعيد » (١٤ : ١٨) .

---

1) H: + رحمة الله عليه وعلى جماعتهم || 2) Y: — قال ... بهم || 3) F: شواهدهم || 4) F: — عزته || 5) B: — به || 6) B: يقوله || 7) B: + بان لا تمازج ذكري || 8) F: يمازج || 9) FHB: + ويرى || 10) FB: من ذكره ايام ؛ YH: من ذكرهم اياه || 11) H: — البزاز || 12) HB: — بمصر || 13) H: اذا ورد || 14) YFB: عليه السلام || 15) B: وحق || 16) F: يصبر || 17) HFB: فلا || 18) HB: يفارقه || 19) B: الله تعالى || 20) F: الحق || 21) B: + تعالى || 22) HF — تعالى .

31 « متكئين فيها على الأرائك » . قـال ابن عطاء : على أرائك الأنس في القدس في حجاب القرب وميادين الرحمة ، مشرفين[1] على بساتين الوصلة ، يشاهدون مليكهم في كل حال .

46 « الباقيات الصالحات » . قال ابن عطاء في قوله[2] « الباقيات الصالحات[3] » : هي[4] الأعمال الصالحة[5] والنيات الصادقة ، وكل ما أريد به وجه الله هو[6] الصدق[7] .

47 « يوم نسيّر الجبال ... » . قال ابن عطاء : دلّ بهذه الآية على اظهار جبروته وتمام قدرته وعظم[8] عزته ، ليتأهب العبد لذلك الموقف ويصلح سريرته وعلانيته لخطاب ذلك المشهد وجوابه .

57 « ومن اظلم ممن ذكّر بآيات ربه فاعرض عنها » . قال ابن عطاء : مَن أجهل[9] ممن تبيّن له الحق فلم يقبله ؟

65 وقال ابن عطاء في قوله[10] : « وعلمناه من لدنا علماً » قال[11] : بلا واسطة الكشوف[12] ولا بتلقين الحروف ، ولكنه الملقى اليه بمشاهدة الارواح .

67 « انك لن تستطيع معي صبراً » . قال ابن عطاء : كره صحبة المخلوقــين ، فآيسه من صحبته بقوله « انك لن تستطيع معي صبراً » لعله يفارقه بهذه اللفظة . فان من وجد الله[13] صاحباً ، استوحش مما سواه .

77 « قال لو شئتَ لاتخذتَ عليه أجراً » . قال ابن عطاء : رؤية العمل وطلب الثواب به[14] يبطلان[15] العمل . ألا ترى الكليم[16] لما قال للخضر[17] « لو شئت لاتخذت ... » كيف فارقه ؟

82_81 « فاردت... فاردنا ... فاراد ربك » . سمعت منصور بن عبدالله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : لما قال الخضر[18] « فاردتُ » (٧٩) ،

---

1) YFB: مشرفون || 2) B: — في قوله || 3) Y: + قال || 4) Y: هو || 5) H: الخالصة ؛ B: الصالحات || 6) YFB: — الله هو || 7) B: الصادق || 8) HB: وعظيم || 9) Y: + الناس || 10) B: — في قوله || 11) B: — قال || 12) FB: المكشوف || 13) YB: + تعالى || 14) FB: — به || 15) YHF: يبطل || 16) B: + عليه السلام || 17) H: عليهما السلام || 18) B: + عليه السلام.

اوحى[1] اليه في السر : من انت حتى يكون لك ارادة[2] ؟ فقال في الثانية « فاردنا » (٨١) ، فاوحى اليه في السر : من انت وموسى[3] حتى يكون لكما ارادة ؟ فرجع وقال « فاراد ربك » (٨٢) .

وبهذا الاسناد[4] قال ابن عطاء : اما قوله « فاردتُ » كان شفقة على الخلق . وقوله « فاردنا » رحمة . وقوله « فاراد ربك » رجوعاً الى الحقيقة .

84 « انا مكنا له في الارض » . قال ابن عطاء : جعلنا الدنيا طوع يده . فاذا اراد ، طويت له الارض ؛ واذا أحب ، انقلبت له الأعيان ؛ واذا شاء ، مشى على الماء ؛ واذا هوى ، طار في الهواء . وكذا من أخلص لنا سريرته ، مكنّاه من مملكتنا ، يتقلب فيها كيف[5] يشاء : فمن[6] كان للملك ، كان الملك له .

88 « واما من آمن وعمل صالحاً » . قال ابن عطاء : فاما من صدق الموعود واحسن اتباع اوامر ربه ، فله جزاء الحسنى : وهو ان يرزقه الرضا بالقضاء والصبر على البلاء والشكر على النعماء[7] ، وينزع من قلبه حب الشهوات والدنيا ووساوس النفس والشيطان .

101 « الذين كانت أعينهم في غطاء عن ذكري » . قال ابن عطاء : اعين نفوسهم في غطاء عن نظر الاعتبار ، واعين قلوبهم في غطاء عن مشاهدة العيان في الملكوت . فاذا[8] فتح[9] عليه[10] عين قلبه بالمشاهدة ، فتح عين رأسه بنظر الاعتبار .

101 « وكانوا لا يستطيعون سمعاً » . قال[11] ابن عطاء: لا يستطيعون سمعاً[12] لأن آذانهم مسدودة عن سماع الحق . ومن لم يفتح له من قلبه سمع السماع ، كيف يسمع بظاهر سمعه وهو[13] تَبَعٌ لسمع[14] قلبه ؟

108 « خالدين فيها لا يبغون عنها حولا » . قال ابن عطاء : منعمين فيها نعيم الأبد ، يتقلبون في مجاورته ويفرحون بمرضاته ؛ قد أمنوا كل مخوف ، ووصلوا الى كل[15] محبوب : فلا يشتهون شيئاً الا وجدوه ؛ كيف يطلبون عنه تحويلاً ؟

1) B: + الله || 2) YB: الارادة || 3) H: ومن موسى || 4) H: وسمعت منصور ... || 5) H: حيث || 5) B: ومن || 6) YHB: النعمة || 8) B: واذا || 9) H: فتحت || 10) YHB: — عليه || 11) B: — قال...سمعاً || 12) F: — لا يستطيعون سمعاً || 13) YF: وهي || 14) F: بسمع || 15) F: — مخوف ووصلوا الى كل .

سورة مريم

(19)

1 قال ابن عطاء في قوله : «كهيعص» قال[1] : الله تعالى[2] : كاف بالانتقام من اعدائه ، هاد لمن أخلص في عمله ، عليم[3] بحال من اشرك ومن لم يشرك ، صادق في ثوابه وعقابه ، ووعده ووعيده .

2 «ذكر رحمة ربك عبده زكريا» . قال ابن عطاء : ذكر اختصاص ربك[4] زكريا بالرحمة ، وان كانت رحمته قد وصلت الى الانبياء[5] . فخص زكريا[6] من بينهم بألطف رحمة : وهو ان وهب له يحيى[7] الذي لم يعص الله تعالى[8] ولم يهمّ بمعصية[9] . فهذا[10] هو محل اختصاصه !

وقال ابن عطاء[11] : رحمته لزكريا[12] إجابة دعوته ، وايصاله الى سؤاله ومراده .

3 «اذ نادى ربه نداء خفيًّا» . قال ابن عطاء : اخفى[13] نداءه من[14] الخلق ومن[14] نفسه واظهر النداء لمن يجيبه ويقدر على إجابته . وفائدة اخفائه النداء[15] من[14] الخلق ومن[14] النفس لئلا يدخله تلوين .

4 «قال رب اني وهن العظم مني» . قال ابن عطاء : قام مقام معتذر لما وجد في نفسه من فترة العبادة لكبر السن . فسأل الله تعالى[16] من يعينه على عبادة[17] ربه[18] وينوب عنه فيما عجز عنه من انواع العبادة منابة ، فقال «واجعله رب رضياً» ترضاه لخدمتك وتستخلصه لعبادتك .

4 «ولم اكن بدعائك رب شقيًّا» . قال ابن عطاء : كيف يشقى من اليه مرجعه واياه دعاؤه ، وبه قوته ، وعليه توكله ، ومنه تأييده ونصرته ؟

1) B: — في قوله ... قال || 2) B: — تعالى ؛ H: — الله تعالى || 3) B: عالم || 4) YHF: — ربك || 5) B : + عليهم السلام || 6) B : فان زكريا عليه السلام خص || 7) B: + عليه السلام || 8) HF: — الله تعالى || 9) B: بمعصيته || 10) B : وهذا || 11) H: وقال ايضا || 12) B: + عليه السلام || 13) B: + عليه السلام || 14) H: عن ... وعن || 15) HB: — النداء || 16) H: — تعالى || 17) H: عبادته || 18) H: — ربه .

5 « فهب لي من لدنك وليًّا » . قال ابن عطاء : اي ولدا أتخذه وليًّا[1] يرث مني النبوة ، ويرث من آل يعقوب الاخلاق .

6 « واجعله ربِّ رضيًّا » . قال ابن عطاء : ترضى[2] منه اخلاق الظاهر ، وترضيه عنك في الباطن .

12 « وآتيناه الحكم » . قال ابن عطاء : الحكم ، المعرفة .

17 « وارسلنا اليها روحنا » . قال ابن عطاء : نورًا منّا ألقيناه عليها وخصصناها به ، فاثر النور فيها[3] أثره[4] ، فأخرج من ضياء نتائج ذلك النور عيسى روح الله صلوات الله عليه[5] .

23 « يا ليتني متّ قبل هذا » . قال ابن عطاء : لما رأت قومها قد أثموا في أمرها ، رجعت بالملامة[6] على نفسها فقالت[7] « يا ليتني مت قبل هذا » .

25 « وهزي اليك بجذع النخلة » . قال ابن عطاء في قصة مريم[8] : لما كانت مجردة ، رزقت بغير[9] حركة وكسب . فلما[10] تعلق قلبها بعيسى[11] قال لها « وهزي اليك بجذع النخلة » .

26 « فكلي واشربي وقري عيناً » . قال ابن عطاء : أي[12] انك غير مطالبة بالثواب فيما أعطيت .

29 « فأشارت اليه » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز بمصر يقول : قال ابن عطاء[13] : « فاشارت اليه » في الظاهر ، ليعلم القوم صدقها فيما تقول[14] . فانطق الله[15] عيسى[16] ببراءتها .

وقال ابن عطاء : اشارت الى الله تعالى[17] ، فلم يفهم القوم اشارتها ، فانطق الله[18] عيسى[16] بالبيان . قال عيسى[19] « اني عبد الله » اي[20] انطقني

---

1) H: — اتخذه وليا || 2) F: يرضى || 3) FH: فيه || 4) B: أثرا || 5) H: عليه السلام || 6) FHB: باللائمة || 7) H: وقالت || 8) HB: ÷ عليها السلام || 9) B: من غير || 10) H: ولما || 11) B: + صلوات الله عليه || 12) HF: — أي || 13) B: + في قوله || 14) HB: يقول || 15) YB: + تعالى || 16) B: + عليه السلام ؛ H: صلى الله عليه || 17) HF: — تعالى || 18) Y: + تعالى || 19) B: — قال عيسى || 20) B: — اي .

الله[1] بهذا النطق الذي اشارت اليه مريم ؛ واظهر ربوبيته في تكليمه[2].

30 « اني عبد الله » . قال ابن عطاء : لما علم الله تعالى[3] في عيسى عليه السلام[4] ما علم من ان يُتكلم فيه بانواع الكفر ، انطقه اول ما انطقه بقوله « اني عبد الله » ليكون[5] ذلك حجة على من يدّعي فيه ما يدّعي[6] ، اذ قد شهد هو لله تعالى بالعبودية .

31 « وجعلني مباركاً اينما كنت » . قال ابن عطاء : نفّاعاً للناس ، كافّاً للأذى[6] .

31 « واوصاني بالصلاة والزكاة ما دمت حيّاً » . قال ابن عطاء : أمرني بمواصلته وطهارة السرّ عما دونه ما دمت حيّاً بحياته[7] .

32 « ولم يجعلني جبارًا شقياً » . قال ابن عطاء : الجبار الذي لا ينصح ، و « الشقي » الذي لا يقبل النصيحة[8] .

39 « وانذرهم[9] يوم الحسرة » . قال ابن عطاء في قوله « وانذرهم يوم الحسرة » قال[10]: الحسرة هو[11] الندم على ما فات من الحق . وحسرة الوقت هي[12] قلة المبالاة بما ترتكبه[13] من أنواع المخالفات[9] .

41 « واذكر في الكتاب ابراهيم انه كان صديقاً نبيّاً » . قال ابن عطاء : الصديق القائم مع ربه[14] على حد الصدق في جميع الأوقات . لا[15] يعارضه في صدقه معارض بحال .

50 « وجعلنا لهم لسان صدق عليّاً » . قال ابن عطاء : أصدق الألسنة هي المعبّرة عن الحق بالصواب ، والذاكرة[16] على الدوام لنعمائه ، والناصرة لآلائه .

52 « وناديناه من جانب الطور الأيمن وقرّبناه نجيّاً » . قال ابن عطاء في قوله

---

1) YFB: — الله || 2) B: تكلمه || 3) F: — تعالى ... ليكون ؛ H: — تعالى || 4) H: — عليه السلام || 5) H: — فيه ما يدعي || 6) B: كاف الأذى || 7) B: — قال ... بحياته || 8) B: — ولم يجعلني ... النصيحة || 9) B: — وانذرهم ... المخالفات || 10) H: — في قوله ... قال || 11) H: هي || 12) F: هو ؛ Y: من || 13) H: يرتكبه || 14) Y: الله تعالى || 11) Y: ولا || 16) H: والذاكر .

وقربناه نجيا »[1] : خص الله تعـالى[2] سادات الانبياء[3] كل واحد منهم بخاصية : فكانت الخلافة لآدم عليه السلام[4] بقوله[5] « اني جاعل في الارض خليفة » (٢:٣٠) ، والقربة لموسى[6] بقوله[6] « وقربناه نجيا » ، والامامـة لابراهيم[6] بقوله[7] « اني جاعلك للناس إماماً » (٢:١٢٤) ، والمحبة لمحمد صلّعم[8] بقوله « انا سيّد ولد آدم بلا جهد ولا اكتساب » (حديث) . الا ان المحبة اوجبت له السيادة على الخلق اجمع ، والقسم بحياته بقوله[7] « لعمرك »[9] (١٥:٧٢) .

54 « انه كان صادق الوعد » . قال ابن عطاء : وعد لأبيه[10] من نفسه الصبر فوفى به وذلك في قوله « ستجدني ان شاء الله من الصابرين » (٣٧:١٠٢) .

72 « ثم ننجّي الذين اتقوا » . قال ابن عطاء : ما نجا من نجا الا بتصحيح العهد[11] والوفاء .

85 « يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفدًا » . قال ابن عطاء : بلغني عن الصادق[12] انه قال : « وفدًا » اي ركباناً على متون المعرفة .

96 « ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودًّا » . قال ابن عطاء[13] : الذين أخلصوا سريرتهم لي[14] وأتعبوا ظاهرهم في خدمتي ، ساجعل لهم وجها في عبادي[15] : لا يراهم أحد الا أحبهم واكرمهم . وفي محبتهم وكرامتهم محبتي وكرامتي .

سورة طـه

(20)

1 «طه» . قال ابن عطاء في قوله[16] «طه» : طاء أي هديت لبساط القربة والأنس .

---

1) HB: — في قوله ... نجياً || 2) H: — تعالى || 3) B: + عليهم السلام || 4) YH: — عليه السلام || 5) F: — بقوله ؛ B: + تعالى || 6) B: + عليه السلام || 7) B: + تعالى || 8) B: + وآله وسلم ؛ H: صلواة عليه وعليهم ؛ Y: عليه السلام || 9) H : + يا محمد || 10) B: آباه || 11) H: — العهد و || 12) B: + عليه السلام || 13) B: + في هذه الآية ان || 14) Y: — لي || 15) B Y: عبادي || 16) B: — في قوله .

2 «ما انزلنا عليك القرآن لتشقى». قال ابن عطاء في قوله «لتشقى» اي لتتعب[1] في خدمتنا. فكان جوابه من النبي صلّعم[2] زيادة تعبّد واجتهاد، كأنه يقول: وهل يتعب أحد في خدمتك، وهو في[3] محل استرواح العارفين؟ فاما هذه الحركات، فهي القيام بشكر ما أهلتني له من قربك[4] ومناجاتك وخدمتك والدنو منك! ألا تراه، عليه السلام، لما قيل له «أتفعل هذا وقد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر»؟ قال «أفلا أكون عبدًا شكورًا»[5] (حديث).

3 «الا تذكرة لمن يخشى». قال ابن عطاء في قوله «الا تذكرة لمن يخشى»: قيل له «يا محمد انت إمام اهل الخشية وسيّدهم». انزلناه تذكرة لك لتسكن اليه وتزول به الخشية عن قلبك. فان المحب يأنس بكتاب حبيبه وكلامه.

5 «الرحمن على العرش استوى». قال ابن عطاء: «استوى» اظهار القدرة، لا مكان الذات.

12 «فاخلع نعليك». قال ابن عطاء: «اخلع نعليك»، اعرض بقلبك عن الكون، فلا تنظر اليه بعد هذا الخطاب[6].

وقال ايضاً: «النعل» النفس و«الوادي المقدس» دين المرء. حان وقت خلوّك من نفسك والقيام معنا بدينك.

وقال ابن عطاء: «اخلع نعليك» اي اسقط عنك محل الفصل والوصل، فقد حصلت في «الوادي المقدس» وهو الذي يطهرك عن[7] الاحوال أجمع ويردّك الى محوها عليك.

وقال ابن عطاء في قوله «اخلع نعليك» اي انزع عنك قوة الإتصال والإنفصال، «انك بالوادي المقدس طوًى» اي بوادي الانفراد معي، ليس معك أحد سواي.

14 «إنني انا الله لا إله الا أنا فاعبدني». قال ابن عطاء[8]: اشارة[9] الى حقيقة

1) H: فتتعب || 2) B: + وعلى آله || 3) HF: — في || 4) B: قدرك || 5) H: — ما تقدم ... شكوراً || 6) B: — قال ... الخطاب || 7) F: من || 8) H: + رحمة الله عليه || 9) B: اشار به.

الحق . اذ الأزل والأبد علة ، وذكر الاوقات والدهور علة .

14 « وأقم الصلاة لذكري » . قال ابن عطاء : أقم معي بحسن الأدب ولا تغفل عني ، وانت متوجه اليّ .

17 قال ابن عطاء في قوله : « وما تلك بيمينك يا موسى » ، قال : انفرد الله تعالى بعلم الغيب . فللخلق من الاشياء ظواهرها ، وحقيقتها عند الله[1] . فكأن[2] عند موسى[3] انها عصًا ، وعند الحق[4] انها حية . فقال له « وما تلك بيمينك يا موسى »[5] ليعرفه بذلك مقدار علمه وان[6] حقائق العلوم لا يعلمها الا الله[7] . فقال « عصاي » — فقال له : بل محلاً لاظهار قدرتنا فيه .

18 « قال هي عصاي أتوكأ عليها » . قال ابن عطاء في قوله « عصاي » : اضافها بالملك الى نفسه ، ولم يكن يجب[8] له في الحقيقة ان يرى لنفسه ملكاً وهو بين يدي الحق . فلما اضافها الى نفسه قال له[9] « ألقها » ، فألقاها فاذا هي حية تسعى . « قال خذها » اي خذ عصاك ولا تهرب مما ادعيت فيه الملك لنفسك . فخاف وتبرأ من اضافتها ملكا الى نفسه . فتعطف الحق عليه فقال « خذها ولا تخف » فانها لن تضرك !

18 « ولي فيها مآرب أخرى » . قال ابن عطاء : سرائر مغيبة عني في العصا غطيتها[10] عليّ[11] . يبدو لي ذلك أوان[12] تكشفه لي[13] من الأيات والكرامات .

19 « قال ألقها يا موسى » . قال ابن عطاء : ألقها من يدك فانك اخذتها[14] من غيرنا فعددت فيها[15] اسباب المنافع ، وخذها[16] منا[17] لتكون ولي نعمتك دون غيرنا .

27–25 « قال يا رب اشرح لي صدري ... واحلل عقدة من لساني » . قال ابن عطاء : لما كلم الله[18] موسى[19] ، لم يكن بعد ذلك فيه من الفضل ان يتكلم مع غيره .

---

1) B: + تعالى || 2) B: كأن || 3) B: + عليه السلام || 4) B: وهي عند الحق تعالى || 5) YH: — يا موسى || 6) B: وان يعلم ان || 7) YB: + تعالى || 8) H: ولم يكن له بواجب || 9) YHF: — له || 10) YB: غطيته || 11) Y: + با || 12) H: بان || 13) B: — لي || 14) B: فان اخذها ؛ Y: اخذته || 15) Y: فيه || 16) Y: وخذه || 17) Y: بنا لئلا يكون ولي نعمتك غيرنا Y: خ : لتكون ولي نعمتك دون غيرنا || 18) YB: + تعالى || 19) HB: + عليه السلام.

فلما أمره الله تعالى[1] بالذهاب الى فرعون قال « احلل عقدة من لساني » أي[2] ان لم تطلق لساني انت وتحل هذه العقدة عنه ، كيف يتهيأ لي الكلام مع مخلوق بعد ان كلمتني .

وقال ابن عطاء : اكشف لي عن[3] صدري حتى لا اشاهد[4] غيرك ، « ويسّر لي أمري » حتى لا أنظر ولا[5] انطق الا بمعرفتك ، « واحلل عقدة » الانسانية « من لساني » حتى لا اتكلم الا بما ألقنه[6] منك .

وقال ابن عطاء[7] : اراد به العقدة النفسانية .

27–25 وقال ابن عطاء : « اشرح لي صدري » : اكشف لي قلبي حتى لا ارى غيرك[8] ، وافنني عن نفسي حتى لا أرى غير فضلك ومعروفك ؛ « ويسرّ لي أمري » : حتى لا انطق بغير معروفك[9] واحسانك ؛ « واحلل عقدة » الانسانية « من لساني »[10] ، حتى لا اتكلم الا بما يقربني منك .

وقال ابن عطاء : « اشرح لي صدري » بنور القربة . « واحلل عقدة من لساني » اي عقدة الاختيار[11] .

وقال ابن عطاء : « واحلل عقدة من لساني » أي عقدة الانسانية[12] حتى يكون كلامي منك وبك[13] .

33 « كي نسبحك كثيرًا » . قال ابن عطاء : لا يخطرنّ بسرّك ما خطر لموسى[14] حيث قال : « كي نسبحك كثيرًا » : استكثر ما منه من العبادة والتسبيح ؛ فلا[15] يخطرنّ بك ما خطر به .

39 « وألقيت عليك محبة مني » . قال ابن عطاء : ألقيتُ عليك محبة مني لك . فمن رأى فيك محبتي لك ، أحبك بحبي لك .

---

1) F: — تعالى ؛ H: عز وجل ‖ 2) YH: — اي ‖ 3) Y: عني ‖ 4) F: اشهد ‖ 5) YFB: — انظر ولا ‖ 6) YB: أبلغه ؛ H: إلتقفته ‖ 7) H: وقال أيضا ‖ 8) YFB: + ويسر لي أمرى ‖ 9) YHF: معرفتك ‖ 10) B: — من لساني ‖ 11) Y: الانسانية ‖ 12) B: واحلل عقدة الانسانية من لساني ؛ Y: — وقال ... الانسانية ‖ 13) Y: + اي عقدة الاختيار ‖ 14) FB Y: بموسى ؛ B: + عليه السلام ‖ 15) H: لا .

وقال ابن عطاء في قوله «وألقيت عليك محبة مني» قال[1] : ألقى عليه لطفاً لا يراه أحد الا أحبّه .

39 «ولتصنع على عيني» . قال ابن عطاء في هذه الآية[2] : انا مشاهد لك ، حافظ ، أرعاك بعيني ، ولا أسلم سياستك الى غيري : ليعلّمه حسن العناية به .

40 «فنجيناك ... وفتنّاك» . قال ابن عطاء : طبخناك بالبلاء طبخاً حتى صرت صافياً نقياً[3] وأصلحت[4] لبساط[5] القرب[6] والأنس .

40 وقال ابن عطاء[7] : نجيناك من قومك وفتناك بنا عمّن[8] سوانا .

43 «اذهبا الى فرعون انه طغى» . قال ابن عطاء : الاشارة الى فرعون ، وهو المبعوث في الحقيقة الى السحرة . فان الله تعالى[9] لا يرسل انبياءه الى اعدائه ، ولم يكن لاعدائه عنده من الخطر ما يرسل اليهم انبياءه . ولكن بعث الانبياء[10] اليهم ، ليخرج اولياءه المؤمنين من بين اعدائه الكفرة[11] .

67 «فاوجس في نفسه خيفة موسى» . سُئل ابن عطاء عن قوله «فاوجس...»[12] : ما كانت[13] هذه الخيفة والله تعالى يقول «لا تخافا انني معكما (٢٠:٤٦)» ؟ قال : خاف على قومه ان يفوتهم حظهم من الله[14] ، وما خاف على نفسه .

68 «قلنا لا تخف انك انت الأعلى» . قال ابن عطاء : لا تخف فانك بمرأ منا ومسمع ، ونحن معك في جميع احوالك . فانك القائم بالمسبب وهم المعتمدون على الاسباب .

82 «واني لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحاً ثم اهتدى» . قال ابن عطاء[15] : لمن رجع من[16] طريق المخالفة الى طريق الموافقة ، وصدّق موعود[17] الله[18] فيه وله ، واتبع السنّة ؛ «ثم اهتدى» : ثم أقام على ذلك لا يطلب سواه مسلكاً وطريقاً .

---

1) H: — في قوله ... قال || 2) YFB: في قوله ولتصنع ... || 3) HFB: — صرت ... نقيا || 4) HB: صلحت || 5) F: ببساط || 6) YFB: — القرب و || 7) H: وقال ايضا || 8) H: عما || 9) H: — تعالى || 10) B: + والرسل عليهم السلام || 11) YB: الكافرين || 12) H: عن هذه الآية قال || 13) FB: كان || 14) YB: + تعالى || 15) B: + واني لغفار || 16) HB: عن || 17) H: موعد || 18) YB: + تعالى .

85 سمعت[1] منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابـــا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء في قوله[2] : «فانا قد فتنّا قومك من بعدك» قال : قال الله تعالى[3] لموسى[4] : أتدري[5] من اين أتيت ؟ قال : لا يا رب ! قال[6] : حين قلتَ لهارون «اخلفني في قومي وأصلح» (٧:١٤٢) ، أين كنتُ انا حينئذ[7] حتى[8] اعتمدت على هارون ؟

99 «كذلك نقصّ عليك من أنباء ما قد سبق» . قال ابن عطاء : موعظة بعد موعظة ، وبياناً بعد بيان . وذلك ان الحق كشف له[9] من انباء ما قد سبق في[10] الأمم الخالية والدهور الماضية ، فيكون منهم على علم ، ولم يُخف[11] عليه من احوالهم شيئاً[12] ، واخفى حاله ووقته[9] عن الكل بقوله[13] «وقد آتيناك من لدنا ذكرًا» (٢٠:٩٩) اي موعظة تتعظ بها وتتأدب بملازمتها . فلا يخفى عليك شيء من اسرارنا وما اودعناه أسرار الذين كانوا قبلك من الانبياء . فيكون الانبياء مكشوفين لك وانت في ستر الحق .

110 «ولا يحيطون به علماً» . قال ابن عطاء: لا يحيطون بشيء من ربوبيته علماً . لانه لم يظهر شيئاً الا تحت تلبيس ، لكي[14] لا يستوي علمان في شيء واحد . ومن لا يرى الكل تلبيساً ، كان المكرَ به[15] قريباً . والعبيد لا يقفون على تلبيساته .

وقال ابن عطاء : المعرفة معرفتان : معرفة حق ومعرفة حقيقة . فعرفة الحق معرفة وحدانيته على ما أبرز للخلق من الاسامي والصفات[16] — ومعرفة الحقيقة هي على ان[17] لا سبيل اليها ، لامتناع الصمدية وتحقيق الربوبيـــة . لقوله[18] «ولا يحيطون به علماً» ، معناه : لا سبيل الى المعرفة على الحقيقة .

115 سمعت[19] منصور بن عبدالله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء في قوله[20] : «ولقد عهدنا الى آدم من قبل فنسي» ، قال : عهدنا

---

1) Y: — سمعت ... يقول || 2) B: - + تعالى || 3) FH: — تعالى || 4) FB: له ؛ H: — لموسى || 5) HFB: تدري || 6) B: + الله تعالى || 7) H: حين || 8) H: — حتى || 9) B: + عليه السلام || 10) B: من || 11) F: ولا يخفى || 12) YHF: شيء || 13) B: + تعالى || 14) H: لكن || 15) H: فيه || 16) H: والصفاة (sic) || 17) H: — هي على ان || 18) B: + تعالى || 19) Y: — سمعت ... يقول || 20) B: في هذه الآية .

الى آدم ان لا يطالع معي سواي ، فنسي عهدي وطالع الجنان ، « ولم نجد له عزماً » اي لم يطالع بسرّه ، ولكن طالعها[1] بعينه . فنادى عليه « وعصى آدم ربه » (٢٠ : ١٢١) .

وقال ابن عطاء : « لم نجد له عزماً » : لم يطالع في دخول الجنة الفضل، وانما طالعه بفعله[2] .

117 « فلا يخرجنكما من الجنة فتشقى » . قال ابن عطاء في هذه الآية[3] : قال « فتشقى »[4] ولم يقل « فتشقيا »[5] لان آدم[6] كان عالماً بمراتب المجاورة واختصاص الدنو ، ولم تكن حوّاء تعلم من ذلك ما علم[7] آدم[8] . فقال لآدم « فتشقى » لانك المخصوص بهذه الرتبة الجليلة ، وحواء تبع[8] لك فيه . وليس الأصل فيــه كالفرع .

118 « ان لك الا تجوع فيها ولا تعرى » . قال ابن عطاء: آخر احوال الخلق الرجوع الى ما يليق بهم من المطعم والمشرب . ألا ترى الى آدم[9] بعد خصوصيّة[10] الخلقة باليد ونفخ الروح الخاص[10] وسجود الملائكة ، كيف رُدّ الى نقص[11] الطباع[12] بقوله[13] « ان لك الا تجوع فيها ولا تعرى » ؟

121 « وعصى آدم ربه فغوى » . قال ابن عطاء: اسم العصيان مذمة . الا ان الاجتباء والاصطفاء منعا ان يلحق آدم[6] اسم المذمة[14] بحال .

132 « وأمر أهلك بالصلاة واصطبر عليها » . قال ابن عطاء: أشد انواع الصبر الاصطبار : وهو السكون تحت موارد البلاء بالسرّ والقلب والنفس . والصبر بالنفس لا غير .

---

1) HF: طالمه ‖ 2) H: ـه : بفضله ‖ 3) B: فلا يخرجنكما ... ؛ HF: + فلا يخرجنكما ‖ 4) HFB: — قال فتشقى ‖ 5) YF: + قال ‖ 6) B: + عليه السلام ‖ 7) B: علمه ‖ 8) H: تبعاً ‖ 9) H: خصوصيته ‖ 10) H :+ فيه ‖ 11) B: بعض ؛ F: نقض ‖ 12) H ـه : الطبائع ‖ 13) B: + تعالى ‖ 14) H ـه : الملامة .

سورة الأنبياء

(21)

3 « لاهية قلوبهم » . قال ابن عطاء : معرضة عن طريق رشدهم .

23 « لا يُسأل عما يفعل وهم يُسألون » . قال ابن عطاء : كيف يُسأل من له الحجة على خلقه والقهر عليهم[1] ؟

42 « قل من يكلؤكم بالليل والنهار من الرحمن » ؟ قال ابن عطاء : من يكلؤكم من أمر الرحمن سوى الرحمن ؟ وهل يقدر أحد على الكلاءة[2] سواه ؟

50 « وهذا ذكر مبارك » . قال ابن عطاء : مبارك على من يسمعه ، مبارك على من يتّعظ به ، مبارك على من ينزل بهمته وقلبه عليه ، مبارك على من آمن به وصدّق ما[3] فيه . فمن لم يرَ على سرّه وقلبه ونفسه آثار بركات القرآن ، فليعلم ببعده عن مصدر الخواص ودخوله في ميدان العوام من[4] الاشقياء .

51 « ولقد آتينا ابراهيم رشده » . قال ابن عطاء : اصطفاه لنفسه قبل ان أبداه لخلقه .

66 « أفتعبدون من دون الله ما لا ينفعكم شيئاً ولا يضركم » . قال ابن عطاء : دعا الله تعالى[5] عباده اليه وقطعهم عما دونه بقوله « أفتعبدون ... » . كيف[6] تعتمد من هو[7] عاجز مثلك ولا تعتمد من اليه المرجع وبيده الضر والنفع ؟

69 « قلنا يا نار كوني برداً وسلاماً على ابراهيم » . قال ابن عطاء : سلم[8] ابراهيم[9] من النار بسلامة صدره[10] لما حكى الله تعالى[11] عنه بقوله[12] « إذ[13] جاء ربه بقلب سليم »[14] (٣٧ : ٨٤) ، خالياً عن جميع الأسباب والعوارض . وبرد[15] الله[16] عليه النار لصحة توكله ويقينه وثقته ، حيث ناداه جبرئيل[17] : هل لك[18] من حاجة ؟ قال[19] : اما اليك فلا .

---

1) B: عليه ‖ 2) H: الكلاية ؛ Y: الكلائة ‖ 3) F: بما ‖ 4) B: — من ‖ 5) H: عز وجل ‖ 6) B: فكيف ‖ 7) YHF: تعتمده وهو ‖ 8) H: سلام ‖ 9) B: + عليه السلام ‖ 10) B: + صلوات الله عليه ‖ 11) FH: — تعالى ‖ 12) B: انه ؛ F: — بقوله ‖ 13) B: — اذ ‖ 14) B: + اي ‖ 15) H: وبردت ‖ 16) YHB: — الله ‖ 17) B: + عليهما السلام ؛ Y: عليه السلام ‖ 18) YH: — لك ‖ 19) H: فقال .

83 «وأيوب اذ نادى ربه اني مسّني الضر». قال ابن عطاء: استعذب الاولياء البلاء للمناجاة مع المولى. لذلك[1] قال الحسين بن علي[2] «ذكر الله[3] على الصفاء يُنسي العبد مرارة البلاء».

وقال ابن عطاء: تبدد همّه[4]، وليس في العقوبات شيء أشد من تبدد الهمّ. فمرة كان يطالع في بلائه العقوبة فيقول: لعلّي فيه مُعاقَب؟ ومرة يطالع الكرامة فيقول: لعل[5] ما دُفعتُ اليه كرامة من الله[3]؟ ومرة يطالع الاستدراج فيقول: لعلّي في صبري مُستدرَج[6]؟ فلما تشتّت عليه الخواطر قال[4]: «مسني الضر» من تشتت هذه الخواطر لان فيه شبه التحير.

وقال ابن عطاء: لما أراد الله تعالى[7] كشف ضر[8] نبيّه أيوب عليه السلام[9]، أحب ان يكون من أيوب فيه حركة لاقامة العبودية ابلاه بما الصبر فيه مذموم وهو الغيرة[10]. فخاف ان يكون جعل للعدو على أهله سبيلاً فقال: مسني الشيطان بنصب[11]! فنودي في سره: مسك الضر يا أيوب؟ فقال عليه السلام[12] معتذراً عما قال[13] «مسني[14] الضر وانت ارحم الراحمين» على معنى الاستفهام: أيمسني الضر وانت ارحم الراحمين؟

89 «ربّ لا تذرني فرداً». قال ابن عطاء: اي خالياً عن عصمتك.

101 «ان الذين سبق لهم منا الحسنى». قال ابن عطاء: سبق منه الاختيار فظهر منهم الى رضائه البدار.

102 «وهم فيما اشتهت انفسهم خالدون». قال ابن عطاء: للقلوب شهوة، وللارواح شهوة، وللنفوس شهوة. وقد جمع لهم في الجنة جميع ذلك: فشهوة الارواح القرب، وشهوة القلوب المشاهدة والرؤية[15]، وشهوة النفوس الالتذاذ بالراحة.

---

1) B: — لذلك || 2) B: + رضوان الله عليهما || 3) YB: + تعالى || 4) B: + عليه السلام || 5) HFB: لعلي || 6) HFB: مستدرجاً || 7) HF: — تعالى || 8) F: الضر || 9) HF: — عليه السلام || 10) F: الفترة || 11) B: + وعذاب || 12) HFB: صلى الله عليه || 13) B: + على معنى الاستفهام أيمسني ... || 14) F: — مسني ... الراحمين || 15) B: — الرؤية.

سورة الحج
(22)

12 « يدعو من دون الله ما لا يضره وما لا ينفعه » . قال ابن عطاء : من ركن الى شيء سوى الحق ، فقد ركن الى ما لا [1] يضره ولا ينفعه . ومن اعتمد على الله تعالى [2] ، فقد اعتمد على الضار النافع [3] الذي منه الكل .

24 « وهدوا الى الطيب من القول » . قال ابن عطاء : الطيب من القول هو ذكر الله عز وجل [4] .

26 « واذ بوّأنا لابراهيم مكان البيت » . قال ابن عطاء : وفقناه لبناء البيت ، وأعنّاه عليه ، وجعلناه منسكا له ولمن بعده من الاولياء [5] والصديقين الى يوم القيامة ، وبيّنّا [6] فيه آثاره ، وأمرنا الخليل [7] عند بنائه ان لا يرى فعله ولا بناءه ولا « تشرك » [8] بنا في ذلك « شيئاً » .

27 « يأتوك رجالاً » . قال ابن عطاء : رجالاً [9] استخلصناهم للوفود الينا [10] . فليس كل أحد يصلح [11] ان يكون وفدًا الى سيّده . والذي يصلح للوفادة هو اللبيب في افعاله ، والكيّس في اخلاقه [12] ، والعارف بما يبديه [13] وبما [14] يرد ويصدر .

28 « ليشهدوا منافع لهم » . قال ابن عطاء : ما وعدوا لربهم [15] من انفسهم [16] وما وعده الله تعالى [17] لهم من القربة والزلفة .

28 « وأطعموا البائس الفقير » . قال ابن عطاء : البائس الذي تأنف [18] من مجالسته ومؤاكلته ، والفقير الذي [19] تعلم حاجته الى طعامك وإن لم يسأل .

30 « ذلك ومن يعظم حرمات الله » . قال ابن عطاء : الحرمة على ثلاثة اوجه :

---

1) HB: — لا ‖ 2) H: — تعالى ‖ 3) F: والنافع ‖ 4) H: — عز وجل ؛ Y: تعالى ‖ 5) F: الانبياء ‖ 6) F: وثبتنا ‖ 7) B: + عليه السلام ‖ 8) H: يشرك ‖ 9) F: — رجالا ‖ 10) H: علينا ‖ 11) H: فليس يصلح لكل احد ‖ 12) H: اقواله؛ H خ: اخلاقه ‖ 13) B: يفديه ‖ 14) H: وما ‖ 15) B: ربهم ‖ 16) YH: من انفسهم لربهم ‖ 17) H: — تعالى ‖ 18) F: يأنف ‖ 19) YH: من .

اوله القطع عن المخالفة ، ثم القطع عن لذة[1] الموافقة ، ثم القطع عن لذة المشاهدة .

34 « وبشر المخبتين » . قال ابن عطاء[2] : المخبت هو الذي امتلأ قلبه من المحبة والرضا[3] ، وقصر طرفه عما دونه ؛ كما ان الغريق شُغله بنفسه عن كل شيء سوى نفسه ، كذلك المخبت شُغله بمولاه[4] عن كل شيء سواه .

35 « الذين اذا ذُكر الله وجلت قلوبهم » . قال ابن عطاء[2] : هل رأيت ذلك الوجل عند سماع الذكر[5] او عند[6] سماع كتابه أو خطابه ؟ او هل أخرسك الذكر حتى لم[7] تنطق الا به ، واصمك حتى لم[8] تسمع الا منه ؟ هيهات !

38 « ان الله يدافع عن الذين آمنوا » . قال ابن عطاء : ان الله تعالى[9] يدفع[10] بالكفار عن المؤمنين ، وبالعصاة عن المطيعين ، وبالجهال عن العلماء .

56 « الملك يومئذ لله » . قال ابن عطاء : الملك لله[11] على دوام الاحوال وجميع الاوقات . ولكن يكشف للعوام الملك يومئذ لابداء القهارية[12] والجبارية ، ولا[13] يقدر أحد[14] ان يجحد ما عاين[15] .

58 « ليرزقنّهم الله رزقاً حسناً » . قال ابن عطاء[2] في هذه الآية[16] : ثقة بالله وتوكلاً عليه وانقطاعاً عن الخلق .

62 « ذلك بان الله هو الحق » . قال ابن عطاء[2] : هو الحق . فحقق[17] حقيقته في سرك ، ولا ترجع منه الى غيره : فما سواه باطل .

73 سمعتُ ابا بكر الرازي يقول[18] : سمعت ابا العباس بن عطاء[19] في قوله : « وان يسلبهم الذباب شيئاً لا يستنقذوه منه » قال : دلهم بهذا على مقاديرهم . فمن كان أشد هيبة واعظم ملكاً ، لا يمكنه[20] الاحتراز من اهون الخلق واضعفه[21] .

---

1) YH: — لذة ‖ 2) H: + رحمة الله عليه ‖ 3) FB: — والرضا ‖ 4) H: مولاه ‖ 5) H: ذكره ‖ 6) H: وعند ‖ 7) Y: لا ‖ 8) YB: لا ‖ 9) FB: — تعالى ؛ H: — ان الله تعالى ‖ 10) FB: يدافع ‖ 11) FB: لله الملك ‖ 12) B: القاهرية 13) H: فلا ‖ 14) Y: — احد ‖ 15) Y: + احد منهم ‖ 16) H: — في هذه الآية ؛ YF: + قال ‖ 17) B: تحقق ‖ 18) B: — سمعت ابا بكر الرازي يقول ‖ 19) H: + رحمة الله عليه ‖ 20) H: يملكه ‖ 21) Y: واضعفهم .

ليعلم بذلك عجزه وضعفه وعبوديته وذلته ، لئلا يفتخر على ابناء جنسه من بني آدم بما يملكه من الدنيا .

77 « يا ايها الذين آمنوا اركعوا واسجدوا واعبدوا ربكم » . قال ابن عطاء[1] في[2] قوله عز وجل[3] « اركعوا واسجدوا » اي[4] اخضعوا وانقادوا لاوامره ، وسلموا لقضائه وقدره : تكونوا من خالص عباده . « وافعلوا الخير » ابتغاء الوسيلة « لعلكم تفلحون » اي لعلكم[5] تجدون الطريق اليه .

وقال ابن عطاء[1] : « واعبدوا ربكم »[6] في اداء الفرائض واجتناب المحارم .

78 « هو اجتباكم » . قال ابن عطاء : الاجتبائية اورثت المجاهدة ، لا المجاهدة اورثت الاجتبائية .

78 « ملة ابيكم ابراهيم » . قال ابن عطاء : ملة ابراهيم[7] هي[8] السخاء والبذل والاخلاق السنية[9] والخروج من النفس والاهل والمال والولد .

78 « هو سماكم المسلمين من قبل » . قال ابن عطاء[1] : هو[10] زينكم بزينة الخواص قبل ان أوجدكم ، لانكم في القدرة عند الايجاد كما كنتم قبل الايجاد : وانما[11] سبق[12] لكم من الله تعالى[13] الخصوصية في أزله .

78 « واعتصموا بالله » . قال ابن عطاء[1] : الاعتصام هو روية العجز والثقة بالقويّ والرجوع اليه بالالتجاء[14] .

سورة المؤمنون

(23)

1 « قد أفلح المؤمنون » . قال ابن عطاء[1] في هذه الآية : وصل الى المحل الأعلى والقربة والسعادة وأفلح من كان مصدّقاً لله تعالى[15] بوعده[16] .

1) H: + رحمة الله عليه || 2) H: — في قوله ... اي || 3) B: جل وعز || 4) Y: قال || 5) H: — اي لعلكم || 6) F: + قال || 7) B: + عليه السلام || 8) YH: هو || 9) YFB: — السنية || 10) YH: — هو || 11) YH: — وانما || 12) H: سبقت || 13) H: — تعالى || 14) H: والالتجاء به ؛ Y: والالتجاء || 15) H: — تعالى || 16) F: لوعده .

3 « والذين هم عن اللغو معرضون » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء[1] : كل ما سوى الله[2] فهو لغو !

9 « والذين هم على صلواتهم يحافظون » . قال ابن عطاء[1] : المحافظة عليها هو حفظ السر فيها مع الله تعالى : وهو ان[3] لا يختلج فيه شيء سوى[4] الله تعالى[5] .

29 « وقل رب انزلني منزلاً مباركاً » . قال ابن عطاء[1] : اكثر المنازل بركةً المنزل الذي تسلم[6] فيه من هواجس النفس ووساوس الشيطان وموبقات الهوى ، وتصل فيه الى محل القربة ومنازل القدس وسلامة القلب من الاهواء والفتن والضلالات والبدع .

44 « ثم ارسلنا رسلنا تترى » . قال ابن عطاء[1] : اتبعنا الرسل الرسل والموعظة الموعظة ، لعلهم يطيعون[7] رسولا أو يتعظون[8] بعظة . فأبوا الا طغياناً . وكذا فعلُ الكريم[9] : لا يعذب الا بعد الدعاء والموعظة .

58 « والذين هم بآيات ربهم يؤمنون » . قال ابن عطاء[1] : مطالعة الكون بابصار القلوب . فيعلم انها في حدّ الفناء . وما كان بين طرفي فناء فهو فان . فيؤمنون بان الحق بفتح أبصار قلوبهم بالنظر الى المغيبات .

73 « وانك لتدعوهم الى صراط مستقيم » . قال ابن عطاء[1] : وانك لتحملهم على مسالك الوصول . وليس كل أحد يصلح لذلك السلوك ، ولا يوفّق لها الا أهل الاستقامة ، وهم الذين استقاموا لله تعالى[10] واستقاموا مع الله تعالى[11] . فلم يطلبوا منه سواه ، ولم يروا لانفسهم درجة ولا مقاماً .

75 « ولو رحمناهم » . قال ابن عطاء[12] : الرحمة من الله تعالى[11] على الارواح المشاهدة ، ورحمته على الاسرار المراقبة ، ورحمته[13] على القلوب المعرفة ، ورحمته[13] على الابدان آثار الخدمة عليها[14] على سبيل السُنّة .

---

1) H: + رحمة الله عليه || 2) B: + تعالى || 3) B: — ان || 4) H: سواه || 5) H: — الله تعالى || 6) YHB: منزل تسلم || 7) HB: يطيعوا || 8) HB: يتعظوا || 9) YH: الكرام || 10) HF — تعالى || 11) H: — تعالى || 12) H: — ابن عطاء || 13) H: — رحمته (وعل) || 14) HB: — عليها .

111 « اني جزيتهم اليوم بما صبروا » . قال ابن عطاء[1] : صبروا على[2] الخلق فصبروا[3] مع الله تعالى .

116 « فتعالى الله الملك الحق » . قال ابن عطاء : تعالى الله[4] عن[5] ان تغيره[6] الدهور او تجري[7] عليه فوادح الامور . نفى الاشكال عن نفسه بتعاليمه ونفى الاضداد والنظراء عن نفسه بتمام ملكه عز وعلا .

سورة النور

(24)

10 « ولولا فضل الله عليكم ورحمته » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء[7] : لولا فضل[8] الله[9] عليكم في قبول طاعتكم لخسرتم بما ضمن لكم في آخرتكم . ولكن برحمته نجاكم من خسرانكم وتفضل عليكم .

30 « قل للمؤمنين يغضوا من أبصارهم » . قال ابن عطاء : ابصار الرؤوس عن محارم[10] الله تعالى[11] وابصار القلوب عما سواه .

35 « الله نور السموات والارض » . قال ابن عطاء[1] : زين الله تعالى جدة[12] السموات باثني عشر[13] برجا : وهو[14] الحمل والثور والجوزاء والسرطان والاسد والسنبلة والميزان والعقرب والقوس والجدي والدلو والحوت . وزيّن قلوب المؤمنين[15] باثنتي[16] عشرة[17] خصلة : الذهن والانتباه والشرح والعقل والمعرفة واليقين والفهم والبصيرة وحياة القلب والخوف[18] والرجاء والحياء[19] . فما دامت[20] هذه البروج قائمة كان[21] العالم على النظام والسعة . وكذلك[22] ما دامت هــذه الخصال قائمة[23] في قلب العارف كان فيه[24] نور العافية وحلاوة العبادة .

1) H: ÷ رحمة الله عليه ‖ 2) H: عن ‖ 3) HB: وصبروا ‖ 4) H: — الله ‖ 5) H: — عن ‖ 6) F: يغيره ‖ 7) F: يجري ‖ 7) H: + رحمة الله عليه ‖ 8) B: فضله ‖ 9) B: — الله ‖ 10) YHB: المحارم ‖ 11) Y HB: — الله تعالى ‖ 12) YB: — جدة ‖ 13) H: عشرة ‖ 14) B: وهي ‖ 15) F: قلب المؤمن ؛ H: العارفين ‖ 16) YHFB: باثني ‖ 17) FB: عشر ‖ 18) H: — والخوف ‖ 19) H: + والمحبة ‖ 20) H: دام ‖ 21) Y: يكون ‖ 22) B: كذلك ‖ 23) YH: — قائمة ‖ 24) YH: يكون فيها .

35 ﴿ لا شرقية ولا غربية ﴾ . قال ابن عطاء : لا قرب فيها ولا بعد . فالله تعالى[1] من البعد قريب ، ومن القرب بعيد .

37 ﴿ رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله ﴾ . قال ابن عطاء[2] : هم[3] خزائن الودائع ومواضع الأسرار .

39 ﴿ والذين كفروا أعمالهم كسراب ﴾ . قال ابن عطاء[2] : ﴿ يحسبه الظمآن ماءً حتى اذا جاءه لم يجده شيئاً ﴾ قلبٌ ليس فيه شيء من انوار الله تعالى ، فقير بما[4] فيه رجوعه الى الاسباب . والفقير من يكون رجوعــه الى غير الحق ؛ يحسب ان الرجوع الى غيره[5] يغني ، وهو ﴿ كسراب بقيعة يحسبه الظمآن ماءً ، حتى اذا جاءه لم يجده شيئاً ﴾ : اذا تبين له ان الرجوع[6] الى الاسباب شرك ، يظهر اذ ذاك[7] له[8] ان الرجوع الى الحق هو الايمان . قال الله تعالى ﴿ ووجد الله عنده ﴾ ، اي وجد الطريق اليه .

قال ابن عطاء[2] في قوله ﴿ حتى اذا جاءه لم يجده شيئاً ﴾ قال : ما وجد الخلق سوى الخلق . وابى الحق ان يكون للخلق[9] اليه طريق[10] ، اذ لا يعرفه سواه ولا يشهده غيره .

وقال ابن عطاء[2] : كل ما دون الله تعالى[11] فهو فقر . وكل قلب فيه محبة شيء سوى الله تعالى[12] فهو فقير .

48 ﴿ واذا دعوا الى الله ورسوله ليحكم بينهم ﴾ . قال ابن عطاء[2] : الدعوة الى الله تعالى[13] بالحقيقة ، والدعوة الى الرسول[14] بالنصيحة . ومن لم يجب داعي الله تعالى[12] كفر[15] ، ومن لم يجب داعي الرسول[14] ضلّ .

63 ﴿ لا تجعلوا دعاء الرسول بينكم كدعاء بعضكم بعضاً ﴾ . قال ابن عطاء[2] :

---

1) YH: — تعالى ‖ 2) H: + رحمة الله عليه ‖ 3) B: — هم ‖ 4) B: لما ‖ 5) B: — الى غيره ... ان الرجوع ‖ 6) H: ان رجوعه ‖ 7) H: – اذ ذاك ‖ 8) B: — له ‖ 9) FB: الخلق ‖ 10) YFB: طريقاً ‖ 11) F: — الله تعالى ؛ H: — تعالى ‖ 12) HF: — تعالى ‖ 13) H: — تعالى ‖ 14) B: + عليه السلام ‖ 15) Y: فقد كفر .

اي[1] لا تخاطبوه[2] مخاطبة ولا تدعوه بكنيته واسمه ، واتبعوا آداب الله تعالى[3] فيه بدعائه[4] « يا ايها النبي » و « يا ايها الرسول » .

سورة الفرقان

(25)

2 « الذي له ملك السموات والارض » . قال ابن عطاء[5] : له ملك السموات والارض[6] : فمن أطاعه وآثره ، ملّكه ملك السموات والارض .

23 « وقدمنا الى ما عملوا مـــن عمل فجعلناه هباء منثورا » . قال ابن عطاء[5] : اطلعناهم على اعمالهم ، فطالعوها بعين الرضا ، فسقطوا عن أعيننا بذلك ، وجعلنا اعمالهم « هباء منثورا » .

31 « وكفى بربك هادياً ونصيراً » . قال[7] ابن عطاء[5] : هادياً الى معرفته ، نصيراً عند رؤيته ، لئلا يتلاشى العبد عند مشاهدته[8] .

44 « ام تحسب ان اكثرهم يسمعون او يعقلون » . قال ابن عطاء[5] : لا[9] تظن[10] انك تُسمع بندائك . انما يُسمعهم نداء الأزل . فمن لم يسمع نداء الازل ، فان نداءك له ودعوتك لا تغني (sic) عنه[11] شيئاً . واجابتهم نداءك[12] ودعوتك هو بركة جواب نداء الأزل ودعوته . فمن غفل او أعرض ، فهو[13] لبعده عن محل الجواب في القدم .

45 « ألم ترَ الى ربك كيف مدّ الظلّ ؟ » قال ابن عطاء : اي[14] كيف حجب الخلق عنه ومد عليهم ستور الغفلة وحجبها .

48 « هو الذي يرسل الرياح بُشرا » . قال ابن عطاء[5] : يرسل[15] رياح الندم بين يدي التوبة .

---

1) HFB: — اي || 2) FB: تخاطبوا || 3) H: — تعالى || 4) B: — بدعائه ؛ Y: بدعائه فيه || 5) H: + رحمة الله عليه || 6) H: — والارض || 7) YB: — قال ... مشاهدته || 8) H: المشاهدة || 9) YB: — لا || 10) YB: أتظن || 11) Y: عنهم || 12) HFB: — نداءك و || 13) H: فانما هو || 14) F: قال اي ؛ H: قال || 15) Y: ارسل .

53 « وهو الذي مرج البحرين » . قال ابن عطاء[1] : تلاطمت الصفتان[2] فتلاقيا في قلوب الخلق : فقلوب[3] اهل المعرفة منورة بانوار الهداية ، مضيئة بضياء الاقبال ، وقلوب اهل النكرة مظلمة بظلمات المخالفات ، معرضة عن سُنَن التوفيق . وبينهما قلوب هي قلوب العامة ، ليس لها علم بما يرد عليها وما يصدر منها : ليس معها خطاب ولا لها جواب .

58 « وتوكل على الحي » . سمعت عبد الله بن علي يقول : سمعت احمد بن عطاء يقول : قـال[4] خالي : ليس التوكل لزوم الكسب ولا تركه ، انما[5] التوكل الطمأنينة[6] في القلب .

63 « وعباد الرحمن الذين يمشون على الارض هوناً » . قـال ابن عطاء[1] : هم الخواص من العباد لاضافة الحق اياهم الى اسمه الخاص وهو « الرحمن » . اعلمك بهذا انه خصّهم من بين عباده بخصائص[7] ولاية[8] من عنده : وهو ان رزقهم الشفقة على عامة عباده ، وزينهم بالاخلاق الشريفة التي هي[9] نتائج اخلاق المصطفى صلّعم[10] بقوله[11] « انك لعلى خلق عظيم » (٦٨ : ٤) وقوله[12] تعالى[13] « خذ العفو وأمر بالعرف واعرض عن الجاهلين » (٧ : ١٩٩) . فسُئل[14] عن ذلك فقال : ان تصل من قطعك وتعطي من حرمك وتعفو عمّن ظلمك وتحسن الى من أساء اليك . هكذا وصف الله تعالى[15] هؤلاء الخواص من عباده بقوله « الذين يمشون على الارض هونا والذين ... والذين ... » الى آخر القصة .

67 « والذين اذا انفقوا لم يسرفوا » . قـال ابن عطاء[1] : الاسراف في النفقة الانفاق[16] في غير مرضاة الله تعالى[17] ، والاقتار الامساك عن واجب حق الله تعالى[13] .

70 « الا من تاب » . قال ابن عطاء : التوبة الرجوع من كل خلق مذموم الى كل خلق محمود .

---

1) H: + رحمة الله عليه || 2) B: صفتان || 3) HFB: وقلوب || 4) B: — قال || 5) F: وانما || 6) H: طمأنينة || 7) B: — بخصائص ... عباده || 8) H: الولاية || 9) H: هو || 10) Y: النبي علية السلام || 11) Y: + عز اسمه || 12) H: — وقوله ... الجاهلين || 13) Y: — تعالى || 14) H: سئل || 15) H: عز وجل || 16) YHF: انفاق || 17) H: — تعالى .

71 « ومن تاب وعمل صالحاً فانه يتوب الى الله متاباً » . قال ابن عطاء[1] : من صحح توبته بالعمل الصالح قبلت توبته .

وقال ابن عطاء[1] : التوبة الرجوع من كل ما ذمه العلم الى ما مدحه .

72 « والذين لا يشهدون الزور » . قال ابن عطاء[1] : هو شهادة[2] اللسان من غير مشاهدة القلب .

73 « والذين اذا ذكّروا بآيات ربهم لم يخرّوا عليها صمّاً وعمياناً » . قال ابن عطاء[1] : لم ينكروها ولم يعرضوا عنها ، بل أقبلوا على اوامرها بالسمع والطاعة ونعمة عين .

سورة الشعراء

(26)

10 « واذ نادى ربك موسى أن ائت القوم الظالمين » . قال ابن عطاء[1] : أمره[3] بدعائهم الى توحيده . وقد اشهده عظمته في انفراده واحاطة[4] علمه وقدرته بعباده فقال « اني اخاف ان يكذبوني » (١٢:٢٦) ، فنطق لخوفه[5] بلسان اعظام الحق واجلاله . خوفاً من ان يرى تكذيبهم بمقال ورد عليهم من الحق : خاف من استماعه[6] انكارًا واشفق من مشاهدتهم على ذلك إكبارًا[7] .

18 « قال ألم نربّك فينا وليدا » . قال ابن عطاء[1]: التربية توجب حقاً[8] . من ذلك[9] حق الابوة والبنوة[10] . ألا ترى كيف ذكر الله تعالى في قصة موسى[11] وفرعون : « الم نربك فينا وليدًا » ؟ فاذا أوجبت تربية العواري[12] حقا للذي حفظه وحرسه[13] ، فتربية الحقيقة التي هي من الحق الى عباده أولى بحفظ حرمته ورعاية حقوقه . وهو قوله عز وجل « ربكم ورب آبائكم الأولين » (٢٦:٢٦) .

---

1) H: + رحمة الله عليه || 2) B: الشهادة || 3) B: أمرهم || 4) B: واحاط || 5) HB: بخوفه || 6) Y: استماعهم || 7) B: اكفارا ؛ F: كفاراً || 8) B: حقين ؛ F: حقان || 9) B: — من ذلك || 10) HF: النبوة || 11) YB: + عليه السلام || 12) H: العوادي || 13) B: حقا اوجب الذي حفظه وحرسه ؛ HF: حقا اوجب الدين حفظه وحرمته .

21 « ففررتُ منكم لمـا خفتكم » . قال ابن عطاء[1] : ففررت من[2] مجاورتكم وخفت من جرأتكم على ربكم لمـا لم تحفظوا حقوق الرسل[3] ولم أرَ عليكم علامات التوفيق .

28 « رب المشرق والمغرب » . قال ابن عطاء : منوّر قلوب اوليائه بالايمـان ، ومشرق ظواهرهم به ، ومظلم قلوب أعدائه بالكفر والعصيان[4] ، ومظهر آثار تلك[5] الظلم على هياكلهم .

42 « قال نعم وانكم لمن المقرّبين » . قال ابن عطاء : رُبّ قرب أورث بعداً : مَن[6] تقرب الى شيء غير الحق أورثه ذلك بعدا من الحق . والمتقرب اليه على الحقيقة ان يتقرب اليه به[7] لا بشيء[8] سواه . لأن من طلب بغيره الطريق اليه ضل. فلا[9] طريق اليه غيره ، ولا دليل عليه سواه .

50 « لا ضير انا الى ربنا منقلبون » . قال ابن عطاء[1] : من اتصلت مشاهدته بالحقيقة ، احتمل معها كل وارد يرد عليه من محبوب ومكروه . ألا ترى السحرة لما صحت مشاهدتهم كيف قالوا « لا ضير » ؟

62 « ان معي ربي سيهديني » . قال ابن عطاء : اي[10] معي ربي بعلمه وقدرته « سيهديني »[11] الى قربه حتى اكون معه بالمراقبة والرعاية والمحافظة والمشاهدة .

79 « والذي هو يطعمني ويسقيني » . قال ابن عطاء[1] : اي هو الذي يربّيني بطعامه ويحييني بشرابه .

وقال ابن عطاء : اذا هجمت الهوية المعدنَ ، تلاشت[12] الكيفية والكمية والكلية في الحواس . فيطعمه بغذاء الابرار[13] الذي يُسرمد[14] في البقاء بلا تعب ولا نصب .

80 « واذا مرضت فهو يشفيني » . قال ابن عطاء : اذا امرضتني[15] رؤية الاغيار فان شفائي الرجوع الى مشاهدة الجبار .

1) H: + رحمة الله عليه ‖ 2) B: منكم ومن ‖ 3) Y: الرسول عليه السلام ‖ 4) Y: والطغيان ‖ 5) H: ذلك ‖ 6) H: — من ... بعداً ‖ 7) HF: — به ‖ 8) FB: بلا شيء ‖ 9) B: ولا ‖ 10) B — اي ؛ F: ان ‖ 11) YB: + اي ‖ 12) F: تلاشى ‖ 13) FB: الانوار ‖ 14) YHB: تسرمد ‖ 13) HFB: امرضني .

81 «والذي يميتني ثم يحيين». قال ابــن عطاء: الذي يميتني عنه ثم[1] يحييني به.

83 «رب هب لي حكماً». قال ابن عطاء: هب لي شكر ما خصصتني به من مقام الخلة «وألحقني بالصالحين»[2] اي بالراضين[3] عنك في جميع الاحوال.

84 «واجعل لي لسان صدق في الآخرين». قال ابن عطاء[4]: أطلق ألسنة امة محمد صلّعم[5] بالثناء عليّ والشهادة لي، فانك جعلتهم شهداء مقبولين.

87 «ولا تخزني يوم يبعثون». قال ابن عطاء: لا تشغلني بالخلة عنك وافض[6] عليّ انوار رحمتك لئلا اغيب عن مشاهدتك برؤية شيء سواك.

89 «الا من أتى الله بقلب سليم». قال[7] ابن عطاء[4]: قلب خالٍ من الاشتغال بشيء سوى مولاه، سلم له الطريق اليه، فلم يعرّج على شيء سواه.
وقال ابن عطاء[4]: هو[8] الذي يلقى الله تعالى[9] وليست[10] له همة سواه.
وقال ابن عطاء: قلب سليم اي[11] سليم[12] من غير الله تعالى[9].
وقال ايضا: السليم الذي لا يشوبه شيء من آفات الكون.
وقال ايضا: السليم[13] الفارغ من الهواجس والموارد.

114 «وما انا بطارد المؤمنين». قال ابن عطاء: ما انا بمعرض عمن أقبل على ربه.

212 «انهم عن السمع لمعزولون». قال ابن عطاء[4]: يسمعون ولا يفهمون، كما أخبر الله[14] عن قوم[15] انهم ينظرون ولا يرون[16]، كذلك هؤلاء يسمعون ولا يفهمون لانهم عن السمع لمعزولون: حرموا فهم معاني السماع.

215 «واخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنين». سمعتُ منصور بن عبد الله يقول: سمعت ابا القاسم البزاز يقول: قال ابن عطاء[4] في قوله «واخفض جناحك»

1) B: — ثم || 2) H: + قال || 3) H: الراضين || 4) H: + رحمة الله عليه || 5) Y: عليه السلام || 6) B: فافض || 7) Y: — قال ابن عطاء || 8) H: — هو || 9) H: — تعالى || 10) H: وليس؛ Y: ولا يكون || 11) B: — اي || 12) FB: سلم || 13) H: — وقال ايضا السليم || 14) YB: + تعالى || 15) H: قولهم (sic) || 16) B: يبصرون.

قال : ليّن لهم جانبك ، فانهم على حد[1] الترسم بالعبادة لا التحقق[2] به[3] ، ولا متوثب[4] على الله تعالى[5] اشد من قارئ ألبس قميص النسك .

220 ﴿انه هو السميع العليم﴾. قال ابن عطاء : سميع لدعوات عباده ، عليم بوجوه مصالحهم .

227 ﴿وسيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون﴾ . قال ابن عطاء[6] : سيعلم المعرض عنا ما الذي فاته منّا .

سورة النمل

(27)

8 ﴿فلما جاءها نودي ان بورك من في النار ومن حولها﴾ . قال ابن عطاء : اصابتك بركة[7] النار بموارد الانوار عليك ومخاطبة الحق إياك . فانك أنست في الظاهر نارًا فانست بها ، وكان في الحقيقة انوارًا . فازال عنك أنسك بها[8] وخصك بالانس بنورها ، وكلمك[9] وثبّتك[10] عند الكلام ، وخصصت[11] بها من بين جميع الرسل .

15 ﴿ولقد آتينا داود وسليمان علماً﴾ . قال ابن عطاء: علماً بربهما وعلماً بنفسهما[12] . فاثبت لهما علمهما بربهما[13] علماً بانفسهما[14] واثبت لهما علمهما بانفسهما[15] حقيقة العلم بالله . لذلك قال[16] علي بن ابي طالب[17] رضي الله عنه[18] : من عرف نفسه فقد عرف ربه .

16 ﴿وورث سليمان داود﴾ . قال ابن عطاء : ورث منه صدق اللجاء[19] الى ربه وتهمة نفسه في جميع الاحوال .

---

1) H: جد ‖ 2) F: المتحقق ؛ Y: التحقيق ‖ 3) Y: — به ‖ 4) H: مثوبة ‖ 5) H: — تعالى ‖ 6) H: + رحمة الله عليه وعليهم ‖ 7) B: — بركة ‖ 8) Y: — بها ‖ 9) Y: فكلمك ‖ 10) B: واثبتك ‖ 11) YF: خصصت ‖ 12) YHFB; Bašir Aga: بربه ... بنفسه ‖ 13) YFB: لهم علمهم بربهم ؛ H: بالله ‖ 14) YFB: بأنفسهم ؛ H: علم انفسهم ‖ 15) YFB: لهم علمهم بانفسهم ‖ 16) H: + امير المؤمنين ‖ 17) Y: — بن ابي طالب ‖ 18) B: صلوات الله عليه ؛ H: كرم الله وجهه ‖ 19) H: الالتجاء .

19 « وادخلني برحمتك في عبادك الصالحين » . قال ابـــن عطاء : حببني الى عبادك الصالحين [1] .

21 « لأعذبنّه عذاباً شديداً » . قال ابن عطاء : لاحوجنّه الى اجناسه .

34 « ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها » . قال ابن عطاء [2] : اذا ظهر سلطان الحق وتعظيمه في القلب ، تلاشت [3] الغفلات واستولت عليه الهيبة والاجلال [4] . فلا يبقى فيـــه تعظيم شيء [5] سوى الحق [6] ، ولا يشغل [7] جوارحه الا بطاعته ، ولسانَه الا بذكره ، وقلبَه [8] الا بالاقبال عليه .

40 « انا آتيك به » . قال ابن عطاء : انا آتيك به اي بالله تعالى [9] لا بالحيل .

40 قال ابن عطاء في قوله « ومن شكر فانما يشكر لنفسه » . « ومن تزكى فانما يتزكى لنفسه » (١٨:٣٥) ، و « ان احسنتم ، احسنتم لأنفسكم » (٧:١٧) ، قال : ليس للحق فيها [10] قليل ولا كثير : فانه أجلّ من أن يلحقه ثناء مثنٍ او شكر شاكر . أخبر ان العلو والشرف والجلال له دونهم .

48 « وكان في المدينة تسعة رهط يفسدون في الارض » . قال ابن عطاء [2] : يتبعون عورات الناس [11] ولا يقيلون لهم عثرة ولا يسترون لهم خزية [12] .

50 « ومكروا مكرًا ومكرنا مكرًا » . قال ابن عطاء [2] : ما كان منه في القرب فهو مكر ، وما كان منه في البعد فهو حجاب .

59 « وسلام على عباده الذين اصطفى » . قال ابن عطاء [2] في قوله « وسلام على عباده » قال : من سلّم الله تعالى [13] عليه في أزله ، سَلِم من المكاره في أبده [14] .

60 « حدائق ذات بهجة » . قال ابن عطاء [2] : اذ بهج [15] السرُّ بما ظهر على قلب العبد من الرب ! والبهجة نور يظهر فلا يبقى معها شيء من الظلمة : لا

---

1) H: — قال... الصالحين || 2) H: + رحمة الله عليه || 3) FB: تلاشى || 4) H: والاحوال || 5) H: لشيء || 6) Y: الله تعالى ؛ B: + تعالى || 7) Y: يشتغل || 8) H: ولا قلبه || 9) H: — تعالى || 10) H: فيه || 11) H: النساء || 12) H: حرمة || 13) H: — تعالى || 14) H: الابد || 15) B: أبهج .

ظلمة الجهل ، ولا ظلمة الريب والشك ، ولا الاشتغال بشيء سواه . وعلامته السكون بالله[1] والانقطاع الى الله[2] والاعتماد عليه .

61 « أمّن جعل الارض قرارا وجعل خلالها انهارًا » . قال ابن عطاء : النفس خلقت من الارض ، فسماها الله تعالى بها لمجاورتها لها وقربها منها[3] ، فقال : من جعل للنفوس القرار عند المناجاة في اوان الخدمة ، « وجعل خلالها انهارا » : ألسنةً ناطقة بالذكر وأعيناً ناظرة بالعبرة ، واسماعاً واعية عن الحق مخاطباته على لسان السفراء والوسائط ؛ وجعل لهذه[4] الانفس أئمة وهم « الرواسي » والقطب[5] من الاولياء : يرجعون اليهم عند العثرات فيقومونهم بتقويم الحق ويردونهم الى طرق الرشاد[6] . « وجعل بين البحرين حاجزًا » اي[7] بين اوقات الغفلة[8] ووقت الذكر[9] . « أإله مع الله ؟ »[10] : هل أحد يستحق الالهية الا من يقدر على مثل هذه اللطائف ؟

62 « أمّن يجيب المضطر اذا دعاه » . قال ابن عطاء في هذه الآية : احوال المضطر أن يكون كالغريق او كالمتعطل[11] في مفازة قد اشرف على الهلاك .

وقال ابن عطاء[12] : المضطر المنقطع عن جميع الخلائق[13] والغريق في بحار البلاء .

64 « أمن يبدأ الخلق ثم يعيده » قال ابن عطاء[14] : أبدأ الخلق بقدرته وافناهم بمشيئته ، ولم يكن فيها الا[15] اظهار القدرة وانفاذ المشيئة .

64 « قل هاتوا برهانكم » . قال ابن عطاء[14] : صححوا برهانكم لتعلموا ان لا برهان لكم .

88 « وترى الجبال تحسبها جامدة وهي تمر مر السحاب » . قال ابن عطاء[14] : الايمان ثابت في القلب[16] كالجبال الرواسي[17] ، وانواره تخرق الحجاب[18] الأعلى .

---

1) YB: + تعالى || 2) Y: + تعالى || 3) H: — منها || 4) B: هذه || 5) B: الانفس قائمة لهم الرواسي أئمة القطب || 6) H: + قوله تعالى || 7) H: — اي || 8) H: الذكر || 9) H: واوقات الغفلة || 10) H: — أإله مع الله || 11) H: كالمعطل || 12) B: — وقال ابن عطاء ؛ H: + رحمة الله عليه || 13) HB: العلائق || 14) H: + رحمة الله عليه || 15) H: — الا || 16) H: قلب العبد || 17) FB: كالجبل الراسي || 18) HFB: الحجب .

وقال : ان قول « لا اله الا الله » يسري كالسحاب حتى يقف بين يدي الله تعالى[1] . فيقول الله تعالى[2] : اسكني مدحتي . فوعزتي[3] وجلالي ، ما اجريتك على لسان عبد من عبيدي فاعذبه بالنار !

قال ابن عطاء في قوله[4] « وهي تمر مر السحاب » قال[5] : لا تلتفت[6] الى شيء سواه ولا لها[7] قرار مع غيره .

88 « صنع الله الذي اتقن كل شيء » . قال ابن عطاء : ربوبيته التي ترد[8] الاشباح الى قيمها[9] وتحمل[10] الاسرار والقلوب الى مستقر[11] قرارها[12]. وجعل الخلقه معادا[13] اليه منتهاهم . فالسعيد من لزم حده ، والشقي من عدا طوره .

سورة القصص

(28)

4 « ان فرعون علا في الارض » . قال ابن عطاء[14] : استكبر وافتخر بنفسه[15] ونسي عبوديته .

7 « فاذا خفت عليه فألقيه في اليم » . قال ابن عطاء[14] : ما دمت[16] تحفظ نفسك بتدبيرك فهي على شُرَف الهلاك . فاذا أزلت[17] عنها تدبيرك وسلمتها الى مدبرها ، فحينئذ[18] يُرجى لها الخلاص .

9 « وقالت امرأة فرعون قرة عين لي ولك » . قال ابن عطاء[14]: « قرة عين لي » اشارة الى الحق ، « ولك » لا لانك[19] كفرت واشركت .

10 « واصبح فؤاد ام موسى فارغاً » . قال ابن عطاء[20] : اصبح فؤاد ام موسى فارغاً من الاهتمام بموسى[21] ، لما أيقنت من ضمان الله تعالى لها فيه بقوله[22] « إنا

---

1) HB: عز وجل || 2) B: — تعالى || 3) HF: — فوعزتي || 4) B: — في قوله || 5) HB: — قال || 6) HF: يلتفت || 7) H: له || 8) B: رد ؛ F: يرد ؛ Y: رددت || 9) B: قيمتها || 10) YB: وحمل ؛ F: ويحمل ؛ H: وتجمل || 11) YH: مستقرها || 12) Y H: — قرارها || 13) YH: مقاماً || 14) H: + رحمة الله عليه || 15) Y: لنفسه || 16) F: دامت || 17) H: زالت || 18) YHB: حينئذ || 19) B: انك || 20) H: — قال ابن عطاء || 21) B: + عليه السلام || 22) H: قوله تعالى .

رادّوه اليك » (٧:٢٨) . « إن كادت لتبدي به » اي تظهر ما أوحي اليها في السرّ من حفظ[1] موسى وردّه اليها ، ومنع ابدي الظلمة عنه .

10 « لولا ان ربطنا على قلبها » . قال ابن عطاء : لولا ما أمرناها به من الكتمان لحالها لأظهرت ما ضمن الله تعالى لها في موسى[2] .

17 « رب بما انعمت علي فلن أكون ظهيرًا للمجرمين » . قال ابن عطاء : العارف بنعم الله تعالى[3] من لا يوافق من خالف ولي نعمته . والعارف بالمنعم من لا يخالفه في حال من الاحوال .

18 « فاصبح في المدينة خائفاً يترقب » . قال ابن عطاء : خرج منها خائفاً من قومه[4] يترقب مناجاة ربه .

وقال ايضا[5] : خائفا على[6] نفسه يترقب نصرة ربّه[7] .

24 « رب اني لما انزلت الي من خير فقير » . قال ابن عطاء[8] : نظر من العبودية الى الربوبية فخشع وخضع وتكلم بلسان الافتقار بما ورد على سره من انوار الربوبية . فافتقاره[9] افتقار العبد الى مولاه في جميع احواله ، لا افتقار سؤال وطلب[10] .

26 « ان خير من استأجرت القوي الأمين » . قال[11] ابن عطاء[8] : القوي في دينه ، الأمين في جوارحه .

29 « فلما قضى موسى الأجل » . قال ابن عطاء[11] : لما تمّ له أجل[12] المحنة[13] ودنا ايام القربة والزلفة واظهار انوار النبوة عليه « سار باهله » ليشترك معه في لطائف الصنع .

35 « ونجعل لكما سلطانا » . قال ابن عطاء : أجمع لكما[14] سياسة الخلافة مع اخلاق النبوة .

---

1) H: حفظه (— موسى) || 2) B: + عليه السلام ؛ H: لموسى || 3) H: — تعالى || 4) F: — من قومه || 5) YH: — ايضا || 6) Y: من || 7) B: + عز وجل || 8) H: + رحمة الله عليه || 9) B: + عليه سلام || 10) HF: ولا طلب || 11) B: قال بعضهم || 12) Y: الاجل في || 13) HB: المحبة || 14) YFB: — اجمع لكما .

41 « وجعلناهم أئمة يدعون الى النار » . قال[1] ابن عطاء[2] : نزع عن[3] اسرارهم التوفيق وانوار التحقيق . فهم في ظلمات نفوسهم ، لا يدلون على سبيل الرشد ولا يسلكونه . فسمّاهم الله أئمة يدعون الى النار .

46 « وما كنت بجانب الطور اذ نادينا » . قال ابن عطاء : اجبنا سؤال من دعانا على الطور ، وجعلنا ما طلبه لامته[4] لامتك ، اجلالاً لقدرك وعظيم[5] محلك .

56 « انك لا تهدي من أحببت » . قال ابن عطاء : انك لا تسأل الهداية لمن تحبه طبعاً . وانما تسأل الهداية لمن تحبه . فتكون محبتك له حقيقة ، لانك لا تحب على الحقيقة الا من تحبه . حاشا بيننا[6] المخالفة[7] .

79 « فخرج على قومه في زينته » . قال ابن عطاء[2] : أزين ما تزيّن به العبد المعرفة . ومن نزلت درجاته عن درجات العارفين ، فأزين ما تزيّن به طاعة ربّه . ومن تزين بالدنيا فهو مغرور في زينته .

83 « جعلناها للذين لا يرون علوا في الارض ولا فسادا » . قال ابن عطاء : « العلو »[8] النظر الى النفس « والفساد »[9] النظر الى الدنيا .

وقال ابن عطاء في هذه الآية : « علوا في الارض » اي اقبالاً على النفس ورضاً بما يأتي ، « والفساد » السكون[9] الى الافعال والاقوال .

84 « من جاء بالحسنة فله خير منها » . قال ابن عطاء[2] : لا[10] ثواب خير من الطاعة الا الرؤية . والرؤية فضل لا ثواب .

وقال ايضا[11] : معرفة الله[12] بالوحدانية أصل الحسنات ، وبها تكون الحسنة حسنة .

وقال : من قبلت منه حسنة ، أسقط[13] عنه رؤيتها وفتح[14] عليه رؤية المنة بها[15] . وهو[16] خير من الحسنة التي وفق لها .

1) Y: — قال ... النار || 2) H: + رحمة الله عليه || 3) B: من || 4) H: — لامته || 5) YHB: وعظم || 6) B: نبينا صلعم || 7) H: — حاشا بيننا المخالفة || 8) B: + هو || 9) F: والسكون || 10) B: — لا || 11) YFB: وقال ابن عطاء ؛ H: — ايضا || 12) YB: + تعالى || 13) H: سقط || 14) HF: وفتحت || 15) B: — بها || 16) H: وهي .

85 «ان الذي فرض عليك القرآن» . قال ابن عطاء : ان الذي يسر عليك القرآن قادر[1] ان يردك الى وطنك الذي منه ظهرت حتى تشاهده[2] بسرك على دوام أوقاتك .
وقال ابن عطاء : ان الذي حفظك في اوقات المخاطبة «لرادُّك» الى وطنك من المشاهدة .

88 «كل شيء هالك الا وجهه» . قال ابن عطاء : في كشف الذات هلكة وحرقة . قال الله تعالى[3] «كل شيء هالك الا وجهه» .

سورة العنكبوت

(29)

2 «أحسب الناس ان يتركوا أن يقولوا آمنّا وهم لا يفتنون» . قال ابن عطاء : ظن الخلق انهم يُتركون مع دعاوي المحبة ولا يطالبون بحقائقها . وحقائق[4] المحبة هي صب البلوى[5] على المحب وتلذذه بالبلاء : فبلاء[6] يلحق جسده ، وبلاء يلحق قلبه[7] ، وبلاء يلحق سره ، وبلاء يلحق روحه . فبلاء النفس في الظاهر الامراض والمحن[8] ، وفي[9] الحقيقة ضعفها عن القيام بخدمة القوي العزيز ، بعد مخاطبته اياه بقوله «وما خلقنا الجن والانس الا ليعبدون» (٥١ : ٥٦) . وبلاء القلب تراكم الشوق ومراعاة ما يرد عليه في الوقت بعد الوقت[10] من ربه ، والمحافظة على احواله مع الحرمة والهيبة . وبلاء السر هو المقام مع من لا مقام الخلق[11] معه والرجوع الى من لا وصول لخلق[12] اليه . وبلاء الروح الحصول في القبضة والابتلاء بالمشاهدة . وهذا ما[13] لا طاقة لأحد فيه .

3 «فليعلمنّ اللهُ الذين صدقوا وليعلمنّ الكاذبين» . قال ابن عطاء : يتبين صدق العبد[14] من كذبه[15] في اوقات الرخاء والبـــلاء : من[16] شكر في أيام الرخاء

1) B: + عل || 2) H: يشاهدك ؛ YF: تشاهد || 3) F: — تعالى || 4) H: فحقائق || 5) B: البلاء || 6) B: ببلاء || 7) F: — جسده ... قلبه || 8) H: والحمى || 9) H: في || 10) H: وقت... وقت || 11) YH: للخلق || 12) HF: للخلق || 13) Y: ما || 14) H: العباد || 15) H: كذبهم || 16) B: فن .

وصبر في أيام البلاء فهو من الصادقين . ومن بطر في أيام الرخاء وجزع في أيام البلاء ، فهو من الكاذبين .

17 « فابتغوا عند الله الرزق » . قال ابن عطاء[1] : اطلبوا الرزق بالطاعة والاقبال على العبادة .

26 « اني مهاجر الى ربي » . قال ابن عطاء[1] : اي[2] اني[3] راجع الى ربي من جميع[4] ما لي وعلي[5] . والرجوع[6] اليه بالانفصال عما دونه . ولا يصح لأحد الرجوع اليه وهو متعلق بشيء من الكون ، حتى ينفصل عن الاكوان أجمع ولا يتصل بها .

27 « وآتيناه أجره في الدنيا » . قال ابن عطاء : اعطيناه في الدنيا المعرفة والتوكل « وانه في الآخرة لمن الصالحين »[7] : لمن الراجعين الى مقام العارفين .

41 « مثل الذين اتخذوا من دون الله اولياء كمثل العنكبوت » . قال ابن عطاء : من اعتمد شيئاً سوى الله تعالى[8] ، فهو هباء لا حاصل له ، وهلاكه في نفس ما اعتمد . ومن اتخذ سواه ظهيراً ، قطع عن نفسه سبيل[9] العصمة ، وردّ الى حوله وقوته : كالعنكبوت « اتخذت بيتاً » ظنّ انه يكنّه . واوهن البيوت بيت[10] ظن بانيه انه عامره او به قيامه : فهدمه حين بناه وخربه[11] حين عمّره .

45 « ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنكر » . قال ابن عطاء[1] : بركة[12] الصلاة تذهب بعقاب الفحشاء ونيات المنكر[13] .

وقال ابن عطاء[14] : الصلاة المقبولة تمنع[15] صاحبها ان يشينها[16] بطلب[17] عوض[18] عليها او رؤية نفس فيها .

45 « ولذكر الله اكبر » . قال ابن عطاء : ذكر الله[19] لكم[20] اكبر من ذكركم له . لأن ذكره بلا علة وذكركم مشوب بالعلل والأماني والسؤال .

---

1) H: + رحمة الله عليه || 2) YHB: — اي || 3) F: — اني || 4) B: — من جميع || 5) H: — وعلي || 6) H: وقاصد || 7) HB: — قال ... الصالحين || 8) HF: — تعالى || 9) B: سبل || 10) B: « وان اوهن البيوت لبيت » || 11) HF: وخرابه || 12) YH: بركات || 13) B: — قال ... المنكر || 14) HF: + رحمة الله عليه || 15) F: يمنع || 16) HF: — يشينها || 17) HF: لا يطلب || 18) HF: عوضا || 19) Y: + تعالى || 120) H: — لكم .

وقال ايضاً : ذكرك له استجلاب نفع ، وذكره لك اكرام وفضل[1] .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء في قوله[2] « ولذكر الله اكبر » : اكبر[3] من ان يُبقي على صاحبه عقاب الفحشاء .

وقال ايضاً : ذكر[4] الله اكبر من ان يبقي على[5] ذاكره[6] شيئاً[7] سوى مذكوره .

60 « وكأيّن من دابة لا تحمل رزقها اللهُ يرزقها » . قال ابن عطاء : يرزقها بالتوكل ، ويرزقكم بالطلب .

69 « والذين جاهدوا فينا » . قال ابن عطاء[8] : جاهدوا في رضانا ، لنهدينهم الوصول الى محل الرضوان .

وقال ابن عطاء[8] : المجاهدة هي صدق الافتقار الى الله تعالى[9] بالانقطاع عن كل ما سواه .

« لنهدينهم سبلنا » . قال ابن عطاء[8] : هو[10] سرّ مجرد في قلبه مع الحق باسقاط الكل عنه .

وقال ابن عطاء[8] : المجاهدة على قدر الطاقة ، والعناية على قدر الكفاية .

سمعت ابا نصر منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول[11] : سمعت[12] ابا العباس بن عطاء رحمة الله عليهما[13] يقول[14] : صدق المجاهدة الانقطاع الى الله تعالى[9] عن كل ما سواه .

---

1) B: وتفضل ‖ 2) B: + تعالى ‖ 3) HFB: — اكبر ‖ 4) H: — ذكر ‖ 5) YH: + صاحبه ‖ 6) Y: — ذاكره ؛ H: وذاكره ‖ 7) H: شيء ‖ 8) H: + رحمة الله عليه ‖ 9) HF: — تعالى ‖ 10) HF: — هو ‖ 11) H: — يقول ؛ F: + قال ‖ 12) YHB: قال ابو ‖ 13) H: عليه ‖ 14) YB: — رحمة ... يقول .

سورة الروم

(30)

26 « وله من في السموات » . قال ابن عطاء[1] : الكل له ، فمن طلب البعض من الكل من غيره ، فقد أظهر نذالته وأنبأ عن قدره ومحله .

29 « بل اتبع الذين ظلموا اهواءهم بغير علم » . قال ابن عطاء[2] : الظالم من اتبع نفسه هواها . ومن فعل ذلك ، اعرض عن الحق . ومن اعرض عن الحق[3] ، حرم عليه الرجوع الى الحق . فان الحق عزيز ، والطريق اليه عزيز .

30 « فطرة الله التي فطر الناس عليها » . قال ابن عطاء[4] : الفطرة ما فطرهم عليه وثبتها في اللوح المحفوظ وقال : خلقة الله التي خلق الناس عليها ، وهو ما حلاهم به في الازل من السعادة والشقاوة . فلا[5] يبدل عنده القول فيهم ولا يغير . « ذلك الدين القيم » . قال : الطريق الواضح لاهل الحقائق . فمن نظر الى سابق القضاء ، علم ان افعاله لا تؤثر[6] فيه شيئاً . ومن نظر الى نفسه واحواله وافعاله ، فهو رهين فعله وأسير نفسه .

31 « منيبين اليه واتقوه » . قال ابن عطاء[2] : راجعين اليه من الكل ، خصوصاً من ظلمات النفوس[7] ، مقيمين معه على حدّ آداب العبودية ، لا يفارقون عرصته[8] بحال ولا يرجون غيره ولا يخافون سواه . هذا حدّ[9] « المنيبين اليه[10] » ان شاء الله تعالى[11] .

40 « الله الذي خلقكم ثم رزقكم » . قال ابن عطاء[2] : رزقكم العلم به والرجوع اليه .

46 « ومن آياته ان يرسل الرياح مبشرات » . قال ابن عطاء : يرسل الرياح المكنونة في خزائنه على أرواح[12] اهل صفوته فيبشرهم بمحل التمكن والتمكين.

---

1) H: — ابن عطاء || 2) H: + رحمة الله عليه || 3) B: عنه || 4) HF: + رحمة الله عليه || 5) B: لا || 6) FB: يؤثر || 7) B: النفس || 8) F: عن صفته || 9) H: هو أجر || 10) FB: — اليه || 11) HF : — تعالى || 12) H: — ارواح .

52 « فانك لا تسمع الموتى ولا تسمع الصم الدعاء » . قال ابن عطاء[1] : لن يَسمع[2] دعاك الا من أسمعناه في الأزل خطابنا ووفقناه لجواب الخطـاب على الصواب . فاذا سمع خطابك ، أجابك[3] بالجواب الاول . لان الخطابين واحد : احدهما بسبب وواسطة[4] ، والآخر عن المسبب والمشاهدة .

سورة لقمان

(31)

2 « تلك آيات الكتاب الحكيم » . قال ابن عطاء[1] : انوار الخطاب المحكم لك وعليك .

14 « ان اشكر لي ولوالديك » . قـال ابن عطاء[1] : اشكره حيث اوجدك . فكثيراً[5] ما سمعت سيدي الجنيد[6] يقول في خلال كلماته[7] : « اشكر من كنت منه على بال حتى خلقك ، واشكر لوالديك[8] اذ هما سبب كونك . فمن استغرقه شكر المسبب ، قطعه عن شكر السبب ، ومن لم يتحقق في شكر المسبب ، ردّ الى شكر السبب » .

15 « واتبع سبيل من أناب اليّ » . قال ابن عطاء[9] : صاحبْ من ترى عليه آثار[10] انوار خدمتي .

20 واسبغ عليكم نعمه ظاهرة وباطنة » . قال ابن عطاء[11] : النعم[12] الظاهرة الاسلام والنعم الباطنة الايمان .

وقال ابن عطاء في هذه الآية[13] : « الظاهرة »[14] خدمة الظاهر[15] ، و« الباطنة » نور المعرفة .

---

1) H: + رحمة الله عليه || 2) YB: تُسمع || 3) YB: اجاب || 4) B: سببٌ وواسطةٌ || 5) Y: وكثيراً || 6) H: + رحمة الله عليه || 7) B: كلامه || 8) YH B: والديك || 9) H: + رحمة الله عليه في هذه الآية ؛ Y: + في هذه الآية || 10) HB: — آثار || 11) B: قال بعضهم || 12) HB: — النعم || 13) HB: — في هذه الآية ؛ Y: في قوله اسبغ ... قال || 14) B: النعمة الظاهرة || 15) H: الظاهرة .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يذكر عن ابن عطاء في هذه الآية[1] : « ظاهرة » ما يعلم الناس من حسناتك و « باطنة » ما لا يعلمه الا الله تعالى[2] من سيّئاتك . والظاهر بنعيم الدنيا ، والبـاطن بنعيم الآخرة .

27 « ما نفدت كلمات الله » . قال ابن عطاء[3] : « ما نفدت كلمات الله » اي[4] علم كتابه وعجائب حكمته .

31 « ان في ذلك لآيات لكل صبار شكور » . قال ابن عطاء[5] : الشكور الذي يكون شكره على البلاء كشكر غيره على النعماء .

سورة السجدة

(32)

9 « ثم سوّاه ونفخ فيه من روحه » . قال ابن عطاء : قومه بفنون الآداب ونفخ فيه الروح الخاص الذي فضله على سائر الأرواح لما كان له عنده من محل التمكين ، وما كان فيه من تدبير الخلافة ومشافهة الخطاب .

13 « ولو شئنا لأتينا كل نفس هداها » . قال ابن عطاء : لو شئنا لوفقنا كل عبد لطلب مرضاتنا . « ولكن حق القول مني » بالوعد والوعيد ليتم الاختيار .

13 « لأملأنّ جهنم من الجنة والناس أجمعين» . قال ابن عطاء : « حق القول » بالوعد والوعيد ولا بد من المحنة ليتم الاحكام على ما جرى في الأزل .

16 « تتجافى جنوبهم من المضاجع » . قال ابن عطاء : جفت جنوبهم وأبت ان تسكن على بساط الغفلة وطلبت بساط القربة والمناجاة . وأنشد :

جفت عيني عن التغميض حتى كان جفونها عنها قصار

---

1) B: في قوله تعالى « نعمة ... » قال؛ F: في قوله « نعمة ظاهرة » قال ما يعلم ؛ H: — في قوله « ظاهرة » قال ما يعلم || 2) H: — تعالى || 3) H: + رحمة الله عليه في قوله « ما نفدت ؛ Y: + في قوله || 4) YH: قال || 5) H: + رحمه الله .

كأنّ جفونها سُملت بشوك فليس لنومة[1] فيها قرار
أقول وليلتي تزداد طولا أيا ليلى لقدّ بعد النهار

16 « يدعون ربهم خوفا وطمعاً » . قال[2] ابن عطاء[3] : قوم يدعونه خوفا من سخطه وطمعا في ثوابه . والأوساط يدعونه خوفا من اعتراض الكدورة في المحبة وصفاء المعرفة . والأجلة[4] يدعونه خوفا من قطعه وطمعا في دوام الودّاد[5] : لأن الخوف من شرائط الايمان .

17 « فلا تعلم نفس ما أُخفي لهم من قرة أعين » . قال ابن عطاء : قرت أعينهم[6] بما سبق لهم من حسن الموافقة مع ربهم .

18 « أفمن كان مؤمنا كمن كان فاسقاً » . قال ابن عطاء : من كان في بصيرة الطاعة والايمان لا يستوي مع من هو في ظلمات[7] الفسق والعصيان .

24 « وجعلنا منهم أئمة يهدون بأمرنا » . قال ابن عطاء : القدرة أسرتهم والمشيئة صرفتهم . فلا المشيئة مصروفة ولا القدرة مردودة .

27 « او لم يروا انا نسوق الماء الى الارض » قال ابن عطاء : يُوصل[8] بركات المواعظ الى القلوب القاسية المعرضة عن الحق فتتعظ بتلك المواعظ .

سورة الاحزاب

(33)

1 « يا ايها النبي اتق الله » . قال ابن عطاء في[9] قوله « يا ايها النبي »[9] يا ايها المخبر عني[10] خبرَ صدق والعارف بي[11] معرفة حقيقة[12] « اتق الله » في[13] ان[14] يكون لك التفات الى شيء سواي .

---

1) HF: لنومه || 2) HB: + ابو العباس || 3) H: + رحمة الله عليه ؛ YH: + في قوله « يدعونه ... » قال || 4) B: والاجلاء || 5) F: الود || 6) H: قرة أعين || 7) H: ظلمة || 8) H: توصل ؛ Y: نوصل || 8) B: — في قوله ... النبي || 9) Y: + اي || 10) YF: عن || 11) HF: في || 12) H: الحقيقة || 13) H: — في || 14) H: وان .

سمعت ابا الحسين الفارسي يقول : سمعت ابن عطاء يقول : للتقوى[1] ظاهر وباطن . فظاهرها محافظة الحدود وباطنها[2] النية والاخلاص .

سمعت ابا الحسين الفارسي يقول : سمعت ابن عطاء يقول : المتقي من اتقى رؤية تقواه .

8 « وليسأل الصادقين عن صدقهم » . قال ابن عطاء : يسألهم عن توسلهم بصدقهم[3] الى من لا يتوسل[4] اليه الا به . فعندها تذوب جسومهم وتنقطع آمالهم ، ويصير[5] صدقهم كذباً وصفاؤهم كدرا ويستوحش[6] العبد من حسن افعاله[7] . ومن رغب فيما[8] لا خطر له ، اغفل عما[9] فيه الأخطار .

31 « ومن يَقنُتْ منكنّ لله ورسوله » . قال ابن عطاء : من يختار صحبة الرسول[10] منهن على الدنيا من القانتات ، وهي التي تخضع للرسول[10] وتذل له ، ولا تخالفه ، « وتعمل صالحاً » ، وتتبع[10] مراد الرسول[11] فيما يريده .

33 « وانما يريد الله ليذهب عنكم الرجس » . قال ابن عطاء : يذهب عن نفوسكم رجس الفواحش ويطهر قلوبكم بالايمان والرضا والتسليم .

35 « ان المسلمين والمسلمات ... والصادقين والصادقات ... والذاكرات » . قال ابن عطاء : لم[12] يبلغ أحد الى مقام الصدق بالصوم والصلاة ولا بشيء من الاجتهاد . ولكن وصل الى مقام الصدق بان طرح[13] نفسه بين يديه وقال : انت ! انت ! ولا بد لنا منك .

وقال ابن عطاء[14] : « ان المسلمين »[15] الذين اسلموا وانقادوا وآمنوا وصدقوا[16] وقنتوا[17] ودعوا الله تعالى على الاخلاص ، وصدقوا الله تعالى في وعده ، ووفوا له

---

1) FB: التقوى || 2) YFB: فظاهره ... وباطنه ؛ H: وظاهره || 3) B: قال ابن عطاء ليجزي الله الصادقين بصدقهم وليسأل الصادقين عن صدقهم ؛ F: قال ابن عطاء في قوله ليجزي الله الصادقين بصدقهم الى من لا وسيلة ؛ Y: قال ابن عطاء في قوله ليجزي ... وليسأل صدقهم قال || 4) B: وسيلة || 5) YHF: وصار || 6) YHF: واستوحش || 7) H: + + قال ابن عطاء || 8) B: فيمن || 9) H: ما || 10) B: صلعم ؛ F: + عليه السلام || 10) H: يذل ... يعمل ... ويتبع || 11) FB: صلعم || 12) B: لا || 13) F: بطرح || 14) H: + رحمة الله عليه ؛ B: وقال بعضهم || 15) YB: — المسلمين || 16) Y: — وصدقوا || 17) H: وخشعوا .

بما وعـــدوه من انفسهم ، وصبروا في البأساء والضراء ، وخشعوا وخضعوا وانقادوا وتصدقوا وخرجوا عن[1] جميع ما ملكوا ، وصاموا[2] وامسكوا عن[1] المخالفات ، وحفظوا فروجهم ، ورعوا اسرارهم عن نزعات الشيطان ، وذكروا الله تعالى[3] ولم ينسوه في جميع الاحوال : أعدّ الله[4] لهم الرضوان والرضا والتمكين من[5] المشاهدة واللقاء .

37 «واذ تقول للذي انعم الله عليه وانعمت عليه». قال ابن عطاء[6] : انعم الله[7] عليه بمحبتك ، وانعمت عليه[8] بالتبني .

37 «وتخفي في نفسك ما الله مبديه». قال ابن عطاء[9] : تخفي في نفسك ما اظهره الله تعالى[10] لك من انه يزوّجها منك، وتخشى ان يُظهر[11] ذلك للناس فيفتتنوا .

37 «وتخشى الناس والله احق ان تخشاه». قال ابن عطاء : تخشى الناس ان يهلكوا في شأن زيد . فذلك من تمام شفقته على الامة . «والله احق ان تخشاه» : ان تبتهل اليه ليزيل عنهم ما تخشى فيهم[12].

39 «الذين يبلغون رسالات الله ويخشونه». قال ابن عطاء : هذه خشية السادات والاكابر . واما[13] خشية عوام الخلق فمن[14] جهنم .

44 «تحيّتهم يوم يلقونه سلام». قال ابن عطاء : اعظم عطية للمؤمن في الجنة سلام الله تعالى[10] عليهم من غير واسطة .

45 «انا ارسلناك شاهدا ومبشرا ونذيرا». قال ابن عطاء[6] في هذه الآية : انا شرفناك برسالتنا فتخبر[15] عنا خبر صدق . فتهدي بك قلوبا عمياء . أرسلناك شاهدا لنا ، لا تشهد معنا سوانا . جعلنا الخلق كلهم يشهدونك ويشهدوننا فيك . ولا يشهدك الا من اثر فيه بركة نظرك[16] . فيشهدك ويشهدنـــا فيك . ومن لم

---

1) FB: من ‖ 2) H: — وصاموا ‖ 3) H: — تعالى ‖ 4) B: + تعالى ‖ 5) H: — من (والمشاهدة) ‖ 6) H: + رحمة الله عليه ‖ 7) Y: + تعالى ‖ 8) F: + باليقين ‖ 9) H: — قال ابن عطاء ‖ 10) H: — تعالى ‖ 11) F: تظهر ‖ 12) F: — وتخشى الناس ... تخشى فيهم ‖ 13) YH: وأما ‖ 14) YH: من ‖ 15) Y: فلتخبر ‖ 16) FB: نظري .

بجعلك الدليل علينا[1] عمي وضل . فانك البشير تبشر من اقبلنا عليه بالرضوان ، وتنذر من اعرضنا عنه بالخذلان . فانت[2] محل مشاهدة الخلق ايانا بك . أخذناك عنك ، فلا تشهد شهودهم ، وغيبناك عنهم فلا يشاهدون منك الا ظاهرك ، وانت لا تشهد[3] سوانا بحال .

55 « ان الله كان على كل شيء شهيدا » . قال ابن عطاء : الشهيد الذي يعرف خطرات قلبه[4] كما يعرف حركات جوارحه .

56 « ان الله وملائكته يصلون على النبي » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابـا القاسم البزاز بمصر يقول : ويُذكر[5] عن ابن عطاء[6] قال : الصلاة[7] من الله تعالى[8] وصلة ، ومن الملائكة رفعة ، ومن الأمة متابعة ومحبة .

72 « انا عرضنا الامانة » . قال ابن عطاء : الامانة هو تحقيق التوحيد على سبيل التفريد .

72 « انه كان ظلوما جهولا » . قال ابن عطاء : ظلم نفسه حيث لم يشفق مما أشفق منه السموات والارض .

سورة سبأ

(34)

1 « الحمد لله الذي له ما في السموات » . قال ابو العباس[9] بن عطاء[10] : المحمود من لم يربط عباده بشيء من الاكوان . قطع املاكهم عن جميعها لئلا يشتغلوا بها ، فيكون اشتغالهم بمن له الاكوان وما فيها . قوله تعالى[11] « وله الحمد في الآخرة » حيث لم يناقش[12] في المحاسبة مع عباده ؛ « وهو الحكيم » فيما دبّر و « الخبير »[13] بما[14] خفي[15] وستر .

1) H: — علينا || 2) H: فانك || 3) F: يشهد || 4) B: قلب العبد || 5) H: يذكر || 6) H: + رحمة الله عليهم || 7) YHB: الصلوات || 8) H: — تعالى || 9) H: — ابو العباس || 10) H: + رحمة الله عليه || 11) F: — تعالى || 12) B: ينافس || 13) FB: خبير || 14) FB: عما || 15) H: عفى .

10 « ولقد آتينا داود منّا فضلا » . قال ابن عطاء : « فضلا » اي علماً ان ليس للعبد خير الا[1] من ربه ، مقبلا ومدبرًا ، عاصياً[2] ومطيعاً .

13 « اعملوا آل داود شكرًا » . قال ابن عطاء : اعملوا من الاعمال ما تستوجبون عليه الشكر .

وقال ايضا : اظهروا شكر النعمة كظهور[3] النعمة عليكم .

13 « وقليل من عبادي الشكور » . سمعت محمد بن عبد الله البجليّ[4] يقول : سمعت ابن عطاء يقول في قوله « وقليل من عبادي الشكور » قال : قليل من عبادي[5] من يرى الطاعة منة مني عليه .

سورة الملائكة (فاطر)

(35)

1 « يزيد في الخلق ما يشاء » . قال ابن عطاء[6] : حسنَ المعرفة بالله تعالى[7] وحسن الاقبال عليه[8] وحسن المراقبة له[9] والمشاهدة اياه[10] .

3 « هل من خالق غير الله يرزقكم » . قال ابن عطاء[11] : من علم انه[12] لا رازق للعباد غير الله[13] ، ثم يتعلق قلبه بالاسباب ، فهو من المبعدين عن طريق الحقائق .

28 _ « انما يخشى الله من عباده العلماء » . قال ابن عطاء : الخشية اتم من الخوف لانها[14] صفة الأولياء[15] والعلماء .

32 « فنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات » . قال ابن عطاء : العبادة غاية الظالم لنفسه ، والعبودية غاية المقتصدين ونهايتهم ، والعبودة[16] تحقيق ومشاهدة للسابقين .

1) HFB: — الا || 2) YH: وعاصيا || 3) B: بظهور || 4) H: — البجلي ؛ Y: السحل || 5) B: — من عبادي || 6) Y: + اي يزيد || 7) H: — تعالى || 8) B: + تعالى || 9) FB: — له || 10) B: + عز وجل || 11) H: + رحمة الله عليه || 12) B: ان || 13) + تعالى ؛ YH: غيره [— الله] || 14) HB: لانه || 15) YFB: — الاولياء و || 16) HF: والعبودية .

وقال ابن عطاء : الظالم معذب[1] ، والمقتصد معاتب ، والسابق ناج مقرب .

وقال ابن عطاء : قدّم الظالم لئلا ييأس من فضله[2] . والسابق مقدم بسبقه .
لكن اظهر لطفه[3] بتقديم الظالم ، ليعرفوا كرمه فيرجعوا[4] اليه .

وقال ابن عطاء : يحتاج قائل كلمة[5] التوحيد الى ثلاثة انوار : نور الهداية ونور الكفاية ونور الرعاية والعناية . فمن منّ الله تعالى[6] عليه بانوار الهداية ، فهو معصوم من الشرك والنفاق . ومن منّ[7] عليه بانوار[8] الكفاية ، فهو معصوم من الكبائر والفواحش . ومن منّ[9] عليه بانوار[8] العناية والرعاية ، فهو محفوظ من الخطرات الفاسدة والحركات التي هي لأهل الغفلات . فالنور[10] الاول للظالم ، والنور الثاني للمقتصد ، والنور الثالث للسابق .

وقال ابن عطاء: حمد الظالمين على العادة ، وحمد المقتصدين على اللذة ، وحمد السابقين على السابقة[11] .

وقال ابن عطاء[12] : الظالم النفس ، والمقتصد القلب ، والسابق الروح[13] .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز بمصر يقول : قال ابن عطاء : الظالم هو الذي يحبه من اجل[14] الدنيا ، والمقتصد الذي يحبه من أجل العقبى ، والسابق الذي أسقط مراده لمراد الحق منه[15] . فلا يرى لنفسه طلباً ولا مراداً لغلبة سلطان الحق عليه[16] .

سورة يس

(36)

7 « لقد حق القول على اكثرهم فهم لا يؤمنون » . قال ابن عطاء[17] : حق القول على اهل الشقاوة في الازل انهم لا يؤمنون ولو جاءتهم كل آية . فالنبي

---

1) H: معذور ‖ 2) YH: + وقال السابق ‖ 3) H: + وكرمه ‖ 4) YH: ويرجعوا ‖ 6) B: — كلمة ‖ 6) H: — تعالى ‖ 7) Y: + الله تعالى ‖ 8) FB: بنور ‖ 9) H: + الله ‖ 10) Y: النور ‖ 11) Y: المسابقة ‖ 12) H: + رحمة الله عليه ‖ 13) YB: — وقال ... الروح ‖ 14) B: لاجل ‖ 15) YFB: — منه ‖ 16) H: لغلبة الحق عليه وسلطانه .

صلعم[1] يسمع خطابَه من اسمعه الحقُ في الازل[2] نداء السعادة . فاذا سمع نداء النبي صلعم[1] ، اجاب لما سبق له من الاجابة لنداء الحق .

9 « وجعلنا من بين ايديهم سدا ومن خلفهم سدا » . قال ابن عطاء[3] : جعلنا[4] من بين ايديهم سدًّا وهو طول الأمل وطمع البقاء ، ومن خلفهم سدًّا ، وهو[5] الغفلة عما سبق منه[6] من الجنايات وقلة الندم والاستغفار عليـــه . اعماه تردده في الغفلات عن الاعتذار لما سبق له[7] من الجنايات .

22 « وما لي لا اعبد الذي فطرني » . قال ابن عطاء : بالفطرة جعل الاشخاص في قبضة القدرة ، والارواحَ في قبضة العزة .

33 « وآية لهم الارض الميتة أحييناها » . قال ابن عطاء[8] : القلوب الميتة بالغفلة أحييناها[9] بالتيقظ والاعتبار والموعظة ، « واخرجنا منها » معرفة صافية تضيء انوارها[9] على الظاهر والباطن .

55 « ان اصحاب الجنة اليوم في شغل فاكهون » . قال ابن عطاء : شغلُهم في الجنة استصلاح انفسهم لميقات المشاهدة . وهذا من اعظم الاشتغال[10] .

57 « لهم فيها فاكهة ولهم ما يدعون » . قال ابن عطاء : مكر[11] بالخلق في كل موضع وخدعهم عنه بكل شيء ، حتى في الجنة بقوله[12] « لهم[13] فيها فاكهة » . ولو علت هممهم ، لما أعاروا أبصارهم[14] الجنة وما فيها ، بل خرجوا منها طالبين محل الرضا ومشاهدة الحق . كن[15] علت[16] همته وهو السفير الأعلى ، حين أخبر عنه فقال « ما زاغ البصر وما طغى » (٥٣ : ١٧) .

58 « سلام قولا من رب رحيم » . قال ابن عطاء : السلام جليل الخطر وعظيم المحل . وأجلّه خطرًا ما كان في المشافهة والمكافحة من الحق حين يقول : « سلام قولا من رب رحيم » .

---

1) Y: عليه السلام || 2) F: — أنهم لا ... في الازل || 3) H: + رحمة الله عليه || 4) B: وجعلنا || 5) H: فهو || 6) F: — منه || 7) H: منه || 8) YH: فاحييناها || 9) HFB: انواره || 10) YB: الاشغال || 11) Y: + الحق || 12) YH: بقول || 13) Y: — لهم || 14) B: الأبصار || 15) B: + قد || 16) YH: علا .

70 « ولينذر من كان حيًّا » . قال ابن عطاء : اي من كان في علم الله تعالى[1] حيًّا ، أحياه الله تعالى[2] بالنظر اليه والفهم عنه والسماع منه والسلام عليه .

سورة الصافات

(37)

6 « انا زينا السماء الدنيا بزينة الكواكب » . قال ابن عطاء : زين الله تعالى السماء الدنيا بالكواكب النيرة[3] ، وزين[4] قلوب اوليائه بكواكب المعرفة وهي الانوار الظاهرة .

89 « فقال اني سقيم » . قال ابن عطاء : اي[5] سقيم مما أرى من مُخالفتكم وعبادتكم الاصنام .

102 « فلما بلغ معه السعي » . قال ابن عطاء : لما سعى في الطاعة سعيَه وقام بحقوق الله[6] عليه[7] حسب ما رضي به[8] الخليل ، وقرت عينه بقيامه بحقوق مولاه ، وأنس[9] الخليل به وفرح بمكانه ، قيل له اذبحه ، فانه لا يصلح للخليل ان يعرج على شيء دون خليله ولا يفرح بسواه . فابتلي بذبحه . ثم[10] لما[11] أسلم وقام مقام الاستقامة واتبع الأمر ، فداه « بذبح عظيم » .

103 « فلما اسلما وتلّه للجبين » . قال ابن عطاء : انقادا للامر ورضيا به .

164 « وما منا الا له مقام معلوم » . قال ابن عطاء : لك مقام المشاهدة ، ولهم مقام الخدمة .

---

1) H: — تعالى ‖ 2) H: — تعالى ‖ 3) B: — النيرة ‖ 4) H: — وزين ‖ 5) HF: اني ‖ 6) YFB: + تعالى ‖ 7) H: — عليه ‖ 8) H: — به ‖ 9) YFB: أنسي ‖ 10) B: — ثم ‖ 11) H: — لما.

سورة صٓ

(38)

2-1 «صٓ». قال ابن عطاء[1]: معناه[2] صفاء قلوب العارفين بما اودعت فيها من لطائف الحكمة وشريف الذكر ونور المعرفة. قوله تعالى[3]: «والقرآن ذي الذكر» اي[4] ذي البيان الشافي والاعتبار والموعظة البليغة. قوله تعالى[5]: «بل الذين كفروا في غرة وشقاق» اي في غفلة واعراض عما يراد بهم، وذلك منهم قريب.

20 «وآتيناه الحكمة وفصل الخطاب». قال ابن عطاء: العلمَ والفهم.
وقال في موضع آخر: العلمَ بنا والفهم عنا[6].

26 «إنا جعلناك خليفة في الارض». قال ابن عطاء[6]: إنا[7] جعلناك[8] خليفة في الارض لتحكم بين[9] عبادي بحكمي ولا تتبع هواك فيهم ورأيك، وتحكم لهم كحكمك لنفسك. بل تضيق على نفسك وتوسع عليهم.

29 «كتاب انزلناه اليك مبارك». قال ابن عطاء[1]: مبارك على من يسمعه منك فيفهم المراد منه وفيه[10]، ويحفظ آدابه وشرائعه. وفيه موعظة[11] لأولي العقول السليمة، الراجعة الى الله تعالى[12] في المشكلات.

30 سمعت منصور بن عبد الله يقول: سمعت ابا القاسم المصري يقول عن ابن عطاء في قوله «انه أواب» قال: سريع الرجوع الى ربه في كل نازلة تنزل به[13]. والاواب الراجع اليه، الذي يستعين به[14] ولا يستعين بسواه.

35 «وهب لي ملكاً لا ينبغي لأحد من بعدي». قال ابن عطاء: مكني من مخالفة نفسي حتى لا اوافقها بحال.

---

1) H: + رحمة الله عليه || 2) H: — معناه || 3) H: عز وعلا || 4) H: — اي || 5) F: منا || 6) F: + قوله تعالى؛ H: + رحمة الله عليه؛ Y: + في قوله || 7) YHB: — انا || 8) YB: جعلناك || 9) YH: في || 10) H: — وفيه || 11) Y: مواعظ || 12) H: — تعالى || 13) B: — سمعت ... تنزل به || 14) H: الذي لا يستغني بغيره.

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء[1] : انما سأله ذلك ليتال حسن الصبر في الكف عن الدنيا ، ويظهر جميل الاجتهاد فيها . لان الزاهد في الدنيا من نالها فصبر[2] عنها .

وقال ابن عطاء[1] : لما سأل سليمان عليه السلام[3] من الله تعالى[4] الملك ، سخر له الريح : اعلمه بذلك أنّ ما سواه ريحٌ ، لا بقاء له ولا دوام ، وان العاقل من كان[5] سؤاله الباقي الدائم .

وقال ابن عطاء[1] : سأله ملك الدنيا لينظر كيف صبره عن[6] الدنيا مع القدرة عليها .

36 « فسخرنا له الريح » . قال ابن عطاء : لما طفق سليمان[7] بالافراس مسحاً بالسوق والاعناق لما فاته من الصلاة[8] باشتغاله[9] بهن[10] ، شكر الله تعالى[10] ذلك له وأبدله فرساً لا يحتاج الى رائض ولا علف ولا يبول ولا يروث وهو الريح . قال الله تعالى « فسخرنا له الريح تجري بأمره » : لان الفرس خلق من الريح على ما ذكر عن الشعبي[11] : لما غار سليمان[7] علىّ فوت امر الله وهو[12] الصلاة وافنى الذي شغله عن ذكر الله[13] ، عوّضه الله تعالى[10] عليه ما[14] هو أجل مما ترك في جنب[15] الله[16] . وهو تأديب لسليمان[17] بان[18] من[19] شغله عن الله تعالى[20] شيء ، فتركه وأقبل على ربه ، عوضه الله[21] عليه ما هو خير منه[22] وأبقى .

39 « هذا عطاؤنا فامنن وأمسك بغير حساب » . قال ابن عطاء[1] في هذه الآية : امنن على من اردتّ بعطائنا . فانا لا نمن عليك بذلك ، ولا نمن عليك

---

1) H: + رحمة الله عليه || 2) FB: وصبر || 3) F: — عليه السلام || 4) B: — من الله تعالى ؛ H: — تعالى || 5) YH: يكون || 6) YF: من || 7) YB: + عليه السلام || 8) B: الصلوات || 9) H: بالاشتغال || 10) H: — تعالى || 11) Y: + رحمه الله || 12) H: وهي || 13) YB: + تعالى || 14) B: بما || 15) FB: جنبه [— الله] || 16) Y: + تعالى || 17) B YH: — لسليمان || 18) B: — بان || 19) B: لمن ؛ F: لسليمان ولمن || 20) HF — تعالى || 21) FB: + تعالى ؛ H: + عز وجل ؛ Y: — الله || 22) YHB: — منه.

الا بالمعرفة والهداية . قال الله تعالى[1] «بل الله يمن عليكم ان هداكم للايمان» (٤٩ : ١٧) .

44 «انا وجدناه صابرًا» قال ابن عطاء : واقفاً معنا بحسن الأدب ، لا يؤثر عليه دوام النعم ولا يزعجه تواتر البلاء والمحن لمشاهدته المنعم والمبلي و «نعم العبد» ، عبد لم يشغله ما لنا[2] عنّا .

44 «نعم العبد انه اواب» . قال ابن عطاء[3] : «انه أواب» اي راجع الى الله[4] في صبره ، لم يطالع نفسه فيه لأن تبدد الهم من أعظم العقوبات .

وقال ابن عطاء : «أنه اواب» اي[5] عارف بتقصير الخلق ونقصانهم ، وكمال الحق وجوده[6] ، فرجع الى حد الكمال والجود[7] .

46 «انا اخلصناهم بخالصة ذكرى الدار» . قال ابن عطاء[8] : انا[9] اخلصناهم لنا وخصصناهم بنا . ومعنى قوله[10] «بخالصة» : تلك[11] الخالصة[12] خلوّ سرّه عن ذكر الدارين وما[13] فيها ، حتى كان لنا خالصاً مخلصاً .

وقال ابن عطاء[8] : اخلصه للمحبة فاتخذه[14] خليلا .

72 «ونفخت فيه من روحي» . قال ابن عطاء : ابديت عليه آثار شواهد[15] عزتي ، وروّحت سرّه بما[16] يكون به العبيد روحانيين .

87 «ان هو الا ذكر للعالمين» . قال ابن عطاء[8] : يطرد به[17] عنه[18] الغفلة ليعتبر[19] به المعتبرون .

---

1) H: — الله تعالى || 2) H: له || 3) B: — ابن عطاء ؛ H: + رحمة الله عليه || 4) Y: — الى الله ؛ B: + تعالى || 5) H: — اي || 6) H: ووجوده || 7) H: والوجود || 8) H: + رحمة الله عليه || 9) HFB: — إنا || 10) H: — قوله || 11) H: هي || 12) H: — الخالصة || 13) Y: + كان || 14) B: — فاتخذه || 15) H: آياتي وشواهد || 16) FB: ما || 17) F: — به || 18) B: — عنه || 19) H: وليعتبر .

سورة الزمر

(39)

9 « أمّن هو قانت آناء الليل » . قال ابن عطاء[1] : القانت الذي يجتهد في العبادة[2] ولا يرى ذلك من نفسه ، ويرى فضل الله تعالى[3] عليه في ذلك . فاذا رجع الى نفسه في شيء من أحواله[4] وافعاله ، فليس بقانت .

9 « هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون » . قال[5] ابن عطاء : العلم اربعة : علم المعرفة وعلم العبادة وعلم العبودية وعلم الخدمة .

22 « أفمن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربّه » . قال ابن عطاء : من[6] آمن بالله[7] وصدقه ، « فهو على نور من ربه » اي على بيان من ربه .

29 « الحمد لله بل اكثرهم لا يعلمون » . قال ابن عطاء : لا يعلمون[8] ما لهم في صمد الله[7] من الذخر والفخر[9] .

30 « انك ميت وانهم ميتون » . قال ابن عطاء : « انك ميت » اي غافل عما هم فيه من الاشتغال بالدنيا ، « وانهم ميتون » عما كوشفت[10] به من حقائق التقريب والقرب .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز بمصر يقول : قال ابو العباس بن عطاء : « انك ميت » عن شواهد ما استتر ، « وانهم ميتون » عن شواهد ما اظهر[11] .

33 « والذي جاء بالصدق وصدق به » . قال ابن عطاء : الذي جاء بالصدق محمد صلعم ، فأفاض من بركات انوار صدقه على ابي بكر رضي الله عنه[12] فسمي صديقاً . وكذلك بركات الانبياء[13] والاولياء .

---

1) H: + رحمة الله عليه || 2) F: — في العبادة... الى نفسه || 3) H: — تعالى || 4) YFB: — احواله و || 5) H: — قال ... العبادة وعلم || 6) B: أفمن ؛ F: فمن || 7) Y: + تعالى || 8) H: تعلمون || 9) B: — الحمد لله ... والفخر || 10) F: كوشف || 11) B: عن الآخرة وحقائقها || 12) YH: — رضي الله عنه || 13) H: + صلوات الله عليهم .

36 « أليس الله بكافٍ عبده » . قال ابن عطاء : خلع حبل[1] العبودية من عنقه ، من نظر بعد هذه الآية الى احد من الخلق او رجاهم او خافهم او طمع فيهم .

52 « او لم يعلم ان الله يبسط الرزق لمن يشاء ويقدر » . قال ابن عطاء[2] : ادار الله[3] عباده وقلّبهم في بسط العزة وتقدير القدرة فقال « ان الله يبسط ... » .

65 « لئن اشركت ليحبطنّ عملك » . سمعت[4] محمد بن عبد الله بن شاذان الرازي[5] يقول : سمعت ابا العباس بن عطاء يقول في قوله تعالى[6] « لئن اشركت... » اي[7] لئن طالعت بسرّك غيري لتُحرمنّ حظك من قربي .
وقال ابن عطاء : هذا شرك الملاحظة والالتفات الى غيره .

73 « وقال لهم خزنتها سلام عليكم » . قال ابن عطاء : السلام في الجنة من وجوه : منهم من[8] يسلم[9] عليه خزنة الجنة يقولون « سلام عليكم طبتم » : وهؤلاء أدناهم — ومنهم من يكون سلامه من الملائكة بقوله « والملائكة يدخلون عليهم من كل باب : سلام عليكم » (١٣ : ٢٣–٢٤) : وهولاء الأوساط — ومنهم من يكون سلامه من الحق بقوله[10] « سلام قولا من رب رحيم » (٣٦ : ٥٨) : وهؤلاء[11] أرفعهم درجة .

74 « وقالوا الحمد لله الذي صدقنا وعده » . قال ابن عطاء : ان العبيد اذا شاهدوا في المشهد الاعلى آثار الفضل وما انعم الله[12] عليهم من فنون النعم[13] التي لم يكونوا[14] يبلغونها باعمالهم قالوا « الحمد لله ... » بفضله من غير استحقاق منا لذلك ، بل فضلاً وجوداً وكرماً .

1) B: — حبل ‖ 2) H: + رحمه الله ‖ 3) B: + تعالى ‖ 4) F: — سمعت ... اي ‖ 5) B: الداراني ؛ H: — الرازي ‖ 6) H: — تعالى ‖ 7) B: — اي ؛ H: قال ‖ 8) F: — من ‖ 9) H: تسلم ‖ 10) B: + تعالى ؛ Y: قوله ‖ 11) YHF: وهو ‖ 12) B: — الله ‖ 13) F: العلم ‖ 14) YII: يكن.

سورة غافر (المؤمن)

(40)

13 « هو الذي يريكم من آياته » . قال ابن عطاء : من آياته انك لا تنظر الى شيء من الموجودات الا وهو يخاطبك بحقيقة التوحيد ويدلك على الحق . وذلك ظاهر لمن تبيّن وكشف له وأيّد بالعناية .

15 « رفيع الدرجات » . قال ابن عطاء : يرفع درجات من يشاء في الدارين فيجعله عزيزاً فيهما . وخلق[1] « العرش » اظهاراً[2] لقدرته لا مكاناً لذاته . « يلقي الروح من امره » على ضروب : فمن ألقى اليه روحَ الصفاء ، أنطقه بها واحياه حياة الأبد . والروح روحان : روح بها[3] حياة القلب[4] ، واخرى لطيفة بها ضياء الخلق .

15 وقال ابن عطاء في قوله « يلقي الروح من امره » قال : حياة الخلق على حسب[5] ما ألقى اليهم من الروح . فمنهم من ألقى اليه روحَ الرسالة ، ومنهم من ألقى اليه روحَ النبوة ، ومنهم من ألقى اليه روحَ الصديقية . ومنهم من ألقى اليه روحَ الشهادة ، ومنهم من ألقى اليه روحَ الصلاح ، ومنهم من ألقى اليه روحَ العبادة والخدمة ، ومنهم من ألقى اليه روحَ الهداية ، ومنهم[6] من ألقى اليه روحَ الحياة فقط : فهو ميت في الباطن وان كان حيّاً في الظاهر .

15 « لينذر يوم التلاقي » . قال ابن عطاء : نبيّاً كان او داعياً اليه برونه[7] من غير ان يحدث[8] له رؤية ، لانهم لم[9] يغيبوا عنه قط .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول[10] : قال ابن عطاء : يلقي[11] المرء خصمه[12] وعمله واحباءه[13] ومواعيده .

17 « اليوم يجزى كل نفس بما كسبت » . قال ابن عطاء : من طالع من[14] نفسه أفعاله وأذكاره وطاعاته ، جوزي على ذلك ، ولا ظلم[15] عليه فيه . ومن

---

1) YFB: — وخلق || 2) B: اظهار || 3) YFB: به || 4) YHB: الخلق || 5) F: — على حسب || 6) B: — ومنهم || 7) H: برويه || 8) H: تحدث || 9) B: — لم ؛ F: لا || 10) H: قال || 11) FB: يلتقي || 12) FB: وخصمه || 13) B: وأحباره ؛ F: وأحباءه || 14) B: في || 15) FB: يظلم .

طالع فضله ومنته ، اسقط عن درجة الجزاء الى مقام الافضال والرحمة بقوله[1] : « قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فليفرحوا » (١٠ : ٥٨) .

18 « وانذرهم يوم الازفة » . قال ابن عطاء : يوم يُعطى كل عامل جزاء عمله .

28 « وقال رجل مؤمن من آل فرعون يكتم ايمانه » . قال ابن عطاء : المؤمن يألف المؤمن ويذبّ عنه ، والمنافق يُرائي المنافق ويجادل عنه ؛ والمؤمن ينصح ، والمنافق يعترض .

44 « وافوض أمري الى الله » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال أبو العباس بن عطاء في قوله[2] « وافوض أمري الى الله »[3] : اجعل امري امره ، فلا أتقدم حتى يأذن لي .

60 « وادعوني استجب لكم » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول[4] : قال ابن عطاء[5] : ان[6] للدعــاء اركانا[7] واجنحة واسبابا[8] واوقات . فان وافق اركانه قوي ، وان وافق اجنحته طار في السماء ، وان وافق مواقيته فاز ، وان وافق أسبابه انجح . فاركانه حضور القلب والرقــة والاستكانة والخشوع وتعلق القلب بالله وقطعه من الاسباب — واجنحته الصدق — ومواقيته الاسحار — واسبابه الصلاة[9] على محمد صلعم .

وقال ايضا : ادعوني واستجيبوا لي[10] ، استجب لكم[11] .

66 « وأمرت ان اسلم لرب العالمين » . قال ابن عطاء : أخضع لأوامره وانقاد له ولا اخرج من رسم[12] العبودية بحال .

سورة السجدة

(41)

3 « كتاب فصلت آياته » . قال ابن عطاء[13] : بينت أحكامه .

---

1) B: + تعالى || 2) B: + تعالى || 3) H: ١. قال ؛ Y: + فقال || 4) H: قال || 5) H: + رحمة الله عليه || 6) H: — ان لا || 7) H: اركان || 8) HB: واسباب || 9) H: الصلوات || 10) HF: — لي || 11) Y: — وقال ... لكم || 12) H: رسوم || 13) YH: + في قوله فصلت آياته .

4 « بشيرًا ونذيرًا » . قال ابن عطاء : يبشر من آمن به برضا ربه ، وينذر من أعرض عنه بسخط ربه .

6 « قل انما انا بشر مثلكم يوحى الي » . قال ابن عطاء[1] : انا[2] بشر مثلكم في ظاهر الاحكام ومحل الاتباع ، أبيّن لكم سبيل الشريعة وأحكال الدين واعلمكم[3] بوحي من ربكم انه اله واحد . فمن صدقني واتبع سنتي فقد وصل الى الرضوان الاكبر[4] ، ومن خالفني وأعرض عني ، فقد اعرض عن طريق[5] الحق . فانا بشر مثلكم في الظاهر ، ولست مثلكم في الحقيقة . ألا تراه صلعم يقول[6] : اني[7] لست كاحدكم ، اني ابيت عند ربي[8] ، يطعمني ربي[9] ويسقيني[10] .

12 « وزيّنّا السماء الدنيا بمصابيح » . قال ابن عطاء : زينا قلوب العارفين بانوار المعرفة وجعلنا فيها مصابيح الهداية وضياء التوحيد .

17 « واما ثمود فهديناهم فاستحبوا العمى على الهدى » . قال ابن عطاء : أُلبسوا لباس الهدى[11] ظاهرًا عواري ، فتحقق[12] عليهم لباس الحقيقة ، « فاستحبوا العمى على الهدى » ، فرُدّوا الى الذي سبق لهم في الأزل .

25 « فزينوا لهم ما بين ايديهم » . قال ابن عطاء : النفس قرينة[13] الشيطان وأليفه[14] ومُتّبعه فيما يشير اليه[15] ، مفارقة للحق ، مخالفة[16] له . لا تألف الحق ولا تتبعه[17] . قال الله تعالى « وقيضنا لهم قرناء فزينوا لهم ما بين ايديهم »[18] من طول[19] الامل « وما خلفهم » من نسيان الذنوب .

26 « وقال الذين كفروا لا تسمعوا لهذا القرآن » . قال ابن عطاء : من لم يكن قلبه منورا بالايمان لا يلتذ بسماع القرآن ولا تؤثر فيه مواعظه واحكامه . انما يتعظ

1) YH: + في قوله انما انا بشر مثلكم || 2) B: — انا || 3) YHF: واكلمكم || 4) H: — الاكبر || 5) HB: طريقة || 6) B: بقوله عليه السلام ؛ F: لقوله ؛ Y: ألا تراه عليه السلام يقول || 7) B: — اني || 8) B: — عند ربي ؛ H: + فيطعمني ويسقيني || 9) Y: — ربي || 10) H: + ربي || 11) H: الهداية || 12) B: وتحقيق || 13) YHB: قرين || 14) YFB: والفه || 15) HB: عليه ؛ F: عليها || 16) FB: مفارق ... مخالف ؛ H: مفارقا ... مخالفا || 17) HFB: يألف ... يتبعه || 18) F: + وما خلفهم || 19) F: طول من .

به من كان مؤيد السرّ، منشرح[1] الصدر، مفتوح السمع، حاد البصر، معاناً[2] بالتوفيق، مسدداً[3] بالعصمة. فاذا سمعه، وعى فوائد احكامه واتعظ بلطائف مواعظه.

30 «ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا». سمعت منصور بن عبد الله يقول: سمعت ابا القاسم البزاز يقول[4]: قال ابن عطاء[5]: استقاموا على انفراد القلب بالله تعالى[6].

وبهذا الاسناد[7] قال ابن عطاء[8]: استقاموا على المشاهدة لان من عرف شيئاً[9] لا يهاب غيره ولا يطالع سواه. فتركوا المنازعة والاعتراض مع الحق.

33 «ومن أحسن قولا ممن دعا الى الله». قال ابن عطاء[10]: ما دعا الى الله[11] من دعا بنفسه الى الله تعالى حتى[12] يدعو الى الله تعالى بالله[13]، فيكون هو داعي حق ودعاؤه دعاء[14] حق. قال الله تعالى: «ومن احسن قولا ممن دعا الى الله» بالله لا بنفسه[15]، «وعمل صالحاً» ولم يرَ لنفسه فيه أثراً.

34 «ولا تستوي الحسنة ولا السيئة». قال ابن عطاء: لا يستوي بين من احسن الدخول في خدمتنا والخروج منها[16] وبين من اساء الادب في الخدمة. فان سوء الادب في القرب اصعب من سوء الادب في البعد.

وقد[17] يصفح[18] عن الجهال الكبائر، ويؤخذ الصديقون باللحظ[19] والالتفات.

37 «ومن آياته الليل والنهار والشمس والقمر». قال ابن عطاء: اظهر لك الآيات كلها[20] لتشتغل بمُظهرها دونها. فمن اشتغل بها، شغلته[21] عن مظهرها. ومن اشتغل بمظهرها، شغله ذلك عن الاشتغال بما يشغله عنه بحال. وهو من عظيم الاحوال وسني المراتب.

---

1) H: مشروح || 2) F: معاني ؛ Y: معان || 3) Y: مسدد || 4) H: — سمعت ... يقول || 5) H: — ابن عطاء ؛ FB + في قوله (F + تعالى) ثم استقاموا (B + اي) || 6) HF: — تعالى || 7) H: + سمعت منصور ... يقول || 8) H: + في قوله ثم استقاموا قال || 9) B: شيء || 10) H: + رحمة الله عليه || 11) B: + تعالى || 12) H: دعا الى الله حتى (sic) || 13) B: + عز وجل ؛ Y: + تعالى || 14) B: — دعاء || 15) H: — بالله لا بنفسه || 16) F B: منه || 17) H: فقد || 18) F: يفصح ؛ YH: تصفح || 19) H: بالحظات || 20) H: — كلها || 21) B: شغل ؛ F: شغله.

42 « ولا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه » . قال ابن عطاء : كيف يكون للباطل[1] عليه سبيل وهو من حق بدا ، والى حق يعود ، وهو الحق . فــلا يتحقق به الا محق[2] .

سورة الشورى

(42)

9 « فالله هو الولي وهو يحيي الموتى » . قال ابن عطاء في هذه الآية : الحق تعالى[3] يتولى اولياءه في كل نفس برعاية وعناية طرية . ومن كان الحق متولي سعاياته وحركاته ، كان في أصون صون وأحرز حرز ، وهو الذي يحيي القلوبَ بمشاهدته وبالتجلي[4] بعد الاستتار[5] .

12 « له مقاليد السموات والارض » . قال ابن عطاء : مقاليد السموات الغيوب[6] ، ومقاليد الارض الآيات والبينات .

وقال ايضا في هذه الآية : مفاتيح السموات والارض هي[7] المشيئة والقدرة في السموات والارض . فبمشيئتي قامت[8] السماء بغير عمد ، ترونها ولاعلاقة فوقها . وبقدرتي ثبتت الارض بما فيها وعليها على الماء . وبغامض علمي وقف الماء فلم تضطرب[9] أمواجه . وبمشيئتي تمطر السماء على[10] الارض ، وباذني تخرج النبات من الارض . ومفتاح[11] القلوب بيدي اقلبها كيف اشاء . والضر والنفع بيدي . فكونوا لي صرفاً[12] ، أكن لكم حقاً .

12 سمعت منصور بن عبدالله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : عاتب الله تعالى اولياءه بنظرهم الى ما سواه فقال « بيدي مقاليــد السموات والارض » فلا تشتغلوا بها[13] ولا بما فيها[14] وعليها[15] . فانها كلها قامت

1) B: الباطل || 2) H: حق || 3) FB: — تعالى || 4) F: بالتجلي (— و) || 5) B: الاستتار (sic) || 6) Y: خ : القلوب || 7) FB: لي ؛ Y: في || 8) Y: قام || 9) H: يضطرب || 10) YFB: الى || 11) HB: ومفاتيح || 12) YF: صدقاً || 13) YB: بهما || 14) YB: فيهما || 15) YFB: وعليهما .

بي . كونوا لي حقا ، اسخر لكم الاكوان وما فيها . ألا ترى[1] كيف قطعهم عــن الاعتماد على الانبياء[2] بقوله[3] « من ذا الذي[4] يشفع عنده الا باذنه » (٢ : ٢٥٥) .

19 « الله لطيف بعباده » . قال ابن عطاء : يعلم من انفسهم ما لا يعلمونه من نفوسهم . فربط كلًّا بحدّه . فمن بقي مع حده ، حجب . ومن جاوز[5] حده ، هلك .

وقال ابن عطاء : اللطيف الذي يعرف الغيوب بلا دليل[6] .

23 « لا أسألكم عليه اجرا الا المودة في القربى » . قال ابن عطاء : لا اسألكم على دعوتكم أجرًا الا ان تتوددوا[7] الي بتوحيد الله[8] ، وتتقربوا اليه[9] بدوام طاعته وملازمة أوامره .

28 « وهو الذي ينزل الغيث بعد ما قنطوا » . قال ابن عطاء : ان الله تعالى[10] يربّي عباده بين الطمع واليأس[11] . فاذا طمعوا فيه أيأسهم بصفاتهم[12] . واذا[13] أيسوا اطمعهم بصفاته . واذا غلب على العبد القنوط ، وعلم العبد ذلك واشفق منه ، اتاه من[14] من الله الفرج[15] . الا تراه يقول : « وهو الذي ينزل الغيث من بعد ما قنطوا » ؟ معناه[16] ينزل غيث رحمته على قلوب اوليائه ، فيُنبت فيها التوبة والانابة والمراقبة والرعاية .

30 « وما اصابكم من مصيبة فبما كسبت أيديكم » . قال ابن عطاء : من لم يعلم ان ما وصل اليه من الفتن والمصائب باكتسابه ، وان ما عفا عنه مولاه اكثر ، كان قليل النظر في احسان ربه اليه . لان الله تعالى[17] يقول « وما اصابكم من مصيبة ... ويعفو عن كثير » . فمن لم يشهد ذنبه وجنايته[18] ويندم عليه[19] ، لا يُرجى له النجاة من المصائب والفتن .

---

1) F: يرى ‖ 2) YB: + عليهم السلام ‖ 3) B: + تعالى ‖ 4) B: — الذي ‖ 5) YH: تجاوز ‖ 6) B: + وقال ابن عطاء ؛ F: + وقال ؛ YH: وقال بعضهم : + اللطيف الذي ينهي العباد في الآخرة ذنوبهم لئلا يتشوروا ‖ 7) FB: تتودوا ‖ 8) FB: + تعالى ‖ 9) F: الى الله ‖ 10) H: عز وجل ‖ 11) YH: طمع وياس (Y: وإياس) ‖ 12) B: — بصفاتهم ‖ 13) F: فاذا ‖ 14) F: — من ‖ 15) F: الفرح ‖ 16) H: معنى ؛ Y: — معناه ‖ 17) H: — تعالى ‖ 18) F: وخيانته ‖ 19) sic .

41 « ولمن انتصر بعد ظلمه فأولئك ما عليهم من سبيل » . قال ابن عطاء : خاطب العوام[1] بالانتصار بعد المظلمة[2] ، وأباح لهم[3] ذلك، واختار للنبي[4] صلعم الأخص فندبه[5] اليه[6] بقوله[7] « ولئن صبرتم لهو خير للصابرين » (١٦ : ١٢٦) . ثم لم يتركه ومخاطبة الندب ، حتى امره بالافضل ، فحثّه عليه بقوله « واصبر »[8] . (٥٢ : ٤٨) .

52 « ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان » . قال ابن عطاء[9] : الكتاب ما[10] كتبتُ على خلقي من السعادة والشقاوة ، والايمان ما[11] قسمت للخلق من القربة .

سورة الزخرف

(43)

13 « لتستووا على ظهوره ثم تذكروا نعمة ربكم » . قال ابن عطاء : خاطب العوام بانهم يذكرون النعم في وقت دون وقت . ولا يعرفون نعم الله تعالى[12] عليهم في كل نفس وطرفة عين وحركة وسكون .

15 « وجعلوا له من عبـــاده جزءًا » . قال ابن عطاء : لم يصححوا التسليم والتفويض من كل وجه .

25 « فانتقمنا منهم فانظر كيف كان عاقبة المكذبين » . قال ابن عطاء : حسّنّا[13] في اعينهم ما فيه هلاكهم ، فهلكوا من حيث طلبوا النجاة ، وهو الانتقام.

31 « وقالوا لولا نزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم » . قال ابن عطاء : ليس العظيم عند الله تعالى[14] ، والمكين من عظّمته القرى واهلها وتبيّن آثار الغنى والنعيم[15] عليه . انما المكين والعظيم[16] من أُجري عليه حكم السعادة في القدم .

1) FB: العام || 2) F: الظلمة || 3) Y: — لم || 4) H: النبي || 5) H: نديه || 6) F: — اليه || 7) B: + تعالى || 8) H: — واصبر || 9) H: + أما || 10) H: فا || 11) FB: وما ؛ H: فا || 12) H: — تعالى || 13) F: حسن || 14) H: — تعالى || 15) B: — والنعيم || 16) YB: العظيم (— و) .

32 ورحمة ربك خير مما يجمعون ». قال ابن عطاء : ما يعطيهم على[1] سبيل الفضل خير لهم[2] مما يجازيهم باعمالهم .

33 « لولا ان يكون الناس أمة واحدة ». قال ابن عطاء : اعتذار من الله تعالى الى انبيائه واوليائه[3] انه لم يزو عنهم الدنيا الا لانها[4] لا خطر لها عنده ، وانها[5] فانية . فآثر لهم العقبى[6] التي هي باقية واهلها مُبقّون .

36 « ومن يعشُ عن ذكر الرحمن نقيّض له شيطانا ». قال ابن عطاء : من لم يداوم على الذكر ، فان الشيطان قرينه ، ومن داوم[7] عليه ، لم يقربه[8] الشيطان[9] بحال .

43 فاستمسك بالذي أوحي اليك ». قال ابن عطاء : امر الله تعالى[10] نبيه[11] عليه السلام[12] بالاستمساك والتمسك بالدين وهو صلعم[13] الامام فيه[14] ، ولم يخلُ من التمسك بما[15] امر به لحظة . لكنه[16] خاطبه لرفيع[17] درجته[18] وعظم محله ، لتكون انت متأدباً بآداب التمسك والاقتداء والاستقامة ، وتعلم ان مثله[19] اذا خوطب بمثل هذا الخطاب ، ما الذي يلزمك من الاجتهاد والمجاهدة ؟

44 « وانه لذكر لك ولقومك وسوف تسألون ». قال ابن عطاء : شرف لك بانتسابك الينا[20] ، وشرف لقومك بالانتساب اليك .

55 « فلما آسفونا انتقمنا منهم ». سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : من لم يتَغَرَّ على عباده فليس بحكيم : حماك المعاصي لك لا له ، وانتقم منك لك لا له . هل انتقامه وغضبه الا ليوفر[21] حظه عليك ؟

سمعت منصور[22] بن عبد الله[23] يقول : سمعت ابا القاسم البزاز[24] يقول : قال

---

1) F: عن || 2) F: — لهم || 3) H: — واوليائه || 4) B: لانه || 5) H: وانه || 6) H: الآخرة || 7) F: دوام || 8) F: تقربه || 9) H: — الشيطان || 10) H: عز وجل || 11) Y: النبي || 12) HB: صلعم || 13) Y: — صلعم || 14) Y: + عليه السلام || 15) B: — التمسك بما || 16) Y : — لكنه || 17) YH: لرفع || 18) H: درجاته || 19) B: + عليه السلام || 20) F: اليك || 21) H: لتوفر || 22) YB: منصوراً || 23) YFB: — بن عبد الله || 24) Y: عن ابن عطاء .

ابن عطاء في قوله[1] «فلما آسفونا انتقمنا منهم» قال : لما عصوا[2] رسلنا ، انتقمنا منهم . اذ كان عصيان[3] الرسل عصياننا[4] واسفهم اسفنا .

59 «ان هو [عيسى] الا عبد أنعمنا عليه» . قال ابن عطاء : انعمنا عليه بصحة الاخبار عنا وموافقتنا في كل الاحوال .

67 «الأخلاّء يومئذ بعضهم لبعض عدوّ الا المتقين» . قال ابن عطاء : كل وصلة واخوة منقطعة الا ما كان في الله ولله[5] . فانه[6] كل وقت في زيادة ، لان الله عز وجل[7] يقول «الاخلاء يومئذ ... عدو» اي في انقطاع وبغضة «الا[8] المتقين» فانهم[9] في راحة إخوتهم يرون فضل ذلك[9] وثوابه[10] .

68 «يا عبادي لا خوف عليكم اليوم ولا انتم تحزنون» . قال ابن عطاء : لا خوف عليكم اليوم في الدنيا ، خوف مفارقة الايمان ، «ولا انتم تحزنون» في الآخرة لوحشة[11] البعد والمفارقة .

72 «وتلك الجنة التي اورثتموها بما كنتم تعملون» . قال ابن عطاء : الجنـــة ميراث الاعمال لانها[12] مخلوقة : فوارث المثل[13] مثله[14] . والكتاب ميراث الاصطفائية[15] فانها صفتان من صفات الحق . قال الله تعالى : ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا » (٣٥ : ٣٢) .

89 «فاصفح عنهم» . قال ابن عطاء : اعذرهم في جهلهم بحقك[16] وتركهم[17] لحرمانك[18] . وسلّم عليهم ليسلموا من توابع البلاء عليهم[19] .

---

1) B: + تعالى || 2) B: اغضبوا || 3) B: غضب ... غضبنا || 4) YB: + تعالى || 5) Y: + في || 6) YFB: تعالى || 7) F: — الا || 8) B: — فانهم ... وثوابه || 9) F: — ذلك || 10) H: وثوابها || 11) B: بوحشة || 12) H: لانه || 13) FB: موازي المثل؛ Y: فوازي المثل || 14) YFB: — مثله || 15) H: اصفيائه || 16) F: لحقك || 17) H: واتركهم || 18) B: بحرمانك؛ F: كحرمانك || 19) YFB: — عليهم .

سورة الدخان

(44)

3 « انا انزلناه في ليلة مباركة » . قال ابن عطاء : مباركة[1] لمجاورة[2] الملائكة ومقاربتهم[3] .

58 « فانما يسرناه بلسانك » . قال ابن عطاء : يسر[4] ذكره على لسان من شاء من عباده ، فلا يفتر عن ذكره بحال . وأغلقَ باب الذكر على من يشاء[5] من عباده ، فلا يستطيع ذكره بحال .

سورة الجاثية

(45)

9 « واذا علم من آيتنا شيئاً اتخذها هزوًا » . قال ابن عطاء : من لم يجدّ[6] في طاعة الله تعالى[7] ولم يصرف همّه الى الدخول فيها بشرط الأمر ، والخروج منها بشرط الأدب ، نزع الله تعالى[7] حب الطاعة من قلبه وردّه الى حوله وقوته . قال الله تعالى[7] « واذا علم من آياتنا ... » : علمها علم استدلال لا علم حقيقة[8] .

29 « هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق » . قال ابن عطاء : حكم الأزل ينطق عليهم بتصحيح ما في كتبهم وتحقيقها .

سورة الاحقاف

(46)

3 « ما خلقنا السموات والارض وما بينها الا بالحق » . قال ابن عطاء : خلق السموات والارض واظهر فيها بدائع صنعه وبوادي قدرته . فمن نظر اليها[9] فرأى[10] فيها[11] آثار الصنع ، فهو لتيقظه . ومن نظر وشاهد الصانع ، فهو لتحققه .

---

1) YH: — مباركة || 2) B: بمجاورة || 3) B: — ومقاربتهم || 4) H: يسره || 5) B: شاء || 6) B: يجتهد || 7) H: — تعال || 8) FB: الاستدلال ... الحقيقة || 9) YHFB: اليها || 10) H: وراى || 11) YF: فيها .

13 « ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا » . قال ابن عطاء : « ان[1] الذين قالوا ربنا الله » في صفاء التوحيد ، « ثم استقاموا » ، اجتهدوا في القيام بواجبه[2] .

15 « حتى اذا بلغ أشده وبلغ اربعين سنة » . قال ابن عطاء: خاطب الله تعالى[3] الانبياء[4] وبعثهم[5] عند[6] كمال الأوصاف وتمام العقول ، وهو الوقت الذي اخبر الله تعالى[7] الانبياء عليهم السلام[8] عن تمام خلقة[9] عباده بقوله[10] « حتى اذا بلغ... »

15 « وان أعمل صالحاً ترضاه » . قال ابن عطاء[11] : العمل الصالح[12] المرضي ، ما يصلح للعرض على الحق[13] .

15 « واصلح لي في ذريتي » . قال ابن عطاء : وفقهم لصالح اعمال[14] ترضى[15] بها[16] عنهم .

30 « يهدي الى الحق والى طريق مستقيم » . قال ابن عطاء : يهدي الى الحق في الباطن ، والى طريق مستقيم في الظاهر .

سورة محمد

(47)

3 « ذلك بأن الذين كفروا اتبعوا الباطل » . قال ابن عطاء : اتباع الباطل[17] ارتكاب الشهوات وأماني النفس[18] . واتباع الحق ، اتباع[19] الأوامر والسنن[20] .

7 « يا ايها الذين آمنوا إن تنصروا الله ينصركم » . قال ابن عطاء : هو ان تكون عونا لله تعالى[21] على النفس . فان الله تعالى[21] ينصرك عليها حتى تنقاد لك ، ولا تكونَ[22] عوناً للنفس[23] فتُصرع صرعة لا تقوم[24] بعدها أبداً .

---

1) YH: — ان || 2) HB: بمواجبه || 3) YH: — تعالى || 4) B: + عليهم السلام || 5) H: ونعتهم || 6) B: عنه || 7) H: عز وجل || 8) YH: — الانبياء عليهم السلام || 9) YF: خلقه || 10) B: + تعالى ؛ H: — بقوله || 11) B: قال سهل || 12) B: — الصالح || 13) B: على الله تعالى || 14) B: — اعمال || 15) F: يرضى || 16) B: به || 17) FB: الاباطيل || 18) H: النفوس || 19) F: — اتباع || 20) H: — والسنن || 21) YH: — تعالى || 22) H: ومن لا يكون || 23) H: على النفس || 24) F: يقوم.

17 « والذين اهتدوا زادهم هدًى » . قال ابن عطاء : الذين تحققوا في طلب الهداية ، أوصلناهم الى مقام الهداية وزدناهم هدًى بالوصول الى الهادي[1] .

19 « فاعلم انه لا اله الا الله » . قال ابن عطاء : عالم قول « لا اله الا الله » يحتاج[2] الى اربعة اشياء : تصديق وتعظيم وحلاوة وحرمة . فمن لم يكن له تصديق فهو منافق . ومن لم يكن له تعظيم فهو مبتدع . ومن لم يكن له حلاوة فهو مرآئي . ومن لم يكن له حرمة فهو فاسق . ولم تكمل هذه الخصال الا للنبي[3] صلعم[4] . لذلك[5] قيل له[6] « فاعلم انه لا اله الا الله[7] » لعظيم محله . ودعـا الآخرين[8] الى قوله دون علمه .

وقال ابن عطاء : ان الله[9] أمر نبيه صلعم[4] ان يدعو الخلق اليه ، ثم قال له[10] « فاعلم[11] انه لا اله الا الله » : واعلم انك الداعي للخلق اليّ ، وانا ادعوك منك اليّ ، لئلا تلاحظ شيئاً من أقوالك وأفعالك .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت[12] ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء في قوله[13] « فاعلم انه لا اله الا الله » قال[14] : طلب تنزيه العبد لئلا يكون له خاطرُ غيره في علمه بان[15] لا اله الا هو ، علماً لا قولا . وهو حقيقة التوحيد ؛ حقائق[16] تنبيءُ عن الموحِّد ، لا حقائق تنبيءُ عن العبد .

وقال ابن عطاء : العلم اربعة : علم المعرفة وعلم العبادة وعلم العبودية وعلم الخدمة . حمل الحقّ المصطفى صلعم[17] على هذه الاحوال كلها حيث[18] لم يطقها أحد سواه[19] .

سمعت منصور[20] بن عبد الله[21] يقول : سمعت ابا القاسم البزاز[22] يقول : قال ابن عطاء في قوله[23] « فاعلم انه لا اله الا الله » قال : طلب التنزيه من العبد مع علمه .

1) F: الهدى || 2) B: محتاج || 3) FB: المصطفى || 4) Y: عليه السلام || 5) H: — لذلك || 6) B: — له || 7) H: — أنه ... الله || 8) HB: الآخرون || 9) B: — ان الله؛ YH: + تعالى || 10) B: — له || 11) YFB: فاعلم انك الداعي || 12) H: + عبد الله || 13) B: + تعالى || 14) Y: — قال || 15) B: بانه || 16) F: وحقائق || 13) F: عليه السلام؛ H: صلوات الله وسلامه عليه || 18) B: حين || 19) B: + عليه السلام || 20) Y: منصوراً || 21) YH: — بن عبد الله || 22) Y: — البزاز || 23) B: + تعالى .

24 ﴿أفلا يتدبرون القرآن ام على قلوب أقفالها﴾ . قال ابن عطاء[1] : قلوب اقفلت عن التدبير ، وألسنٌ مُنعت عن التلاوة ، واسماع صمت عن الاستماع . ومن القلوب قلوب كشف[2] عنها الغطاء ، فلا يكون لها[3] راحة الا في تلاوة القرآن واستماعه[4] والتدبّر[5] فيه : فشتّان ما بين الحالتين .

وقال ابن عطاء : المتدبر الناظر في دبر الاشياء وعواقبها واواخرها ليغيب عن شهود[6] اوائلها[7] ومشاهدها ليشهد ما عدم .

سورة الفتح

(48)

1 ﴿انا فتحنا لك فتحاً مبيناً﴾ . قال ابن عطاء[8] : جمع[9] للنبي صلعم[10] في هذه الآية بين نعم مختلفة : بين[11] الفتح المبين وهو من اعلام الاجابة ؛ والمغفرة وهي من اعلام المحبة ؛ وتمام النعمة وهي من اعلام الاختصاص ؛ والهداية وهي من التحقيق[12] بالحق ؛ والنصر[13] وهو[14] من اعلام الولاية . والمغفرة تنزيه من العيوب ؛ وتمام النعمة ابلاغ الدرجة الكاملة من الغنى به[15] ؛ والهداية وهي الدعوة الى المشاهدة ؛ والنصرة وهي روئية الكل من الحق من غير ان يرجع الى سواه .

2 ﴿ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر﴾ . قال ابن عطاء : لما بلغ[16] الى سدرة المنتهى ، قُدّم النبي[17] وأخّر جبرئيل[18] صلوات الله عليهما . فقال[19] النبي[20] لجبرئيل : يا جبرئيل تتركني في هذا الموضع وحدي؟ فعاتبه الله[21] حين سكن الى جبرئيل[22] فقال[23] ﴿ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخّر﴾ .

وقال ابن عطاء : كشف الله تعالى عن ذنوب الانبياء[24] حتى نادوا على

---

1) H: + من القلوب || 2) HB: كشفت || 3) F: له || 4) F: او سماعه || 5) B: والتدبير || 6) HB: شواهد || 7) B: اوليّها || 8) YFB: + في قوله انا فتحنا... || 9) H: — جمع || 10) Y: عليه السلام || 11) B: وبين || 12) Y: التحقق || 13) FB: والنصرة || 14) F: وهي || 15) YFB: — به || 16) H: + النبي صلعم ؛ B: + عليه السلام || 17) FB: + صلعم || 18) YFB: عليه السلام || 19) H: قال || 20) B: + صلعم ؛ Y: + عليه السلام || 21) FB: + تعالى || 22) B: + عليها السلام || 23) B: + تعالى || 24) YB: + عليهم السلام ؛ H: الاولياء .

انفسهم ونودي عليهم بالذنب والتوبة ، وستر ذنب محمد صلعم[1] بقوله[2] : « ليغفر لك الله ... » .

وقال ابن عطاء : « ما تقدم من ذنبك » : ما كان من ذنب ابيك اذ كنت في صلبه حين باشر الخطيئة . « وما تأخر » من ذنوب أمتك اذ كنت قائدهم ودليلهم . والخلق[3] كلهم[4] موقوفون ليس لهم وصول الى الله تعالى[5] الا معه .

وقال : معنى استغفار النبي صلعم في الاغاثة[6] ، يستغفر في حال صحوه من حال السكر[7] . بل يستغفر في حال السكر من الصحو . بل يستغفر من الحالين جميعاً ، اذ لا سكر ولا صحو في الحقيقة له ، لانه[8] في الحضرة والقبضة لا يفارقها[9] بحال .

وقال ايضا : هو[10] تعريف للامة[11] : يحملهم على الاستغفار ، ولا حظ له فيه .

2 « ويهديك صراطاً مستقيماً » . قال ابن عطاء : يهدي بك الخلق الى الطريق المستقيم وهو الطريق الى الحق . من جعله امامه ، قاده[12] الى الحق ، ومن لم يقتد به في طلب الطريق الى الحق ، ضل في طلبه وأخطأ طريق رشده .

8 « انا ارسلناك شاهدًا ومبشرًا ونذيرًا » . قال ابن عطاء : شاهداً علينا ، ومبشرًا بنا ، ونذيرًا عنّا ، وداعياً الينا ، وانت المأذون في الكل لأنك أمين[13] على الكل . ولا تطلق[14] هذه[15] المراتب الا للأمناء[16] . فانت[17] الأمين حق الامين[18] .

18 « لقد رضي الله عن المؤمنين » . قال ابن عطاء[19] : رضي الله[20] عنهم فارضاهم واوصلهم الى مقام[21] الرضا واليقين[22] والطمأنينة ، « فانزل[23] » الله « السكينة عليهم » ، لتسكن قلوبهم اليه .

وقال ابن عطاء : السكينة نور يقذف في القلب يبصر بها مواقع الصواب[24] .

---

1) Y: عليه السلام ‖ 2) B: + تعالى ‖ 3) FB: فالخلق ‖ 4) Y: كله ‖ 5) H: — تعالى ‖ 6) B: الاعانه ، H: الاعانة ‖ 7) Y: سكره ‖ 8) B: + علية السلام ‖ 4) YHF: يفارقها ‖ 10) B: — هو ‖ 11) F: الامة ‖ 12) H: قادة ‖ 13) FB: الامين ‖ 14) B: نطق (؟) ؛ YH: يطلق ‖ 15) B: هذا ‖ 16) FB: الامناء ‖ 17) B: انت ‖ 18) YB: أمين ‖ 19) H: + رحمه الله ‖ 20) YH: — الله ‖ 21) H: — مقام ‖ 22) H: اليقين والرضا ‖ 23) H: وانزل ‖ 24) FB: الخيرات .

26 • اذ جعل الذين كفروا في قلوبهم الحمية • . قال ابن عطاء[1] : الحمية متابعة النفس[2] في الانتقام من البَرِيّ .

29 • محمد رسول الله والذين معه أشداء على الكفار رحماء بينهم • . قال ابن عطاء : وصف[3] محمدًا صلعم[4] بانه رسوله[5] . والرسول لا يكون الا أميناً ، مأموناً[6] ظاهرًا وباطناً ، وسرًا[7] وعلناً . ووصف الصحابة الذين معه باوصاف ثمانية وهي احوال خصّ[8] بها الخواص من الصحابة[9] : وهو حال البقاء واللقاء والجهد والوفاء والصدق والحياء والصحبة والرضا . فخص الله[10] أبا بكر رضي الله عنه[11] منها باحوال : وهي حال اللقاء ، لقول النبي صلعم : • ان الله[10] تجلى للخلق عامة وتجلى[12] لابي بكر خاصةً • . وحال الصحبة ، لقوله تعالى • اذ يقول لصاحبه • (٩ : ٤٠) . وحال الرضا ، لقوله[13] • ولسوف يرضى • (٩٢ : ٢١) . وحال الوفاء ، لقوله[13] في الردة[14] : لو منعوني عناقاً أو عقالا مما[15] كانوا[16] يؤدونها الى رسول الله صلعم لجاهدتهم او لقاتلتهم عليها[17] . وحال الصدق لقوله[18] • والذي جاء بالصدق وصدق به • (٣٩ : ٣٣) . وخصّ عمر رضي الله عنه[19] بالجهد ، وخص[20] عثمان رضي الله عنه[19] بالحياء ، وخص[20] علي[21] رضي الله عنه[19] بالتقى[22] .

29 • سيماهم في وجوههم • . قال ابن عطاء : ترى عليهم خلع الانوار لائحة .

سورة الحجرات

(49)

2 • لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي • . قال ابن عطاء : زجر عن[23] الأدنى لئلا يتخطى أحد الى ما فوقه من ترك الحرمة .

---

1) H: — قال ابن عطاء || 2) H: للنفس || 3) B: + الله تعالى || 4) F: عليه السلام || 5) HB: رسول || 6) F: مؤمناً || 7) H: سراً || 8) H: خصت || 9) B: + رضي الله عنهم اجمعين ؛ H: من اصحابه || 10) B: + تعالى ؛ H: — الله || 11) H: — رضي الله عنه || 12) F: ولابي (— تجلى) || 13) B: بقوله || 14) H: — في الردة || 15) YFB: — ما || 16) F: وكانوا || 17) HFB: — عليها || 18) FB: بقوله || 19) YH: — رضي الله عنه || 20) YB: — خص || 21) HB: علياً || 22) FB: بالبقاء ؛ H: + رضي الله عنهم اجمعين || 23) FB: على .

15 « انما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله » : قال ابن عطاء : المؤمن من جعل السبيل الى الايمان الاقتداء بالنبي صلعم[1] ، وعلم انه[2] لا سبيل الى الحق الا بمتابعته[3] عليه السلام . فمن[4] ترك الحق الادنى . كيف يصل الى الحق الأعلى ؟

سورة ق

(50)

1 « ق والقرآن المجيد » . قال ابن عطاء في قوله « ق » : أي[5] أقسم بقوة قلب حبيبه محمد[6] صلعم[7] حيث حمل الخطاب والمشاهدة ولم يؤثر ذلك عليه وفيه[8] لعلو حاله[9] .

9 « ونزلنا من السماء ماء مباركاً » . قال ابن عطاء : نزلنا[10] من السماء الفهم والعلم والمعرفة فربّينا[11] به قلوب اولي الالباب واهل المعرفة والفهم . ففقهوا[12] الخطاب واستعملوه وأنسوا به واتبعوه . فاثبت الله[13] بذلك الماء في قلوبهم معرفتَه ، وعلى لسانهم ذكرَه ، وعلى جوارحهم خدمته « واولئك هم المفلحون » (٢ : ٥) .

37 « ان في ذلك لذكرى لمن له قلب او ألقى السمع وهو شهيد » . قال ابن عطاء : قلب لاحظ الحق بعين التعظيم ، فذان[14] له وانقطع[15] اليه عما سواه .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : هو القلب الذي يلاحظ الحق فيشاهده ولا يغيب عنه خطرة ولا فترة . فيسمع به بل يسمع منه ، ويشهد به بل يشهده . فاذا لاحظ القلبُ الحقَ[16] بعين التخويف ، فزع وارتعد وهاب[17] . واذا طالعه بعين الجلال والجمال ، هدأ واستقر[18] .

---

1) Y: عليه السلام || 2) FB: ان || 3) Y: بمتابعة النبي || 4) FB: ومن || 5) HFB: — في ... اي || 6) YFB: — محمد || 7) Y: عليه السلام || 8) YH: — عليه و || 9) B: + صلعم || 10) YH: انزلنا || 11) B: وثبتنا ؛ F: وزينا ؛ Y: فزينا || 12) YFB: ففهموا || 13) FB: + تعالى || 14) YB: فدانت || 15) YB: وانقطعت || 16) H: – الحق || 17) B: فزعت وارتعدت وهابت (sic) || 18) B: هدأت واستقرت (sic).

وقال ابن عطاء : له قلب [1] بثلاث [2] شروط [3] : قد يسمع ولا يشهد ، ويشهد ولا يسمع ، ويسمع ويشهد . ان شاهد القصور ، يعني [4] الاذكار [5] لم [6] يلق السمع . وان شاهد التدبير والتقدير ، لم يكن مشاهدا للحق [7] .

وقال ابن عطاء : « لمن كان له قلب » قال : موعظة بالغة لمن له قلب بصير [8] ويقوى [9] على التجريد مع الله تعالى [10] والتفريد له حتى يخرج من الدنيا والخلق والنفس ، فلا يشتغل بغيره ولا يركن الى سواه .

وقال ابن عطاء : قلب لاحظ الحق بعين التعظيم فذاب وانقطع عما سواه . واذا لاحظ القلبُ الحق بعين التعظيم لان وحسن .

سورة الذاريات

(51)

21 « وفي انفسكم أفلا تبصرون » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء في قوله [11] « وفي أنفسكم أفلا تبصرون » : انكم لا تدركونها . فكيف تدركون من له السموات ، ومشيئته نافذة في كل شيء ؟

24 « هل أتاك حديث ضيف ابرهيم المكرمين » . قال ابن عطاء : ضيف الكرام لا يكون الا كريما [12] مكرماً [13] . فلما نزلوا على ابراهيم [14] الخليل عليه السلام [15] ، وكان [16] سيد الكرام ، سماهم الله تعالى [17] المكرمين [18] .

54 « فتولَّ عنهم ، فما انت بملوم » . قال ابن عطاء : ارجع الينا ، فما قصرت فيما أمرت .

55 « وذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين » . قال ابن عطاء : الذكرى الموعظة .

---

1) B: — قلب || 2) B: ثلاث || 3) F: شروطه || 4) B: يعني || 5) FB: الافكار || 6) B: ثم يلقي || 7) H: — وقال ابن عطاء ... مشاهدا للحق || 8) HB: يصير || 9) HFB: ويقوي || 10) H: — مع الله تعالى || 11) B: + تعالى || 12) F: كراماً || 13) F: — مكرماً || 14) YH: بابراهيم || 15) F: — السلام ؛ Y: — عليه السلام || 16) FB: كان || 17) H: — تعالى || 18) YFB: مكرمين .

والموعظة للعوام ، والنصيحة للاخوان ، والتذكرة للخواص : فرض افترضه الله تعالى[1] على عقلاء المؤمنين . ولولا ذاك لبطلت السنة وتعطلت الفرائض .

56 « وما خلقت الجن والانس الا ليعبدوني » . قال ابن عطاء : الا ليعرفوني[2] . ولا يعرفه حقيقةً من وصفه بما لا يليق به[3] .

سورة الطور

(52)

23 « لا لغو فيها ولا تأثيم » . قال ابن عطاء : اي لغو يكون في مجلس محله جنة عدن والساقي فيه الملائكة ، وشربهم على ذكر الله[4] وريحانهم[5] تحية من الله[6] ، وسكرهم على المشاهدة ، والقوم جلساء الله[7] ؟

48 « فاصبر لحكم ربك فانك باعيننا » . قال ابن عطاء : « فانك باعيننا » اي مغمورٌ في حفظنا ، غريق في فضلنا ، مستور بحفظنا . ومن[7] اختص بالله[8] ، كان في حفظه ، ومن كان في حفظه ، كان في مشاهدته ، ومن كان في مشاهدته ، استقام معه ووصل اليه . ومن وصل اليه ، انقطع عما سواه . ومن انقطع عما سواه[9] ، عاش معه عيش الربانيين .

سورة النجم

(53)

1 « والنجم اذا هوى » . قال ابن عطاء[10] : أقسم بنجوم المعرفة وضيائها وتجليها ونورها والاهتداء بها وسكون العارفين الى انوارها وسلوكهم[11] بالاهتداء بها[12] .

2 « ما ضل صاحبكم وما غوى » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت

---

1) H: — تعالى || 2) HFB: ليعرفون || 3) B: + تعالى || 4) YB: + تعالى || 5) H: وتحيتهم || 6) B: + عز وجل || 7) H: من || 8) YB: + تعالى || 9) F: — ومن انقطع عما سواه || 10) H: + رحمة الله عليه || 11) H: وسلوكها || 12) B: به .

ابا القاسم البزاز يقول[1] : قال ابن عطاء[2] : ما ضل عن الرؤية طرفة عين .

11 « ما كذب الفؤاد ما رأى » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء[3] : ما اعتقد القلب خلاف ما رأته[4] العين .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول[5] : قال ابن عطاء : ليس كل من رأى ، مُكّن فؤادُه من ادراكه . اذ العيان قد[6] يظهر فيضطرب السرّ عن حمل الوارد[7] عليه . والرسول صلعم[8] محمول فيها في[9] فؤاده وعقله[10] وحسّه ونظره[11] . وهـذا يدل على صدق طويته[12] وحمله فيما شوهد به .

17 « أفتمارونه على ما يرى » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : لم يره بطغيان ميل[13] ، بل رآه[14] على شرط[15] اعتدال القوى . فلا[16] شك فيه ولا امتراء .

18 « لقد رأى من آيات ربه الكبرى » . قال ابن عطاء : رأى[17] الآيات فلم تكبر[18] في عينه لكبر همته وعلو محله ولاتصاله بالكبير المتعالي .

وقال ابن عطاء : رأى من آيات ربه الكبرى فهرب منها والتجى حتى أدني من محل الرؤية فسكن[19] .

32 « ان ربك واسع المغفرة » . قال ابن عطاء : واسع المغفرة لمن استغفره ورأى تقصيره في القيام بواجب أمره .

37 « وابرهيم الذي وفّى » . قال ابن عطاء[20] : وفّى باربعة اشياء : بذل نفسه للنيران وقلبه للرحمن وولده للقربان وماله للاخوان .

39 « وان ليس للانسان الا ما سعى » . قال ابن عطاء : ليس له من سعيه[21]

---

1) Y: — سمعت ... يقول ‖ 2) H: + رحمة الله عليهم يقول ‖ 3) H: + رحمة الله عليه ‖ 4) FB: رآه ؛ Y: رأت ‖ 5) H: قال ‖ 6) B: به ‖ 7) H: الفؤاد ‖ 8) Y: عليه السلام ‖ 9) Y: — في ‖ 10) YHB: وعقده ‖ 11) B: — ونظره ‖ 12) H: صلابته ‖ 13) YHF: يميل ‖ 14) F: يراه ‖ 15) H: شروط ‖ 16) YFB: بلا ‖ 17) F: — راى ‖ 18) F: يكبر ‖ 19) H: فشكر ‖ 20) H: + رحمة الله عليه ‖ 21) Y: — من سعيه .

الا ما نواه : ان كان سعيه لرضا الرحمن ، فان الله تعالى[1] يرزقه الرضوان . وان كان سعيه للثواب والعطاء والاعواض ، فله ذلك .

42 « وان الى ربك المنتهى » . قال ابن عطاء : اذا وصل العبد الى معرفة الربوبية ، تنحرف عنه كل فتنة ولا يكون له مشيئة غير اختيار الله تعالى[1] له .

43 « وانه هو اضحك وأبكى » . قال ابن عطاء : اضحك قلوب اوليائه بانوار معرفته ، وابكى قلوب اعدائه بظلمات سخطه .

44 «وانه هو أمات وأحيى » . قال ابن عطاء : أمات بعدله ، وأحيى بفضله .

57 « أزفت الآزفة » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابـــا القاسم البزاز يقول[2] : قال ابن عطاء في قوله « أزفت الآزفة » قال : قرب الأمر القريب !

سورة القمر

(54)

14 « تجري باعيننا » . قال ابن عطاء : عيون الله تعالى[3] في ارضه ابرهيم وموسى وعيسى[4] ومحمد صلى الله عليهم[5] اجمعـــين[6] . وهو يجري[7] بهم وليس بينهم[8] واسطة اذ[9] كانوا به وكانوا له وعنه وفيه ومنه . وهم[10] يشهدون فعل ذاته ، وهو يُجري بهم : « تجري باعيننا » : التنقلَ في الدرجات والمقامات والكرامات وفي المواجيد في[11] الأسرار « يلقون فيها تحية وسلاماً » (٢٥ : ٧٥) .

14 « جزاءً لمن كان كفر » . قال ابن عطاء[12] : اي[13] لمن صرفه الله تعالى[3] عن استعمال الطاعة وستره عن[14] الحقيقة .

1) H: — تعالى || 2) Y: — سمعت ... يقول || 3) H: — تعالى || 4) Y: — وعيسى || 5) Y: عليهم السلام || 6) B: — اجمعين || 7) YHF: وهي تجري || 8) YH: بينها || 9) H: اذا || 10) B: وهو (sic) || 11) Y: وفي || 12) H: + رحمة الله عليه || 13) B: — أي || 14) B: على .

سورة الرحمن

(55)

2_1 «الرحمن علم القرآن». قال ابن عطاء : لما قال الله تعالى «وعلم آدم الاسماء كلها» (٢ : ٣١) اراد ان يخص أمة محمد صلعم بخاصية مثله فقال[1] «الرحمن علم القرآن» اي الذي علم آدم الاسماء[2] وفضّله بها على[3] الملائكة هو الذي علمكم القرآن وفضلكم به على سائر الأمم — فقيل له : متى علمهم ؟ قال : علمهم حقيقة في الازل واظهر عليهم تعليمه وقتَ الايجاد . فالتعليم[4] حيث كان في جملة العلم . فلما كشف العلم عن[5] الايجاد ، اظهر عليهم آثار التعليم .

9 «وأقيموا الوزن بالقسط». قال ابن عطاء : اظهروا[6] الوحدانية بصدق الظاهر وصفاء الباطن وحقيقة السر واستقامة العزيمة .

وقال[7] : كن[8] لي صرفاً[9] ، اكن لك حقاً .

20_19 «مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ». سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء في قوله[10] «مرج البحرين...» قال : بين العبد وبين الرب[10] بحران عميقان[11] ، احدهما بحر النجاة وهو القرآن : من تعلق به نجا ، لان الله تعالى يقول «واعتصموا بحبل الله جميعاً» (٣ : ١٠٣) — وبحر الهلاك وهو[12] الدنيا : من ركن اليها هلك .

26 «كل من عليها فان». قال ابن عطاء في هذه الآية : من كان[13] مقيما على اتباع[14] هواه ، فهو فانٍ ، هالك من حيث[15] لا يشعر به[16] .

29 «يسأله من في السموات والارض». قال ابن عطاء : الغني على الحقيقة من استغنى عن الاكوان وما فيها ومن فيها[17] وعمّا أبدى[18] لهم وعليهم من أعمالهم وأحوالهم ، وربط الاكوان كلها بالاحتياج اليه والرجوع الى بابه سائلين محتاجين ،

---

1) B: + تعالى ‖ 2) FB: + كلها ‖ 3) F: + سائر ‖ 4) H: والتعليم ‖ 5) B: على ‖ 6) YH: اظهر ‖ 7) FB: — وقال ‖ 8) FB: وكن ‖ 9) FB: صدقاً ‖ 10) B: + تعالى ‖ 11) FB: يجتمعان ‖ 12) B: هو ‖ 13) YFB: يكون ‖ 14) B: — اتباع ‖ 15) F: — حيث ‖ 16) YH: — به ‖ 17) YH: — ومن فيها ‖ 18) FB: بدا .

مظهرين لفقرهم وفاقتهم[1] وحاجتهم[2] وعجزهم ، فقال « يسأله من في السموات » القوة على العبادة ، وهم الملائكة[3] ، ومن في « الارض » الرزق والعافية . وفي جملتهم خواص شغلهم ذكره عن سؤاله ، واغناهم[4] علمهم به[5] عن التعويض[6] له بحال . وهم الناظرون[7] اليه بالاسرار[8] ، الذين اخبر النبي صلعم[9] عنهم[10] بقوله[11] : يقول الله[12] « من شغله ذكري عن مسألتي ، أعطيته أفضل ما أعطي السائلين » .

31 « سنفرغ لكم ايها الثقلان » . قال ابن عطاء : الاشغال منفية عن الحق ، ومعناه[13] انه لا يتم شغل الا بمعونته ، ولا يكمل شيء من ذلك الا بتقديره وتدبيره .

60 « هل جزاء الاحسان الا الاحسان ؟ » . قال ابن عطاء : هل جزاء الهداية والتقريب الا الانقطاع عما دونه والفخر[14] به ؟

70 « فيهن خيرات حسان » . قال ابن عطاء : أحل الخيرات في الجنة : انها محل القربة وتصديق الوعد بالمشاهدة ، ومحل إيجاب[15] الرضا للعبيد من ربهم ؛ كما روي في الخبر ان الله عز وجل[16] يقول لاهل الجنة « رضاي احلكم داري وأنالكم كرامتي » .

سورة الواقعة

(56)

1 « اذا وقعت الواقعة » . قال ابن عطاء[17] : اذا تبيّن مراد المريد من مراده .

3 « خافضة رافعة » . قال ابن عطاء : يخفض أقواماً بالعدل ويرفع[18] أقواماً بالفضل.

8 « فاصحاب الميمنة ما اصحاب الميمنة » . قال ابن عطاء[17] : هم[19] ازواج

1) Y: — وفاقتهم || 2) FB: — وحاجتهم || 3) YB: — وهم الملائكة || 4) B: اغناهم || 5) YFB: علمه بهم || 6) HF: التعرض || 7) FB: ناظرون || 8) F: بأسرار || 9) Y: عليه السلام || 10) B: — عنهم || 11) H: + جل ذكره || 12) YB: + تعالى ؛ H: — يقول الله || 13) F: لانه || 14) F: والجبر || 15) H: الايجاب || 16) B: — عز وجل ؛ F: تعالى ؛ Y: تبارك وتعالى || 17) H: + رحمة الله عليه || 18) H: تخفض ... ترفع || 19) HF: — هم .

ثلاثة : فاصحاب الميمنة هم اصحاب الجنة ، واصحاب المشأمة هم اصحاب النار ، والسابقون هم العبيد المخلصون . ثم يصير اصحاب الميمنة على ثلاث طبقات : ظالم ومقتصد وسابق .

26 « الا قيلاً سلاماً سلاماً » . قال ابن عطاء : سلم بساط القربة[1] عن[2] اللغو والاثم ، لكنه محشو بالانس ، مكشوف لأهله[3] عن محل السلامة . وسماع السلام على حدود الدرجات : فنهم من يكون من أهل سلام[4] الجليس[5] ، ومنهم من يكون من أهل سلام الملائكة ، ومنهم من يكون من اهل سلام الحق ، على مراتبهم .

74 « فسبح باسم ربك العظيم » . قال ابن عطاء[6] : سبحْه ، ان الله تعالى[7] أعظم[8] من ان يلحقه تسبيحك او يحتاج الى شيء منك . لكنه شرّف عبيده بان أمرهم ان يسبحوه ليطهّروا انفسهم مما ينزهونه به .

75 «فلا اقسم بمواقع النجوم » . قال ابن عطاء : مواقع النجوم[9] هي[10] مواقع ما يظهر على سرّ النبي صلعم من انوار الحق وزوائد التحقيق مما خصّ به من الدنو والقربة والزلفة[11] التي لم[12] يؤمر باظهارها والاخبار عنها .

79 « لا يمسّه الا المطهرون » . قال ابن عطاء : لا يفهم إشارات القرآن الا من طهّر سرّه عن الاكوان بما[13] فيها .

85 « ونحن أقرب اليه منكم ولكن لا تبصرون » . قال ابن عطاء : انما ذكر هذا[14] ليعرفوا[15] قربه منهم ، لا أنّ بينه وبينهم مسافة ، ولكن هـــذا[16] خطاب التحذير والترهيب[17] .

88_89 « فاما ان كان من المقربين فرَوح وريحان » .. قال ابن عطاء : الرّوح النظر الى وجه الجبار[18] ، والريحان الاستماع لكلامه ، «وجنة نعيم » هو ان لا

---

1) F: القرب || 2) FB: من || 3) YFB: لاهلها || 4) F: السلام || 5) FB: الجنس ||
6) H: + رحمة الله عليه || 7) YH: — تعالى || 8) H: هو اعظم || 9) H: — مواقع النجوم ||
10) HFB: هو || 11) YHB: والزلف || 12) B: — لم || 13) F: ما || 14) YB: ذكرها ||
15) F: لتعرفوا || 16) YH: — هذا || 17) F: والترتيب || 18) B: + تعالى ؛ H: الجنان.

يحجب العبد فيها عن مولاه اذا قصد زيارته . وللمقربين[1] ذلك في الدنيا : رَوحها المشاهدة ، وريحانهم سرور الخدمة ، وجنة نعيم السرور بالذكر .

95 «ان هذا لهو حق اليقين» . قال ابن عطاء[2] : ان هذا القرآن لحق ثابت في صدور المؤمنين واهل اليقين . وهو الحق من عند الحق. فلذلك تحقق في قلوب المحققين[3] . واليقين ما استقر في قلوب[4] اوليائه .

سورة الحديد

(57)

1 «سبح لله ما في السموات والأرض وهو العزيز الحكيم» . قال ابن عطاء[5] : أمر الله[6] عباده بتسبيحه ، وقد سبح نفسه في الأزل ، فغيب كنه تسبيحه عن عباده . فسبحه الخلق على العادة الى ان يتحقق تسبيحهم[7] فيصل تسبيحهم[7] بتسبيحه فيتحقق لهم التسبيح .

2 «له ملك السموات والارض» . قال ابن عطاء[2] : هو مالك الكل ، وله الملك أجمع . يميت من يشاء بالاشتغال بالمُلك، ويحيي[8] من يشاء بالاقبال على المَلِك .

3 «هو الاول والآخر والظاهر والباطن» . قال ابن عطاء[2] في هذه الآية : من كان شغله من[9] هذه الاسامي بالاول[10] ، كان شغله بما سبق في السبق من مشيئته وقضائه ، ومنعه وعطائه . ومن كان شغله بالآخر[11] ، كان شغله بما يستقبله من الامر في التنقيل والتحويل على الدهور . ومن كان شغله بالظاهر ، لاحظ عجائب قدرته وسلطانه وفضله وعدله . ومن كان شغله بالباطن ، دهش وذهل

---

1) B: والمقربين (sic) ‖ 2) H: رحمة الله عليه ‖ 3) YB: المحقين ‖ 4) HB: صدور ‖ 5) YB: + تعالى ‖ 6) H: تسبيحه ‖ 7) B: — فيصل تسبيحهم ‖ 8) FB: يحيي ...ويميت ‖ 9) FB: في ‖ 10) H: الاول ‖ 11) H: بالاخرة (sic) .

وتحيّر وخرس لسانه ، فلا له عبارة تعبر عنه ، ولا له إشارة تشير اليه[1] : كوشف له على قدر طاقته وطبعه ، فذهل فيها ؛ إلا من تولاّه[2] ببرّه وقام عنه بنفسه .

وقال ابن عطاء[3] : من كان حظه من اسمه الظاهر ، زين ظـاهره بانواع الخدمة[4] ، ومن كان حظه من اسمه الباطن ، زين باطنه بانوار العصمة[5] .

وقال ابن عطاء[5bis] : الاول يكشف احوال الآخرة حتى لا يشكون[6] فيها ، والآخر يكشف احوال الدنيا حتى لا يرغبون[7] فيها ، والظاهر على قلوب اوليائه حتى يعرفونه[8] ، والباطن على قلوب اعدائه حتى ينكرونه[8] .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز بمصر يقول[9] : قال ابن عطاء : هو الاول بتكوين البدائع ، فليس قبله شيء[10] ، والآخر بعد طمس الخلائق ، فليس[11] بعده شيء ، والظاهر بعلوه[12] على خلقه ، فليس فوقه[13] شيء ، والباطن باحاطة[14] علمه بخلقه ، فليس دونه شيء .

20 « وما الحياة الدنيا الا متاع الغرور » . سمعت ابا الحسين الفارسي يقول : سمعت ابن عطاء[15] يقول[16] : ما شغل العبد عن الآخرة فهو الدنيا : فمنهم من دنياه ضيعة عامرة ، ومنهم من دنياه تجارة دارّة ، ومنهم من دنياه عزه وسلطانه ، ومنهم من دنياه علمه والمفاخرة به ، ومنهم من دنياه مجلسه ومختلفيه[17] ، ومنهم من دنياه نفسه وشهوته : كل أحد[18] من الخلق مربوط منها بحظ .

وقال ابن عطاء[16] : وضعت سياسة الدنيا على القوة والتدبير ، وسياسة الدين على ملازمة الامر والنهي[19] والقصد الى الله تعالى[20] على التبري من الحول والقوة .

---

1) H: — اليه || 2) Y: + الله تعالى || 3) H: وقال ايضاً || 4) B: — من كان ... الخدمة || 5) Y: من كان حظه من اسمه الظاهر زين ظاهره بانوار العصمة || 5bis) FB: + وعلي بن عبد الرحيم || 6) B: يشكوا ؛ H: يكون فيها شكوك || 7) B : يرغبوا || 8) FB: يعرفوه ... ينكروه || 9) Y: — سمعت ... يقول || 10) YH : — فليس قبله شيء || 11) YH: وليس || 12) YH : علوه || 13) H: بعده || 14) YH: لاحاطة || 15) H: + رحمة الله عليه || 16) H: — يقول || 17) FB: ومختلفه || 18) B: واحد || 19) Y: الاوامر والنواهي || 20) H: — تعالى.

سورة المجادلة

(58)

22 « اولئك حزب الله . ألا ان حزب الله هم المفلحون » .

قال ابن عطاء[1] : ان لله تعالى[2] عبادا اتصالهم به دائم ، وأعينهم به قريرة ابدا . لا حياة لهم الا به لاتصال قلوبهم به والنظر اليه[3] بصفاء اليقين . فحياتهم بحياته موصولة ، لا موت لهم ابدا ولا صبر لهم عنه ، لانه قد سبى أرواحهم فعلقها عنده . فثمّ مأواها ، قد غشي قلوبهم من النور ما أضاءت بـــه فاشرقت[4] ، ونمت[5] زياداتها[6] على الجوارح ، وصاروا في حرزه وحماه : « اولئك حزب الله ، ألا ان حزب الله هم المفلحون » .

سورة الحشر

(59)

7 « وما أتاكم الرسول فخذوه ... » . قال ابن عطاء : لمـــا عظم أمانته[7] في نفسه ، ولاّه الحق وضع[8] الشرع ، فجعل أمره أمره ، ونهيه نهيه .

8 « للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم » . قال ابن عطاء[9] : هم[10] الذين[11] تركوا كل علاقة وسبب ولم يلتفتوا الى شيء من الكون[12] ، وفرغوا أنفسهم لعبادة ربهم واتباع رسوله صلعم[13] ، وشغلهم فرحهم بما وُفّق لهم من[14] معرفة ربهم وطاعة رسوله صلعم[15] عن حب الاهل والولد والديار والاموال . اولئك الذين اثنى الله عليهم وجعلهم أئمة العارفين ومحل آداب المريدين .

9 « ويؤثرون على أنفسهم ولو كان بهم خصاصة » . قال ابن عطاء : يؤثرون

---

1) FB: — قال ابن عطاء ؛ H: H: + رحمة الله عليه || 2) H: — تعالى || 3) H: اليهم || 4) H: واشرقت || 5) HFB: ونما || 6) YB : زيادتها || 7) B: + عليه السلام || 8) YB: أوضاع || 9) ÷ رحمة الله عليه || 10) YB: — هم || 11) F: + تركوا الكل و || 12) YHB: من الكون الى شيء || 13) Y: عليه السلام || 14) F: — وشغلهم ... لهم من || 15) F: — معرفة ... صلعم .

به جوداً وكرماً ، « ولو كان بهم خصاصة »[1] يعني جوعاً وفقراً .

19 قـال ابن عطاء[2] في قوله تعالى : « ولا تكونوا كالذين نسوا الله فانساهم أنفسهم » قال[3] : من ابلاه[4] الله تعالى[5] بنسيان نفسه ومشاهدة[6] ذاته[7] وقلبه[8] . كان ذلك بدو[9] عقوبة من الله اياه[10] على[11] إعراضه[12] عن الله تعـالى[5] واغماضه عن صنعه . ثم يزداد على الله تعالى[6] جرأةً لقلة مشاهدته . فمن كان كذلك ، لا تُرجى[13] له السلامة لفقدان آثار السلامة .

21 « لو انزلنا هذا القرآن على جبل لرأيته خاشعاً » . قال ابن عطاء : أشار الى فضله الى اوليائه واهل معرفته : ان[14] شيئاً من الأشياء لا يقوم لصفاته[15] ولا يبقى مع تجلّيه ، إلا من قوّاه الله تعالى[6] على ذلك وهو قلوب العارفين . فقاموا[16] له به لا بغيره . فهو[17] القائم بهم لا هم .

23–24 « الملك القدوس ... » قال ابن عطاء : القدوس المنزّه عما يليق به من الاضداد والانداد .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : سمعت ابن عطاء يقول في قوله تعالى « المؤمن » قال : المصدق لمن أطاعه . وأيضا : فانه آمن المؤمنين عن[18] خوف ما سواه حتى لم يخافوا سواه .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم المصري يقول : قال ابن عطاء : « الباري » ، المبدع[19] للاشياء من غير شيء ؛ « والمصور » المتمم تصويره على غاية الكمال .

وقال ابن عطاء : « المهيمن » هو الامين على الكتب الماضية و « العزيز » الذي لا يجري عليه سلطان غيره ولا يُمنع من تنفيذ مراده .

---

1) B: — قال ... خصاصة || 2) H: في هذه الآية ؛ Y: — في قوله ... قال || 3) FB: — قال || 4) B: ابتلاه || 5) H — تعالى || 6) B: ومشاهدته و || 7) B: ذلته ؛ FH: زلته || 8) F: وقلته || 9) B: — بدو || 10) B: له || 11) B: — على || 12) B: واعراضه || 13) FB: يرجى || 14) B: وان || 15) HF: بصفاته || 16) FB: وقاموا || 17) FB: وهو || 18) B: من || 19) B: المبتدع .

وايضا : «العزيز» الذي لا نظير له في الاشياء ولا[1] تتناوله[2] الأيدي .
وقال ايضا : «المهيمن» المطلع على سرائر العباد فلا تخفى عليه خافيــة .
و «السلام» هو الذي سلم من النقص والآفات . والسلام هو[3] الذي منه السلامة للخلق من الظلم والحيف . و «المؤمن» من أمن الخلق ظلمه والمصدق لمن اطاعه ان يبلغه الى ثوابه و «المهيمن» العالي[4] على الكل .

سورة الممتحنة

(60)

4 «قد كانت لكم اسوة حسنة في ابرهيم» . قال ابن عطاء : الاسوة[5] القدوة بالخليل عليه السلام[6] في الظاهر من الاخلاق الشريفة وهي[7] السخاء وحسن الخلق واتباع ما أمر به على الطرب[8] — وفي الباطن الاخلاص لله تعالى[9] في جميـــع الافعال . والاقبال عليه في كل الاوقات ، وطرح الكل في ذات الله[10] . ألا ترى النبي صلعم[11] كيف مدح من اخلص وجرّد[12] ، بقوله[13] «اصدق[14] كلمة تكلمت بها العرب كلمة لبيد : «ألا كل شيء ما خلا الله باطل» . أشار[15] الى الكون وما فيه .

6 (٣٣ : ٢١) «لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة» . سمعت منصور بن عبدالله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : في الظواهر[16] والعبادات دون البواطن والاسرار . لأن أسراره[17] لا يطيقها[18] أحد من الخلق ، لأنه باين الامة بالمكان ووقع الصفة عليه . لذلك قال النبي صلعم[19] لأنس بن مالك[20] : احفظ سري .

---

1) F: فلا || 2) Y: يتناوله || 3) B: — هو || 4) FB: الغالب || 5) B: + الحسنة || 6) H: — عليه السلام || 7) YFB: وهو || 8) F: — على الطرب || 9) H: — تعالى || 10) YB: + تعالى || 11) Y: عليه السلام || 12) FB: وجوّد || 13) B: + عليه السلام || 14) YB: اشعر || 15) B: واشار || 16) YHB: الظاهر || 17) B: + عليه السلام || 18) YFB: يطيق || 19) YF: عليه السلام || 20) B: + رضي الله عنه .

7 «عسى الله ان يجعل بينكم وبين الذين عـاديتم منهم مودة». سمعتُ منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : لا تبغضوا عبادي كل البغض ، فاني قادر على ان انقلكم من البغض الى المحبة كنقلي من الحياة الى الموت ومن الموت الى النشور[1] . روي[2] عن النبي صلعم[3] انه قال : احبب حبيبك هوناً ما ، عسى ان يكون بغيضك يوماً ما .

12 «ولا يعصينك في معروف». قال ابن عطاء : لا يخالفنّك في شيء من الطاعات .

سورة الصف

(61)

2 «لِمَ تقولون ما لا تفعلون». قال ابو العباس بن عطاء : مَن شهد مِن[4] نفْسه نَفَساً في الطاعات كان الى العصيان أقرب ، لأن النسيان من العمى عن برّ المنّان . واما زجره لاهـل الحق[5] والمشاهدة عن[3] طريق الاشارات ، فقوله[7] «يا ايها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون ؟ كبر مقتاً عند الله ان تقولوا مـا لا تفعلون» : هذا زجر وتهديد لاهل التحقيق والمشاهدة . اذ ليس للعبد فعل ولا تدبير ، لانه أسير في قبضة العزة ، تجري عليه احكام القدرة وتصاريف المشيئة . فمن قال فعلتُ او اتيتُ او شهدتُ ، فقد نسي مولاه واعرض عن برّه وادّعى ما ليس له .

6 «ومبشر برسول يأتي من بعدي اسمه احمد». سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء في قوله «اسمه احمد» قال احمد الحامدين له حمدًا ، واحمد المطيعين له طاعةً ، واحمد العارفين به معرفةً ، واحمد المشتاقين اليه شوقاً على نسق قوله «احمد» .

---

1) Y: النشر || 2) YH: وروي || 3) Y: عليه السلام || 4) FB: — من || 5) H: الحقائق || 6) B: من || 7) B: + تعالى .

9 « هو الذي ارسل رسوله بالهدى » . قال ابن عطاء : ارسل الرسول هادياً ومبيناً طريق الوصول اليه وواضعا أركان الدين القوي[1] مواضعه ، وداعياً اليه[2] ، وباعثاً عليه . ارسله بأتم شرف وأعز نصير من الله[3] ليهدي به قلوباً عُمياً ويُسمِع به آذاناً صُمّاً .

13 « نصر من الله وفتح قريب » . قال ابن عطاء : النصر التوحيد والايمان والمعرفة[4] ، والفتح القريب النظر الى السيّد .

سورة المنافقون

(63)

8 « ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين » . قال ابن عطاء : عزة[5] الله[6] العظمة والقدرة ، وعزة[5] الرسول[7] النبوة والشفاعة ، وعزة[5] المؤمنين التواضع والسخاء .

سورة التغابن

(64)

9 « ذلك يوم التغابن » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء[8] : تغبين[9] اهل الطاعة لاهل[10] المعصية .

وقال ابن عطاء : تغابن اهل الحق على مقادير الضياء عند الروية والتجلي . والتغابن في روية القلب اعظم واجل من روية العين : لان روية العين[11] تُذهل عن[12] التأمل ، وهو مقصر عما اطلق لغيره ، عندها يظهر لكل احد . ومن ظهر له الحق بحقه اخرسه عن جميع نطقه من منازلته ومنازعته[13] .

15 « انما اموالكم واولادكم فتنة » . قال ابن عطاء[14] : فتنة بان تلهيكم[15] عن تأدية واجباته وذلك[16] موضع الفتنة .

---

1) H: — القوي ‖ 2) YFB : — وداعياً اليه ‖ 3) YFB : — من الله ‖ 4) H: والمغفرة ‖ 5) YFB: عز ‖ 6) YB: + تعالى ‖ 7) FB: + عليه السلام ‖ 8) H: + رحمة الله عليه وعليهم ‖ 9) HB: يغبن ؛Y: تغبن ‖ 10) HB: اهل ؛ Y: واهلَ ‖ 11) Y: — لان روية العين ‖ 12) F: تدل على ‖ 13) YB: او منازعته ‖ 14) YH: + في هذه الآية قال ‖ 15) H: يلهيكم ‖ 16) YH: فذلك.

وقال ابن عطاء في هذه الآية : أصله من الصرف اي يصرفكم بلهوكم بها واشتغالكم عن تأدية واجبها بتزيين البخل لتتوفر لهم الدنيا .

16 « فاتقوا الله ما استطعتم» . سمعت[1] منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : سمعت[2] ابن عطاء يقول[3] في قوله تعالى « فاتقوا الله ما استطعتم » قال : هذا لمن رضي من الله تعالى[4] بالثواب . فاما من لم يرض منه الا به ، فانه خطابه : « إتقوا الله حق تقاته » (٣ : ١٠٢) .

سورة الطلاق

(65)

2ــ3 « ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب » . قال ابن عطاء : من فارق ما يشغله عن الله[5] ، اقبل الله[6] عليه ، وشغل[7] جوارحه بخدمته ، وآنس قلبه بالتوكل ، وزين سره بالتقوى ، وأيد روحه باليقين .

3 « ومن يتوكل على الله فهو حسبه » . قال ابن عطاء : قد شرف الله تعالى[8] التوكل وعظم مقامه . ولو لم يكن من شرف التوكل الا قوله[9] « ومن يتوكل على على الله فهو حسبه » لكان في هـــذا القول من الله[6] عزا[10] للمتوكلين وزجر[11] للمتعرضين .

12 « قد أحاط بكل شيء علماً » . قال ابن عطاء[12] : احاط علمه بالاشياء ، لأنه[13] أوجدها ، ولم يحط احد به علماً لامتناع الأزل ان يلحقه شيء من الحوادث .

---

1) Y: قال ابن عطاء في هذه الآية : هذا لمن || 2) FB: قال || 3) B: — يقول || 4) H: — تعالى || 5) YB: + تعالى || 6) Y: + تعالى || 7) F: وأشمل || 8) HB: + تعالى || 9) YB: + تعالى || 10) FB: فخراً (sic) || 11) B: وزاجراً (sic) ؛ F: وزجر (sic) ؛ Y: وزاجر || 12) H: + رحمة الله عليه || 13) B: + تعالى.

سورة التحريم

(66)

1 «تبتغي مرضاة ازواجك». قال ابن عطاء: لما[1] نزلت هذه الآية على النبي صلعم[2]، كان يدعو دائماً ويقول: اللهم اني اعوذ بك من كل[3] قاطع يقطعني عنك.

6 «يا ايها الذين آمنوا قُوا أنفسكم واهليكم ناراً». قال ابن عطاء: بقبول نصيحة[4] الناصحين.

8 «يسعى نورهم بين ايديهم». قال ابن عطاء: انما هي انوار: نور التوحيد ونور المعرفة ونور الحقيقة. فيسعى[5] بهذه الانوار الى محل القرار.

سورة المُلك

(67)

1 «تبارك الذي بيده الملك». سمعت منصور بن عبد الله يقول: سمعت ابا القاسم البزاز يقول: قال ابن عطاء: «تبارك الذي» اي بارك في الخلق ووهب لهم البركة، فنفعهم، وكلّ نفّاع[6] مبارك.

وقال ايضا: «تبارك» اي تعالى عن خلقه فضلا.

2 «الذي خلق الموت والحياة». قال ابن عطاء: الذي خلق الموت للعبرة، والحياة للامل والغفلة.

5 «ولقد زينا السماء الدنيا بمصابيح». قال ابن عطاء: زينا قلوب الاولياء بانوار المعرفة، وزينا قلوب المريدين بالخوف والرجاء، وزينا قلوب المحبين بالشوق والهيبة، وزينا قلوب المتوكلين بالثقة واليقين، وزينا قلوب الزاهدين بالتوبة والانابة،

---

1) Y: — لما || 2) Y: عليه السلام || 3) B: — كل || 4) YFB: نصح || 5) YFB: يسعى || 6) H: بقاع.

وزينا قلوب المؤمنين بالايمان والتصديق. وكلٌّ متحلٍ بزينته، لا يشرف على من فوقه في الدرجة، والفوقاني[1] مشرف عليه.

14 «ألا يعلم من خلق». سمعت منصور بن عبد الله يقول: سمعت ابا القاسم البزاز يقول: قال ابن عطاء[2]: ألا يعلم من خلق الصدور وما في الصدور؟ بلى! «وهو اللطيف الخبير»! واللطيف من علم المغيّبات بلا مرشد، واللطيف من عرف الغائبات بلاد دليل، واللطيف المشرف على الغائبات كاشرافه على الحاضرات، واللطيف من احسن اليك في لطف الخفاء. و«الخبير» من يخبرك بما في غيبك، والخبير من يختبر أمرك فيأتيك بالألطاف على حسب المصالح لئلا تستبطئه في المنع.

وقال ابن عطاء: الا يعلم من خلق الصدور ما[3] يحدث فيها من حوادث[4] العوارض؟

سورة القلم

(68)

4 «وانك لعلى خُلُق عظيم». سمعت منصور[5] بن عبد الله[6] يقول: سمعت ابا القاسم البزاز[7] يقول: قال ابن عطاء[8] في قوله «انك لعلى خلق عظيم» قال: جدت بالدنيا والآخرة عوضا[9] منا.

سمعت ابا بكر محمد بن عبد الله بن شاذان يقول: سمعت ابن عطاء يقول في قوله[10] «وانك لعلى خلق عظيم» قال[11]: الخلق العظيم ان لا يكون له اختيار، ويكون تحت الحكم والصفح والعفو[12] مع فناء النفس وفناء المألوفات.

44 «سنستدرجهم من حيث لا يعلمون». سمعت منصور بن عبد الله يقول: سمعت ابا القاسم البزاز يقول: قال ابن عطاء في[13] قوله[10] «سنستدرجهم من حيث لا يعلمون»: كلما احدثوا خطيئة، جددنا لهم نعمة، وننسيهم الاستغفار.

---

1) B: فاني (؟) || 2) YHFB: + في قوله تعالى || 3) B: بما || 4) H: الحوادث || 5) Y: منصوراً || 6) Y: — ابن عبدالله || 7) Y: — البزاز || 8) Y: في هذه الاية || 9) F: — عوضا || 10) B: + تعالى || 11) H: — قال || 12) YFB: — والصفح والعفو || 13) YH: في هذه الآية.

48 « فاصبر لحكم ربك ولا تكن كصاحب الحوت » . قال ابن عطاء في[1] قوله « ولا تكن كصاحب الحوت » قال[2] : لم يكن هذا نقصاً لصاحب الحوت[3] ، ولكنه طلب استزادة من النبي صلعم[4] .

سورة الحاقة

(69)

38_39 « فلا أقسم بما تبصرون وما لا تبصرون » . قال ابن عطاء : ما تبصرون من آثار القدرة وما لا تبصرون من سر القدرة .

48 « وانه لتذكرة للمتقين » . قال ابن عطاء : بيان للمتبيّنين .

سورة المعارج

(70)

5 « فاصبر صبراً جميلا » . قال ابن عطاء[5] : « صبراً »[6] على ما ابتليتك به ، « جميلا » : علماً بان رؤيتي اليك[7] أسبق اليك[8] من البلاء .

19 « ان الانسان خلق هلوعاً » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : الهلوع الذي عند الموجود يرضى ، وعند المفقود يسخط .

وقال ايضا : جهولاً .

22 « الا المصلين » . قال ابن عطاء : المصلين العارفين بمقادير الاشياء ، فلا يكون لهم بغير الله تعالى[9] فرح ولا الى غيره سكون .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن

---

1) YH: — في قوله ‖ 2) B: — قال ‖ 3) B: + عليه السلام ‖ 4) Y: عليه السلام ‖ 5) H: + رحمة الله عليه ‖ 6) B: اصبر ‖ 7) FB: — اليك ‖ 8) H: — اليك ‖ 9) H: — تعالى .

عطاء[1] : «الا المصلين» فانهم لا يكون لهم هلع لثقتهم بربهم ويقينهم بتقديره .

وقال ابن عطاء : اذا عمل فاحشة[2] او معصية جهل التوبة وقنط . «واذا مسّه الخير منوعاً» (٢١) : اذا سمع شيئاً[3] من العلوم النافعة والاعمال الصالحة لم[4] يحن قلبه الى ذلك .

24 «والذين في أموالهم حق معلوم» . قال ابن عطاء : هم[5] الذين لم[6] يروا[7] لانفسهم ملكا دون غيرهم من اخوانهم .

32 «والذين هم لأماناتهم وعهدهم راعون» . قال ابن عطاء : الذين صدقوا[8] في محبته ، فاحبوه واشتاقوا اليه .

سورة الجن

(72)

1 «انه استمع نفر من الجن» . قال ابن عطاء[9] : تعجبت الجن من بركات القرآن لما سمعوه ووجدوا[10] في قلوبهم روْحاً وفي اسرارهم نوراً ، وعلى ارواحهم راحة وفي ابدانهم نشاطاً للائتمار بأوامره . فقالوا «انا سمعنا قرآناً عجباً» اي كتاباً عجيب[11] البركة .

2 «يهدي الى الرشد» . قال ابن عطاء: يبيّن آداب الخدمة وسلوك العبودية فاتبعناه.

18 «وان المساجد لله» . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : مساجدك اعضاؤك التي أمرت ان تسجد عليها ، لا تُخضعها[12] ولا تذللها لغير خالقها .

21 «قل اني لا املك لكم ضرّاً ولا رشداً» . قال ابن عطاء : لا أملك لمن تحقق بالايمان[13] ضرا ولا لمن تحقق بالكفر[14] رشداً .

---

1) H: رحمة الله عليه وعليهم || 2) FB: بفاحشة || 3) YH: بشئ || 4) H: — لم || 5) FB: — هم || 6) H: لا || 7) H: يروا (sic) || 8) F: صدوا || 9) H: — ابن عطاء || 10) YFB: وجدوا || 11) B: عجائب || 12) B: تخضع بها || 13) YH: في الايمان || 14) YH: في الكفر .

سورة المزمّل

(73)

1 «يا ايها المزمّل». قال ابن عطاء: يا ايها المخفي ما نظهره عليك من آثار الخصوصية، آن اوان كشفه، فاظهره. فقد ايّدناك بمن يتبعك ويوافقك ولا يخذلك ولا يخالفك وهو ابو بكر الصديق[1] وعمر[2] وعثمان[3] وعلي[4] رضي الله عنهم أجمعين[5].

8 «وتبتّل اليه تبتيلاً». سمعت منصور بن عبد الله يقول: سمعت ابا القاسم البزاز يقول: قال ابن عطاء في قوله: «وتبتل اليه تبتيلا» قال: اي انقطع اليه انقطاعاً[6].

سورة المدّثّر

(74)

6 «ولا تمنن تستكثر». قال ابن عطاء: لا تمنن بعملك فتستكثر طاعتك؛ ولا تكون[7] روْية الاستكثار الا بروْية النفس. فمن اسقط عنه روْية نفسه، فقد أزال عنه[8] روْية الاعمال والطاعات والاستكثار بها.

50 «كانهم حمر مستنفرة». قال ابن عطاء: (مستنفرة) مما طرقهم من الحال وجزعاً من الاحكام[9].

سورة القيامة

(75)

29 «والتفت الساق بالساق». قال ابن عطاء[10]: اجتمعت[11] عليه شدة مفارقة الوطن من الدنيا والأهل والولد والقدوم على ربه، لا يدري بماذا[12] يقدم عليه لذلك.

---

1) H: — الصديق؛ HF: + رضي الله عنه || 2) F: + الفاروق؛ YH: — وعمر || 3) F: + ذي النورين؛ YH: — وعثمان || 4) YHB: + بن ابي طالب، F: + المرتضى || 5) B: — اجمعين؛ H: رضي الله عنه؛ Y: رضي الله عنهما || 6) H: — قال ... انقطاعاً || 7) F: يكون || 8) B: — روْية ... ازال عنه || 9) H: — كانها ... الاحكام || 10) H: + رحمة الله عليه || 11) Y: اجتمع || 12) HB: بما.

سورة المرسلات

(77)

8 « واذا النجوم طُمست » . قال ابن عطاء : اذا طمست نجوم المعارف وكُشف[1] عن سرائر المعاملات ، وهو اليوم الذي يفصل فيه[2] بين المرء وقرنائه واخدانه وخلانه ، إلاّ ما كان منها لله وفي الله[3] .

سورة النبأ

(78)

38 « لا يتكلمون الا مَن أذن له الرحمن وقال صواباً » . قال ابن عطاء : الخالص ما كان لله تعالى[4] والصواب ما كان على السُنّة .

سورة النازعات

(79)

18 « فقل هل لك ان تزكى » . قال ابن عطاء : هل لك ان اطهرك من الجنايات التي تلطخت بها واردك الى حد العبودية التي[5] بها الفخر والنجاة ؟

سورة عَبَس

(80)

11 « كلا انها تذكرة » . قال ابن عطاء : موعظة بليغة مباركة . فمن شاء الله تعالى[6] له التوفيق قبلها[7] .

17 « قتل الانسان ما اكفره » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : مُنع الانسان عن طريق الخيرات لجهله بطلب[8] رشده وسكونه الى ما وعد له ربّه .

1) YFB: وكشفت || 2) YFB: — فيه || 3) YFB: في الله وفيه؛ Y: + تعالى || 4) HF: — تعالى || 5) H: الذي || 6) H: — تعالى || 7) YFB: قبله || 8) B: بجهله يطلب .

20 «ثم السبيل يسّره». قال ابن عطاء[1]: يسّر على من قــدر له التوفيق طلبَ طريق[2] رشده واتباع نجاته.

26–25 «انا صببنا الماء صباً ثم شققنا الارض شقاً». سمعت منصور بن عبد الله يقول: سمعت ابا القاسم البزاز يقول[3]: قال ابن عطاء: صب من ماء معانيه[4] على قلوب اهل معاملته «صباً» «فشق[5] منها معرفة ووجداً». ثم أنبت فيها محبة وهيبة وحكمة[6] وفهما.

38 «وجوه يومئذ مسفرة». قال ابن عطاء[7]: كشف عنها ستور الغفلة، فضحكت بالدنو من الحق[8] واستبشرت بمشاهدته.

وقال ابن عطاء[9]: اسفرت تلك الوجوه بنظرها الى مولاها واضحكها رضا الله تعالى[10] عنها.

سورة الانفطرت

(81)

6 «يا ايها الانسان ما غرك بربك الكريم». قال ابن عطاء[11]: ما قطعك عن صحبة[12] مولاك.

8 «في اي صورة ما شاء ركّبك». قال ابن عطاء[13]: في اي حالة ما شاء صرّفك[14].

سورة المطففين

(82)

14 «كلا بل ران على قلوبهم». سمعت منصور بن عبد الله يقول: «سمعت ابا القاسم البزاز يقول: قال ابن عطاء في قوله[15] «كلا بل ران على قلوبهم» قال:

1) H: + رحمة الله عليه ‖ 2) B: — طريق ‖ 3) YH: سمعت ابن عطاء يقول ‖ 4) B: معاتيه (؟)؛ F: معاينته ‖ 5) YFB: فانشق ‖ 6) YH: وحكما ‖ 7) FB: ابن طاهر ‖ 8) B: + الحق ‖ 9) H: وقال ايضا ‖ 10) H: — تعالى ‖ 11) H: رحمة الله عليه ‖ 12) H: — صحبة ‖ 13) H: قال الواسطي رحمة الله عليه ‖ 14) HF: قصد بك اليه ‖ 15) YF: — في قوله.

الطاعة على الطاعة حتى يحجب[1] قلبه عن مشاهدة المنة . لأن العجب والرياء في الطاعة يورثان نسيان المنة وترك الحرمة .

23–22 « ان الابرار لفي نعيم على الأرائك ينظرون » . قال ابن عطاء : على أرائك المعرفة ينظرون الى المعروف ، وعلى أرائك القربـة ينظرون الى الرؤوف . وللاسلام[2] اركان كما ان للنفس اركاناً[3] . فالرجلان[4] الصبر والورع . واليدان الزهد والقناعة . والاذنان الخوف والرجاء . والعينان الشوق والمحبة . واللسان العلم والفطنة . فمن استعمل هذه الاركان في رضا محبوبه وشغلها بخدمة معبوده ، فهو من الابرار الذين هم على الارائك ينظرون .

سورة انشقت

(84)

9 « وينقلب الى أهله مسروراً » . قال ابن عطاء[5] : مسروراً بما نال من رضا الحق .

13 « انه كان في اهله مسروراً » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم المصري يقول[6] : قال ابن عطاء في قوله[7] « انه كان في اهله مسروراً » قال : لنفسه متابعاً ، وفي مراتع هواه ساعياً .

سورة البروج

(85)

13 « وشاهد ومشهود » . قال ابن عطاء في قوله[8] « وشاهد ومشهود » قال[9] : هو الذي يشهد له باحواله على احواله لما كان الحق تولاها في أزليته قبل ان خلقها ويسّرها[10] بتقديره حتى[11] أخرجها الى الكون بتدبيره ؛ وكذلك[12] في صفاته واحواله[13] .

---

1) B: تحجب ‖ 2) F: والاسلام ‖ 3) B: اركان ‖ 4) B: فللرجلان (sic) ‖ 5) H: + رحمة الله عليه ‖ 6) Y: — سمعت ... يقول ‖ 7) B: + تعالى ‖ 8) B: +تعالى ؛ H: في قول ‖ 9) Y: — في قوله ... قال ‖ 10) B: وسترها ؛ Y: وسيّرها ‖ 11) B: حين ‖ 12) YH: كذلك ‖ 13) F: — قال ابن عطاء ... واحواله .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : سمعت[1] ابن عطاء يقول : هو الذي يشهد له باحواله على احواله[2] .

وقال[3] : الشاهد الحق والمشهود الكون : أعلمهم ثم أوجدهم على قوله « وما كنّا عن الخلق غافلين » (٢٣ : ١٧) .

وقال ابن عطاء : هو الذي يشهد[4] له[5] باحواله على احواله ، لما كان تولاها في أزليته قبل ان خلقها وبسّرها[6] بتقديره حتى اخرجها الى الكون بتدبيره ، وكذلك[7] في صفاتها واحوالها في العرصة والقيامة . فيسوقها الى محشرها ، كما ساقها في الأزل والأبد دون غيره . فانطق من شاء في تيسيره[8] في الدارين ، واخرس ما شاء عما[9] شاء بتدبيره . فما أمضى في الأزل ، هو ما[10] أجرى في الأبد . وما أجرى في الابد ، هو ما امضى في[11] الأزل عبارةً . والحقيقة لا يقارنها[12] شيء ولا يثبت بازائها شيء .

13 « انه هو يبدي ويعيد » . قال ابن عطاء : يبدي باظهار القدرة فيوجد المعدوم ، ثم يعيد[13] باظهار الهيبة فيفقد الموجود .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول[14] : قال ابن عطاء : يبدي بالكشف لقلوب الأولياء فيمحو كل[15] خاطر سواه . وتخشع له القلوب فلا تخضع الا له .

16 « فعّال لما يريد » . قال ابن عطاء : فعّال لما يريد باظهار فضله[16] في اظهار عدله ، واظهار عدله في اظهار[17] فضله . ولو حوّل عدله الى أهل فضله ما أطاقوا ، ولو حوّل فضله الى أهل عدله ما[18] أطاقوا ولا احتملوا .

22 « في لوح محفوظ » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم

---

1) YB: قال ابن عطاء ؛ F: قال ابن عطاء يقول : الشاهد الحق ... ‖ 2) F: — هو ... احواله ‖ 3) F: — وقال ‖ 4) B: شهد ‖ 5) YH: — له ‖ 6) FB: وسترها ؛ Y: وسيّرها ‖ 7) YHF: كذلك ‖ 8) B: تسيره ؛ F: تسيره ‖ 9) F: عن ‖ 10) H: — هو ما ‖ 11) F: في الاول والازل ‖ 12) F: يقاربها ‖ 13) H: يعيده ‖ 14) Y: — سمعت ... يقول ؛ B: — البزاز ‖ 15) F: عن كل ؛ H: لكل ‖ 16) H: فضله ‖ 17) H: — عدله ... اظهار ‖ 18) H: لما .

يقول : سمعت ابن عطاء يقول[1] : حفظ ما استحفظ فيه ان يحفظه[2] ، وأجرى القلم بعمله في خلقه ، وستر على القلم ان يعلم بما[3] جرى . فهو الحافظ عليه بما استحفظه[4] .

سورة الطارق

(86)

15 « انهم يكيدون كيداً » . قال ابن عطاء : الكيد إستدراجك من حيث لا تعلم .

سورة الاعلى

(87)

13 « ثم لا يموت فيها ولا يحيى » . سمعت منصور بن عبد الله يقول[5] : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : سمعت[6] ابن عطاء يقول : لا يموت فيستريح من غم القطيعة ، ولا يحيى فيصل الى روح الوصلة .

سورة الغاشية

(88)

21 « فذكر انما انت مذكر » . سمعت ابا بكر الرازي يقول : سمعت ابا العباس ابن عطاء[7] يقول : الموعظة للعوام ، والنصيحة للاخوان ، والتذكرة للخواص : فرض افترضه الله تعالى[8] على عقلاء المؤمنين . ولولا ذلك لبطلت السُنّة وتعطلت الفرائض.

---

1) FB: يقول قال ابن عطاء || 2) B: يحفظ || 3) B: ما || 4) YB: استحفظ || 5) H: — سمعت ... يقول || 6) HB- قال ابن عطاء ؛ Y: — سمعت ... سمعت (قال ابن عطاء) || 7) FB: — ابن عطاء || 8) H: — تعالى .

سورة الفجر

(89)

2_1 «الفجر». قال ابن عطاء[1]: هو[2] محمد صلعم[3] لان[4] به تفجرت انوار الايمان وغابت ظلم الكفر. «وليال عشر»: ليالي موسى[5] التي اكمل بها[6] ميعاده بقوله[7] «واتممناها بعشر» (٧ : ١٤٢).

3 «والشفع والوتر». قال ابن عطاء[8]: الشفع الفرائض والوتر السنن. وقال: الشفع الخلق والوتر الحق[9].

27 «يا ايتها النفس المطمئنة». قال ابن عطاء[10]: المطمئنة هي العارفة بالله تعالى[11] التي لا تصبر عن[12] الله[13] طرفة عين.

سورة البلد

(90)

2_1 «لا اقسم بهذا البلد وانت حلّ بهذا البلد». قال ابن عطاء[10]: اقسم الله تعالى[11] بالمدينة لطيبها ولأن النبي صلعم[14] سماها طيبة. وشرفها بان جعل تربة النبي[15] عليه السلام[16] منها ومقامه فيها وهجرته اليها فقال «بهذا البلد» الذي[17] شرفته بمكانك حيّاً وببركتك ميتاً.

4 «لقد خلقنا الانسان في كبد». قال ابن عطاء[10]: في ظلمة وجهل.

8 «ألم يجعل له عينين». قال ابن عطاء[10]: عيناً في رأسه يبصر[18] بها آثار الصنع، وعيناً في قلبه يرى بها مواقع الغيب.

---

1) H: + رحمة الله عليه || 2) YH: والفجر هو || 3) Y: عليه السلام || 4) FB: لانه || 5) B: + عليه السلام؛ H: + صلعم || 6) YF: به || 7) B: + تعالى || 8) H: + رحمه الله || 9) B: + عز وجل || 10) H: + رحمة الله عليه || 11) H: — تعالى || 12) B: على || 13) YB: + تعالى || 14) B: — قال ابن عطاء ... صلعم؛ Y: عليه السلام || 15) YH: رسول الله || 16) HB: ..لعم || 17) B: اي || 18) F: ينظر.

سورة الشمس
(91)

9 « قد أفلح من زكاها » . قال ابن عطاء[1] : أفلح[2] من[3] وُفق لمراعاة أوقاته .

سورة الليل
(92)

4 « ان سعيكم لشتّى » . : سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز[4] يقول[5] قال ابن عطاء : ظاهر هذه الآية يدل على ان من الناس من يكون سعيه بقوله وفعله ، ومنهم من يكون سعيه[6] بنيته دون قوله وفعله ، ومنهم من يكون سعيه بنيته وقلبه[7] وفعله ، ومنهم من يكون سعيه في طلب الدنيا ، ومنهم من يكون سعيه في طلب الآخرة ، ومنهم من يكون سعيه لوجهه[8] ، لا للدنيا ولا للآخرة . وأدون الناس سعياً من سعى لهذه الفانية ، واعظمهم همة من سعى لوجهه[9] : فذاك الذي لا يخيب سعيه ولا يبطل عمله .

وقال ابن عطاء[9]: باطن هذه الآية ان يرى سعيه قسمة من[10] الحق له ، من[10] قبل التكوين والتخليق ، لقوله تعالى[11] « نحن قسمنا بينهم معيشتهم » (٤٣ : ٣٢) . وان[12] السعي له مراتب كراتب المتصلين بالسلطان والواصلين اليه ، والندماء والجلساء واصحاب الأسرار . كذلك سعي المريدين والمرادين والعارفين والمحبين والمشتاقين والواصلين والفانين[13] عن أوصافهم والمتصفين باوصاف الحق : هذا الى ما[14] لا عبارة له ولا غاية ، « ان سعيكم لشتى » .

17 « وسيجنبها الأتقى » . قال ابن عطاء[9] : الزهاد في الدنيا هم[15] المتقون . والأتقى من تركها جملة ، وأعرض عنها بالكلية كالصدّيق رضي الله عنه . فان[16] الكل أعطوا وابقوا[17] . والصدّيق رضي الله عنه[18] أعطى الفاني[19] جملة ، وأبقى

1) FB: ابو عثمان ‖ 2) H: — أفلح ‖ 3) H: لمن ‖ 4) H: — البزاز ‖ 5) Y: — سمعت ... يقول ‖ 6) F: — بقوله ... سعيه ‖ 7) F: وقوله ‖ 8) B: لوجه الله تعالى ‖ 9) H: + رحمة الله عليه ‖ 10) B: — من ‖ 11) H: — تعالى ‖ 12) F: فان ‖ 13) H: والفانيين ‖ 14) B: من ‖ 15) B: في دنياهم ‖ 16) FB: لان ‖ 17) B: — وابقوا ؛ HF: وانفقوا ‖ 18) B: — رضي الله عنه ‖ 19) H: الفانية.

لنفسه الباقي الذي لم يزل ولا يزال . ألا ترى[1] لما قال له[2] النبي صلعم[3] « ماذا ابقيت لنفسك ؟ » قال : الله تعالى[4] ورسوله[5] .

سورة الضحى

(93)

2–1 « والضحى والليل اذا سجى » . قال ابن عطاء : ومكاشفات[6] سرك بنـــا واشتغالك بالدعوة نظرًا الى الخلق .

3 « ما ودّعك ربك وما قلى » . قال ابن عطاء[7] : ما حجبك عن قربه حين بعثك الى خلقه .

5 « ولسوف يعطيك ربك فترضى » . قال ابن عطاء : كأنه يقول لنبيّه صلعم[8] : أفترضى بالعطاء عوضاً[9] عن المعطي ؟ فيقول : لا . فقيل له : « انك لعلى خلق عظيم » (٦٨ : ٤) اي على همة جليلة اذ لم يوثر فيك شيء من الاكوان ولا يرضيك شيء منها[10] .

8–6 « ألم يجدك يتيماً فأوى ووجدك ضالا فهدى ووجدك عائلاً فاغنى ؟ » سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : معناه وجـــدك[11] اليتيمُ فأوى بك ، ووجدك[11] الضال فهُدي بك ، ووجدك[11] العائل ، فأغني بك . قوله « ووجدك » ، ولا يكون الوجدان الا بعد الطلب ، وكان طالباً له في الأزل فوجده ثم أوجده سفيرًا بينه وبين خلقه .

وقال ايضا : وجدك بين قوم ضلال فهداهم[12] بك .

وقال ايضا[13] : وجدك اي طُلبت حتى وجدت . والمطلوب هو المراد في معنى[14] الظاهر .

---

1) FB: ولذلك لما ‖ 2) Y: — له ‖ 3) Y: عليه السلام ‖ 4) YH: — تعالى ‖ 5) B: + عليه السلام ‖ 6) H: مكاشفات ‖ 7) H: + رحمة الله عليه ‖ 8) Y: عليه السلام ‖ 9) B: — عوضا ‖ 10) FB: منها شيء ‖ 11) YHB: وجد ... ووجد ... ووجد ‖ 12) B: + الله ‖ 13) B: — وقال ايضا ‖ 14) B: المعنى .

وقال ايضا : ألم يجدك متحيرًا في مشاهدته فأواك الى نفسه ، واعطاك الرسالة ، ووجدك جباناً عن الإخبار عنه ، فجسّرك عليه ، ووجدك عائلاً اي فقيرًا بمشاهدة[1] الخلق ، فاغناك بمكاشفته عن مشاهدتهم .

وقال ابن عطاء : وجدك فقير النفس فاغنى قلبك بغناه ، فاتصل غناك بغناه ، فصرت غنياً بغنى القلب عن غنى[2] النفس . قال النبي صلعم[3] : ليس الغنى عن كثرة العرض ، انما[4] الغنى غنى القلب .

وقال ابن عطاء : الضال في اللغة هو المحب . اي وجدك محبا للمعرفة فمنّ عليك بها[5] . وذلك[6] قوله تعالى[7] في قصة[8] يوسف[9] « انك لفي ضلالك القديم (١٢ : ٩٥) اي محبتك القديمة .

وقال ابن عطاء في قوله[10] « ووجدك عائلاً فاغنى » اي ليس معك كتاب ولا وحي فاغناك بهما .

وايضا : « ووجدك ضالاً » اي طالباً لمحبته فهداك لها[11] .

وايضا : وجدك غير عالم بما لك[12] عنده من المنزلة فهداك له واغناك به .

وقال ابن عطاء : وجدك ضالاً عن الرسوم لا عن المعرفة .

10_9 « فاما اليتيم فلا تقهر وأما السائل فلا تنهر » . قال ابن عطاء : المؤمنون كلهم ايتام الله[13] وفي حجره ، فلا تقهرهم اي تبعدهم عنك . والسُّوّال هم أسراء الله فلا تنهرهم . ولُنْ لهم[14] والطفْ بهم .

11 « واما بنعمة ربك فحدث » . قال ابن عطاء : حدث[15] نفسك لئلا تنسى فضلي عليك قديماً وحديثاً .

---

1) FB: لشاهدة || 2) H: — غنى || 3) Y: عليه السلام || 4) YH: ولكن || 5) Y: به || 6) F: + في || 7) YHB: — تعالى || 8) HFB: — قصة || 9) FB: — في يوسف ؛ Y: + عليه السلام || 10) FB: — في قوله || 11) YH: — وايضا ... لها || 12) FB: بحالك || 13) B: + تعالى || 14) B: — ولن لهم || 15) B: + به .

سورة الشرح
(94)

1 «ألم نشرح لك صدرك». قال ابن عطاء[1]: ألم نوسع سرّك[2] لقبول ما يرد عليك.

2 وقال في قوله[3]: «ووضعنا عنك وزرك»: اي[4] اعباء النبوة[5] والرسالة، فكنت فيها[6] محمولا لا حاملاً.

وقال ايضا[7]: ألم نمنّ عليك بالاحتمال عن المخالفين[8] «ووضعنا عنك وزرك» الذي[9] كادت نفسك ان تتلف عند حمل النبوة، فأعنّاك عليه وقوّيناك عند الابلاغ؟

سمعت منصور بن عبد الله يقول: سمعت ابا القاسم يقول[10]: قال ابن عطاء في قوله[3] «ألم نشرح لك صدرك» قال: ألم نخلِ سرك عن الكل، فغبت عن مشاهدة الكون وما سوى الحق. فشرح صدرك للنظر، وشرح صدر موسى[11] للكلام[12].

وقال في قوله «ووضعنا عنك وزرك» أي[13] ألم أزِل ملاحظة المخلوقين عن سرّك؟

4 «ورفعنا لك ذكرك». قال ابن عطاء: جعلتُ تمام الايمان بي بذكرك معي.

وقال ايضا: جعلتُ ذكرك[14] من ذكري. فكان من ذكرك ذكرني[15].

7 «فاذا فرغت فانصب». قال ابن عطاء: اذا فرغت من تبليغ الرسالة فانصب لطلب الشفاعة.

8 «والى ربك فارغب». قال ابن عطاء: فارغب[16] ليعطيك في أمتك ما تقرّ به[17] عينك[18].

---

1) H: — ابن عطاء || 2) صدرك || 3) B: + تعالى || 4) HB: — اي ؛ F: الذي || 5) Y: — النبوة و || 6) B: بها || 7) H: + ووضعنا عنك وزرك || 8) B: المخلوقين (sic) || 9) YH: — الذي || 10) Y: — سمعت ... يقول || 11) B. + عليه السلام || 12) H: + صلى الله عليها || 13) YH: — اي || 14) YF: جعلتك ذكراً || 15) H: — وقال ... ذكرني || 16) YH: — فارغب || 17) F: — به || 18) B: عينيك.

سورة التين

(95)

3 «وهذا البلد الأمين». قال ابن عطاء: أمنّاه[1] بمقامك فيه[2] وكونك به[3] فان كونك أمان حيث ما كان.

4 «لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم». قال ابن عطاء: في[4] أتم معرفة.

سورة العلق

(96)

6–7 «كلا ان الانسان ليطغى، ان رآه استغنى». قال ابن عطاء: رؤية الغنى تورث الطغيان والبطر، لان الغنى[5] يورث الفخر، والفخر يورث الطغيان.

سمعت منصور[6] بن عبد الله[7] يقول: سمعت ابا القاسم يقول: قال ابن عطاء: طغيان الغنى لمن لا يصلح له الا الفقر. فاذا اغناه، أبطره[8] غناه.

وقال: اذا اغناه غناه عن المغني، أبطره ذلك الغنى.

19 «واسجد واقترب». قال ابن عطاء: اقترب الى بساط الربوبية، فقد اعتقناك من[9] بساط العبودية.

سورة البينة

(98)

8 «رضي الله عنهم ورضوا عنه». قال ابن عطاء: الرضا[10] هو النظر الى قديم اختيار الله تعالى[11] للعبد: يختار الأفضل، فيترك السخط[12] عليه.

---

1) YFB: أمنّا ‖ 2) YFB: فيها ‖ 3) YFB: بها ‖ 4) FB: — في ‖ 5) H: — الغنى ‖ 6) B: منصور، Y: منصوراً ‖ 7) YB: — ابن عبد الله ‖ 8) H: اضره ‖ 9) F: عن ‖ 10) H: — الرضا ‖ 11) H: — تعالى ‖ 12) H: التسخط.

سورة الماعون
(107)

5 « عن صلاتهم ساهون » . سمعت عبد الله بن علي البغدادي يقول : سمعت احمد بن فاتك يقول : سمعت[1] ابا العباس بن عطـــاء يقول[2] : ليس في القرآن وعيد[3] صعب الا وبعده وعد[4] لطيف ، غير هذه الآية « فويل للمصلين الذين هم عن صلاتهم ساهون » . ذكر[5] الويل لمن صلاها بلا حضور من قلبه . فكيف بمن تركها وأساء[6] ؟

سورة الكوثر
(108)

1 « انا اعطيناك الكوثر » . قال ابن عطاء : الرسالة والنبوة .

وقال ابن عطاء[7] : معرفة بربوبيتي وانفراداً بوحدانيتي وقدرتي ومشيئتي .

سورة النصر
(110)

1 « اذا جاء نصر الله والفتح » . قال ابن عطاء في هذه الآية[8] : اذا شغلك به عما دونه ، فقد جاءك الفتح من الله تعالى[9] . والفتح هو النجاة من السجن ، والبشرى بلقاء الله تعالى .

وقال ابن عطاء : اذا فتح عليك علوم القربة وأحوال الاشتياق .

---

1) Y: — سمعت ... سمعت ‖ 2) Y: قال ابن عطاء ‖ 3) B: وعد ‖ 4) F: وعيد ‖ 5) F: الذكر ‖ 6) FB: رأساً ‖ 7) B: — ابن عطاء ؛ Y: وقال ايضا ‖ 8) YH: — في هذه الآية ‖ 9) YB: + تعالى .

سورة الاخلاص

(112)

2_1 « قل هو الله احد » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول[1] : قال ابن عطاء : « قل » في غير[2] هذا الموضع في القرآن[3] اي اظهر[4] ما أوحينا اليك وبيّنّا لك[5] بتاليف الحروف التي قرأناها عليك لتهدي بها أهل الهداية . والهاء تنبيه عن معنىً ثابت ، والواو اشارة الى ما لا يدرك حقائق نعوتـه وصفاته بالحواس . و « الاحد » المنفرد الذي لا نظير له . والتوحيـد هو الاقرار بالأحدية والوحدانية : وهو الانفراد .

وقال ابن عطاء : هو هو ، ولا[6] يقدر أحد ان يُخبر عن هويته الا هو . لا عبارة لأحد عنه حقيقة إلا له عن نفسه . فيخبر عن نفسه بحقيقة حقه ، والأغيار يخبرون عنه على حد الاذن[7] فيه والأمر . فاخبر عن نفسه بانه « هو الله »[8] : اشار من نفسه الى نفسه[9] ، اذ لم يستحق احد ان يشير اليه سواه . فمن أشار اليه ، فانما أشار الى إشارته الى نفسه . فمن تحقق إشارته[10] الى إشارته بالتعظيم والحرمة ، كانت إشارته صحيحة على حد الصواب . ومن وقعت إشارته على حد الدعوى ، بطلت إشارته[11] وبعدت عن معادن الحقيقة .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم يقول : قال ابن عطاء في قوله[12] « قل هو الله احد » : هو المتفرد بايجاد المفقودات والمتوحد باظهـار الخفيات .

وقال ابن عطاء في قوله[13] « قل هو الله احد » : إشارة منه اليه ، حين قال[14] الكفار « انسب لنا ربَّك » .

« الله الصمد » . قال ابن عطاء : الصمد الذي لم يتبيّن عليه أثر فيما أظهر .

---

1) Y: — سمعت ... يقول ‖ 2) Y: — غير ‖ 3) Y: — في القرآن ‖ 4) H: + ما اتيناك و ‖ 5) H: — وبيّنّا لك ‖ 6) F: — لا ‖ 7) B: الادب ‖ 8) Y: + تعالى ‖ 9) F: — اشار ... نفسه ‖ 10) B: باشارته ‖ 11) B: + على حد الدعوى ‖ 12) B: + تعالى ‖ 13) H: — في قوله ‖ 14) B: قالت .

وقال ابن عطاء : الصمد المتعالي عن الكون والفساد .

سمعت منصور[1] بن عبد الله[2] يقول : سمعت ابا القاسم البزاز[3] يقول : قال ابن عطاء : «قل هو الله احد» أظهر[4] لك منه التوحيد . «الله الصمد» أظهر[4] لك منه المعرفة . «لم يلد» أظهر[4] لك منه الايمان . «ولم يولد» أظهر[4] لك منه الاسلام . «ولم يكن له كفوًا احد» أظهر[4] لك منه اليقين .

3 «لم يلد ولم يولد» . قال ابن عطاء[5] : «لم يلد» دليل[6] الفردانية ، «ولم يولد» دليل الربوبية .

---

1) Y: منصوراً || 2) Y: — ابن عبد الله || 3) YHB: — البزاز || 4) YHF: ظهر || 5) H: بن علي (sic) || 6) H: + علي .

تفسیر ابوالحسین نوری

یادداشت

پل نویا، در یکی از «ملانژ»های دانشگاه سن‌ژوزف[1]، رساله‌ای از ابوالحسین نوری، تحت عنوان *مقامات‌القلوب* چاپ کرده است. او نسخهٔ خطی آن را در یك جُنگ خطی کتابخانهٔ نافذ پاشا در استانبول یافته، و پس از آن با استفاده از اطلاعات فؤاد سزگین به وجود نسخه‌های دیگری از آن پی برده و با مقابلهٔ آنها طبع انتقادیی از آن به دست داده است. نویا در مقدمهٔ این رساله، نخست از شخصیت نوری سخن گفته و پس از نقل خلاصه‌ای از مقامات و معرفی نسخه‌های خطی آن، متن اصلی آن را که از روی چهار نسخه تصحیح شده است همراه با نسخه بدلهایی منتشر کرده است. به دنبال متن، برای آشنایی بیشتر خوانندگان با نوری، دو ضمیمه بر آن افزوده است. یکی (که آن را ضمیمهٔA می‌خواند) همین کلماتی است که در اینجا در پی می‌آید و او آنها را تحت عنوان «کلمات منقول نوری در *حقائق‌التفسیر* سلمی[2]» آورده است. این ضمیمه شامل بیست و نه قول از اقوال نوری است که سُلمی در مجموعهٔ بزرگ تفسیر خود، *حقائق‌التفسیر*، نقل کرده است. این اقوال تفسیرهایی از آیات قرآنی است، ولی معلوم نیست که سلمی آنها را از کجا گرفته است. پل نویا از خود می‌پرسد آیا نوری تفسیر قرآنی نوشته بوده که اکنون در دست نیست و سلمی به آن دسترس داشته است؟ و خود در پاسخ می‌گوید آنچه ما در این باره می‌دانیم این است که نوری مجالسی داشته که در طی آنها تفسیر قرآن می‌گفته است. و احتمال می‌رود که سلمی آنها را خود از زبان نوری شنیده یا از یادداشتهای شاگردان او گرفته باشد[3]. پل نویا متن این اقوال را از روی نسخه‌های خطی

1. Paul Nwyia, S.J., *Textes mystiques inédits d'Abu-l-Hasan al-Nūri*; «le Maqamāt», Mélanges de L'université Saint-Joseph, Imprimerie Catholique, 1968.

این رساله همراه با ترجمهٔ فارسی آن در معارف (دورهٔ ششم، شمارهٔ ۱ و ۲، ۱۳۶۸، ص۱۱۹ـ۸۱) چاپ شده است.

2. Sentences de Nūri citées par Sulami dans *Ḥaqā'iq al-tafsir*.

۳. پل نویا، پیشگفته، ص ۱۲۶ [۱۲].

فاتح، ۲۶۰، با رمز F و بشیر آقا ۳۶، با رمز B و ینی جامی، با رمز γ، تصحیح کرده است.

دوّمین ضمیمه‌ای که نو یا بر متن مصحّح *مقامات* افزوده ضمیمه‌ای تحت عنوان «شرح کلام ابی الحسن النّوری رحمه‌الله تعالی» است که او آن را ضمیمهٔ B نامیده است، و دربارهٔ آن می نویسد: «در ضمیمهٔ B، ما متن بسیار جالب توجهی منسوب به نوری آورده ایم که شارح ناشناسی از شاگردان مکتب ابن عربی آن را شرح کرده است»[۴]. و پس از نقل خلاصهٔ فشرده و نیز عباراتی از آن می گوید: «برای شاگرد ابن عربی چنین عباراتی غذای روحی دلپذیری بود: به همین سبب شارح ناشناس ما شادمان است از اینکه می تواند اندیشهٔ نوری را به زبان فلسفی استاد خود بپرورد و آن را با اصطلاحات مهم وحدت وجودی همراه کند. می‌دانیم که مکتب ابن عربی، برای بنیانگذاری نظریّات وحدت وجودی خود، معمولاً به پاره‌ای از نوشته‌های سهل تُستری و بعضی آراء مکتب سالمیّه ارجاع می دهد. ولی تا اینجا نمی دانستیم که بعضی از شاگردان ابن عربی نوری را هم از آنِ خود می‌دانند. به همین سبب نباید از اهمیت متنی که تصحیح آن را می آوریم (یعنی همین شرح کلام منسوب به نوری) غافل بود. ما آن را همراه با گزیدهٔ عمده‌ای از شرح منتشر می‌کنیم، نه تنها برای اینکه معنی متن را روشن کنیم، بلکه علاوه بر آن، برای اینکه شارح، مخصوصاً از جهت احاطهٔ او بر اصطلاحات فلسفی، شایان توجه است»[۵].

ولی چنانکه پروفسور هرمان لندلت تحقیق کرده است، این ضمیمه، که شامل «گزیدهٔ عمده‌ای از شرح شارح ناشناس» است، برخلاف آنچه پل نو یا نوشته است، از ابوالحسن نوری نیست، بلکه از ابوالحسن بستی است و متن کامل عربی آن به اضافهٔ شرح نورالدین اسفراینی و شرح شارح ناشناخته همراه با ترجمهٔ فارسی آنها، در کتاب زندگی و *آثار شیخ ابوالحسن بستی*[۶]، چاپ گردیده است. اشتباه نو یا و به تبع آن نتیجه‌گیری شتاب‌آمیز او از اینجا ناشی شده است که او تنها یك نسخه از متن و شرح آن را در دست داشته، و در آن نسخه هم، چنانکه در مقدمهٔ آن می‌خوانیم، شارح ناشناخته «کلمات» را منسوب به نوری دانسته است. خود نو یا نیز از اینکه فقط یك نسخه از آن را یافته بوده راضی نبوده است، زیرا در پایان مقالهٔ خود، که در آن *مقامات* را معرفی می کند چنین می نویسد: «این متن را در یك جُنگ خطی

۴. همانجا.
۵. همان، ص ۱۲۷ [۱۳].
۶. نگاه کنید به: نصرالله پورجوادی، *زندگی و آثار شیخ ابوالحسن بستی*، «کلمات عربی»، ص ۱۳۵-۱۰۵، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۴.

کتابخانهٔ ولی‌الدّین، به شمارهٔ ۱۸۲۱، برگهای ۸۸ ب تا ۹۳ الف یافتیم. ولی افسوس که نسخه‌های دیگری از آن در دست نیست، و دور از احتیاط است که مصحّح، مخصوصاً در مورد متونی بدین دشواری، به یك نسخهٔ تنها اکتفا کند. با این همه، نسخهٔ ما بسیار خوب است و چندان چیزی کم ندارد.»[۷]

البته نو یا این حکم را در مورد محتوای متن کرده، ولی بی‌احتیاطی او در این بوده که در مورد صحّت انتساب متن به نوری تحقیق وافی به جای نیاورده است.

نوشتهٔ اسماعیل سعادت

۷. پل نو یا، پیشگفته، ص ۱۲۷ [۱۳].

APPENDICE A

SENTENCES DE NŪRĪ CITÉES PAR SULAMĪ DANS *ḤAQĀ'IQ AL-TAFSĪR*

29,II : «هو الذي خلق لكم ما في الارض جميعاً»: قال ابو الحسين النوري: اعلى مقامات اهل الحقائق الانقطاع عن العلائق

40,II : سئل النوري عن فهم هذه الآية «اوفوا بعهدي اوفِ بعهدكم» قال: اوفوا بعهدي في دار محنتي[1] على بساط خدمتي بحفظ حرمتي اوف بعهدكم في دار نعمتي[2] على بساط قربتي بسرور رؤيتي .

245,II : «والله يقبض ويبسط» : قال ابو الحسين النوري : يقبض باياه ويبسط لاياه .

273,II : «تعرفهم بسيماهم» : قال النوري : تعرفهم بسيماهم بفرحهم بفقرهم واستقامة احوالهم عند موارد البلاء عليهم .

35,III : «اني نذرت لك ما في بطني محررا» : قال النوري : خادما لاهل صفوتك .

97,III : «ومن دخله كان آمناً» : قال النوري : من دخل قلبه سلطان الاطلاع كان آمناً من هواجس نفسه ووساوس الشيطان .

128,III : «ليس لك من الامر شيء» . قال النوري: ليس لك من الامر شيء[3] ولكن الامر كله اليك لان[4] لك الامر[5] . فالامر كله اليك[6] وليس لك منه شيء جلّ قدرك ان تلاحظ[7] غير[8] الحق فيما يبدي ويعيد .

152,III : «منكم من يريد الدنيا ومنكم من يريد الآخرة» : قال النوري : العامة في قيص العبودية والخاصة[9] في قيص الربوبية فلا يلاحظون العبودية . واهل الصفوة جذبهم الحق ومحاهم عن نفوسهم .

---

1) Y: محبّتي ‖ 2) F: نعمتكم ‖ 3) Y: — شيء ‖ 4) F: فان ‖ 5) B: — لان لك الامر ‖ 6) B: فان الامر كله لك وقبلك ‖ 7) B: تلاحظه ‖ 8) B: من ‖ 9) YF: والخاص ‖

128,IV : «واحضرت الانفس الشح» : قال النوري : الزمت الاشباح مخالفة الحق في جميع الاحوال ، وشحها ما يضرها من طلب الدنيا .

9,VI : «وللبسنا عليهم ما يلبسون» : قال النوري : رحمهم من حيث لم يعلموا .

36,VI : «انما يستجيب الذين يسمعون» . قال النوري : من فتح سمعه للسماع أُجري لسانه بالجواب[1] .

83,VI : «نرفع درجات من نشاء» : قال النوري : نرفع درجات من نشاء بالكون مع الله والفهم عنه .

2,VII : «فلا يكن في صدرك حرج منه» : قال النوري : ان انوار الحقائق اذا وردت على السر ضاق عن حملها كالشمس يمنع شعاعها عن ادراك نهايتها .

29,VII : «كما بدأكم تعودون» : قال النوري : نجري عليكم في الابد ما قضينا به عليكم في الازل .

22,X : «دعوا الله مخلصين له الدين» . قال النوري : المخلص في دعائه من لا يصحبه من نفسه شيء سوى روية من يدعوه .

17,XI : «أفمن كان على بينة من ربه» : قال ابو الحسين النوري : البينات هي التي لا يكشف اواخرها[2] عن عثرة ولا غلط .

10,XIV : «فاطر السموات والارض يدعوكم» : قال النوري : دعا الله الخلق بنفسه الى نفسه وذكر من اسمائه «فاطر» لئلا يتعلقوا بشيء من الاكوان فقال انا فاطر السموات والارض ان اردتم ما فيها فهو عندي[3] وان اردتموني فلا تلتفتوا اليها[4] وارجعوا منها[5] اليّ .

72,XV : قال النوري في قوله «لعمرك» قال : بالحياة التي[6] خُصصت بها من بين الخلق فحيوا بالارواح وحييت بي . فبقاؤك[7] متصل ببقائي لانك باق بي .

---

1) B: الجواب ‖ 2) F: + الا ‖ 3) F: عبدي ‖ 4) B: اليهما ‖ 5) B: منهما ‖ 6) F: الذي ‖ 7) B: فبقاك .

28,XVIII : « ولا تطع من أغفلنا قلبه عن ذكرنا » : قال النوري : الغفلة سكون السر الى شيء سوى الحق .

78,XXII : « واعتصموا بالله هو مولاكم » : قال النوري : الاعتصام بالله للخواص والاعتصام بحبل الله للعوام ، والاعتصام بحبل الله هو التمسك بالاوامر والسنن[1] والاعتصام بالله هو خلو القلب والسر عما يُشغل عنه والاشتغال بمراقبته والاقبال عليه . قال الله تعالى « واعتصموا بالله هو مولاكم » اي هو الذي يعينكم به ان اقبلتم على الاعتصام .

63,XXIV : « فليحذر ... ان تصيبهم فتنة » : قال النوري : الفتنة هــو الاشتغال بشيء سوى الحق .

50,XXVII : « ومكرنا مكرًا » : قال النوري : لولا المكر ما طاب عيش الاولياء.

32,XXXV : « ثم اورثنا الكتاب » : سئل النوري رحمة الله عليه عن قوله تعالى « ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا » : على ماذا عطف بقوله « ثم » ؟ قال : عطف ارادة الازل والامر المقضي قال : ثم اورثنا من الخلق الذين سبقت لهم منا الاصطفائية في الازل .

61,XXXVI : « وأن اعبدوني » . قال النوري : الانفاس ثلاثة : نفس في العبودية ونفس في الربوبية ونفس بالرب .

60,XXXIX : « ويوم القيامة ترى الذين كذبوا » : قال النوري في هذه الآية : الذين ادّعوا محبة الله ولم يكونوا فيها صادقين .

85,LVI : « ونحن اقرب اليه منكم » . قال ابو الحسين النوري : قرب القرب في معنى ما نشير[2] اليه[3] بعد البعد .

3,LVII : « هو الاول والآخر والظاهر والباطن » : قال ابو الحسين النوري : الاولية هي الآخرية والآخرية هي الاولية والظاهرية هي الباطنية والباطنية هي الظاهرية ، كما ان الازلية هي الابدية والابدية هي الازلية ليس

1) F: عل السنن || 2) B: يشير || 3) F: + من .

بينهما حاجز . الا انه يفقدك وقتاً ويشهدك وقتاً لتجديد اللذة ورؤية العبودية[1] .

3,LXXII : « وانه تعالى جد ربنا » : قال النوري : تعالت[2] عظمته عن ان يكون اليه سبيل الا به او يكوّنه[3] ما احدثه . بل لا دليل على الله سواه ولا أثر لشيء عليه لانه الذي ابدى[4] الآثار .

8,XCVIII : « رضي الله عنهم ورضوا عنه » . قال النوري : الرضا استقبال الاحكام بالفرح .

---

1) انظر اللمع للسراج ص ٥٨ (طبعة القاهرة) ‖ 2) YF: تعال ‖ 3) YF: يلونه ‖ 4) F: ابتدأ .

تفسير حسين بن منصور حلاج

یادداشت

متن حاضر تفسیری است که ابوعبدالرحمن سلمی از قول حسین بن منصور حلاج (مقتول ۳۰۹هـ.ق.) در کتاب *حقائق التفسیر* خود نقل کرده و لویی ماسینیون آن را استخراج و پس از مقابله با چند نسخهٔ خطی آن را در سال ۱۹۲۲ در کتاب معروف خود به نام *تحقیق در اصطلاحات عرفان اسلامی* (*Essai sur le lexique technique de la mystique musulmane*) چاپ کرده است. ماسینیون پیش از این متن، مقدمه‌ای نیاورده و دربارهٔ نسخه‌های خطی و شیوهٔ تصحیح او توضیحی دیده نمی‌شود. ولی از روی سازوارهٔ انتقادی او می‌توان دریافت که وی از نسخه‌های ینی جامع (YJ)، ازهر (Azh) و برلین (Berlin) بهره برده و در ضمن قسمتهایی را با قطعات متناظر در تفسیر *عرائس البیان فی حقایق القرآن* از روزبهان بقلی شیرازی مقابله کرده است. ماسینیون سخنان حلاج را در این تفاسیر متأثر از تفسیر امام صادق(ع) دانسته است، چنانکه در مطالبی که دربارهٔ تفسیر منسوب به امام جعفر صادق نوشته است (بنگرید به همین مجموعه، ص ۱۰) می‌نویسد: "حلاج از اشارات مهمی در این مجموعه [از سخنان امام جعفر صادق(ع)] بهره برگرفته و آنها را پرورده است: از نظر قاموسی، کاربرد مشیّت (به جای اراده)، محبت (به جای عشق)، ازلیت و حلول، حقّ (در یاد از خدا) و، از نظر ساختی، تفسیر قرآنی اسماء الله یعنی نور (= منور)، صمد (= مصمودٌ الیه) و عبارت اِهدِنا (= ارشدنا الی محبتك) را از این مجموعه اخذ کرده است. حلاج تمثیل دوازده منزل (منازل منطقة البروج) نفس و موادّ به صورت مکالمه درآمدهٔ... (تنزیه) خود را از آن اقتباس کرده است."

ماسینیون درواقع نخستین کسی است که از *حقائق التفسیر* سلمی بدین شیوه استفاده کرده و مجموعهٔ اقوال یك مفسر را بصورت جداگانه چاپ کرده است. کاری که پل نویا بعداً در مورد تفاسیر امام صادق(ع) و ابن عطا و نوری کرده است به پیروی از ماسینیون بوده است. این متن را ماسینیون ظاهراً با خط خود نوشته و به همین صورت چاپ کرده و ما نیز آن را اندکی بزرگتر کرده و در اینجا آورده‌ایم.

ن.پ.

حقائق التفسير للسلمي

– 1 [الفاتحة] I,1 «بسم الله...»

قال الحسين قول «بسم الله» منك بمنزلة «كن» منه فاذا أحسنت ان تقول «بسم الله» تحققت الاشياء بقولك «بسم الله» كما يتحقق بقوله «كن» –

– 2 [ ] I (1) –

سئل الحسين بن منصور هل ذكره أحد على الحقيقة؟ فقال كيف يذكر على الحقيقة من لا أمد لكونه ولا علة لفعله ليس له دراك ولا لغيبه حجاب له من الاسماء معناها و الحروف مجراها اذ الحروف مبدوعة والانفاس مصنوعة و الحروف قول القائل تمتنع من ذلك من الاحوال[4] خلقه[5] رجع الوصف الى الوصف وعمى العقل من الفهم والفهم عن الادراك والدرك من الاستنباط ودار الملك في الملك وانتهى المخلوق الى مثله وعدا قدره[6] الطينية[7] ودحا نوره الغيبة[8] –

– 3 – [البقرة] – II,14 – «...... يستهزئ بهم (الم تحسب)»

قال الحسين كلما اضاء لهم مشوا فيه واذا أظلم عليهم

– 1 – [illegible]

– 2 – [illegible]

قاموا » (Rev. II,19) قال اذا اضاء لهم مرادهم من الدنيا و الدين الفوه و مشوا فيه و اذا اظلم عليهم ، من خلاف بعقولهم وقاموا مبهوتين ـ

-4- [٭] - II,51 - « فتوبوا الى بارئكم »

قال ابن[1] منصور ما شم الحق اليه طريقا الا و لوّثه[2] التلف قال الله تعالى « فتوبوا الى بارئكم فاقتلوا[3] انفسكم » فما دام بصحبك[4] تميزك و عقلك فانت في عين الجهل حتى يضل عقلك و يذهب خاطرك و تفقد سبيل[5] اذ ذاك دعوى و ولعا ـ

-5- [٭] - II,51 - « » ٭

وقال ابن منصور « توبوا الى بارئكم فاقتلوا[1] انفسكم » التوبة محو البشرية باثبات الالهية[2] و فناء النفوس[3] عما دون الله تعالى و عن الله تعالى حتى يرجع الى اصل العدم[4] و يبقى الحق كما لم يزل ـ

-6- [٭] - II,109 - « فاينما تولوا فثم وجه الله »

قال ابن منصور وجهه حيث توجهت و قصده اين قصدت[1] و قال هذا مثل ابداء[2] الحق للخلق كمثل الهلال يرى من جميع الاقطار و يحتجب بالرسوم و الآثار فاذا ارتفعت الرسوم صار اطرا ولا منظورا ٭

- 4 - (1) [illegible] ابو [illegible] (sic!) - (2) [illegible] - (3) اوله [illegible] - Baql. نسبنك [illegible]

- 5 - (1) [illegible]
(2) Baql. القديم - (3) [illegible] فتك النفس [illegible]

- 6 - (1) [illegible] فقده اين فقدت - (2) [illegible] ابدا -

- 7 . [البقرة] . II, 256 . « اللّه لا اله الاّ هو الحيّ القيّوم »

سئل ابن منصور [رحمه][1] عن هذا فقال : لا انه إلاّ اللّه ، بنفسي نفسي ، إزالةُ العلّة عن الربوبيّة ، و تنزيهُ الحقّ عن الدرك .

- 8 . [البقرة] (256 .II) . « وسع كرسيّه السموات والارض »

قال [ابن][1] منصور في قوله « من ذا الذي يشفع عنده إلاّ باذنه » قال فاي الشفيع[2] اي من لا يشفعه غيره ولا يجيبه سواه ! »

- 9 . [آل عمران] . III, 16 . « شهد اللّه انه [لا اله إلاّ هو] »

وقال ابن منصور لرجل : أتشهد في الاذان ؟ قال : نعم . قال : أحدثت من حيث وجدت في تشهدك حيث شهدت للّه تعالى و للرسول [عم][1] و لم تفرق بينهما حتى تشهد للّه [تعالى][2] بالتعظيم و للرسول [عم][3] بالبلاغ والتسليم ؟ عند ذلك ناصت الاسرار فيما وراء الغيب ولا غيب[4] .

- 10 . (نما) . قال المزني (رحم)[1] دخل ابن[2] منصور [رحمه اللّه مكّة][3] فسئل عن شهادة الذرّ[4] للحقّ بالوحدانية [و][5] عن التوحيد فتكلم فيه حتى سمينا التوحيد فقلنا : هذا يليق بالحقّ ؟ فقال هذا يليق به من حيث رضي به نعتاً [و امراً][6] و لا يليق به وصفاً ولا حقيقةً لما رضي شكرنا لنعمه[7] و أنّى يليق شكرنا بنعمه .

- 11 . (نما) وقال : وما دمت تشير فلست بموحّد حتى يستولي الحقّ على إشارتك بإفنائك[1] عنك فلا يبقى مشير[2] ولا إشارة .

- 7 - (Asl. Kpr 91 . (1) add Bagd MB f° 21b -
(Bagd MB f° 33a.

- 8 - (1) omis Bagd MB f° 34b. (2) ... K 91 . Asl : واي شفيع ... Bagd KB f° 22a.

- 9 . text ponctué et vocalisé TJ . (1) add in marg. Asl. . (2) om. TJ . (3) add. TJ . (4) ... Asl. K 91 .
Bagd MB f° 46a - TJ ... الغيب ولا غيب -

- 10 - (1) add. Bagd MB f° 47b . (2) om Bagd MB l.c., KB 39b . Asl. ... (3) om. Asl., K 91 .
(4) K 91, Bagd - Asl. ... - (5) suppl. K 91 - (6) add. Bagd. - (7) K 91 . Asl. : شكرنا النعمة -

- 11 - (1) Asl. K 91 , TJ et Bagd ... بإفنائها - ...
(2) TJ : ... - ...

12 - [—] - (Qor.) III, 16 : « ... هو العزيز الحكيم ... »

قال الحسين في قوله تعالى « شهد الله انه لا اله إلا هو »
فشهادة لنفسه ان لا صانع غيره آمن بنفسه [قيل ان يؤمن به
بما وصف من نفسه فهو المؤمن لغيبه الداعي الى نفسه و الملائكة
مؤمنون اى شهد به و بغيبه داعين اليه و المؤمنون مؤمنون
به و بغيبه داعون اليه وكتبه ورسله فمن لم يؤمن به فقد
آمن بغيبه . وكلما في القرآن مما يشير الى غيبه فانما يشير بنفسه
الى غيبه ولا يعلم غيبه إلا هو] .

13 - [—] - III, 25 - « قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء ... »
قال الحسين وتؤتي الملك من تشاء ، فيشغله به و و تنزع الملك
ممن تشاء واي من اصطفيته لك فلا تؤثر(1) فيه اسباب الملك
لانه في أسر(2) الملك و و تعز من تشاء ، باظهار مزيتك عليه و و تذل
من تشاء ، باتصافه(3) برسوم الهياكل .

14 - [—] - III, 29 - « ... فاتبعوني يحببكم الله »
قال ابن منصور حقيقة المحبة قيامك مع محبوبك بخلع
اوصافك [والاتصاف باوصافه]

15 - [—] - III, 34 - « ... وسيدا و حصورا ... »
قال ابن منصور [السيد](1) من خلا(2) من اوصاف(3) البشرية و اظهر(4)
بنعوت الربوبية

---

12 - [—] Il n'est pas sûr que tout ceci soit de al Hallaj [illegible] [illegible].

13 - (1) K. 91 - Bagd. KB f° 26° : يؤثر - (2) K. 91. Bagd. KB : اسرار (sic) - (3) K. 91, [illegible] -
[ ] manque [illegible] [illegible] ; [illegible] - 14. K. 91 ; Bagd. KB f. 31°.

15 - (1) add. Bagd. KB f° 32° - (2) K. 91 - Ark. : خلى - (3) K. 91 - Ark. : الاوصاف . Bagd. KB supprime l'article.
(4) K. 91. Ark. - Bagd. KB : ظهر .

-١٦- [...] - III, 83 - « وله اسلم من فى السموات و الارض »

قال الحسين [رحمه] اخذهم من شهود شواهدهم بخصائص الاطلاع عليهم فى طالع الذات أسلم طوعاً ومن طالع الهيبة أسلم كرهاً

-١٧- [...] - III, 96 - « ان اوّل بيت وضع للناس الذى ببكة »

قال الحسين الحق تعالى أورد تكليفه على ضربين تكليفاً عن وسائط وتكليفاً بحقائق فتكليف الحقائق بدت معارفه منه وعادت اليه وتكليف الوسائط بدت معارفه عمّن دونه ولم يتّصل [به] إلّا بعد الترقّي منها الى الفناء عنها ومن تكليف الوسائط إظهار البيت والكعبة وقال « ان اوّل بيت وضع للناس الذى ببكة مباركا » فما دمت متّصلا به كنت منفصلا عنه فاذا انفصلت عنه حقيقة وصلت مظهره وواضعه وكنت متوسّما بالبيت متحقّقا بواضعه -

-١٨- [...] - III, 138 - « وما محمد إلّا رسول »

قال الحسين ليس للرسول إلّا ما أمر به او كوشف له ألا تراه لمّا سئل فيما يختصم الملأ الاعلى بقي حيث لم يسمع حسّا ولا نطقا فقال لا ادري علما غيّبه الله عنه شاهده بوقوع الصفة عليه شاهدهم بشهود الحق وذهب عنه صفة آدميّته اى لمّا عاين ما أطلعه الله تعالى عليه من مشاهدته غاب عن صفته لا انّه غير صار عين الآدمي فتكلّم بالعلوم كلّها صلوات الله تعالى عليه -

---

-16- (1) add. Bayt[?] KB f° 15[?]. (2) K 91 - Bayt KB اخبرهم . - (3) K 91 - Bayt KB منزلهم . -

-17- (1) Bayt KB f° 38[?]: ان الله . - (2) Bayt KB بالحقائق . - (3) YJ - K 91 بدا - Ark.: بدون - Bayt KB: نذب . - (4) Ark. بدون . - (5) [illegible]: Ark. - (6) YJ - Ark. و . - (7) YJ. كمصنو[?] الى . -

-18- K 91 - Bayt KB f° 75[?]. (1) [illegible] in Ark. & K 91 - Bayt KB f° 44[?] [illegible]
، نطقا ، فلما غيب ساهده موقع الصفة عليه شاهدهم ، [illegible]
(2) Ark. - K 91 : غير آدمي . - (3) K 91 - Ark. متكلم . -

19 . [ ] . III,191 — « ... الذين يذكرون الله ... »

قال ابو العباس ابن عطا يذكرونه قياماً بشرط قيامهم لوفاء الذكر

و يذكرونه « قعوداً » بقعودهم عن المخالفات « و على جنوبهم » على كل

جهة بجنسهم عليها اى بحملهم ؛ و سئل بعضهم (و هو الحلاج)(1)

هل في الجنة ذكر؟ قال الذكر طرد الغفلة فاذا ارتفعت الغفلة

فلا معنى للذكر و انشد [وافر]

20 . كفى حزناً انى اناديك دائباً(2) كأنى بعيداً(3) او كأنك غائب

و اطلب منك الفضل من غير رغبة(4) و لم ار مثلي(5) زاهداً(6) فيك راغبا

21 . [النساء] . IV,103 — « ... و اذا كنت فيهم فاقمت لهم الصلوة ... »

قال الحسين بن منصور ليس لله مقام و لا شهود في ما دى و

لا استهلاك في حيرة و لا ذهول في عظمته يقطع عن آداب الشريعة (و لا له تمويه)

اوقع فيه الموحدين استهدام الشريعة فصح ان جريانها(1) عليهم حكماً للغير لا لهم و مما

يصحح هذا قوله « فاذا كنت فيهم » فجعل اقامته للصلوة

ادباً لهم و هو في الحقيقة في عين الحصول لا يرجع الى غير

الحق في منصرفاته و لا يشهد سواه في معاناته .

22 . ["] . IV,124 — « ... و اتخذ ... »

قال الحسين اتخذه خليلاً و لا صنع لابرهيم فيه و ذلك موضع

المنة ثم اثنى عليه(1) بالخلة(2) و ذلك فعل الكرام .

— 19. (1) [illegible] (cf. [illegible] 511-a).

— 20. (2) [illegible] « دائبا ».
(3) [illegible] — « فلم يبق » — (5) [illegible] — مثلي — (6) [illegible] « زاهداً ».

— 21. [illegible] — (1) جريانهم [illegible].

— 22. (1) [illegible] — (2) [illegible] الخلة

- 23 - [النساء] , IV,139 - « أيبتغون عندهم العزة »
قال الحسين : أيبتغون عندهم العزة ، ومن اعتز بالعزيز اعزه
ومن اعتز بغيره [illegible] بعزته اذله.

- 24 - [المائدة] - V,2 - « وتعاونوا على البر والتقوى »
قال الحسين يصح للمتوكل الكسب بنية المعاونة كما قال الله تعالى
« وتعاونوا على البر والتقوى » ، ويصح له ترك الكسب بحقيقة
ضمان الله تعالى له ، ومن خالف في العقد كسباً أو تركاً فقد اخطأ.

- 25 - [»] - V,12 - « وجعلكم ملوكا »
قال الحسين : وجعلكم ملوكاً ، احرارا من رق الكون وما فيه

- 26 - [»] - V,35 - « يا أيها الذين آمنوا »
قال الحسين وابتغوا اليه الوسيلة التي كانت بينه البلم لا سلم
الي ، والوسيلة ما منه اليك من غير حيث وسؤال.

- 27 - [»] - V,101 -
ودخل خادم الحسين بن منصور ليلة الليلة التي وعد من الغد
قتله فقال له اوصني . فقال عليك نفسك ان لم تشغلها شغلتك.

- 28 - [»] - V,116 - « تعلم ما في نفسي »
قال الحسين تعلم ما في نفسي لانك اوجدته ولا اعلم ما في [نفسي
لك ولا اعلم ما] في نفسك [لبعد الذات من الدرك.

[illegible]

- 29 - [المائدة] - 119,5 - « هذا اليوم ينفع الصادقين »

قال الحسين في هذه الآية : اذا قابل ربّه [بصدقه ، و جهل امر ربّه] و طلب[1] ربّه بحظّه و وعده ، فطالبه[2] ربّه بحقائق صدقه ، [فاقبله[3] من رتبته و أبعده ممّا قصده ، وإنّما ينفع صدقه] من لقيه بالإخلاص[4] أيقن أنّه كان مستهلكًا تحت حكمه و قبضته[5] .

- 30 - [الأنعام] - 2,6 - « هو الذي خلقكم من طين »

قال الحسين ردّهم الى ضعفهم في اصل الخلقة ثم اوقع عليهم نور اليد و خاصّية الخلقة متميّزًا بذلك (من جملة) الحيوانات بالمعرفة و العلم [و اليقين][1] .

- 31 - [-] - 6,18 - « و هو القاهر فوق عباده »

قال الحسين القاهرية تمحو كلّ موجود .

- 32 - [-] - 6,19 - « قل اى شهادة ... »

قال الحسين لا شهادة اصدق من شهادة الحقّ لنفسه كما شهد به في القرآن لقوله [تعالى][1] و قل[2] اى شيء اكبر شهادة قل الله ... .

- 33 - [-] - 6,53 - « وكذلك فتنّا بعضهم ببعض »

قال الحسين[1] قطع الخلق بالخلق عن الحقّ [و قال « و كذلك فتنا ... »][1]

- 34 - [-] - 6,66 - « لكل نبأ مستقرّ . »

قال الحسين في كلّ قول ولكلّ نبأ[1] مستقرّ لكلّ دعوى كشف

- 29 - (1) [illegible] f° 72 . (2) [illegible] طالب . (3) [illegible] يطالبه . (4) [illegible] فاقلعه [illegible] . (5) [illegible] بالاخلاص [illegible] . (6) [illegible] خلاص . (7) [illegible] قبضته .

30 - (1) [illegible] . 31 . [illegible] f° 76 [illegible] .

32 - (1) [illegible] f° 76 . [illegible] . (2) [illegible]

33 - (1) [illegible] f° 11 . [illegible] في معنى الآية .

- 34 . [illegible] f° 105 [illegible] f° 13 [illegible] نبأ [illegible]

35 - [الانعام] - VI,69 - « وذر الذين اتخذوا دينهم لعباً .. »

قال الحسين[1] لا ملاحظة تشغلهم خلقنا منّا وانسوا بحبائهم في دنياهم وهي بالحقيقة موت والحق من يكون به حيّاً .

36 - [«] - VI,62 - « مولاهم الحقّ وله الملك »

قال الحسين هو الحق و[2]لا يظهر من الحق إلا الحق [قال الله تعالى وقوله الحق .. »][3]

37 - [«] - VI,76 - « فلمّا جنّ عليه الليل .. »

انشد النصراباذي (للحلاج)[4]

ان شمس النهار تطلع بالليل وشمس القلوب ليس تغيب

38 - [«] VI,91 « قل الله ثم ذرهم .. »

قال الحسين[1] خصّ خواصّه بهذه الآية الى الإنقطاع[2] عن كشف ما[3] له الى الكشف عمّا به .

39 - [«] VI,91 « ...... وما قدروا الله حق قدره »

قال الحسين كيف تقدر[1] أحد حق قدره وهو بقدره يريد ان يقدر قدره [و لو عرفوا ذلك لذابت ارواحهم عند كل وارد يرد عليهم من صنعه][2] و لوصاف الحدث اين يقع من اوصاف القدم][3]

40 - [«] - VI,103 - « ... وهو اللطيف الخبير .. »

قال الحسين في[1] اللطيف لطف من الكنه فأنّى له وصف ومن لطفه ذكره لعبده في الأعصر الخالية لا شاهد[2] مبنيّة ولا أرض مدحيّة .

---

35 - (1) [illegible] - حذف البغداديين .

36 - (2) [illegible] - (3) add. [illegible] -

37 - [illegible] (4) [illegible] d'al-Hallāj, donné indépendamment par al-Hamadānī (cf. [illegible])

38 - (1) [illegible] - فكر بعضهم - (2) [illegible] - (3) [illegible]

39 - (1) [illegible] - بقدره - (2) [illegible] - (3) [illegible]

40 - (1) [illegible] - بعضه (2) [illegible] (مدحية) -

- 41 - [الاعراف] - VII, 1 - المص .

قال الحسين الألفُ ألفُ المألوف، واللامُ لامُ اللّاء، والميم ميم الملك، والصاد صاد الصّدق فكلّ في القرآن علم [علمِ] كلّ شيء، وعلم القرآن في الأحرف التي في أوائل السُّوَر، وعلم الأحرف في لام ألف، وعلم لام ألف في الألف، وعلم الألف في النقطة، وعلم النقطة في المعرفة الأصليّة في الأزل، وعلم الأزل في المشيئة، وعلم المشيئة في غيب الهو، وغيب الهو ليس كمثله شيء .

- 42 - ["] - VII, 1 [illegible] -

قال الحسين الألف الله الأزل، واللام الأبد، والميم ما بينهما، والصاد صاد اتّصال من اتّصل به، وانفصال من انفصل عنه، وفي الحقيقة لا اتّصال ولا انفصال، وهذه الألفاظ تجري على حسب العبارات، ومعاني الحقّ مصونة عن الألفاظ والعبارات .

43 - ["] - VII, 22 - وربّنا ظلمنا أنفسنا ..

قال الحسين الظلم هو الاشتغال بغيره عنه .

44 - ["] - VII, 28 - كما بدأكم تعودون ..

قال الحسين في قوله « كما بدأكم تعودون » لا تغترّوا بما يبدو من الأحوال، لأنّ الأحوال في نوائب الحلقة وتصاريفها .

- 45 - ["] - VII, 97 - أفأمنوا مكر الله فلا يأمن .

قال الحسين لا يأمن [من] المكر إلا من هو غريق في المكر فلا يرى المكر به مكرًا، وأمّا أهل الفطنة فإنّهم يخافون المكر في جميع الأحوال، لأنّ السوابق جارية والعواقب خفيّة .

- 46 - ["] - VII, 97 [illegible] .

وقال أيضًا لا يرى الكلّ شيئًا لأنّ المكر فيه ربّما

[illegible]

-٤٦- [الاعراف] - ٧,١٤٣ - " ارنى انظر اليك "

قال الحسين في قوله تعالى « ولما جاء موسى لميقاتنا وكلمه ربه »[1]
قال [ان اى اليه الحق][2] أزال عنه التوقف[3] [والترتيب][4] وجاءه
الى الله لله[5] [على ما دعاه اليه واراده له][6] واحده عليه واوجده
منه واظهره عليه منازل المجهود[7] والطاقات وركوب الصعب و
المشقات][8] فلما لم يبق عليه بقية ما يمنعه[9] اقيم مقام المواجهة و
الملك ما اصطنعه لسانه [والمخاطبة][10] بالمراجعة والمطالبة. أما سمعت
قوله: قيل هذا الحال طالبا منه ما هو فوق حال الرتبة وكشف لمقام
الالوهية [سائلا][11] اجل حجوة من لسانه لكون لما كان دالا مالكا لخفيه
وبيانه [ولو لم يكن سائلا][12] ملكه سرو صدره [ليتسع لمقام المواجهة و
المخاطبة][13] ثم نظر الى تلك الاحوال [ه] فاذا هو نبيين[14] امر فسأل ذلك
على التمام ليترقى به حاله الى ارفع المقام وهو الحبيب الى الله[15]
[ان تعلم ان][16] من وصل اليه لم[17] يعترض عليه عارضة [بحال][18] [ ][19]
[حتى تمت له هذه الاحوال] فصلح للحبيب الى الله وحده [ولا سبحانه][20]
ولا نظير][21] وكان بحث وفي المواثيق حقها غابت عنه الاحوال فلم[22]
يرها ووضعت عنه وحضره][23] وما عداها الا ما كان للحبيب منه
ومعه حتى تحقق بقوله وقد اوتيت سؤلك يا موسى [ولقد مننا
عليك مرة أخرى (٢٠,٣٦-٣٧)][24] فهذا حال الحبيب وهذا معنى قوله و ولما جاء موسى لميقاتنا و

[illegible]

- 48 - [الأعراف] - VII, 140 -

قال الحسين في قوله « لن تراني » لو تركه[1] على ذلك لتقطع شوقاً، ولكنّه[2] [تعالى][3] سكّنه بقوله « ولكن » –

- 49 - ["] . VII, 157 – « ... واتّبعوه لعلّكم تهتدون »

قال الحسين [بن منصور][1] ان الحق أوزر [بتكليفه على ضرب][2] تكليفاً من وسائط، وتكليفاً بحقائق. فتكليف الحقيقة[3] بدت معارفه منه وعادت اليه، وتكليف الوسائط بدت معارفه منه[4] دونه فلم يصل اليه فيتناهى[5] من معارفهم الى نهايات معرفة اهل الوسائط، ولم يتناهى معارف من اخذ معارفه من شهود الحق، كل ذلك رفقاً من الحق بالخلق[6] لعلمه[7] بانه لا يوصل اليه الّا به[8] منه –

- 50 - ["] - VII, 171 – « ... ألستُ بربّكم » ...

قال الحسين الحق انطق الذرّة بالإيمان طوعاً وكرهاً، انطقهم بحجّة الاخذ، اخذهم منهم فانطقهم لا بهم، بل اخذهم عنهم ثم اشهدهم مقبقبهم[ ]، فانطقت[1] منهم القدرة من [غير][2] شركة كانت[3] لهم فيه –

- 51 - ["] - VII, 171 (sic) -

قال الحسين لا يعلم احدٌ من الملائكة والمقرّبين لِمَ اذا أظهر الحق الخلق وكيف الابتداء والانتهاء، اذ الالسن ما نطقت، والاعين[1] ما ابصرت، والاذان ما سمعت، كيف اجاب مَن هو من[2] الحقائق غائب وإليه آيب في قوله « ألستُ بربّكم » فهو المخاطب والمجيب –

- 48 - TJ. Baql (KB f° 99b). (1) Baql. تركه – (2) Baql. لكن . (3) manque in Baql.
- 49 - (1) add. Baql (KB f° 101b). – (2) ... – (3) ... – Ans. ... – (4) ... Ans. ... (5) ... (6) Baql. ... (7) TJ. Baql. ... – (8) ... – Ans. فيه .
- 50 - (1) ... TJ ... فانطقهم . (2) add. TJ. – (3) TJ. Ans. ...
- 51 - Ans. . ... – العيون . (2) Ans. ... – على .

52 - [الاعراف] (VII, 172) - «... قالوا بلى» .
و قال الحسين و قوله تعالى «قالوا بلى» ،
القائل منهم سواهم، و المجيب عنهم غيرهم، فحفظتم انتم و بقى
من لا[1] يزل كما لم يزل .

53 - [ ] (VII, 205) - «و اذكر ربك في نفسك» .
قال الحسين (بن منصور)[2] في هذه الآية : لا تذكره ذكرا لنفسك
يطلب به عوضا، و اشرف الذكر ما لا يشرف عليه إلا الحق،
و ما خفي من الاذكار اشرف مما ظهر[3] .

54 - [التوبة] (IX, 43) - «عفا الله عنك لم اذنت لهم» .
قال الحسين بن منصور (رحمه)[4] الانبياء [عليهم][5] مسطورون على
مقاديرهم و اختلاف مقاماتهم، و كل ربط[6] مع حظهم[7] و استعمال[8]
الادب بين يدي الحق، و كل أنيب[9] على ترك الاستعمال.
فمنهم من أنيب قبل[10] التأنيب[11] و منهم من أنيب بعد التأنيب[12]
على اختلاف مقاماتهم . فاما محمد صلعم فانه أنيب قبل التأنيب
اذ لو أنيب بعد التأنيب[13] لتفطر لقربه من الحق . و ذلك ان الحق
تعالى أمره بقوله تعالى «فأذن لمن شئت منهم» (XXIV, 62) ، ثم
قال [مؤنبا له على ذلك][14] «عفا الله عنك لم اذنت لهم» . و لو
[قال له لم اذنت لهم عفا الله عنك][15] أنبه قبل قوله «عفا الله
عنك» لذاب . و هذا عتاب القرب . و قال تعالى حاكيا عن نوح عم
انه قال «ان ابني من اهلي و ان وعدك الحق» (XI, 45) مؤنبا له
و أنبه[16] بعد التأنيب[17] [م][18] «انه ليس من اهلك» الى قوله تعالى
«اني أعظك ان تكون من الجاهلين» (XI, 46) و لو [لم] يؤنبه بعد
التأنيب[19] لتفطر . و هذا مقام نوح و ليس المفضول بمنقص[20] لا كل

[illegible]

مِنْهُم لَهُ رُتْبَة مِ(1) الحقّ .

- 54(a). [التوبة] . IX,112 - « انّ اللّه اشترى من المؤمنين أنفسهم » .
قال الحسين نفوسُ المؤمنين آبية(b) اشترتها(2) الحقّ ، فلا يملكها سواهُ .

- 55. [»] . IX,112 . « ... ومن أوفى بعهده من اللّه ... » .
قال الحسين عهد الحقّ في الأزل إلى خواصّه باختصاص خاصّيته خاصّتهم به من بين خليقته ، فاظهر آثار انوار ذلك عليهم(2) عند استخراج الذرّ(3) فرأى آدم تحت الانوار يتلألأ ، فقال ومن هؤلاء ! ، ثمّ اظهر سِمات ذلك حين(4) أوجدهم وهو آثار(5) ذلك العهد الذي عهد إليهم فوفى لهم بعهودهم(6) ومن اوفى بعهده من اللّه ! . .

- 56. [»] . IX, 129 . « لقد جاءكم رسولٌ من أنفسكم » .
... قال الحسين من اجلكم نفساً ولطائفِكم(a) جنّة ، جاد بالكونين عوضاً عن الحقّ ، ما ينظرُ الى الملكوت ، ولا الى المبذرة ، وما زاغ بصرهُ من(1) مشاهدة الحقّ ، وموطئه ، قلبه من موافقته .

- 57. [يونس] . X,1 . « الّر تلك [ايات] الكتاب » .
قال الحسين في القرآن علم كلّ شيء ، وعلم القرآن في الأحرف التي في اوائل السُوَر .

- 58. [»] . X,31 . « فذلكم اللّه ربّكم الحقّ » .
قال الحسين الحقّ هو المقصود بالعبادات ، والمقصود(1) اليه بالطاعات ،

---

54. (1) T. Sg. ... Ad. في - (a) [illegible] ... (2) [illegible] (b) [illegible]
(c) T. Sg. Ad. [illegible] - (d) T. Sg. [illegible]
55. (2) T. Sg. [illegible] - (3) T. Sg. [illegible] - (5) T. Sg. [illegible]
56. (a) [illegible] (1) [illegible]
57. (a) [illegible]
58. (a) [illegible]

لا يُشهد بغيره ولا يُدرك بسواه -

59 - [يونس] - X,73 -

قال الحسين الحق هو الذي لا يستقبح قبحاً ولا يستحسن حسناً كيف يعود عليه ما منه بدا او يؤثر عليه ما هو انشا ؟ -

60 - ["] - X,35 - « هل من شركائكم من يبدؤ الخلق »

سئل الحسين من هذا الحق الذي تشيرون اليه ؟ قال « معل الأنام ولا يُعتل » -

61 - ["] - X,? - »

و انشد عليه الحسين بن منصور

حقيقة الحق مستتر[1] عارفه[2] لمن[3] نباها خبيرا[4]

حقائق الحق قد تجلت[5] مبلغ[6] من رامها حسير[7]

62 - ["] - X, ? - « و منهم من يستمعون اليك » .

قال الحسين [من][1] استمع اليك بأباه فانك لا تسمعه انما يسمع من اسمعناه في الازل فيسمع منك واما من لم تسمعه ما الاصم والسماع ولم يسمع لم[2] يعقل[3] [فكانه لم يسمع][4] قال الله تعالى « ان تسمع الا من يؤمن » (XXVII,81) -

63 - ["] - X,82 - « و يحق الله الحق بكلماته » .

قال الحسين حقق الحق بكلماته[1] ما اوجد منه وكن ! » -

- 59 - (1) ... [illegible]
- 60 - [illegible]
- 61 - [illegible]
- 62 - [illegible]
- 63 - [illegible]

- 64. [هود] - XI,1 - «الر كتاب أُحْكِمَتْ آياته ...»
قال فارس ... قال الحسين «أُحْكِمَتْ» الأمر والنهي و«فُصِّلَتْ» بالوعد والوعيد، «حكيم» فيما انزل، «خبير» بِمَنْ يَقُومُ بأمره و يُعْرِضُ عَنْهُ.

- 65. [«] - XI,3 - «يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا ...»
قال الحسين «متاعا حسنا» الرضا بالميسور، و الصبر على كربة المَقْدُور.

- 66. [«] - XI,47 - «و نادى نوح رَبَّهُ ..»
قال الحسين لم يُؤذَن لأَحَدٍ في الانبساط على بساط الحق [بحالٍ لانّ بساط الحق] عزيز[1] بين حواشيه قَهْرٌ وجَبَرُوتٌ، فَمَنْ انبسط عليه ردّ [عليه][2] كنوح تم لمّا قال «ان ابني من اهلي» قيل انه «ليس من أهلك».

- 67. [يوسف] - XII,67 - «.. وما أُغْنِي عنكم من الله من شيء ..»
قال الحسين صِدْقُ التوكّل إستعمال السبب مع تَرْكِ الاختيار، قال الله تعالى «ولا تدخلوا من باب واحد وادخلوا من ابواب متفرّقة» (XII,67).

- 68. [«] - XII,76 - «نَرْفَعُ درجاتٍ من نشاء ..»
قال الحسين فَضِيلة ارباب الحقائق إسقاط العظمتين[1] ومحق الملكوت[2] في العالمين، وإبطال الخصيرين، ونفي الشركة في الوقتين الازل والابد، والمُتَفَرِّد[3] بالحق بنفي[4] ما سواه ورؤية الحق والسماع منه، وذلك قوله تعالى «نرفع درجات».

- 64. Akh. K. 91.
- 65. Akh. K. 91. Baql. AB f° 137a.
- 66. (1) K. 9. — (2) TT: [illegible]. Baql. AB f° 180a: [illegible] — (3) om. Baql.
- 67. Akh. K. 91. Baql. AB f° 152a.
- 68. (1) Akh. — K. 91: العظمتين. (2) K. 91. — Akh.: الملكوت. — (3) Akh. — K. 91: المتفرّد. (4) بنفي.

- 69 - [يوسف] - XII,106 - « وما يؤمن أكثرهم بالله إلا وهم مشركون »
قال الحسين المقال منوط بالعلل والأفعال مقرونة بالشرك[1]
والحق يتباين[2] لجميع ذلك؛ قال الله تعالى « وما يؤمن أكثرهم »

- 70 - [الرعد] - XIII,8 - « وكل شيء عنده بمقدار »
قال الحسين كل ربط بحده [أو وقت][1] مع وقته فلا يجاوز قدره
ولم [يعد طوره][2]

- 71 - ["] - XIII,28 - « الذين آمنوا وتطمئن قلوبهم »
قال الحسين[1] من ذكره الحق [بصير][2] في أزله اطمأن إليه في أبده -

- 72 - ["] - XIII,42 - « فلله المكر جميعا »
قال [الحسين][1] لا مكر أبين[2] من مكر الحق بعباده حيث أوهمهم
أن لهم سبيلا إليه [بحال][3] أو للحدث اقتران مع القدم في وقت
فالحق بائن وصفاته بائنة إن ذكروا بأنفسهم وإن شكروا
فلأنفسهم وإن أطاعوه فلنجاة[4] أنفسهم ليس للحق منهم شيء
[بحال][5] لأنه الغني القهار -

- 73 - [ابرهيم] - XIV,12 - « وما لنا ألا نتوكل »
قيل للحسين ما التوكل [عندك][1] ؟ قال المحمود تحت موارد القضاء -

- 74 - [الحجر] - XV,75 - « إن في ذلك لآيات للمتوسمين »
سئل الحسين عن الفراسة فقال حق نظر من أحد نظر[1] بآياته[2]
فخبر عن حقيقة ما هو آياته بآياته -

- 69 - ✝ 'Allar [illegible] - (1) [illegible] Azl - بالشرك - (2) Azl [illegible] - متباين - ✝ Baqli [illegible]
- 70 - ✝ Baqli [illegible], [illegible] - (1) Azl - [illegible] - ولوقت - (2) Baqli : قدرا طوره -
- 71 - (1) ✝ Baqli [illegible] : الحسين [illegible] - (2) [illegible] Baqli
- 72 - (1) om. Baqli [illegible] - (2) [illegible] - أيضا - (3) om. Baqli - (4) [illegible] - (5) add. Baqli.
- 73 - ✝ Baqli [illegible] - (1) add Baqli.
- 74 - Azl [illegible] QA 83 - Baqli [illegible] - (1) Baqli : نظرا - (2) اباه (Baqli).

75. [الحجر] - XV, 99 - « واعبد ربّك حتّى يأتيك اليقين »

قال فارس « واعبد ربّك حتّى يأتيك اليقين » حتّى تتيقّن انّك ليس تعبده حقّ عبادته وقال فارس مَن نَظَرَ الى معبوده سقط من عبادته ومَن نظر الى عبادته سقط من معبوده وقال الحسين في قوله « واعبد ربّك حتّى يأتيك اليقين » اى حتّى[1] تستيقن أنّك لا تعبد ولا يعبده أحَدٌ حقّ العبودية إتيانه وإنتهاؤه فاستوجب[1] ما لا بُدّ من مكافاته[2].

76. [النحل] - XVI, 21. - « اموات غير احياء وما يشعرون »

قال الحسين الحيوة على أقسام حيوة بمَلِكِه وحيوة بأمره وحيوة بقربه وحيوة بنظره وحيوة بقُدْرته و حيوة هي الموت وهي الحركات المذمومة وهو قوله عزّ وجلّ « اموات »

77. [بني اسرائيل] - XVII, 72 - « ولقد كرّمنا بني آدم »

قال الحسين [ولقد][1] كرّمنا بني آدم باللون و[2] الفصاحة و مكافحة الخطاب.

78. [الاسرى] - XVII, 76 - « ولولا ان ثبّتناك لقد كِدتّ »

قال الحسين خلق الله تعالى الخلق على علم منه [اليهم][1] وضرّ علمه العلم وجعل النبي صلعم أعظم الخلق خلقا وأَلزمهم لقوة[2] فجعله الداعي اليه والمبين منه وهم[3] يصلون الى الله تعالى ظاهرا

. مستوجب . Baqli . واستوجب [illegible] — 75. [illegible] (1) [illegible] Baqli . [illegible]

[قال الحسين عبد الله] بتوحيد التوحيد خرج من رسوم التقليد و [illegible] (2) [illegible]

آياتٌ من شدة [illegible] ثلثة جهلا و [illegible]

. [قال الحسين ابن عبد الله] [illegible]

— 76. [illegible] Baqli [illegible]

— 77. (1) [illegible] (2) [illegible]

(78) (1) [illegible] (2) [illegible] وألزمهم لقا [illegible] Baqli [illegible] (3) [illegible]

و باطناً عاجلاً و آجلاً فنبت الملك بالعلم و نبت العلم النبي صلعم
و نبت النبي عم به عز وجل فقال الله تعالى و لولا ان ثبتناك .

-79- ["] - XVII,110 - " [قل] ادعوا الله او ادعوا الرحمن ..
قال الحسين ما دعى الله تعالى احداً قط إلا اياناً فاما دعوة
حقيقةً فلا !

ام حسبت ان اصحاب الكهف ..

-80- [اهل الكهف] - XVIII,8 - . .
قال الحسين اصحاب الكهف [و الرقيم] في ظل [المعرفة] الاصلية
و مراكبهم بحال لذلك خفي على الخلق امرهم .

-81- ["] - XVIII,17 - " .. لو اطلعت عليهم .. .
قال الحسين في فصل لو اطلعت عليهم لوليت منهم . فار[1]
أنفه مما هم فيه من إظهار[2] الإحوال عليهم و قهر الاحوال لهم
معا شاهدته من مظاهر الحق في الحق [و][3] المشاهدة فلم يؤثر[4] عليك
لجلاله علمك .

-82- ["] - XVIII,48 - . .. وهو لكم عدوا ..
قال الحسين خاطبك الحق تعالى احسن خطاب[1] و دعاك الى نفسه
بألطف دعاء بقوله وانتخذونه وذريته اولياء من دوني .

-83- ["] - XVIII,64 - .. من عندنا و علمناه من لدنا علماً ..
قال الحسين العلم اللدني إلهاماً[1] اخذ الحق الاسرار فلم يلحقها إنصراف .

- 79 - [illegible]
- 80 - (1) [illegible] معرفة [illegible]
- 81 - (1) [illegible] فرارا [illegible] في [illegible]
- 82 - (1) [illegible] النظار .
- 83 - (1) [illegible] (الها) .

[اهل الكهف] - XVIII, 80-81 - «فاردتُ (٢) - فاردنا (٨) - فاراد ربّك (٩)» .
قال الحسين في قوله «فاردتُ فاردنا فاراد ربّك» ان المقام الاوّل
إستبلاءُ الحقّ [و إلهامُهُ] (١)، و المقام (٢) الثاني بالمُنّة مع العبد، و
المقام الثالث رجوع الى باطن الطبع في الظاهر فصار به باطن
الباطن ظاهرَ الظاهر، وعين الغيب عيان العيان، وعيان العيان
غيب الغيب، كما ان القُرب (٣) من النبي بالنفوس هو البُعد، والقُرب منها
بها هو القُرب .

- 85 - ["] - XVIII, 107 - «ان الذين امنوا وعملوا» .
قال الحسين من [نظر الى العَمل] (٥) حُجب [عن من عمل له] (٦) ومن نظر (٧)
[الى من عمل له العَمل] (٨) حُجب من رؤية العَمل (٩) .

- 86 - [٠] - XVIII, 109 - «ولو كان البَحْر مدادا» .
قال الحسين مقياسُ العَدم في الوجود في معنى موجوده (١)، فامّا
خاصّ المعاني من كلامه فلو كنت (٢) أبد الأبد إملاءً ومدادًا
وبياضًا ما يُقال (٣) معاني كلمة من كلامه [و] (٤) ما لا يوصف الكثرة
قد أُشير اليه واتّما يُذكر للناس ما ينبئهم (٥) معاني العبوديّة
من عِلم، وثواب وعقاب، ووعدٍ ووعيدٍ، على حسب ما
يحتمله (٦) عقولهم، فامّا الكلام من الفائدة (٧) الكلام فللأنبياء والاصفياء والاولياء .

- 84 - (١) [illegible] (٢) [illegible] (٣) [illegible] (٤) [illegible] (٥) المقرّب [illegible]
- 85 - [illegible] الاعمال .
(١) [illegible] الاعمال (٢) [illegible] (٣) المعمول له (٤) [illegible] (٥) [illegible] من المعمول له (٦) [illegible]
- 86 - (١) [illegible] موجود - (٢) [illegible] فلو كنت (٣) [illegible] (٤) [illegible] نعت - نعت .
(٥) [illegible] (٦) [illegible] تستبعدهم - (٧) [illegible] (٨) [illegible] .

87. - [مريم]. XIX,13 - « ... واتيناه الحُكْم صَبِيًّا ... »
قال الحسين كان روح يحيى عليه السلام مُغْبُونة[1] بارواح المشاهدة ، و
نفسُه معجونة بآداب العبودية والمجاهدة ، لذلك قال الله
تعالى « واتيناه ... »

88. - ["] - XIX,55 - « واذكر في الكتاب اسمعيل انه كان صادق الوعد ... »
قال الحسين الصادق هو المتكلّف في حاله بجري بين إستقامته
و زلّته[1] ، والصدّيق هو المستقيم في جميع احواله -

89. - ["] - XIX,57 - « واذكر في الكتاب إدريس انه كان صِدّيقاً ... »
قال الحسين الصِدّيق الذى لا يجر عليه كُلْفة في شواهده بمشاهدة
الحقّ ، فتولّاه الحقّ فلا يرى شيئاً إلّا من الحقّ

90. - ["] - XIX,41(-57) -
وقال الصِدّيق مَن يكون مع الله تعالى في حُكْم ما اوجب[1] ، ولا
يكون على سِرّه أثَرٌ من الاكوان ، ويكون وَحْدانِيّ الذات ، لم
يشهده الحقّ غيره ، فَهُوَ اعمى عن الكون ، ويكون له مع الحقّ
نَسَبٌ يحمل به الواردات ، لا يذكر برؤية الكون غير الحقّ ،
ولا ينسه[2] له الحقّ بالنظر اليه[3] مَنْزِلة عليه -

- 87. - (1) Ref II (f° 11)° [illegible] معجونا (ms/.
- 88. - Ad. K 91 - (1) [illegible] (f° 110) ولد (ms/.
- 89. - Ad. K 91 -
- 90. - (1) - cf. la maxime d'al Hallaj [illegible] (... al Mutib [illegible]) [illegible] مع الحقّ حُكْم ما اوجب ... (2) K 91 - Ad. ينسه (ms/. - (3) K 91 - Ad. الى.

91 - [طه] - XX,18 - « وما تلك بيمينك يا موسى »

قال الحسين في قوله تعالى « وما تلك بيمينك يا موسى » أثبته[1] بالصفة فقال له اعد اليه النظر فأعاد النظر حتى تيقن انه عصى فقال « هي عصاي »[2] فلما اجاب بالحقيقة انه عصا اقلب عينها ما حالها عن حالها فأعجزه ذلك فقيل اعجازها للآية .

92 - [«] - XX,18 (تتمة) - «

قال الحسين عدّ موسى عم منافع العصا على ربه تعالى وسكونه اليها [وإشتغاله بها][1] فقال تعالى له « ألقها يا موسى »[2] اي القِ عنك السكون الى منافعها وقلبها حية ليزول[3] الأنس بها فأوحش منها خيفةً فقال حيث قطعه عنها بالفرار [عنها][4] « خذها ولا تخف »[2] وراجع اليها —

93 - [«] - XX,26 - « رب اشرح لي صدري »

قال الحسين لما انه اليه الحق [ازال][1] عنه التوهّم وجاء (الله) الى الله ولم يبق عليه باقية فاستنبع[3] اقيم مقام المواجهة [والمخاطبة][2] والملك مصطنعة[4] لسانه نظر الى البقاء الاحوال له فسأل ربه شرح صدره [ليستم لمقام][5] المواجهة والمخاطبة ثم نظر الى البقاء الاحوال له فاذا هو بسبب أثره فسأل ذلك على التمام لتسرقي به حاله الى ارفع المقام وهو الحضرة مع الله تعالى بالله اظلمه بانه من وصل

. 91 (1) K 91.

- 92 - (1) add Baqli KB f° 252°. - (2) Baqli : نزول . (3) Akh. - K 91 فيها - Baqli : منه -

- 93 - ((1) K 91 - Baqli KB f° 259° - Akh. : الله تعالى -)
(cf. infra n° 6) -) (2) cf. n° 6) - (3) Akh. K 91 - Baqli : فتح - (4) add Baqli.
(5) Akh. - K 91 : ... - (6) K 91. Baqli - Akh. : ليفتح مقام -

انه لا يعترض عليه عارض بحال ثم نظر الى البقية الاحوال به
فسأل حلّ العقدة من لسانه ليكون اذ ذاك[7] مالكاً لنطقه و بيانه
فلمّا تمّت له هذه الاحوال [صلح للمسير الى الله تعالى و كان بحق وفي
المواهب حقها غابت عنه الاحوال][8] فلم[9] يرها و ذهبت عن عينه
وظهره و ما عداها الّا ما كان للحق منه و معه حتى تحقق بقول[10]
تعالى « قد أوتيت سؤلك يا موسى » (XX,36) -

- 94 - [طه] . XX,106 - « فيذرها قاعاً صفصفاً »
قال الحسين هو الذى يطمس الرسوم و يحق الفهوم و يبيت
الوهن و يترك السير و قاعاً صفصفاً « حتى يجرى الكلّ من
معرفته و بلوغ نفاذ[1] قدرته ثم ظهرت[2] طوالع ربوبيته على اسرار
اهل[3] معرفته فيعرفونه [به][4].

- 95 - [الانبياء] . XXI,37 - « خُلق الانسان من عجل »
قال الحسين زجرهم عمّا جبلهم عليه .

- 96 - ["] . XXI,42 - « من يكلؤكم بالليل و النهار »
قال الحسين « يكلؤكم » اى من يأخذكم من مصارع القدرة و
من يحفظكم من سوابق القضاء .

["] XXI,83 - " . انّى مسّنى الضرّ » .
- 97 - قال الحسين تجلّى الحق تعالى لسرّه ثم كشف عنه الانوار كرامة
فلم يجد للبلاء ألماً فقال[1] « مسّنى الضرّ » لفقدان ثواب البلاء .

- 93 - (7) K.91 - Ank. : ذاك - (8) om. K.91 - (9) K.91 : و اظلم - (10) K.91 - نظهر.
- 94 - Ank. K.91 - Bagh. KB f° 243°. (1) K.91 - F5. معاد - (2) K.91 - Ank. - F5.
 (3) add Bagh. - (4) id. -
- 95 - Ank. - K.91 - manque Bagh. KB -
- 96 - Ank. - K.91 - manque Bagh. KB -
- 97 - (1) Ank., K.91 - Bagh. KB f° 249°. قال -

والضُّرّ اذ صار البلاء لى وطنًا وعلّمَ بنفسه .

— 98 — [الانبياء] - XXI, 110 . « انّه يعلم الجهر من القول و يعلم ما تكتمون »
قال الحسين كيف يخفى على الحقّ من الخلق خافيةٌ ، وهو الذى
اودع الهياكل ، واوصفها من الخير والشرّ ، والنفع والضرّ ،
فما يكتمونه اظهر عنده ممّا يبدونه ، وما يبدونه مثل ما يكتمونه ،
جلّ الحقّ [عن] ان تخفى(2) عليه خافية من عباده [تعالى] والله اعلم .(3)

— 99 — [المؤمنون] - XXIII, 12 . « ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طين »
قال الحسين الحلّاج متفاوتون(1) في درجاتهم(2) ومنازلهم ومقامات
خَلقهم وصفاتهم ، و(3)كرّم الله تعالى بنى آدم بصورة الملك و
الملكوت ، وروح النور ، ونور المعرفة ، والعلم ، وفضّلهم
على كثير ممّن خلق تفضيلا .

— 100 — [.] - XXXII, 12 .
وقال ايضا : خلق بنى آدم بين [الأمر والنواب](1) و بين(2) الظلمة
والنور ، فعدّل خلقهم وزاد المؤمنين بايمانهم نورًا مبينًا و
هدًى وعلمًا ، وفضّلهم على سائر العالمين كما خلقهم فى بدو(4)
خلقهم من حال الى حال ، واظهر فيهم الفِكَر والآيات ، و
تكامل فيهم الصنع والحكمة والتفاوت(5) ، وتخاصر خلقهم الروح
والنور والشبهات مذ كانوا ترابًا ونطفة وعلقة ومضغة » (XXII, 5) ،
ثمّ جعلهم خلقًا سويًّا الى ان كملت فيهم المعرفة الاصلية قال الله

— 97 —
— 98 — (1) Ask. K gl — [illegible] Bagh. K8 f° 121 b. — (2) Bagh. — K gl : يخفى — (3) Ask. K gl — Ask. : تعالى —
— 99 — (1) K gl — Ask. — Bagh. K8 f° 152 a — XXIII, 14 : متفاوتون. (2) K gl. Ask. درجاتهم. (3) ms. Bagh.
— 100 — Ask. K gl — Bagh. K8 f° 152 b : XXIII, 14 — (1) K gl, Bagh. — Ask. : بين — (2) Ask. : تشتر K gl, Bagh. — [illegible] والثواب ,الامر — (3) K gl, Bagh. — Ask. : بين — (4) K gl, Bagh. — Ask. (5) Ask. — K gl, Bagh. : التباين —

تعالى : و لقد خلقنا الانسان من سُلالة من طين [ثُمَّ جعلناه
نُطْفَةً فى قرار مكين :][4] الى قوله تعالى : فتبارك اللّهُ احسنُ
الخالقين . (XXIII, 12) .

- 401 - [المؤمنين] - [جمله] XXIII, 14 -

[و قال الحسين][1] خَلَقَ اللّهُ تعالى الخَلْقَ فاسند لهم[2] على اربع اصول
الرُّبع الاعلى الإلَهِيّة ، و الرُّبع الثانى[3] الرُّبوبيّة ، و الرُّبع الثالث[4]
الوراثية : تَبَيَّنَ فيها [التدبير][5] و المشيئة و العلم و المعرفة و
[الفهم و الفطنة][6] و الفراسة و الإدراك ، و التمييز و لغات الكلام ،
و الرُّبع الرابع الحركة[7] و السكون : لذلك ا خَلَقَهُ و سَوَّاهُ .

- 402 - [...] - XXIII, 14 - و ... ثُمَّ انشأناه خَلْقاً آخر .

قال الحسين[1] فَطَرَ الاشياء بِقُدْرَتِهِ ، و دَبَّرَها بلطيف صُنْعِهِ ، فابداء
آدَمَ ثم كما شاء لما شاء ، و اخرج منه ذرّية على النعت الذى
وصف من ضعفه و علقه ، و بدائع خَلْقِهِ ، اوجبت لِنَفْسِهِ عند
خلقته[2] اسمه[3] : الخالق . و صد صُنْعِهِ : الصانع . و لم يجدوا
له اسماً ، بل[4] كان موصوفاً بالقُدْرَة على إبداء الخَلْق . فلمّا ابداهم[5]
اظهر اسمه : الخالق ، للخلق[6] ، و أبرزه[7] لهم ، و كان هذا الاسم مكنوناً
لديه مدعوة[8] . و ازلَهُ يُثْنى بذلك نفسه[9] ، و دعا نفسه به ،
فالحق[10] جميعاً من إدراك وصفِه مذكوره محجوب ، و كل ما وصف[11] اللهُ

---

400 — (1) add Bagh.
401 — (1) add Bagh. SB f° 75a. (2) Bagh. omit فاسند لهم. (3) Bagh. الاخر. (4) id. id. — (5) K 91 — Ank. القدر — Bagh. النعمى. (6) Bagh. — K 91. الفطنة . Ank. المطفه.
(7) K 91. Ank. حركة.
402. (1) Bagh. SB f° 75b. وقوله حسين — (2) Bagh. — K 91, Ank. خَلْقِهِ. (3) Bagh. اسم.
(4) omit Bagh. (5) Bagh. ابداها — (6) Bagh. للمصلوق. (7) ابرزها Bagh. —
(8) Ank. Bagh. يدعوه — K 9. مدعواً — (9) K 91 — Ank. كشفه — (10) Ank. — K 91 فالخلق.
(11) Bagh. Ank. من.

تعالى به نفسه بهوله وهو اعز [و انلا][12] و اجل . اظهر الخلق
من نعوتي ما يطيقونه و يليق بهم ، فتبارك الله احسن الخالقين .

- 103 - [المؤمنون] - XXIII,15 - « ثم انكم بعد ذلك لميتون »

قال الحسين ملك الموت [هو][1] موكل بارواح بني آدم ، و ملك الفناء
موكل بارواح البهائم ، و موت العلماء هو بقاؤهم الا انه استتار
عن الابصار و موت[2] المطيع المعصية اذا مرض من بعضه[3] .

- 104 - [»] - XXIII,91 - « ما اتخذ الله من ولد ... »

قال الحسين الصمدية ممتنعة من قبول ما لا يليق بها لان الصمدية
تنافي اضدادها على الابد ، وهي ممتنعة عن ذلك[1] بمعانيها ،
فكيف تبقى مع اضدادها [و][2] ما لا يليق بها ؟ .

- 105 - [النور] - XXIV,26 - « الخبيثات »

قال الحسين الخبيث الناظر الى الخبائث بعين الطهارة .

- 106 - [»] - XXIV,31 - « ولا يبدين زينتهن الا ما ظهر منها »

قال الحسين زينة الدنيا وما فيها بالنسيان و الغفلة و التأويل و
الشهوة و النفس و العدو و اشباه ذلك فهي زينة الدنيا فلا
يبدين ، ولا يخفين شيئا من هذه الاحوال الا ما ظهر منها على
الغفلة .

- 102 . (12) . my. Baqlî .

103 . (1) add Baqlî KB f° 252 . (2) [illegible] in [illegible] . (3) [illegible] . Baqlî [illegible] .

104 . [illegible] . Baqlî KB f° 262 . [illegible] . (2) add Baqlî .

105 . K 91 .

106 . K 91 .

- 107 - [النور] . XXIV, 35 - ... - كأنها كوكب دُرّيّ يُوقَد من شجرة مباركة -

قال الحسين [في قوله تعالى « الله نور السموات والارض »] [1] « مُنَوِّر [2] قلوبكم حتّى عرفتم و وجدتم » وختم [3] بقوله تعالى « يهدي الله لنوره من يشاء » فكان [4] اوّل ابتدائه « الله نور السموات والارض » اي « انا مُبتدى [5] النعم و مُتمّمها [6] » والاخر خاتمته فالاوّل فضلٌ والاخر مَشيئة [7] [فهو المُنتهى] [1] لاوليائه والهادي لأصفيائه -

- 108 - ["] . XXIV, 35 (suite) -

وقال ايضا [1] [ان] [1] « الله نور السموات والارض » وهو نور النور يهدي الله من يشاء بنوره الى قُدرته و بقُدرته الى علمه و بعلمه الى قِدَمه و بقِدَمه الى ازله و أبده و بازله و أبده الى وَحدانيّته « لا اله إلّا هو » (cf. XXIII, 116) المشهور ساحة و قدرة تعالى و تقدّس يريد من يشاء عِلماً بتوحيده و تنزيهه و إجلال مقامه و وحدانيّته و تعظيم رُبوبيّته -

- 109 - ["] . XXIV, 35 (suite) -

قال الحسين في [1] الرأس نور الوحي و من [2] العينين نور المُناجاة و في السّمع نور اليقين و في اللسان نور البيان و في الصّدر نور الإيمان و في الطبائع نور التسبيح [م

---

107 - (1) add. K91 - (2) K91, Bagh. KB f° 266° - Ank. منير - (3) K91, Bagh. - (4) K91 - Ank. وكان - (5) K91, Bagh. - Ank. مبدى - (6) a final add. K91, Ank., Bagh. - (7) [illegible] - Ank. ومصر - (8) Bagh. (id. [illegible]) منيبها -

108 - (1) Ank. - Bagh. KB f° 266° - K91 الحسين - (2) om. K91 -

109 - (1) Bagh. MB f° 491 v°, KB f° 266° - Ank. من - (2) Bagh. في -

التهليل و التحميد و التكبير](3) فاذا التَهَبَ شيء من هذه
الانوار، وغلب على النور الآخر فأدخله(4) في سلطانه، واذا سكن
عادَ سلطان ذلك النور أوفر واتمّ مما كان، فاذا التَهَبَ جميعاً
صار نوراً على نورٍ يهدى الله الى نوره من يشاء» .

- 110 . [النور] . XXIV, 37 . « ... يخافون يوما تتقلّبُ فيه القلوب و الابصار
... قال الحسين خلق الله تعالى القلوب والابصار على التقليب،
ثم جَعَلَ عليها اغطيةً و ستوراً و اكنّةً واقفالاً، فيهتك
الستور بالانوار، و يرفع الحجب بالاذكار، و يفتح الاقفال بالقُرْب.

- 111 - ["] XXIV, 37 (suite) -
قال الحسين اذا علمتَ انّه مُقلّب القلوب والابصار، فليكن
شغلك في النظر الى افعاله فيك، و توقي الملال و الغفلة -

112 . ["] - XXIV, 53 - « ... وان تطيعوه تهتدوا ... »
قال الحسين طاعةُ الرسول يتمّ فيها صلاح الكلّ، وهي
المواظبة على الأوامر و الفرائض، و الانبياء عمّ يعملون
في الفرائض، و المؤمنون يعملون في الفضائل، و الصدّيقون(1)
في ترك النهي، و العارفون يعملون في نسيان كلّ شيء غير
الله تعالى -

- 109 - (3) Akh. —, K 91 – om. Baqlî – (4) K 91 ajoute ﻪ في -
- 110 - Akh. K 91 – Baqlî KB f° 267ᵃ – cfr. n° 150 –
- 111 - Akh. K 91 – Baqlî KB f° 267ᵃ –
- 112 - (1) K 91 ajoute : يعملون -

- 113 - [الفرقان] - XXV, 2 - «... وخلق كلّ شيء فقدّره تقديرا».

قال الحسين اوّل ما خلق الله تعالى ذكره ستّة اشياء في ستّة وجوه فقدّر بذلك[1] تقديرا[2] الوجه الاوّل المشيئة[3] خلقها على النور ثمّ خلق النفس ثمّ الرّوح[4] ثمّ[5] الصّورة ثمّ الاحرف ثمّ الاسماء ثمّ اللّون[6] ثمّ الطّعم[7] ثمّ الرّائحة ثمّ خلق الدّهر[8] ثمّ خلق المقادير[9] ثمّ خلق العماء[10] ثمّ خلق النور ثمّ الحركة ثمّ السكون ثمّ الوجود ثمّ العدم ثمّ على هذا خلقا بعد خلق[11] على[12] الوجوه[13] الاخر[14] اوّل ما خلق الله تعالى الدّهر[15] ثمّ القوّة[16] ثمّ الجوهر ثمّ الصورة[17] ثمّ الرّوح[18] هكذا خلقا بعد خلق في كلّ وجه من الستّة خلقهم في غامض[19] علمه[20] لا يعلمه الّا هو قدّرهم تقديرا واحصى كلّ شيء علما[21] —

- 114 - [ ] - XXV, 4 - «... ولا يملكون لأنفسهم ضرّا ...».

قال الحسين اعلم انّ الاشياء ليست بأنفسها قائمة بل بمقيم لها وكيف لا تكون كذلك[1] وهي لا تملك لأنفسها نفعا ولا ضرّا فاذا[2]

---

113 - [illegible] Fātiḥ 262 (Fātiḥ 261, Fātiḥ 260) [illegible] "tafsir," [illegible] (Köp. 91 [illegible]) [illegible] (a) Bağd. [illegible] ستّة (lapsus)

(1) Walī al Dīn قدره لك - قدر ذلك (QA, 83). (2) بتقديره (QA, 83)

(3) orthographié : المشيّة - (4) Tīrā Jāmī' [illegible] « اوّل ما خلق الله تعالى الارواح » (sic).

(5) Tīrā [illegible] خلقه. (6) اللون Köp. 92 - Bağd.

(7) الطعم Walī al Dīn - (8) الدهر Walī al Dīn - الجوهر QA 82 -

(9) [illegible] Köp. 92 [illegible] المقدار (Tīrā, Walī (QA 81-83)) [illegible] Hakīm - (1) Bağd.

(10) [illegible] QA 82 [illegible] العمل [illegible] - العماء (QA 83) -

(11) [illegible] (QA 82). (12) [illegible] (Tīrā, QA 83).

(13) [illegible] QA 83. Fātiḥ (262, 261, 260) [illegible] الوجوه [illegible] Walī al Dīn : الوجوه -

(14) [illegible] (sic) [illegible] Tīrā.

(15) الدهر QA 83. (16) القوّة (QA 82. Hakīm [illegible] (18) [illegible] Tīrā).

(17) [illegible] QA 83, Hakīm - [illegible] الجوهر [illegible].

(19) [illegible] Hakīm, Köp. 92, Walī. QA 82-83.

114 - (1) [illegible] (2) [illegible] (20) علمه [illegible] Bağd. (21) [illegible] Bağd. [illegible]

نظرتَ الى ما(3) يملكُ لنفسِه [ضرًّا ولا نفعًا](4) [بعينِ مالكِ ضَرٍّ ونَفْعٍ](5)
فقد صرفتَ الالهيّة الى غير مستحقّها ـ

ـ 115 ـ [الفرقان] . XXV, 22 ـ « و جعلنا بعضكم لبعضٍ فتنة .. »
قال الحسين المحنة(1) لخواصّ اوليائه(2) والفتنة لعامّة الناس
« وجعلنا بعضكم .. » ـ

ـ 116 ـ [»] . XXV, 22 ـ « .. وكان ربّك بصيرًا .. »
قال الحسين كسى كلّ شيء كسوة فانية لا ينفكّ منها الا من عصمه
الله [تعالى] وهو اضطرار في الاحوال لا اختيار في التلذّذ بالشواهد
[والاعراض](1) ـ

ـ 117 ـ [»] . XXV, 60 ـ « .. فاسئل به خبيرًا »
قال الحسين هم الذين اقامهم الله تعالى في البلاد أدلّة(1) للعباد
منهم من يدلّ على [آداب](2) سبل الحقّ [ومن يدلّ على شرائع
الآداب](3) ومنهم من يدلّ على الله، وهو الدالّ على الحقيقة
لانّ الكلّ مستاجرون الله وهو متصفّحهم عليهم يرجعون اليه
في السؤال ولا يسئل هو احدًا لانقطاعهم ونظرائه لانّه
اوتي العلم اللدنّي ـ

ـ 118 ـ [النمل] . XXVII, 29 ـ « قالت يا أيّها الملأ انّي ألقي اليّ كتاب كريم »
قال الحسين قوله بسم الله .. »(1)

- 114 - (3) YS. Ath : من - (4) Ath. - om. K 91, YS - (5) K 91, YS om. Ath.
- 115 - (1) K 91 - Ath. المحنة (2) -
- 116 - K 91 - cf. Baqlî KB f° 269a - (1) add. Baqlî
- 117 - (1) Ath. - K 91 ادلاء [illegible] - (2) om. Baqlî KB f° 271b - (3) [illegible]
- 118 - voir texte supra, n° 3, idem texte YS et texte Ath., K 91, Baqlî KB f° 279b, Ibn 'Arabî ("Futûhât" II, 119, ... al-jawâb al-mustaqîm ... 107e question) - cf. Baqlî MB f° 378b

119 . [النمل] . XXVII, 60 . « قل الحمد لله وسلام على عباده »
قال الحسين ما من نعمة[1] إلا الحمد أفضل منها والحامد[2] النبي عم[3] والمحمود الله [عز وجل][4] والحامد العبد والحمد حاله[5] الذي يوصل بالمزيد[6] .

120 . [القصص] . XXVIII, 24 . « فسقى لهما ثم تولى الى الظل »
قال الحسين ربي بما خصصتني به من علم اليقين فقيرا الى ان تردني[1] الى عين اليقين وحقه .

121 . ["] . XXVIII, 46 . « وما كنت بجانب الطور »
قال الحسين في هذه الآية خاطب منصوب القدرة في عين العدم[1]

122 . ["] . XXVIII, 73 . « ومن رحمته جعل لكم الليل والنهار »
قال[1] الحسين بن منصور[2] [حفظا نفاسك وأزمانك وساعاتك وما هو بك وما انت فيه][3] فمن[4] عرف من اين جاء عرف اين يذهب ومن علم ما يصنع علم ما يصنع به ومن[6] علم ما يصنع به علم ما يراد منه[7] ومن[8] علم ما يراد منه[9] علم ما له ومن علم ما له علم ما عليه ومن علم ما عليه علم ما تقدم فمن[10] لم يعلم من اين اتى[11] واين هو وكيف هو ولمن هو [وبما هو[12] وما هو][13] ولا اين هو فذلك يشتت [لا يعلم ولا يعلم انه لا يعلم ويظن انه يعلم][14] اصل ازمانه[15] وترك ما نذبه[16] الله تعالى اليه بقوله عز وجل « ومن رحمته جعل لكم » [الحمد Kg. YJ.]

- 119 . (1) Bagh KB f° 281a نعمه . (2) Bagh KB, MB f° 350b بالحمد . (3) Bagh KB صلعم . (4) om. Bagh KB . (5) Ao YJ . Ank [illegible] الحامد . Kg1 الحمد . (6) YJ حالة . (7) YJ بالمريد .
- 120 . (1) sic Kg1 . Ank نردني .
- 121 . Bagh KB f° 286a . (1) sic Ank . Kg1 العدم .
- 122 . (1) [illegible] of Solami "Jam'" . (2) sic "Jam'" , Bagh KB f° 286b , MB f° 359a , Ank الحسين . (3) [illegible] of "Jam'" . (4) Jam' . Ank [illegible] من . (5) Jam' . Ank علم . (6) Jam' . Ank [illegible] . (7) Jam' . Ank [illegible] علم , [illegible] Bagh KB . (8) Jam' . Ank فمن . (9) Ank . Jam' وفيه . (10) Jam' . Ank جاء . (11) Kg1 . om. Ank . (12) om. Bagh KB . [illegible] (13) om. Jam' . (14) add. Jam' . (15) Kg1 , YJ . (16) [illegible] . Ank ازمانه . YJ , Kg1 , Bagh ازمانه . (17) Kg1 , YJ . Bagh KB ندب .

- 123. [القصص] - XXVIII, 85 - « انّ الذى فرض عليك القرآن لرادّك الى معاد .. »
قال الحسين ان الّذى فرّقك برسم الإبلاغ[1] الى الخلق ' سيردّك الى معنى الجمع بالفناء عن ملاحظاتهم ' و الترسّم معك[2] على حدّ الإبلاغ[3] برسومهم بتخصيصك بالمقام الاخصّ و البيان الاخلص -

- 124. [الروم] - XXX, 39 - « اللّهُ الّذى خلقكم ثم رزقكم .. »
قال الحسين خلقكم بقدرته ' و رزقكم بمعرفته ' و اماتكم عن الاغيار و احياكم به -

- 125. ["] XXX, 39 (suite) - ..
و قال الرزق في الدنيا المعيشة و اللذّة ثم الشهوة و العيش ' و الرزق في الآخرة للمغفرة و الرضوان ' ثم تكون[1] بعدها الدرجات '

- 126. ["] - XXX, 45 - « و من آياته ان يرسلُ الرياح .. »
قال الحسين من علامات رُبوبيّته ان يرسل رياح[1] شَفَقَتِهِ الى قلوب أودّائه ' مبشّراً لهم بِهَتْكِ حجب الإحتشام ليطؤُا بساط المودّة من غير حشمة ' فيتّقيهم على ذلك البساط شراب الأُنس ' و تهب[2] عليهم رياح الكرم ' فينفيهم عن صفاتهم ' و يُحييهم بصفاته و بنعوته[3] ' فانّ بساط الحقّ تعالى لا يطأه من هو مقيم على حدّ الإفتراق ' حتّى يرى العيون كلّها عيناً واحداً ' و يرى ما لم يكن كما لم يكن ' و ما لم يزل كما لم يزل -

- 123 - (1) [illegible] Ask., K 91. Baqli AS f° 282 b a. الابلاغ - (2) Baqli AS a. [illegible] - (3) [illegible]
- 124 - Ask., K 91, Y 7, Baqli AS f° 291 a. [illegible] f° 582 b.
- 125 - (1) Ask. - K 91 a. يكون -
- 126 - (1) K 91 a. الرياح - (2) Ask. K 91, Y 7. Ask. يهب - (3) K 91 - Ask. a. بنعوته -

127 - [السجدة] - XXXII,16 - « ... يدعون ربهم خوفاً و طمعاً »

قال الحسين خوف الانبياء و الاولياء و ارباب المعارف

خوف التشليط ، و خوف الملائكة خوف مكر الحق ، و خوف

العامة خوف تلف النفس .

128 - [الاحزاب] - XXXIII,23 - « من المؤمنين رجالٌ صدقوا ما عاهدوا ... »

قال الحسين « رجالٌ صدقوا » الله ما عاهدوا ، و هو ان يترك

الصادق إرادته لإرادة الله تعالى و اختيار الله تعالى و

محاب الله تعالى ، و تدبير الله ، حتى يرى من قلبه و نفسه

و جميع جوارحه انه لا يريد إلّا بإرادة الله تعالى ، تصح

له ذلك قوله تعالى « رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه » -

129 - [«] - XXXIII,35 - « ان المسلمين و المسلمات ... »

قال الحسين الصادق الطاهر له القدرة ، يظل عند ربه ،

يطعمه من نوره ، و يسقيه « شرابا طهورًا » (Qur. LXXVI,21) اولئك

الاقويا الذين لا يحتاجون الى شراب و طعام و لا يموتون -

130 - [«] - XXXIII,72 - « انّا عرضنا الأمانة » .

[قال فارس عن الحسين في هذه الآية] [(1)] قال عرض الأمانة

على الخلائق و الجمادات ، فاشفقوا و هربوا و ظنوا انّ

- 127 - Asl - manq. K 91 -
- 128 - id -
- 129 - Azh., K 91.
- 130 - (1) [manq. K 91].

الامانة تحمل بالنفوس ، و كشف لِآدمَ [ثمّ][2] ان تحمل
الامانة بالقلب لا بالنفس ، فقال انا اقبلها[3]
فان القلب موضع نظر الحقّ و إطّلاعه ، فاذا اطاق[4] ذلك
يطيق حمل الامانة ، فان الامانة عَرَض ، و إطّلاع الحقّ
و تجلّيه لم يطقها الجبالُ[5] واطاقتها القلوب

131 - [الاحزاب] - XXXIII, 72. (suite) -

و انشد فارس (على اثره)[1]

(لا يحمل البَدَن)
تحمّلتم القلبَ[2] ما لا يحمل البَدَنُ ، و القلب يحمل ما ؟
يا ليتني كنتُ أُذْنى من[3] يلوذ بكُمْ ، عَيناً لِأنظركم ام ليتني أُذُنٌ

132 - [الملائكة] - XXXV, 15 - « يا أيّها الناس انتم الفقراء »

قال الحسين على مقدار إفتقار العبد الى الله [تعالى][1] يكون
غناؤهُ بالله ، وكلّما ازداد إفتقاراً ، ازدادَ غنىً[2]

133 - [—] - XXXV, 29 - « ثم أورثنا الكتاب الذين اصطفينا ... »

قال الحسين الظالمُ الباقي مع حالِهِ ، والمقتصدُ الفاني بحالِهِ
السابقُ المستغرِقُ[1] فيه حالِهِ .

134 - [يس] - XXXVI, 10 - « انّما تُنذِرُ مَن اتّبع الذِّكْرَ »

قال الحسين اشرفُ منازِلِ الذاكرين مَن نسي ذكره في مشاهدة
مذكورِهِ[1] و حَفِظَ اوقاتَهُ عن رجوعِ[2] الى رؤية الذِّكْرِ .

- 130 (suite) - (2) [illegible] - (3) [illegible] : احملها . - (4) [illegible] : الحلف, اشاف .
(5) [illegible] : الجبل .
- 131. (1) [illegible] - (2) [illegible] : حمّلتُ بالقلب . - (3) [illegible] : بسمونا من
- 132. - [illegible] - (2) [illegible] : غنًا
- 133. - [illegible] - (1) [illegible] : المستغرق .
- 134. - (1) [illegible] : المذكور . - (2) [illegible] : من الرجوع .

- 135 - [يس] - XXXVI, 21 - « و ما لى لا أعبد الذى فطرنى .. »

قال الحسين كل قلب يشتغل بالثواب عن حرمة الأمر فهو أجير وليس بعبد ، و انما يحمل على الامر عبيد النفوس ومن اخذ تعظيم حرمة الله تعالى لا يلتفت الى الثواب .

- 136 - [«] - XXXVI, 55 - « ان اصحاب الجنة اليوم ... »

قال [الحسين][1] ان الحق [جل جلاله][2] قطع اهل الجنة بتجليه من الالتذاذ بالجنة لانه [تعالى][3] افناهم بتجليه عنها [لأنه لا][4] تدوم لهم[5] اللذة مع جم الملل ، فرجوعهم الى ايامهم بعد تجلى الحق تعالى لهم يوفر[6] اللذة عليهم ، و الحق تعالى لا يلتذ به[7] .

- 137 - [-] - XXXVI, 82 - « انما أمرنا لشيء اذا اردناه ... »

قال الحسين ابدى الاكوان كلها بقوله « كن » اجابة لها و تصغيرا ، ليعرف الخلق اجابتها ، فلا يركنوا اليها و يرجعون [ومنشئها][1] الى مبدئها ، فاشتغل الخلق بزينة الكون فتركهم معه و اختار من عواتقه خصوصا اعتقهم من رق الكون ، فاحياهم به ، فلم يجعل للعلل عليهم سبيلا ، ولا للآثار منهم طريقا .

- 138 - [الصافات] - XXXVII, 106 - « ان هذا لهو البلاء المبين »

قال الحسين البلاء بالله[1] تعالى ، و العافية[2] من الله تعالى ، و الامر من[3] الله تعالى ، و النهى إذلاله .

- 135 . Azh. -
- 136 - (1) [illegible]. (2) [illegible] Bagd. (3) [illegible]. (4) Azh. Bagd. [illegible] (5) Azh. Bagd. [illegible] (6) [illegible] Bagd. [illegible] Azh. [illegible] (7) [illegible] Bagd. [illegible] Azh. [illegible] .
- 137 - (1) Azh. [illegible] .
- 138 - (1) Azh. - Bagd. [illegible] (2) [illegible] من الله (3) Bagd. [illegible] - (3) Azh. عن -

- 139 - [الزمر] - XXXIX, 23 - « فويلٌ للقاسية قلوبهم من ذكر الله .. »
قال الحسين قسوة القلب بالنعم[1] اشدّ من قسوة القلب
النسيان و الشدّة ، لانّ[2] بالنعمة تُشكَر[3] و الشدّة تذكر .

- 140 - [»] - XXXIX, 23 (suite) .
و انشد [في معناه][1]
قد كنتُ في نعمة الهوى بَطِراً ، فأَدركتني[2] عقوبةُ البطرِ

- 141 - [»] - XXXIX, 23 (suite) .
و قال من همّ بشيء مما اباحه العلم تلذّذاً عوقب بتضييع
العمر [و قسوة القلب ، و تعب الهمّ][1] في الدنيا .

- 142 - [»] - XXXIX, 23 (suite) .
و قال عقوبة القلب الرَّين و القسوة و العمى .

- 143 - [»] - XXXIX, 54 - « و أنيبوا الى ربّكم .. »
قال الحسين الإنابة جاءت من قبل المعرفة ، و احسن الخلق
إنابةً الى الله [تعالى] و [1] رجوعاً اليه احسنهم به معرفةً .

- 144 - [»] - XXXIX, 62 - « الله خالق كلّ شيء .. »
قال الحسين كلّ شيء اراد الله [تعالى][1] به الاهانة و التذليل ،
ألبسه [لبسة المخلوقين][2] ، ألا ترى كيف نزّه عن ذلك صفاته
و كلامه [فقال][3] « الله خالق كلّ شيء » [و][4] المخلوقات ليس لها

- 139 - Ahl. A. 92, Baqli f° 313° - (1) K 92 - Ahl. بالنعيم . (2) Ahl. - K. 92 لان (3) K 92 - Ahl. تسكر (Baqli ...) (om.).
- 140 - id. - (1) [add. K 92] - (2) K. 92 - Ahl. فادركتني -
- 141 - id. - (1) (add. K 92) .
- 142 - Ahl. . K. 92 - om. Baqli.
- 143 - Ahl., K. 92, Baqli AB f° 378° - (1) [om. Baqli].
- 144 - (1) om. Baqli. - (2) Ahl. - Baqli AB f° 118° لباس المخلوقية - (3) add. Baqli - (4) om. Baqli.
(Ahl., K. 92)

يتّزُ إلّا بالنسبة الى خَلْقيّه[1]، و انّما مخلوقة فنسبته اليه امتزاجا .

145. [الزمر] . XXXIX, 67 . « ... و تعالى عمّا يشركون »

قال الحسين كيف يعرف قدر من لا يقدر قدره سواه .

146. [المؤمن] . XL, 15 . « رفيع الدرجات ذو العرش .. »

قال فارس .. قال الحسين العرش غاية ما اشار اليه الخلق .

147. [«] . XL, 65 . « هو الحيّ لا اله إلّا هو .. »

قال الحسين الحيّ[1] الّذى احيا[2] العالم بنظره فمن لم يكن

به [و][3] بنظره حيّا فهو ميّت وان نطق او تحرّك .

148. [الشورى] . XLII, 18 . « يستعجل بها الّذين لا يؤمنون بها .. »[1]

سمعت ابا العبّاس البزّار[2] يقول كان انى خادما للحلّاج

فقال لى لمّا كانت الليلة التى وعد من الغد لقتله قلتُ له

يا سيّدى أوصنى ، فقال « عليك بنفسك ان لم تشغلها

شغلتك » قال فلما كان الغد و[3] أُخرج للقتل [قام][4] فقال وصيّة

الواحد[5] إفراد[6] الواحد له ، ثم خرج يتبختر في قيده ويقول

نديمى غير منسوب * الى شيء من الحيف

سقانى مثل ما يشرب * كفعل الضيف بالضيف

فلمّا دارت الكأس * دعا بالنطع والسيف

كذا من يشرب الراح * مع التنّين في الصيف[7]

ثم قال « يستعجل بها الّذين لا يؤمنون بها والّذين امنوا مشفقون »

---

144 (2nd.) – (2) Baqli مخلوقه خالقه .

145. E 93, Baqli II f° 243.

146. Aut., E, 93, Baqli II f° 244.

147. Aut., E, 93 – (1) Baqli II f° 245 هو – (2) Aut. احيى – (3) mq. Baqli.

148. [illegible] – (1) [illegible] Aut., K, 93, Baqli QA (mq KB) – (2) cf. Quatre Textes, II, n° 22. (3) mq Aut. – (4) add K, 93 – (5) E 93, Aut. الواحد – (6) Baqli QA إفراد – (7) [illegible] Baqli QA .

منها، و يعلمون انها الحق . ثم ما نطق بعد ذلك حتى قُتِلَ به ما قُتِلَ [رحمة الله تعالى عليه][1] .

149 . [الدخان] . XLIV, 51 . « ان المتقين في مقام امين » .
قال الحسين الايمان ما أوجب الامان، و التقوى يوجب الامان في الايمان [لقوله تعالى][1] « المتقين في مقام امين »، و التقوى ان يتقي الكل فيصل بذلك الى [ما له][2] الكل .

150 . [الاحقاف] . XLVI, 26 . « و جعلنا لهم سمعا و ابصارا » .
قال الحسين[1] خلق الله تعالى القلوب و الابصار، و جعل عليها الغطاء و الستور و الاكنة، و اقفالا[2]، فيهتك الستور بالنور و ترفع الحجب بالدلال، و يفتح الاقفال بالقرب، و يخرج من[3] الاكنة بمشاهدة الآيات .

151 . ["] . XLVI, 29 | ماثم .
قال الحسين اعلى ما اشار اليه الخلق العرش، ثم انقطع الاشارة و العبارة لانه تعالى وراء الاشارة و العبارة قال الله تعالى « فلما حضروه قالوا انصتوا » (XLVI, 29) اي انقطعوا عن العبارات التي تعود اليهم اوائلها و اواخرها، و حادثه[1] نظرا[2] الى العرش فاخبر، و لو نظر الى رب العرش لتبرّأ[3] لقوله و انصتوا . الانه مباين للكل ما حلى الا بنفسه و لا يحجبه سواه[4] .

---

148 (suite) - (1) Aal - K 91 . رضوان الله عليه .
149 - (1) Aal - K 91 . لانه الله تعالى حزنوا . (2) (K 91) .
150 - (1) Aal . المشكل . [illegible] (2) Aal فاقفالا - (3) K 91, 93 . Aal : [illegible]
151 - Aal ; K 91 - (1) 93 - Aal . وحادثه - (2) 93 ; نظر - (3) 93 - Aal . يتبرى - (4) [illegible] -

152. [محمد] - XLVII, 21 - « فاعلم أنه لا إله إلا الله ».

قال الحسين العلم الذي دعى إليه المصطفى صلعم هو علم الحروف و علم الحروف في لام الف و علم لام الف في الالف[1] و علم الالف[2] في النقطة و علم النقطة في المعرفة الاصلية و علم المعرفة الاصلية في علم الازل[3] و علم الازل[4] في المشيئة[5] [الى المعلوم][6] و علم المشيئة في غيب [الهو] و هو الذي دعا الله تعالى اليه فقال « فاعلم انه ... » و الهاء راجع الى غيب [الهوية][7] .

153. [..] - XLVII, 21 (suite).

قال الحسين فاعلم انه لا اله الا الله علما لا عن جهل لان العلوم في الله تعالى لا يتناهى .

154. [الفتح] - XLVIII, 10 « ان الذين يبايعونك ».

قال الحسين لم يظهر الحق تعالى مقام الجمع على أحد بالتصريح الا على اخص نبيه[1] و اشرفه فقال « ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله ».

155. ["] - XLVIII, 29 « محمد رسول الله والذين معه اشداء على الكفار ».

سئل الحسين متى كان محمد صلعم نبيا و كيف جاء برسالته . فقال نحن نعد[1] الرسول والرسالة والنبي و النبوة

---

152 - Ad. - (1) K 91, Baqli XB f 144ᵛ - Ad. الى . (2) - ل . (3) Baqli: الاول . (4) ... (5) Ad. المشيئة . (6) Ad. - Baqli - K 91: ... (7) [om. Baqli].

153. Ad. K 91. 47

154 - K 91, Baqli XB f 343ᵛ, MS f 608ᵛ. (1) K 91, Baqli: سبيه .

155. Ad. K 91 - Baqli XB f 341ᵛ, MS f 610ᵛ. تم - (1) Baqli: في ...

اين انت من ذِكْرِ مَن لا ذاكر له في الحقيقة إلّا هو ' وعَن
صوتهِ مَن لا صوتَ لَهُ [إلّا بصوتِهِ] ' واين كان النَّبيُّ صلعم
من نُبوَّتِه حيث جرى القلم بِحركة تعالى « محمّد رسول الله » .
والمكان بِلُّه والزمان بِلُّه ' فاين انتَ من الحقّ والحقيقة '
ولكن لمّا ظهر [اسم][1] محمّد صلعم بالرسالة ' عظم[2] مسألة جزاء
له[3] بالرسالة ' فهو الرسول المكين[4] والسفير الامين[5] ' جرى ذكره
في الازل بالتمكين[6] بين[7] الملائكة والانبياء ' ثمّ[8] على اعظم
محلّ واشرف جمال[9] .

- 155 - [الحجرات] - XLIX,3 - « ... اولئك الّذين امتحن قلوبهم للتقوى ... »
قال الحسين من امتحنَ اللهُ تعالى قلبَهُ للتقوى ' كان شِعارُهُ
القرآنَ ' ودِثارُهُ الاياتِ ' وصِراطُهُ التفكُّرَ ' وطيبُهُ التقوى '
وطهارتُهُ التوبةَ ' ونظافتُهُ الحلالَ[1] وزينتُهُ الورَعَ ' وعملُهُ
الآخرةَ ' وشغلُهُ باللهِ تعالى ' ومقامُهُ عند الله [تعالى][2] ' وصومُهُ
الى المماتِ ' وافطارُهُ في[3] الجنّةِ ' وجنّتُهُ الحسناتُ ' وكنوزُهُ
الاخلاصُ ' وصفتُهُ[4] المراقبةُ ' ونظرهُ المشاهدةُ .

- 157 - ["] - XLIX,17 - « ... يَمُنُّونَ عليكَ ان اسلموا ... »
قال الحسين في قوله تعالى « بل [الله] يَمُنُّ عليكم » (XLIX,17) ' هذا[1]
جواب لِما سلف من قولهم « لم تؤمنوا » (XLIX,14)[2] ' حمّل منّته
عليهم بمنّ علامتهِ لا خطر له عنده ' ولا اثر منهُ عليه ' والعجبُ[3]

[illegible]

منه[٢] ان لا يمنّ على أحدٍ إلّا بالمخلوق ، و لا وزن للكون[٣] عنده .
فكيف يمنّ بمن لا وزن له على أحدٍ .

158 - [ق] - 50, 1 . ﴿ والقرآن المجيد ﴾ .
قال الحسين : والقرآن المجيد . المطهّر[٢] لمن اتبعه عن[١] دنس
الاهواء ، و هواجس الاسرار .

159 - ["] - 50, 37 - ﴿ إنّ في ذلك لذكرى لمن كان له قلبٌ ﴾ .
قال الحسين : لمن[١] كان لهم قلب . لا يخطر فيه إلّا شهود الربّ تعالى

160 - ["] - 50, 37 (suite) —
و انشد لنفسه
انعى إليك قلوباً طال ما هطلت سحائب الوحي فيها أبحر الحكم

161 - ["] - 50, 37 (suite) .
قال الحسين : بصائر للمبصرين ، و معارف[١] العارفين ، و نور العلماء
الربّانيين ، و طرق السابقين الناجين ، و الازل[٢] و الابد و ما بينها[٣]
من الحدث عينه[٤] لمن كان له قلبٌ او القى السمع [وهو شهيد][٥] .

- 157 - (2) [illegible] - (3) [illegible] : للكون .
- 158 - (1) [illegible] - (2) [illegible] المطهّر : [illegible]
- 159 - (1) [illegible]
- 160 - [illegible] 'Omar Sohrawardi "'Awarif" [illegible]
- 161 - [illegible] - (2) [illegible] - (3) [illegible] - (4) [illegible] - (5) [illegible]

.162. [قٓ] - {3, 1} - « ... وما مَسَّنا مِن لُغُوبٍ » -

قال الحسين الحقّ المبدى بلا أشباهٍ ولا لغوبٍ، أظهرَ و أخفَى، و أوجَدَ و أفقَدَ[1]، و أفنَى و أبقَى، و قرَّبَ و بعَّدَ، ظهرَ مِن غير ظهورٍ، و بطنَ مِن غير بطونٍ، أمرَ بالطاعةِ مِن غير حاجةٍ، و نهى عن المعصيةِ مِن غير كراهيةٍ، أثابَ لا لِعوضٍ، و عاقبَ لا لِحقدٍ، أظهرَ الربوبيّةَ مِن غير إفتقارٍ، و احتجبَ من خلقهِ بِخلقهِ لا بِفكرٍ عنهُ، و لا حاجةٍ وراءَه، لا يُذكرُ بالازمانِ لانّهُ كان قبل الازمانِ و الاوآنِ، جلَّ ربُّنا و[2] تعالى -

.163. [الذاريات] - {51, 21} - « و في أنفسِكُمْ أفلا تُبصِرُونَ »

قال الحسين اذا عرج على نفسهِ، بانَتْ[1] نفسُهُ لِنفسهِ، و مَن لم يعرج على جُملتهِ[2] كان مُختَفيًا، لم[3] يبين خلقه لخالقه [و كان لما لم يزل، خوطب بلسان الازل، و جميع[4] نعوته عدم بقوله « بلى » فكان المخاطب لهم و المجيب عنهم و لا ضمَّ][5]

.164. [الطور] - {52, 48} - « و اصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ » -

قال الحسين[1] « و اصبرْ » فانّ صَبرَكَ بتوفيقنا، و بشهودِ غيوبنا، فلِذلكَ حصلت[2] الظنون منكَ ظنونًا، اذا انت الناظر الينا بنا و

- 162 - Ard. K 91 - (1) K 91 افتقد - (2) add. K 91
- 163 - (1) Baqlî BB f° 150ᵃ MB f° 169ᵃ كانت - (2) K 91 حيلة - (3) om. Ard. - (4) Baqlî ... (5) (K 91, Baqlî) om. Ard.
- 164 - (1) Ard. الحسين ... f° 150 - (2) Baqlî BB f° 151ᵃ, MB f° 170ᵃ, Ard. ... حصل -

ان نسطر الينا بما لنا ونشا منطوه بذلك محبوباً من واجبنا .

165. [الطور] - LII,48 -

قال الحسين في قوله تعالى « واصبر لحكم ربك ... فإنك بأعيننا »
قال للكليم ثم « ولتصنع على عيني » (XX,39) ليس من هو بالعين
كمن هو على العين ، وليس من فني بالشيء كمن فني عن الشيء ،
لأن الفني بالشيء بمعنى الجمع والفني عن الشيء بمعنى
الاجتباء .

166. [النجم] - LIII,3 - « وما ينطق عن الهوى » .

قال الحسين من عرف اللطائف ، ملك اختياره ، وملك أقداره ،
[وصار الشيء عليه فتنة][1] قال لصفيه ثم « وما ينطق عن الهوى »
أحدثه النعوت [فنعدته][2] في شواهد صفاتها ، فلا يهتم بالأدم
ومن دونه لقيامه[3] عنده ، ومن لبس الأزلية[4] بتثبيته[5] و
ارتدى الأخروية بتوحيده[6] ارتفع كل حدث من صفاته وأقواله

167. [»] - LIII,24 - « أم للإنسان ما تمنى » .

قال الحسين الاختيار طلب الربوبية ، والتمني الخروج من العبودية
وسبب عقوبة الله تعالى عباده ظفرهم بمنيتهم .

168. [»] - LIII,42 - « وأن إلى ربك المنتهى » .

قيل للحسين ما التوحيد؟ فقال أن يعتقد انه معلل الكل بقوله

---

164. [illegible] - (1) [illegible] - Ad. [illegible]
165. [illegible] - [illegible]
166. - Ad., K 91. [illegible] - (1) [illegible] - (2) [illegible] - (3) Ad. [illegible] - (4) [illegible] الأزلية [illegible] - (5) [illegible] - (6) [illegible]
167. - Ad., K 91.
168. - K 91 - [illegible]

تعالى «هو الأوّل» عند ذلك تلفت المعلولات منه
الإبتداء و اليه الإنتهاء قال الله تعالى «... اليه الإنتهاء»[1]
ذهبت المعلولات[2] و بقى المعلّ لها .

- 169 - [الرحمن] - LV,1,2 - «الرحمن علّم القرآن» .
قال الحسين «الرحمن علّم القرآن» علّم الارواح القرآن مشافها
و مخاطبةً ، فأخذها الأنفس و تعلّمها بتلقين الوسائط .

- 170 - [الواقعة] - LVI,23 - «جزاءً بما كانوا يعلمون» .
قال الحسين ردّ الشبح الى الشبح و المخلوق الى المخلوق
[و][3] لمّا كانت افعالهم مخلوقة [و اذكارهم مخلوقة][4] معلولة جعل
جزاءها «فاكهةً ممّا يتخيّرون» (LVI,20) «و لحم طيرٍ ممّا يشتهون» (LVI,21)
و حور عين و ما يشبهها ، فلمّا كان فضله و إحسانه الى عباده
بدياً غير[5] معلول[6] جعل ثوابها و جزاءها ما يليق بها فقال «هل
جزاءُ الإحسان إلّا الإحسانُ» (LV,60) .

- 171 - [الحديد] - LVII,3 - «هو الأوّل والآخر...» .
قال الحسين هداهم بلطفه الأوّل الى الغيب المحيط ، و عرفهم
بإسمه الاخر الشان للقائم الدائم ، و بصّرهم باسمه والظاهر
النور العزيز المبين ، و اوزعهم باسمه والباطن الحقّ
[و][7] الشهادة .

- 168 - (1) [illegible] - (2) المعلولات [illegible] (1) [illegible] f° 356 [illegible]
- 169 - [illegible], Bagdad [illegible] f° 358, [illegible] f° [illegible].
- 170 - [illegible] - (1) [illegible] - (2) [illegible] - (3) [illegible] - (4) [illegible] : مخلوقة - [illegible]
- 171 - [illegible] f° [illegible] - (1) [illegible] -

- 172 - [الحديد] . (تامة) LVII,1 -

قال ايضا [1] هو الاوّل الذي لا يخرجه الاوّلية ، و لا الاخرية ، و لا الظاهرية ، و لا الباطنية ، الى نعوت الحلول و الاقتران ، و كيف يسعه او يدركه شيء من خلقه ، و هو المتصل بالازل [و الازال] [2] و الابد [و الاباد ، من جميع الوجوه ، و اليه الغاية و المنتهى] [3] ، ازلىّ العلم ، ازلىّ القدرة ، ازلىّ الشأن ، ازلىّ المشيئة ، ازلىّ النور ، ازلىّ الرحمة ، البادى [4] لكلّ علم و معلوم ، و شاهد و مشهود ، جلّ و علا [5] .

- 173 - ["] . (تامة) LVII,3 -

سئل الحسين [1] ما التوحيد قال ان يعتقد انّه معلّ الكلّ بقوله تعالى «هو الاوّل ...» عند ذلك يبطل لكلّ معلول .

- 174 - ["] - (تامة) LVII,3 -

قال الحسين اوّل لا اوّل له ، و آخر لا آخر له ، و ظاهر لا ظاهر له ، و باطن لا باطن له ، به توصف الصفات لا بها يوصف ، و به تعرف المعارف لا بها يعرف ، و به عرف المكان و لا مكان له و لا عرف فيه ، و به كان الخلق لا في خلقه كان .

- 175 - ["] - LVII,4 - «... و هو معكم اينما كنتم ...» .

قال الحسين ما فارق الاكوان الحقّ ، و لا قارنها ، كيف يفارقها و هو موجدها [1] و حافظها ، و كيف يقارن الحدث [2] القدم [3] .

- 172 - اباً ... (1) [illegible] (2) [illegible] (3) الحسين [illegible] (4) [illegible] (5) [illegible] تعالى .

- 173 - (1) [illegible] الجنيد [illegible]

- 174 - [illegible] .

- 175 - (1) [illegible] موجودها (2) [illegible] الحديث (3) [illegible] القديم .

قِوَام الكلّ ، وهو بائن من الكلّ .

٤٧٦ - [المجادلة] - LVIII, 8 - « ما يكون من نجوى ثلاثة الا هو رابعهم .. »
قال الحسين أصحب اقواماً بارواح ظاهرة وملاحظات دائبة[1]
وانوار قائمة [قال] ما يكون من
نجوى ثلثة الا هو رابعهم ، ولا خمسة الا هو سادسهم[2] علماً
وحكماً ، ولا نفساً وذاتاً .

٤٧٧ - [«] - LVIII, 22 - « ... حزب الله ... » -
قال الحسين : حزب الله تعالى الذين اذا نطقوا أبهروا ، وان
سكتوا[1] اظهروا ، وان غابوا أحضروا ، وان نلموا انتهدوا[2]
وان نُقموا[3] فكلموا ، وامتحنت عنهم تلك التخليط فطهروا ، اولئك
حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون » -

٤٧٨ - [«](ممّا) LVIII, 22 - « اولئك كتب في قلوبهم الايمان .. »
قال الحسين في قوله تعالى « اولئك كتب في قلوبهم الايمان » في
قلوب المؤمنين ، ليكون اثبت وأبقى لوقوع المناسبات -

٤٧٩ - [الحشر] - LIX, 8 - « اولئك هم الصادقون » -
سئل الحسين عن الفقراء قال الذين وقفوا مع الحق ، راضين
على جريان ارادته فيهم ، قوله تعالى « ...... والايمان » -

- ٤٧٦ - Add. K 94. (1) Bagh. KB f° 36b دائمة . (2) add. K 94. Bagh.
- ٤٧٧ - (1) om. Bagh. KB f° 36b - Add. يسكنون . (2) Bagh. اشهدوا . (3) K 94.
- ٤٧٨ - K 94.
- ٤٧٩ - K 94. Bagh. KB f° 36b.

- 180 - [الجمعة] - LXII,4 - و ذلك فضلُ اللهِ ... »

قال الحسين جادَ الجوادُ تعالى[1] بجودهِ بغير علّةٍ و تفضّلَ
بالتفضّل و عمّها[2] بالمِنَن و نعشاها بالنعم اذ يقول وذلك فضلُ
الله يؤتيه من يشاء ، فقطعَ بالمشيئة و قطعَ بالاسباب
وكان الكرم [منهُ][3] صرفاً لا يمازجهُ العِلَل و لا يلتبسها[4] الحيل
بلاديهم في الدهور قبل اظهار الشهور .

- 181 - [التغابن] - LXIV,3 - « ... و صوّركم فأحسنَ صُوَرَكم ... »

قال الحسين ، أحسن الصورة ، صورةٌ أعتقت من ذلّ لاكن ،
و تولّى الحقُّ تصويرها بيدهِ و نفخ فيه من روحهِ و أشهدهُ
شواهدَ البعث[1] و جلاه بالتعليم [و] شفاها و اسجد له
للملائكة المقرّبين و اسكنهُ في جاورتهِ[2] و زيّنَ بالمنّةِ بالمعرفةِ
و ظاهرهُ بفنون الخدمة[3] و[خلقَ آدمَ ثمّ على صورته ، اى
صورتهِ التي صوّرهُ عليها [صورةً][4] فاحسن صورتهُ][5] .

- 182 - [الطلاق] - LXV,2 - « ... و من يتّقِ اللهَ ... »

قال الحسين المتوكّل [على الحقيقة] لا يأكل شيئاً و في البلد[4]
احقّ منه [و من رأى السبب فهو مدّعي][5] .

- 180 - (1) [illegible] - Aṭ. الحق . K 91 . الله . (2) [illegible] (3) add. [illegible] . (4) [illegible]
(5) [illegible]
- 181 - Aṭ. K 92 - (1) Aṭ. K 91 [illegible] (2) [illegible] : اسكن في المجاورة . (3) add. [illegible] : قال ثم .
(4) [illegible] (5) [illegible]).
- 182 - Aṭ. K 91 . cf. [illegible] B, 18. (1) [illegible] : [الحقيقة] - (2) [illegible]
(3) [illegible] in [illegible] , B, 113, l 24

- 183. - [ن] - LXVIII, 4 - ٧ وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ٥

وقال الحسين لانك تنظر الى الاشياء بشاهد الحق ولا
تنظر [اليها] بشاهدك[1] فان من نظر الى الاشياء بشاهده هلك

- 184. - [٠] - LXVIII, 4 (suite). -

قال الحسين معناه انه لم يؤثر فيك جفاء الخلق بعد مطالعة الحق .

- 185. - [٠] - LXVIII, 4 (suite). -

وقال صغر الاكوان في عينك بعد مشاهدة مكونها .

- 186. - [٠] - LXVIII, 4 (suite). -

قال الحسين عظم خلقك حيث لم ترض بالاخلاق وبعثت ولم
تسكن الى النعوت حتى وصلت الى الذات ثم فنيت عن الذات[2]
حتى وصلت الى حقيقة[1] الذات ومن فنى بالفناء لان القائم عنه
غيره بالفناء .

- 187. - ["] . LXVIII, 4 (suite). -

وقال الحسين كيف لا يكون خلقه عظيما وقد تجلى الله سره
بانوار اخلاقه وحق لمن وقعت له[1] المباشرة الثالثة ان يكون
مفضلا في خلقه

- 183 - Ahl., 2 g1 - (1) Baqlî XX f° 376[1] الى الاشياء - (2) Baqlî - Ahl. وان - Baqlî (impr.) ...
- 184 - 2 g1, Baqlî XX f° 376[1]. cf. 'Omar Sohrawardî "'Awârif" IV. 235 - trad. in 'Attâr II, 139, l. 22. ...
- 185 - 2 g1. Baqlî l.c. -
- 186 - Ahl., 2 g1. - (1) om. Baqlî, l.c. - (2) add Baqlî : بالذات -
- 187 - Ahl. (les trois premiers mots), 2 g1. Baqlî l.c. - (1) 2 g1 - om Baqlî.

188. – [الحاقة] – LXIX, 38. « فلا أقسم بما تبصرون » .

قال الحسين « بما تبصرون » اي[1] ما اظهر الله تعالى الملائكة[2] من القلم واللوح « وما لا تبصرون » مما استتر من خفايه الذي لم يجر القلم به ولم يشعر الملائكة بذلك وما اظهر الله الخلق[3] من صفاته وآثاره[4] من صنعته[5] وابدا لهم من تجليه في جنب ما استتر عنهم كذرة في جميع[6] الدنيا والآخرة ولو اظهر الله تعالى[7] من حقائق ما استتر [لذاب الخلق][8] عن آخرهم فضلا عن حملها

189. – [الجن] – LXXII, 7. « وانهم ظنوا كما ظننتم » .

قال الحسين هذا ظن احد النفوس الكاذبة والاماني الحائلة[1] والوسواس الحاجبة من قبل انهم جعلوا انفسهم علما للوصول اليه من الجهة في اجلها لم يجعلها دليلا فشاهدوا النفوس بشهود الحظوظ[2].

190. – [المدثر] – LXXIV, 3-4. « وربك فكبر * وثيابك فطهر » .

قال الحسين عظم قدره عند [احتياجه اليك][1] في الدعوة اليه[2] فان اجابة دعوتك ممن سبقت له الهداية.

---

188 – (1) add Bagd. KB f° 318a, MB f° 663b. (2) Azh. K 91. Bagd. للملائكة. (3) Bagd. [illegible] (4) om. Bagd. – جنب (6) Bagd. : صنعه (5) Azh. – K 91 – Bagd. لدايم (7) Bagd.
(8) Bagd. : لا ذب الخلائق.

189 – (1) K 91. Azh. : الحايلة – (2) K 91, Y7 – Azh. الحظوظ.

190 – (1) om. K 91, Bagd. KB f° 381a – Azh : احتياجك اليه – (2) om. Azh.

- 191 - [المدثر] - LXXIV,52 - « بل يريد كلّ امرئٍ منهم » -
قال الحسين كيف لهم هذه الإرادة ، ولهم نفوس خالية عن
الحق ، معرضة عن نور الحق ، غافلة عن الوقوف بين يدي الحق ،
كيف يقيم(1) الصُّحُفَ المنشرة اسرار خافية الا ما اقتضاها(2) خاطر
حقٍّ فقط ، واصلها ان البشرية لا يضام(3) الربوبية .

- 192 - [انفطرت] - LXXXII,8 - « في اي صورة ما شاء ركّبك » -
قال الحسين من قصده بنفسه صرفه(1) عن حظه ، ومن قصده
به فهو المحجوب(2) عن نفسه ، لانه يقول « في اي صورة ما شاء
ركّبك » اي في اي [صورة بما اشاء اشاكل](3) ، لانه تعالى خلق
آدم لإظهار برّه ، وباشره بأكمل قدرته(4) و[اظهر الارواح]
ما(5) بين جماله وجلاله(6) ، مخصّصة بنفخ الروح فيه ، وكساه
كسوة لولا انه سترها لسجد له كل ما اظهر من الكون . ثم
من(7) [رداه برداء الجمال] فلا شيء اجمل من طريه ، ومن رداه
برداء الجلال ، ووقعت(8) الهيبة على شاهده .

- 193 - [البروج] - LXXXV,3 - « وشاهد ومشهود » -
قال الحسين [في هذه الآية](1) باي علامات(2) انه ما انفصل الكون
عن(3) المكوّن ولا قارنه .

---

191. - Azl. K 91. - (1) Azl. K 91 : نضام . - (2) Baqlî : حصنها . - (3) ed. : نقام .

192. - (1) om. Baqlî III f° 383v. Azl. : تصرفه . - (2) om. Baqlî. Azl. : محجوب . - (3) Azl. K 92 et Baqlî [illegible] حالة ما شاء اشكال . - (4) K 92. Azl. : من . - (5) Baqlî : جلاله وجماله . - (6) Azl. : من . - (7) Azl. et Baqlî. K 91 : ركاه برة الجمال . - (8) الرفع (و معه) Baqlî. - (9) Baqlî : قدره .

193. - (1) add. K 92. - (2) K 92 et Baqlî III f° 389v. Azl. : علامة . - (3) add. K 92. - Baqlî : من .

- 194. [الغاشية] . LXXXVIII, 2 - « وجوه يومئذ ناعمة »
قال الحسين : وجوه يومئذ ناعمة ، اى شاهدت بمشاهدته حقيقة
عين الحق .

- 195. ["] - LXXXVIII, 12 - « فيها عينٌ جاريةٌ » .
قال الحسين جريان الاحوال عليه ' يجرى به من عين الى عين '
حتى يصله فى عين العين .

- 196. ["] - LXXXVIII, 18 - « و الى السماء كيف رُفِعَت »
قال الحسين الى الاسرار كيف تشرقت بالمكاشفات .

- 197. [الفجر] - LXXXIX, 27 - « يا أيّتها النفسُ المطمئنّة »
قال الحسين : النفس المطمئنة ، هى النفس الواحدة ' و :
النفس الشاكرة ، هى النفس المرحومة ' و النفس الخاصة ،
هى النفس العارفة ' و : النفس الغافلة ، هى النفس الراضية '
و النفس الامّارة ، هى النفس الجاهلة .

- 198. [إقرأ] - XCVI, 19 - « ... و أسجُدْ و اقترِبْ »
قال الحسين فى هذه الاية معناه ' ان الله تعالى لم يبح
للجوارح ترك التعلق بمحاسنها ' و ذلك نفس إظهار
الربوبية على العبودية ' لذلك قال الله تعالى « واسجد و اقترب »

- 194 - K 92, 92 - Baqli KB f° 390b.
- 195 - Ahl. - K 91. 92 - Baqli KB f° 390b.
- 196 - Ahl. K 91. Baqli KB f° 390b.
- 197 - (1) add Baqli KB f° 391a MS f° 683b - (2) Ahl., K 91 - om. Baqli.
- 198 - Ahl. K 91.

199 - [البيّنة] - XCVIII,6 - « وما أُمروا إلّا ليعبدوا الله ... »

قال ابن منصور الإخلاص تصفية العمل من شوائب الكدر.

200 - ["] - XCVIII,5 - « ... خالدين فيها »

قال الحسين الأبد إشارة الى ترك القطع في العدد، وسقوط الاوقات في السرمد.

201 - [التكاثر] - CII,5 - « علم اليقين »

قال فارس — قال الحسين علم اليقين ما[1] يُستجلب بالدلائل، و « عين اليقين » هو علم لا منازعة له ولا اضطراب فيه.

202 - ["] - CII,7 - « ثمّ لترونّها عين اليقين »

قال الحسين اذا كان الرجل في « عين اليقين » لا في « علم اليقين » فجلس عن المكسب، وضعف عن القيام، وكان يحسّ لا يسكن ولا يتحرّك إلّا بيقين اليقين فطالبته نفسه بالحركة والاكتساب.

203 - ["] - CII,7 (suite) -

فقال لست اعلم انّه بقي لي أجلٌ ولا رزقٌ فاتحرّك فيه، لم يجب[1] طلبه[2] الحركة اذ[3] لم يكن له أجل[4] في النفس[5] الثاني.

- 199 - Aql, K 91 - [illegible] 'Attar [illegible] I, 140, ( ) - Muhâsibî [illegible]
- 200 - Aql, K 91 -
- 201 - [illegible] K 91 [illegible] Aql -
- 202 - YJ, K 91 - Aql [illegible] = ([illegible]).
- 203 - (1) Aql - K 91 يجب - (2) [illegible] K 91 - (3) K 91 - Aql [illegible] - (4) YJ - Aql [illegible] [illegible]

204 - [الكافرون] - CIX,1 - «قُلْ يَا أَيُّهَا الكافرون»

قال الحسين انّ الله تعالى وَرَدَ تكليفه على ضروب ، منهم مَن استَعْبَدَ بخصائص[1] العبودية[2] كما خاطب نبيه صلعم «و اَعْبُدْ رَبَّك حتّى يأتيك اليقين» (XV,99) انك لن تبلغ إستحقاق العبودية بالجهد ، وخطاب تكليف[3] خاطب به الكُفّار ، و ذلك انّه تعالى اَمَرَ نبيه صم ان يخاطبهم بقوله تعالى «لا اَعْبُدُ ما تعبدون» (CIX,2) -

205 - [التوحيد] - CXII,1 - «قُلْ هو اللّهُ أَحَدٌ»

قيل للحسين «أ هُوَ هُوَ!» قال «بل! هُوَ وراء كلّ هُوَ» و هُوَ عبارة من مُلْكٍ[1] ما لا يُثْبَتُ له شيء دونه -

206 - ["] - CXII,1 (suite) -

قال الحسين في معناه ، و الكامل في ذاته هو الأبدي في دوام الاوقات[1] ، الأحد النائي عنه كلّ مَعوت[2] و إليه يصير كلّ مربوب ، يطمس [على سالكيه][2] و يطرح مَن نازَلَهُ ، ان اشهدك اياه فانك[3] [وان غَيَّبَكَ] عنه دهاك[4] -

207 - ["] - CXII,1 (suite) -

و قال الحسين توحيد الأمّة رضي به لهم تماماً الذي يستحقه

- 204 - (1) YJ - Azh : الخصائص - (2) YJ - Azh : للعبودية - (3) YJ : om. Azh. -

- 205 - (1) K 91 (mulk), YJ, Azh -

- 206 - Azh. (1) K 91, Baqli MB [°(91)] KB [°393] («و قال الحسين»)
(2) K 91 - Baqli MB : من مسالكه - Baqli MO : من يسالكه - Baqli KB : من سالكه -
(3) Baqli MO : فاصنبك - (4) Baqli KB, MB : راعك -

- 207 - K 91 -

الحقّ ، فلا ! لانّ القائل منكم سوالكم ، و المخبر عنكم خبركم
فسقطتم انتم ، و بقى مَن لم يزل و لا يزال كما لم يزل .

— 208. « قُل اعوذ بربّ الفَلَق » . CXIII,1 — [الفلق] .
قال الحسين[1] : اشار[2] الحقّ تعالى الى جمع[3] خَلقه ، فى مَعْنَى
القطيعة عَنهُ ، بكلمة واحدة ، و هى من لطائف القرآن
و قُل اعوذ بربّ الفَلَق » .

— 208 — (1) A : جميع . — (2) [illegible] : اشارة . — (3) [illegible] : الحسين [illegible] — (4) [illegible] : [illegible] .

٢. تاريخ الصوفية

نوشتهٔ لویی ماسینیون
ترجمهٔ احمد سمیعی (گیلانی)

بخشی از *تاریخ الصوفیهٔ* سلمی مستخرج از *تاریخ بغداد*

فهرست تفصیلی

۲۲ـ به روایت ابوالعبّاس رزّاز: گزارش کامل شکنجه
۲۳ـ به روایت عیسی قصّار (مستخرج از لُمَع سراج): قول «حسب الواجد...»
۲۴ـ به روایت ابوالفاتِك بغدادی: رؤیا، سه روز پس از شکنجه.

I. تنظیم متن

متن کامل *تاریخ الصوفیهٔ* سُلَمی ظاهراً مفقود است[۱]. در اینجا مستخرجاتی آمده است که خطیب (وفات: ۴۶۳ هـ) در *تاریخ بغداد* خود، که شامل تراجم مشاهیر بغداد است، منتشر ساخته: ذیل نام «حسین بن منصور» (نسخ خطی مورد مراجعه: ازهر، ج ۵/ پایان، ج ۶/ آغاز؛ کوپرلی، ۱۰۲۳، ج ۲/ آغاز، نسخهٔ اساس این متن؛ کوپرلی، ۱۰۲۵، ج ۹/ آغاز؛ حاکم اوغلی، ج ۱/ پایان، ج ۲/ آغاز). دو مستخرج دیگر در *تاریخ الاسلام* ذهبی نقل گردیده: یکی از آنها، که دربارهٔ ابن عطا دوست حلّاج و ذیل سنهٔ ۳۰۹ است، ملخّصی است از §۱۲ متن حاضر؛ دیگری در ذکر شکنجهٔ شاکر، از پیروان حلّاج، است، ذیل سنهٔ ۳۱۱[۲].

سه فقره از متنی که در این مجموعه چاپ شده است (§§۱۵، ۱۶، ۲۱) ظاهراً افزودهٔ خطیب بر متن سُلَمی است[۳]. عناوین این سه فقره در فهرست تفصیلی میان قلّاب آمده است.

از این تصحیح و مقابلهٔ اساسی خطیب مستخرجات زیر متفرّع است:

۱) سمعانی (وفات: ۵۶۲ هـ)، *انساب*: ۲۳، ۱۵، ۲۲، ۱۶، ۱۷[۴]، ۲۰، ۲.

۲) ابن اثیر جَزَری (وفات: ۶۰۶ هـ)، *المختار من مناقب الاخبار*: ۳، ۱۶، ۱۳، ۱۷، ۸، ۱۸، ۲۰، ۱۹، ۱۲، ۲۳.

[۳) ابن جوزی (وفات: ۵۹۷ هـ)، *الناموس فی تلبیس ابلیس*: ۲۱؛ *المنتظم*: ۲۱، ۱۶]

۴) ابن فضل الله عُمَری (وفات: ۷۴۸)، *مسالك الابصار*، ج ۶: ۲۲، ۲، ۱۹، ۱۶، ۱۷.

---

۱. نباید آن را با *طبقات الصوفیه* یکی گرفت که مجموعه‌ای است از یادداشتهای تاریخی کوتاه و در پی هر یك از آنها گزیده‌ای از سخنان (سخنان حلّاج در کتاب حاضر *Quatre textes inédits relatifs à la bibliographie d'al-Hosayn ibn Mansour al-Hallâj*، چهار متن چاپ نشده در ترجمهٔ حال حسین بن منصور حلاج - ذیل عنوان *اخبار الحلاج* §§ ۴ تا ۸) نقل شده است.
متن شمارهٔ ۲۲ در اثر دیگر سُلَمی، به نام *تفسیر الحقائق*، در تفسیر آیهٔ ۷ از سورهٔ ۴۲ نیز آمده است.
۲. صَفَدی (نسخهٔ خطی، پاریس ۲۰۶۵: "۱۳۷) و ابن تغری بردی، در *نجوم [النجوم الزاهرة فی ملوك مصر والقاهرة]*، II، ۲۱۸، آن را نقل کرده‌اند.
۳. اِسناد ابن الجوزی (*منتظم*: نگاه کنید به پایین) ظاهراً آن را ثابت می کند.
۴. به نقل نورالله شوشتری، *مجالس المؤمنین*.

۵) کُتبی (وفات: ۷۶۴ هـ)، *عیون‌التواریخ*، ج ۱۰:۱ (آغاز)، ۲، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۴، ۱۶، ۲۲، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴.

۶) شعراوی (وفات: ۹۷۳ هـ)، *الطبقات‌الکبری*، ج ۱، صص ۱۰۷ـ۱۰۸: ۲۲، ۲.

II. اصل و منابع

بررسی مشروح زندگینامهٔ سُلَمی، که به مناسبت *تفسیرالحقایق*او[5] به آن خواهیم پرداخت، مناسب این مقام نیست. کافی است اشاره کنیم که ابوعبدالرّحمن محمّدبن حسین سُلَمی، متولّد ۳۳۰ هـ و متوفّی ۴۱۲ هـ، که پدر و جدّش از صوفیان معروف بودند، از مورّخان عالیمقام تصوّف بوده است[6]. از طریق قشیری با کتابخانهٔ او آشناییم و می‌دانیم که حاوی آثار حلّاج بوده است[7]. این به معنی طرفداری بی قید و شرط سُلَمی از حلّاج نیست. لیکن وی از منابع حلّاجی بهرهٔ فراوان برده و فقط از نقل متون شامل کلمات مظنون به بدعت وارنداد[8] پرهیز نموده است. وی بشخصه آشکارا به سود حلاج نظر می‌دهد و او را در زمرهٔ صوفیان معتبر طبقهٔ سوم می‌شمارد[9]، و روایت رزّاز را دربارهٔ مرگ او (§ ۲۲ متن حاضر) برای تفسیر آیهٔ ۱۷ از سورهٔ ۴۲ قرآن در *تفسیر* خود درج می‌کند. از این‌رو، وقتی در *تاریخ‌الصوفیهٔ* نقّاش (وفات: ۴۱۲ هـ)، در پایان تحقیق وی دربارهٔ حلّاج، عبارت

> فذکره السلمی فی تاریخه ثم قال «فهذا نبذة اطراف ماقال المشایخ فیه من قبول و ردّ والله اعلم بما کان علیه»

را می‌خوانیم، دچار شگفتی می‌شویم. لحن محتاطانهٔ سُلَمی در فرجام سخن ـ آنچنانکه از این قول نقّاش، که ذهبی اختیار و در *تاریخ‌الاسلام* خود عیناً نقل کرده[10]، برمی‌آید ـ به هیچ روی

۵. در چاپ سخنان حلّاج.

۶. ذهبی مدّعی شده است که وی احادیث مشکوکی جعل کرده، لیکن دلایل او از پیش خود است. در اینجا گواهی خطیب، که اعتبار وی در تخریج احادیث بر همه معلوم است و در مظانّ جانبداری از صوفیان هم نیست، برای ما کفایت می‌کند.

۷. *رساله*، به تصحیح انصاری، III، ۱۸۱.

۸. لاهوت، ناسوت و مانند آنها.

۹. در *طبقات* خود.

۱۰. نسخهٔ خطی، پاریس ۱۵۸۱، ۸۰، که ابن ابی عدسهٔ المقری (وفات: ۸۵۶ هـ) در *نُظم‌الجمان* (مستخرج در آلوسی، جلا...، ص ۵۱) خود عیناً نقل و تشدید کرده است.

خصمانه نیست.

سُلَمی اثر بزرگ خود، *تاریخ الصوفیه*، را در کدام دوره تألیف کرده است؟

یکی از امارات ممکن است ما را معتقد سازد که این تألیف پیش از ۳۷۱ هـ سال وفات ابن خفیف، صورت گرفته است. *شدّالازار فی حَطِّ الاَوْزار* از ابن جنید (نگاشتهٔ ۷۹۱ هـ نسخهٔ خطی، لندن، ضمیمهٔ ۶۷۷، ۲۷^a) مستخرج زیر

> قال الشیخ ابوعبدالرحمن السلمی فی کتابه المسمّی بتاریخ الصوفیة هو (ای ابن خفیف) الیوم شیخ المشایخ و تاریخ الزمان لم یبق للقوم اقدم منه سنًا ولا اتمّ حالًا و وقتاً

از *تاریخ الصوفیه* را در ترجمهٔ ابن خفیف درج کرده است.

از این سند برمی‌آید که به هنگام نگارش این اثر، ابن خفیف هنوز در قید حیات بوده است. قاعدتاً سُلَمی می‌بایست آن را نسبتاً زود نوشته باشد؛ زیرا هم‌اکنون دیدیم که همعصر او، ابوسعید نقّاش، که در همان سال وفات او درگذشته، توانسته است، برای نگارش اثری مشابه، از آن بهره برد (این معنی را *تاریخ الاسلام* ذهبی در قطعاتی که ما ذیل شماره‌های ۹ و ۱۰، مطابق با تلخیص نقّاش، نقل کردیم تأیید می‌کند).

علاوه بر این، احمد نسوی، مؤلف *طبقات الصوفیه*[11]، متوفی ۳۹۶ هـ، پیش از آن توانسته بود از *تاریخ الصوفیهٔ* سُلَمی بهره گیرد. این معنی را اِسنادی که خطیب برای § ۱۱ ذکر نموده و آن را به وساطت اثر نسوی از سُلَمی گرفته به ثبوت می‌رساند.

منابعی که سُلَمی از آنها استفاده کرده کدام‌اند؟ به دست‌دادن فهرست دقیق آنها دشوار است. از زمان ظهور اثر ابن العربی (*طبقات النساک*، که به ترجمهٔ جنید ختم می‌شود)[12] و اثر سلّامی[13] تا وقتی که سُلَمی تألیف خود را آغاز نهاد، تواریخ تصوّف روبه افزایش گذاشت. احتمال دارد که سُلَمی بویژه از *تاریخ الصوفیهٔ*[14] استاد خود، عبدالواحد شیرازی (وفات: حدود ۳۷۰ هـ)، که در *طبقات الصوفیه* از وی یاد می‌شود (نگاه کنید به متن چهارم از کتاب

۱۱. نگاه کنید: *کشف الظنون*، شمارهٔ ۷۹۰۵؛ و نسخهٔ خطی، پاریس ۲۰۱۲، ۱۷۱^a، ۲۱۲^a، ۲۲۷^a-^b و جز آن.
۱۲. مکّی، *قوت القلوب*، ۱، ۱۶۲.
۱۳. جامی، *نفحات*، ص ۱۹۶. (مصحّح مهدی توحیدی پور، چاپ تهران، ص ۱۷۴)
۱۴. به نقل از *اخبار الصالحین*، نسخهٔ قاهره، تصوف، ۵۸^a.

حاضر[15]، ذیل عنوان *اخبارالحلاج* § ۶، پانوشت ۲) استفاده کرده باشد.

§ ۹ ظاهراً متفرّع است[16] از *حکایات‌المشایخ* جعفر بن نُصَیر خُلْدی (یا خالِدی، متوفی ۳۴۸ هـ). این اثر مجموعه‌ای است از «حکایات» که به اندك مدتی شهرت یافت (نگاه کنید: شعراوی، *طبقات* I، ۱۰۵، سطر ۱۳، ترجمهٔ حال مرتعش)، و هجویری (*کشف‌المحجوب*، ترجمهٔ نیکلسن، صص ۱۸۹، ۲۰۵)[17] و هروی (*طبقات*، در آغاز) از آن بهره گرفتند.

§ ۲۴ متفرع است از اسنادِ سُلَمی، ابوبکر محمّد رازی بِجَلی[18].

§ ۱۴، همچنانکه کثرت تعداد تصحیحات[19] ثابت می‌کند، متفرّع است از یکی از آثار قاضی ابوبکر مصری (وفات: ۳۴۵ هـ)، به نقلِ فقیه معروف، ابوبکر شاشی (وفات: ۳۶۵ هـ).

§ ۲۳ را در *کتاب‌اللّمع* ابونصر عبداللّه‌بن علی سرّاج (وفات: ۳۷۷ هـ؛ طبع در دست تهیهٔ نیکلسن- نگاه کنید: نسخهٔ خطی لندن، or. ۷۷۱۰، b ۱۶۴) [20] می‌توان باز یافت.

ابوالقاسم رازی (وفات: ۳۷۸ هـ)[21]، که در إسناد §§ ۹، ۱۱ از وی یاد شده، ظاهراً نویسنده‌ای معروف بوده است. و از قطعات نقّاش، که ذهبی آنها را نقل کرده، چنین برمی‌آید که ابوزرعهٔ طبری (وفات: پس از ۳۵۳ هـ) شاید شرحی دربارهٔ حلّاج نوشته باشد که سُلَمی احتمالاً از آن بهره گرفته است.

همهٔ مدارك یاد شده، بویژه §§ ۱، ۴، ۶، ۷، ۸،...، ظاهراً سینه‌بسینه به سُلَمی رسیده است. این نکته باید خاطرنشان شود که سُلَمی، در § ۲۲، ظاهراً خواسته است روایتی تازه از یکی از شاهدان شکنجهٔ حلّاج را به دست دهد، چنین می‌نماید که هم در آن زمان، متون بسیاری در این

15. *Quatre textes inédits relatifs à la biographie d'Al Ḥosayn-ibn Manṣoûr Al Ḥallâj* par Louis Massignon, Librairie Paul Geuthner, Paris 1914.

۱۶. بسنجید با متن مصحّح قشیری، تصحیح انصاری، IV ۱۲۱.

۱۷. کشف المحجوب، مصحّح ژوکوفسکی، ص ۵۶ سطر ۲۰ که عین عبارت در آن چنین است: «واندر حکایات عراقیان یافتم کی دو درویش بودند...».

۱۸. جامی، نفحات، ص ۲۵۷.

۱۹. بسنجید با *اخبارالحلاج*، § ۲ در کتاب حاضر [چهار متن چاپ نشده در ترجمهٔ حال حسین‌بن منصورالحلاج] و با ابن باکویه.

۲۰. *کتاب اللّمع فی‌التصوف*. تألیف ابی نصر عبدالله بن علی السرّاج الطوسی. به تصحیح نیکلسون. لیدن ۱۹۱۴، صص ۳۰۳ و ۳۰۴.

۲۱. جامی، نفحات، ص ۱۳۸.

باره وجود داشته است. (برای مشاهدهٔ اختلافها، با روایت ابن باکویه § ۱ مقایسه شود).

در پایان، فهرستی تطبیقی از روایات سُلَمی (سلمی)، *اخبارالحلّاج* (اخبار) و ابن باکویه (باکویه) عرضه می‌داریم:

سلمی	اخبار	باکویه	[*تاریخ بغداد**]
۱	۵۶	۳	۱۱۴
۲		۸	۱۱۷
۴		۱۴	
۵		۹*	۱۲۰
۹		۱۷	۱۲۱
۱۰		۴	۱۲۱
۱۴	۲	چاپ نشده	۱۲۹-۱۳۰
۱۷	۲۶	۱	۱۳۱
۲۴	۴۳	۲	۱۳۲

* *تاریخ بغداد*، للحافظ ابی‌بکر احمد بن علی الخطیب البغدادی المتوفی سنة ۴۶۳ هـ الجزءالثامن. المکتبة السلفیّة، المدینه المنورة، مجلّد ۸، (ترجمهٔ شمارهٔ ۴۲۳۲، الحسین بن منصور الحلّاج).

(١)

حدثنا اسماعيل بن احمد الحيري حدثنا ابو عبد الرحمن محمد بن الحسين السلمي قال الحسين بن منصور وقيل انما سمي الحلاج لانه دخل واسطاً فتقدم الى حلاج وبعثه في شغل له فقال له الحلاج انا مشغول بصنعتي فقال اذهب انت في شغلي حتى أعينك في شغلك فذهب الرجل فلما رجع وجد كل قطن في حانوته محلوجاً فسمي بذلك الحلاج(١) وقيل انه كان يتكلم في ابتداء امره قبل ان ينسب الى ما نسب اليه على الاسرار ويكشف عن اسرار المريدين ويخبر عنها فسمي بذلك حلاج الاسرار فغلب عليه اسم الحلاج وقيل ان اباه كان حلاجاً فنسب اليه(٢)

(٢)

انبأنا ابو بكر محمد بن احمد بن محمد بن عبد الله الاردستاني بمكة انبأنا ابو عبد الرحمن محمد بن الحسين السلمي بنيسابور قال سمعت ابا الفضل بن حفص يقول سمعت القناد(٣) يقول لقيت الحلاج يوماً في حالة رثة فقلت له كيف حالك فأنشأ يقول

لئن أمسيت في ثوبي عديم * لقد بليا على حر كريم
فلا يحزنك إن أبصرت حالاً * مغيرة عن الحال القديم
فلي نفس ستتلف أو سترقى * لعمرك بي إلى أمر جسيم(٤)

(٣)

انبأنا محمد بن علي بن الفتح(٥) انبأنا محمد بن الحسين بن موسى النيسابوري قال سمعت محمد بن عبد الله بن شاذان يقول سمعت محمد بن علي الكتاني(٦) يقول دخل الحسين بن منصور مكة في ابتداء امره فجهدنا حتى اخذنا مرقعته قال السوسي(٧) اخذنا منها قملة فوزناها فاذا فيها نصف دانق من كثرة رياضته وشدة مجاهدته(٨)

(١) قال [illegible] في [illegible] ... [illegible]
(٢) [illegible] ... (٣) [illegible] ... (٤) [illegible] ... (٥) [illegible] ... (٦) [illegible] ... (٧) وهو ابو جعفر السوسي [illegible]
(٨) [illegible]

(٤)

انبأنا اسماعيل بن احمد الحيرى انبأنا ابوعبد الرحمن السلمى قال قال المزين[١] رأيت الحسين بن منصور فى بعض اسفاره فقلت له الى اين فقال الى الهند اتعلم السحر ادعو به الخلق الى الله عزوجل[٢]

(٥)

وقال ابوعبد الرحمن سمعت ابا على الهمدانى يقول سألت ابراهيم ابن شيبان[٣] عن الحلاج فقال من احب ان ينظر الى ثمرات الدعاوى الفاسدة فلينظر الى الحلاج والى ما صار اليه قال وقال ابراهيم مازالت الدعاوى والمعارضات مشؤمة على اربابها مذ قال ابليس انا خير منه[٤]

(٦)

اخبرنا محمد بن على بن الفتح انبأنا محمد بن الحسين النيسابورى قال سمعت ابا العباس الرزاز يقول قال لى بعض اصحابنا قلت لابى العباس بن عطاء ما تقول فى الحسين بن منصور فقال ذاك مخدوم من الجن قال فلما كان بعد سنة سألته عنه فقال ذاك من حق فقلت قد سألتك عنه قبل هذا فقلت مخدوم من الجن وانت الآن تقول هذا فقال نعم ليس كل من صحبنا يبقى معنا فيمكننا ان نشرفه على الاحوال وسألت عنه وانت فى بدأ امرك واما الآن وقد تأكد الحال بيننا فالأمر فيه ما سمعت

(٧)

وقال محمد بن الحسين سمعت ابراهيم بن محمد النصراباذى[٥]

(١) وهو ابو الحسن علي بن محمد المزين الصغير (م ٣٢٨هـ) — (٢) راجع ابن باكويه [illegible] — (٣) وهو القرميسينى (م ٣٣٠هـ) — راجع ابن باكويه ص ٩ — (٤) لعله اشارة الى الكلمة «انا الحق» المنسوبة الى الحلاج [illegible] — (٥) م ٣٦٧هـ —

وعوتب في شئ حكي عنه يعني عن الحلاج في الروح فقال لمن عاتبه ان كان بعد النبيين والصديقين موحد فهو الحلاج

(٨)

انبأنا ابن الفتح انبأنا محمد بن الحسين قال سمعت منصور بن عبد الله يقول سمعت الشبلي[١] يقول كنت انا والحسين بن منصور شيئا واحدا الا انه اظهر وكتمت قال وسمعت منصورا يقول سمعت بعض اصحابنا يقول وقف الشبلي عليه وهو مصلوب فنظر اليه فقال الم ننهك عن العالمين[٢]

(٩)

انبأنا اسماعيل الحيري انبأنا ابو عبد الرحمن السلمي قال سمعت جعفر بن احمد[٣] يقول سمعت ابا بكر بن ابي سعدان[٤] يقول الحسين ابن منصور مموه مخرق

(١٠)

قال ابو عبد الرحمن وحكي عن عمرو المكي انه قال كنت اماشيه في بعض ازقة مكة وكنت اقرأ القرآن فسمع قراءتي فقال يمكنني ان اقول مثل هذا ففارقته[٥]

(١١)

حدثني محمد بن ابي الحسن الساحلي عن ابي العباس احمد بن محمد النسوي قال سمعت محمد بن الحسين الحافظ يقول سمعت ابراهيم ابن محمد الواعظ يقول قال ابو القاسم الرازي قال ابو بكر بن ممشاد

[illegible] (٤) [illegible] وهو ابو القاسم الرازي (م ٣٢٨ هـ) [illegible]
[illegible] ابي عبد الله محمد بن سعدان صاحب الحلاج [illegible]
[illegible] (٥) [illegible]
[illegible]

حضر عندنا بالدينور رجل ومعه مخلاة فما كان يفارقها بالليل ولا بالنهار[1] ففتشوا المخلاة فوجدوا فيها كتابا للحلاج عنوانه من الرحمن الرحيم الى فلان بن فلان[2] فوجه الى بغداد قال فاحضر وعرض عليه فقال هذا خطي وانا كتبته فقالوا كنت تدعي النبوة فصرت تدعي الربوبية[3] فقال ما ادعي الربوبية ولكن هكذا عين الجمع عندنا هل الكاتب الا الله وانا واليد فيه آلة[4] فقيل هل معك احد فقال نعم ابن عطاء وابو محمد الجريري[5] وابو بكر الشبلي[6] وابو محمد الجريري يستتر والشبلي يستتر فان كان فابن عطاء فأحضر الجريري فسئل فقال هذا كافر يقتل ومن يقول هذا وسئل الشبلي فقال من يقول هذا يمنع ثم سئل ابن عطاء عن مقالة الحلاج فقال بمقالته فكان سبب قتله

(١٤)

انبأنا اسماعيل بن احمد الحيري انبأنا ابو عبد الرحمن السلمي قال سمعت محمد بن عبد الله الرازي يقول كان الوزير حيث احضر الحسين بن منصور للقتل حامد بن العباس فأمره ان يكتب اعتقاده فكتب اعتقاده فعرضه الوزير على الفقهاء ببغداد فأنكروا ذلك فقيل للوزير ان ابا العباس بن عطاء يصوب قوله فأمر ان يعرض ذلك على ابي العباس بن عطاء فعرض عليه فقال هذا اعتقاد صحيح وانا اعتقد هذا الاعتقاد ومن لا يعتقد هذا فهو بلا اعتقاد فأمر الوزير باحضاره فاحضر وادخل عليه فجلس في صدر المجلس فغاظ الوزير ذلك ثم اخرج ذلك الخط فقال هذا خطك فقال

(١) شرحه [illegible] بالفارسية و"الطواسين" [illegible] (٢) راجع الآثار الباقية للبيروني، ص ٢١١، و الفرق للبغدادي [illegible]
(٣) [illegible] (٤) [illegible]
[illegible]
[illegible]

ثم فقال تصوب مثل هذا الاعتقاد فقال مالك ولهذا عليك
بما نصبت[١] له من اخذ اموال الناس وظلمهم وقتلهم مالك ولكلام
هؤلاء السادة فقال الوزير فكيه فضرب فكاه فقال ابو العباس
اللهم انك سلطت هذا على عقوبة لدخولى عليه فقال الوزير خفه
يا غلام فنزع خفه فقال دماغه فما زال يضرب رأسه حتى زال
الدم من منخريه ثم قال الحبس فقيل ايها الوزير يتشوش العامة
لذلك فحمل الى منزله فقال ابو العباس اللهم اقتله اخبث قتله
واقطع يديه ورجليه فمات ابو العباس بعد ذلك بسبعة ايام
وقتل حامد بن العباس افظع قتله واوحشها بعد ان قطعت يداه
ورجلاه واحرق داره وكانوا يقولون ادركه دعوة ابى العباس
ابن عطاء

(١٣)

انبأنا محمد بن على بن ابى الفتح انبأنا محمد بن الحسين النيسابورى
قال سمعت ابا بكر بن غالب[٢] يقول سمعت بعض اصحابنا يقول لما
ارادوا قتل الحسين بن منصور احضر لذلك الفقهاء والعلماء
واخرجوه وقدموه بحضرة السلطان فسألوه فقالوا مسئلة
فقال هاتوا فقالوا له ما البرهان فقال البرهان شواهد يلبسها
الحق اهل الاخلاص يجذب النفوس اليها جاذب القبول[٣] فقالوا
باجمعهم هذا كلام اهل الزندقة واشاروا على السلطان بقتله
[قلت قد احال هذا الحاكى عن الفقهاء بان هذا كلام اهل الزندقة
وهو رجل مجهول وقوله غير مقبول وانما اوجب الفقهاء قتله بأمر آخر]

(١) ذهب (الذهبي فيما اختصره من تاريخ السلمي بلا واسطة في ترجمة ابن عطا - راجع تاريخ الاسلام سنة ٣٠٩) .-
(٢) الجنيد ... محمد بن طالب الذي روى عنه السلمي (راجع ...) .-
(٣) زعم البعض في السلطان ... الفارسية و شواهد ... [illegible] ... فقول ... (٤) [حاشية المخطوطة على تاريخ السلمي] .-

(١٤)

أنبأنا ابن الفتح انبأنا محمد بن الحسين قال سمعت ابا بكر الشاشى يقول قال ابو الحديد(١) يعنى المصرى لما كان الليلة التى قتل فى صبيحتها الحسين بن منصور قام من الليل فصلى ما شاء الله فلما كان آخر الليل قام قائما فتغطى بكسائه ومدّ يديه نحو القبلة فتكلم بكلام جاز الحفظ وكان مما حفظت ان قال نحن شواهدك فَلَوذ لسَنا(٢) عزتك لتبدا ما شئت من شانك ومشيئتك وانت الذى فى السماء اله وفى الارض اله تتجلى لما تشاء مثل تجليك فى مشيئتك كاحسن الصورة والصورة فيها الروح الناطقة بالعلم والبيان والقدرة ثم اوعزت الى شاهدك الآنى فى ذاتك الهوى كيف انت اذا مثلت بذاتى عند عقيب كراتى ودَعَوتَ الى ذاتى بذاتى وابديت حقائق علومى ومعجزاتى صاعدا فى معارجى الى عروش ازلياتى عند القول من برّياتى انى اُحتُضِرتُ وقُتِلتُ وصلبت واحرقت واحتملتُ سافياتى الذاريات ولجّجت بى الجاريات وان ذرّةً من يَنجوج مكان هاكول(٣) متجلياتى لاعظم من الراسيات(٤) ثم انشأ يقول

انعى اليك نفوسا طاح شاهدها فيما ورا الحيث أو فى شاهد القِدم

انعى اليك قلوبا طال ما هَطَلَتْ سحائب الوحى فيها ابحر الحكم

انعى اليك لسان الحق منك ومن(٥) اودى وتذكاره فى الوهم كالعدم

انعى اليك بيانا تستكين لـه اقوال كل فصيح مِقوَلٍ فَهِمِ

انعى اليك اشارات العقول معاً لم يبق منهن الا دارس العدم(٦)

انعى وحبّك اخلاقا الطائفة كانت مطاياهم من مُكمَد الكظم

(١) ابن داود الحداد [illegible] راجع المتن كله فى اخبار الحلاج ص [illegible]
(٢) كذا فى الاصل — (٣) كذا و الاصح [illegible] — (٤) راجع كتاب الطواسين ص [illegible]
(٥) كذا — (٦) و الاصح «الرسم».

مضى الجميع فلا عين ولا اثر مضىّ عاد وفُقدان الأُلى إرم
وخلّفوا معشراً يحذون لبستهم اعمى من البُهم بل اعمى من النعم

(١٥)

حدثني محمد بن علي الصوري قال سمعت ابراهيم بن جعفر بن ابي
الكرام البزاز بمصر يقول سمعت ابا محمد اليافوني يقول رايت
الحلاج عند الجسر وهو على بقرة ووجهه الى عجزها فسمعته يقول
ما انا بالحلاج القى على شبهه وغاب فلما ادنى الى الخشبة ليصلب
عليها سمعته يقول يا معين الضنا على اعنى على الضنا

(١٦)

انبانا القاضي ابو العلاء الواسطي قال لما اخرج الحسين بن منصور
الحلاج ليقتل انشد (لاي العتاهية)

طلبتُ المستقرَّ بكل ارض فلم ارلي بارض مستقرّا
اطعتُ مطامعي فاستعبدتني ولو اني قنعت لكنت حرّا

[فيلتُ من الزمان و نال مني و كان منالُه حلواً و مرّا] [٥]

(١٧)

انبانا اسماعيل الحيري انبانا ابو عبد الرحمن السلمي قال سمعت محمد
ابن احمد بن الحسن الوراق يقول سمعت ابا اسحاق ابراهيم بن محمد
القلانسي الرازي يقول لما صلب الحسين بن منصور وقفت عليه
وهو مصلوب فقال الهي اصبحت في دار الرغائب انظر الى العجائب
الهي انك تتودد الى من يؤذيك فكيف لا تتودد الى من يؤذى فيك

(١٨)

وقال السلمي سمعت عبد الواحد بن علي يقول سمعت فارسا البغدادي

(١) نظيرها [illegible] (راجع الهمذاني) —
(٢) روى [illegible] (٣) راجع ابن الجوزي، في المنتظم و [illegible]
في تلبيس ابليس، و الذهبي [illegible] — (٤) راجع [illegible]
[illegible] (٥) [illegible]
[illegible] — (٦) راجع [illegible]

يقول لما حبس الحلاج قيد من كعبه الى ركبته بثلاثة عشر قيداً[1]
وكان يصلي مع ذلك في كل يوم وليلة الف ركعة[2] قال وسمعت فارساً
يقول قطعت اعضاؤه يوم قتل عضواً عضواً وما تغير لونه

(١٩)

وقال السلمي سمعت ابا عبد الله الرازي يقول سمعت ابا بكر العطوفي[3]
يقول كنت اقرب الناس الى الحلاج فضرب كذا وكذا سوطاً وقطعت
يداه ورجلاه فما نطق[4]

(٢٠)

انبأنا ابو الفتح انبأنا محمد بن الحسين قال سمعت الحسين بن احمد
يعني الرازي يقول سمعت ابا العباس بن عبد العزيز يقول كنت اقرب
الناس من الحلاج حين ضرب وكان يقول مع كل سوط احد احد[5]

(٢١)

حدثنا عبيد الله بن احمد بن عثمان الصيرفي قال قال لنا ابو عمرو بن
حَيَّوَيْه[6] لما اخرج حسين الحلاج ليقتل مضيت في جملة الناس ولم
ازل ازاحم حتى رايته فقال لاصحابه لا يهولنكم[7] هذا فاني عائد اليكم
بعد ثلاثين يوما ثم قتل[8]

(٢٢)

انبأنا محمد بن احمد بن عبد الله الاردستاني بمكة انبأنا ابو عبد الرحمن
محمد بن الحسين السلمي بنيسابور[9] قال سمعت ابا العباس الرزاز
يقول كان اخي خادماً للحسين بن منصور فسمعته يقول لما كانت
الليلة التي وعد من الغد قتله قلت له يا سيدي اوصني فقال لي عليك

(١) وفي «مكاشفات القلوب» المنسوب للغزالي (طبع ... ص ...) «ولما حبس الحلاج قيد نفسه من كعبه الى ركبتيه ... الف ركعة» (كذا).
(٢) ذكره الهروي ... (راجع النفحات للجامي ص ١١٩). — (٣) ... — (٤) راجع ...
(٥) حاشية الكيبي هنا «منهم من قال بل ... برحمته شديداً و ... كثيراً والله اعلم».
(٦) المتن: ابو عمر محمد بن العباس ابن حيويه الذي روى عنه «فضائل الملائكة» لابن مرزبان (...)
راجع «المنتظم ... ج ٦ ص ...». — (٧) راجع ... للطالقاني ... «القضاء لا يجوز له كثرة القدم». — (٨) ذكره ابن الجوزي ... — (٩) راجع ...

نفسك ان لم تشغلها شغلتك قال فلما كان من الغد فاخرج للقتل قال حسب الواجد افراد الواحد له ثم خرج يتبختر في قيده ويقول
نديمي غير منسوب الى شئ من الحيف · سقاني مثل ما يشرب · فعل الضيف بالضيف · فلما دارت الكاس دعا بالنطع والسيف · كذا
من يشرب الراح مع التنين في الصيف · ثم قال يستعجل بها الذين لا يؤمنون بها والذين امنوا مشفقون منها ويعلمون انها الحق[1] ثم
ما نطق بعد ذلك حتى فعل به ما فعل

(٣)

انبأنا ابن الفتح انبأنا محمد بن الحسين قال سمعت عبد الله بن علي[2] يقول سمعت عيسى القصار[3] يقول آخر كلمة تكلم بها الحسين بن منصور عند قتله وصلبه ان قال حسب الواجد افراد الواحد له[4] فما سمع بهذه الكلمة احد من المشايخ الا رق له واستحسن هذا الكلام منه[5]

(٤)

انبأنا اسماعيل الحيري انبأنا ابو عبد الرحمن السلمي قال سمعت ابا بكر البجلي يقول سمعت ابا الفاتك البغدادي وكان صاحب الحلاج
قال رايت في النوم بعد ثلاث من قتل الحلاج كاني واقف بين يدي ربي تعالى فاقول يا رب ما فعل الحسين بن منصور فقال كاشفته
بمعنى فدعى الخلق الى نفسه فانزلت به ما رايت[6]

(١) سورة ٤٢ آية ١٨. — (٢) وهو ابو نصر السراج في كتابه «اللمع». — (٣) هو من رواة القشيري في رسالته ج ٢ ص ... — (٤) وفي كتاب اللمع «حسب الوجد افراد الواحد». — (٥) ذكره ايضا صاحب النسخة بالمورد الفرانية (Cambridge ...). —
(٦) راجع ابن باكويه ص ... و «اخبار الحلاج» ص ٤٣. —

۳. جوامع آداب الصوفية

و

۴. عيوب النفس و مداواتها

نوشتهٔ ایتان کولبرگ
ترجمهٔ نصرالله پورجوادی

مقدمه

علاقهٔ روز افزون محققان به تصوف کلاسیك با آگاهی رو به تزاید ایشان نسبت به جایگاه مهّم ابوعبدالرحمن سُلَمی (ف ۴۱۲ ق. / ۱۰۲۱ م) قرین شده است. مع هذا از میان آثار باقیماندهٔ سُلَمی[۱] فقط تعدادی تاکنون به چاپ رسیده است، که از آن جمله است: *رسالة الملامتیه*[۲]، کتاب *الاربعین فی التصوف*[۳]، *کتاب الفتوة*[۴]، *طبقات الصوفیه*[۵]، و *آداب الصحبة و حسن العشرة*[۶]. تفسیر سُلَمی به نام *حقائق التفسیر* برای درك تصوف اولیه بسیار مهّم است، ولیکن هنوز این اثر به تمامی چاپ نشده است.[۷] دو اثر از آثار سلمی که در اینجا به چاپ رسیده است در خور توجه است، زیرا از جمله خصوصیات آنها این است که از همهٔ آثار دیگر سُلَمی که قبلاً به طبع رسیده است ماهیتاً متفاوت است.

۱. رجوع کنید به فهرستی که ن. شریبه در مقدمهٔ خود به *طبقات الصوفیه* (قاهره، ۱۹۵۳) ص ۴۲-۳۱ فراهم آورده است و به فهرست بروکلمان، ج ۱، ص ۴-۶۷۱. به این فهرستها باید دو اثر دیگر را که فریتز مایر در *Oriens*، شماره ۲۰ (۱۹۶۷)، ص ۹۱ تا ۱۰۶ معرفی کرده است، به نامهای نسیم (کذا) *الارواح و رسالة فی کلام الشافعی فی التصوف*، افزود.

۲. به تصحیح ابوالعلاء عفیفی: قاهره، ۱۹۴۵. (این اثر در همین مجموعه نیز بهچاپ رسیده است.)

۳. حیدرآباد، ۱۳۶۹ ق. (این اثر در همین مجموعه نیز بهچاپ رسیده است.)

۴. به تصحیح ف. تشنر F. Taeschner، در *Stud. Orientalia J. pedersen Septagenario* (Havniae 1953) pp. 340-51

۵. به تصحیح ن. شریبه، قاهره، ۱۹۵۳، و تصحیح دیگری از آن توسط J. pedersen، لیدن، ۱۹۶۰.

۶. تصحیح م. جی. کیستر M.J. Kister، قدس، ۱۹۵۴. این اثر درهمین مجموعه نیز بهچاپ رسیده است.

۷. سخنان حسین منصور حلاج (ف ۹۲۲/۳۰۹) که در این تفسیر آمده است توسط لوئی ماسینیون استخراج شده و در کتاب *Essai sur les origines du lexique technique de la mystique musulmane* (پاریس، ۱۹۵۴) ص ۴۱۲-۳۵۹ چاپ شده است. قسمتهای دیگری از این تفسیر را پل نویا نیز چاپ کرده است. آثاری که P. Nwyia از این تفسیر چاپ کرده است عبارت است از تفسیر منسوب به امام جعفر صادق (ع)، متوفی ۷۶۵/۱۴۸ (در *"Mélanges de l'Université Saint-Joseph"* شمارهٔ ۴۴ [۱۹۶۸]، ص۷-۱۴۴) و تفسیر ابن عطا (در *Trios Oeuvres inédites de Mystique musulmans*، بیروت، ۱۹۷۲، ص۲۳ تا ۱۸۲). (آثار مذکور در همین مجموعهٔ نیز چاپ شده است.)

۱. سُلَمی در مقام نویسندگی

ابوعبدالرحمن محمدبن حسین بن محمدبن موسی سُلَمی ازدی نیشابوری به سال ۳۲۵ ق./ ۹۳۷ م. یا ۹۴۲/۳۳۰ در نیشابور زاده شد. اطلاعاتی که منابع موجود دربارهٔ حیات او در اختیار ما می‌گذارد ناچیز است.[۸] وی نزد جدّ مادری خود، اسماعیل بن جنید سُلَمی (ف ۹۷۶/۳۶۶) که خود شاگرد ابوعثمان حیری (ف ۹۱۰/۲۹۸) و یکی از رهبران فرقهٔ ملامتیه بود و در عین حال به عنوان محدّث مشهور شد، تلمذکرد. سلمی خرقه از دست ابوسهل صعلوکی (ف ۹۷۹/۳۶۹) که یکی از شاگردان اسماعیل بن جنید بود پوشید. صعلوکی به سُلَمی اجازه داد تا به تعلیم مریدان بپردازد. سُلَمی از دست ابوالقاسم نیشابوری (ف ۹۷۷/۳۶۷ یا ۹۷۹/۳۶۹) نیز خرقه پوشید.[۹] در عین حال او علاوه بر علم تصوف علوم دیگری را آموخت. نزد دو تن از محدثان بزرگ نسل خود به فراگرفتن علم حدیث پرداخت و خود یکی از محدثان شد. در سفرهای متعددی که در جستجوی احادیث کرد، زمانی در مرو و زمانی در عراق بسر برد و حتی تا حجاز هم رفت. چندین سفر به بغداد رفت و در آنجا احادیثی را که در خراسان رایج بود روایت کرد. آثار او، از جمله مجموعهٔ احادیث او تحت عنوان حدیث- (یا جزء) السلمی[۱۰]، بر تبحر او در این علم دلالت می‌کند. پاره‌ای از حوزه‌های اهل سنت مدّعی شده‌اند که سُلَمی جاعل احادیث بود، امّا ثابت شده است که این اتهام بی‌پایه است.[۱۱]

سُلَمی، نه فقط به علم حدیث، بلکه به علم کلام نیز علاقه داشت، و این مطلب را می‌توان از گزارشی استنباط کرد که بنابر آن وقتی او به شیراز رفته بود مکرراً به دیدن قاضی ابوبکر باقلانی (ف ۱۰۱۳/۴۰۳) می‌شتافت و از هم بود که اصول کلام اشعری را آموخت.[۱۲] در فروع نیز سُلَمی پیرو مکتب شافعی بود که در قرن چهارم هجری در نیشابور بسیاری از گروههای صوفیه با آن مرتبط بودند.[۱۳]

از میان شاگردان مشهور سُلَمی می‌توان حکیم نیشابوری (ف ۱۰۱۴/۴۰۵) و ابوبکر

۸. از برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به مقدمهٔ شربیه در چاپ *طبقات الصوفیه*، ص ۱۶ به بعد و به مقدمهٔ عربی Kister در *آداب الصحبة*، ص ۲-۳.

۹. عبدالرحمن جامی، *نفحات الانس* (تهران ۱۳۳۶ ش)، ص ۳۱۱؛ Kister (کیستر)، *همان اثر*، ص ۴.

۱۰. بروکلمان، ج ۱، ص ۶۷۴، شماره ۲۴.

۱۱. رجوع کنید به Kister، *همان اثر*، ص ۹-۶ (عربی).

۱۲. رجوع کنید به شرح احوال باقلانی به قلم قاضی عیاض که R. J. Mc Carthy آن را در تعلیقات خود به چاپ *کتاب البیان* باقلانی (بیروت ۱۹۵۸) ص ۱۳۳، نقل کرده است.

۱۳. بنگرید به مقالهٔ فریتز مایر در *Oriens*، شمارهٔ ۲۰ (۱۹۶۷)، ص ۱۰۶.

بیهقی (ف ۱۰۶۶/۴۵۸) و ابوالقاسم قشیری (ف ۱۰۷۳/۴۶۵) را ذکر کرد. همین که قشیری در *رسالهٔ* خود بارها از استاد خود اقوالی را نقل کرده است خود دلیل مهّمی است بر اینکه سلمی در رشد و گسترش تصوف تأثیری مداوم داشته است.

به نظر می‌رسد که سُلَمی در همهٔ آثار خود دو منظور متمایز را در نظر داشته است: یکی دفاع از تصوف در برابر منتقدان متعدد آن، و دوم اشاعهٔ علم تصوف هم در میان عامّهٔ مردم و هم در میان خود صوفیان. روش او این بود که عقاید خود را مستقیماً اظهار نکند، بلکه در عوض نقش یك گردآورندهٔ محض را ایفا کند و به ضبط اقوال و آراءِ مشایخ پیشین (مشایخی که فقط دو سه نسل قبل از عصر او بودند) بپردازد. علّت اینکه آثار سُلَمی از وسعت دید و تنوع مطلب برخوردار است یکی همین نقش او به عنوان یك گردآورنده است و یکی سعی و تعّمد او در اینکه چندین طبقه و دسته از مردم را مخاطب قرار دهد. این تنوع را می‌توان با اشاره به دو اثر از آثار سُلَمی نمونه‌وار نشان داد. یکی از آنها *آداب الصحبة* است. این اثر اگرچه در وهلهٔ نخست از برای اهل تصوف نوشته شده است، از برای عامّهٔ خوانندگان نیز جاذبه‌هایی دارد. نگاهی به محتوای کتاب این مطلب را بوضوح نشان می‌دهد. نویسنده در این کتاب از استعمال مصطلحات صوفیه خودداری کرده و در عوض به شیوهٔ اهل ادب به نقل ابیات متعدد و کلمات قصار و حِکَم و همچنین آیات و احادیث مبادرت کرده است، و اینهمه از برای آن است که مدّعای نویسنده را مبنی بر اینکه روش زندگانی صوفیانه بر اساس روش صحابه نهاده شده است ثابت نماید.[۱۴] کتاب دوم *حقائق التفسیر* است که هم از حیث اسلوب و هم از حیث محتوا ماهیّتی بکلی متفاوت دارد. این کتاب گنجینه ایست از تفکر قلبی صوفیان، ملهم از آیات خاص قرآنی، و نویسنده آن را عمدتاً از برای خواص اهل تصوف نوشته، ولی در عین حال فوائدی هم متناسب با ذوق عامّه در بردارد.

بیشتر آثار سُلَمی را می‌توان در میان این دو قطب قرار داد. مثلاً *کتاب الاربعین فی التصوف* نمونهٔ خوبی است از آثاری که در آن مطالب صوفیانه و احادیث با هم جمع شده و وحدت هماهنگی پدید آورده است. از حیث صورت، این اثر مطابق با شیوهٔ مرسومی است در تألیف که بر اساس آن چهل حدیث در یك اثر جمع شده است. این احادیث که بعضاً در اکثر صحاح معتبر نقل شده است با ذکر کامل اسانید روایت شده است. در عین حال، هر یك از این احادیث عنوانی دارد که مربوط به یکی از آداب صوفیه است؛ بنابراین هر یك از این آداب با گفتار و رفتار پیغمبر تطبیق داده‌شده و بدین نحو مهر مشروعیت و سنت بر آن زده شده‌است.

۱۴. بنگرید به اثر سابق‌الذکر کیستر (Kister)، ص ۶ـ۵ (انگلیسی).

یکی از آثاری که جنبهٔ صوفیانهٔ آن نمایانتر است *درجات المعاملات* است. سُلَمی در این اثر ۳۴ اصطلاح را که در مجامع اهل تصوف رایج بوده است شرح می‌دهد. البته شیوهٔ نویسنده در شرح این اصطلاحات در مقایسه با *رسالهٔ قشیری* نامنظم‌تر است. مثلاً میان مقامات و احوال فرق مشخصی نهاده نشده است. مع‌هذا، اصطلاحات به ترتیب منطقی ذکر و شرح شده است. از «توبه» آغاز می‌شود و به «الجمع والتفرقه» که‌آخرین درجهٔ قرب به خداست ختم می‌شود. در مورد هر لفظی یك یا چند تعریف ارائه شده و، در ضمن، احادیث یا اقوالی از بزرگان صوفیه در توضیح آن نقل شده است. *درجات المعاملات* بیشتر از برای مریدان نوشته شده است؛ همچنین *مناهج العارفین*، که در آن نویسنده مقاماتی را که سالك باید از آنها عبور کند، یك به یك شرح داده است.[۱۵]

آثار مذکور نمایندهٔ خصوصیات اصلی در آثار سُلَمی بطور کلی است و لذا خود زمینهٔ مفیدی است از برای ملاحظهٔ دو اثر دیگر این نویسنده که یکی *جوامع آداب الصوفیه* است و دیگر *عیوب النفس ومداواتها*. درك کامل ارزش آثار سُلَمی و دستاوردهای ادبی آنها موقوف است به مطالعهٔ تفصیلی همهٔ این آثار من حیث المجموع.

۲. *جوامع آداب الصوفیه*

تألیف رساله‌هایی که در شرح عادات و رسوم و دستورالعملهای خاص صوفیه نوشته شده (و همه تحت عنوان «ادب» یا «آداب» بوده)[۱۶] است مدتها پیش از زمان سُلَمی آغاز شده است. آنچه از این میان به جامانده است *آداب النفوس* محاسبی (ف ۲۴۳/۸۵۷)[۱۷] و *ادب المفتقر الی الله* جنید (ف ۲۹۸/۹۱۰)[۱۸] و *ادب النفس* حکیم الترمذی (متوفی بعد از ۹۳۰/۳۱۸)[۱۹] و *ادب الفقیر* ابو عبدالله رودباری (ف ۳۶۹/۹۷۹)[۲۰] است. سُلَمی خود چند اثر در این مقوله تألیف کرد، مانند *آداب الصحبة* که قبلاً ذکر شد، و *آداب التّعازی*[۲۱] و *آداب الفقر وشرائطه*[۲۲].

۱۵. این مقامات در ابتدای *مناهج* چنین خلاصه شده است: «التصوف له بدایةٌ ونهایةٌ ومقاماتٌ». (نسخهٔ خطی برلین، شمارهٔ ۲۸۲۱، ص ۲۲ الف)

۱۶. رك. Meier, "Ein Knigge für Sufi's", *RSO* 32 (1957), pp. 487 ff.

۱۷. بروکلمان، ج ۱، ص ۶۴۱، شمارهٔ ۵.

۱۸. همان، ج ۱، ص ۶۴۹، شمارهٔ ۱۳.

۱۹. همان، ج ۱، ص ۶۵۶، شمارهٔ ۲۱.

۲۰. همان، ج ۱، ص ۶۶۳، شمارهٔ ۲.

۲۱. احتمال می‌رود که این اثر مفقود شده باشد. رجوع کنید به شربیه، *همان اثر*، ص ۳۲، شمارهٔ ۲.

۲۲. بروکلمان، ج ۱، ص ۶۷۳، شمارهٔ ۹.

امّا *جوامع آداب الصوفیه* (که مجموعه‌ایست از قواعد سلوک) ظاهراً نخستین رسالهٔ مفردی است که تا آن زمان تماماً در شرح بسیاری از آداب پراکنده نوشته شده است.[۲۳]

انگیزهٔ سُلَمی در تألیف *جوامع* باید همانند همان انگیزه‌هائی بوده باشد که همواره او را به تألیف وامی‌داشته است. از سویی جامعهٔ صوفیه در عصر او در جهت وحدت و انسجام حرکت می‌کرد و همین امر خود اقتضا می‌کرد که آداب و دستورالعملهای تصوف به صورت روشن و دقیق تعریف و تبیین شود. از سوی دیگر، مذهب رسمی که مذهب اهل سنّت بود روش زندگی صوفیانه را مورد حمله قرار می‌داد و صوفیه نیز ناگزیر بودند از خود دفاع کنند. به همین دلیل است که سلمی تأکید می‌کند که منظور او از نوشتن این رساله این بوده است که حقیقت را به منکران صوفیه، که بدون اینکه براستی ایشان را بشناسند از سیره و آداب ایشان انتقاد می‌کنند، تفهیم کند (۲).[۲۴] این آداب، از نظر سلمی، نه تنها با موضع اهل سنّت مطابقت دارد، بلکه خود مستقیماً بر سیرهٔ شخص پیغمبر (ص) مبتنی است.[۲۵] قسمت اعظم مقدمهٔ *جوامع* (۱تا۷) صرف اثبات همین دعوی شده است. دلیل عمده‌ای را که سلمی در این قسمت اقامه کرده است می‌توان بدین صورت خلاصه کرد: خدای تعالی انسان را به زینت ادب مزیّن کرد تا بدین‌وسیله او را به‌خود هدایت نماید[۲۶]. کمال زینت ادب را پیغمبر اکرم(ص) که همهٔ فرمانهای خدا را در قرآن مو به مو اجرا می‌کرد کسب نمود[۲۷] (وأجلّ زینة فی آداب الخلق الذی زیّن الله

۲۳. ابن ندیم از رساله‌ای یاد کرده است به نام *الجامع الصغیر فی الآداب* تألیف علی بن محمد المصری (ف ۹۴۹-۵۰/۳۳۸) (*فهرست*، چاپ فلوگل، ۲، لایپزیگ، ۱۸۷۲، ص ۱۸۵): ولی این اثر مفقود شده است و لذا درباب ماهیت آن نمی‌توان حکمی کرد (رك: Meier, op.cit., pp. 490-1).

۲۴. ارقامی که با حروف سیاه مشخص شده راجع است به بخشهای مربوط در متن.

۲۵. ولی باز هم این مانع نشد که ابن جوزی دست از انتقاد خود از سلمی بردارد. وی سلمی را متهم کرده است که آداب خاصی را متعلق به صوفیه اشاعه می‌داد که مغایر آداب مقبول سایر امتّ مسلمان بود. رك: *تلبیس ابلیس* (قاهره، ۱۹۲۸)، ص ۱۶۴.

۲۶. این عقیده مبتنی بر حدیثی است که نزد فرقه‌های صوفیه مشهور شده است: «ان الله ادّبنی فاحسن ادبی (یا تأدیبی) (*جوامع* ۷، و مراجع یاد شده در آنجا). پروفسور کیستر (در مشافهه به من) متذکر شده است که این حدیث (به صورتی دیگر) در *کتاب الفاضل* محمدبن یزید المبرّد (قاهره، ۱۳۷۵، ص ۱۴) نقل شده است. این نشان می‌دهد که حتی بیش از یك قرن پیش از سلمی این حدیث رایج بوده است. بعداً همین حدیث را برای اثبات برتری حضرت محمد (ص) نسبت به سایر انبیا نقل کردند. رك: *کتاب اللمع*، ابونصر سراج، به تصحیح نیکلسن (لیدن ۱۹۱۴) ص ۱۴۲.

۲۷. بنگرید: الشتری، *تفسیر* (قاهره ۱۳۲۹)، ص ۱۰۷، به نقل از یادداشت کیستر در *آداب الصحبة*، ص ۲۲.

به‌نبیّه»؛ و سپس پیغمبر (ص) ادب خود را به صحابه منتقل کرد (۵) و رفتار و سلوک صحابه نیز سرمشقی شد که همهٔ مسلمانان می‌بایست از آن پیروی کنند. صوفیه نیز وفادارانه از ادب پیغمبر (ص) و صحابهٔ او تبعیت می‌کنند؛ در واقع رابطهٔ میان مرید و شیخ همانند رابطه‌ایست که صحابه با پیغمبر (ص) داشتند.[۲۸]

سلمی برای نشان دادن اهمیّت ادب به صوفیه سخنان پاره‌ای از مشایخ متقدم را نقل می‌کند. از نظر این مشایخ کسب ادب بر اتب مهمتر و پسندیده‌تر از تحصیل علم[۲۹] و ریاضت کشیدنهای ممتد است[۳۰]؛ و می‌گوید که هر نوع بی‌ادبی به نقصان در ایمان می‌انجامد[۳۱].

متن *جوامع* (ذی المقدمه) مشتمل بر ۱۶۳ فصل کوتاه است که هر یك با عبارت «و من آدابهم» آغاز می‌شود. معمولاً در هر فصل آیه یا آیه‌هائی از قرآن، حدیث، و سخنان مشایخ صوفیه نقل شده تا ادب مورد نظر را توجیه و تبیین کند. در *جوامع*، جمعاً ۲۶ آیه از قرآن، ۱۹ حدیث، بیش از ۲۵۰ جمله از سخنان صوفیه، و در چهار مورد ابیاتی نقل شده است. طول فصول متفاوت است. در ترتیب مطالب نیز از نظم خاصی پیروی نشده[۳۲]، مگر در چند مورد که مؤلف یك موضوع را در چند فصول متوالی مورد بحث قرار داده (مثلاً فصول ۳_۵۲، ۹_۴۷، ۸_۱۰۶) یا کلمات منقول از یك شخص را با هم جمع کرده، مانند کلمات سری السقطی (۹۹_۸۸)، بشر الحافی (۶_۱۳۲) و حلاّج (۶_۱۵۵ و ۷_۸۳)[۳۳].

۲۸. بنگرید به *جوامع*، ۱۱۰ (در ضمن سخن ابو عمر الدمشقی). و نیز رجوع کنید به *عوارف المعارف* عمر بن محمد سهروردی (قاهره، ۱۳۲۶، در حاشیهٔ *احیاء علوم الدین*)، باب ۴، ص ۳_۶۲، با اشاره به آیهٔ ۲/۴۹.

۲۹. بنگرید به جوامع، ۷ (در ضمن سخن شریك بن عبدالله النخعی). نظیر این معنی به عبدالله بن عبدالرحمن بن مبارك (ف ۷۹۷/۱۸۱) نسبت داده شده است: «نحن الی القلیل من الادب احوج منّا الی کثیر من العلم» (*اللّمع*، همانجا: *رساله قشیریه*، قاهره، ۱۹۴۸، ص ۱۲۴؛ *عوارف المعارف* سهروردی، باب ۳، ص ۱۰۱).

۳۰. «الادب فی العباد احسن و اشرف من طول الظماء فی الهواجر ودوام السهر فی اللیالی.» (*جوامع*، ۷، در سخن ابوعبدالنسوی).

۳۱. بنگرید به جوامع، ۷ (در سخن نستری). مقایسه کنید با سخن الجلاحلی البصری: «فمن لاادب له لاشریعة له و لاایمان و لاتوحید (*اللمع*، ص ۱۴۳، *قشیری* ۱۲۸، *عوارف*، باب ۳، ص ۸۸).

۳۲. ازاین‌رو جای تعجب نیست که می‌بینیم که ترتیب فصول در نسخه‌های خطی متفاوت است.

۳۳. جمله‌ای که در ۸۸ نقل شده است منسوب است به ابومنصور (نه به حسین بن منصور که نام حلاج است). امّا ماسینیون (در *Essai*، ص ۴۲۸) گمان کرده است که «ابو» در اینجا تحریف «ابن» است و لذا این سخن را اصلاً از حلاج بنداشته است.

سخنان صوفیه که بخش اعظم *جوامع* را تشکیل می دهد مبیّن آراء و نظریات پنج طبقه[۳۴] از متفکران صوفیه است. موضوعات مطرح شده دایرهٔ وسیعی را در برمی‌گیرد و خود خصوصیت اشتغالات فکری اهل تصوف را نشان می‌دهد. سلمی در اینجا بیان می کند که رابطه و نسبت میان شیخ و مرید (۲۳، ۲۴،۱۲۳، ۱۳۱) و میان اِخوان (مثلا در ۲۹، ۳۱، ۳۷، ۴۱، ۱۱۹، ۱۴۱، ۱۴۲) چگونه باید باشد. صوفیه مدام با شهوات و اغراض و لذایذ نفسانی مبارزه می کنند (۱۲، ۶۳، ۷۷)، و مثلاً شهوت طعام (۸، ۲۷، ۴۲) یا شهوت خواب (۲۷، ۶۷، ۱۶۴) را سرکوب می کنند. از دنیا و اهل آن و حظوظ دنیوی دوری می جویند (۸۰). از عیوب نفس خود بشدت انتقاد می کنند (۱۱، ۱۶، ۸۸) و این از برای آن است که بتوانند نفاق و کبر و عجب را از خود دور کنند (۷۰، ۹۶، ۹۸). همواره نسبت به نزدیکی اجل و کوتاهی امل آگاهی دارند (۹) و به اهمیّت وقت واقفند و سعی در حفظ آن می کنند، چه وقت چیزی است که چون از دست رفت دیگر باز نمی گردد و عزیزترین چیزهاست و باید صرف عزیزترین کارها یعنی عبادت شود (۲۵، ۳۴، ۴۰، ۷۸، ۹۱، ۱۳۹، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۷۰). صوفیان سعی می کنند که با خود و با دیگران صداقت داشته باشند و هر نوع دعوی را ترک گویند، و در مجلس سماع تظاهر به وجد (تواجد) نکنند (۱۲۵)[۳۵] و راهی که نرفته و حالی که نیافته‌اند به دروغ بر خود نبندند (۱۱۷)[۳۶]. می کوشند تا ادب ظاهر را که حفظ جوارح از گناه است و ادب باطن یا ادب سرّ را

۳۴. مطابق همان طبقه‌بندی که سلمی خود در *طبقات الصوفیه* کرده است.

۳۵. به نظر می‌رسد که سلمی با مسأله سماع برخورد ملایمی را پیش کشیده است. در کتاب *الاربعین فی التصوف* (احادیث ۳۹ و ۴۰) او چیزی دربارهٔ حرام بودن آن نمی گوید. امّا در *درجات المعاملات* (نسخه خطی برلین، شماره ۳۴۵۳، برگ ۷۷ الف) قول دو تن از مشایخ را یکی در تحریم سماع از برای مریدان و دیگری در جواز آن «علی حدّ والتقیید» نقل می کند، بی آنکه خود اظهار نظری بکند.

۳۶. این وضع را که «ترک دعاوی» می خوانند سلمی در *رسالهٔ ملامتیه* به ملامتیان نسبت می دهد درحالی که صوفیان را می گوید که احوال خود را آشکار می کنند (بنگرید به مقدمهٔ عفیفی، ص ۱۹، و مقایسه کنید با گفتهٔ هارتمن (R. Hartmann). در «رسالة‌الملامتیه سلمی» *Der Islam*، شماره ۸، ۱۹۱۷، ص ۶۰ـ۱۵۹). این تناقض آشکار در سخن سلمی در *رساله ملامتیه* و *جوامع* از اینجا ناشی می شود که سلمی لفظ «صوفی» را در یک کتاب به یک معنی و در کتاب دیگر به معنای دیگر استعمال کرده است. در *جوامع* صوفی کسی است که همهٔ مقامات ارادت را با موفقیت پشت سر گذاشته و همهٔ آداب را به جا می آورد: چنین شخصی به آخرین مرحلهٔ سلوک رسیده است. امّا در *رساله ملامتیه* «صوفی» کسی است که یک پله پائین تر از آخرین مرتبه است. آخرین مرتبه مقام ملامتی است. پس لفظ «صوفی» در *جوامع* مترادف لفظ «ملامتی» در *رسالهٔ ملامتیه* است. (بنگرید: *کتاب ملامتیه*، ص ۷ـ۸۶). لذا جای تعجب نیست اگر ←

که طهارت قلب از عیوب است حفظ کنند (۳۰). توکلّ برخدا دارند و لذا بی توشه به سفر می‌روند (۴۸)[۳۷] و از هیچ پیشامدی نمی‌هراسند (۱۷)[۳۸]، و در هنگام بیماری به طبیب روی نمی‌آورند (۷۳)[۳۹]. تدبیر و اختیار را کنار می‌گذارند (۳۶، ۴۰، ۷۴، ۸۶)[۴۰] و در طلب رزق سعی نمی‌کنند (۸۶)[۴۱] و بالاخره، در محضر خدا می‌کوشند تا کمال ادب و احترام را به‌جا آورند (۱۹)، طریقی که به عبودیت محض می‌انجامد (۲۶، ۲۹).

از این بررسی اجمالی معلوم می‌شود که آدابی که در *جوامع* شرح داده شده است بر سه قسم کلی است که گاهی نیز با هم تداخل دارند. این سه قسم عبارتند از: آدابی که مربوط به صوفی است در برابر خدا، آدابی که او نسبت به‌خود باید رعایت کند، و آدابی که در معاشرت باهم‌ـ مسلکان خود باید رعایت کند. در مورد جهان خارج بندرت سخنی گفته شده است. این درست به خلاف کاری است که سلمی در *آداب الصحبة* کرده است. در آنجا از آداب معاشرت صوفی با پدر و مادر و فرزندانش[۴۲]، و غلامانش[۴۳]، و سلاطین[۴۴]، و غیره نیز سخن به میان آمده است. این جنبهٔ *جوامع*، یعنی ملاحظهٔ آدابی که مربوط به داخل فرقه است، و صوفیه در تقابل خود به استناد به احادیث آنرا مورد تأکید قرار داده‌اند، خود نشان می‌دهد که این اثر اولاً و عمدتاً از برای مریدان نوشته شده است. در واقع، فصل آخر کتاب که در آن نظر اصلی مؤلف خلاصه شده است، خصوصاً به مریدان مبتدی خطاب شده است (۱۷۰). به مرید گفته شده

→

می‌بینیم که آدابی که در *جوامع* از برای صوفی شرح داده شده با اصول ملامتیان در *رسالهٔ ملامتیه* شباهت پیدا کرده است.

۳۷. رجوع کنید به

B. Reinert, *Die Lehre Vom tawakkul in der klassischen Sufik* (Berlin, 1968), pp. 197ff.

۳۸. همان، ص ۱۶۲ به بعد.

۳۹. همان، ص ۲۰۷ به بعد.

۴۰. همان ، اندکس ، لفظ «تدبیر».

۴۱. دربارهٔ کوشش تستری برای آشتی دادن این کار با مذهب رسمی، رجوع کنید به همان اثر ص ۹ـ۲۴۷ـ در *جوامع* گدائی نکوهش شده است (۵۱، ۵۳، ۱۴۴، ۱۵۴) بخصوص به صورت حرفه‌ای. قرائت نسخه بدل در ۱۵۴، از برای «اخس الحرف» «احسن الحرف» است و این ارزشی است که در ملامتیه در نظر گرفته شده است، درحالی که در *جوامع* بطور کلی این ارزش به گدائی داده نشده است.

۴۲. *آداب الصحبة*، ص ۶۴، ۸۱، ۸۲

۴۳. همان، ص ۵۲.

۴۴. همان، ص ۸۶.

است که باید آداب را از مرشد و راهبر (امام، ولی، عالم ناصح) که خود عالم و راه رفته است فرا گیرد، کسی که می تواند او را به راه صحیح هدایت کند، و از آفات طریق با خبر نماید، و خطارا از صواب برای او مشخص و متمایز نماید. و اگر عالم ناصح و ولی نبود، سالك باید کلاً به پروردگار خود رجوع کند و هدایت را مستقیماً از او طلب کند.

۳. *عیوب النفس و مداواتها*

واژهٔ نفس که معمولاً به معنای جان یا تمامی شخصیت انسان به کار می رود، غالباً در تصوف و کتابهای اخلاق منحصراً به معنای «نفس امّاره» که محّل همهٔ صفات نکوهیده است استعمال می شود[۴۵]. نفس بدین معنی مطابق است با «نفس شهوانی»[۴۶] در فلسفه افلاطون که جزء قوی و بالقوه ویرانگر وجود انسان است و اگر مهار نشود قادر است بر کلّ وجود آدمی مستولی گردد.[۴۷]

آراء صوفیان نخستین دربارهٔ نفس که ابتدا به صورت جملات کوتاه بیان شده است بعدها در رساله‌های خاصی درج گردید، مانند رسالهٔ *دواء داءالنفوس* به قلم ابو عبدالله احمدبن عاصم الانطاکی (ف ۸۳۵/۲۲۰)[۴۸]، یا آثار سابق الذکر محاسبی و حکیم ترمذی[۴۹]. پس هنگامی که

۴۵. بنگرید به مقالهٔ «نفس» در *دائرة المعارف کوچك اسلام* (به قلم E.E. Calverley) که در آن معانی مختلف نفس مورد بحث قرار گرفته است.

۴۶. افلاطون نفس را به سه جزء تقسیم کرده است، و معتقد است که هماهنگی میان اجزاء زمانی حاصل می شود که جزء عقلانی بر دو جزء دیگر که عبارتند از جزء ارادی و جزء شهوانی غالب گردد. رك: جمهوریت ۴، ۴۴۴ ب، *فدروس* ۲۵۳ ب تا ۲۵۴ ب؛ ومقایسه کنید با *تیمائوس* ۴۹ دتا ۷۲ ب. (در فارسی، رجوع کنید به *تاریخ فلسفه*، کاپلستن، ترجمهٔ مجتبوی، جلد اول، قسمت اول، تهران ۱۳۶۲، ص ۷ـ۲۸۵ ـ مترجم.)

۴۷. این نظریه بوضوح در *تهذیب الاخلاق* یحیی بن عدی (که گاهی به جاحظ و گاهی به محیی الدین ابن عربی هم نسبت داده شده) بیان گردیده است. «امّا النفس الشهوانیه فهی للانسان و لسائر الحیوان [...] و هذه النفس قویة جداً متی لم یقهرها الانسان و یؤدّبها ملکته و استولت علیه» (به تصحیح محیی الدین کردعلی، دمشق ۱۹۲۴، ص ۲ـ۱۱). و نیز رجوع کنید به ماوردی، *ادب الدّین والدنیا* (قاهره ۱۳۴۰)، ص ۲۰۷: نفس باید ادب شود، «زیرا نفسْ انسان را به سوی شهوت می راند و از رشد باز می دارد». مقایسه کنید با اظهارنظر ابن حزم که می گوید: «خوشا به حال کسی که عیوب نفس خود را بهتر از دیگران می داند». (*کتاب الاخلاق والسیر*، به تصحیح N. Tomiche، بیروت ۱۹۶۱، ص ۲۵).

۴۸. رك: مارگارت اسمیت، *An early Mystic of Baghdad* (لندن ۱۹۳۵)، ص ۸ـ۷۷. بروکلمان (در *GAS*.1.p 638) نام اثر منسوب به انطاکی را چنین ذکر کرده است: *دواء داءالقلوب ومعرفة همم النفس*
←

سلمی دست به نوشتن *عیوب‌النفس و مداواتها* زد، وی می‌توانست از یك سنّت جاافتاده بهره‌برداری کند.

سلمی لفظ «نفس» را به دو معنی استعمال می‌کند. در غالب اوقات به معنای کلّ شخصیت آدمی است. مثلاً در مقدمه (۳ـ۱) بحثی مفصل بر اساس آیات قرآن دربارهٔ اقسام سه‌گانهٔ نفس پیش کشیده است: نفس امّارة بالسوء[۵۰]، ونفس لوّامه که مدام خود را در هر عملی که مرتکب می‌شود ملامت می‌کند، و نفس مطمئنه که یقین پیدا کرده است به اینکه خدای تعالی پروردگار اوست و لذا بر اوامر او صابر گشته و مزاحمتی ایجاد نمی‌کند.[۵۱] سلمی در بحث خود دربارهٔ اقسام نفس خود را در زمرهٔ کسانی قرار می‌دهد که می‌گویند این الفاظ قرآنی به اجزاءِ مختلف نفس اشاره می‌کند نه به سه قسم جداگانهٔ نفس.[۵۲] علاوه بر این، وی غالباً در یك جمله به جای ضمیر مؤنث غایب (که ضمیر نفس است) ضمیر مذکر غایب (یا مخاطب) (که به انسان اشاره می‌کند) قرار می‌دهد (و همین روش است که باعث اختلافات متعدد در نسخه بدلها شده است). در این موارد معنای نفس چیزی جز «شخص» انسان نیست.[۵۳]

امّا گاهی هم نفس به معنای خاص صوفیانه به کار رفته است. مثلاً در انتهای مقدمه،

⟶

و آدابها. پروفسور فان‌اس

(*Die Gedankenwelt des Hârith al-Muhâsibi*, Bonn 1961, pp. 16-8)

نشان داده است که انطاکی فقط ناقل این اثر بوده، و نویسنده اصلی محاسبی بوده است.

۴۹. رجوع کنید به همین مقدمه، ص ۳۱۶.

۵۰. «الامارة بالسوء» در چند جای *عیوب‌النفس* (۲۹، ۳۷، ۷۳) ذکر شده است.

۵۱. این موضوع را محاسبی (کتاب سابق‌الذکر مارگارت اسمیت، ص ۹۰ تا ۹۲) و حکیم الترمذی (*بیان‌الفرق*، به تصحیح نقولاهیر، قاهره ۱۹۵۸، ص ۸۲ـ۸۰) به شیوه‌ای مشابه شرح داده‌اند و سپس غزالی در کتاب اول *احیاء*، بخش سوم، ذیل عنوان «عجایب القلب» به تفصیل شرح داده‌است. ترمذی به نفس چهارمی هم قائل شده و آنرا نفس ملهمه نامیده است. این نفس میان نفس اماره و نفس لوّامه جای دارد (*بیان‌الفرق*، ص ۸۱). بنگرید به اثر سابق‌الذکر Reinert، ص ۸۴.

۵۲. در این باره رجوع کنید به *کتاب‌الروح*، تألیف ابن قیم الجوزیه (حیدرآباد، ۱۳۵۷)، ص ۲۱۶، ۲۶۷ به بعد، ۳۲۶، و به مقالهٔ:

D.B. Macdonald, "The development of the idea of spirit in Islam," *Acta Orientalia* 9(1930-1) [pp. 307-51], p. 322.

۵۳. مثلاً: «و من عیوبها أن یطیع» (نسخه بدل: نطیع) (۸)؛ «و من عیوبها أنّها تستخبر... و مداواتها أن یعلم أنّه یعلم» (نسخه بدل: نعلم بانك نعلم) (۲۳)؛ «و من عیوبها أن یتزیّی» (نسخه بدل: تتزیّن) (۴۸)؛ «و من عیوبها تضییع اوقاتها بالاشتغال بمالایعنیه» (نسخه بدل: یعنیها) (۴۹).

هنگامی که سلمی تلویحاً به این حدیث مشهور اشاره کرده که «رجعت من جهادالاصغر الی جهادالاکبر» و می گوید مراد مجاهدهٔ نفس است.[۵۴] امّا در خاتمهٔ کتاب، هنگامی که سلمی سؤال خطابی ذیل را مطرح می کند: «چگونه می توان عیبهای چیزی را که سراسر عیب است احصا کرد؟» (۷۳) مرادش از نفس، نفسِ اماره است.

اگر چه سلمی احتمالاً می دانسته است که از نفس دو معنای مختلف اراده می شود، در عمل این اختلاف و تمایز را زیاد مهم تلقی نمی کرده است: چه از نظر او شر آنچنان بر شخصیت انسان غلبه دارد که دیگر نمی توان درست میان کل شخصیت انسان (نفس به معنی متداول لفظ) و نفس امّاره (نفس به معنی صوفیانه) فرقی گذاشت. تقریباً با اطمینان خاطر می توان گفت که همین نظر در این حدیث منعکس شده است که می فرماید: «البلاء والهوی والشهوة معجونة بطینة بنی آدم» (۳).[۵۵]

گاهی در *عیوب النفس*، قلب که سرچشمهٔ همّت است[۵۶] ضد نفس معرفی شده است: «چون نفس سیر شود قوی گردد، و چون قوی شود حظّ خود را از آن برگیرد، و چون حظّ خود از آن برگیرد بر قلب چیره گردد.» و بالعکس: «چون نفس گرسنگی کشد... ضعیف گردد، و چون نفس ضعیف شود، قلب بر آن چیره گردد، بس... او را وادار به طاعت خدا کند» (۱۹). قلبی که با اخلاص (۱۲، ۳۲، ۴۲) و حزین (۶۷) باشد موجب رستگاری شود، و قلبی که قساوت داشته باشد (۳۴) یا بر اثر گناه مهر شده باشد (۲۷؟) موجب دوری انسان از خدا می شود.

سلمی در مقدمهٔ خود (۱) عیوب نفس را بیماریهایی خوانده است که تشخیص آنها را فقط کسانی می توانند بدهند که همواره به مطالعه علائم آن می پردازند و درمان آنها را فقط کسانی می توانند بکنند که مدام در طلب درمان آنها هستند. عیبهائی که در *عیوب النفس* ذکر شده است هم شامل معاصی است و هم شامل اخلاق سوء. هجویری می نویسد: «معاصی از اوصاف ظاهر بود و این اخلاق از اوصاف باطن.»[۵۷] قشیری با استفاده از اصطلاح اشعری، نظر بهٔ مشابهی را بیان می کند وقتی میان معصیت و مخالفت که نتیجهٔ کسب انسان است از یک

۵۴. دربارهٔ این جهاد معنوی که غالباً جهاد اکبر نامیده شده است رجوع کنید به مقالهٔ «جهاد» در *دائرة المعارف اسلام* (تحریر دوم، به قلم E. Tyan) و نیز بنگرید به اثر سابق الذکر Reinert، ص ۳ـ۸۲.

۵۵. کتاب *الروح*، ابن قیم الجوزیه، ص ۲۶۶ (و مقالهٔ مکدونالد، ص ۳۲۴).

۵۶. بنگرید به: مقاله «قلب» (به قلم لوئی گارده) در *دائرة المعارف اسلام* (تحریر دوم).

۵۷. هجویری، کشف *المحجوب*، به تصحیح ژوکوفسکی (لنینگراد ۱۹۲۶)، ص ۲۴۶.

سو، و «خویهای دنی که اندر نفس خویش نکوهیده است» از سوی دیگر فرق می نهد.[58] چه بسا سلمی خود با این تفاوتها آشنائی داشته، امّا مطمئن نیستیم که او در تنظیم مطالب خود از آنها استفاده کرده باشد. درست است که بسیاری از عیوبی که در فصول اولیه کتاب ذکر شده است متعلق به دستهٔ اول یعنی معاصی است و اخلاق پست و نکوهیده عمدةً در اواخر کتاب ظاهر می شود، امّا گاهی هم این ترتیب معکوس می شود.

بدنهٔ اصلی کتاب (۴ تا ۷۲) را فهرست عیوب نفس و مداوای آنها تشکیل می دهد. هر بخش با عبارت «و من عیوبها» آغاز و با عبارت «و مداواتها» دنبال می شود.[59] بعضیها عیوبی دارند که گفته شده است ناشی از عدم اخلاص و ایمان به خداست. بر خدا توکل ندارند (۶، ۳۳) در ادای وظایف دینی کوتاهی می کنند (۷، ۴۷) یا اگر هم کاملاً ادا کنند از روی غفلت ادا می کنند (۳۶، ۶۱) زیرا گمان می کنند که زندگی درازی در پیش دارند (تطویل الامل) (۲۴، ۵۳) و خدا روز حساب را معلوم نیست تا کی به تأخیر خواهد انداخت (۴۳)؛ به عبارت دیگر، این عدّه سخت پایبند طاعت اند امّا اخلاص در قلب ایشان نیست (۸، ۹، ۱۶، ۱۸، ۴۲، ۴۸). عُجب هم عیب بزرگ دیگری است. کسانی که مبتلا به آن باشند سخت خودبین و از خود راضی اند. عیب کوچك دیگران را می بینند، امّا عیب بزرگ خود را نه (۱۳، ۲۰، ۳۵، ۴۴، ۴۶، ۶۶). خودپسندی ایشان موجب می شود که از عیبها و خطاهای خود چشم پوشی کنند (۷۰) و گمان کنند که از مکر شیطان در امان اند (۴۱) و هیچ تلاشی از برای اصلاح خود نکنند (۴۵). شهوات دنیوی خطر دیگری است که مدام انسان را تهدید می کند (۱۰، ۱۱، ۴۹). شهوات باعث خواطر ردّیه (افکار بد) (۱۲) هوای نفس (۳۷، ۴۰) شکمبارگی (۱۹) طمع و حرص به مال دنیا (۲۷، ۲۸، ۵۵، ۵۹) بخل (۵۲) غضب (۵۰) کذب (۵۱) و حسد (۵۶) می گردد و انسان را به خودنمائی می کشاند و کاری می کند که انسان مدایح باطل و دروغ دیگران را نسبت به خود باور کند (۵۴). همین شهوات دنیوی است که باعث می شود که انسان همنشینی با اغنیا (۷۲) و مخالفان و اعراض کنندگان از حق (۶۰) را دوست بدارد و به فقر تظاهر کند (۶۵) و به مردم وانمود کند که در توکل به سر می برد (۶۲). احساس سرور و راحت در دنیا مبتنی است بر غفلت انسان از عواقب امور (۳۶، ۶۱، ۶۷).

در عباراتی که با «مداوات» آغاز می شود نشان داده شده است که چگونه انسان می تواند

۵۸. رساله، ص ۴۴. ترجمهٔ فارسی، به تصحیح فروزانفر (تهران ۱۳۴۵) ص ۱۳۲. و بنگرید به: R. Hartmann, *Al-Kushairis Darstellung des sufitums* (Berlin 1914) pp. 76-7.

۵۹. مگر بخش ۷، که به جای «و مداواتها» آمده است «والخلاص من ذلك».

با کوشش مداوم از شر دورویی و خودبینی و غرور و نیرنگ دنیا نجات پیدا کند و چیزی که باعث این کوشش و مجاهده می‌شود خوف از عذاب آخرت و وعدهٔ پاداش بهشت است. انسان موظف است که همهٔ تکالیف شرعی را نه فقط با دقت و صحت بلکه در عین حال با اخلاص و رضا به جای آورد. شرط رهائی از بیماریهای نفس دو چیز است: یکی آداب ظاهری و دیگر آداب باطنی. اگرچه سلمی نسبت میان هر یك از عیوب را با مداوای خاص آن تعریف نمی‌کند، در واقع همان نسخه‌ای را تجویز می‌کند که بعد از او هجویری در *کشف‌المحجوب* تجویز کرده است. هجویری می‌نویسد: «آنچه اندر باطن پدیدار آید از اوصاف دنی به اوصاف سنی ظاهر پاك شود و آنچه به ظاهر پدیدار آید به اوصاف باطن پاك شود.»[۶۰] این اوصاف ظاهری و باطنی هر دو از طریق رعایت آداب صوفیه کسب می‌شود، پس نباید تعجب کنیم از اینکه بسیاری از مداواهایی که در این کتاب شرح داده شده با فصول مربوطه در *جوامع* مشابهت دارد.

حالات و عقایدی که در *عیوب‌النفس* شرح داده شده است بطور کلی اوصاف زاهدان نخستین است که پیغمبر اکرم (ص) را اسوهٔ حسنه می‌دانستند. در واقع، سلمی در *عیوب‌النفس* بیشتر به قرآن (۴۱ بار) و احادیث (۴۸ بار) استناد می‌کند تا به سخنان زهّاد و صوفیه (۳۹ بار).

عیوب‌النفس هم از حیث سبك و هم از حیث مطالب حدّ وسط میان کتب حدیث و کتب ادبی و اخلاقی است. لحن تعلیمی این اثر و تمایلی که نویسنده بیشتر در جهت نقل آیات قرآن و حدیث داشته است نشان می‌دهد که وی خواسته است با عموم مردم سخن گوید، امّا در عین حال این کتاب برای مریدان نیز قابل استفاده است. به همین دلیل است که این اثر در قرون بعد مورد توجه قرار گرفته است، چنانکه در قرن نهم هجری/ پانزدهم میلادی آن را به صورت منظوم در آوردند[۶۱] و در قرن دهم هجری/ شانزدهم میلادی شرحی بر آن نوشتند.[۶۲]

۴. اسانید

در نسخه‌های خطی که مورد استفاده قرار گرفته است میان احادیث پیغمبر و سخنان مشایخ

۶۰. *کشف‌المحجوب*، ص ۲۴۶.

۶۱. تحت عنوان *الانس فی شرح عیوب‌النفس* اثر ابوالعباس احمدبن محمدبن زرّوق البرنسی (ف ۱۴۹۳/۸۹۹) (*بروکلمان*، ۱، ص ۳-۶۷۲).

۶۲. به‌قلم محمدبن علی‌الخّروبی الصفاقسی (ف ۱۵۵۶/۹۶۳) (*بروکلمان*، ۱، ص ۶۷۳).

صوفیه تمییز داده شده است. در هنگام نقل احادیث برای رعایت اختصار اسانید حذف شده است، چنانکه در مقدمهٔ *جوامع* می‌گوید: «وقد حذفت الاسانید کلّها طلباً للاختصار» (۶). بالنتیجه همهٔ احادیث در هر دو اثر پس از عبارت «قال رسول الله» یا «روی عن رسول الله» یا نظایر آن نقل شده است.[۶۳]

و امّا روش نقل سخنان مشایخ صوفیه تنوع بیشتری دارد. معمولترین روشی که اتخاذ شده این است که قبل از سخنان مشایخ کلماتی چون «قال» یا «سئل» یا «حکی عن» یا «روی عن» آمده است. سخنانی که گویندهٔ آنها معلوم نیست با عبارات «قال بعضهم »، یا «روی عن بعض السلف» یا نظایر اینها مشخص شده است. گاهی سلسله راویان ذکر شده است. در این گونه موارد نویسنده ابتدا کلمهٔ «سمعتُ» را آورده است. این کلمه قبل از ۳۱ راوی ذکر شده است: ۲۲ راوی در *جوامع*، ۵ راوی در *عیوب*، و ۴ راوی در هر دو اثر. در مواردی که تعداد آنها کمتر است از کلمه «اخبرنا» استفاده شده است. این کلمه بیش از ۹ راوی ذکر شده که به استثنای یکی مابقی در *جوامع* است؛ و کلمه «اخبرنی» بیش از نام ۳ راوی در *جوامع* (۸۸، ۱۰۴، ۴*)[۶۴] ذکر شده است. در مواردی که سلسلهٔ اسانید مربوط به چند گفتار پی‌درپی است، سلمی عبارات متداولی چون «و بهذا الاسناد»، «کذلك ذکر بهذا الاسناد» و غیره را آورده است (مانند ۸۹ تا ۹۹).

و این صورت اسامی راویانی است که سلمی بی‌واسطه از قول ایشان سخنانی نقل کرده است (با عباراتی چون «سمعت»، «أخبرنا»، «أخبرنی»):[۶۵]

۱. عبدالله‌بن محمدبن عبدالله‌الرازی ابومحمد (ف ۳۵۳) (۷۲، ۷۰*) [۱۱]
۲. عبدالله‌بن محمدالدمشقی ابوالقاسم (۱۱۰، ۱۵۷) [۱۷]
۳. عبدالله‌بن محمدبن فضل (۱۵۸) [؟۱۴]
۴. عبدالله‌بن محمدبن عبدالوهاب ابوسعیدالرازی (ف ۳۸۲) (؟۷۸) [۱۲]
۵. عبدالله‌بن عثمان بن بخیره (؟) (۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۳)
۶. عبدالواحدبن بکرالورثانی ابوالفرح (ف ۳۷۲) (۱۲۱) [۲۵]

۶۳. در هر اثر یك استثناء هست: در آغاز فصل ۷ *جوامع* اسناد مرسل است و اولین حدیث در *عیوب* اسناد مرفوع.
۶۴. اعدادی که با ستاره مشخص شده است از این به بعد مربوط به *عیوب* است.
۶۵. در مواردی که نام راوی در مقدمهٔ پدرسن به *طبقات الصوفیه* (ص ۷۴ تا ۸۹) ذکر شده است، شمارهٔ راوی در فهرست پدرسن داخل دو قلاب آمده است.

۷. ابوالعباس بن محمدبن الحسین (= ۲۸؟) (۱۳۹)
۸. ابوعبدالله الرازی (۱۰۷)
۹. احمدبن عبدالله بن یوسف القرمیسینی (۸۸ـ۹۹) [۲۷]
۱۰. احمدبن محمدالفارسی ابوالحسن (۱۱۵،۱۱۴)
۱۱. احمدبن محمدبن زکریا ابوالعباس النسوی (ف ۳۹۶) (۵۵ دوباره، ۶۳،۶۲) [۳۹]
۱۲. احمدبن نصر النرسی (۱۳۲ـ۱۳۶) [۴۳]
۱۳. علی بن عبدالله (۶۰)
۱۴. علی بن أبی عمرو (یا عمر) البلخی ابوالحسین (۱۱۸؛*۳) [۵۶]
۱۵. علی بن بندار الصیرفی ابوالحسن (ف ۳۵۹) (۵۶) [۴۶]
۱۶. علی بن سعید (۶۸ دوبار) [۵۴]
۱۷. حسین بن یحیی الشافعی (*۴، *۱۴) [۷۳]
۱۸. ابراهیم بن محمدالنصرآبادی ابوالقاسم (ف ۳۶۹) (۳۶) [۷۵]
۱۹. اسماعیل بن نجیدبن احمدالسلمی ابوعمر (جدّ مادری مؤلف)
(ف ۳۶۶) (*۳۰، *۴۷، *۶۵، *۶۶) [۷۷]
۲۰. جعفر بن محمدبن احمد ابوالقاسم الرازی (ف ۳۷۸) (۴۸) [۵۸]
۲۱. جعفر بن محمدالخلدی (ف ۳۴۸) (۶۶،۵۱) (سلمی از این شخص
هم با واسطه و هم بی واسطه نقل قول کرده است)
۲۲. منصور بن عبدالله الاصفهانی (۵۷ دوبار، ۱۵۲، *۵۸) [۸۲]
۲۳. محمدبن عبدالله بن عبدالعزیز ابوبکر الطبری (۷۲، ۱۴۵، ۱۴۶) [۸۵]
۲۴. محمدبن عبدالله [بن محمد] بن عبدالعزیز ابوبکر الرازی (ف ۳۷۶)
(۴۷ دوبار، ۴۸ دوبار؟، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳ دوبار، ۵۴، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۱۲۵،
۱۳۱، ۱۴۲ـ۱۴۰، ۱۴۳ دوبار، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۳*ـ۱۱*، ۱۵*، ۳۳*) [۸۶]
۲۵. محمدبن احمدبن حمدان ابوعمر والحیری النیشابوری (ف ۳۷۶) (*۴) [۹۳]
۲۶. محمدبن احمدبن محمدبن ابواحمدالحسنوی (ف ۳۹۵) (۷۸) [۹۸]
۲۷. محمدبن الحسن الخشّاب (=۲۸؟) (۱۲۳)
۲۸. محمدبن الحسن بن سعید ابوالعباس البغدادی (ف ۳۶۱)
(۵۹، ۶۶ـ۶۴، ۱۲۲، ۱۳۷) [۱۰۷]
۲۹. محمدبن الحسین (یا حسن) بن خالدالبغدادی (۱۳۸) [۱۰۸]

۳۰. محمدبن ابراهیم بن الفضل (۱۰*) [۱۰۹ یا ۱۱۰؟!]
۳۱. محمدبن خالدالبغدادی (۱۲۴)
۳۲. محمدبن سلیمان الصعلوکی ابوسهل (ف ۳۶۹) (۶۲) [۱۱۹]
۳۳. نصر بن احمد ابوسعید (۶۱)
۳۴. نصر بن محمدبن احمدبن ابی نصر العطّار (ف ۳۸۳) (۶۷، ۱۰۴-۱۰۱) [۱۲۶]
۳۵. سعیدبن عبداللهبن سعیدبن اسماعیل (۶۸*) [۱۲۹]
۳۶. سعیدبن سلام ابوعثمان المغربی (ف ۳۷۳) (۱۶۵) [۱۳۴]
۳۷. یوسف بن عمر الزّاهد ابوالفتح القوّاس (ف ۳۸۵) (۷۷) [۱۴۴]

۵. نسخه‌های خطی[۶۶]

یك. *جوامع آداب الصوفیه*

الف) نسخه ب. نسخه برلین به شماره ۳۰۸۱ = Sprenger 851 از صفحات ۵۸ ب تا ۷۳ ب. قطع ۱۵×۱۰/۶ سانتیمتر.[۶۷] این رساله نهمین اثر در مجموعه‌ای است دارای ۱۸۲ صفحه مشتمل بر نوزده اثر (که بعضی از آنها کامل نیست) و شش اثر در آن از سلمی است. مجموعه در حدود سال ۱۰۰۰ هـ / ۱۵۹۱ م استنساخ شده و هم‌اکنون متعلق به کتابخانهٔ دانشگاه توبینگن است. هر صفحه دارای ۲۲ تا ۲۵ سطر است، بخط نسخی خوش و خوانا. عنوان رساله در نسخه چنین است: «کتاب جوامع آداب الصوفیه للشیخ ابی عبدالرحمن السلمی رحمةالله.» این عنوان به رنگ سرخ در حاشیهٔ صفحه اول نوشته شده است. آخر رساله افتاده است و به‌جای آن در صفحه ۷۴ الف چند جملهٔ کوتاه و ۱۵ سطر شعر منسوب به شافعی آمده است و با این کلمات آغاز می‌شود: «خبت نار». متن رساله، به‌استثنای بعضی از حروف منقطع، اعراب‌گذاری نشده و غالباً نقطه‌های حروف نیز گذاشته نشده است. از خصوصیات کتابت نسخه این است که الف در کلماتی مانند «ثلثة» و «سفین» حذف شده است و میان صورتهای الف مقصور فرقی نیست؛ کلمات «تعالی» و «یا أبا» بصورت «تع» و «یابا» نوشته شده است. کلماتی که در متن پاك یا ناخوانا شده در حاشیه بازنویسی شده و به دنبال آن حرف 'ن' نوشته شده است. در یك جا (انتهای ۹۱) به‌نظر می‌رسد که حرف 'ن' دالّ بر تصحیح یك غلط

۶۶. میکروفیلم این نسخه‌ها را کتابخانه‌های مربوط ازروی لطف در اختیارم نهادند.
۶۷. رجوع کنید به *فهرست نسخه‌های خطی عربی* (برلین ۹۹-۱۸۸۷) تألیف W. Ahlwardt، ج ۳، ص ۱۲۰

آشکار است. وقتی کلمه یا عبارتی در حاشیه تصحیح شده با کلمهٔ 'صح' مشخص شده است. کلمات یا جملاتی که کاتب اشتباهاً در متن آورده است خط خورده است. در حاشیهٔ بالای صفحات ۶۱ ب تا ۶۳ ب ابیاتی به فارسی در ستایش ادب آمده است که اولین بیت آن این است:

خواجه دریاب که جان در تن انسان ادبست
خواجه انوار دل و دیدهٔ مردان ادبست

این ابیات به خط نستعلیق نوشته شده و احتمالاً کاتبی دیگر بعداً آنها را نوشته است.

ب) نسخهٔ س. نسخه لاله لی ۱۵۱۶[۶۸]. از صفحات ۸۸ ب تا ۱۱۱ ب. به قطع ۲۱×۱۱ سانتیمتر[۶۹]. مجموعه‌ای است دارای ۱۱۹ صفحه، و این رساله دومین اثر در آن است که پس از سال ۱۰۰۰ هـ / ۱۵۹۱ م استنساخ شده است. در هر صفحه ۱۹ سطر[۷۰] به خط نسخی نوشته شده است. عنوان رساله که در بالای صفحه اول نوشته شده چنین است: «جوامع آداب الصوفیه لأبی عبدالرحمن محمدبن الحسین السلمی.» عبارت «و من آدابهم» در بیشتر موارد به‌صورتی برجسته نوشته شده و حرف 'ن' در کلمهٔ «من» کشیده است. در حاشیه تصحیحاتی صورت نگرفته است. کلماتی که به «تاء مربوطه» ختم می‌شود با «تاء کشیده» نوشته شده (و این نشان می‌دهد که نسخه اصلاً ایرانی است؟)؛ در افعال ناقص به جای الف، همزه آمده است، و در آخر صیغه مفرد غایب در افعال ناقص، در جائی که حرف سوم 'واو' است، الفی اضافی نوشته شده است؛ اشتباهاتی هم در اعراب‌گذاری دیده می‌شود. در این نسخه، همانند نسخه ب، میان اقسام دوگانهٔ الف مقصوره فرقی گذاشته نشده است.

نسخهٔ س از حیث ترتیب و توالی بعضی از فصول با نسخهٔ ب اختلاف دارد. این فصول در س عبارتند از: (الف) ۷۳، ۷۵، ۷۴؛ (ب) ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۳؛ (ج) ۱۵۶، ۱۱۰، ۱۵۷ (که فقط در س آمده است). ۱۵۸، ۱۱۱، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۰۷، ۱۶۲؛ (د) ۱۶۵، ۱۰۸، ۱۶۶، ۱۰۹، ۱۶۷.

۶۸. بروکلمان در فهرست،ج ۱، ص ۲۱۸ اشتباهاً ۵۱۶ ضبط کرده است.

۶۹. بروکلمان (همان) این اثر را اشتباهاً بیان *احوال الصوفیه* سلمی خوانده است. اشتباه اورا هلموت ریتر در مجلهٔ *Oriens*، شمارهٔ ۷ (۱۹۵۴)، ص ۳۹۸ تصحیح کرده است. سزگین نیز متذکر این اشتباه شده (GAS,1 p.672,n.9) امّا از وجود نسخه *جوامع* در لاله‌لی خبر نداشته است.

۷۰. ریتر (در همان مرجع) گفته است ۲۳ سطر، که اشتباه کرده.

ج) نسخهٔ ل. نسخهٔ لیدن Or: 1.842، از صفحات ۱۷۳ ب تا ۲۴۶ الف.[۷۱] متن این نسخه خلاصه‌ای است از *جوامع*. نام کاتب و تاریخ کتابت معلوم نیست. خط بسیار خوانا و درشت نسخی، تمام اعراب، ۵ سطر در هر صفحه، با ترجمهٔ جاوه‌ای در میان سطور. امّا ظاهر چشم‌نواز نسخه فریبنده است. نسخه پر از غلط است، هم در اعراب‌گذاری و هم در نقطه‌های حروف. علّت این اغلاط احتمالاً بی‌سوادی کاتب است. متن رساله در این نسخه کوتاه‌تر است، و این معلول حذف پاره‌ای از فصول و تلخیص پاره‌ای دیگر است. فصول محذوف عبارت است از: ۴، ۶، ۱۱، ۱۳، ۱۷ـ۲۰، ۲۴، ۲۷، ۳۲، ۳۳، ۳۶ـ۴۴، ۴۶، ۴۹ـ۵۱، ۵۴، ۶۱ـ۶۳، ۶۶ـ۷۰، ۷۳، ۷۴، ۷۷ـ۸۱، ۸۳، ۸۵ـ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۹۵ـ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۲۴ـ۱۲۶، ۱۲۸ـ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۴ـ۱۵۰، ۱۵۴ـ۱۵۹، ۱۶۲ـ۱۶۴، ۱۶۸. کاتب باید این نسخه را از روی نسخه س (یا نسخه‌ای همخانوادهٔ آن) استنساخ کرده باشد، چه از حیث ترتیب و توالی فصول مطابق نسخه س عمل کرده است، بخصوص در فصولی که نسخهٔ س با ب اختلاف دارد این مطابقت دیده می‌شود.

دو. *عیوب النفس و مداواتها*

سزگین نسخه‌های متعددی از این اثر را معرفی کرده است، امّا وی توانسته است فقط سه تا از آنها را ببیند. از این رو، نمی‌توان به نکتهٔ مهمّی دربارهٔ نسخه‌های نادیده پی برد.

الف) نسخه ب. نسخه برلین ۳۱۳۱= Sprenger 851[۷۲]، از صفحات ۲۸ ب تا ۳۶ ب. عنوان رساله در حاشیهٔ صفحهٔ اول بدین گونه است: «کتاب عیوب النفس و مداواتها تصنیف الشیخ ابی عبدالرحمن محمدبن الحسین بن محمدبن موسی السلمی قدس الله روحه.» کلمات «و من عیوبها» و «و مداواتها» به رنگ سرخ است. متن نسخه با نسخه‌ای دیگر مقابله شده و در قرائت نسخه‌بدل در حاشیه با حرف «خ» (یعنی نسخهٔ اخری) مشخص شده است. احتمالاً خود کاتب این مقابله را کرده است، گرچه در این مورد نمی‌توان یقین داشت. حروف 'ن' و 'صح' همانند متن رسالهٔ *جوامع* استعمال شده است؛ علاوه‌براین، گاهی در خود متن هم 'صح' دیده می‌شود، و این در مواردی است که کاتب قرائتی را به قرائت دیگر ترجیح داده است.

۷۱. بنگرید به: P. Voorhoeve، *فهرست نسخه‌های خطی عربی در هلند* (لیدن ۱۹۵۷)، ص ۹۸.
۷۲. رجوع کنید به همین مقدمه، ص ۳۲۸.

ب) نسخه ش. نسخه موزهٔ بریتانیا Or.3122، از صفحات ۱ الف تا ۱۰ الف. تاریخ کتابت: قرن دوازدهم / هجدهم. ۲۱ سطر در هر صفحه، به خط نسخی خوانا. در صفحهٔ عنوان آمده است: «کتاب فی عیوب النفس و دوائها للشیخ الفاضل ابو (!) عبدالرحمن محمدابن (!) الحسین بن موسی النیسابوری رضی الله عنه.» انتهای نسخه افتاده است، و این شاید بدلیل بی‌مبالاتی صحاف باشد. نقطه‌های کلمات درست گذاشته شده است، ولی اعراب‌گذاری نشده است. کلمات «و من عیوبها» و «و مداواتها» با خطوطی که بالای آنها کشیده شده است مشخص شده است. در دو مورد عبارت متن در حاشیه اصلاح شده و در انتهای آن از کلمهٔ «صح» استفاده شده است. روی غلطها خط کشیده شده، گاهی با شلختگی، و این ظاهراً بدلیل شتابزدگی کاتب بوده است. این اغلاط در خود متن تصحیح شده، یا در بالای سطر یا بلافاصله پس از کلمه‌ای که خط خورده است.

ج) نسخه ص. نسخه کوپرولو ۱۶۰۳/۸، از صفحات ۱۹۲ الف تا ۲۱۰ ب. تاریخ کتابت: ۷۳۹ هـ/۱۳۳۸ م. کاتب: ابوالقاسم بن محمدالعباسی. ۱۵ سطر در هر صفحه به خط نسخی نوشته شده است. در صفحه عنوان آمده است: «کتاب عیوب النفس و مداواتها تألیف الشیخ الامام العارف ابو (!) عبدالرحمن السلمی قدس الله روحه.» نقطهٔ حروف اکثراً حذف شده است ولی گاهی علائم حروف مصوت گذاشته شده است. حرف 'س' گاهی به‌صورت 'ش' و گاهی در دل حرف 'ح' حرف کوچک 'حـ' نیز نوشته شده است. در نسخه ص آیاتی از قرآن نقل شده است که در نسخه‌های ب یا ش نیامده است؛ و از سوی دیگر، اسانید اقوال صوفیه معمولاً حذف شده است. در حاشیه کلماتی آمده است از قبیل: «مهمّ جداً»، «مهم»، «فائدة»، «کلمة جامعة»، «عبارة حسنة» و گاهی نیز عنوانهای فرعی به اقوال خاصی داده شده است، از قبیل: «فی الاغترار بالکرامات»، «فی الحزن»، «فی الشرك فی العمل»، «فی القناعة»، «فی الخشیة»، «فی العلاقة»، «فی الجوع». این توضیحات و عنوانهای فرعی را کاتب دیگری اضافه کرده است که بعضی از آنها نیز خط خورده است. هیچگونه تصحیحی و نسخه‌بدلی در حاشیه نیامده است.

سه. روش تصحیح

در مورد هیچ‌یك از نسخه‌های *جوامع* و *عیوب* دلیل قاطعی وجود ندارد که ما آنرا نسخه اساس قرار دهیم، چه به نظر می‌رسد که همهٔ نسخه‌ها با متن اصلی دو رساله اختلافات قابل ملاحظه داشته باشد. باری، نسخه ب به‌عنوان نسخه اساس در تصحیح رسالهٔ *جوامع* و رسالهٔ عیوب

اختیار شده است، بدین دلیل که اولاً این نسخه خود با نسخه‌ای دیگر مقابله شده و لذا اغلاط کمتری دارد، و ثانیاً این تنها نسخه‌ای است که شامل هر دو رساله است، و لذا در تصحیح این دو متن می‌توانسته است هماهنگی بیشتری ایجاد کند. امّا در عین حال، هر جا قرائت نسخه‌های دیگر به روشنی مطلب کمك می‌کرده است، عبارات آن نسخه را وارد متن کرده‌ایم. در تصحیح *جوامع*، در چند جا ما برای جبران جاافتادگیهای نسخهٔ ب از نسخه س استفاده کرده‌ایم، مانند سلسلهٔ اسانید بعضی از سخنان مشایخ صوفیه[73] یا قسمت آخر رساله.

نسخهٔ ب را ما در چاپ با رسم‌الخط متداول آورده‌ایم؛ اختلافات رسم‌الخط را ما در پاورقیها قید نکرده‌ایم، چه این کار هیچ کمك مؤثری در بازسازی متن اصلی نمی‌کرده است. امّا ویژگیهای رسم‌الخطی نسخه س گاهی در خور اعتناست[74]، و به همین دلیل ما در پاورقی آن را قید کرده‌ایم (مگر در مواردی که از الف مقصوره به غلط استفاده شده است).

کلماتی که ما به متن افزوده‌ایم در داخل < > نهاده شده است. امّا رقم فصول را که برای تسهیل مطالعه و ارجاع آورده‌ایم و در هیچ‌یك از نسخه‌ها نیامده است در داخل این علامت ننهاده‌ایم؛ الفی هم که در انتهای مفعول به می‌آید، باوجود اینکه گاهی در نسخه‌ها نوشته نشده است، ما بدون اینکه در داخل < > بگذاریم آورده‌ایم.

حواشی نسخ را که با حرف ‹ن› متمخص شده است در پاورقی قید نکرده‌ایم، امّا حواشیی که با ‹صح› مشخص شده، هرجا که موضوع بر سر رجحان یك قرائت بر قرائت دیگر بود آن را قید کردیم ولی در مواردی که فقط حاکی از تکمیل جا افتادگیهای متن بود از آن صرف نظر کرده‌ایم.[75] توضیحات و عنوانهای فرعی نسخهٔ «ص» را نیز نیاورده‌ایم.

۷۳. شاید کاتب نسخه ب این اسانید را عمداً حذف کرده باشد. مثلاً در ۸۹ عبارت «وبهذا الاسناده» در نسخه ب نوشته شده ولی بعداً آنرا خط زده‌اند؛ در ۹۰ در نسخه ب آمده است «کذلك بهذا الاسناده» ولی اسانید مربوط به آن فقط در نسخه س ذکر شده است.

۷۴. رجوع کنید به همین مقدمه، ص ۳۲۹.

۷۵. رجوع کنید به همین مقدمه، ۳۲۸ و ۳۲۹

تعلیقات

۱. پس از اینکه متن مصحح این دو رساله حروفچینی شد، میکروفیلم یك نسخه خطی دیگر از رساله عیوب النفس را دکتر السَّرائی تهیه کرد و از روی لطف برایم فرستاد. کار از کار گذشته بود و من دیگر نمی توانستم اختلافات این نسخه را وارد متن کنم. پس در اینجا فقط به ملاحظاتی کلّی دربارهٔ قرائتهای این نسخه بسنده می کنم. نسخهٔ مزبور تحت شماره ۱۷۶۲ در سرای، کتابخانهٔ امانت، نگاهداری می شود ـ از صفحه ۷۰ الف تا ۸۰ ب. تاریخ کتابت قرن هشتم هجری است و این رساله چهارمین اثر در مجموعه است. ۱۵ سطر در هر صفحه به خط نسخی خوانا نوشته شده است. فصول ۴۴ و ۴۵ از نسخه افتاده است، همچنین اسانید اقوال صوفیه حذف شده است. در فصل ۲۱ این عبارت به صورت صحیح آمده است: «الاّ امراً بمعروف اونهیاً عن منکر.» بیت اول در فصل ۲۷ چنین است:

أَنْطَمِعُ فی وَصْلی لِغداةٍ و إنّما
تُقَطِّعُ أرقابَ لِرِجالِ المَطامِعُ

سخنی که در فصل ۳۷ است به مُطَر(نه به مُضَر یا نضر یا خضر)القاری نسبت داده شده است (ولی باز این هم به من کمکی نکرد تا بتوانم گوینده را بشناسم). در فصل ۴۰ به‌جای ابی‌حفص نام صحابی ابوالدرداء آمده است. به غیر از اینها، اختلافات این نسخه با نسخه‌هائی که من از آنها استفاده کرده‌ام فاحش نیست.

۲. در تذکرهٔ *مناقب الابرار و محاسن الاخیار* مجدالدین الحسین بن نصر بن محمدالکعبی بن خمیس الموصلی (ف ۵۵۲ / ۱۱۵۷) (بروکلمان، ج ۱، ص ۵۵۹، بروکلمان، ج ۱، ص ۷۷۶) بعضی از سخنان صوفیه که در *جوامع* و *عیوب* آمده است دیده می شود. این است صورت این سخنان که در آثار مزبور مشترك است. (در مورد کتابت *مناقب* من از میکروفیلم نسخهٔ خطی دارالکتب سُهاج استفاده کرده‌ام و این میکروفیلم را دکتر السَّرائی برایم فرستاده است):

جوامع	مناقب
۷ شماره ۴	ص ۲۸/ س ۱۸ (عن ذی‌النون)
۱۵	ص ۱۵۵ سطر آخر (عن النوری)
۱۷ ش ۱	ص ۱۶۲/ س ۲
۱۷ ش ۵	ص ۲۹۵/ س ۹
۱۹ ش ۲	ص ۶۵/ س ۹
۳۶ ش ۱	ص ۷۵/ س ۲

۴۵ ش ۱	ص ۹۱/ س ۱۵ (عن حاتم الاصمّ)
۴۸ ش ۲	ص ۲۳۰/ س ۱۸ (عن ابی حمزه محمدبن ابراهیم البغدادی) (ف ۲۸۹ هـ)
۵۱	ص ۴۶/ س ۱۷
۵۴	ص ۲۱۸/ س ۵
۵۷ ش ۵	ص ۵۴/ س ۱۵
۶۶	ص ۷۴/ سطر آخر
۶۹	ص ۳۳۶/ س ۱۰
۷۰	ص ۲۲۳/ س ۶ (عن ابراهیم الخواص)
۷۱ ش ۱	ص ۱۳۳/ س ۱۳
۸۲	ص ۱۱۰/ س ۱۸
۸۴ (ابیات)	ص ۲۹۴/ س ۱۵ (محمدبن علی الختّانی انشاد کرده است)
۱۰۱	ص ۱۶۲/ س ۴
۱۰۲	ص ۱۶۱/ س آخر
۱۲۴	ص ۱۱۵/ س ۸
۱۳۷	ص ۵۰/ س ۱۴
۱۴۸ ش ۴	ص ۱۹۸/ س ۳
۱۵۲ ش ۲	ص ۲۱۲/ س ۱۵

عیوب	مناقب
۱۱ ش ۵	ص ۳۱۱/ س ۱۴
۲۷ ش ۲	ص ۲۴۴/ س ۱۸
۳۰ ش ۵	ص ۳۳۳/ س ۷
۳۳ ش ۵	ص ۹۱/ س ۱۹
۴۷ ش ۱	ص ۳۳۴/ س ۲ (عن اسماعیل بن نجیدالسلمی)
۵۸ ش ۱	ص ۶۸/ س ۳

۳. سخنان ذوالنون که درجوامع آمده است در کتاب *الکوکب الدری فی مناقب ذی النون المصری* اثر ابن العربی (نسخهٔ لیدن Or. 12645) نیز نقل شده است.

(رجوع کنید به مقالهٔ P. SJ. von koningsveld تحت عنوان:

«Ten Arabic manuscript-volumes of historical contents acquired by the Leyden University Library after 1957»

در کتاب E. V. Donzel(ed), *Studies in Islam*, Amsterdam 1974، صفحه ۱۰۸)

این سخنان از این قرار است: فصل ۷ شماره ۴ (= ابن العربی، ص ۸۴ س ۱۰ [عن ذی النون]؛ فصل ۱۶ شماره ۷ (ابن العربی، ص ۲۴۷، س ۱ [وسئل عن کمال المعرفة بالنفس فقال: سوء الظّن بها])؛ فصل ۵۲ شماره ۶ (= ابن العربی، ص ۱۳۰ س ۱۷)؛ فصل ۱۳۱ شماره ۲ (= ابن العربی، ص ۱۲۱ س ۲).

۴. ابن ابی‌الدنیا در *کتاب قصر الأمل*، نسخه خطی لیدن Or. 6126 (نسخه‌ای جدید که از روی نسخه‌ای که در کتابخانه محمد نصیف در جدّه استنساخ شده؛ رجوع کنید به: Voorhoeve, *Handlist*, p. 275) ص ۸ـ۵۷، داستان معروف کرخی را که در *جوامع*، فصل ۹، آمده است نقل کرده است. در اثر دیگری از ابن ابی‌الدنیا به نام *کتاب الجوع*، نسخه خطی لیدن Or.6125 (نسخه‌ای جدید که از روی نسخه‌ای به تاریخ قبل از ۴۶۸ هـ در کتابخانهٔ مذکور استنساخ شده؛ رجوع کنید به: Voorhoeve, *Handlist*, P. 102) با حدیثی آغاز می‌شود که در فصل ۱۹ عیوب آمده است.

اصلاحیه

در عیوب، فصل ۵۸، سطر ۳: کلمهٔ 'عمی' در نسخه‌خطی یکی از نامهای ابوعمران موسی بن عیسی البسطامی، نوهٔ عموی ابویزید بسطامی است (رجوع کنید به *کتاب اللمع*، ابونصر سراج، به تصحیح نیکلسون، ص ۱۰۳؛ *طبقات الصوفیه*، سلمی، ص ۶۷ و ۷۰ و ۷۳؛ *شطحات الصوفیه*، عبدالرحمن بدوی، قاهره، ۱۹۴۹، ص ۵۲، ۸۹ و صفحات دیگر؛ مقاله ریتر به نام «Die Aussprüche des Bāyezīd Bistāmī», *Westöstl. Abhandlungen R. Tschudi überreicht* ویسبادن، ۱۹۵۴، ص ۲۳۱)

ریتر می‌گوید که این کلمه به‌صورت عَمّی تلفظ می‌شود، و اگر این درست باشد متن ما صحیح است، ولی به‌نظر می‌رسد که صورت صحیح آن عُمَیّ باشد (چنانکه نیکلسون در *اللمع* آورده) و این کلمه در متن باید چنین خوانده شود: عُمَیًّا (Umayyan).

جوامع آداب الصوفية
و
عيوب النفس ومداواتها

لأبي عبد الرحمن السُّلَمي
(المتوفى ٤١٢ هـ)

حَقَّقَها وَقَدَّمَ لَها
أيتان كولبرغ

محتويات الكتاب

كتاب

جوامع آداب الصوفية

لأبي عبد الرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن موسى
السلمي الازدي النيسابوري

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين[1]

١ الحمد لله أولاً وآخراً وصلّى الله على سيّدنا محمّد وآلـه وسلّم تسليماً[2].
الحمد لله الذي زيّن أوليـاءه بآداب الظواهر[3] والبواطن[4] حين أسبغ[5] عليهم
نعمه[6] حيث[7] قـال[8]: ﴿وأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ[9] ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾[١]
فجعل ظواهرهم متعيّناً[10] لسنّة نبيّه المصطفى صلّى الله عليه[11] وسلّم وباطنهم[12]
متزيّناً[13] بمراقبته[14] ومشاهدته ومنازلتهم[15] الأحوال[16] لما يرد[17] ويصدر[18] عليهم
من فنون الزيادات[19] التي يخصّهم[20] الله بها في كلّ وقت ونفس والله يختصّ[21]
برحمته من يشاء من عباده.

٢ ثمّ إنّه وقع لي أن أجمع شيئاً من آداب أرباب الأحوال والمتقدّمين[1] من
أولياء الله[2] الذين لُقّبوا بالصوفيّة وهم الذين تأدّبوا بأهل الصفـاء وتخلّقوا
بأخلاقهم ليعلم المنكر على جملتهم من غير حقيقـة علم بهم وبسيرهم[3]
وآدابهم ليعتقد فيهم حسب ما[4] يستحقّونه وذلك بعد أن استعنت بالله[5] في
ذلك وفي[6] جميع أموري وبرئت من حولي[7] وقوّتي وصلّى الله على محمّد النبيّ[8]

١ 1[وبه نستعين]: س: قال الشيخ الامام ابو عبد الرحمن محمد بن الحسين السلمي. ساقط في ل. 2[الحمد... تسليما]: ساقط في س. ل: الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وعلى آله وصحبه اجمعين. 3س ل: الظاهر. 4س: والباطن. 5ل: اسبع. 6س: نعمها. 7س: حين. ساقط في ل. 8ل: + الله تعالى. 9س: نعمة. 10س ل: متبعين. 11ل: + وعلى آله. 12س ل: وبواطنهم. 13س: مزينين. ل: من يبين. 14ل: مراقبته. 15 كذا في المخطوطات الثلاث. ولعله يجوز: «ومنازلهم». 16ل: + والتيقظ. 17س: يريد. 18س: ويصب. ل: ويقدر. 19ساقط في س. ل: الزيادة. 20ل: تخصهم. 21س ل: يخص.

٢ 1ب: والمقدمين. 2س: + تعالى. 3س: وسيرتهم. 4س: مما. 5س: + تعالى. 6ب: في. 7[وبرئت من حولي]: ب: وحولي. 8[محمد النبي]: س: نبينا محمد.

---

١ ١ سورة لقمان ٢٠.

وآله وسلّم كثيراً[9].

٣ فمن ذلك[1] ما أدّب[2] الله تعالى نبيّه المصطفى[3] صلّى الله عليه وسلّم بقوله: ﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ[4] فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الأمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ إنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ[5]﴾.١ أمره عزّ وجلّ[6] بمعاشرة أمّته على أحسن الأدب والأخلاق في الظاهر ثمّ قطعه بالحقيقة[7] عنهم بالرجوع إليه بقوله[8]: ﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ﴾.

٤ ومن[1] ذلك ما أدّب الله به الخلق بقوله تعالى: ﴿إنَّ اللهَ يَأْمُرُ[2] بِالْعَدْلِ وَالإحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾.١ وهذا أيضاً من جوامع الآداب ومحاسنها. وأجلّ زينة[3] في الأدب الخلق الذي زيّن الله به نبيّه صلّى الله عليه وسلّم بقوله: ﴿وَإنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾.٢

٥ ومن ذلك ما أدّب[1] به أصحاب النبيّ صلّى الله عليه وسلّم بقوله[2]: ﴿يَا أيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ[3] لِبَعْضٍ[4]﴾،١ وكان[5] بعد ذلك يتكلّم[6]

9[ثم... كثيرا]: ل: ثم انه وقع في نفسي ان نقتصر مختصر الطبقة (والصواب: نختصر مختصرا لطيفا) من كتاب جوامع آداب الصوفية الشيخ (والصواب: للشيخ) ابي عبد الرحمن السلمي رحمه الله تعالى ورضي الله عنه ونفعنا به وبعلومه امين بقدر ما تيسره الله تعالى من الفائدة الجيدة وهو حسبي ونعم المعين وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم.

٣ 1[فمن ذلك]: ل: ومن آدابه. 2ل: اداب. 3ساقط في ل. 4[ولو... حولك]: ساقط في ل. 5[إن... المتوكلين]: ساقط في سل. 6[عز وجل]: س: عليه السلام. ل: صلى الله عليه وسلم. 7ل: في الحقيقة. 8ل: + تعالى.

٤ 1ب: فمن، لكن شطبت الفاء وكتبت مكانها واو. 2ب: بأمرنا. 3س: تنبيه.

٥ 1سل: + الله تعالى. 2سل: + تعالى. 3ب: بعضهم، مع كاف فوق الهاء. 4ل: + ان تحبط اعمالكم. [ولا تجهروا... لبعض]: س: الآية. 5س: فكان. 6ل: بكلم.

---

٣ ١ سورة آل عمران ١٥٩.

٤ ١ سورة النحل ٩٠. ٢ سورة القلم ٤ ؛ وراجع آداب الصحبة ص ٢٢ س ٢٠.

٥ ١ سورة الحجرات ٢ ؛ وقارن عوارف ج ٤ ص ٦٠ س ١١. ٢ سورة الحجرات ٥.

شبه السرار[7] ولا يُقرع بابه إلاّ بالأظافير. وقوله تعالى: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ[8] إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ[9]﴾ ٢.

٦ ومن ذلك ما أدّب به المصطفى صلّى الله عليه وسلّم بقوله[1]: ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ[2]﴾١ وبقوله: ﴿وَإِذَا[3] رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ[4]﴾٢ وبقوله[5]: ﴿فَأَمَّا[6] الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ[7]﴾٣ وقوله[8]: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ[9]﴾٤ وقوله تعالى: ﴿وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ[10]﴾٥ وغير ذلك من كتاب الله ما يطول ذكره وقد حُذفت الأسانيد كلّها طلباً للاختصار.

٧ عن شقيق١ قال قال عبد الله[1] قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم: إنّ الله أدّبني فأحسن أدبي[2] ثمّ[3] أمرني بمكارم الأخلاق٢ فقال: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ[4] وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ[5]﴾ .٣ وعن[6] شرياك بن[7] عبد

[7]س: السرا. [8]ل: يخرج. [9][والله غفور رحيم]: ساقط في س ل.

٦ [1]س: + تعالى. [2][كتب... الرحمة]: س: الآية. [3]ب: اذا. [4][فاعرض... غيره]: س: الآية. [5]س: وقوله تعالى. [6]س: واما. [7][واما... تنهر]: س: الآية. [8]س: + تعالى. [9][بالغداة... وجهه]: س: الآية. [10][وقوله... ربهم]: ساقط في ب.

٧ [1][عن... عبد الله]: ل: وعن محمد من (والصواب: بن) عبد الله قال. [2]ل: تأديبي. [3]ساقط في ب. [4]س: بالمعروف. [5][واعرض عن الجاهلين]: س: الآية. [6]س: عن. [7]س: ابن.

---

٦ ١ سورة الانعام ٥٤. ٢ سورة الانعام ٦٨. ٣ سورة الضحى ٩-١٠. ٤ سورة الانعام ٥٢. ٥ سورة الكهف ٢٨.

٧ ١ لعله ابو علي شقيق بن ابراهيم البلخي. راجع طبقات ص ٦١ والمراجع المسجلة هناك. ٢ راجع كتاب الفاضل لمحمد بن يزيد المبرد (القاهرة ١٣٧٥هـ) ص ١٤ س ١٥ (عن محمد ابن علي الباقر)؛ اللمع ص ٩٦ س ٣، ص ١٤٢ س ٢؛ القشيري ص ١٢٨ س ٢٢؛ نشر المحاسن ج ٢ ص ١٨ س ٢٤؛ عوارف ج ٣ ص ٨١ س ١٥، ص ٨٤ س ٦، ٢٣؛ جامع ج ١ ص ١٢ س ١؛ كنوز ج ١ ص ١٣ س ٣٦؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٥٩ س ١٣. ٣ سورة الاعراف ١٩٩. وقارن آداب الصحبة ص ٤٣ س ٧؛ القشيري/شرح ص ٥٠ س ١٣.

الله[4] قال: إنّ الرجل ليأتي العالم[8] فما يتعلّمه من أدبه أحبّ إليه ممّا يتعلّمه من حديثه[9]. وقال ذو النون[10] المصري[11]: [٥] إنّ الله[12] زيّن الإسلام بالعلم ورفعه بالأدب وأكرمه بالتقوى. وقال أبو جعفر[13]: الأدب ميراث حسن المعاملة بالإخلاص مع الله[14]. وقال النباجي[15]: [٦] لكلّ شيء خادم وخادم[16] الدين الأدب. [٧] وقال النباجي[17]: الأدب حلية الأحرار[٨] وهو حسن الصحبة مع الأكابر وقبول أقوالهم[18] والاقتداء بآدابهم وأخلاقهم والتزام حرماتهم وحسن الخلق مع الأقران والرفقاء. قال أبو عُبيد النسوي[19]: الأدب في العباد[20] أحسن وأشرف[21] من طول الظماء في الهواجر ودوام السهر في الليالي لأنّ الأدب يوجب القربة والظماء والسهر يوجبان الأجر والثواب[22] ومن ظهر[23] فيه آداب المريدين استبشرت الملائكة برؤيته وافتخر[24] أهل الجنّة بمشاهدته. قال الصُّبَيْحي[25]: [٩] سيرة الأولياء ثلاثة: الورع والأدب وحسن العبادة[26]. وقال سهل بن عبد الله[27]: [١٠] لا يسلم من الهوى إلاّ الأنبياء وبعض الصدّيقين ليس كلّهم وإنّما يسلم من الهوى من ألزم نفسه الأدب لأنّ الحكماء قالوا: إنّ أزين شيء في العبيد[28] الأدب. [١١] وقال سهل بن عبد الله[29]: الاستخفاف بالأدب

8 ساقط في س. 9 [ومن شربك... حديثه]: ساقط في ل. 10 ل: النوم. 11 ل: + رضي الله عنه. 12 ل: + تعالى. 13 س: حفص. 14 [وقال ابو جعفر... الله]: ساقط في ل. 15 ل: الناجي. 16 ساقط في ل. 17 ل: ايضا. 18 [وقال الناجي لكل... اقوالهم]: س: وقال الناجي الادب حلية الاحرار وهو حسن الصحبة مع الاكابر وقال لكل شيء خادم وخادم الدين الادب وقبول الاقوال. 19 [ابو عبيد النسوي]: س: ابو عبد الله البري. 20 س: العبادة. 21 [احسن واشرف]: س: اشرف واحسن. 22 [قال ابو عبيد... والثواب]: ساقط في ل. 23 ل: ظهرت. 24 ل: وافتخر. 25 ب: الحسي (؟). 26 [والادب... العبادة]: س: وحسن الادب والعبادة. 27 [بن عبد الله]: ساقط في س. 28 س: العبد. 29 [بن عبد الله]: ساقط في س. 30 [وقال سهل... الايمان]: ساقط في ل.

٤ هو ابو عبد الله شريك بن عبد الله النخعي الكوفي (توفي ١٧٧هـ). راجع تهذيب ج ٤ ص ٣٣٣، شذرات ج ١ ص ٢٨٧. ٥ هو ابو الفيض ثوبان بن ابراهيم ذو النون المصري (توفي ٢٤٥هـ). راجع طبقات ص ١٥ والمراجع المسجلة هناك. ٦ هو ابو عبد الله سعيد بن يزيد النباجي، من اقران ذي النون المصري. راجع السمعاني ورقة ٥٥٢ب، نفحات ص ٩١. ٧ راجع نفحات ص ٩١ س ١٣. ٨ راجع نفحات ص ٩١ س ١٢، وقارن لباب ص ٢٣٤ س ١١. ٩ هو الحسين بن عبد الله بن بكر ابو عبد الله الصبيحي. راجع طبقات ص ٣٢٩ والمراجع المسجلة هناك؛ نفحات ص ١٦٣. ١٠ هو ابو محمد سهل بن عبد الله التستري (توفي ٢٨٣هـ). راجع طبقات ص ٢٠٦ والمراجع المسجلة هناك. ١١ راجع حقائق ورقة ٣٦٠ب س ١٨. وقارن

يدعو إلى الاستخفاف بالحرمة والاستخفاف بالحرمة يدعو إلى ترك التعظيم وفي ترك التعظيم ترك الشكر وبترك الشكر يُخشى مفارقة الإيمان[30] لأنّ إيمان العبد لا يصحّ[31] إلاّ بالأدب[32] وسوء الأدب يدلّ على قلّة المعرفة . وقال أبو[33] عثمان:[١٢] لم أر[34] للعبد[35] منزلة[36] خيراً له[37] من الأدب الصالح لأنّ حياة[38] العقل الأدب[١٣] وبالأدب يبلغ العبد إلى سنيّ الأحوال ورفيع الدرجات في الحالين[39]. وقيل: الأدب حفظ لسانك إذا نطقت وحفظ قلبك إذا خلوت . وقيل: الأدب تعظيم من هو[40] فوقك والرفق بمن هو[41] دونك وحسن معاشرتك[42] مع أقرانك . وقيل: العاقل من أبصر العواقب[١٤] والأديب من أحكم التجارب . وقيل: الأدب كفّ[43] اللسان وحفظه[44] وذلّة النفس[45] وسلامة القلب . وقيل: أدب العارف فوق كلّ أدب لأنّ معروفه[46] مؤدّب قلبه[47].[١٥] وقال سريّ[48] السقطي[١٦] رحمة الله عليه[49]: حسن الأدب من كمال العقل .

٨ فمن آدابهم منعهم أنفسهم عن الشهوات . وقال أبو حفص[١] ابن[1] أخت بشر الحافي[٢] يقول: تشهّى بشر الحافي[2] سفرجلة فقالت أمّي: اذهب واطلب سفرجلة . قال فجئت بها فأخذها[3] وجعل يشمّها ثمّ وضعها بين يديه فقالت

31 [لان... لا يصح]: ب: يصخ . ل: لا يصلح العبد . 32 ل: باداب . 33 ساقط في س . 34 س: ارا . 35 س: العبد . 36 ساقط في ل . 37 ساقط في ل . 38 ل: الحياة . 39 [وبالادب... الحالين]: ساقط في ل . 40 ساقط في س ل . 41 ساقط في س ل . 42 ل: المعاشرة . 43 ل: حفظ . 44 ل: وحفظ . 45 [وذلة النفس]: ل: زلة . 46 س: معرفته . 47 [وقيل... قلبه]: ساقط في ل . 48 ل: سر . 49 [رحمة الله عليه]: ساقط في س . ل: رضي الله عنه .

٨ 1 ب: بنت . 2 ساقط في س . 3 ب: فأخذ .

القشيري ص ١٢٩ س ٢٥ ؛ معجم الأدباء ج ١ ص ٧٢ س ٩ . ١٢ هو ابو عثمان سعيد بن اسماعيل الحيري (توفي ٢٩٨هـ) ؛ راجع طبقات ص ١٧٠ والمراجع المسجلة هناك . ١٣ قارن معجم الادباء ج ١ ص ٦٩ س ٩ ؛ G. E. von Grunebaum, Medieval Islam (Chicago 1953), p. 252 . ١٤ قارن محاضرات الادباء ج ١ ص ١٣ س ٤ . ١٥ راجع القشيري ص ١٢٩ س ٢٧ (عن ذي النون) . ١٦ هو ابو الحسن السري بن المغلس السقطي (توفي ٢٥١هـ) . راجع طبقات ص ٤٨ والمراجع المسجلة هناك .

٨ ١ هو ابو حفص عمرو بن سلمة الحداد النيسابوري (توفي بعد ٢٦٠هـ) . راجع طبقات ص ١١٥ والمراجع المسجلة هناك . ٢ هو ابو نصر بشر بن الحارث الحافي (توفي ٢٢٧هـ) . راجع طبقات ص ٣٩ والمراجع المسجلة هناك .

أمّي: يا أبا نصر كلها قال: ما أطيب ريحها[4] فما زال يشمّها حتّى مات ولم يذقها[5].٣

٩ ومن آدابهم تقريبهم الأجل وتقصيرهم الأمل.١ قال سريّ السقطيّ:[1] كان معروف الكرخيّ٢ يؤذّن ويقيم ولا يتقدّم فقدّم بعض أصحابه وهو محمّد ابن أبي توبة٣ ليصلّي فقال محمّد: إن تقدّمت وصلّيت بكم هذه الصلاة لم أصلّ بكم صلاةً أخرى فقال معروف: وأنت تحدّث نفسك أن تبلغ إلى صلاة أخرى![1]؟ نعوذ بالله[2] من طول الأمل فإنّه يمنع[3] خير العمل ، ولم يصلّ خلفه .٤ وقال عليّ بن[4] عبد الرحيم الصوفيّ:٥ من قصّر أمله واستوفى عمله لم يبق عليه حظّ يشغله[5].

١٠ ومن آدابهم رؤية عيوب أنفسهم وقلّة الرضا عنها[1]. قال[2] أبو سعيد الزياديّ: كان أبو حاتم العطّار١ ظاهره ظـــاهر الفجّار وباطنه باطن الأبرار[3] وكان ربّما يتكلّم ويقول للفقراء: سلوني ولا تــألوني عن حالي واعفـــوا لي عن مكاني واجعلوني لكم كالفتيلة أحرق نفسي وأضيء لكم[4]. وكان[5] إذا[6] نظر إلى أصحاب المرقّعات والفوط[7] من الصوفيّة يقول: يا أصحابنا قد نشرتم أعلامكم وضربتم[8] طبولكم فيا ليت شعري في اللقاء[9] أيّ رجـــال[10] تكونون .٢

[4]س: رائحتها . [5][وقال ابو حفص... يذقها]: ساقط في ل .

٩ [1][قال سري... اخرى]: ساقط في ل . [2][نعوذ بالله]: ل: ويتعوذ معروف الكرخي . [3]ل: + من . [4]س: ابن . [5][ولم يصل... يشغله]: ساقط في ل .

١٠ [1]بس: عنهم . [2]س: وقال . [3][وباطنه باطن الابرار]: ساقط في ب . [4][وقال ابو سعيد... لكم]: ساقط في ل . [5]ل: + ابو حاتم (والصواب: حاتم) العطار . [6][وكان اذا]: س: واذا . [7]ل: والفوت . [8]ل: وضرتم . [9]ساقط في ب . [10]س: الرجال .

---

٣ راجع تاريخ بغداد ج ٧ ص ٧٤ س ١٥ ؛ ابن عساكر ج ٣ ص ٢٢٤ س ١١ .

٩ ١ قارن البيان والتبيين ج ٣ ص ١٠٣ س ١٣ ، ص ١٢٨ س ٦ ؛ عيون ج ٢ ص ٣٥٦ س ١٣ ؛ تقدمة المعرفة ص ١٠١ س ١٠ ؛ روضة العقلاء ص ١٢ س ١٩ ؛ قوت ج ٢ ص ١٧٣ س ٣ . ٢ هو ابو محفوظ معروف بن فيروز الكرخي (توفي ٢٠٠هـ) . راجع طبقات ص ٨٣ والمراجع المسجلة هناك . ٣ اسمه في حلية ابو توبة . ٤ راجع حلية ج ٨ ص ٣٦١ س ١٢ ؛ صفوة ج ٢ ص ١٨٠ س ٥ . وقارن البيان والتبيين ج ٣ ص ٩٦ س ٤ ؛ حلية ج ٨ ص ٣٦٤ س ١٤ . ٥ هو ابو الحسن علي بن عبد الرحيم الواسطي القناد الصوفي (توفي ٣٢٤هـ) . راجع السمعاني ورقة ٤٦٢آ .

١١ ومن[1] آدابهم علمهم بأقدار أنفسهم . قال الجنيد:[١] العلم أن تعلم[2] قدرك ومن عرف قدره هانت عليه العبوديّة .

١٢ ومن آدابهم المداومة على المجاهدة في كلّ الأحوال . قال إبراهيم بن[1] أدهم[١] لرجل في الطواف: إعلم أنّك لا تنال درجــة الصالحين[2] حتّى تجوز[3] ستّ عقبات:[4] أوّلها[5] تغلق باب النعمة وتفتح[6] باب الشدّة والثاني تغلق باب العزّ[7] وتفتح باب الذلّ والثالث تغلق باب الراحة وتفتح باب الجهد والرابع تغلق باب النوم وتفتح باب السهر والخامس تغلق باب الغنى وتفتح باب الفقـــر والسادس[8] تغلق باب الأمل وتفتح باب الاستعداد للموت .[٢]

١٣ ومن[1] آدابهم أن لا يجالـوا[2] الفقراء ومعهم سبب . كذلك حُكي عن الجنيد أنّه قال: جـاء إبراهيم الصيّاد[3][١] إلى سريّ وهو متّزر بحصير فأشار سريّ إلى بعض جلسائه فأتى بجبّـــة صوف فامتنع من لبسه فقال له سريّ: خذه فإنّه كان معي عشرة[4] دراهم من وجـــه طيّب فدفعتهـــا[5] حتّى اشتريت[6] هذه الجبّة . فقال له[7]: أنت تقعـــد مع الفقراء ومعك عشرة[8] دراهم؟ وامتنع من لبسه .[٢]

١١ [1]هذه الفقرة ساقطة في ل . [2]س: + نفسك .

١٢ [1]س ل: ابن . [2]في ب توجد دال مشطوبة تحت «لجين» (لعله قصد كتابة كلمة «الصادقين») . [3]ل: تجوزت . [4]ب ل: عقــاب . [5]ب: اولــه . [6]ل: ويفتح . [7]س: العزة . [8]س: والثالث .

١٣ [1]هذه الفقرة ساقطة في ل . [2]س: يجالس . [3]س: الصاد . [4]س: عشر . [5]س: قد بعتها . [6]في ب يوجد الحرفان «ها» فوق التاء الاخيرة . [7]ساقط في س . [8]س: عشر .

---

١٠ ١ هو ابو حاتم العطار البصري من اقران ابي تراب . راجع نفحات ص ٥٢ . ٢ راجع المريدون فقرة ١٢٠ ، نفحات ص ٥٢ س ١٦ ، ١٨ . وقارن الملامتية ص ١٠١ س ٨ : واحب مشايخهم التزيي بزي الشطار والاستعمال بعمل الابرار .

١١ ١ هو ابو القاسم الجنيد بن محمد (توفي ٢٩٧هـ) . راجع طبقات ص ١٥٥ والمراجع المسجلة هناك .

١٢ ١ هو ابو اسحاق ابراهيم بن ادهم بن منصور (توفي ١٦٢هـ) . راجع طبقات ص ٢٧ والمراجع المسجلة هناك . ٢ راجع طبقات ص ٣٨٥ س ١ ؛ القشيري ص ٨ س ١٧ ، ص ٤٩ س ٦ ؛ غنية ج ٢ ص ١٨٢ س ٢٤ ؛ تذكرة الاولياء ج ١ ص ١٠٠ س ١٦ ؛ نشر المحاسن ج ٢ ص ١٠٧ س ١ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٧٧ س ١٨ .

١٣ ١ هو ابو اسحاق ابراهيم الصياد البغدادي . راجع نفحات ص ٤٦ . ٢ راجع نفحات ص ٤٦ س ٢٠ .

١٤ ومن آدابهم استعمال الورع ظاهراً وباطناً[1]. قال[2] الله تعالى: ﴿وَذَرُوا ظاهِرَ الإثْمِ وَباطِنَهُ﴾ .[١] قال يحيى بن مُعاذ الرازيّ:[٢] الورع ورعان ورع في الظاهر وورع[3] في الباطن فأمّا ورع[4] الظاهر فلا يتحرّك[5] إلاّ لله[6] وأمّا ورع الباطن فلا يدخل قلبه[7] شيء سوى الله .[٣]

١٥ ومن آدابهم آداب[1] لزوم الفقر[2]. قال إبراهيم بن[3] فاتك[4]:[١] نعت الفقير السكون عند العدم والبذل والإيثار عند الوجود .[٢]

١٦ ومن آدابهم قلّة الرضا عن النفس وسوء الظنّ بها في كلّ حال . قال عبد الله بن مبارك[1]:[١] لا يحسن الظنّ بنفسه إلاّ من لا يعرف غدر[2] نفسه . وقال ذو النون المصريّ[3]: أعرف الناس بنفسه أسوأهم بها ظنّاً .[٢]

١٧ ومن[1] آدابهم في السفر حفظ الهمّ وحسن الصحبة وخدمة الرفقاء وترك الخيانة في الأسباب . وسئل رُوَيم[١] عن أدب المسافر قال: أن لا يجاوز[2] همّه[3] قدمه[4] وحيثما[5] وقف[6] قلبه يكون منزله .[٢] قال محمّد بن إسماعيل الفرغانيّ:[٣] كنّا

١٤ 1س ل: + قال الله تعالى: واسبغ عليكم نعمه ظاهرة وباطنة وزجرهم (ل: وجزرهم) عن المخالفة ظاهرا وباطنا . 2س: وقال . 3ل: ورع . 4ل: + في . 5س: يتجرا . 6ل: الله . 7س: عليه .

١٥ 1ساقط في س . 2[ومن اداابهم... الفقر]: ساقط في ل . 3س: ابن . 4[بن فاتك]: ساقط في ل .

١٦ 1[بن مبارك]: ساقط في ل . 2ل: قدر . 3ساقط في س . [وقال... المصري]: ل: قال فارس .

---

١٤ ١ سورة الانعام ١٢٠ . ٢ هو ابو زكريا يحيى بن معاذ بن جعفر الرازي الواعظ (توفي ٢٥٨هـ) . راجع طبقات ص ١٠٧ والمراجع المسجلة هناك . ٣ راجع القشيري ص ٥٤ س ١٢ . وقارن عوارف ج ٤ ص ٢٤١ س ١٤ .

١٥ ١ هو ابراهيم بن فاتك وقيل احمد بن فاتك ، ابو الفاتك البغدادي . راجع نفحات ص ١٥٢ . ٢ راجع حقائق ورقة ٩١آ س ١٣ (عن ابراهيم الخواص) ؛ الكلاباذي ص ٩٦ س ١ ؛ القشيري ص ١٢٤ س ٣٣ ، ص ١٢٥ س ٣٧ ، ص ١٢٧ س ٢٠ ؛ كشف المحجوب ص ٣٠ س ١٠ ؛ عوارف ج ١ ص ١١٩ س ٤١ ، ج ٤ ص ٢٤٣ س ٤ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ١٩٥ س ٢٢ (كلها عن احمد بن محمد النوري) ؛ نفحات ص ٦٣ س ٥ (عن محمد بن منصور الطوسي) ؛ فقرة ٦٨ (عن ذي النون) .

١٦ ١ هو عبد الله بن المبارك المروزي (توفي ١٨١هـ) . راجع معارف ص ٥١١ ؛ حلية ج ٨ ص ١٦٢ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ١٣١ ، ١٣٣ ؛ شذرات ج ١ ص ٢٩٥ . ٢ قارن الكواكب الدرية ج ١ ص ٢١٦ س ٩ (عن الجنيد) .

نسافر[6] مقدار عشرين سنة[٣] أنا وأبو بكر الزقّاق[٤] وأبو بكر[7] الكتانيّ[٥] لا نختلط بأحد من الناس ولا نعاشر أحداً فإذا قدمنا الى بلد كان[8] فيه[9] شيخ سلّمنا عليه وجلسنا عنده ساعةً ثمّ رجعنا إلى المسجد فيتقدّم الكتانيّ ويصلّي[10] من أوّل الليل إلى أن يصبح[11] ويختم القرآن ويجلس الزقّاق مستقبل القبلة وأقعد[12] متفكّراً[13] إلى أن يصبح[14] ثمّ نصلّي[15] صلاة الغداة بوضوء العتمة. قال: فإذا وقع معنا إنسان ينام كنّا نراه أفضلنا.[٦] وسُئل أبو عمران الطبرستانيّ[٧] عن العجز الذي يلحق المسافر في سفره فقال[16]: قال الله تعالى: ﴿فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ﴾[٨] يعني لا[17] تبالِ[18] ما يلحقك في سفرك بعد أن تكون متوجّهاً إلى ربّك.[٩]

١٨ ومن آدابهم أخذ الرفق من الله تعالى[1] وترك ما يترك لله تعالى. قال أحمد بن خضرويه:[١] من أخذ من الله تعالى[2] أخذ بعزّ ومن ترك لله ترك بعزّ ومن أخذ

١٧ [1] الفقرات ١٧–٢٠ ساقطة في ل. [2] كذا اللمع، طبقات، القشيري، عوارف، نفحات. ب س: يجوز. [3] س: قدميه. [4] س: وحيث ما. [5] س: وقع. [6] س: مسافرين. [7] [الزقاق وابو بكر]: ساقط في ب. [8] ساقط في س. [9] س: فيها. [10] س: + بنا. [11] س: نصبح. [12] س: + أنا. [13] س: متفكر. [14] س: اصبح. [15] ب: + كلانا. [16] س: قال. [17] س: ما. [18] ب س: تبالي.

١٨ [1] ساقط في س. [2] ساقط في س.

---

١٧ ١ هو ابو محمد رويم بن أحمد (توفي ٣٠٣هـ). راجع طبقات ص ١٨٠ والمراجع المسجلة هناك. كان اول الصوفية من بين اهل الظاهر؛ راجع I. Goldziher, *Die Zāhiriten* (Leipzig 1884), p. 112. ٢ راجع اللمع ص ١٨٩ س ٦؛ طبقات ص ١٨١ س ٢؛ القشيري ص ١٣١ س ١٥؛ المريدون فقرة ١١٣؛ تذكرة الاولياء ج ٢ ص ٦٦ س ٧؛ عوارف ج ٣ ص ٩٨ س ٥؛ نفحات ص ٩٧ س ٧. وقارن كشف المحجوب ص ٤٤ س ١٠: الصوفي لا يسبق همته خطوته البتة (عن المرتعش)؛ غنية ج ٢ ص ١٧٨ س ٢٥. ٣ هو ابو الفتح محمد بن اسماعيل الفارسي الفرغاني (توفي ٣٣١هـ). راجع السمعاني ورقة ٤٢٤آ؛ شذرات ج ٢ ص ٣٢٩ (وكتبته هناك ابو بكر). ٤ هو ابو بكر احمد بن نصر الزقاق الكبير. راجع القشيري ص ٢١؛ نفحات ص ١٧٦؛ الشعراني ج ١ ص ١١٧. ٥ هو ابو بكر محمد بن علي بن جعفر الكتاني (توفي ٣٢٢هـ). راجع طبقات ص ٣٧٣ والمراجع المسجلة هناك؛ نفحات ص ١٧٧. ٦ راجع اللمع ص ١٨٩ س ٩؛ القشيري ص ١٣١ س ٩. ٧ روى عن ابن الفرجي الذي توفي في الرملة بعد ٢٩٠هـ (راجع طبقات ص ١٤٦). ٨ سورة القصص ٧. ٩ راجع اللمع ص ١٧١ س ١٥، ص ١٩٠ س ١٤.

١٨ ١ هو ابو حامد أحمد بن خضرويه البلخي (توفي ٢٤٠هـ). راجع طبقات ص ١٠٣ والمراجع المسجلة هناك.

عن[3] غير الله أخذ بذلّ ومن ترك لغير الله ترك بذلّ.

١٩ ومن آدابهم حفظ الأدب مع الله تعالى[1] في الخلوة. قال أبو يزيد: ١ قمت ليلةً أصلّي فعييت[2] فجلست ومددت رجلي فسمعت هاتفاً يهتف بي يقول: من يجالس[3] الملوك ينبغي أن يجالس بحسن الأدب.٢ وقال أبو[4] محمّد الجُرَيري[5]:٣ جلست ليلةً في الخلوة فمددت[6] رجلي فأخذني النوم فسمعت كأنّ قائلاً يقول لي: ما هكذا يجالس العبيد السادة.٤ قال[7] سريّ السقطيّ: رجعت من بعض المغازي[8] فمررت بجدار فألقيت نفسي على قفاي ومددت رجلي على الجدار لأستريح فهتف بي هاتف: يا سريّ هكذا يجلس العبيد بين يدي الموالي؟٥

٢٠ ومن آدابهم حفظ أحكام الفقر مع الفقراء. قال أبو سعيد الخرّاز: ١ دخلت الرملة فذهبت إلى أبي جعفر القصّاب فبتّ عنده ثمّ خرجت من الرملة إلى بيت المقدس فجاء إلى بيت المقدس خلفي وقد حمل معه كُسيرات وقال: اجعلني في حلّ، كان[1] هذا في البيت ولم أدر[2].٢

[3]س: من.

١٩ [1]ساقط في س. [2]س: نعست. [3]س: جالس مع. [4]ساقط في س. [5]س: الحـريري. [6]س: ومددت. [7]س: وقال. [8]ب: المعازي. س: مغاري.

٢٠ [1]ب: وكان. [2]س: ادري.

---

١٩ ١ هو ابو يزيد طيفور بن عيسى البسطامي (توفي ٢٦١هـ). راجع طبقات ص ٦٧ والمراجع المسجلة هناك. ٢ راجع اللمع ص ٢٠١ س ٦ ؛ طبقات ص ٦٩ س ٦ ؛ صفوة ج ٤ ص ٩١ س ١٥ ؛ الشعراني ج ١ ص ١٠٠ س ٢٥ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٥٠ س ٨. وقارن المريدون فقرة ١٢٤. ٣ هو ابو محمد أحمد بن محمد بن الحسن (او الحسين) الجريري (توفي ٣١١هـ). راجع طبقات ص ٢٥٩ والمراجع المسجلة هناك. ٤ راجع صفوة ج ٢ ص ٢٥٢ س ١٧ ؛ نشر المحاسن ج ٢ ص ٢٠ س ٢٣. وقارن القشيري/شرح ص ١١٣ س ١٧ ؛ المنتظم ج ٦ ص ١٧٥ س ٣. ٥ راجع حلية ج ١٠ ص ١٢٠ س ٢٠ ؛ تاريخ بغداد ج ٩ ص ١٨٧ س ٢٠، ص ١٨٨ س ١ ؛ ابن عساكر ج ٦ ص ٧٤ س ٢٧، ص ٧٥ س ٣ ؛ صفوة ج ٢ ص ٢١٥ س ١٧ ؛ عوارف ج ٣ ص ٨٨ س ٢٨ ؛ البداية والنهاية ج ١١ ص ١٤ س ١. وقارن نفحات ص ١٢٨ س ١٤ (عن محمد بن أبي الورد) ؛ الانوار القدسية للشعراني (بيروت ١٩٦٦) ج ٢ ص ٧٣ س ١٤ (عن ابراهيم بن ادهم).

٢٠ ١ هو ابو سعيد احمد بن عيسى الخراز (توفي ٢٧٧هـ). راجع طبقات ص ٢٢٨ والمراجع المسجلة هناك. ٢ راجع اللمع ص ٢٠٥ س ١٤.

٢١ ومن آدابهم أن لا يواجهوا أحداً بمكروه بحال[1]. عن أنس بن[2] مالك[3] قال: كان رسول الله صلّى الله عليه وسلّم لا يواجه أحداً بشيء يكرهه .١

٢٢ ومن آدابهم حرصهم على أن يجمعوا إخوانهم على رفق . عن عليّ رضي الله عنه[1] قال: لأن أجمع ناساً من إخواني على صاع من الطعام أحبّ إليّ من أن أدخل سوقكم فأبتاع[2] نسمة[3] فأعتقها[4]. قال[5] رسول الله صلّى الله عليه وسلّم: إنّ[6] أسرع صدقة تصدع[7] إلى السماء أن يضع[8] الرجل طعاماً طيّباً ثمّ يجمع عليه ناساً من إخوانه .١

٢٣ ومن آدابهم تعظيم الأكابر والرفق بالمريدين وحسن العشرة مع الإخوان لأنّ النبيّ صلّى الله عليه وسلّم قال: ليس منّا من لم يرحم صغيرنا ويوقّر كبيرنا .١ ولم يقل النبيّ[1] صلّى الله عليه وسلّم: الصغير والكبير[2]، أي[3] من يقبل نصيحة[4] الأكابر والمشايخ ومن فوقه في الحال والعلم والسنّ. وقوله كبيرنا هو الذي يدلّ[5] الصغير على سبيل الرشد وينصحه نصيحة[6] شفقة ورفق .٢

٢٤ ومن[1] آدابهم[2] أدب[3] الأكابر وهو[4] أن يستعمل الأدب ليأخذ الصغير عنه طريقته وشمائله ؛ وأحسن الأدب ما يؤخذ عنه استعمالاً[5] لا قولاً.

٢١ [1]ب: بحال (؟) . [2]س: ابن . [3]ل: + رضي الله عنه .

٢٢ [1][رضي الله عنه]: س: رضه . [2]س: فابتا . [3]س: بسمة . [4][من علي... فاعتقها]: ساقط في ل . [5]س: + قال . [6]ساقط في ل . [7]س ل: تصعد . [8]ل: يصنع .

٢٣ [1]س: رسول الله . [2][ولم... والكبير]: ساقط في ل . [3]ب س: ان . [4]س: بصحبة . [5][وقوله... يدل]: ل: ويدل . [6]ساقط في ل .

٢٤ [1]هذه الفقرة ساقطة في ل . [2]س: مواجب . [3]س: آداب . [4]ساقط في س . [5]س: + مفعو ، لكنه مشطوب .

---

٢١ ١ راجع آداب الصحبة ص ٣١ س ٨ ، والمراجع المسجلة في س ٢٢ ، الفتح الكبير ج ٢ ص ٣٧٤ س ١ .

٢٢ ١ الفتح الكبير ج ١ ص ٢٩١ س ٥ (عن كتاب الاخوان لابن ابي الدنيا) .

٢٣ ١ راجع ونسنك ج ٢ ص ٢٣٦ ، مادة «رحم» ؛ الادب المفرد ص ٧١ س ٢ ، ٨ ، ١٨ ؛ آداب الصحبة ص ٧٥ س ١٢ ؛ احياء ج ٢ ص ١٣٦ س ١٩ ؛ الاربعين ص ٧٥ س ١٤ ؛ مجمع الزوائد ج ٨ ص ١٤ س ٦ ، ١٢ ، ١٥ ؛ جامع ج ٢ ص ١١٦ س ١٢ ؛ كنوز ج ٢ ص ١٥٤ س ١٢ ؛ الفتح الكبير ج ٣ ص ٦٨ س ٥ . ٢ قارن مناهج العارفين ورقة ٢٦ب ، س ١١ : فلم يقل يرحم الصغير ويوقر الكبير بل اضافهم اليه فيرحم كل صغير سلك طريق الارادة فيدله على سبيل الحق وطريقته ويوقر كل كبير بلغ محل الائمة بحسن الاقتداء بمن به القدوة وهو المصطفى صلعم فلا يخالفه في أعماله وأقواله .

٢٥ ومن آدابهم حفظ الجوارح على اتّبـــاع الأوامر . قال[1] أبو بكر الورّاق:[١] الأدب حفظ لسانك إذا نطقت وحفظ قلبك إذا خلوت[2] وحفظ عينك إذا خرجت وحفظ حلقك[3] إذا أكلت وحفظ يدك[4] إذا بسطت[5] وحفظ[6] رجلك[7] إذا مشيت وحفظ أوقاتك في جميع متصرّفاتك[8] فمن لم يحفظ[9] جوارحه وأهمل وقته رجعت جوارحه إلى سوء الأدب ومن حفظ وقته وراقب سرّه حفظ الله[10] عليه أوقاته وجوارحه .

٢٦ ومن[1] آدابهم ما قال محمّد بن عليّ الترمذيّ[١] قال: إنّ الأدب أن يحافظ في معاملته بحيث لا[2] يعيب[3] عليه[4] الكبير[5] ولا[6] يأخذ من الدنيا ما يعيب عليه الزهّاد[7] ولا[8] يقع له[9] من إيثـــار الدنيا على الآخرة[10] ما يعيب عليه الحكماء ويكون في خلوته[11] مع سيّده بحيث لا يعيب عليه الحفظـــة وأصل الأدب وتمامه أن لا ينظر بسرّه[12] إلاّ إلى مولاه ولا يطلب في الدارين[13] إلاّ رضاه .[٢]

٢٧ ومن آدابهم قلّة الأكل والنوم . قال الجنيد: الصوفيّ طعامه طعام المرضى ونومه نوم[1] الغرقى .[١] وقال محمّد بن عليّ الترمذيّ: اهجر النـــوم والأكل فإنّك إذا أكلت كسلت وإذا نمت غفلت[2].

٢٥ [1]س: وقال . [2]ل: حلوت . [3]ل: خلقك (كذا بس ايضاً ، غير انه يبدو أن النقطة فوق الخاء مشطوبة هناك) . [4]ل: يداك . [5]س: بطشت . [6]ساقط في ل . [7]ل: رجليك . [8]ل: متصرفاتك . [9][لم يحفظ]: ب: حفظ . [10]ل: + تعالى .

٢٦ [1]الفقرتان ٢٦–٢٧ ساقطتـــان في ل . [2]س: ما . [3]ب: + الكبـــير ، لكنه مشطوب . [4]ساقط في ب . [5]س: الكبر . [6]س: او لا . [7]س: الزهد . [8]س: او لا . [9]ساقط في س . [10][ايثار ... الاخرة]: س: الدنيا . [11]س: خلوانه . [12]س: الى بشرة . [13][في الدارين]: ساقط في س .

٢٧ [1]س: نو . [2]س: عقلت .

---

٢٥ ١ هو ابو بكر محمد بن عمر الوراق الترمذي . راجــع طبقات ص ٢٢١ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفحات ص ١٢٣ .

٢٦ ١ هو ابو عبد الله محمد بن علي الحكيم الترمذي (توفي بعد ٣١٨ه) . راجع طبقات ص ٢١٧ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفحات ص ١١٧ . ٢ قارن عوارف ج ٤ ص ١٣٢ س ١١ : وحاصل الجميع ان العبد ينبغي له ان يكون لمولاه ويريد كل ما يريد لمولاه لا لنفسه .

٢٧ ١ راجع الكلاباذي ص ٢٢ س ٤ ؛ كشف المحجــوب ص ٥٣ ؛ س ١٧ ؛ ابن عساكر ج ٦ ص ٧٨ س ٢٣ ؛ تذكرة الاولياء ج ١ ص ٢٨٢ س ١٣ (عن سري السقطي) .

٢٨ ومن آدابهم إيثار طاعة الله في كلّ الأحوال واتّهام النفس وقبول النصيحة من الإخوان[1]. قال أبو بكر الورّاق: من جوامع الأدب[2] أن[3] يطيع العبد مولاه سرّاً وعلناً[4] لا[5] يخالفه في لحظة ولا خطرة[6] ويحسن إلى من أساء إليه ولا يتّبع مراد النفس ويشكر عند النعمة ويصبر عند الشدّة ويتفضّل على من دونه ويقبل مشورة من يشير[7] عليه.

٢٩ ومن آدابهم أن لا[1] يشغلوا[2] جوارحهم[3] إلاّ في موافقة[4] مولاهم وأن يعذروا إخوانهم فيما يجري عليهم ولا يعيّرونهم إلاّ[5] في ارتكاب كبيرة أو ترك فريضة[6].١ قال محمّد بن حامد الترمذي[7]:٢ حسن الأدب مع الله أن لا تحرّك[8] شيئاً من جوارحك إلاّ في مرضاته وحسن الأدب مع الخلق أن يعذرهم[9] فيما يُجري الحقّ عليهم ولا يعيّرهم إلاّ في مخالفة فريضة أو سنّة. وقال أبو عثمان الحيري. من أدّب نفسه تأدّب به كلّ أحد ومن خالف أهل[10] الأدب تخطّى الحرمات[11] وصار[12] متبوعهُ بطّالين[13]. وقال يوسف بن[14] الحسين الرازي[15]:٣ قيمة كلّ عامل أدبه[16] فمن تعطّل من الأدب[17] فلا قيمة له. وقال محمّد بن الفضل:٤ من استعمل آداب الظاهر تأدّب بظاهره[18] ظاهر أصحابه ومن استعمل آداب الباطن وقعت له الهيبة في قلوب الخلق[19].

٢٨ 1[ومن آدابهم... الاخوان]: ساقط في ل. 2ل: الاداب. 3[الادب ان]: س: الاديان. 4س: وعلانية. ل: واعلانا. 5ل: ولا. 6ل: خطوة. [ولا خطرة]: س: وخطرة. 7س: يشرد. ل: يسر.

٢٩ 1[ان لا]: س: الا. 2س: يشغلو. 3ل: اجوارحهم. 4[في موافقة]: ل: بموافقة. 5يبدو ان هذه الكلمة ادخلت في ب فيما بعد. ساقط في س. 6[وان يعذروا... فريضة]: ساقط في ل. 7س: + يقول. 8ب: يتحرك. 9ب: تعتذرهم. 10[ومن... اهل]: س: وإن اهمل. 11س: الحركات. 12س: وصارا. 13[ان تعتذرهم... بطالين]: ساقط في ل. 14س: ابن. 15ساقط في بس. 16[قيمة... ادبه]: ل: كل عالم قيمته ادابه. 17ل: الاداب. 18س: باداية. 19[وقال محمد... الخلق]: ساقط في ل.

---

٢٩ ١ قارن المريدون فقرة ٨٨. ٢ هو ابو بكر محمد بن حامد الترمذي. راجع طبقات ص ٢٨٠ ، نفحات ص ١٥٧. ٣ هو ابو يعقوب يوسف بن الحسين الرازي (توفي ٣٠٤هـ). راجع طبقات ص ١٨٥ والمراجع المسجلة هناك؛ نفحات ص ٩٧. ٤ هو ابو عبد الله محمد بن الفضل بن العباس البلخي (توفي ٣١٩هـ). راجع طبقات ص ٢١٢ والمراجع المسجلة هناك؛ نفحات ص ١١٦ ؛ المنتظم ج ٦ ص ٢٣٩.

٣٠ ومن آدابهم حفظ السرّ ومراعاة[1] الظاهر . قال[2] أبو عثمان الحيريّ[3]: الأدب[4] أدبان أدب السرّ وأدب الظاهر فأدب[5] السرّ طهارة القلب من العيوب وأدب[6] الظاهر حفظ الجوارح من الذنوب ورداءة[7] الأخلاق .[1]

٣١ ومن آدابهم إيثار الخلق على أنفسهم في كلّ الأحوال[1]. كذلك سُئل عبد الله المعروف بالأخوين المروزيّ عن أدب هذه الطائفة فقال: أصل[2] آدابهم إيثار موافقة الخلق فيما وافق الحقّ على موافقة أنفسهم فيما دقّ وجلّ.

٣٢ ومن آدابهم حفظ شرائط الأدب على أنفسهم في القليل والكثير مخافةَ أن يتعدّى ذلك بهم إلى إهمال السنن والفرائض . قال عبد الله بن مبارك[1]: من تهاون بالأدب[2] عوقب بحرمان السنن ومن تهاون بالسنن عوقب بحرمان الفرائض ومن تهاون بالفرائض عوقب بحرمان التوحيد .[1]

٣٣ ومن آدابهم ترك الحظوظ وملازمة[1] الحقوق . كذلك حُكي عن عبد الله بن خفيف أنّه قال: تأدّب بآداب الله فإنّه من تأدّب بالله أفنى[2] حظوظه وألزمه[3] حقوقه .

٣٤ ومن آدابهم حفظ الوقت والاكتفاء بأقلّ القليل . كذلك قال سهل بن عبد الله[1]: من اكتفى باليسير في الملبس والمطعم لم يستعبده أحد من الخلق فقال[2]: وقيل ، الوقت أعزّ الأشياء فاشغله[3] بأعزّ الأشياء .[1]

٣٠ 1ل: ومراعات . 2ل: وقال . 3ل: الحيري . 4ل: الاداب . 5ل: فاداب . 6ل: واداب . 7ب: وزيادة . س: وردارة .

٣١ 1في ل بل ذلك «وحفظ الوقت» (فقرة ٣٤) . أما الفقرتان ٣٢-٣٣ ساقطتان . 2ساقط في س .

٣٢ 1س: المبارك . 2ب: الادب .

٣٣ 1س: وملازمت . 2[فانه... افنى]: ب: في . 3ب: والزم .

٣٤ 1[كذلك... عبد الله]: س: وقال سهل . 2[كذلك... فقال]. ساقط في ل . 3ب س: فاشملها .

---

٣٠ ١ قارن عوارف ج ٣ ص ١٠١ س ١٧ .

٣٢ ١ راجع عوارف ج ٢ ص ٨٩ س ٩ ؛ نشر المحاسن ج ٢ ص ١٩ س ٢٨ .

٣٤ ١ راجع فقرة ٤٠ ؛ عيوب النفس فقرة ١٩ . وقارن طبقات ص ١٦١ س ٦ (عن الجنيد) ؛ للملامتية ص ١١٠ س ١٥ ، ص ١١١ س ١ (عن ابي محمد سهل) .

٣٥ ومن آدابهم اختيار الفقر والقلّة والمسكنة استجلاباً بذلك محبّة النبيّ صلّى الله عليه وسلّم فإنّه رُوي عنه[1] أنّه قال: الفقر أسرع إلى من يحبّني[2] من السيل[3] من أعلى الوادي[4] إلى أسفله .١ وقال النبيّ صلّى الله عليه وسلّم للذي قال له إنّي أحبّك فقال[5]: استعدّ للفقر جلباباً[6].٢

٣٦ ومن[1] آدابهم ترك التدبير والاختيار . قال سهل بن عبد الله[2]: ذروا التدبير والاختيار تكونوا في طيب من العيش فإنّ التدبير والاختيار يكدّر<ان>[3] على الناس عيشهم .١ سمعت[4] النصراباذيّ٢ يقول في قول الله عزّ وجلّ[5]: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ﴾٣ قال تدبير المعيشة وسياسة النفوس .

٣٧ ومن آدابهم ترك التصدّر[1] ومجانبة الأستاذيّة والعمل في القيام بخدمة الإخوان والأصحاب . قال الجنيد: رأيت سريّاً[2] السقطيّ يوماً وهو كالواجد[3] عليّ فقال: ما هذه الجماعة التي بلغني أنّهم يجتمعون عندك؟ وكرّه لي ذلك فقلت: يا أبا الحسن[4] يجيئني[5] الرجل منهم جائع[6] فيقول أطعمني وعندي فضل فأطعمه ويجيئني الرجل وبه دم ويقول أريد الحجامة فأمنعه[7]؟ ويجيئني رجل[8] وهو عريان وقد كادت سوءته أن تبدو وعندي ما أكسوه فأمنعهم[9] ذلك؟ فقال لا تمنعهم[10] وانبسط ، وكلاماً نحوها[11].

٣٥ 1ساقط في س . [ومن آدابهم... عنه]: ل: روي عن النبي صلى الله عليه وسلم (يلي الفقرة السابقة مباشرة) . 2س: ان يحبني . 3ل: السيل . 4ل: الودي . 5ساقط في س . 6[وقال... جلبابا]: ساقط في ل .

٣٦ 1الفقرات ٣٦-٤٤ ساقطة في ل . 2[بن عبد الله]: ساقط في س . 3ب: تكدر . س: بكدر . 4س: وسمعت . 5[عز وجل]: س: تعالى .

٣٧ 1س: التصدير . 2بس: سري . 3ب: كالواحد . 4س: الحسين . 5س: يجيء . 6لعله من الافضل ان يقرأ هنا «جائعا» او «وهو جائع» . 7س: فامنعه . 8س: الرجل . 9س: فامنعهم . 10س: تمنعهم . 11س: نحو هذا .

---

٣٥ ١ راجع ونسنك ج ٣ ص ٥٣ مادة «سيل» ؛ النبلاء ج ٣ ص ٣٦ س ١٣ ؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٣١٣ س ١٦ ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٢٩٧ س ٥ ؛ ريتر ص ٢٢٨-٢٢٩ . ٢ راجع اللمع ص ٩٩ س ٧ ؛ وقارن امالي المرتضى ج ١ ص ١٢ س ٤ (عن علي) .

٣٦ ١ راجع حلية ج ١٠ ص ٢٠١ س ٢٠ ؛ شذرات ج ٢ ص ١٨٣ س ١١ . وقارن عوارف ج ٤ ص ٢٢٥ س ٥ . ٢ هو ابو القاسم ابراهيم بن محمد النصراباذي (توفي ٣٦٩هـ) . راجع طبقات ص ٤٨٤ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفحات ص ٢٣٠ . ٣ سورة فاطر ٣٤ .

٣٨ ومن آدابهم السياحات والأسفار في ابتداء الإرادة. قال يحيى الجلّاء[1] سمعت بشرًا[1] الحافي يقول: سيحوا فإنّ الماء إذا ساح طاب وإذا وقف تغيّر واصفرّ.[2]

٣٩ ومن آدابهم أن لا يقعد مع قوم على محكم[1] التجريد ومعه سبب. قال حسّان أخو سنان[2]: كان أبو تراب النخشبيّ[1] وأصحابه قد اجتمعوا فلحقهم فاقة وجوع فقال أبو تراب: ما قصّتكم تجتمعون وتجوعون؟ تفاتشوا! قال ففعلوا[3] فوُجد[4] مع واحد منهم شيء فقـــال له[5] أبو تراب: هب إنّك ما رحمتنا[6] <أ>لم[7] ترحم نفسك؟ وأخذ[8] ما كان معه وأنفقه على أصحابه ولم يُنله منه شيئًا[9] ففُتح عليه.

٤٠ ومن آدابهم اشتغالهم[1] بما وجب عليهم في[2] أوقاتهم دون الاشتغـــال بتدبير الأوقات المستقبلة. قال سهل بن عبد الله: الاشتغال[3] بوقت ماض[4] تضييع وقت ثان[5] قال: وقيل، الوقت أعزّ الأشياء فاشغله[6] بأعزّ الأشياء.[2] قال شقيق: حسرة أمور قد مضت وتدبير أمور قد بقيت ذهبت ببركة عمرك.

٤١ ومن آدابهم مطالعة الخلق بعين الشفقة والنصيحة دون غيرها. قال أحمد بن شاهوَيه[1] سمعت يحيى بن معاذ يقول: لا يصحّ[2] لطالب طلبه ولا لمريد

٣٨ [1]س: بشر.

٣٩ [1]س: حكم. [2][قال... سنان]: ساقط في ب. [3][تفاتشوا... ففعلوا]: س: تفاتشو ففعلو. [4]ب: فوجدوا. [5]ساقط في س. [6]س: رحمنا. [7]ب: لم. س: ما. [8]س: فأخـــذ. [9]ب‌س: شيء.

٤٠ [1]س: استعمالهم. [2]ساقط في ب. [3][بتدبير ... الاشتغال]: ساقط في س. [4]ب: ما مضى. [5]س: ثاني، ولعل الافضل «يأتي». [6]ب: فاشغلها.

---

٣٨ ١ انما اشتهر ابنه ابو عبد الله احمد بن يحيى الجلاء (انظر طبقات ص ١٧٦ والمراجع المسجلة هناك). ٢ راجع قوت ج ٤ ص ١٠١ س ١٩ ؛ تذكرة الاولياء ج ١ ص ١١١ س ٢٤ ؛ عوارف ج ٢ ص ١٥ س ٧.

٣٩ ١ هو ابو تراب عسكر بن حصين النخشبي (توفي ٢٤٥هـ). راجع طبقات ص ١٤٦ والمراجع المسجلة هناك.

٤٠ ١ راجع فقرة ١٥٩ ؛ القشيري ص ٣١ س ٢١ ؛ ابن عساكر ج ١ ص ٤٢٧ س ١٧ ؛ البداية والنهاية ج ١١ ص ٥٨ س ١٠ ؛ نفحات ص ٧٥ س ٧ ؛ شذرات ج ٢ ص ١٩٢ س ٢١ (جميع المصادر سوى القشيري عن ابي سعيد الخراز). ٢ راجع فقرة ٣٤.

عمله حتّى يكون منه ثلاث خصال: يلاحظ الأغنياء بعين النصيحة والفقراء بعين التواضع والنساء بعين الشفقة. قال شاه الكرماني[1][2]: من نظر إلى الخلق بعينه طالت خصومته معهم ومن نظر إليهم بعين الحقّ عذرهم على ما هم فيه وهل يستطيعون[4] غير ما جُبلوا[5] عليه؟[3]

٤٢ ومن آدابهم رياضة النفس[1] على الاكتفاء بالقليل من الكثير. قال عُبيد بن عمر[2]: سمعت بشراً[3] الحافي ورأيته[4] بباب الطـاق[1] فقلت له: ما تصنع في هذا[5] الموضع؟ فقال[6]: إنّ نفسي اشتهت عليّ منذ[7] ثلاثين سنةً خيـارةً فأبيت عليها فقـالت: إن لم تطعمني فاعرض عليّ فأرضى منه بالنظر دون الأكل، فجئت لأنظر إليها فأرضيها[8] بذلك.[2]

٤٣ ومن آدابهم ترك الشكوى في كلّ[1] الأحـوال، كما حُكي عن أبي يزيد[2] البسطاميّ أنّه قال: منذ عرفت الله ما شكوت أحداً قطّ لعلمي بقيام الله بأحوال العبيد، كما قرأت في بعض الكتب أنّ الله يقول: سوّيتُ الحاجات قبل الضرورات.

٤٤ ومن آدابهم توسعة الصدر فإنّها من شرف الهمّة. قال سهل بن عبد الله: كن شريف الهمّة فإنّ شرف الهمّة يوسّع[1] الصدر.[1]

٤١ 1ب: شاهوية. س: ساهويه. 2س: تصح. 3في ب توجد نقطة زائدة فوق الميم. 4ب س: يستطيعوا. 5س: جبروا.
٤٢ 1س: النفوس. 2س: محمد. 3س: بشر. 4ب: ورابته. 5[في هـذا]: س: بهذا. 6س: + لي. 7س: من. 8س: وارضيها.
٤٣ 1ساقط في س. 2[ابي يزيد]: س: بايزيد.
٤٤ 1ب: توسع.

---

٤١ ١ هو احمد بن [محمد بن] شاهويه البلخي. راجع طبقات ص ١١١. ٢ هو ابو الفوارس شاه بن شجاع الكرماني (توفي قبل ٣٠٠هـ). راجع طبقات ص ١٩٢ والمراجع المسجلة هناك. ٣ راجع الملامتية ص ١١٠ س ١٢ ؛ المريدون فقرة ٩٠.

٤٢ ١ محلة كبيرة ببغداد بالجانب الشرقي، تعرف بطاق اسماء. انظر ياقوت، معجم البلدان (بيروت ١٩٥٥م)، ج ١ ص ٣٠٨. ٢ راجع المريدون فقرة ١٢٢ ؛ وقارن الورع ص ٦٣ س ٤ ؛ قوت ج ١ ص ٢٣٠ س ٩.

٤٤ ١ قارن طبقات ص ٤٣٧ س ١٢ ؛ تاريخ بغداد ج ٧ ص ٢٢٩ س ٥ ؛ نفحات ص ٢٢٤ س ٦ ؛ شذرات ج ٢ ص ٢٧٨ س ١٨ (كلها عن جعفر الخلدي). وانظر صفوة ج ٢ ص ٢٥٠ س ١٧ (السلمي عن ابي عبد الله بن الجلاء).

٤٥ ومن آدابهم الأخذ من الدنيا بنيّة القوام على مقدار الكفاية دون اللذّة[1] والشهوة[2]. قال سفيان:[١] إذا أخذت من الدنيا شيئاً فخذه بنيّة القوام قوام الدين ثمّ ابصر في ذلك القوام[3] فإن أخذته للذّة نفسك وترفّهها[4] نعمةً وراحةً[5] فلا تنجو[6] من الحساب[7] حلالاً كان أو حراماً ويُخاف عليك من[8] العذاب في الشهوة[9]؛ والشهوة ثلاثة: شهوة في الأكل وشهوة في الكلام وشهوة في النظر فاحفظ[10] الأكل بالنيّة واللسان بالصدق والعين بالعبرة فمن <لم> يحفظ الأكل بالنيّة لا ينجو من الشهوة والحرام ومن لم يحفظ اللسان بالصدق[11] لا ينجو[12] من الكذب والغيبة ومن لم[13] يحفظ العين[14] على[15] العبرة[16] عمي عن الاعتبار.[٢]

٤٦ ومن[1] آدابهم أن يجتهدوا في أن يوافق حالهم لبستهم. قال <...> سمعت محمّد بن عليّ الكتّانيّ بمكّة يقول لأصحاب المرقّعات: إخواني والله لئن كان لباسكم هذا موافقاً لسرائركم فقد أحببتم تطلّع الناس عليها وإن كان مخالفاً فقد[2] هلكتم.[١]

٤٧ ومن آدابهم أن لا يقعدوا عن[1] الكسب إلاّ بعد أن يصحّ لهم التوكّل وطريقته[2]. سمعت محمّد بن عبد الله[١] يقول سمعت أبا عثمان الأدميّ يقول سمعت إبراهيم الخوّاص[٢] يقول: لا ينبغي للصوفيّ أن يتعرّض للقعود عن الكسب إلاّ

٤٥ 1ل: الذات. 2س: من الشهوة. ل: والشهوات. 3س: الثواب. [قال سفيان... القوام]: ساقط في ل. 4ل: وتريد بها. 5ل: ورحة. 6س: تنجوا. 7س: الحساب. 8ساقط في ل. 9س: السهوة. 10ب: واحفظ. 11[والعين... بالصدق]: ساقط في ب س. 12[لا ينجو]: ب: لتنجو. س: ولتنجوا. 13ساقط في ل. 14ب: العبرة. 15س: عن. 16[على العبرة]: لعل الافضل «بالعبرة».

٤٦ 1هذه الفقرة ساقطة في ل. 2س: لقد.

٤٧ 1ل: من. 2[يصح... وطريقته]: ل: يفتح الله لهم طريقة التوكل. 3[رجلا مطلوبا]: ب: رجل مطلوب. 4س: + باقية. 5س: اجل. 6ساقط في س. 7ب: يستمن. س: يستني. 8[سمعت محمد... يقول]: ساقط في ل. 9[سمعت... يقول]: ل: قال شيخ الجنيد. 10[مد اليد]: ل: الميل. 11ب: حد. ل: احد. 12ل: عن. 13س: زور.

---

٤٥ ١ هو ابو عبد الله سفيان بن سعيد الثوري (توفي ١٦١هـ). راجع الكواكب الدرية ج ١ ص ١١٥ ، شذرات ج ١ ص ٢٥٠. ٢ راجع كشف المحجوب ص ١٤٢ س ١٨ (عن حاتم الاصم).

٤٦ ١ راجع ابن مسكويه ص ١٤٦ س ٧ (عن ابن السماك).

أن يكون رجلاً مطلوباً[3] بتركه قد وقعت به حال من الأحوال فاقتطعه عن مواضع كسبه قد أغنته الحال عن المكاسب ؛ فأمّا ما كانت الحاجات[4] فيه قائمةً ولم يقع له عزوف يحول بينه وبين التكلّف فالعمل أولى به والكسب أحلّ له لأنّ القعود لا يصلح له[6] إن لم يستغنِ[7] عن التكلّف.[٣] وحُكي عن أبي حفص أنّه قال: تركتُ العمل فرجعت إليه ثمّ تركني العمل فلم أرجع إليه.[٤] سمعت أبا بكر الرازيّ يقول سمعت أبا القاسم الجريريّ يقول[8] سمعت الجنيد يقول[9]: كلّ صوفيّ عوّد نفسه مدّ اليد[10] إلى أخذ[11] الأسباب عند وقوع الشدائد فإنّه لا ينفكّ من[12] رقّ[13] نفسه ولا يحمله الصبر بحال.[٥]

٤٨ ومن آدابهم دقّة النظر في خفيّ مقامات التوكّل. سمعت محمّد بن شاذان يقول[1]: إنّي لأستحيي[2] من الله[3] أن أدخل البادية على التوكّل وإنّي[4] شبعان لئلّا[5] يكون شبعي زاداً[6] أتزوّد به[7].[١] سمعت أبا القاسم الرازيّ[8][٢] يقول سمعت أبا بكر بن[9] مُمشاد الدينوريّ[10][٣] يقول: من لم يدقّق النظر في حال التوكّل لا يصفو[11] له التوكّل ولا يصحّ لأنّ التوكّل سرّ بين الله وبين عبده[12] فإذا قصر في طرف منه حرّم الله عليه البلوغ إلى كماله[13].

٤٩ ومن[1] آدابهم في الكسب ما[2] سمعت أبا بكر محمّد بن عبد الله يقول سمعت

٤٨ 1[سمعت... يقول]: ل: قال ابو حمزة. 2س: استحي. 3س: + تعالى. ل: + عز وجل. 4ل: وانا. 5ل: ليلا. 6ب: زادي. 7[أتزود به]: ب: اتزود. ل: تزوده. 8س: المرازي. 9س: ابن. 10ساقط في ب. 11س: يصفوا. 12س: العبد. 13[سمعت ابا القاسم... كماله]: ساقط في ل.

٤٩ 1الفقرات ٤٩–٥١ ساقطة في ل. 2ب: مما.

---

٤٧ ١ هو محمد بن عبد الله [بن محمد] بن عبد العزيز بن شاذان ابو بكر الرازي (توفي ٣٧٦هـ). راجع تاريخ بغداد ج ٥ ص ٤٦٤ ، الوافي بالوفيات ج ٣ ص ٣٠٨. ٢ هو ابو اسحاق ابراهيم بن احمد الخواص (توفي ٢٩٠هـ). راجع طبقات ص ٢٨٤ والمراجع المسجلة هناك. ٣ راجع حقائق ورقة ٢١١ب س ٥ ؛ فقرة ١٤٣. ٤ راجع اللمع ص ١٩٦ س ٦ ؛ طبقات ص ١١٨ س ١٤ ؛ كشف المحجوب ص ١٥٥ س ١٨ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٥٨ س ٤. قارن الملامتية ص ١٠١ س ١٤ ؛ وانظر تلبيس ص ٢٨١ س ١٠. ٥ راجع فقرة ١٤٤ ؛ المريدون فقرة ١٥٥.

٤٨ ١ راجع حقائق ورقة ٢٢٦ب س ١١ (عن ابي حمزة) ؛ تلبيس ص ٣٠١ س ٣. ٢ هو جعفر بن احمد بن محمد ابو القاسم المقرئ الرازي (توفي ٣٧٨هـ). راجع طبقات ص ٥٠٩ ، نفحات ص ١٢٣. ٣ ذكر في طبقات ص ٥٠٩ (حيث اسمه ابو بكر بن مشاذ).

أبا عمرو الأنماطي[١] يقول: مكث أبو جعفر[3] الحدّاد[٢] عشر[4] سنين يكسب كلّ يوم ديناراً ويتصدّق به وربّما أنفقه على الفقراء وهو أشدّ النـــاس اجتهاداً ويخرج بين العشائين ويتصدّق من الأبواب ولا يفطر إلاّ في وقت ما أُحلّ له الميتة وكان من رؤساء المتصوّفة[5].[٣]

٥٠ ومن آدابهم محبّة الأسفار وصحبة الغرباء . أخبرنا أبو بكر الرازيّ قال[1] أخبرنا أحمد[2] بن صالح قال حدّثنا[3] أحمد بن محمّد المكيّ[١] حدّثنا[4] بشر بن أنس ابن راشد البزّاز حدّثنا[5] محمّد بن منصور[٢] قال حدّثني خلف[6] بن تميم[٣] عن سليمان بن ناجية <قال> سمعت سفيان الثوريّ يقـــول: وجدت قلبي يصلح[7] بين مكّة والمدينة بين قوم غرباء أصحاب عباء .[٤]

٥١ ومن آدابهم كراهية السؤال وأن لا يكون معه شيء يعطي غيـــره . سمعت جعفراً[1][١] يقول سمعت الجنيد يقول سمعت سريّاً[2] السقطيّ يقـــول: أعرف طريقاً مختصراً قصيراً[3] إلى الجنّة . قلت له[4]: ما هو؟ قال: لا تسأل أحداً شيئاً ولا تأخذ من أحد شيئاً ولا يكون معك شيء تعطي منه أحداً[5] شيئاً .[٢]

3س: حفص . 4س: عشرة . 5س: المتصرفة .

٥٠ 1ساقط في س . 2[أخبرنا احمد]: س: ابا احمد محمد . 3س: بن . 4س: بن . 5س: بن . 6س: حلف . 7س: فصلح .

٥١ 1س س: جعفر . 2ب س: سري . 3س: أقصد . 4ساقط في س . 5[منه احـــدا]: س: احداً منه .

---

٤٩ ١ هو علي بن محمد بن علي بن بشار ابو عمرو الأنماطي . راجع تاريخ بغداد ج ١٢ ص ٧٣ . ٢ هو ابو جعفر الحداد الكبير الصوفي . راجع حلية ج ١٠ ص ٣٢٩ ؛ تاريخ بغداد ج ١٤ ص ٤١٢ ؛ نفحات ص ١٦٩ . ٣ راجع اللمع ص ١٩٧ س ١ ؛ حلية ج ١٠ ص ٣٤٠ س ٢ ؛ تاريخ بغداد ج ١٤ ص ٤١٢ س ٩ ؛ نفحات ص ١٦٩ س ١٣ .

٥٠ ١ لعله ابو سعيد احمد بن محمد بن زياد بن بشر البصري نزيل مكة (توفي ٣٤٠ﻫ) . راجع شذرات ج ٢ ص ٣٥٤ . ٢ هو محمد بن منصور بن داود بن ابراهيم ابو جعفر العـــابد الطوسي (توفي ٢٥٤ﻫ أو ٢٥٦ﻫ) . راجع تاريخ بغداد ج ٣ ص ٢٤٧ ؛ نفحات ص ٦٢ . ٣ هو خلف بن تميم بن ابي عتاب مالك التميمي مولاهم (توفي ٢٠٦ﻫ) . راجع تهذيب ج ٣ ص ١٤٨ . ٤ راجع تقدمة المعرفة ص ٩٥ س ١٤ .

٥١ ١ هو ابو محمد جعفر بن محمد بن نصير الخواص الخلدي (توفي ٣٤٨ﻫ) . راجع طبقـــات ص ٤٣٤ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفحات ص ٢٢٣ . ٢ راجع اللمع ص ١٩٧ س ٩ ؛ طبقات ص ٤٩ س ٦ ؛ ابن عساكر ج ٦ ص ٧٤ س ١٠ ؛ عوارف ج ١ ص ١٨٧ س ١ .

٥٢ ومن آدابهم الحرص على أداء الفرائض وحفظ الأصول وتصحيح الأحـوال[1] وترك الاشتغال بالدعاوى . قال[2] ذو[3] النون المصريّ[١]: من صحّح استراح ومن تقرّب قُرِّب ومن صفا صُفِي له[5] ومن توكّل وثق ومن تكلّف ما لا يعنيه ضيّع ما يعنيه .[١] سمعت[6] أبا بكر بن شاذان يقول سمعت جعفراً[7] الخلديّ يقول قال عليّ بن عبد الحميد الغضائريّ[٢] سمعت[8] محمّد[9] بن أبي الورد[٣] يقول[10]: آفة[11] الخلق في حرفين : اشتغال بنافلة وتضييع فرض وعمل جوارح بلا مواطأة قلب وإنّما منعوا[12] الوصول لتضييع[13] الأصول[14].[٤]

٥٣ ومن آدابهم استعمال أدب القعود[1] على الفتوح . سمعت أبا بكر محمّد بن عبد الله يقول سمعت محمّد بن جعفر يقول سمعت قيّم مسجد القُلْزُم[2] يقول : دخل هاهنا أبو تراب النخشبي[3] ولم نعرفه وأقام هاهنا أيّاماً لا يخرج من المسجد فتقدّمت إليه وقلت له : أكلت اليوم شيئاً؟ قال : لا قلت : أمس؟ قال : لا قلت أوّل من أمس؟ قال : لا قلت : منذ كم لم تأكل؟ قال : منذ سبعة أيّام . فخرجت إلى السوق وقلت : الحقوا[4] رجلاً في المسجد لم يأكل منذ سبعة أيّام ، فجاؤوا بطعام كثير فأكل حتّى استوفى فأخذ جرّة من ماء فشرب ثمّ أخـذ ركوته وخرج من المسجد وما كلّم أحداً[5] فظننّا أنّه[6] يريد أن يتطهّر ثمّ يرجع فأخذ طريق الخروج من البلد فتبعناه

٥٢ 1ل : الاقوال . 2س : سمعت . 3س : ذا . 4س : + يقـول . 5[صفي له] : س : اصفي . 6ب : وقال . 7الاصل : جعفر . 8[أبا بكر ... سمعت] : ساقط في ب . 9س : + بن محمد . 10ساقط في ب . 11س : افت . 12س : + من . 13س : بتضييع . 14[قال ذو النون ... الاصول] : ساقط في ل .

٥٣ 1ل : القعود . 2س : القلزم . 3س : النخشبي . 4ب : لحقـوا . 5ب : احدا . 6ساقط في ب .

---

٥٢ ١ راجع حلية ج ٨ ص ٣٨٠ س ٢٠ ؛ ابن عساكر ج ٥ ص ٢٧٦ س ١ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٢٥ س ١٠ . ٢ هو ابو الحسن علي بن عبد الحميد بن عبد الله بن سليمان الغضائري (توفي ٣١٣هـ) . راجع السمعاني ورقة ٤٠٩ب ؛ تهذيب الانساب ج ٢ ص ١٧٤ ؛ شذرات ج ٢ ص ٢٦٦ . ٣ راجع عنه طبقات ص ٢٤٩ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفحات ص ١٢٨ . ٤ راجع نفحات ص ١٢٨ س ١٩ ؛ الشعراني ج ١ ص ١٢١ س ٣ (كلاهما عن محمد بن ابي الورد) ؛ عوارف ج ٤ ص ٢٥٠ س ٣ ؛ نثر الجاهر ج ٢ ص ١١٠ س ٥ (كلاهما عن سفيان) ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٢٥ س ١٠ (عن ذي النون) ؛ ص ٢٥٢ س ١٣ (عن عبد الرحمن بن عطية الداراني) ؛ القشيري ص ١٨٠ س ٢٧ .

على ميل فإذا هو على طريق مكّة فتبعته وقلت له: سألتك بالله من أنت؟ قال: أنا أبو تراب. وسمعت[7] أبا بكر يقول سمعت محمّد بن جعفر الفرغانيّ يقول سمعت أبا جعفر الحدّاد يقول: أقمت في مسجد قزوين بضعةً وعشرين[8] يوماً كنت أشتغل بطيور كانت بحذائي[9] وكان قد[10] سقط ثلج عظيم والدنيا بيضاء ولم يكن يقدر الطير بطير ولا لها[11] سبب وكنت مثله غريباً[12] بلا سبب فمكثت[13] بحذائها ومكثت بحذائي بضعةً وعشرين[14] يوماً فلمّا كان بعد ذلك انكشف[15] السماء وخرجت هكذا وخرجت هكذا ، قال ورأيت[16] بخطّ أبي منصور الحمشاريّ[17] سألت محمّد بن الفرّاء: كيف[18] القعود على الفتوح[19] والتوكّل[20]؟ قال: كما[21] قعد[22] أصحاب الصفّة متأدّبين بآداب[23] الشرع مفوّضين[24] أمورهم إلى الله. وسُئل أبو[25] جعفر[26]: ما أدب القعود[27] على الفتوح؟ قال[28]: أن يقعد[29] في غير مكان معلوم ولا في وقت معلوم وأن لا[30] يسأل ولا يتعرّض وإذا[31] فُتح له شيء من غير سؤال[32] تميّز[33] ثمّ لا يأخذ إلاّ مقدار الكفاية. وسُئل يوسف بن[34] الحسين: هل لمن قعد على الفتوح أن يسأل لغيره؟ فقال: لا[35] ، من سأل لغيره فقد أظهر حاله ومن أظهر حاله[36] كان قعوده على السبب. وقيل لبعضهم: إنّ فلاناً قعد على الفتوح ، فقال: لو قعد على الفتوح لم تعرفه ، إنّما معرفتك له[37] لتشرّفه بمعرفتك إيّاه ولو صحّ قعوده على الفتوح لما عرف حاله إلاّ من كان قعوده له وإنّما يتعلّق قلوب الخلق بهم ثمّ يتعلّق بهم[38] قلبه ومن كان قعوده خالياً

7س: سمعت. 8ب: عشرين. 9س: بحدائي. 10[وكان قد]: س: قال وقد. 11ب: لنا. 12ب: عربب. س: غريب. 13ب: فمكثت. 14ب: عشر. 15ب: انكشف. 16[قال ورايت]: ب: رابت. 17لعله «الحشاذي». انظر السمعاني ورقة ١٧٦آ. 18ب: + الفتوح ، لكنه مشطوب. 19[سمعت ابا بكر... الفتوح]: ساقط في ل. 20ساقط في س. 21ل: محمد ابن الفر. 22ب: قعدوا. 23ل: بادب. 24ل: متوفين. 25ب: ابا. 26ل: حفص. 27ل: المقود. 28[كا قعد... قال]: ساقط في س. 29س: تقعد. 30[وان لا]: ل: ولا. 31ل: فاذا. 32ب: السؤال ، غير ان الحرفين الاولين شطبا. 33س ل: يميز. 34س: ابن. 35ساقط في ل. 36ل: خاله. [ومن اظهر حاله]: ساقط في س. 37[معرفتك له]: ب: معرفته لك. 38س: به. 39[كان خروجه... الاسباب]: ساقط في س. 40س: تنقطع. 41ب س: مدعي. [وقيل لبعضهم... مدع]: ساقط في ل.

٥٣ ١ قارن درجات المعاملات ورقة ٧٥ب س ١٨.

عن الأسباب كان فتوحه من المسبِّب لا غيرُ وينقطع عنه رؤية الأسباب[39]؛ فإنّ رؤية السبب تقطع[40] عن صحّة التوكّل والقعــود على الفتوح ، قال: ومن رأى السبب فهو مدّعٍ[41].

٥٤ ومن[1] آدابهم حمل ما[2] لا بدّ منه في السفر ممّا لا يصلح أداء الفرائض إلاّ به . سمعت أبا بكر محمّد بن عبد الله يقول سمعت الفرغاني[3] يقول[4]: كان إبراهيم الخوّاص يجرّد في التوكّل ويدقّق فيه وكان لا تفارقه[5] إبــرة وخيوط وركوة[6] ومقراض[7] خصوصاً في السفر فقيل له في ذلك: لمَ تحمل مثل هذا وأنت تمنع من كلّ شيء؟ فقال: حمل مثل هذا[8] لا ينقص التوكّل لأنّ لله علينا فرائض والفقير يكون عليه ثوب واحد إمّا مئزر أو قميص فربّما تخرّق ثوبه فإذا[9] لم يكن معه إبرة وخيوط ربّما تبدو[10] عورته فلا يكون له صلاة ؛ والركوة يريد أن يطهّر للصلاة فيحتاج أن يتباعد عن الناس لئلاّ ينظروا[11] إلى عورته وما أشبه ذلك ، والفقير في السفر إذا رأيته[12] ليس معه ركوة فاتّهمه في صلاته .[1]

٥٥ ومن آدابهم حفظ حرمات من[1] أدّبهم وتأدُّبهم[2] به . أخبرنا أحمد بن محمّد ابن زكريّا[1] حدّثنا أحمد بن محمّد بن عبد الوهّــاب[2] حدّثنا[3] محمّد بن

٥٤ 1الفقرتان ٥٤–٥٥ ساقطتان في ل . 2ساقط في ب . 3الاصــل: الفرغاني . 4[سمعت ابا بكر... يقول]: ساقط في ب . 5س: يفارقه . 6ساقط في س . 7س: ومقراض . 8س: ما . 9س: فان . 10ساقط في ب . س: تبدوا . 11س: ينظر . 12[في... رأيته]: س: اذا رأيته في السفر .

٥٥ 1ساقط في ب . 2س: وتأدبوا . 3الاصل: بن .

---

٥٤ ١ راجع القشيري ص ٧٧ س ٣٥ ، ص ١٣٢ س ٦ ؛ تاريخ بغداد ج ٦ ص ٨ س ٦ ؛ احياء ج ٢ ص ١٧٤ س ٢١ ؛ تلبيس ص ٣١٧ س ٣ ؛ كبرى ص ٧٥ س ١٧ ؛ عوارف ح ٢ ص ٣٢ س ١٨ . وقارن اللمع ص ١٤٧ س ٥ ، قوت ج ٤ ص ١٠٥ س ١١ ؛ المريدون فقرة ١١٢ ؛ كبرى/ماير ص ٥٢٢–٥٢٣ ؛ عوارف ح ٣ ص ١٢٣ س ٢٩ ؛ السبكي ج ٢ ص ٥٧ س ١٧ . وانظر كذلك عوارف ح ٢ ص ٣٢ س ٢٤ ؛ كنز ح ٦ ص ٤١٥ فقرة ٣٠٢٤ .

٥٥ ١ هو احمد بن محمد بن زكريا ابو العباس النسوي (توفي ٣٩٦هـ) . راجع تاريخ بغداد ج ٥ ص ٩ ، السبكي ج ٢ ص ٩٧ . ٢ هو احمد بن محمد بن عبد الوهاب ابو علي المروزي المعروف بابن ابي الذيال . راجع تاريخ بغداد ج ٥ ص ٥٤ .

العبّاس بن الدرقش حدّثنا[4] أحمد بن أبي الحواري[٣] حدّثنا[5] الوليد بن عتبة[٤] قال[6] قال ابن[7] المبارك: طلبنا الآداب[8] حين فاتنا المؤدّبون[9].[٥] وأخبرنا أحمد قال حدّثني أحمد قال حدّثني الحسين[10] بن أحمد القاضي[٦] قال قال المأمون قال أبو عُبيد[11] قال محمّد بن المبارك الصوريّ:[٧] الأدب للعارفين بمنزلة التوبة للمريدين .[٨] وقال أبو عبد الله الناجيّ: من لم يعظّم حرمة من تأدّب به حُرِّم بركات ذلك الأدب .[٩]

٥٦ ومن آدابهم التأسّف على ما يفوتهم من الأخلاق السنيّة[1]. أخبرنا عليّ بن بُندار[١] قال سمعت الحسين بن أحمد القاضي يقول قال المأمون قال عُبيد[2] قال وُهيب[3] بن الورد:[٢] بكى[4] سفيان الثوريّ[5] بكاءً شديداً فسُئل عن[6] ذلك فقال: إنّما أبكي لأنّا قد كبرنا وذهب[7] عمرنا[8] ولا نحن[9] أن نتخلّق بخُلُق من الأخلاق[10] المؤدّية إلى مرضاة[11] الله تعالى. ودخلت[12] على أبي[13] عمرو ابن حمدان[14][٣] فتأوّه تأوّهاً عظيماً فقلت: ما لك أيّها الشيخ؟ فقال:

4 الاصل: بن . 5 الاصل: بن . 6 [اخبرنا... قال]: ساقط في ب . 7 س: بن . 8 ب: الاذان . 9 ب: المؤذنون . 10 الاصل: الحسن . 11 [واخبرنا... ابو عبيد]: ساقط في ب .

٥٦ 1 ل: السنة . 2 [اخبرنا... عبيد]: ساقط في ب ل . 3 س: وهب . 4 س: بن . 5 [قال... الثوري]: ل: وروي ان سفيان الثوري بكى . 6 [فسئل عن]: ل: فقيل له في . 7 ل: وذهبت . 8 ل: اعمارنا . 9 ل: نحسن . 10 س: الاخلاق . 11 س ل: مرضات . 12 ل: قال ايضاً دخلت . 13 ساقط في س . 14 س: حمران . 15 ل: فكرت . 16 ساقط في س . 17 ل: شيئا . 18 [به... وجل]: ل: الله به . 19 [فلم اجد]: ساقط في س . 20 ب س: فيه . 21 ل: حلقاً . 22 ل: اخلاق . 23 [فمن... مني]: ساقط في ل .

---

٣ راجع عنه طبقات ص ٩٨ والمراجع المسجلة هناك . ٤ هو الوليد بن عتبة الاشجعي ابو العباس الدمشقي (توفي ٢٤٠هـ) . راجع تهذيب ج ١١ ص ١٤١ . ٥ راجع حلية ج ٨ ص ١٦٩ س ٢٣ ؛ القشيري ص ١٢٩ س ١١ . ٦ هو الحسين بن احمد بن الحسين بن موسى البيهقي القاضي (توفي ٣٤٩هـ) . راجع السمعاني ورقة ١٠١ب . ٧ راجع عنه حلية ج ٩ ص ٢٩٨ ؛ السمعاني ورقة ٣٥٦ب (توفي ٢١٤هـ) . ٨ راجع اللمع ص ١٤٢ س ١٧ ؛ عوارف ج ٣ ص ١٠١ س ٢٥ (عن ابن المبارك: الادب للعارف بمنزلة التوبة للمستأنف) ؛ طبقات ص ٢٢٥ س ٦ (عن ابي بكر الوراق) . ٩ راجع المريدون فقرة ٨٢ ؛ عوارف ج ٤ ص ٧٠ س ١٨ .

٥٦ ١ هو علي بن بندار بن الحسين الصيرفي ابو الحسن (توفي ٣٥٩هـ) . راجع طبقات ص ٥٠١ والمراجع المسجلة هناك . ٢ هو وهيب بن الورد بن ابي الورد القرشي ابو عثمان (توفي ١٥٣هـ) . راجع تهذيب ج ١١ ص ١٧٠ . ٣ هو محمد بن احمد بن حمدان ابو عمرو (توفي ٣٧٦هـ) . راجع طبقات٢ ص ٨٤ المقدمة والمراجع المسجلة هناك .

تفكّرت[15] في طول عمري فلم أجد فيه[16] نفساً[17] يصلح أن ألقى به الله عزّ وجلّ[18] وتفكّرت في نفسي فلم أجد[19] فيها[20] خُلُقاً[21] من أخلاق[22] الصالحين ، فمن أولى بالتأوّه منّي[23]؟

٥٧ ومن آدابهم أن لا يعمل في السرّ شيئاً يستحيي منه في العلانية .١ سمعت منصور بن عبد الله[1] ٢ يقول سمعت أبا عليّ الدقّيّ يقول[1] قـال ذو[2] النون المصريّ[3]: من عمل في السرّ ما يستحيي[4] منه في العلانية ليس لنفسه عنده قدر . وسمعت منصوراً[5] يقول سمعت أبا عمرو[6] الدمشقيّ[3] يقول[7] قال[8] حارث المحاسبيّ: ٤ من اجتهد في باطنه ورّثه الله معاملة ظاهره ومن حسّن معاملة ظاهره مع جهد باطنه ورّثه[9] الهداية .٥ قال الله عزّ وجلّ[10]: ﴿والّذين[11] جاهَدوا فينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا[12]﴾ .٦ وسُئل أبو عثمان الحيريّ: من العامل[13]؟ قـال: من حسّن[14] رعاية باطنه واستعمل السنّة في ظاهره وحسن ظنّه بالخلق وساء ظنّه بنفسه[15].

٥٨ ومن آدابهم في الأسفار ، قال محمّد بن منصور الطوسيّ[1]: أقلّ ما يلزم المسافر في سفره أربعة أشياء: يحتاج إلى علم يسوسه[2] وذكر يؤنسه وورع

٥٧ 1[سمعت منصور... يقول]: ساقط في ب . 2س: ذا . 3ساقط في س . 4س: يستحي . 5الاصل: منصور . 6الاصل: عمر . 7[وسمعت... يقول]: ساقط في ب . 8ب: وقال . 9س: + الله . 10[عز وجل]: س: تعالى . 11ب: والذي . 12س: + عن بعض المشايخ عن سهل بن عبد الله يقول: اصل هذا الامر السكون الى الله تعالى وقلة الغذاء والهرب من الخلق (راجع فقرة ١٠٦) . [سمعت منصور... سبلنا]: ساقط في ل . 13س: المعامل . ل: العاقل . 14ل: أحسن . 15[وساء ظنه بنفسه]: ساقط في س .

٥٨ 1[قال... الطوسي]: س: سمعت منصور (والصواب: منصوراً) يقول . 2س: يوسوسه .

---

٥٧ ١ قارن فتوة ص ٣٤٩ س ٧: وقال ابو الحسن بن سمعون رحمه الله: الفتوة ان لا تعمل عملا في السر تستحيي منه في العلانية ؛ ادب الدنيا ص ٢٤٧ س ٧: وسئل محمد بن علي عن المروءة فقال: ان لا تعمل في السر عملا تستحي منه في العلانية ؛ وقارن ايضا ابن عساكر ج ٧ ص ١٩ س ١٤ (عن الاحنف بن قيس) . ٢ هو منصور بن عبد الله الاصفهاني . راجع عنه الملاحظة ص ١٠٥ ملاحظة ٢ . ٣ راجع عنه طبقات ص ٢٧٧ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفحات ص ١٥٦ (توفي ٣٢٠ه) . ٤ هو ابو عبد الله الحارث بن اسد المحاسبي (توفي ٢٤٣ه) . راجع طبقات ص ٥٦ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفحات ص ٥٠ . راجع السبكي ج ٢ ص ٤١ س ٢٣ . وقارن طبقات ص ٦٠ س ٥ ؛ القشيري ص ١٢ س ١٧ ؛ نفحات ص ٥١ س ١ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢١٨ س ٢٩ ؛ سميث/المحاسبي ص ٨٨ (عن محاسبة النفوس للمحاسبي) . ٦ سورة العنكبوت ٦٩ .

يعجزه ويقين بحمله وإذا كان كذلك لم يبالِ[3] أن يكون بين الأحياء أو بين الأموات.[١]

٥٩ ومن آدابهم قلّة المبالاة بالدنيا[1] والتسخّي بها خصوصاً[2] لمن خدمهم[3]. سمعت أبا العبّاس البغداديّ[١] قال سمعت أبا جعفر الفرغانيّ[٢] قال[4] قال[5] أبو عليّ المزيّن[6]: حلقت رأس أبي[7] تراب النخشبيّ[8] فدفع إليّ[9] سبعين ديناراً.[٣]

٦٠ ومن آدابهم احتمال الصبر على البلاء. أخبرنا عليّ بن عبد الله بمكّة قال حدّثني أبو بكر أحمد بن عبد السلام قال[1]: شكا فقير إلى الكتّانيّ ما يلحقه فقال له: خرج يوماً إبراهيم بن أدهم على الفقراء[2] فنظر إليهم فقال: أهل بلاء الله في نعمه وأهل نعم الله في بلائه ؛ إنّ الله قد جعلكم للبلاء أهلاً فكونوا[3] للصبر أهلاً[4].

٦١ ومن[1] آدابهم الإزراء بالنفس وإن كانت النفس تأمره بخير. سمعت أبا سعيد نصر بن[2] أحمد <يقول> سمعت[3] محمّد بن سعيد الواسطيّ ببغداد يقول سمعت أبي يقول[4] سمعت الشبليّ[١] يقول[5]: فُتح لي في[6] وقت من

3س: يبالي.

٥٩ 1س: في الدنيا. 2ل: حصوصا. 3ل: حدمهم. 4[سمعت ابا العباس... قال]: ساقط في ب ل. 5ل: وروى. 6ل: + قال. 7س: ابو. 8س: الجشي. 9س: لي.

٦٠ 1[اخبرنا... قال]: ساقط في ب. 2[على الفقراء]: ساقط في ب. 3ب: فاجعلوه. 4[شكا... اهلا]: ساقط في ل.

---

٥٨ ١ راجع القشيري ص ١٢٤ س ٣٠ ؛ ابن عساكر ج ١ ص ٤٢٩ س ١٩ (عن ابي سعيد الخراز) ؛ نشر المحاسن ج ٢ ص ٢٧٦ س ٢٤. وعن ابي يعقوب السوسي راجع القشيري ص ١٣٢ س ٣ ؛ المريدون فقرة ١١٣ ؛ كبرى ص ٧٧ س ١٥ ؛ وراجع كذلك نفحات ص ٦٣ س ٦ (عن الطوسي). وقارن اللمع ص ١٩٠ س ١٦.

٥٩ ١ هو محمد بن الحسن بن سعيد بن الخشاب ابو العباس المخرمي البغدادي (توفي ٣٦١ه). راجع تاريخ بغداد ج ٢ ص ٢٠٩. ٢ هو ابو جعفر محمد بن عبد الله الفرغاني الصوفي. راجع السمعاني ورقة ٤٢٤آ. ٣ قارن تاريخ بغداد ج ١٢ ص ٣١٦ س ١١ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٠٢ س ١٧.

٦١ ١ هو ابو بكر دلف بن جحدر الشبلي (توفي ٣٣٤ه). راجع طبقات ص ٣٣٧ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفحات ص ١٨٠. ٢ قارن احياء ج ٣ ص ١٩ س ٢٣ ؛ الفتوة ص ٢٦٩ س ١٢.

الأوقات بمائة دينار فجعلت في نفسي أن أخرج[7] بالغداة[8] وأعطيه أوّل من يستقبلني فخرجت بالغداة فرأيت أعمى بين يدي مزيّن يأخذ[9] شعره فتقدّمت إليه وجعلت الصرّة في يده فقال: أعطها المزيّن[10] فقلت: مائة دينار فقال: من سألك عنه ما هو ادفعها إليه فدفعتها إلى المزيّن فقـــال المزيّن: أنا اعتقدت أن لا آخذ منه شيئاً ؛ فتشوّرت وتأخّرت ونثرت تلك الدنانير في الشارع وقلت: مكدٍ[11] أفْنى[12] منك ومزيّن أفْنى[13] منـــك واعتقدت أن لا أدّعي بعد ذلك الفتوّة.[2]

٦٢ ومن آدابهم قبول ما يشير به عليهم مشايخهم عرفوا وجه ذلك أو لم يعرفوا. سمعت أحمد بن محمّد بن زكريّا يقول سمعت أبا عبد الله الكرمانيّ يقول: كنت في الطـــواف فخطر[1] على قلبي أنّ المسألة التي سأل[2] أبو عمـــرو الزجّاجي[3] [1] الجنيد هو التوكّل فلمّا فرغت من الطواف تقدّمت إليه وسألته عن التوكّل فقال: يا أبا عبد الله ليس اليوم في السفر رياضة ولكن تزوّجْ فقلت: يا سيّدي كيف أتزوّج وأنا لا أصل إلى ما يكفيني؟ فقال: أنظرْ[4] أنّك إذا تزوّجت يُقطع عنك رزقك؟ تزوّجْ فإنّ في اتّباع سنّة[5] رسول الله[6] صلّى الله عليه وسلّم بركةً ؛ فلمّا تزوّجت وصلت إلى ما كنت أطلبه. سمعت الشيخ أبا[7] سهل محمّد بن سليمان[2] رحمه الله[8] يقـــول: من قـــال لأستاذه: لمَ؟ لا يفلح أبداً.[3] قال[9] وقال رجل لأبي حفص: بماذا وصلت

٦١ [1]الفقرات ٦١-٦٣ ساقطة في ل . [2]الاصل: ابن . [3]الاصل: بن . [4][سمعت ابا سعيد... يقول]: ساقط في ب . [5][سمعت... يقول]: ب: قال الشبلي . [6]ساقط في ب . [7]س: اخره . [8]س: غدا . [9]س: + من . [10]س: للمزين . [11]ب س: مكدي . [12]س: افنى . [13]س: افنى .

٦٢ [1]س: فحضر . [2]س: سئل . [3]س: الزجاجي . [4]س: انظـــر . [5]س: سنت . [6][رسول الله]: س: الرسول . [7]س: ابي . [8][رحمه الله]: ساقط في س . [9]ساقط في ب .

---

٦٢ ١ هو ابو عمرو محمـــد بن ابراهيم بن يوسف الزجاجي النيسابوري (توفي ٣٤٨هـ). راجع طبقات ص ٤٣١ والمراجع المسجلة هناك . ٢ هو ابو سهل محمد بن سليمان بن محمد العجلي الصعلوكي النيسابوري (توفي ٣٦٩هـ) . راجع السمعاني ورقة ٣٥٢آ ؛ تهذيب الانساب ج ٢ ص ٥٥ ؛ شذرات ج ٣ ص ٦٩ . ٣ راجع القشيري/شرح ص ٢٧٣ س ٢٠ ؛ المريدون فقرة ٨٢ ؛ شذرات ج ٣ ص ٦٩ س ٢٣ . وقارن صفوة التصوف ص ٣٩ س ١٣ .

إلى هـذه الأحوال؟ قال: بقبول ما أشار عليّ مشايخي من غير شكّ في نفسي ولا اختلاج.

٦٣ ومن آدابهم المجاهدة في أن تنقص[1] منهم أخلاق النفس والطبع. سمعت أبا العبّاس النسوي[2] يقول سمعت أبا عبد الله الكرمانيّ يقول[3] سمعت أبا عمرو[4] الزجّاجي[5] يقول[6]: ذرّة[7] تنقص من بشريّتي أحبّ إليّ من أن أمشي على الماء.[1]

٦٤ ومن آدابهم شكرهم على الجوع والضرّ[1]. سمعت محمّد بن الحسن البغداديّ يقول سمعت[2] أحمد بن محمّد بن صالح[1] <يقول> قال محمّد بن عبدون[3] [2] قال عُبيد الورّاق[4]: كنت يوماً عند بشر الحافي عند قبّة الشعراء[5] فقام رجل فقال: أنا والله جائع منذ ثلاثة أيّام. فقام إليه بشر فكلّمه فجلس فقلنا: ترى أيش قال له بشر حتّى جلس؟ فقمت إليه وقلت له[6]: أيش قال لك الشيخ؟ قال[7]: قال لي إنّ الله يعطي الجوع من يشكره عليه[8].

٦٥ ومن آدابهم الرضا بما يبدو[1] لهم ويصيبهم[2] من المكاره[3]. أخبرنا أبو العبّاس البغداديّ قال سمعت جعفر بن محمّد بن نصير يقول سمعت أبا عبد الله ابن جابر قال[4] سمعت أبا جعفر الأنباريّ يقول[5]: ركبت حماراً فلقيني[6] بعض

٦٣ 1ب: بنقص. 2الاصل: النسوي. 3[سمعت ابا العباس... يقول]: ساقط في ب. 4[سمعت ابا عمرو]: ب: قال ابو عمرو. 5س: الرجاجي. 6ساقط في ب. 7س: درة.

٦٤ 1[الجوع والضر]: س ل: الضر والجوع. 2الاصل: بن. 3[سمعت محمد... عبدون]: ساقط في ب. 4[عبيد الوراق]: س: بن عبد الرزاق قال. 5س: السمراء. 6ساقط في س. 7س: فقال. 8س: + ولا يعطيه من يشكوه اليه عليه.

٦٥ 1س: يبدوا. 2ب: وتصيبهم. 3[قال عبيد الوراق... المكاره]: ساقط في ل. 4[اخبرنا... قال]: ساقط في ب ل. 5[سمعت... يقول]: ب: قال ابو جعفر الانباري. ل: وروى ان جعفر (والصواب: جعفراً) الانصاري قال. 6س: فلقاني. 7س ل: واقبل. 8ل: فان. 9س: برحت. 10[قررت انا]: ل: قدوت.

---

٦٣ ١ راجع نفحات ص ٢٢٢ س ٢١. وقارن طبقات ص ٣٥١ س ١٦ ؛ شذرات ج ٢ ص ٣١٧ س ١٧ (عن المرتعش).

٦٤ ١ هو احمد بن محمد بن صالح بن عبد الله ابو يحيى السمرقندي (قدم بغداد ٣٤٠هـ). راجع تاريخ بغداد ج ٥ ص ٣٨. ٢ هو محمد بن عبدون بن عيسى ابو بكر القطـان. راجع تاريخ بغداد ج ٢ ص ٣٩٤.

الجند فأنزلني عنه وركبه فأقبل[7] يغنّي:

فإن[8] تغضب لـــذاك غضبتُ منـــه   وإن[9] ترضى فإنّي قد رضيتُ

فقلت: يا سيّدي قد رضيتُ، ورجعت إلى منزلي فما قررت[9] أنا[10] حتّى قال لي قائل: الحمار مشدود على الباب.

٦٦ ومن[1] آدابهم ما سمعت أبا العبّاس البغداديّ قـــال سمعت جعفراً[2] الخلديّ يقول سمعت أبا محمّد الجُرَيريّ يقول[3] سمعت سهل بن عبد الله يقول[4]: من أخلاق الصادقين أن لا يحلفوا بالله ولا صادقين ولا كاذبين ولا يغتابون ولا يُغتاب عندهم ولا يشبعون[5] وإذا وعدوا لم يخلفوا ولا يتكلّمون[6] إلاّ والاستثناء دبر كلامهم ولا يمزحون[7] أصلاً.[1]

٦٧ ومن آدابهم في أوقاتهم[1] ما سمعت نصر بن[2] أبي نصر[1] قال سمعت الخلديّ[3] يقول سمعت الجنيد يقول: أصلنا الذي أصّلنا على ثلاثة أشياء: أن لا نأكل إلاّ عن فاقة ولا ننام إلاّ عن غلبة ولا نتكلّم إلاّ عن ضرورة.[2]

٦٨ ومن آدابهم ملازمة آداب الفقر واعتناق حدوده وحفظ أحكامه ظاهراً وباطناً. سمعت عليّ بن سعيد[1] يقول سمعت أحمد بن هارون يقـــول سمعت أبا الحسن العلويّ[2] يقول[1] سمعت إبراهيم الخوّاص يقول[2]: إذا رأيت ضوء الفقير

٦٦ [1] الفقرات ٦٦–٧٠ ساقطة في ل. [2] الاصل: جعفر. [3] [سمعت ابا العباس... يقول]: ساقط في ب. [4] [سمعت... يقول]: ب: قال سهل بن عبد الله. [5] س: + بطونهم. [6] س: يتكلموا. [7] س: يمزحون.

٦٧ [1] [في اوقاتهم]: ساقط في ب. [2] س: ابن. [3] س: الخلدي.

٦٨ [1] [سمعت علي... يقـــول]: ساقط في ب. [2] [سمعت... يقول]: ب: قـــال ابراهيم الخواص.

---

٦٦ ١ راجع طبقات ص ٢٠٩ س ٦ ؛ حلية ج ١٠ ص ٢٠١ س ٢٠ ؛ الشعراني ج ١ ص ١٠٢ س ١٣ ؛ ف. ماير في Oriens ج ٢٠ (١٩٦٧) ص ٩٩ ملاحظة ١.

٦٧ ١ هو ابو الفضل نصر بن محمد بن احمد بن يعقوب العطار وهو ابن ابي نصر الطوسي (توفي ٣٧٣هـ). راجع تذكرة ج ٣ ص ١٠١٦. ٢ راجع القشيري ص ٤٩ س ٤ ؛ غنية ج ٢ ص ١٨٢ س ٢٣ ؛ نشر المحاسن ج ٢ ص ١٠٦ س ٣٨ (كلها عن الحسن القزاز) ؛ ف. ماير في Oriens ج ٢٠ (١٩٦٧) ص ٩٨ ملاحظة ١.

٦٨ ١ لعله علي بن سعيد الثغري. راجع طبقات، فهرس اعلام الاشخاص. ٢ هو ابو الحسن العلوي البغدادي. راجع تاريخ بغداد ج ١٤ ص ٤٢٨.

في ثوبه فلا ترجُ[3] خيره.[٣] وسمعت عليًّا[4] يقـــول سمعت أحمد بن عليّ[٤] يقول سمعت أبا عليّ الخرقيّ يقول سمعت يوسف بن الحسين يقول[5] سمعت ذا النون وسُئل[6] عن نعت الفقير الصادق قـــال: السكون عند العدم والبذل والإيثار عند الوجود.[٥]

٦٩ ومن جامع آدابهم ما بلغني عن أبي عبد الله محمّد بن خفيف[١] قال: آداب التصوّف عشر خصال أوّلها تصفية القلب عن مقارنة الخليقة ومفارقة الأخلاق الطبيعيّة[1] وإزالة دواعي البشريّة ومجانبة كلّ حـــال خسيـــة والتعلّق بعلوم الحقيقة ومنازلة صفات الروحانيّة واستعمال ما هو أولى[2] في الحقيقـــة والتزام النصح لكلّ أحد والشفقة على الأمّة واتّباع رسول الله صلّى الله عليه وسلّم في الشريعة والوفاء مع الله على السرمديّة[3].[٢]

٧٠ ومن آدابهم استعمال التصوّف في كلّ حال من الأحوال. سمعت أبا بكر الرازيّ يقول سمعت عليّ بن عبـــد الحميد يقول[1]: التصوّف نفي[2] التكلّف واستعمال التظرّف وحذف[3] التشرّف.[١]

٧١ ومن آدابهم مخالفة النفس أبداً واستعمال ما هو أولى في كلّ وقت. سمعت محمّد بن عبد الله الرازيّ يقول سمعت جعفر بن محمّد بن نصير يقول سمعت

---

3 بس: ترجو. 4 الاصل: علي. 5 [وسمعت... يقول]: ساقط في ب. 6 [سمعت... وسئل]: ب: وسئل ذو النون.

٦٩ 1 [الاخلاق الطبيعية]: س: اخلاق الطبيعة. 2 س: + من، اكنه مشطوب. 3 وضع في ب فوق كل واحدة من الخصال العشر رقمها في القائمة.

٧٠ 1 [سمعت ابا بكر... يقول]: ب: قال علي بن عبد الحميد. 2 س: في. 3 س: وخذف.

---

٣ راجع المريدون فقرة ١٢٠ ؛ عوارف ج ٣ ص ٢٣٤ س ٢٩ ؛ نفحات ص ١٦٩ س ١٨ (كلها عن ابي حفص الحداد). وقارن البداية والنهاية ج ١٠ ص ٢٥٨ س ١٧. ٤ هو احمد ابن علي ابو بكر الرازي الفقيه (توفي ٣٧٠هـ). راجع تاريخ بغداد ج ٤ ص ٣١٤ ؛ المنتظم ج ٧ ص ١٠٥. ٥ راجع فقرة ١٥.

٦٩ ١ هو ابو عبد الله محمد بن خفيف الضبي الشيرازي (توفي ٣٧١هـ أو ٣٩١هـ). راجع طبقات ص ٤٦٢ والمراجع المسجلة هناك. ٢ قارن تذكرة الاولياء ج ٢ ص ٣٢ س ١١ ؛ عوارف ج ١ ص ١٢٥ س ١١.

٧٠ ١ راجع نفحات ص ٢٢٦ س ١ (عن ابي عبد الله الروذباري). وقارن درجات المعاملات ورقة ٧٦ب س ١٦ ؛ عوارف ج ١ ص ١٢٥ س ٣، ج ٣ ص ٥٠ س ٢.

الجنيد يقول[1]: مكابدة العزلة أحسن من مداراة الخاصّة[1] والصبر على الشهوات أحسن على قلوب الأبرار من طلبها .

٧٢ ومن آدابهم[1] الميل[2] إلى علوّ الهمم والتنزّه عن دنيّاتها[3].[1] سمعت أبا بكر الطبريّ[2] يقول سمعت أبا الحسين[4] الخوارزميّ يقـول: سُمّوا أبدالاً لأنّهم أبدلوا كلّ خلق سيّء بخلق حسن وأبدلوا كلّ حال[5] تباعد عن الله تعالى[6] بحال توصل[7] إلى الله تعالى[8]. سمعت عبد الله الرازيّ[3] يقول سمعت أبا بكر الدُقّيّ[4] يقول سألت أبا بكر المغربيّ[9] عن التصوّف فقال: علوّ الهمّة .

٧٣ ومن[1] آدابهم في الأمراض ما سمعت أبا بكر الرازيّ يقـول سمعت الحسين يقول سمعت عبد الله الرضوانيّ يقول[2]: مرض بشر الحافي ومعروف الكرخيّ فجعل الطبيب يختلف إليهما فيخبره[3] بشر بعلّته ويأبى معروف أن يخبره بعلّته فقال الطبيب لمعروف: ألا تخبرني بعلّتك كما أخبـر بشر؟ فقال معروف: أتحبّ أن أشكو الله إليك؟ فرجع الطبيب إلى بشر وأخبره[4] بذلك فقال بشر: أيّها الطبيب ما شكونا الله إليك وإنّما وصفنا لك[5] قدرته فينا .

٧٤ ومن آدابهم ترك التدبير والرجوع إلى حـال التسليم. قال أبو الحسين بن منصور: من سلّم إلى الله أمره صنع به وصنع له ومن وجد الله لم يجد معه

٧١ 1[سمعت محمد... يقول]: ب: قال الجنيد .

٧٢ 1[سمعت محمد... آدابهم]: ساقط في ل. 2ب: + الميل. ن: والميل. 3ب: دساهم. ل: دناتها. 4س: الحسن. 5ساقط في س. 6ساقط في س. 7ب: توصل. س: تواصـل. 8ساقط في س. [سمعت ابا بكر... تعالى]: ساقط في ل. 9[سمعت عبد الله... المغربي]: ب: وسئل ابو بكر المغربي. ل: وسئل ابو بكر المصري .

٧٣ 1الفقرتان ٧٣–٧٤ ساقطتان في ل. 2[أبا بكر... يقول]: ساقط في ب. 3س: فيخبر. 4س: فأخبره. 5ساقط في س .

---

٧١ ١ راجع القشيري ص ٥١ س ١٩ ؛ الشعراني ج ١ ص ١١٢ س ٤ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢١٤ س ٩ .

٧٢ ١ قارن ادب الدنيا ص ٢٤٢ س ٦ . وانظر ريتر ص ٣٠٨ . ٢ هو محمد بن عبد الله بن عبد العزيز ابو بكر الطبري . راجع طبقات ص ٢٤٢ ، ٢٦٤ ، ٢٩٦ . ٣ هو عبد الله ابن محمد بن عبد الله ابو محمد الرازي الشعراني (توفي ٣٥٣هـ). راجع طبقات ص ٤٥١ والمراجع المسجلة هناك . ٤ هو محمد بن داود ابو بكر الدقي (توفي ٣٦٠هـ) . راجع طبقات ص ٤٤٨ والمراجع المسجلة هناك .

غيره ومن طلب رضاه حباه[1] الله بالمكنون من سرّه وهو قوله عزّ وجلّ[2]: ﴿ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللهَ يَجِدِ اللهَ غَفُوراً رَحِيماً﴾.[١]

٧٥ ومن[1] آدابهم ترك الدعاوى والرجوع إلى حدّ الافتقار والضعف. سمعت محمّد ابن عبد الله يقول سمعت يوسف بن[2] الحسين يقول سمعت أحمد[3] بن أبي الحواري يقول سمعت أبا سليمان[١] يقول: إلهي كلّ حكم[4] تحكم به عليّ[5] رضيت به فأصابه وجع الضرس فقال: إلهي إن لم تُعافِني منه تهوّدت أو تنصّرت[6].

٧٦ ومن آدابهم دوام إقامتهم على الطاعات من غير فترة. قال الله تعالى[1]: ﴿وَلَهُ الدِّينُ وَاصِباً﴾[١] قيل: العبادة دائماً. قال[2] أبو عثمان الحيريّ[3]: من ذاق طعم الطاعة لم يفتر عنها ومن فتر عنها فهو[4] لقلّة علمه[5] بمن[6] يطيعه[7]. ألا ترى أنّ[8] النبيّ صلّى الله عليه وسلّم كان يصلّي حتّى تورّمت قدماه؟[9][٢]

٧٧ ومن[1] آدابهم نصيحتهم لأنفسهم في مخالفتها[2] وترك موافقتها، وإنّ من كرامة[3] النفس نصيحة العبد لها، ومن ترك نصيحة نفسه فهو لهوانها عنده. سمعت

---

٧٤ 1ب: حباه. 2[عز وجل]: ساقط في س.

٧٥ 1تأتي هذه الفقرة في س قبل فقرة ٧٤. 2س: ابن. 3ساقط في س. 4ساقط في ب. 5[به علي]: س: علي به. 6[سمعت محمد... تنصرت]: ساقط في ل.

٧٦ 1[الله تعالى]: ل: عز وجل. 2س: وقال. 3[قال... الحيري]: ساقط في ل. 4ساقط في ب. 5ب: عمله. 6ب: لم. 7ب: مطيعه. 8ب س: الى. 9[بمن... قدماه]: ساقط في ل.

٧٧ 1الفقرات ٧٧–٨١ ساقطة في ل. 2[في مخالفتها]: س: ومخالفتها. 3س: كرامت. 4[سمعت يوسف... يقول]: ب: قال الجنيد. 5س: علامات. 6[وسئل ابراهيم... بالتوفيق]: ساقط في ب. [فما اقبلت... بالتوفيق]: كذا في الاصل، وفيه غلط؛ ولعل الصواب: فما اقبلت النفس على موافقته إلا وأضمرت فيه مخالفة الأنفس وقد أبدت من الله بالتوفيق.

---

٧٤ ١ سورة النساء ١١٠.

٧٥ ١ لعله ابو سليمان عبد الرحمن بن عطية الداراني (توفي ٢١٥هـ). راجع طبقات ص ٧٣ والمراجع المسجلة هناك.

٧٦ ١ سورة النحل ٥٢. ٢ قارن ونسنك ج ٥ ص ٣٢٦ مادة «قدم»؛ تنبيه المغتر بن ص ٩ س ٣.

يوسف بن عمر الزاهد[١] ببغداد يقول سمعت جعفر بن محمّد بن نصير <يقول> سمعت الجنيد يقول[4]: من علامة[5] المناصح لنفسه ترك شهواتها والإعراض عن لذّاتها وغضّ الأبصار والقلوب عن زينتها والإقبـــال على المعاد والتشاغل بالعدّة والزاد. وسُئل إبراهيم بن شيبان:[٢] ما علامة من ينصح لنفسه؟ قال: علامته حملها على المكاره والمخالفات وقلّة الرضا عنها في حال من الأحوال فما أقبلت النفس على موافقتها إلاّ وأضمرت فيها مخالفة الأنفس قد أُبِدت من الله بالتوفيق[6].

٧٨ ومن آدابهم ترك الاشتغال بالأحوال الماضية والمستقبلة والعمل في مراقبـــة الوقت والاشتغال بمنازلة ما هو أولى به في كلّ وقت مع قلّة ملاحظته لها. سمعت أبا سعيد الرازيّ[١] يقول سمعت جعفراً[1] الخوّاص يقول[2] سمعت الجنيد[3] وقال[4] له بعض أصحابنا[5]: أوصني[6] فقال: أوصيك بترك الالتفات إلى حال ماضية فإنّ الالتفات إلى[7] ماضٍ شغل[8] عمّا[9] هو أولى من الحـــال[10] الكائنة وأوصيك بترك الملاحظة للحال الكائنة وأوصيك بتلقّي المستقبل[11] من الوقت الوارد بذكر مورده[12] فإنّك إذا كنت هكذا كنت بذكر من هو أولى بك ولم يضرّك رؤية الأشياء. سمعت أبا أحمد الحَسْنُوي[٢] يقول سمعت عبد الله بن المبارك يقول[13]: من اشتغل بالأوقات الماضية والآتية ذهب عنه وقت بلا فائدة.

٧٨ [1]س: جعفر. [2][سمعت ابا سعيد... يقول]: ب: قـال جعفر الخواص. [3]س: + يقول. [4]س: قال. [5]س: اصحابه. [6]س: ارصني. [7]س: + حال. [8]س: يشغـل. [9]س: من ما. [10]س: الحـالة. [11]س: المستقبلة. [12]س: مورود. [13][سمعت ابا احمـد... يقول]: ب: وقال عبد الله بن المبارك.

---

٧٧ ١ هو يوسف بن عمر بن مسرور ابو الفتح القواس (توفي ٣٨٥هـ). راجع تاريخ بغداد ج ١٤ ص ٣٢٥؛ السمعاني ورقة ٤٦١ب. ٢ هو ابو اسحاق ابراهيم بن شيبان القرميسيني (توفي ٣٤٨هـ). راجع طبقات ص ٤٠٢، والمراجع المسجلة هناك.

٧٨ ١ لعله عبد الله بن محمد بن عبد الوهـاب ابو سعيد الرازي القرشي (توفي ٣٨٢هـ). راجع شذرات ج ٣ ص ١٠٣. ٢ هو ابو احمد محمد بن احمد بن محمد بن حسنويه العارف والزاهد الحسنوي (توفي ٣٩٥هـ). راجع السمعاني ورقة ١٦٨ب؛ تهذيب الأنساب ج ١ ص ٣٠٠.

٧٩ ومن آدابهم مشورتهم مع مشايخهم وقبولهم ما يشيرون به عليهم . قيل لبعض مشايخهم : ما أكثر صوابكم في مصروفاتكم فقال : نحن جماعة وفينا عقلاء وعارفون ومن جرّب الأمور ونازل المقامات فنحن نستشيرهم ثمّ نطيعهم فيما يشيرون به علينا فيكثر صوابنا[1].

٨٠ ومن آدابهم الإعراض عن الدنيا وأهلها والعزوف[1] عن شهواتها والتطرّف[2] عن ملاحظتها وبذل المجهود بعد ذلك في الأوامر ، كما أخبر حارثة[1] عن نفسه حين سأله النبيّ صلّى الله عليه وسلّم : ما حقيقة[3] إيمانك؟ قـال[4]: عزفت نفسي عن الدنيا فاستوى عندي ذهبها وحجرها فأسهرتُ ليلي وأظمأت نهاري وكأنّي أنظر إلى عرش ربّي بارزاً الحديث .[2]

٨١ ومن آدابهم ملازمة الحقوق ومجانبة الحظوظ قلّ أو كثر . وأصلهم في ذلك ما قال الله تعالى: ﴿مَنْ كانَ يُريدُ العاجِلَةَ عَجَّلْنا لَهُ فيها ما نَشاءُ لِمَنْ نُريدُ ثُمَّ جَعَلْنا لَهُ[1] جَهَنَّمَ يَصْلاها مَذْموماً مَدْحوراً وَمَنْ أرادَ الآخِرَةَ وَسَعى لها سَعْيَها وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِكَ كانَ سَعْيُهُمْ

٧٩ 1[قيل... صوابنا]: ساقط في ب .

٨٠ 1ب: + عنها ، لكنه مشطوب . س: والعروض . 2س: والتطرق (؟). 3س: حقيقت . 4س: فقال .

٨١ 1س: لهم . 2[يصلاها... مشكورا]: س: الآيتان الى مشكورا .

---

٨٠ ١ هو حارثة بن النعمان بن نفيع ابو عبد الله الانصاري . راجع صفوة ج ١ ص ١٨٧ . وقيل ان اسمه حارث بن مالك (الاربعون ص ٦) أو حارثة بن مالك بن غضب بن جشم بن الخزرج . راجع ابن عبد البر ، الاستيعاب في معرفة الاصحاب ، تحقيق علي محمد البجاوي (القاهرة ، دون تاريخ)، ص ٣٠٩ . ٢ راجع سميث/المحاسبي ص ٢٢١ (عن آداب النفوس للمحاسبي)؛ الرياضة ص ٦٩ س ٣ ؛ ادب النفس ص ١٠٦ س ٢ ، ص ١٢٧ س ٩ ، ص ١٣٣ س ١٢ ، ص ١٥٠ س ١٤ ؛ الترمذي/هير ص ١٦٤ ؛ اللمع ص ٤٢٨ س ٩ ؛ الكلاباذي ص ٢٣ س ١٠ ، ص ١٤٠ س ١٠ ؛ قوت ج ٢ ص ١٧١ س ٣ ، ص ١٩٩ س ٩ ؛ طبقات ص ١٥٨ س ٤ ؛ الاربعون ص ٦ س ١ ؛ درجات المعاملات ورقة ٧٧ب س ٦ ؛ حلية ج ١٠ ص ٢٧٣ س ٣ ، ص ٢٧٨ س ٣ ؛ تاريخ بغداد ج ٧ ص ٢٤٦ س ١٣ ؛ كشف المحجوب ص ٢٨٦ س ١٣ ، احياء ج ٤ ص ١٥٧ س ١٩ ؛ تلبيس ص ١٦٨ س ٢ ؛ لسان الميزان ج ١ ص ١٥٠ ؛ الشعراني ج ١ ص ١١ س ٢٤ . وقارن عوارف ج ١ ص ١٣٥ س ٣٠ ؛ شذرات ج ٢ ص ٢٩٦ س ١٤ .

مَشْكوراً[2] ﴾.[1]

٨٢ ومن جوامع[1] آدابهم ما حُكي عن أبي حفص أنّه قال حين سُئل عن أحكام الفقر وآدابه فقال: حفظ حرمات المشايخ وحسن العشرة مع الإخوان والنصيحة للأصاغر وترك الخصومات[2] في الأرفاق وملازمة الإيثار ومجانبة الادّخار وترك صحبة من ليس من طريقهم والمعاونة[3] في أمر[4] الدنيا والدين[5].[1]

٨٣ ومن[1] آدابهم دوام التوبة ممّا عملوا وممّا لم يعملوا[2] ممّا جرى عليهم من المغفلات[3]. كذلك حُكي عن الحسين بن منصور[1] أنّه قال: التوبة ممّا لا[4] تعلم تبعثك على التوبة ممّا تعلم والشكر على ما لا تعلم يبعثك[5] على الشكر على ما تعلم لأنّه حرام على العبد الحركة والسكون إلاّ بأمر يؤدّيه إلى أمر الله تعالى[6].

٨٤ ومن آدابهم الحضور وقت الذكر ومجانبة الذكر على الغفلة. كذلك[1] قال أبو منصور: من ذكر الله وهو يشاهد غيره[2] لا يزداد منه إلاّ بُعداً ويقسو[3] قلبه ويكون مستدرجاً لا يهتدي إلى شيء من رشده[4]. وأنشد لبعضهم:

٨٢ [1]ساقط في ب. [2]ل: الخصومات. [3]ساقط في ب. [4]ل: امور. [5][الدنيا والدين]: س ل: الدين والدنيا.

٨٣ [1]هذه الفقرة ساقطة في ل. [2]س: يعلموا. [3]س: الغفلات. [4]ب: لم. [5]ب: تبعثك. [6]ساقط في س.

٨٤ [1]س: لذلك. ساقط في ل. [2]ل: غير. [3]س ل: ويقسوا. [4][شيء من رشده]: س: من رشده. [من رشده]: ل: حتى يرشده الله تعالى.

---

٨١ ١ سورة الإسراء ١٨-١٩.

٨٢ ١ راجع طبقات ص ١٢١ س ٥؛ المريدون فقرة ٧٦؛ عوارف ج ٤ ص ١٢٢ س ١٤؛ الشعراني ج ١ ص ١٠٨ س ٣٠. وقارن القشيري ص ١٨٠ س ٢٩؛ نفحات ص ٩٤ س ١.

٨٣ ١ هو ابو مغيث الحسين بن منصور الحلاج (قتل ٣٠٩هـ). راجع طبقات ص ٣٠٧ والمراجع المسجلة هناك.

مـــا أن ذكرتُك إلاّ همّ يلعني[5] شوقي وفكري وذكري[6] عند ذكراكا[7]

حتّى كأنّ رقيبـــاً[8] منك يهتف بي إيّـــاك ويحك والتذكارَ إيّاكا[9][10]

قال[10] الجنيد: ذكر الغفلة يكون[11] جوابه اللعن[2] والطرد.

٨٥ ومن[1] آدابهم مجانبة الطبع وحمل النفس على الاستقامة. كذلك ذُكر عن الحسين أنّه قال: إذا كان الجوع لغير الله انفتح به باب الشرور كلّها وإذا كانت العبادة بالجهل انفتح منه باب الكبر والعجب وعلى العبيد[2] أن يجعلوا طعامهم رزق الله في كلّ وقت إذا كان من الحلال وأن يجعلوا إدامهم المقدار الذي يكفي والحلاوة ميراث الجوع والملح يحاسَب العبد عليه ولباس الصوف لمن هو غائب من[3] بين الناس والمأوى في المساجد لمن كان بين الناس فإنّه حصن من العدوّ وليكن شعاركم القرآن وسراجكم الفكر وطيبكم التقوى وطهارتكم التوبة[4] ونظافتكم الماء وبيتكم[5] الورع وشغلكم بالله وصومكم إلى الممات ووديعتكم عنده وصحبتكم مراقبته ونظركم مشاهدته ولا يقـــدر على هذا الأمر إلاّ من امتحن[6] الله تعالى[7] قلبه بالتقوى ؛ قال الله تعالى: ﴿أولئكَ الّذينَ امْتَحنَ اللهُ قُلوبَهُمْ لِلتَقْوى﴾.[1]

٨٦ ومن آدابهم ترك التدبير والسعي في طلب الرزق والسكون في كلّ الأحوال إلى ســوق[1] القضاء وضمان الحقّ ؛ كما قال الحسين بن منصور: من أراد أن يذوق شيئاً من هذه الأحوال فليُنزل نفسه إحدى ثلاث منازل[2]: إمّا أن

5القشيري: يزعرني. حقائق، نشر المحاسن: يلعني. 6[شوقي وفكري وذكري]: حقائق: سري وذكري وفكري. القشيري، نشر المحاسن: قلبي وسري وروحي. 7[يلعني... ذكراكا]: ساقط في ب. 8س: رقيــب. 9[وانشد... اياكا]: ساقط في ل. 10ل: وقال. 11ساقط في ل.

٨٥ 1الفقرات ٨٥–٨٧ ساقطة في ل. 2ب: العبد. 3ساقط في س. 4س: التقوى والتوبة. 5س: وبيتكم. 6س: عمر. 7ساقط في س.

٨٦ 1ب: مسرف. 2[ثلاث منازل]: س: منازل ثلاث. 3س: + غير. 4[فيـه عليه]: س: عليه فيه.

---

٨٤ ١ راجع حقائق ورقـة ٣٧آ س ٨ (انشده الشبلي) ؛ القشيري ص ١٠٢ س ١٦ ؛ نشر المحاسن ج ٢ ص ٥٧ س ٢١. ٢ راجع حقائق ورقة ٣٧آ س ٦ (عن الشبلي).

٨٥ ١ سورة الحجرات ٣.

يكون كما كان في بطن أمّه مدبَّراً غير مدبِّر مرزوقاً[3] من حيث لا يعلم أو كما يكون في قبره أو كما يكون في القيامة . وقال أيضاً : المتوكّل رزقه من حيث لا يعلم بغير حساب ولا يكون فيه عليه[4] سؤال .[١]

٨٧ ومن آدابهم ترك لفظة[1] أنا ونحن ولي وما شابهها[2]؛[١] كما رُوِي عن النبيّ صلّى الله عليه وسلّم أنّه إذا[3] استأذن عليه أحد[4] فقال : من ذا؟ فقال : أنا فقال : أنا أنا ، كأنّه كرهه . وحُكي عن أبي منصور أنّه قال[5]: إذا قال العبد: أنا ، قال الله عزّ وجلّ[6]: تعستَ بل أنا ، وإذا قال العبد: لا بل أنت يا مولاي ، قال المولى: بل أنت يا عبدي ، فيكون مراده مرادَ الله فيه .

٨٨ ومن آدابهم اشتغالهم بعيوب أنفسهم عن عيـــوب الخلق ومداواتها[1] بدوائها[2]. كذلك أخبرني أحمد بن عبد الله بن[3] يوسف القرميسيني[4] <قال> حدّثني أبي عن عليّ بن عبد الحميد عن السريّ قال[5]: من نظر في عيوب غيره عمي عن عيوب نفسه ومن عمل بما كُلّف لم يضيّع ما كُلّف[6] ومن[7] تكلّف ما لم يكلّف ضيّع ما قد كُلّف[8].[١]

٨٩ ومن[1] آدابهم التأدّب بأوامر المشايخ وحسن الطاعة لهم . وبهذا الإسناد عن السقطيّ أنّه قال[2]: من أطاع من فوقه أطاعه من دونه ومن عجز عن أدب

٨٧ 1س: لفظ . 2س: اشبه . 3ساقط في س . 4س: واحد . 5ساقط في س . 6[عز وجل]: ساقط في س .

٨٨ 1ل: ومداواتها . 2ب: بدائها . 3الاصل: ابن . 4الاصل: القرميسي . 5[كذلك... قال]: ب: كذلك قال السري . ل: وروي عن انس (والصواب: السري) انه قال . 6س: كلفه . 7س: من . 8[ومن عمل... كلف]: ساقط في ل .

٨٩ 1هذه الفقرة ساقطة في ل . 2[وبهذا... قال]: ب: وبهذا الاسناد (مشطوب) + قال السري .

---

٨٦ ١ قارن قوت ج ٢ ص ١٤٢ س ٣ ؛ احياء ج ٣ ص ١٦٧ س ٢٩ .

٨٧ ١ راجع مناهج العارفين ورقة ٢٨آ س ١٧ ؛ بيان احوال الصوفية ورقـة ١١٣آ س ١٤ . وقارن المريدون فقرة ٩٩: ومن آدابهم ان لا يجري في حديثهم: هذا لي وهذا لك... فإنها من اخلاق العوام .

٨٨ ١ قارن روضة العقـلاء ص ١٠٦ س ٧ ، ٩ ؛ ابن حمدون ص ١١ س ١٩ ، ص ٢٥ س ٨ ؛ الشعراني ج ١ ص ٩٣ س ٩ ؛ الكواكب الدريـة ج ١ ص ٢٢٥ س ١٩ (عن ذي النون) .

نفسه كان عن أدب غيره أعجز .[١]

٩٠ ومن آدابهم حفظ[1] اللسان عن[2] حمد الناس وذمّهم . كذلك بهذا الإسناد عن السريّ أنّه قال[3]: خير الدين الورع[١] وخير الورع حفظ اللسان عن المدح والذمّ .[٢]

٩١ ومن[1] آدابهم الاتّعاظ بمرور الأوقات عليهم[2] واجتناب إهمال أوقاتهم وتضييعها . كذلك ذُكر بهذا الإسناد عن السريّ أنّه قال[3]: خذ موعظتك من الدهر ولا تستلذّ بمرور الأيّام والليالي عليك في إنفاذ شهواتك واستدلّ على ما لم يأت من الدهر بما قد مضى وأصلح فيما بقي من عمرك ما أفسدته فيما مضى من[4] أيّامك .

٩٢ ومن آدابهم تفويض أمورهم إلى الله[1] ليستريحوا بذلك[2].[١] كذلك ذُكر بهذا الإسناد عن السريّ أنّه قال[3]: من فوّض إلى الله أمره[4] اعتدل عند العطيّة والمنع لعلمه بحسن اختيار الله[5] له منعاً وعطاءً[6].

٩٣ ومن آدابهم[1] ترك الشهوات والإعراض عنها . كذلك ذُكر بهذا الإسناد عن السريّ أنّه قال[2]: إنفاذ الشهوات[3] مذلّة في الدنيا[4] وندامة وأسف في الآخرة وعمى القلب[5] وحجاب عن الله تعالى .

٩٠ 1[ومن آدابهم حفظ]: ل: وحفظ (معطوف على الفقرة السابقة) . 2س: عنه . 3[كذلك... قال]: ل: وقال ايضاً .

٩١ 1هذه الفقرة ساقطة في ل . 2ساقط في س . 3[كذلك... قال]: ب: قال السري . 4[فيما مضى من]: ب: فيما مضى . وعلى هامش ب: في ماضي (لعلها محاولة لتصحيح النص) .

٩٢ 1ل: + تعالى . 2ساقط في س ل . 3[كذلك... قال]: ب: قال السري . 4[الى الله امره]: س: امره الى الله . 5ساقط في س . 6[كذلك... وعطاء]: ساقط في ل .

---

٨٩ ١ راجع طبقات ص ٥٣ س ٣ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٣٢ س ٨ ، ص ٢٣٣ س ١٢ .

٩٠ ١ راجع قوت ج ٢ ص ١٤٩ س ١٠ ، مكارم الاخلاق ص ٥٤٩ س ٢٠ . وقارن تذكرة الاولياء ج ١ ص ٢٧ س ٢٢ . ٢ قارن الرعاية ص ١٧٣ س ١٢ ؛ قوت ج ٢ ص ١٩٩ س ٦ ؛ طبقات ص ١٧٨ س ١ ؛ القشيري ص ٥٤ س ١٧ ؛ ابن عساكر ج ٢ ص ١١٢ س ٤ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٦٩ س ٩ ؛ شذرات ج ٢ ص ٢٤٨ س ٢٢ .

٩٢ ١ قارن غنية ج ٢ ص ١٨٩ س ٢٦ : وحقيقة التوكل تفويض الامور الى الله عز وجل .

٩٤ ومن آدابهم الائتمار[1] بأوامر القرآن ليدلّهم على الخيرات ويرشدهم إلى سنيّ المراتب . كذلك ذُكر بهذا الإسناد[2] عن السريّ رحمه الله[3] أنّه قال : اجعل القرآن شغلك ليكون العلم دليلك والحذر رفيقك[4] والخوف سائقك والرجاء قائدك والإشفاق لباسك وفكّر[5] في وعده ووعيده واشتقْ إلى ما شوّقك[6] إليه تنال بذلك منالاً[7] من قرب العزيز الجواد[8].

٩٥ ومن[1] آدابهم عرضهم في كلّ أوقاتهم وأحوالهم[2] وأخلاقهم وأفعالهم على القرآن ليعرفوا بذلك نقصهم . كذلك ذُكر بهذا الإسناد[3] عن السريّ أنّه قال : اعرض أخلاقك على مواجب[4] القرآن لكي تمقت نفسك[5] وتخضع لربّك وتعرف نقصك وإبرامك .

٩٦ ومن آدابهم العمل في معرفة النفس وبُعدها عن طريق الحقّ ليعرفوا بذلك عيوبهم ويزول عنهم بذلك مواقف العجب . كذلك ذُكر بهذا الإسناد[1] عن السريّ أنّه قال : معرفة النفس جلب الخوف للصدّيقين ولولاه لواقعوا العجب وأحبّوا التزكية لأنفسهم .

٩٧ ومن آدابهم الأسفار والمقام في المواطن التي يُهان ولا يُكرم فيها . كذلك ذُكر بهذا الإسناد[1] عن السريّ أنّه قال : خير[2] الأشياء لك[3] على السير[4] والاغتراب[5] في البلاد التي لا تُعرف فيها وخمول الذكر والصبر على فلق[7] الكسرة[8] والدون من الثياب ليأتيك الموت وأنت غير متأسّف على شيء من الدنيا .

٩٣ [1][ومن آدابهم]: ل: وكذلك . [2][كذلك... قال]: ب: قال السري . ل: روي عن السر (والصواب: السري) انه قال . [3][انفاذ الشهوات]: ل: الانقياد للشهوات . [4]ل: الدين . [5]س: القلب .

٩٤ [1]ب س: الإيمان . [2][بهذا الاسناد]: ساقط في ب . [3][رحمه الله]: ساقط في س . [4]س: رقيبك . [5]س: وفكرك . [6]ب: + اليك ، لكنه مشطوب . [7]س: منال . [8][كذلك ذكر... الجواد]: ساقط في ل .

٩٥ [1]الفقرات ٩٥-٩٨ ساقطة في ل . [2]ب: احوالهم . [3][بهذا الاسناد]: ساقط في ب . [4]س: موجب . [5]ب: لنفسك .

٩٦ [1][بهذا الاسناد]: ساقط في ب .

٩٧ [1][بهذا الاسناد]: ساقط في ب . [2]ب: اخبر . [3]ساقط في س . [4]س: السر . [5]س: الاغتراب . [6]س: البلدان . [7]س: فلق . [8]س: الكسر .

٩٨ ومن آدابهم العمل في إسقاط العجب عن النفس لئلاّ يستحسن من نفسه شيئاً فيهلك به . كذلك ذُكر عن السريّ أنّه قال: من العجب أن يُحتقر قليل الإساءة[1] ويُستكثر قليل العمل فيما يماري[2] به ويدّعي بذلك الفضل على غيره[3] ويزدري[4] بهم وذلك من قلّـة معرفته بنفسه فإنّ من عرف نفسه سقط[5] عنه العجب . وقال بعضهم: العجب يمنع من معرفة قدر النفس .

٩٩ ومن آدابهم استعمالهم[1] المروّة[2] في كلّ أحـوالهم . كذلك ذُكر[3] بهـذا الإسناد[4] عن السريّ[5] أنّه قال: المروّة هي القيام بأمر الله[6] ونهيه والتقرّب إلى الله[7] بأعلى الأخلاق وأشرفها[8]. وقال الجنيد: المروّة أن لا ترى لنفسك على أحد فضلاً . وقال أبو حفص[9]: هو[10] أن تبذل[11] لإخوانك جاهك ومالك[12] في الدنيا وتخصّهم بالدعاء في[13] العقبى . [1] وقال أبو عثمان: المروّة أن تصون نفسك عن المخالفات . وقال عبد الله بن المبارك: المروّة أن لا تُعرض عمّن أقبل على الله عزّ وجلّ[14].

١٠٠ ومن آدابهم ملازمة الفقر وأكل الكسرة ولبس الخرقـة والتنزّه عن التدنيس[1] بشيء من حطام هذه[2] الفانية اختياراً لا[3] اضطراراً . كذلك قال النبيّ صلّى الله عليه وسلّم: يا ابن آدم يكفيك منهـا ما سدّ جوعتك ووارى[4] عورتك وإن كان شيئاً[5] يواريك[6] كفاك[7]، فلق الخبز وماء الجرّ[8] وما فوق الإزار حساب عليك[9]. [1]

٩٨ 1[كذلك... الاساءة]: ساقط في س . 2الميم في ب غير واضحـة . 3ب: غيرك . 4س: فيزدري . 5س: اسقط .

٩٩ 1س: اشتمالهم . ل: استعمـال . 2س: بالمروة . 3[كذلك ذكر]: ل: ورروي . 4[بهذا الاسناد]: ساقط في ب ل . 5ل: السر . 6ل: + عز وجل . 7ل: + تعـالى عز وجل . 8ل: واشرافها . 9ب: ، جعفر . 10ل: المروة . 11ل: تبـدل . 12[جاهك ومالك]: ل: جاهلك . 13ب: إلى . ساقط في ل . 14[عز وجل]: س: تعالى . [وقال عبد الله... وجل]: ساقط في ل .

١٠٠ 1ل: الدنس . 2س: الدنيـا . 3س: الا . 4ل: وارى . 5ل: بيتا . 6س: وارى . 7ل: فذاك . 8ل: الجز . 9[كذلك قال... عليك]: ساقط في ب .

---

٩٩ ١ راجع نفحات ص ٨٤ س ١٤ .

١٠٠ ١ راجع روضة العقلاء ص ٢٥٣ س ١٨ (حيث المخاطب سراقة بن مالك بن جعشم) .

١٠١ ومن[1] آدابهم مناقرة الصوفيّة فيما بينهم ومصالحتهم والحفظ على إخوانهم ما يضيّعونه[2] من أحوالهم. سمعت نصر بن أبي نصر العطّار يقول سمعت الخلديّ يقول سمعت رُويماً يقول[3]: لا يزال الصوفيّة بخير ما تناقروا[4] فإذا اصطلحوا هلكوا.[1]

١٠٢ ومن آدابهم قلّة المقال وملازمة الفعال. سمعت نصر بن[1] أبي نصر العطّار يقول سمعت محمّد بن الفضل يقول سمعت محمّد بن الحسين النقّاش يقول سمعت رُويماً يقول[2]: إذا وهب الله لك المقال والفعال فأخذ منك المقال وترك عليك الفعال فلا تُبال فإنّها نعمة وإن أخذ منك الفعال وترك عليك المقال فإنّها مصيبة وإن أخذ منك المقال والفعال فحينئذ نقمة[3].[1]

١٠٣ ومن آدابهم الإفضال والإيثار على الإخوان. سمعت نصر بن[1] أبي نصر يقول سمعت أبا الحسين المالكيّ يقول[2]: سُئل بعض مشايخ الصوفيّة عن التصوّف وآدابه فقال: هو أربع مقامات متى اجتمعت[3] في إنسان استحقّ التصوّف وهي[4] الفضل والإيثار والصبر والدراية. فالفضل أنّه[5] لو[6] أتى[7] ملك الدنيا[8] إنساناً[9] ثمّ سأله[10] شيئاً[11] لا[12] يجده[13] ثمّ رأى أنّ له الفضل إذ[14] جعله مكاناً[15] للسؤال فليس بمتفضّل وأمّا الإيثار فالخروج من[16] الشيء ودفعه إلى من كان

١٠١ [1]الفقرتان ١٠١–١٠٢ ساقطتان في ل. [2]ب: يضعونه. [3][سمعت نصر... يقول]: ب: قال رويم. [4]س: شاقروا.

١٠٢ [1]الاصل: ابن. [2][سمعت نصر... يقول]: ب: قال رويم. [3][اذا وهب... نقمة]: س: اذا وهب الله لك المقال فانها مصيبة وان اخذ منك المقال والفعال فحينئذ نعمة.

١٠٣ [1]الاصل: ابن. [2][سمعت نصر... يقول]: ساقط في ب. ل: وروى الحسن المالكي انه قال. [3]ب س: اجتمع. [4]ب س: وهو. [5]ل: هو. [6]ل: ان. [7]ساقط في ل. [8]ل: انسان. [9]س: انسان. ل: الدنيا. [10]س: سأل. [11]س ل: سائل. [12]ل: ما. [13]س: تجده. [14]س: إن. [15]ل: أهلا ومكانا. [16]ل: عن.

١٠١ [1] راجع طبقات ص ١٨١ س ٧ ؛ القشيري ص ١٢٧ س ٢٧ ؛ المريدون فقرة ٨٠ ؛ عوارف ج ١ ص ٢٣٠ س ١٠: وهذه اشارة من رويم الى حسن تفقد بعضهم احوال بعض اشفاقا من ظهور النفوس ؛ المدخل ج ٣ ص ١٥٩ س ١٥ ؛ الشعراني ج ١ ص ١١٦ س ٢٣.

١٠٢ [1] راجع صفوة ج ٢ ص ٢٥٠ س ٣ ؛ نفحات ص ٩٧ س ١. وقارن نفحات ص ٢٠٢ س ٣.

وإن كان[17] محتاجاً وأمّا الصبر فحمل النفس على المكاره[18] وأمّا الدراية فالعلم النافع وإلاّ فالسكوت[19].

١٠٤ ومن آدابهم كراهية الأكل وحده . أخبرنا نصر بن أبي نصر قال أخبرنا أحمد ابن عبد الله بن الساقد قال ابن الروذباريّ قال ابن أحمد هارون بن أحمد ابن[1] محمّد الحدّاد عن[2] محفوظ عن[3] أبي توبة[1] عن سفيان بن عُيينة[2] عن الزهريّ[3،4] عن السائب بن يزيد[4] قال: كان الرجل في الجاهليّة إذا أكل وحده عُيّر بذلك ولده من بعده[5]. ورُوي[6] عن النبيّ صلّى الله عليه وسلّم أنّه قال: شرّكم[7] من يأكل[8] وحده ويمنع[9] رفده .

١٠٥ ومن آدابهم مجانبة الرياء والعجب . وعن نصر بن أبي نصر قال سمعت[1] جعفراً[2] الخلديّ قال سمعت الجنيد يقول سمعت سريّاً[3] يقول[4]: إنّما أذهب أكثرَ أعمال القرّاء العجب وخفيّ الرياء[5].[1]

١٠٦ ومن آدابهم قلّة الأكل واجتناب الشبع . وأصلهم فيه قول النبيّ صلّى الله عليه وسلّم للرجل[1] الذي تجشّأ[2] عنده: اكفف[3] جشاءك عنّا[4] فإنّ أكثركم

17 [وان كان]: ساقط في ل . 18 ل: ما نكره . 19 [فالعفضل... فالسكوت]: ساقط في ب .

١٠٤ 1 لعل الصواب: وسمعته . 2 الاصل: بن . 3 الاصل: بن . 4 [اخبرنا... الزهري]: ساقط في ب . 5 [اخبرنا نصر... بعده]: ساقط في ل . 6 ل: روي . 7 س: وشركم . 8 ل: اكل . 9 ل: ومنع .

١٠٥ 1 الاصل: بن . 2 الاصل: جعفر . 3 الاصل: سري . 4 [وعن... يقول]: ب: قال السري . ل: وروي عن السر (والصواب: السري) انه قال . 5 [وخفي الرياء]: س: والرياء .

١٠٦ 1 ل: الرجال . 2 س: تجشا . 3 س: الكف . 4 [جشاءك عنا]: ل: عنا جشاءك . 5 س: شبعا . 6 ل: اطوالكم . 7 [سمعت عبد الله... يقول]: ساقط في ب . 8 س: + منا . 9 الاصل: سهل . 10 [سمعت علي... يقول]: ب: وقال سهل . 11 س: سكون . 12 س. النداء . 13 [سمعت عبد الله... الحلق]: ساقط في ل .

---

١٠٤ ١ هو الربيع بن نافع ابو توبة الحلبي (توفي ٢٤١هـ) . راجع تهذيب ج ٣ ص ٢٥١ . ٢ هو سفيان بن عيينة بن ابي عمران ميمون الهلالي ابو محمد الكوفي (توفي ١٩٨هـ) . راجع تهذيب ج ٤ ص ١١٧ . ٣ هو محمد بن مسلم بن عبد الله ابو شهاب الزهري (توفي ١٢٤هـ) . راجع تهذيب ج ٩ ص ٤٤٥ . ٤ هو السائب بن يزيد بن سعيد بن ثمامة الكندي (توفي ٩١هـ) . راجع ابن عساكر ج ٦ ص ٦١ ؛ تهذيب ج ٣ ص ٤٥٠ . ٥ راجع العقد ج ٢ ص ٤١٨ س ٣ ؛ المربعون فقرة ١٢٦ . وقارن مكارم الاخلاق ص ١٤ س ١ .

١٠٥ ١ راجع ابن عساكر ج ٦ ص ٧٥ س ٧ .

شبعاً[5] في الدنيا أطوَلُكم[6] جوعاً يوم القيامة.[١] سمعت عبد الله بن عثمان ابن بَخيرة يقول سمعت أبا عمرو بن السمّاك يقول[7] قال المَرْوَرُوذيّ:[٢] ما[8] شبعت منذ خمسين سنةً.[٣] سمعت عليّ بن سعيد يقول سمعت أحمد بن البردعيّ يقول سمعت العبّاس بن عبد الله[٤] يقول سمعت سهلاً[9] يقول[10]: أصل هذا الأمر السكون[11] إلى الله وقلّة الغذاء[12] والهرب من الخلق[13].

١٠٧ ومن[1] آدابهم في الرياضات مكابدة[2] الجوع[3] والذلّة وفي[4] الأحوال ملازمة[5] الصدق والإخلاص. سمعت أبا عبد الله الرازيّ يقول سمعت محمّد بن عليّ الكتّانيّ يقول[6]: جرّبنا الرياضات[7] فما وجدنا أهدى[8] للبدن[9] من الجوع والذلّة ومخالفة النفس ونازلنا الأحوال فما وجدنا شيئاً أصحّ من الصدق والإخلاص.

١٠٨ ومن[1] آدابهم قلّة الأكل والشرب؛ فإنّ[2] النبيّ صلّى الله عليه وسلّم قال[3]: المؤمن يأكل في معىً[4] واحد[5] والكافر يأكل في سبعة أمعاء.[١] ورُوي عنه

١٠٧ [1]تأتي هذه الفقرة في س ل بعد فقرة ١٦١. [2]س: مكابدة. [3][ومن... الجوع]: ل: ولزوم الرياضات والجوع. [4]ل: في. [5]ل: وملازمة. [6][سمعت ابا... يقول]: ل: قال محمد بن أعل (والصواب: علي) الكتاني. [7][وفي الاحوال... الرياضات]: ب: ومخالفة النفس ونازلنا الاحوال. [8]س ل: اهداء. [9]ل: الى البدن.

١٠٨ [1]تأتي هذه الفقرة في س ل بعد فقرة ١٦٥. [2]س: قال. [3]ساقط في س. [4]س: امعاء. [5]س ل: واحدا.

---

١٠٦ ١ راجع ونسنك ج ١ ص ٣٤٨ مادة «تجشأ» ؛ قوت ج ١ ص ١٤٥ س ٢٣ ، ج ٤ ص ٤٦ س ٢٥ ؛ احياء ج ٣ ص ٦٠ س ٢٩ ؛ المريدون فقرة ١٢٨ ؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٣٢٣ س ٢٠ ؛ جامع ج ١ ص ٧٤ س ٩ ؛ كنز ج ٣ ص ١١٤ فقرة ١٠٣٥ ، ص ١٢٢ فقرة ١٠٩٣ ، الفتح الكبير ج ١ ص ٢٩١ س ١٦ ، ص ٢٩٣ س ١٨ . والمخاطب في كل من قوت واحياء ومجمع الزوائد هو ابو جحيفة. ٢ لعله ابو الحارث سريج بن يونس بن ابراهيم المروروذي (توفي ٢٣٤ه). راجع تاريخ بغداد ج ٩ ص ٢١٩ ؛ السمعاني ورقة ٥٢٣آ. ٣ راجع الورع ص ٤ س ٢٠ ، ص ٦٣ س ٣ (عن بشر). ٤ هو العباس ابن عبد الله بن ابي عيسى البَكسائي الترقفي ابو محمد الواسطي (توفي ٢٦٧ه). راجع تاريخ بغداد ج ٢ ص ١٤٣ ، ١٤٤ .

١٠٨ ١ راجع ونسنك ج ٦ ص ٢٤٣ ، مادة «معى» ؛ الذريعة ص ١٢٥ س ٢٤ ؛ احياء ج ٣ ص ٦٠ س ٢٥ ؛ كبرى ص ٣٧ س ١ ؛ جامع ج ٢ ص ١٧٠ س ١٢ ؛ الفتح الكبير ج ٣ ص ٢٥٢ س ١ .

صلّى الله عليه وسلّم أنّه قال: كثرة الأكل شوْم[6].

١٠٩ ومن[1] آدابهم مجانبة الحرص والشره فإنّ فيهما الشكّ وسوء الظنّ، فإنّ الحرص يبعثك على طلب الدنيا والشره يدلّك[2] على حفظها من وجوه حقوقها.

١١٠ ومن[1] آدابهم حمل أصحابهم على سياسة نفوسهم[2][1] وطلب الزيادة في أحوالهم. سمعت عبد الله بن محمّد الدمشقيّ يقول سمعت أبا عمرو[3] الدمشقيّ يقول وسألته[4]: أيّ الخلق أعجز؟ قال: من عجز عن سياسة نفسه قلت: فأيّ الخلق[5] أقدر؟ قال: من قدر على مخالفة هواه قلت: فأيّ الخلق أعقل؟ قال: من ترك المكوّنات وأقبل[6] على مكوّنها. قال فسألته[7]: ما سياسة النفس؟ قال[8]: ملازمة الأدب فقلت: ممّن يُوْخذ الأدب وبمن[9] يتأدّب المريد؟ فقال[10]: بمن تأدّب الصغير[11] والأدنى[12] وأخذ منه الأدب وهم الأئمّة من الصحابة أو من[13] السنن المرويّة أو ممّن أخذ الأدب من الله تعالى وهو النبيّ صلى الله عليه وسلّم فمن لزم سنّته وتأدّب بها فهو الذي ساس نفسه بأحسن سياسة[14].

١١١ ومن[1] آدابهم مجانبة[2] صحبة الأشرار. قال أبو[3] الحسن محمّد بن أبي إسماعيل العلويّ الصوفيّ يقول سمعت عبد الرحمن بن أحمد يقول سمعت القاسم بن منبّه[1] يقول سمعت بشر[4] الحافي يقول[5]: صحبة[6] الأشرار تورث سوء الظنّ بالأخيار. [7] ورُوِي عن النبيّ صلّى الله عليه وسلّم أنّه قال: لا تصحبْ إلاّ موْمناً ولا يأكل طعامك إلاّ تقيّ[7].

6[وروى... شوْم]: ساقط في ب ل. س: + وقال صلعم الرجل الذي تجشأ عنده القف (والصواب: اكفف) جناك (والصواب: جشائك) عنا فان اكثرهم شبعا في الدنيا اكثرهم جوعا يوم القيامة (انظر فقرة ١٠٦).

١٠٩ 1تأتي هذه الفقرة في س بعد فقرة ١٦٦. والفقرتان ١٠٩—١١٠ ساقطتان في ل. 2ب: تدلك.

١١٠ 1تأتي هذه الفقرة في س بعد فقرة ١٥٦. 2س: انفسهم. 3الاصل: عمر. 4[سمعت عبد الله... وسألته]: ب: وسئل ابو عمرو الدمشقي. 5س: القدر. 6س: واقبل. 7س: سألته. 8س: فقال. 9س: وممن. 10ساقط في س. 11ب: السغير. س: بالصغير. 12س: الادنى. 13[او من]: س: ومن. 14س: السياسة.

١١١ 1تأتي هذه الفقرة في س ل بعد فقرة ١٥٨. 2[ومن آدابهم مجانبة]: ل: ومجانبة. 3الاصل: ابا. 4الاصل: بشر. 5[قال... يقول]: ب: قال بشر الحافي. ل: قال بشر بن الحارث الحافي. 6س: صحبت. 7[وروى... تقيّ]: ساقط في ل.

---

١١٠ ١ قارن عوارف ج ٤ ص ٣٧١ س ١: واعلم ان المنتهي مع كمال حاله لا يستغني ايضا عن سياسة النفس ومنعها الشهوات.

١١٢ ومن آدابهم كراهية مجالسة الأغنياء لقول النبيّ صلّى الله عليه وسلّم: انظروا إلى من[1] هو دونكم ولا تنظروا[2] إلى من هو فوقكم فإنّ ذلك أجدر أن لا تزدروا[3] نِعَم[4] الله عليكم. ١ سمعت عبد الله بن عثمان يقول سمعت أبا عمرو بن السمّاك يقول سمعت القاسم بن منبّه <يقول> سمعت بشر بن الحارث يقول[5]: إذا رأيتني أُحبّ أن يجالسني[6] غنيّ فاعلم أنّي قد نكست[7]. وبإسناده عن بشر بن الحارث يقول[8]: حسبك بمعرفة[9] الناس[10] وصحبة الأغنياء رأس حبّ[11] الدنيا وإذا تركت[12] مجالسة الناس وصحبة[13] الأغنياء فهو[14] الزهد.

١١٣ ومن آدابهم كَتْم ما يمكن كتمانه من أفعالهم وأحوالهم[1]. سمعت عبد الله بن عثمان يقول سمعت أبا[2] الفضل أحمد بن عبد الله[1] قال سمعت[3] محمّد بن

١١٢ 1ب: + هو ، لكنه مشطوب. 2س: تنظر. 3س: تزدرو. 4س: نعمة. 5[سمعت عبد الله... يقول]: ب: قال بشر بن الحارث. 6ب: تجالسني. 7ب: نكبت. [فان ذلك... نكست]: ساقط في ل. 8[وبإسناده... يقول]: ب: وقال بشر. 9س: بمعرفت. 10[وبإسناده... الناس]: ل: قال الحارث: حسبك لمعرفة الناس. 11ساقط في ب س. 12ل: ترك. 13س: وصحبت. 14ب: فهي.

١١٣ 1[افعالهم واحوالهم]: س: احوالهم وافعالهم. ل: احوالهم وأعمالهم وافعالهم. 2الاصل: ابو. 3الاصل: بن.

---

١١١ ١ هو القاسم بن منبه بن يس ابو محمد الحربي. راجع تاريخ بغداد ج ١٢ ص ٤٣٤. ٢ راجع روضة العقلاء ص ٨٢ س ١٦ ؛ الصديق ص ١٣٣ س ١٧ ؛ عيوب النفس فقرة ٦٠ ؛ القشيري ص ١٣٤ س ١١ ، كشف المحجوب ص ١٠٤ س ١١ ؛ الشعراني ج ١ ص ٩٦ س ١٧ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢١٠ س ٢٧. وقارن الصديق ص ١٥ س ١٧ (عن كليلة ودمنة) ؛ الذريعة ص ١٥٤ س ٣ ؛ محاضرات الادباء ج ٣ ص ٦ س ١٧ ؛ غرر ص ٣٧٨ س ١١. ٣ راجع ونسنك ج ٣ ص ٢٥٠ مادة «صحب» ؛ مكارم الاخلاق ص ٥٤٧ س ١٧ ؛ جامع ج ٢ ص ١٩٠ س ١٢ ، كنوز ج ٢ ص ١٩٦ س ٢٤ ؛ شذرات ج ٢ ص ٣٤٥ س ٣.

١١٢ ١ راجع ونسنك ج ٦ ص ٤٧٧ مادة «نظر» ، أحاسن الكلم ص ٨ س ٩ ؛ محاضرات الادباء ج ٢ ص ٥١٧ س ٢ ؛ مكارم الاخلاق ص ٥٥٦ س ٥ ؛ رياض الصالحين ص ٩٩ س ١٦ ؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٢٦٣ س ٨ ؛ جامع ج ١ ص ٩١ س ٢٠ ؛ نزهة الناظرين ص ٢١٥ س ١١ ، الفتح الكبير ج ١ ص ٢٨٢ س ١٠. قارن قوت ج ٢ ص ١٠٦ س ٩.

١١٣ ١ هو ابو الفضل احمد بن عبد الله بن سليمان المعروف بابن الفاقي. راجع تاريخ بغداد ج ٤ ص ٢٣٣.

هارون بن الحسين قال[4]: كنّا[5] عند معروف الكرخيّ عند[6] صلاة العصر فجاءت سائلة فقالت[7]: أعطوني شيئاً أفطر عليه فإنّي صائمة[8]، فدعاها[9] معروف فقال: يا أختي[10] أفشبتِ[11] سرّ الله[12] وتأملين[13] أن تعيشي[14] إلى الليل[15]؟[٢]

١١٤ ومن[1] آدابهم العمل في إسقاط رؤيتهم عن أفعالهم[2] وعبادتهم[3]. سمعت أبا الحسين أحمد بن محمّد الفارسيّ يقول سمعت أبا الطيّب البصريّ يقول[4]: من لم يُدْرج[5] وفاء العبوديّة في عزّ الربوبيّة لم تصفُ له العبوديّة لمشاهدة نفسه وأفعاله وسكونه وحركاته.[١]

١١٥ ومن آدابهم حفظ التوبة على جميع جوارحهم الظاهرة والباطنة. سمعت أبا الحسين الفارسيّ <يقول> سمعت فارساً[1] الدينوَريّ يقول سمعت يوسف بن الحسين يقول سمعت ذا النون يقول[2]: على كلّ جارحة توبة ظاهراً وباطناً فعلى القلب مداومة الخطرات وعلى الجوارح[3] مداومة الحركات وعلى السرّ حفظ محمود الإضمار وعلى الأعضاء حفظ محمود الأفعال وهي التوبة[4] النصوح. قال الله تعالى: ﴿وَذَرُوا ظاهِرَ الإِثْمِ وَباطِنَهُ﴾.[١]

١١٦ ومن آدابهم تصحيح الابتداء ليصحّ لهم الانتهاء. كذلك ذُكر عن أبي العبّاس بن عطاء[1] أنّه كان يقول[1]: لا يرتقي في الدرجات العلى من لم يُحكم

4[سمعت عبد الله... قال]: ب: قال هارون بن الحسن. ل: وروى هارون ابن ابي الحسن قال. 5ل: كنت. 6ساقط في ل. 7[فجاءت... فقالت]: ل: فجاءه سائل فقال. 8ل: صائم. 9ل: فدعاه. 10ل: اخي. 11س: افشيتي. 12ل: + تعالى. 13س: وتؤملين. ل: أتأمل. 14بس: تعيشين. ل: تعيش. 15ل: الله.

١١٤ 1هذه الفقرة ساقطة في ل. 2ب: + واحوالهم، لكنه مشطوب. 3س: وعباداتهم. 4[سمعت ابا الحسين... يقول]: ب: قال ابو الطيب البصري. 5س: يندرج.

١١٥ 1الاصل: فارس. 2[سمعت ابا الحسين... يقول]: ب: قال ذو النون. ل: وروى عن ذوا (والصواب: ذي) النون يقول. 3س: الجوارج. 4ل: توبة.

١١٦ 1[كذلك... يقول]: ل: وروي عن ابن العباس ابن عطاء انه قال. 2ل: الواجبات. 3ل: ومطايا. 4ساقط في س.

---

٢ راجع صفوة ج ٢ ص ١٨٠ س ١٠ (عن محمود بن منصور الطوسي).

١١٤ ١ راجع نفحات ص ١٧٦ س ٨ (عن ابي طيب المصري). وقارن حقائق ورقة ٤١ب س ١٣ ؛ نفحات ص ١١٨ س ٤ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٠٣ س ٦.

١١٥ ١ سورة الانعام ١٢٠.

فيما بينه وبين الله أوائل البدايات وهي الفروض الواجبــة[2] والأوراد الزكيّة ومطاوي[3] الفضل وعزائم الأمر فمن أحكم ذلك منّ الله عليه[4] بما بعده .[٢]

١١٧ ومن آدابهم قلّة الكلام في حال لم ينازلوه والإخبار عن طريق لم يسلكوه . كذلك[1] رُوي عن الشبليّ أنّه قال : ما أقبح بالرجل[2] وصف طريق لم يسلكه[3] ووصف حال لم ينازله[4].

١١٨ ومن آدابهم التجرّد من[1] الدنيــا بما[2] أمكنهم . سمعت أبا الحسين بن أبي عمرو البلخيّ يقول سمعت عمر بن محمّد يقول سمعت أبا العبّاس بن عطاء يقول[3]: كلّ آخذ[4] من الدنيا إذا نقص حاله فيها اتّضع عند النــاس إلاّ الصوفيّ فإنّه كلّما تجرّد من الدنيا كان أعظم عندهم وفي[5] أعينهم .

١١٩ ومن آدابهم ما سُئل[1] أبو حفص عن الأدب مع الله[2] والأدب مع عبـــاده فقال : الأدب مع الله[3] القيام بأوامره على حدّ[4] الإخلاص وصحّة المعاملة[5] في الظاهر والباطن مع الخوف من الله[6] والهيبة منه والصحبة[7] مع الخلق بالرفق عند البلوى والحلم[8] عند الاختيار والسخاء والكرم عندما يُخاف هواه والعفو[9] عند المقدرة[10] والرحمة والشفقة عليهم والأخذ بالفضل وصلة القاطع والإحسان إلى المسيء وتعظيم جميع المسلمين فإنّ أحداً من المسلمين[11] لا يخلو[12] من فضل الله[13] ومنّته[14].[١]

١١٧ 1ساقط في ل . 2ل : + ان يتكلم في . 3ل : يسلكوه . 4ل : ينازلوه .

١١٨ 1ل : عن . 2ل : ما . 3[سمعت ابا الحسين... يقول]: ب : قال ابن عطاء . ل : قال ابو العباس . 4س : احد . 5ل : وعز في .

١١٩ 1[ومن... سئل]: ل : وسئل . 2ل : + تعالى . 3ل : + تعالى . 4ل : حده . 5ل : + معه . 6ل : + تعالى . 7ل : وصحبة . 8س : والحكم . 9ب : والخوف . 10[والحلم... المقدرة]: ل : والعفو عند القدرة . 11[فان... المسلمين]: ساقط في ل . 12س : يخلوا . 13[فضل الله]: ب : فضله . 14ل : ومنه .

---

١١٦ ١ هو ابو العباس احمد بن محمد بن سهل بن عطــاء الادمي (توفي ٣٠٩ﻫ) . راجع طبقات ص ٢٦٥ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفحات ص ١٤١ . ٢ راجع الكواكب الدرية ج ١ ص ٢١٦ س ٦ (عن الجنيد) .

١١٩ ١ قارن آداب الصحبة ص ٤٣ س ٣ ؛ حلية ج ١٠ ص ٢٤٥ س ١٥ ؛ القشيري ص ٢٠ س ٣ ؛ تذكرة الاولياء ج ٢ ص ٥٩ س ١٤ ؛ المدخل ج ٣ ص ١٦٤ س ١ (عن آداب الصحبة السلمي) ؛ نشر المحاسن ج ٢ ص ٢١ س ١٨ ، ص ٢٧٥ س ٩ .

١٢٠ ومن آدابهم تصحيح علم الظاهر والباطن[1] جميعاً . كذلك حُكِيَ[2] عن يحيى ابن معاذ[3] أنّه قال : علم الظاهر سلوك الطريق وعلم الباطن[4] آداب المنزل[5].[1]

١٢١ ومن آدابهم احتمال المحن[1] والبلايا[2] في منافع الناس غاية جهدهم . سمعت عبد الواحد بن بكر[1] يقول سمعت أحمد بن عليّ يقول سمعت عليّ بن عبد الحميد يقول[3]: مثل الصوفيّ مثل الشمس التي تطلع على كلّ أحد[4] والأرض التي يطأ عليها[5] كلّ شيء[6] والماء[7] الذي يشربه[8] كلّ شيء والنـار[9] التي[10] يستضيء بها[11] كلّ شيء[12]. وقال بعضهم: مثل الصوفيّ مثل الأرض تحمل الأذى وتنبت المرعى[13].[2]

١٢٢ ومن آدابهم الشفقة على[1] الأصحاب وحسن الظنّ بهم والكلام عليهم على[2] حدّ النصح . أخبرنا أبو العبّاس البغداديّ قال أخبرني محمّد بن عبد الله الفرغانيّ[1] قال سمعت الجنيد يقول وقد كلّمه أصحابه في الذين يقفون على الحلقة فيسألونه أنّهم ليسوا[3] موضعاً لجوابه وأنّهم يمقتون[4] أحبّ أصحابه أن لا يجيبهم فقال الجنيد: رؤيتي فيهم غير رؤيتكم إنّما أفضّل[5] أن يكونوا يتعلّقون بكلمة فتكون سبباً لنجاتهم[6].

١٢٠ 1[الظاهر والباطن]: ل: الباطن والظاهر . 2[كذلك حكي]: ساقط في ل . 3ل: + الرازي . 4س ل: + علم . 5ل: المنزلة .

١٢١ 1ب: المؤن . 2[ومن... والبلايا]: ل: والجهد . 3[سمعت عبد الواحد... يقول]: ب: قال علي بن عبد الحميد . ل: وروى علي بن عبد الحميد النضاْري انه قال . 4[كل احد]: ل: حد . 5[يطأ عليها]: س: يطئوها (والصواب: يطئوها) . 6[والارض... شيء]: ساقط في ل . 7ل: ومثل الماء . 8ل: يشرب منه . 9ل: ومثل النار . 10ب: الذي . 11ساقط في ل . 12ل: احد . 13[وقال بعضهم... المرعى]: ساقط في ل .

١٢٢ 1ساقط في ل . 2س: في . 3الاصل: ليسو . 4الاصل: يمقتـون . 5الاصل: افـل . 6[اخبرنا... لنجاتهم]: ساقط في ب ل .

---

١٢٠ ١ قارن المريدون فقرة ٥٨ . وانظر المريدون فقرة ٤٠ : واهله (اي اهل التصوف) على ثلاث طبقات... والمتوسط مطالب بآداب المنازل وهو صاحب تلوين لأنه يرتقي من حال الى حال وهو في الزيادة .

١٢١ ١ هو ابو الفرج عبد الواحد بن بكر الورثاني الصوفي (توفي ٣٧٢هـ) . راجع تاريخ جرجان ص ٢١١ . ٢ قارن القشيري ص ١٢٧ س ١٧ ، ص ١٤٢ س ١٩ (عن الجنيد) .

١٢٢ ١ هو محمد بن عبد الله ابو جعفر الفرغاني الصوفي . راجع الانساب ص ٤٢٤ .

١٢٣ ومن آدابهم حفظ حرمات المشايخ وبركات[1] التأدّب[2] بمجالستهم وآدابهم . أخبرنا محمّد بن الحسن الخشّاب قال سمعت محمّد بن عبد الله الفرغانيّ يقول سمعت الجنيد يقول[3]: كنت أجلس إلى شيوخ بضع عشرة[4] سنةً[5] يتكلّمون في هذه[6] العلوم وما كنت أفهم ما يقولون ولا أنكر عليهم وكان فائدتي منهم من جمعة إلى جمعة أنّي أجيء فأسمع ما يقولون وعندي أنّه حقّ لم أبدُ[7] بالإنكار عليهم ، فما مضت هذه المدّة حتّى إذا أجروا[8] مسألةً جاوّوني[9] إلى البيت فسألوني عنها وقالوا: جرت مسألة كيتَ وكيتَ فأحببنا[10] أن نسمعها أو نحو هذا من الكلام[11] .

١٢٤ ومن[1] آدابهم أن يجتهدوا أن لا يأكلوا بدينهم .[١] سمعت محمّد بن خالد البغداديّ يقول سمعت عبد الله الفارسيّ يقول سمعت أبا الحسن الرازيّ يقول سمعت يوسف بن الحسين يقول سمعت أبا[2] تراب النخشبيّ[3] يقول[4]: ما تمنّت[5] عليّ نفسي إلاّ مرّةً تمنّت[6] عليّ خبزاً وبيضاً[7] وأنا في سفر فعدلت عن الطريق إلى قرية فلمّا دخلتها وثب[8] عليّ[9] رجل وتعلّق بي وقال: كان في اللصوص ، فبطحوني وضربوني سبعين جلدةً . فوقف رجل عليّ فقال: ويحكم هذا أبو تراب[10]! فأقاموني واعتذروا إليّ[11] وأدخلني الرجل منزله وقدّم

١٢٣ [1] ل، وتبركات . [2] س: التأديب . [3] [أخبرنا... يقول]: ب: قال الجنيد . [4] بس: عشر . [5] س: سنين وهم . [6] س: هذا . [7] ب: + عليهم ، لكنه مشطوب . ولعل الافضل ان يقرأ «أبدأه» . [8] س: اجري . [9] بس: جازني . [10] س: فاحببنا . [11] [وآدابهم... الكلام]: ساقط في ل .

١٢٤ [1] الفقرات ١٢٤–١٢٦ ساقطة في ل . [2] الاصل: ابو . [3] الاصل: نجشي . [4] [سمعت محمد... يقول]: ب: قال ابو تراب النخشبي . [5] بس: تمنت . [6] ب: تمنيت . [7] [خبزا وبيضا]: بس: خبز وبيض . [8] س: وثب . [9] س: عند . [10] س: + النجشي (والصواب: النخشبي) . [11] ساقط في س .

---

١٢٤ [١] قارن الرعاية ص ١٦٩ س ١٥ ؛ حلية ج ١٠ ص ١١٧ س ٧ : وسمعت السري يذم من يأكل بدينه ويقول: من النذالة ان يأكل العبد بدينه ؛ صفوة ج ٢ ص ٢١٤ س ٩ ، ج ٤ ص ١١٥ س ١٣ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ١٣٢ س ٢٧ . وانظر احياء ج ٢ ص ١٧٠ س ٢٧ : فأخذ المال باظهار التصوف من غير اتصاف بحقيقته كأخذه باظهار نسب رسول الله صلعم على سبيل الدعوى... ولهذا احترز المحتاطون عن الاكل بالدين... فلا جرم كانوا لا يشترون شيئا بأنفسهم مخافة ان يسامحوا لأجل دينهم فيكونوا قد أكلوا بالدين .

إليّ بخبز[12] وبيض فقلت لنفسي : كُلْها[13] بعد سبعين جلدةً.[٢]

١٢٥ ومن آدابهم التواجد في السماع والسكون فيه إلاّ أن يكون عن[1] غلبة وجد يُعرف حقيقةً.[2] [١] سمعت أبا بكر الرازيّ يقول سمعت المرتعش[٢] يقول: من تواجد ولم يوافق[3] تواجدَه زيادة فينبغي له أن يستحيي ويتوب فإنّ الله أحقّ أن يُستحى منه .[٣]

١٢٦ ومن آدابهم تناول الطعام على مقدار القوام . قال أبو العبّاس بن عطاء: من طلب الطعام لغير القوام كان انتفاعه سقام[1].

١٢٧ ومن آدابهم ترك الكلام على عوامّ الناس إلاّ أن يجد مريداً طالباً لمقصده[1] فيتكلّم عليه بمقدار ما يدلّه[2] ولا يزيد على ذلك . فإنّه قيل لأبي الحسين النوريّ[١] لمّا دخل مصر أن يتكلّم[3] على إخوانه[4]، قال: لا ، هم[5] في سفر الوحشة وذكر الحلق[6] بينهم عيبة[7]، لو[8] وجدت مريداً متحقّقاً[9] أو طالباً مسترشداً لتكلّمت عليه بمقدار ما يتحقّق به المريد أو يصل[10] الطالب إلى مُراده ومقصده لكن[11] أتحقّق إذا تكلّمت كلمةً تكلّمت[12] بشهوة وإذا

12س: خبز . 13س: كل .

١٢٥ 1ب: + غير . 2س: حقيقته . 3س: يرفى .

١٢٦ 1لعل الافضل أن يقرأ «السقام» (رعاية للسجع) ، او «سقاماً» .

١٢٧ 1ل: + سالكاً . 2ل: + عليه . 3ب: تتكلم . 4[ان... اخوانه]: ل: ألا تكلم على اخوانك . 5ل: لأنهم . 6س ل: الحق . 7ب: عليهم . ل: غيبة . 8س: ولو . 9ل: محقا . 10[أو يصل]: ل: ويصل . 11س: لكي . 12[كلمة تكلمت]: ساقط في ب . 13س: فقائدتي . 14س: قصصا (ويبدو ان الحرف الثاني مشطوب) . 15ب: + فيه ، لكنه مشطوب . 16س: بما . 17[ولكن... خبر]: ساقط في ل .

٢ راجع حلية ج ١٠ ص ٤٧ س ١٦ ؛ تاريخ بغداد ج ١٢ ص ٣١٦ س ٢٢ ؛ القشيري ص ١٧ س ٣٠ ، ص ٦٨ س ٨ ؛ السبكي ج ٢ ص ٥٥ س ١٥ .

١٢٥ ١ انظر القشيري ص ١٨٤ س ٣٦ ؛ المريدون فقرة ١٣٩ : وليس من الادب استدعاء الحال والتكلف القيام إلا من غلبة حال ترد وتزعج . ٢ هو ابو محمد عبد الله بن محمد المرتعش (توفي ٣٢٨هـ) . راجع طبقات ص ٣٤٩ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفحات ص ٢٠٦ ؛ المنتظم ج ٦ ص ٣٠١ . ٣ راجع القشيري/شرح ص ٢٥٤ س ١٣ .

١٢٧ ١ هو ابو الحسين احمد بن محمد النوري (توفي ٢٩٥هـ) . راجع طبقات ص ١٦٤ والمراجع المسجلة هناك .

سمعوا سمعـــوا بلهو ؛ ففائدتي[13] في كلامي قضاء[14] وطري فيه والتزيّن[15] به وفائدتهم في سماع كلامي أن يدّعوا ما[16] ليس لهم به علم ولا خبر[17].

١٢٨ ومن[1] آدابهم ملازمة حالي[2] المراقبة والمشاهدة في ظاهرهم وباطنهم . كذلك قال أبو الحسين النوري: من لم يراقب[3] الله في أعماله لم يشاهد الله في أحواله ومن لم[4] يذكر اطّلاع الله عليه لم يُحسن المراقبة له .

١٢٩ ومن آدابهم استعمال المروّة مع الله تعالى[1] في معاملته[2]. كذلك قال يحيى ابن معاذ: عامل الله بالمروّة وهو أن تشاهد منّته[3] عليـــك في أن وفّقك لخدمته[4] ولا تمنّ عليه بطـــاعته ولا تطلب على عملك جزاء[5] وتفني عمرك في[5] شكر ما أهلّك له[6] من خدمته وعبادته .

١٣٠ ومن آدابهم استعمال الأدب في طلب الحاجة من الله تعالى[1] وهو أن تطلب بلسان الافتقار لا بلسان الحكم ؛ ولزوم الأدب في طلب الحاجة دليل قرب نجاحها .[1]

١٣١ ومن آدابهم وصيّة أصحابهم بصحبة من يدلّهم على السبيل[1] إلى الله[2] والإقبال عليه[3] ويزهّدهم[4] في الدنيا . سمعت محمّد بن عبد الله بن شاذان يقول سمعت يوسف بن الحسين يقول: قلت لذي النـــون وقت مفارقتي له: من أصحب ومن أجالس؟ قال: عليك بمجالسة من يذكّرك[5] الله رؤيتُه ويقع على باطنك هيبته[6] ويزيد في علمك[7] منطقه ويزهّدك في الدنيا عمله[8] ولا يعصي[9] الله ما

١٢٨ [1]الفقرات ١٢٨–١٣٠ ساقطة في ل . [2]س: حال . [3]س: يعرف ويراقب . [4]ساقط في س .

١٢٩ [1]ساقط في س . [2]س: معاملاته . [3]س: منه . [4]س: بخدمته . [5]ساقط في س . [6]ساقط في س .

١٣٠ [1]ساقط في س .

١٣١ [1]ل: سبيل . [2]ل: + عز وجـــل . [3]ل: على الله . [4]س: ويزهـــد . [5]س: يذكر . [6][ويقع... هيبته]: س: وتقع هيبته على باطنك . [7]س: عملك . [8]س: علمـــه . [9]س: تعص .

---

١٣٠ [1] راجع طبقات ص ٢٤ س ٩ (عن ذي النون) .

دمت في قربه يعظك بلسان فعـله[10] ولا يعظك بلسان قوله[11].١ وقال[12] رجل للجنيد: أوصني فقال: من دلّك على الله فكن معه ومن دلّك على الدنيا فتباعد[13] عنه . وقال رجل لأبي حفص: أوصني فقال: كن لربّك عبداً حقّاً ولأصحابك أخاً[14] صادقاً[15] واعلم أنّه لا أحـد[16] من المسلمين إلاّ وله مع الله[17] سرّ فاحفظ حرمة ذلك السرّ وإيّاك وأن[18] تحتقر أحداً من المسلمين فتزل زلّة لا تنعش[19] منها أبداً . وقال رجـل لمحمّد بن القصّار: أوصني فقال: أوصيك بما أوصى به الفُضَيل٢ بعض أصحابه حين استوصاه فقال: أأرباب[20] متفرّقون خير أم الله الواحد القهّار[21]؟٣

١٣٢ ومن آدابهم التباعد عن خدمة[1] الأغنياء طمعاً فيهم . أخبرنا أحمد بن نصر النرسي[4] ببغداد قال حدّثني[2] محمّد بن مخلد١ قـال سمعت[3] عمر بن فيروز <قال> سمعت بشر بن الحارث يقول: لو لم يكن في القنوع إلاّ التمتّع بالعزّ لكفى صاحبه .٢

١٣٣ ومن آدابهم ترك جميع الشهوات[1]. أخبرنا أحمـد بن نصر <قال حدّثني محمّد> ابن مخلد[2] قال بشر بن الحارث[3]: إذا رأيت القارئ الفقير يسوّي ثياب غنيّ لطمع[4] فاعلم أنّه ممقوت .

10ب: + بل (بدأ كتـابة وبلسانه) ؛ ولكنه مشطوب . 11[سمعت محمـد... قوله]: ساقط في ل . 12ل: قال . 13ل: فتباعده . 14ل: خادما . 15ب: صدقا . 16[لا احد]: ل: لأحد . 17ل: + تعالى . 18س ل: ان . 19ل: ينعشه نعشاً رفعه . 20س: ارباب . 21[وقال رجل... القهار]: ساقط في ل .

١٣٢ 1س: خدمت . 2الاصل: خدمني . 3الاصل: بن . 4[أخبرنا... يقول]: ب: قال بشر بن الحارث .

١٣٣ 1[اخبرنا احمد بن نصر... الشهوات]: ساقط في ل . 2[أخبرنا... مخلد]: ساقط في ب ل . 3س: + يقول . ل: + الحافي . 4ساقط في ب .

---

١٣١ ١ البيان والتبيين ج ٣ ص ١١٤ س ١٣ (عن عيسى بن مريم) ؛ آداب الصحبة ص ٣٠ س ٧ ، والمراجع المسجلة هناك ؛ صفوة ج ٤ ص ٢٨٨ س ١٠ . وقارن حقائق ورقة ٢٧٣ ب س ١٦ (عن عيسى بن مريم) . ٢ هو ابو علي الفضيل بن عياض (توفي ١٨٧هـ) . راجع طبقات ص ٦ والمراجع المسجلة هناك . ٣ راجع حقائق ورقة ١١٩آ س ٢١ . وانظر سورة يوسف ٣٩ .

١٣٢ ١ هو محمد بن مخلد بن حفص ابو عبد الله الدوري العطار (توفي ٣٣١هـ) . راجع تاريخ بغداد ج ٣ ص ٣١٠ . ٢ راجع ابن عساكر ج ٣ ص ٢٣٧ س ١٦ .

١٣٤ ومن آدابهم التعزّز بالقناعة . أخبرنا أحمد بن النصر قال حدّثني <محمّد> ابن مخلد قال حدّثني[1] محمّد بن يوسف قال حدّثني أبو نصر غلام[2] البزّاز[3] <قال> سمعت بشر بن الحارث يقول[4]: أوحى الله تعـالى[5] إلى داود عليه السلام[6]: يا داود حذّر أهلك أكل الشهـوات فإنّي إنّما خلقت الشهوات لضَعَفة[7] خلقي ، فما للأبطال والشهوات؟[8][1]

١٣٥ ومن آدابهم مجانبة[1] الشبع من الحلال لئلاّ يتخطّى[2] به[3] إلى الشبهة والحرام . أخبرنا أحمد بن نصر قال حدّثني <محمّد> بن مخلد قال حدّثني عليّ بن خليل قال كان أبو[4] العبّاس البغداديّ بحلب يقول سمعت بشر بن الحارث يقول[5]: لا تعوّد[6] نفسك الشبع من الحلال فتتخطّى[7] بك إلى[8] الشبهة والحرام . [1]

١٣٦ ومن آدابهم التمييز[1] في إجابة[2] الدعوات . أخبرنا أحمد بن نصر النرسيّ قال حدّثني <محمّد> بن مخلد قال حدّثني موسى بن هارون الطوسيّ قال حدّثني محمّد بن نُعيم بن هَيْصَم[1] <قال> سمعت بشراً[3] يقول[4]: كانوا أولئـك الأخيار[5] لا يجيبون إلاّ من يعرفون طعامه ومكسبه .

١٣٧ ومن[1] آدابهم قلّة المقام عند المريض في العيـادة[2]. سمعت أبـا العبّاس البغداديّ يقول سمعت جعفراً[3] الخلديّ يقول قال حدّثني أبو القاسم بن بُندار قال[4] قال سريّ السقطيّ: اعتللت بطرسوس علّة قبـام[5] فعادني أناس[6] من

١٣٤ [1]الاصل: بن . [2]الاصل: علام . [3]الاصل: البزار . [4][أخبرنا... يقول]: ب: قال بشر بن الحارث . [5]ساقط في س . [6][عليه السلام]: س: عم . [7]س: لضعفاء . [8][اخبرنا احمد... والشهوات]: ساقط في ل .

١٣٥ [1][ومن آدابهم مجانبة]: ل: وترك جميع الشهوات ومجانبـة . [2]ل: يتخطى . [3]ساقط في ل . [4]الاصل: ابي . [5][اخبرنا... يقول]: ب: قال بشر بن الحارث . ل: قال بشر الحارث . [6]س: تعوذ . [7]ل: فيتخطى . [8]ساقط في ب .

١٣٦ [1]س: التميز . [2]س: اجابت . [3]الاصل: بشر . [4][اخبرنا... يقول]: ب: قال بشر بن الحارث . ل: قال بشر الحارث . [5]ل: الاخيار .

١٣٧ [1]هذه الفقرة ساقطة في ل . [2]ب: العيـادة . [3]الاصل: جعفر . [4][سمعت ابا العباس... قال]: ساقط في ب. [5]ابن عساكر: تمنّي القيام (قراءة اكثر وضوحا) . [6]س: النـاس .

١٣٤ ١ قارن القشيري/شرح ص ١٦٣ س ١٦ .

١٣٥ ١ قارن قوت ج ٤ ص ٢٣٠ س ٢٥ .

١٣٦ ١ هو ابو بكر محمد بن نعيم بن هيصم . راجع تاريخ بغداد ج ٣ ص ٢٢١ .

الفقراء فجلسوا فأطالوا[7] الجلوس فقلت لهم: ابسطوا أيديكم حتّى ندعــو[8]، فبسطوا أيديهم فقلت: اللّهم علّمنا كيف نعود المرضى[9]، ومسحت يدي على وجهي فعلموا أنّهم قد أطالوا فقاموا وانصرفوا .[١]

١٣٨ ومن آدابهم ملازمة الورع في الأوقات كلّها . سمعت محمّد بن الحسين بن خالد[١] يقول سمعت أحمد بن محمّد بن صالح <يقول> سمعت محمّد بن عبدون يقول سمعت أبا القاسم بن رزق الله يقول[1]: خرجت يوماً[2] من[3] المسجد فإذا صبيان يلعبون ومشايخ قعود فقلت[4] لهم: يا هؤلاء ما[5] تستحيون[6]؟ مشايخ قعود وأنتم تلعبون؟ فقال لي[7] بعض أولئك الصبيان: يا عمّ قلّ ورعهم فقلّت[8] هيبتهم[9].[٢] وقال[10] سهل بن عبد الله: الورع قوام الأمور كلّها فمن لزم الورع في جميع متصرّفاته أورثه الله تعالى[11] محبّة في قلوب أوليائه وهيبة في قلوب أعدائه وقبولاً عند أهل ولايته . وسُئل ابن يزدانيار[12]:[٣] ما الورع؟ فقال[13]: متابعة الكتاب والسنّة والتأدّب بآداب الشرع وترك ركوب الرخَص[14] بالتأويلات .

١٣٩ ومن[1] آدابهم حفظ الأوقات وملازمة الآداب في الأحوال . أخبرنا أبو[2] العبّاس ابن محمّد بن[3] الحسين بن الخشّاب[4] قال حدّثني عبد الله بن أحمد النقّاش <قال> سمعت أبي يقول سمعت فَهدان يقول: إنّما أنت بين أوقات ثلاثة[5]:

7س: فاطالو . 8س: ندعوا . 9س: المريض .

١٣٨ 1[سمعت محمد بن الحسين... يقول]: ب ل: قال ابو القاسم بن رزق الله . 2ب: يوماً . 3ساقط في ل . 4ل: قلت . 5ل: أما . 6س: تستحون . 7ساقط في ل . 8ل: فقلت . 9زيد على هامش ل . 10ل: قال . 11ساقط في س ل . 12س: يزانيار . 13[وسئل... فقال]: ل: الورع . 14ل: حفض .

١٣٩ 1الفقرتان ١٣٩–١٤٠ ساقطتان في ل . 2س: ابا . ساقط في ب . 3لعل الصواب: عن . 4[بن الحسين بن الخشاب]: ساقط في ب . 5ب س: ثلاث . 6س: يأتي . 7ب: هو . 8[لك ام عليك]: س: عليك ام لك . 9[وهو لك]: ساقط في س .

---

١٣٧ ١ راجع ابن عساكر ج ٦ ص ٧٩ س ١٠ ؛ نفحات ص ٥٤ س ٥ .

١٣٨ ١ لعله محمد بن الحسن بن خالد البغدادي . راجع تاريخ بغداد ج ٥ ص ٣٨ . ٢ راجع القشيري ص ٥٤ س ٢١ (عن علي العطار) . ٣ هو ابو بكر الحسين بن علي بن يزدانيار . راجع طبقات ص ٤٠٦ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفحات ص ١٨٣ .

وقت قد مضى ليس إلى تلافيه سبيل ووقت لم يأت[6] لا تدري أهو[7] لك أم عليك[8] وهو لك[9] أم أنت له وإنّما أنت بوقتك فاحذر أن لا تغيب عن وقتك وعن تعهّد نفسك فيه .[1]

١٤٠ ومن آدابهم حضور مجالس من تثق[1] بدينه وورعه . سمعت أبا بكر الرازيّ يقول سمعت محمّد بن عليّ الكتّانيّ يقول[2]: مجالس أهل الدراية تجلي عن القلوب صدى الذنوب .

١٤١ ومن آدابهم قلّة النظر إلى عيوب الإخوان لمحبّته[1] لهم وحسن ظنّه بهم . سمعت أبا بكر محمّد بن عبد الله الرازيّ قال سمعت أبا عمرو الزجّاجيّ يقول[2]: بلغني أنّ رجلاً صحب إبراهيم بن أدهم فلمّا أراد أن يفارقه قال: يا أبا إسحاق ، هل رأيت منّي شيئاً تكرهه؟ فقال: إنّ شدّة محبّة[3] الله غيّبتني[4] عن النظر إلى مساويك[5].[1]

١٤٢ ومن آدابهم الستر[1] على قبائح الإخوان وذكرهم بالجميل . سمعت أبا بكر الرازيّ يقول سمعت عُبيداً[2] الغسّال يقول[3]: سرق رجل مصحفاً لإبراهيم بن[4] أدهم ثمّ أتى به[5] السوق يبيعه فقيل له: من يعرفك؟ فجاء بهم إلى إبراهيم ابن أدهم[6] فقالوا له: تعرفه؟ قال: نعم أعرفه فقيل[7]: هذا الذي سرق مصحفك ، قال[8]: عرفت ذلك ولكنّي لم أحبّ أن أهتك ستره[9]. قال[10] وقال رُويم لرجل ذكر أخاً[11] من إخوانه بين يديه بسوء فقال: هل تعرف منه خيراً؟ فقال الرجل: نعم قال: فاذكره فإنّه خير لك وأسلم[12].

١٤٠ 1س: يثق . 2[سمعت ابا بكر... يقول]: ب: قال محمد بن علي الكتاني .

١٤١ 1ل: لمحبة . 2[سمعت ابا بكر... يقول]: ب: قال ابو عمرو الزجاجي . 3س: محبت . 4س: عيني . 5س: ما سألت عنه . [سمعت ابا بكر... مساويك]: ساقط في ل .

١٤٢ 1[ومن آدابهم الستر]: ل: وستر . ب: السر (؟) . 2الاصل: عبيد . 3[سمعت ابا بكر... يقول]: ساقط في ب . 4س: ابن . 5س: + ال . 6[ابن ادهم]: ساقط في س . 7س: + له . 8س: فقال . 9ب: سره (؟) . 10ساقط في ب . 11ب: أخاه ، مصححا الى وأخاً . 12[سمعت ابا بكر... واسلم]: ساقط في ل .

---

١٣٩ ١ قارن بيان احوال الصوفية ورقة ١١٥آ س ٩: [مكتوب على قبر ابن مبارك]... ايام الدهر ثلاثة: يوم مضى لا يعود اليه ويوم انت فيه لا يدوم عليك ويوم مستقبل لا تدري أهو لك ام عليك .

١٤١ ١ قارن القشيري ص ١٣٣ س ١٩ ؛ الشعراني ج ١ ص ٩١ س ١١ .

١٤٣ ومن[1] آدابهم ملازمة الكسب إلى أن يُقعدهم التوكّل والثقة بالله عن الكسب. سمعت أبا بكر محمّد بن عبد الله بن شاذان يقول سمعت أبا عثمان يقول سمعت إبراهيم الخوّاص يقول: لا ينبغي للصوفيّ أن يتعرّض للقعـود عن الكسب إلاّ أن يكون رجلاً مطلوباً[2] بتركه قد رفعته حالة من الأحوال اقتطعته[3] عن موضع كسبه فأغنته[4] الحال من المكاسب، فأمّا ما كانت الحاجات فيه قائمةً ولم يقع له عزوف يحـول بينه وبين التكلّف فالعمـل[5] أولى به والكسب أحلّ له وأبلغ لأنّ القعود لا يصلح لمن لم يستغن عن التكلّف.[1] وسمعت محمّد بن عبد الله الرازيّ يقول سمعت أبا عليّ الروذباري[2] يقول: إذا قال الصوفيّ بعد خمسة أيّام: أنا جائع، فألزموه السوق وأمروه بالعمل والكسب.

١٤٤ ومن[1] آدابهم التنزّه عن السؤال عند شدّة الحاجة.[1] سمعت أبا بكر الرازيّ يقول سمعت أبا القاسم الجوهريّ يقول سمعت الجنيـد يقول[2]: كلّ صوفيّ عوّد نفسه الميل إلى أخذ[3] الأسباب عند الحـاجة فإنّه لا ينفكّ من رقّ نفسه ولا يحمله الصبر.[2] وقال أبو عثمان: من سأل عند الحاجة من غير ضرورة فإنّه بعيد[4] من طريق الورعين.

١٤٥ ومن آدابهم إذا بدا لأحدهم بركة من[1] صحبة شيخ من[2] مشايخهم أن يلزمه ولا يفارقه بسبب من الأسباب وعلّة من العلل. سمعت محمّد بن عبد الله

١٤٣ [1]تأتي هذه الفقرة في س فقط، وإنّما يكون بعضها اعادة لفقرة ٤٧. [2][رجلا مطلوبا]: الاصل: رجل مطلوب. [3]الاصل: اقطعته. [4]الاصل: فاعتنته. [5]الاصل: والعمل.

١٤٤ [1]الفقرات ١٤٤–١٥٠ ساقطة في ل. [2][سمعت ابا بكر... يقول]: ب: قال الجنيد. [3]س: اخذ. [4]ب: بعيدة.

١٤٥ [1]س: في. [2][شيخ من]: ساقط في ب. [3][سمعت محمد... يقول]: ساقط في ب. [4][عليه السلام]: ساقط في س. [5]ب: تأذن. [6]س: والدي. [7]س: + عيسى ع م.

---

١٤٣ ١ راجع فقرة ٤٧. ٢ هو ابو علي احمد بن محمد الروذباري (توفي ٣٢٢هـ). راجع طبقات ص ٣٥٤ والمراجع المسجلة هناك؛ نفحات ص ٢٠٠.

١٤٤ ١ قارن المريدون الفقرتان ١٥٦، ١٦٩: وأدبهـم في ذلك (= في السؤال) ان لا يسأل الا وقت الحاجة قدر الكفاية لمن يمونه. ٢ راجع فقرة ٤٧.

يقول سمعت أبا بكر يقول[3]: قال رجل من الحواريّين لعيسى بن مريم عليه السلام[4] وقد تُوفّي والده: أتأذن[5] لي أن أمرّ وأدفن أبي[6]؟ قال[7]: دع الموتى يدفنون موتاهم واتّبعني .

١٤٦ ومن آدابهم اجتناب الكسل[1] والضجر . سمعت محمّد بن عبد الله الطبريّ يقول سمعت عليّ بن بابَوَيْه[2] يقول[3]: إيّاك والكسل والضجر فإنّك إذا كسلت لم تؤدّ حقّ الله تعالى[4] وإذا ضجرت لم تصبر على حقّ الله تعالى[5].[1]

١٤٧ ومن آدابهم كتمان كراماتهم والنظر إليها بعين الاستدراج . سمعت أبا بكر الرازيّ يقول سمعت أبا عليّ الروذباريّ يقول[1]: كما فرض الله تعالى[2] على الأنبياء إظهار الآيات والمعجزات كذلك فرض الله[3] على الأولياء كتمانها لئلاّ يفتتن[4] بها الخلق .[1] وقال أبو عثمان المغربيّ:[2] لا يكون الوليّ مفتوناً في ولايته ولا مفتتناً[5]. وقال ذو[6] النون: الوليّ من[7] توالت ولايته وتولّى الله عليه حركاته وأنفاسه وقطعه عن الخلائق أجمع وزهّدهم فيه وأظهر[8] عليه[9] بركات نظره وسمعه ، وكرامة الوليّ إذا صحّت ظهرت[10] عليه وعلى من صدّقه في كرامته[11].

١٤٨ ومن آدابهم ملازمة الفقر واستعمال آدابه . سمعت أبا بكر الرازيّ يقول سمعت أبا عبد الله المغربيّ[1] يقول[1]: الفقير المجرّد من الدنيا وإن لم يعمل شيئاً من

١٤٦ [1]س: المكاسل . [2]ب: بابوية . [3]ساقط في ب . [4][حق... تعال]: س: الحق . [5]ساقط في س .

١٤٧ [1][سمعت ابا بكر... يقول]: ب: قال ابو علي الروذباري . [2]ساقط في س . [3]ساقط في س . [4]س: تفتتن . [5]ب: مقتدرا . [6]س: ذا . [7]ساقط في س . [8]ب: واظهر . [9]الحرف الاخير في ب غير واضح . [10][صحت ظهرت]: ب: صحب اظهرت بركاتها . [11]س: كراماته .

١٤٨ [1][سمعت ابا بكر... يقول]: ب: قال ابو عبد الله المغربي .

---

١٤٦ ١ راجع الذريعة ص ١٦٢ س ٣ ؛ مكارم الاخلاق ص ٥٠٢ س ٨ (النبي صلعم يخاطب علياً) ؛ ابن عساكر ج ٧ ص ٢١ س ١٣ (عن الاحنف بن قيس) .

١٤٧ ١ راجع الملامتية ص ١١٧ س ٤ (عن ابي عمرو الدمشقي) . ٢ هو ابو عثمان سعيد بن سلام المغربي (توفي ٣٧٣هـ) . راجع طبقات ص ٤٧٩ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفحات ص ٨٧ .

١٤٨ ١ هو محمد بن اسماعيل ابو عبد الله المغربي (توفي ٢٩٩هـ) . راجع المنتظم ج ٦ ص ١١٣ ؛ نفحات ص ٩٠ .

فضائل الأعمال ذرّة منه أفضل من كثير من هؤلاء المتعبّدين المجتهـــدين ومعهم الدنيا[2]. ٢ وقال أبو عبّد الله بن خَفيف: أدب الفقر السرور به وكتمان الحاجة والرضا بكلّ حال يَرِد[3] عليه[4] منه تيقّناً[5] أنّ الفقر كرامة يكرم به خواصّ عباده، فمن قبل كرامة[6] الله آنس به ولم يشكُ[7] منه ومن شكا منه فقد ردّ عليه كرامته.

١٤٩ ومن آدابهم استجلاب سنيّ الأحـــوال بملازمة المعاملة وصحّتها بمشاهدة[1] من يعمل[2]. قال أحمد بن أبي الحواري: اعلم أنّ كلّ عبد حُجب عن معاملة الله فقد حُجب عن مطالعة الله وكلّ من حُجب عن مطـــالعة الله حُجب عن مشاهدة[3] الله[4] وبعُد عن[5] الله ومن بعُد عن الله شقي.

١٥٠ ومن آدابهم كتمان الأحوال بالإشكال عن الإظهـــار وبالستر عن الكشف وبالكناية عن الإفصاح. كذلك حُكي عن أبي الحسين[1] النوريّ أنّه اجتمع جماعة من المشايخ من أقرانه في مجلس سماع فتواجد القوم وسكن النوريّ فقيل له في ذلك فقال: ما بلغ مقامي الذي أتواجد[2] فيه فقـــالوا له: أيش مقامك وما حالك؟ فقال: الرمز إليـــه بالإشارة دون الإيضاح وبالكناية دون الإفصاح، وأنشد على أثره[3]:

رُبّ ورقـــاء هتوف بالضحى[4] ذات شجو[5] صدحت[6] في فنن
ذكرتْ ألفـــاً ودهـــراً صالحـــاً فبكت حزناً[7] فهاجت[8] حزني[9]

2س: دنيا. 3س: تُرد. 4س: عليك. 5ب: يتيقن. س: تيقن. 6س: كرامته. 7س: شك.

١١٩ 1س: بملازمة. 2س: + له. 3س: مشاهدت. 4[وكل... الله]: ساقط في ب. 5س: + عن.

١٥٠ 1س: الحسن. 2س: + به. 3س: + شعر. 4اللمع، الطرطوشي: في الضحى؛ نفحات: بالحمى. 5نفحات: شجر. 6ب: صرخت. 7نفحات: شجـــوا. 8س: فهاجت. نثر الحاسن، نفحات: وهاجت. 9نفحات: شجني. 10ب: بدأنني. [ما بدأت]: الطرطوشي: تسمعني. 11ب: ما أبدها. الطرطوشي: اسعدها. 12اللمع: هي أن. 13اللمع، الطرطوشي، نثر الحاسن: تشكو. 14اللمع: فلا. 15اللمع: واذا. 16الطرطوشي، نثر الحاسن: اشكو. 17اللمع: فلا. 18نفحات: بالهوى. 19نفحات: بالهـــوى. 20س: وصاحو. 21س: وسلمو. 22ب: حالة.

٢ راجع الشعراني ج ١ ص ١٢٣ س ٤.

فكأني ربّما أرقّها ... وبُكاها ربّما أرّقني
فإذا ما بدأت[10] أسعدها ... وإذا أبدأها[11] تسعدني
ولقد[12] أشكو[13] فما[14] أفهمها ... ولقد[15] تشكو[16] فما[17] تفهمني
غير أنّي بالجوى[18] أعرفها ... وهي أيضاً بالجوى[19] تعرفني[1]

قال فتواجد الكلّ من كلامه وصاحوا[20] وسلّموا[21] له حاله[22] التي حضر هو بها.

١٥١ ومن آدابهم الاحتمال عن الخلق أجمع. فقد حُكي عن أبي جعفر أنّه قال[1]: لا يكون الصوفيّ صوفيّاً حتّى يكون الخلق كلّهم عيالاً عليه[2].

١٥٢ ومن آدابهم العمى عن رؤية النفس ومطالعة الأفعال[1]. كذلك سمعت منصور ابن عبد الله يقول سمعت أبا عمرو الأنماطيّ[1] قال سمعت أبا العبّاس بن[2] عطاء يقول[3]: أقرب شيء إلى مقت الله[4] رؤية النفس وأفعالها وأشدّ من ذلك مطالعة الأعواض عن أفعالها.[2] وقال[5] الجنيد: الدنيا والخلق والنفس[6] حجاب قلوب الخواصّ.

١٥٣ ومن آدابهم دوام المجاهدة واستعمال العلم ظاهراً وباطناً. قال الحارث المحاسبيّ:

---

١٥١ 1[فقد... قال]: ل: قال ابو جعفر . 2ب: له .

١٥٢ 1ل: + والأحوال . 2الاصل: ابن . 3[كذلك... يقول]: ب: كذلك قال ابن عطاء . ل: قال ابو العباس ابن عطاء . 4ل: + تعالى . 5ل: قال . 6[والخلق والنفس]: س: والنفس والخلق .

---

١٥٠ ١ راجع اللمع ص ٢٠٥ س ٣ (الابيات ١ ، ٣ ، ٥ ، ٦) ؛ الطرطوشي ص ٤١ س ١٣ ؛ نشر المحاسن ج ٢ ص ١٧٩ س ١٣ (ما عدا البيت الرابع) ؛ نفحات ص ١٨١ س ٤ (اربعة ابيات مرتبة على النحو التالي: ١ ، ٥ ، ٦ ، ٢) . ويذكر جامي ان الشعر لمجنون ، غير ان الشبلي هو الذي انشده . وراجع ايضاً E. Dermenghem, *Vie des saints musulmans*, Alger [1956?], p. 262 .

١٥٢ ١ هو علي بن محمد بن علي بن بشار ابو عمرو (أو عمر) الانماطي . راجع تاريخ بغداد ج ١٢ ص ٧٣ . ٢ راجع القشيري ص ٧١ س ٣٤ ؛ صفوة ج ٢ ص ٢٥١ س ١٢ . قارن الكواكب الدرية ج ١ ص ٢١٦ س ١٥ ، ص ٢٦٩ س ٢٤ ؛ شذرات ج ١ ص ٣٦٠ س ١٦ .

من اجتهد في باطنه[1] ورّثه الله تعالى[2] حسن المعاملة في ظاهره ومن حسّن[3] معاملته في ظاهره وباطنه[4] ورّثه الله الهداية إليه .١ قال الله تعالى: ﴿والّذينَ جاهَدوا فينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا﴾ .٢ وقال بعضهم: العمل[5] ما استعملك واليقين ما حملك.[6] ٣

١٥٤ ومن[1] آدابهم الصبر على ما يلحقهم من[2] تذليـــل[3] النفس في السؤال وغيره . سمعت بعض مشايخنا يقول[4]: قال رجل للشبليّ: يا أبا بكر نذهب[5] فنطلب[6] منهم شيئاً فيذلّونا قال: ويحك[7]، وهل طريقك إلاّ الذلّ وهل عيشك إلاّ بالذلّ وهل عزّك إلاّ في الذلّ وهل تصل إلى ما تريد إلاّ بالذلّ وسكت ساعةً ثمّ قال للرجـــل: اخرج إليهـــم لا ترى نفسك ولا[8] تراهم فتسلم وبسلمون . وقال حَمدون القصّار: ١ لا يفلح من لم يذُق ذلّ إهانة الردّ عند السؤال . وقال أبو عبد الله بن الجلاّء: ٢ من نظر إلى نفسه بعين الغرّة[9] والتعظيم فإنّه حقّ على الله أن يذلّه بردّ[10] طلبته[11] من الأجنـــاس .٣ وقال فارس البغداديّ: ٤ رأيت الشبليّ يوماً في الجامع وهو يقول: من معه لله شيء فليعطني[12] فقد أحوجني الوقت إليكم فأعطـــاه رجل جملةً فقال: أعطوها البقّال[13]، ثمّ بكى ثمّ قال: ما[14] من حرفـــة إلاّ والكدية[15] أخسّ[16] منها وكيف نعرف الله ونحن نأخذ بأخسّ[17] الحرف؟

١٥٣ [1]ل: بطنه . [2]ساقط في س ل . [3]ل: حسنت . [4]ساقط في س ل . [5]س: العلم . [6][وقال... حملك]: ساقط في ل .

١٥٤ [1]الفقرات ١٥٤–١٥٦ ساقطة في ل . [2]س: في . [3]س: تدليل . [4]ساقط في س . [5]س: تذهب . [6]س: فتطلب . [7]س: ويلك . [8]س: + ولا . [9]س: العزة (؟) . [10]س: ويرد . [11]س: طلبه . [12]س: فليعطني . [13]س: البقال . [14]س: وما . [15]س: والدية . [16]ب: خير . [17]ب: بأحسن .

---

١٥٣ ١ راجع فقرة ٥٧ . ٢ سورة العنكبوت ٦٩ . ٣ راجع ابن عساكر ج ١ ص ٤٢٨ س ١٠ (عن ابي سعيد الخراز) .

١٥٤ ١ هو ابو صالح حمدون بن أحمد بن عمارة القصار (توفي ٢٧١هـ) . راجع طبقات ص ١٢٣ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفحات ص ٦٠ . ٢ هو ابو عبد الله محمد بن يحيى بن الجلاء (توفي ٣٠٦هـ) . راجع الشعراني ج ١ ص ١١٦ ؛ شذرات ج ٢ ص ٢٤٨ . ٣ قارن اللمع ص ١٥٩ س ١٧ ، ص ١٩٧ س ١٢ ؛ الملامتية ص ٩٩ س ١ ؛ شذرات ج ٢ ص ٣٣٠ س ٥ . ٤ هو فارس بن عيسى البغدادي ابو القاسم (توفي ٣٣٥هـ) . راجع نفحات ص ١٥٤ .

١٥٥ ومن آدابهم العمل في الوقوف على ما يَرِد عليهم من الأحوال وما يمرّ بهم في الأوقات وترك الإغفال[1] عن حالة[2] من الأحوال ومعرفـة الوقت فإنّه أعزّ الأشياء وأفرضها على العـارف أن لا يغفل عنهـا فإنّ الوقت إذا فات لا يُستدرك . حُكي عن الحسين بن منصور[3] أنّه قال : احفظ أنفاسك وأوقاتك وساعاتك وما مرّ بك وما أنت فيه ؛ فمن عرف من أين جـاء عرف[4] أين يذهب ومن علم ما يصنع علم ما يُصنع به ومن علم ما يُصنع به علم ما يُراد منه ومن علم ما يُراد منه علم ما له ومن علم ما له علم ما عليه ومن علم ما عليه علم ما معه ومن لم يعلم من أين جاء[5] وأين هو وكيف هو ولمن هو[6] فذلك[7] ممّن لا يعلم ولا يعلم أنّه لا يعلم ويظنّ أنّه يعلم .١

١٥٦ ومن آدابهم[1] المجاهدة في معرفة الدواعي ومطالبة كلّ وقت بآداب ما يهتف به داعي ذلك الوقت . قال الحسين بن منصور : داعي الإيمان يدعو[2] إلى الرشد وداعي الإسلام يدعو[2] إلى الأخـلاق وداعي الإحسان يدعـو[2] إلى المشاهدة وداعي الفهم يدعو[2] إلى الزيادة وداعي العقل يدعو[2] إلى المذاق وداعي العلم يدعو[2] إلى السماع وداعي المعرفة يدعو[2] إلى الروح والراحـة والرائحة[3] وداعي النفس يدعو[2] إلى العبادة وداعي التوكّل يدعو[2] إلى الثقة وداعي الخوف يدعو[2] إلى الانزعاج وداعي الرجاء يدعو[2] إلى الطمأنينة وداعي المحبّة يدعو[2] إلى الشوق وداعي الشوق يدعو[2] إلى الوله وداعي الوله يدعو[2] إلى الله[4] وخاب من لم يكن له داعية من هذه الدواعي ؛ أولئـك[5] الذين أُهملوا في مفاوز التحيّر ومن لا يبالي الله بهم[6] .١

١٥٧ ومن[1] آدابهم وصيّتهم لإخوانهم عند أسفارهم ونصيحتهم إيّاهم . سمعت أبا

١٥٥ [1]س : الغفلة . [2]س : حال . [3]س : منصور . [4]س : + الى . [5]س : الى . [6][وإن هو] : ساقط في ب . [7]س : فذاك .

١٥٦ [1]ساقط في س . [2]س : يدعـوا . [3]ساقط في س . [4][وداعي الوله... الله] : ساقط في ب . [5]س : + من . [6]في س تأتي هنا فقرة ١١٠ .

١٥٧ [1]تأتي هذه الفقرة في س فقط .

---

١٥٥ ١ راجع حقائق ورقة ٢٣٢ب س ٤ . وقارن الملامتية ص ٩٥ س ٢ .

١٥٦ ١ قارن مناهج العارفين ورقة ٢٧ب س ٩ .

القاسم الدمشقيّ يقــول لرجل وهو يوصيه في سفره يريد أن يخرج فيه: يا أخي لا تصحب غير الله فإنّه الذي يكفيك المهمّات ويشكرك على الحسنات ويستر عليك السيّئات ولا يفارقك في خطرة[2] من الخطرات[3].

١٥٨ ومن آدابهم قلّة اشتغالهم بالدنيا لعلمهم بوبالها وزوالها . سمعت عبد الله بن محمّد بن الفضل يقول: الاهتمام والاشتغال بالدنيا يذهب[1] بالدنيا والآخرة[2].

١٥٩ ومن[1] آدابهم شغلهم بأوقاتهم في عمارتها دون ذكر ما مضى وذكر المستقبل . سمعت محمّد بن عبد الله بن شاذان <يقول> سمعت محمد بن عليّ يقول سمعت أبا سعيد الخرّاز يقول[2]: الاشتغال بوقت ماض[3] تضييع[4] وقت[5] ثانٍ[6].١

١٦٠ ومن آدابهم تطهير أفواههم عند الذكر[1] ظاهراً بالسواك والماء[2] وباطناً بالتوبة والندم والاستغفار ؛ فإنّه رُوي عن النبيّ صلّى الله عليه وسلّم أنّه[3] قال: السواك مَطْهَرَة[4] للفــم ومرضاة[5] للربّ .١ ورُوي عن النبيّ[6] صلّى الله عليه وسلّم أنّه قــال[7]: نظّفوا[8] أفواهكم[9] فإنّها[10] طرق القرآن .٢ وحُكي عن أبي يزيد البسطاميّ[11] أنّه[12] قال: كنت ثلاثين سنةً كلّما أردت أن أذكر الله تعالى[13] أتمضمض وأغسل[14] أسناني[15] إجلالاً لله عزّ وجلّ[16].٣

2 لعل الافضل «خطرة» . 3 لعل الافضل «الخطرات» .

١٥٨ 1 كذا . والصواب: «يذهبان» . 2 في س ل تأتي هنا فقرة ١١١ . [سمعت... والآخرة]: ساقط في ل .

١٥٩ 1 هذه الفقرة ساقطة في ل . 2 [سمعت محمد بن عبد الله... يقول]: ب: قال ابو سعيد الخراز . 3 ب: ما مضى . س: ماضي . 4 س: يضيع . 5 ب: + ثان ، لكنه مشطوب . 6 س: اني .

١٦٠ 1 س: ذكر الله تعالى . 2 ساقط في س . 3 ساقط في ل . 4 س: مطهر . 5 ل: ومرضات . س: مرضات . 6 [عن النبي]: ل: عنه . 7 [السواك... قال]: ساقط في ب . 8 س: نضفوا . 9 ل: + بالسواك . 10 س: فانه . 11 ساقط في س . 12 ساقط في س . 13 ساقط في س . 14 س: واعسل . 15 س: فمي ولساني . ل: لساني . 16 [عز وجل]: س: جل تعالى .

---

١٥٩ ١ راجع فقرة ٤٠ .

١٦٠ ١ راجع ونسنك ج ٣ ص ٣٧ مادة «سواك» . ٢ راجع ابن مسكويه ص ١٨٥ س ٩ (عن علي) . وقارن جامع ج ١ ص ٧٤ س ٦ ؛ كنوز ج ١ ص ٩٣ س ٥ . ٣ راجع حلية ج ١٠ ص ٣٥ س ٤ ؛ صفوة ج ٤ ص ٩٠ س ٩ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٤٧ س ٧ .

١٦١ ومن آدابهم لزوم المجاهدة على الدوام إلى أن يبلغ إلى مقام الوصلة . قال الله تعالى[1]: ﴿فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ﴾.[١] وقال أبو حفص: المحراب باب كلّ خير . وجاء رجل إلى أبي الخير الأقطع[٢] فقال: كيف الطريق إلى الله تعالى[2]؟ فقال: الماء والمحراب فقال الرجل: سألتك عن الطريق إلى الله[3] فقال: الطرق كثيرة شتّى[4] ولكن من هاهنا وجدنا طريق[5] الوصول إليه[6].

١٦٢ ومن[1] آدابهم دوام الاشتغال بما يلزمهم في كلّ[2] وقت وحين ونفس ومجانبتهم الفراغ[3]. كذلك قال سهل بن عبد الله: يدخل الخلل على الفارغ[4] لأنّ المشغول في مزيد والتكلّف للفارغ لا للمشغول[5].

١٦٣ ومن آدابهم قطع القلوب عن الأسباب بمشاهدة المسبِّب . وقال سهل بن عبد الله[1]: من ظنّ أنّ معاشه بسبب فقد اتّهم الله تعالى[2] في وعده وأعظم الفرية[3] عليه ولا يصحّ لعبد طاعة حتّى يكون الله سببه ويكون راضياً قانعاً . وقال أبو بكر الورّاق: لا عبد أذلّ من عبد يدعوه إليه سيّده وهو يشتغل بما لسيّده عنه . وسُئل سهل: ما القوت؟ قال: القوت على الحقيقة الله فإنّ به قوام الكلّ ومن كان قوامه بغيره فهو عاجز ومن كان حياته بغيره فهو ميّت . وأنشدني[4] في هذا المعنى[5]:

١٦١ [1][قال الله تعالى]: ساقط في ب . [2]ساقط في س . [3]س: + تعالى . [4][الطرق... شتّى]: س: الطريق كثير متشتي . [5]س: الطريق الى . [6]في س ل تأتي هنا فقرة ١٠٧ . [فنادته... اليه]: ساقط في ل .

١٦٢ [1]الفقرات ١٦٢–١٦٤ ساقطة في ل . [2][في كل]: س: وكل . [3]س: بالفراغة . [4]س: الفارغ . [5]ب: + ومن آدابهم التعزز بالانقطاع الى الله علما بان ما سواه فقير اليه ، لكنه مشطوب .

١٦٣ [1][بن عبد الله]: ساقط في س . [2]ساقط في س . [3]س: الفرية . [4]س: وأنشد . [5]س: + شعر .

---

١٦١ ١ سورة آل عمران ٣٩ . ٢ هو ابو الخير الاقطع التيناتي (توفي ٣٤٦هـ) . راجع طبقات ص ٣٧٠ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفحات ص ٢٠٩ .

إذا كنتَ قُوتَ النفس ثمّ هجرتها فلم[6] تلبث[7] النفس التي أنت قوتُها[8]
ستبقى بقاء الضبّ[9] في الماء أو كما يعيش ببيداء المَهامه[10] حوتُهـا[١]

١٦٤ ومن آدابهم التعزّز بالانقطاع إلى الله علماً بأنّ من سواه فقيـر[1] إليه وأنّه الغنيّ المتعالِ وأنّ من تعزّز بغيره فهو ذليل أبداً فيتعزّز به ليعزّه في الدارين ويكفيه من همّها[2] ولا[3] يقدر على ذلك غيـره . قال الله تعـالى: ﴿وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ .[١] واشتغالهم في كلّ الأوقات بما هو أولى بهم حالاً وعلماً وأدباً ومجاهدةً[4]؛ وأدب العلم أن يزيّن علمَه بنفسه لا نفسَه بعلمه ويعلم أنّ قلبه لا يسع العلوم فيودعه منها ما يصلح أن يكون[5] زاده[6] إلى ربّه وما يدلّه على القيام بأوامره ويعلم أنّ مـاله لا يسع الخلق كلّهم فيخصّ به[7] أهل الحقّ ومتّبعيه[8] ويعلم أنّ أخلاقه لا يسع اشتغالها[9] مع الخلائق كلّهم فيستعملها مع من يوافقه في طريقته[10] واعتقاده ويعاشره[11] ويخصّ بها[12] أهل نحلته[13] فيخصّهم بخواصّ أخلاقه ويبذل[14] للباقين من عشرته بشر[15] وجهـه وطلاقته ويستعمل الورع بحقيقته[16] وشرائطه ؛ وهو[17] أن يكون قيامه إلى العلم بلا فترة وزهده بلا رغبة ويقظته بلا غفلة ويقينه بلا شكّ[18] وشكره[19] بلا[20] كفران[21] مع الحلم مع الثبـات حتّى إذا جهل عليه جاهل

[6]القشيري/شرح: فكم . [7]ب: تثبت . [8]ب: فوتها . [9]س: الظـب . [10]س ، ابن عساكر: المهامة .

١٦٤ [1]س: فقير . [2]ب: همها . س: مهمها . [3]س: فلا . [4]س: ومجاهة . [5]س: + في سبيله . [6]س: راه . [7][فيخص به]: ب: فيحويه . [8]س: ويتبعه . [9]س: استعمالها . [10]س: طريقه . [11]س: ومعاشرته . [12]ب س: به . [13]س: نحلته . [14]ب: ويدل . [15]ب س: وبشر . [16]ب: حقيقة . [17]ساقط في ب . [18][ويقظته... شك]: س: ويقينه بلا شك وتيقظه بلا غفلة . [19]ب: وشكر . [20]ب: لا . [21]ب: + فيه . [22]س: حلم . [23]ب: وتحسب . س: وتجنب . [24]ب: والسح . [25]س: احوال . [26][فمن... حرم]: س: جهة . [27]س: المقامات . [28]س: احب . [29]س: الدنيا . [30]ساقط في س . [31]س: ابغضه . [32]ساقط في س . [33]س: فاني . [34]س: من كل ما .

---

١٦٣ ١ راجع حلية ج ١٠ ص ٢٧٦ س ٣ (البيت الاول ، انشده الجنيد) ؛ القشيري/شرح ص ١٤٧ س ١٧ (البيت الاول) ؛ ابن عساكر ج ٢ ص ٢٤٧ س ٢٠ (انشده ابراهيم بن محمد النصراباذي) .

يحلم[22] عنه وإن ظلمه لم يظلمه وإن كذب عليـــه لم يغضب وإن مدحه لم يفرح لتمام شفقته ورحمته وسلامة صدره ويجتنب[23] الحرص والكبر والشحّ[24] فإنّها أصول[25] الشرّ وفروعها الشبع والريّ وكثرة النوم والراحـــة وحبّ الرياسة ومتابعة الشهوات ومدار هذا كلّه ينتهي إلى حبّ الدنيـــا فمن أحبّ الدنيا جرّه[26] إلى هذه البلايا فإنّها كلّها من فروع الدنيا ؛ وقد وصف الله تعالى الدنيا وأخبر عنها فقال: ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الأَمْوَالِ وَالأَوْلادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ﴾[2] إلى آخر الآيـــة . فمن أحبّ شيئاً من هذه المقدّمات[27] فقد أحبّها[28] للدنيا[29] ومن أحبّ الدنيا فقد[30] أحبّ ما يبغضه[31] الله ؛ فقد رُوي عن النبيّ صلّى الله عليه وسلّم أنّه قال: إنّ الله تعالى[32] لم ينظر إلى الدنيـــا منذ خلقها بغضاً منه لها .[3] وأربع خصال تباعدك عن الدنيا وتقرّبك إلى الآخرة: التباعد من هذه الدنيا ونعيمها والنظر إليها بعين الحدث والفناء — فقد قال الجنيد: من كان بين طرفَيْ فناء فهو فان[33] [4] — والورع عمّا[34] اشتبه عليك علمه والوقوف عن كلّ ما استعجلك إليه الهوى والصبر على مرارة التقوى والرضا عند المصائب .

١٦٥ ومن[1] آدابهم حبّ الخلـــوة فإنّ فيه[2] الخيرات لمن[3] خلا[4] بعلم . سمعت أبا عثمان المغربيّ يقول[5]: لا تصلح الخلوة والسماع[6] إلاّ لعـــالم ربّانيّ[7]. وقال سريّ[8] السقطيّ[9]: الذي تورث[10] الخلوة خمسة أشياء[11]: الراحـــة من خُلطاء[12] السوء والزهد في الدنيا والصمت ووجدان حلاوة العمل[13] إذا غاب عن أعين

١٦٥ [1]ل: + مواحب . [2]س: فيها . [3]ل: إن . [4]س: خلا . [5][سمعت... يقول]: ل: قال ابو عثمان المغربي . [6][لا... والسماع]: ل: لا يصح السماع والخلوة . [7][لعالم رباني]: س: للعالم الرباني . [8]ل: سر . [9]ساقط في س . [10]س: يورث . [11]ل: الاشياء . [12]ل: الخلطاء . [13]ل: العلم .

---

١٦٤ ١ سورة المنافقون ٨ . ٢ سورة الحديد ٢٠ . ٣ راجع احياء ج ٣ ص ١٣٩ س ٣٥ ؛ مكارم الاخلاق ص ٥٤٢ س ١٨ ؛ كنز ج ٢ ص ١٠٩ فقرة ٩٧٥ ؛ نزهة الناظرين ص ٢١٥ س ٣١ ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٣٤٤ س ٤ . وقارن احياء ج ٣ ص ١٤٦ س ٢٢ ؛ غنية ج ١ ص ١٤٦ س ١٥ . ٤ راجع حقائق ورقة ١٤٤آ س ١٦ ، ١٨٤آ س ٨ ، ٣٢٢ب س ٢١ (كلها من الجنيـد) ، ١٩٨آ س ٦ (عن ابن عطاء) .

الناس وترك الإزراء[14] على الناس حين لا يرى أحداً[15] يعصي الله[16].

١٦٦ ومن آدابهم[1] مداومة[2] التوبة في كلّ وقت ، فإنّ العبد لا يخلو[3] في كلّ وقت[4] من واجب[5] الله[6] تعـالى فيه يقصّر[7] عن أدائه[8] ونعمة[9] تتجدّد[10] عنه[11] فيغفل عن شكرها فيُلزمه[12] ذلك[13] توبةً واستغفاراً[14].

١٦٧ ومن آدابهم إخفـاء ما يظهر الله عليهم[1] من كراماته[2] وكتمانها . فقد ذكر بعضهم أنّه قال: ألطف ما يُخدع به الأوليـاء الكرامات وإظهار الآيات عليهم[3].[1]

١٦٨ ومن[1] آدابهم كتمان أسرار معروفهم فلا يظهرونها إلاّ عند أهلها لئلاّ يفتتن بها الخلق ولا يتصنّع[2] بها ولا يتلبّسون[3] عند العوامّ بشيء منها .

١٦٩ ومن آدابهم سكونهم عند شهوة الكلام وكلامهم عند شهوة السكوت . كما[1] ذُكر عن بشر الحافي أنّه قال: إذا أعجبك[2] الكلام فاصمت وإذا أعجبك[3] الصمت فتكلّم .[1]

١٧٠ ومن آدابهم أن يتّهموا أنفسهم في كلّ الأوقات ولا يقـع لهم رضاً عنها

14س: الازراء. 15س: احـد. 16في س ل تأتي هنـا فقرة ١٠٨ . ل: + تعالى .

١٦٦ 1ل: آدابهم. 2ل: مداومة. 3ل: يخلو. 4ل: + وحال. 5سقط في ل. 6س: عز. 7ب: تقصير. س: تقصر. 8ب: أدائها. س: أدائه. 9ب: النعمة. 10س: تجدد. 11س ل: عنه. 12ل: فيلازمه. 13س: بذلك. 14ب س: واستغفـار. في س تأتي هنا فقرة ١٠٩ .

١٦٧ 1ب: عنه. 2ل: الكرامات. 3ب س: عليها. [فقد ذكر ... عليهم] سقط في ل.

١٦٨ 1هذه الفقرة سقطة في ل. 2س: يتصنع (؟). 3س: يتلبسون.

١٦٩ 1سقط في ل. 2ل: عجب. 3ل: عجب.

---

١٦٧ 1 قارن عيوب النفس فقرة ٧١ .

١٦٩ 1 راجع الرسالة ص ١٥٨ س ١٦ (عن ابراهيم التيمي) ، العقد ج ٢ ص ٤٧٣ س ١٥ ؛ حلية ج ٨ ص ٣٤٧ س ٢ ؛ القشيري ص ٥٨ س ١٩ ؛ تذكرة الاولياء ج ١ ص ١١٣ س ١ ، المستطرف ج ١ ص ١٠١ س ٢٩ ، الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٠٩ س ٦ . قارن العقد ج ٢ ص ٤٧٣ س ١٦ ؛ احياء ج ٣ ص ٤٩ س ٢٢ : وقال رجل لعمر بن عبد العزيز رحمه الله تعالى: متى أتكلم؟ قال: اذا اشتهيت الصمت ، قال: متى اصمت؟ قال: اذا اشتهيت الكلام .

بحال[1] ولا يتركها تخيراً[1] عن علم لم يستعمله أو حال[2] لم ينازلها وأن لا تحملهم[3] المعرفة على تخطّي شيء[4] من الشرع وآدابه والتهاون به بل يجتهدوا[5] في تعظيم الشرع وظاهر العلم في كلّ وارد ويتركوا[6] الدعاوى كلّها ما صغُر منها وما كبُر فلا يدّعوا[7] بشيء من أفعالهم وأحوالهم ولا يستحسنوا شيئاً من كلامهم وأقوالهم ويلزموا أنفسهم خدمة[8] من أطاع سيّدهم بكلّ جهد ويكونوا[9] راضين[10] بالقضاء متوكّلين على الله متوضّعين أمورهم إليه ويحفظوا[11] أوقاتهم وأحوالهم وأنفاسهم ولا يضيّعوا[12] منها شيئاً إلاّ بما هم مأمورون به ويجتهدون في بسط وجوههم لإخوانهم وبذل معروفهم لهم وفي الحقيقة يستأنسون بربّهم ويستوحشون من الخلق ويراعون ظاهرهم ويراقبون باطنهم ويحفظون ألسنتهم ويحسنون ظنونهم بإخوانهم ويُسيئون الظنّ بأنفسهم . ولا يصحّ الأدب لأحد إلاّ بالتأدّب بإمام من أئمّة القوم يدلّه على عوراته وسقطاته وعثراته . فإنّ من قتل نفسه في المجاهدة وأفنى أوقاته في الزهد يكون مصحوب نفسه متكبّراً فيه لا يعرف عيب ما هو فيه إلاّ أن يدلّه على ذلك من سلك المقامات ونازل الأحوال وأصابته بركات[13] بمشايخه وأنوار[14] شفقتهم فيدلّ[15] هذا المريد على طريقه ويبيّن له[16] صلاح أوقاته من فسادها ويخبره بخيره من شرّه وعند[17] ذلك يهتدي[18] إلى سبيل رشده إن وفّقه لذلك . فإن خطاه هذا السالك

١٧٠ 1ب : تخير . 2س : حال . 3س : يحملهم على علم . 4س : شيء . 5س : يجتهد . 6س : ويترك . 7س : يدعو . 8س : خدمة . 9س : ويكونو . 10س : راضين . 11س : ويحفظو . 12س : يضيعو . 13ب : بركان ، ثم شطبت النون ووضعت تاء فوقها . 14 [بمشايخه وأنوار] : سقط في ب . 15س : فيدل . 16ب : + اصلاح اوقاته ، لكنه مشطوب . 17س : عند . 18وضعت هذه الكلمة في ب على طرف الورقة (اشارة الى الكلمة الاولى في الورقة التالية المفقودة) . وتنتهي ب هنا اما ل فتنتهي بالجمل التالية (بدلا من فقرة ١٧٠) : فلتمس (والصواب : فالتمس) ايها الطالب الصادق ان لا يفوتك هذه الآداب فيتهدى الى منازل الاولياء فوجه الى الله تعالى فان من اقبل على الله بكليته تكفل الله له بجميع مراده ولا يهمله في وقت من اوقاته ووفقه اللهم ان نحفظ من المتأدبين بآداب كتابه والمتبعين لسنة نبيه المصطفى صلى الله عليه وسلم ولا تجعلنا من الخارجين من بركته بفضله ورحمته امين ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم والحمد لله رب العالمين تمت وبالله التوفيق .

---

١٧٠ ١ قارن الملامتية ص ١٠٠ س ٧ . ٢ قارن الملامتية ص ١٠٨ س ١٢ ؛ القشيري ص ١٨١ س ٣٢ .

الذي قد سلك المقامات ونازل الأحوال رجع إلى عالم ناصح مستعمل لعلمه معرض عن دنياه فيعرض عليه حـاله ويقبل منه ما ينصحه ويشير به عليه فلن يعدم إذ ذاك رشده وإذا صحّ للمريد إرادته قيّض الله له سالكاً قريباً أو عالماً ناصحاً فإنّ من أقبل على الله بكـلّيته تكفّل الله له بجميع مُراده ولا يهمله في وقت من أوقاته وإن عدم العـالمَ الناصح والوليّ السالك رجع بالكلّيّة إلى ربّه ليكون هو متولّي تأديبـه وتعليمه إذا رأى منه صحّة[19] الإرادة والعزم . وأنا أسأل الله عزّ وجـلّ أن يجعلني من المتأدّبين بآداب كتابه والمتعلّمين بسنّة[20] نبيّه صلّى الله عليه وسلّم العاملين بكتابه وبسنّة نبيّـه ولا يجعلني من المحرومين من بركاتهما ولا يخالف[21] بي عن طريقهما وأن يلقّنني[22] رشدي عند عرض الأديـان وأن يلقّنني[23] حجّتي عند مسألة الملَكين[24] مُنْكَر ونكيـر عليهما السلام وأن يؤمنني[25] يوم الفزع الأكبر ويرزقني الروّى يوم العطش الأكبر وأن يؤنسني[26] في لحدي ليـلة وحدتي بفعـل ذلك بي وأحبّائي ووالدي وجميع المؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات بمنّه وجوده وفضله وكرمه ورحمته إنّه سميع قريب والحمد لله ربّ العالمين والصلاة والسلام على خاتم الأنبياء محمّد وعلى آلـه وصحبه أجمعين والحمد لله ربّ العالمين .

[19] الاصل : صحت . [20] لعل الاصل : «لسنة» . [21] الاصل : تخـالف . [22] الاصل : تلقني .
[23] الاصل : يلقني . [24] الاصل : الملكان . [25] الاصل : يامني . [26] الاصل : يانسني .

كتاب

عيوب النفس ومداواتها

لأبي عبد الرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن موسى
السلمي الازدي النيسابوري

بسم الله الرحمن الرحيم[1]

١ الحمد لله[2] أولاً وآخراً وصلّى الله على محمّد باطناً وظاهراً وعلى آله وسلّم تسليماً كثيراً دائماً[3]. الحمد لله الذي عرّف أهل صفوته عيوب أنفسهم وأكرمهم بمطالعة غدرها[4] وجعلهم أهل اليقظة والانتباه لموارد[5] الأحوال عليها[6] ووفّقهم لمداواة[7] عيوبها ومكامن شرورها بأدوية تخفى إلاّ على أهل الانتباه لمعرفتهم بدائها واشتغالهم بطلب دوائها فسهّل عليهم من ذلك العسير بفضله وحسن توفيقه[8].

٢ أمّا بعد[1] فقد سألني بعض المشايخ أكرمهم الله بطاعته[2] أن أجمع له[3] فصولاً من[4] عيوب النفس[5] يُستدلّ[6] بها على ما وراءها فأسعفته بطلبته وجمعت له هذه الفصول التي أسأل الله تعالى[7] أن لا يعدمنا[8] بركاتها وذلك بعد أن استخرت الله تعالى فيه واستوفقته له[9] وهو حسبي ونعم المعين وصلّى الله على محمّد[10] وآله[11] وسلّم كثيراً[12].

٣ فقلت: اعلم أنّ النفس على ثلاثة أقسام: نفس أمّارة ونفس لوّامة ونفس مطمئنّة. ۱ فأمّا المطمئنّة فهي التي أيقنت أنّ الله ربّها واطمأنّت إلى ما وعد الله وصدّقت بما قال الله وصبرت لأمره وهي النفس المؤمنة التي يبيّض

١ 1ش: + وبه نستعين. قال ابو عبد الرحمن محمد ابن (والصواب: بن) الحسين ابن (والصواب: بن) موسى السلمي النيسابوري رضي الله عنه. ص: + وبه نستعين. قال الشيخ ابو عبد الرحمن السلمي قدس الله روحه. 2ص: + رب العالمين وصلاته على نبيه محمد وآله وصحبه اجمعين. 3[الحمد... دائما]: ساقط في ش. [اولا... دائما]: ساقط في ص. 4على هامش ب: عددها، مصحح. 5ش: لمراد. 6ش وهامش ب: عليهم. 7ش: لمداوات. 8[الحمد لله الذي... توفيقه]: ساقط في ص.

٢ 1[اما بعد]: ش: وبعد. 2ش: لمرضاته. 3[اجمع له]: ش: اخرج لهم. 4ش: في. 5[فقد... النفس]: ص: فإن بعض المشايخ سألني تأليف عيوب النفس. 6ش: ليستدل. 7ساقط في ش. 8ش: يعدمني. 9ساقط في ش. 10ش: + خاتم النبيين. 11ش: وعلى آله اجمعين. 12[وسلم كثيرا]: ساقط في ش. [يستدل... كثيرا]: ص: فأجبته الى ذلك.

الله تعالى وجهها ويعطيها كتابها بيمينها فتطهّر وهي الراضية بقضاء الله وقدره وخيره وشرّه ونفعه وضرّه وهي التي يقول الله تعالى لها: ﴿ارْجِعِي إلى رَبِّكِ راضِيَةً﴾ أي عن الله ﴿مَرْضِيَّةً﴾[٢] أي مرضياً عنها بعملها الصالح وتصديقها بوعد الله تعالى. وأمّا القسم الثاني فهي النفس اللوّامة التي تلوم على الخير والشرّ ولا تصبر على السرّاء والضرّاء وهي التي تندم على ما فات وتلوم عليه وتقول: لو فعلتُ أو لم أفعل وهي النفس الفاجرة المذمومة. فليس نفس برّة ولا فاجرة إلاّ تلوم؛ إن كانت عملت خيراً قالت: هلاّ زدت عليه وإن عملت شرّاً قالت: ليتني لم أفعل فهي تلوم نفسها في الآخرة على ما فرّطت في الدنيا وهي التي أقسم الله تعالى بها بقوله: ﴿وَلا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾.[٣] وأمّا النفس الأمّارة فهي التي قال الله تعالى حكايةً عن يوسف عليه السلام حيث قال[1]: ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾.[٤] وقال الله عزّ وجلّ[2]: ﴿وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى﴾.[٥] وقال سبحانه وتعالى[3]: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ[4]﴾[٦] وغيرها[5] من الآيات ما يدلّ على شرور النفس وقلّة رغبتها في الخير. أخبرنا عليّ بن أبي عمرو[6] قال حدّثنا[7] عبد الجبّار بن[8] سيرين[9] قال[10] حدّثنا[11] أحمد بن[12] الحسين بن

٣ 1 [فقلت اعلم... قال]: ش: قال الله عز وجل. ب: قال الله تعالى. 2 [الله عز وجل]: ساقط في ش. ص: واما من خاف مقام ربه. 3 [سبحانه وتعالى]: ساقط في ش. 4 [وقال سبحانه... هواه]: ساقط في ص. 5 ش: وغير هذا. 6 [علي... عمرو]: ش: ابو عمرو. 7 ش: اخبرنا. 8 ش: ابن. 9 ش: شيراز. 10 ساقط في ب. 11 ب: ثنا. ش: اخبرنا. 12 ش: ابن.

---

٣ ١ قارن سميث/المحاسبي ص ٩٠-٩٢ (من آداب النفس للمحاسبي)، الترمذي/هير ص ٢٧؛ احياء ج ٣ ص ٢ س ٣٤؛ B. Reinert, *Die Lehre vom tawakkul in der klassischen Sufik* (Berlin 1968), p. 84. ٢ سورة الفجر ٢٨. ٣ سورة القيامة ٢. ٤ سورة يوسف ٥٣، وقارن الملامتية ص ١١٣ س ١٥. ٥ سورة النازعات ٤٠. ٦ سورة الجاثية ٢٣.

أبان[٧] قال حدّثنا[13] أبو عاصم[14][٨] قال حدّثنا[15] شعبة[٩] وسفيان[16] عن سلَمة ابن كُهيل[١٠] عن أبي سلَمة[١١] عن أبي هُريرة[١٢] رضي الله عنه[17] أنّ النبيّ صلّى الله عليه وسلّم قال[18]: البلاء والهوى والشهوة معجونة بطينة بني[19] آدم عليه السلام[20]. [١٣] قال الله تعالى: ﴿وَجاهِدوا في اللهِ حقّ جِهادِهِ﴾ ،[١٤] يعني مجاهدة النفس ومنعها عن اتّباع الهوى[21].

٤ فمن عيوب النفس أنّها تتوهّم[1] أنّها[2] قائمة[3] على باب نجاته[4] تقرع الباب[5] بفنون[6] الأذكار[7] والطاعات والبـاب مفتوح[8] ولكنّه أغلق باب الرجوع على نفسه[9] بكثرة المخالفات. كما أخبرني الحسين بن[10] يحيى[١] قال سمعت جعفر ابن محمّد يقول سمعت مسروقاً[٢] يقول[11]: مرّت رابعة العدَوية[12][٣] بمجلس[13] صالح المُرّيّ[14][٤] وهو يقول[15]: من أدمن[16] قرع الباب يوشك أن يُفتح له

13ش: اخبرنا. 14شطبت «صبره» في ش وكتبت ثانية. 15ش: اخبرنا. 16ب: عن سفيان. 17[رضي الله عنه]: ش، د قال. [اخبرنا علي... عنه]: ساقط في ص. 18[ان النبي صلعم قال]: ش: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم. ص: وقال النبي صلى الله عليه. 19ساقط في ب. 20[عليه السلام]: ساقط في ش، ص. 21[قال الله... الهوى]: ساقط في ش، ب.

٤ 1ص: توهم صاحبها. 2ص: انه. 3ساقط في ش، ص. 4ش: الجنة. 5[تقرع الباب]: ش: تقرعه. 6ص: بقبول. 7ص: + والاوراد. 8ص: + له وليس كذلك. 9[ولكنه... نفسه]: ش: ولكنه اغلق على نفسه باب الرجوع للحق. ص: ولكنه اغلق على نفسه باب النجاة. 10ش: ابن. 11[كما اخبرني... يقول]: ب: كما روى مسروق انه قالت. ص: وقد حكي. 12[مرت... العدوية]: ب: مرت رابعة. ص: ان رابعة العدوية مرت. 13ص: على مجلس. 14ش: المزي. ص: المقري. 15[وهو يقول]: ب: + الصالح، لكنه مشطوب. ش: فقال صالح. 16ش: امن. 17ش: + له. 18ش: + العدوية.

---

٧ هو احمد بن الحسن (كذا) بن ابان المصري الآملي. راجع لسان الميزان ج ١ ص ١٥٠. ٨ هو الضحاك بن مخلد الشيباني ابو عاصم النبيل البصري (توفي ٢١٢هـ). راجع ابن عساكر ج ٧ ص ٢٤؛ تهذيب ج ٤ ص ٤٥٠؛ شذرات ج ٢ ص ٢٨. ٩ هو شعبة بن الحجاج بن الورد العتكي الازدي مولاهم ابو بسطام الواسطي ثم البصري (توفي ١٦٠هـ). راجع تهذيب ج ٤ ص ٣٣٨. ١٠ هو سلمة بن كهيل بن حصين الحضرمي التمي ابو يحيى الكوفي (توفي ١٣٦هـ). راجع تهذيب ج ٤ ص ١٥٥. ١١ هو ابو سلمة بن عبد الرحمن بن عوف بن عبد عوف الزهري المدني (توفي ٩٤هـ). راجع تهذيب ج ١٢ ص ١١٥. ١٢ هو ابو هريرة الدوسي اليماني (توفي ٥٧هـ). راجع تهذيب ج ١٢ ص ٢٦٢. ١٣ راجع لسان الميزان ج ١ ص ١٥٠. ١٤ سورة الحج ٧٨.

فقالت[17] رابعة[18]: الباب يا بطّال[19] مفتوح ولكنّك[20] تفرّ منه ؛ ° كيف تصل إلى مقصد[21] أخطأت طريقه[22] في أوّل قدم وكيف[23] ينجو[24] العبد من عيوب النفس وهو الذي أطلق لها الشهوات أم كيف ينجو[25] من اتّباع الهوى من هو[26] لا ينزجر عن المخالفة[27]؟ سمعت محمّد بن أحمد بن[28] حمدان يقول سمعت محمّد بن إسحاق الثقفيّ يقول سمعت ابن أبي الدنيا[٦] يقول[29] قال بعض الحكماء: لا تطمع أن تصحو[30] وفيك عيب ولا تطمع أن تنجو وعليك ذنب . ومداواة هذه الحالة ما قاله سريّ السقطيّ وهو سلوك سبيل[31] الهدى وطيب الغذاء وكمال التقى[32].

٥ - ومن عيوبها أنّها[1] إذا بكت تفرّجت[2] واستروحت . ومداواتها ملازمة الكمد مع البكاء حتّى لا يتفرّغ[3] إلى استرواح[4] وهو أن يبكي في الحزن ولا يبكي من الحزن فإنّ من[5] بكى من الحزن يستروح[6] من بكائه ومن بكى في الحزن يزيده البكاء كمداً وحزناً .[١]

19 [يا بطال]: ساقط في ب ص . 20 ش ص: وانت . 21 [كيف... مقصد]: ش: وكيف يصل الى المقصد . ص: فكيف تقبل الى مقصد . 22 [أخطأت طريقه]: ش: من أخطأ الطريق اليه . ص: وقد أخطأت الطريق منه . 23 ش: ام كيف . 24 ش: ينجوا ، ولكن الالف مشطوبة . 25 ص: ينجوا . 26 [من هو]: ش ص: وهو . 27 ش: المخالفات . 28 [احمد بن]: ساقط في ب . 29 [سمعت محمد بن احمد... يقول]: ساقط في ص . 30 ص وهامش ب: تصح . ش: تضحو . 31 ساقط في ش . ص: + وهو سلوك سبيل (كتب مرتين خطأ) . 32 [وطيب... التقى]: ص: وكمال التقى وطيب الغذاء .

٥ 1 ساقط في ش . 2 ش: + به . 3 ص: يفرغ . 4 ش: الاستراحة . ص: الاسترواح . 5 ساقط في ش . 6 ش: استراح . ص: استروح .

---

٤ ١ هو الحسين بن يحيى الشافعي . راجع طبقات؟ ص ٨٢ من المقدمة . ٢ لعله ابو العباس ابن مسروق الطوسي احمد بن محمد بن مسروق (توفي ٢٩٩هـ) . راجع طبقات ص ٢٣٧ والمراجع المسجلة هناك . ٣ هي رابعة بنت اسماعيل العدوية القيسية ثم البصرية (توفيت ١٨٥هـ). راجع الشعراني ج ١ ص ٨٦ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ١٠٨ . ٤ هو صالح بن بشر ابو بشر المري البصري (توفي ١٧٢هـ) . راجع حلية ج ٦ ص ١٦٥ ؛ صفوة ج ٣ ص ٢٦٥ ؛ شذرات ج ١ ص ٢٨١ . ٥ قارن ريتر ص ٣٤٦ س ٣ (عن منطق الطير لفريد الدين عطار) . ٦ هو ابو بكر عبد الله بن محمد بن عبيد بن سفيان القرشي ابن ابي الدنيا (توفي ٢٨١هـ) . راجع الفهرست ص ٢٦٢ ؛ تذكرة ج ٢ ص ٦٧٧ .

٥ ١ قارن المحاسبي ، المسائل في اعمال القلوب والجوارح ، تحقيق عبد القادر احمد عطا (القاهرة ١٩٦٩) ، ص ١٣١ س ٧ : واكثر الاشياء نشاطاً للقلب الكد من بعد الحزن .

٦ ومن عيوبها استكشافها[1] الضرّ[2] ممّن لا يملكه ورجاوُها[3] النفع[4] ممّن لا يقدر عليه واهتمامها[5] برزقها[6] وقد تُكُفّل[7] لها[8] به[9]. ومداواتها الرجوع إلى صحّة الإيمان بما[10] أخبر الله تعالى[11] في كتابه من قوله عزّ وجلّ[12]: ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللهُ بِضُرٍّ فَلا كاشِفَ لَهُ إِلاَّ هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلا رادَّ لِفَضْلِهِ﴾١ وقوله تعالى[13]: ﴿وَما مِنْ دابَّةٍ فِي الأَرْضِ إِلاَّ عَلَى اللهِ رِزْقُها وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّها وَمُسْتَوْدَعَها[14]﴾.٢ وقيل للأحنف بن قيس:٣ بما سُدت قومك ولست[15] أكبرهم سنّاً؟ فقال: لم أقصّر فيما كُلّفت ولم أتكلّف ما كُفيت٤ قوله تعالى: ﴿فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ[16]﴾.٥ وتصحّ[17] له[18] هذه الحال[19] إذا[20] نظر[21] إلى ضعف الخلق وعجزهم فيعلم أنّ من يكون[22] محتاجاً لا يقدر على قضاء حاجة غيره ومن يكون عاجزاً لا يمكنه أن يصلح أسباب غيره فيسلم[23] من هذه الخطيئة[24] ويرجع[25] بالكلّيّة إلى ربّه[26].

٧ ومن عيوبها فترتها[1] في[2] حقوق كانت[3] تقوم[4] بها قبل ذلك وأكبر[5] منها[6] عيباً من لا يهتمّ بتقصيره وفترته وأكثر[7] من ذلك عيباً من لا يرى فترته وتقصيره[8]

٦ 1ب: استكشاف. ش: استكشافه. 2ب: + عنها. 3ش‌ص: ورجاؤه. 4ش: بالنفع. 5ش‌ص: واهتمامه. 6ش: لرزقه. ص: برازقه. 7ش: + الله. ص: يكفل. 8ش‌ص: له. 9ش: بالرزق. ص: + الرزاق. 10ص: كما. 11ساقط في ص. 12[في... وجل]: ش: به في قوله تعالى. ص: به في قوله. 13[وقوله تعالى]: ش: وقال ايضا. ص: قوله. 14[ويعلم... ومستودعها]: ساقط في ش‌ص. 15ص: وليست. 16[وقيل... عليه]: ساقط في ش‌ب. 17ش: وتصلح. ص: وتصحيح. 18ساقط في ص. 19ص: الحالة. 20ساقط في ص. 21ص: النظر. 22ش: كان. 23ساقط في ش. 24 كذا على هامش ب. ش‌ب‌ص: الخطة. 25ش: فيرجع. 26ص: + سبحانه.

٧ 1ص: تقصيرها وفترتها. 2ش: عن. 3ص: كان. 4ص: تقدم. 5ص: وأكثر. 6ش‌ص: منه. 7ش: واكبر. 8ش: ولا تقصيره. 9ص: + ولا يعتقد انه معاقب من

---

٦ ١ سورة يونس ١٠٧. ٢ سورة هود ٦. ٣ هو الاحنف بن قيس التميمي (توفي ٦٧هـ). راجع ابن عساكر ج ٧ ص ١٠؛ تهذيب ج ١ ص ١٩١. ٤ قارن المحاسبي ص ٧٦ س ١٥؛ كشف المحجوب ص ١٩٣ س ١٠؛ نفحات ص ١٣٧ س ١٦. ١. الكواكب الدرية ج ١ ص ١٨٧ س ٩ (من ابراهيم الخواص). وانظر ايضاً المستطرف ج ١ ص ١٠١ س ٢١. ٥ سورة هود ١٢٣.

ثمّ أكبر منه عيباً من يظنّ أنّه متوفّر مع فترته وتقصيره[9] وهذا من قلّة شكره في وقت توفيقه[10] للقيام[11] بهذه الحقوق فلمّا قلّ[12] شكره أزيل[13] عن[14] مقام التوفير إلى مقام التقصير وسُتر[15] عليه نقصانه[16] فاستحسن[17] قبائحه. قال[18] الله[19] تعالى: ﴿أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا﴾[1] وقوله تعالى: ﴿وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾[2] وقوله تعالى: ﴿كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ﴾[3] وقوله تعالى: ﴿كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾[4] وقوله سبحانه: ﴿سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ[20]﴾.[5] والخلاص من[21] ذلك دوام[22] الالتجاء[23] إلى الله تعالى[24] وملازمة[25] ذكره[26] وقراءة كتابه[27] والبحث عن معناه[28] وتعظيم حرمة المسلمين وسؤال[29] أولياء الله[30] الدعاء[31] له[32] بالردّ إلى حاله[33] الأولى[34] لعلّ الله عزّ وجلّ[35] يمنّ عليه بأن يفتح[36] عليه سبيل خدمته وطاعته.

٨ ومن عيوبها أن يطبع[1] ولا[2] يجد[3] لطاعته لذّة[4] وذلك لشوب طاعته بالرياء[5] وقلّة إخلاصه[6] في ذلك أو تركه[7] سنّة من السنن[8]. ومداواتها مطالبة النفس بالإخلاص وملازمة السنّة في الأفعال[9] وتصحيح مبادئ أموره ليصحّ له منتهاها.

قبل الله. 10ش: توفيق. 11ص: القيام. 12ص: اقل. 13ش: ازل. 14ش: من. 15ص: + الله. 16ص: بقضائه. 17ش: واستحسن. 18ص: كما قال. 19ساقط في ص. 20 [وقوله تعالى وهم... يعلمون]: ساقط في شرب. 21ص: من. 22ش: ذوام. ب: ودوام. 23ش: + والتضرع. ص: الانتباه (؟). 24ساقط في ص. 25ص: بملازمة. 26ص: بابه. 27 كتب الحرفان الاخيران في ص على الهامش. 28ش ص، هامش ب: مطعمه. 29ش: ويقصد. 30ص: + تعالى. 31ش: ويدعوا. 32ساقط في ش. 33ص: حالته. 34ش: الاول. 35 [عز وجل]: ش ص: ان. 36ب: + له، ولكنه مشطوب. ص: + له.

٨ 1ب: تطيع. ص: يأتي بوظائفه ويقوم بطاعة الله. 2ش: فلا. 3ب: تجد. 4ص: حلاوة ولا لذة. 5ش: برياء. 6ص: الاخلاص. 7ص: لترك. 8ص: السنن. 9 [في الافعال]: ص: بالافعال.

---

٧ ١ سورة فاطر ٨. ٢ سورة الكهف ١٠٤. ٣ سورة الانعام ١٠٨. ٤ سورة المؤمنون ٥٣. ٥ سورة الاعراف ١٨٢.

٩ ومن عيوبها أنّه يرجو[1] لنفسه[2] الخير في حضور مشاهد الخيـر ولو تحقّق لآيس[3] أهلَ[4] المشهد من الخير[5] بشؤم[6] حضوره . كما قيل لبعض السلف: كيف رأيت أهل الموقف؟ قال[7]: رأيت قوماً لولا أنّي[8] كنت فيهم لرجوت[9] أن يغفر الله لهم[10]؛ هكذا[11] يكون ظنّ[12] أهل اليقظة بأنفسهم . ومداواتها أن يعلم أنّ الله[13] وإن غفر له ذنوبه فقد[14] رآه مرتكباً للخطايا[15] والمخالفات فيستحيي[16] من ذلك ويسيء بنفسه الظنّ[17]. كما قال[18] الفُضيل بن عياض[19]: واسَوْأتاه منك وإن غُفرت ، وذلك لتحقّقه[20] بعلم الله به[21] ونظره إليه .

١٠ ومن عيوبها أنّك لا تحييها حتّى تميتها وتتلفها أي لا تحييها للآخرة حتّى تميتها عن الدنيا ولا تحيي[1] بالله حتّى تموت عن الأغيار . وقال[2] يحيى بن[3] معاذ الرازي: من تقرّب إلى الله[4] بتلف نفسه حفظ الله عليه نفسه ،[1] وذلك أن[5] يمنعها[6] عن شهواتها ويحملها على مكارهها[7]؛ قال النبيّ صلّى الله عليه وسلّم: حُفّت الجنّة بالمكاره وحُفّت النار بالشهوات[8].[2] ومداواتها[9] السهر والجوع والظماء وركوب مخالفات الطبع والنفس[10] ومنعها[11] عن الشهوات . سمعت محمّد بن إبراهيم بن الفضل يقول سمعت محمّد بن الرومي يقول[12] قال[13] يحيى بن[14] معاذ الرازيّ[15]: الجوع طعام[16] به[17] يقوّي الله[18] أبدان الصدّيقين .

٩ 1ص: يرجوا . 2ص: نفسه . 3ش: ليس . 4ش ص: لاهل . 5[من الخير]: ساقط في ش . ص: من ذلك . 6ص: لشؤم . 7ص: فقال . 8ش: اني . ص: ان . 9ش: + الله . 10ش: بها . 11ش: كذا . ص: فهكذى . 12[يكون ظن]: ش: يظن . 13ش: + عز وجل . 14ص: فلقد . 15ب ش: على الخطايا . 16ص: فليستحيي . ب: + من (غير واضحة ، فاعيدت كتابتها) . 17ص: + قوله تعالى: ألم يعلم بأن الله يرى (سورة العلق ١٤) . 18[كما قال]: ص: وقال . 19[بن عياض]: ش: رحمه الله . 20ب: لتحقيقه . 21ساقط في ش .

١٠ 1ص: تحييها . 2ش: ولذلك قال . ص: كذلك قال . 3ص: ابن . 4ش: + تعالى . 5ص: بان . 6ص: يمنها . 7[وذلك... مكارهها]: ش: + فان النفس لا تألف مع الحق ابدا . على هامش ب: وذلك ان يمنعها عن شهواتها ويحملها على مكارهها فان النفس لا يألف الحق ابدا ، ولكنه مشطوب . 8[قال... بالشهوات]: ساقط في ش . ب: ومن ذلك انها تهرب من الطاعات وتميل الى ركوب المخالفات وانها لا تألف الحق ابدا . 9ب: + انه يمنعها عن شهواتها ويحملها على مكارهها ويلزمها على . 10[وركوب... النفس]: ص: ومخالفات النفس والطبع . 11ب: ويمنعها . 12[سمعت محمد بن ابراهيم... يقول]: ساقط في ش ص . 13ص: وقال . 14ش: ابن . 15ساقط في ش . 16ش: + القلوب . 17ش: وبه . ساقط في ص . 18ص: + به .

١١ ومن عيوبها أنّها لا تألف الحقّ أبداً والطاعة[1] خلاف سجيّتها وطبعها ويتولّد أكثر ذلك من متابعة[2] الهوى واتّباع الشهوات وما لم يذبحها بسكاكين المجاهدات لا يجيى. قال الله تعالى لجماعة من بني إسرائيل: ﴿فَتُوبوا إلى بارِئِكُمْ فَاقْتُلوا أنْفُسَكُمْ[3]﴾ .[١] ومداواتها الخروج منها إلى ربّها بالكلّيّة[4] ولهذا أمر الخليل بذبح ابنه ، ﴿فَلَمّا أسْلَما وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ﴾[٢] قيل له: ﴿قَدْ صَدَّقْتَ الرُؤْيا﴾[٣] ثمّ فداه بذبح عظيم . وقال الجنيد: حرّم الله الجنّة على صاحب العلاقة،[٤] وغاية الدواء الخروج منها بالكلّيّة إلى ربّها[5].
سمعت محمّد بن عبد الله الرازيّ يقول سمعت أبا القاسم المصريّ ببغداد يقول: سُئل ابن يزدانيار[6] عن العبد[7] إذا خرج إلى الله[8] على أيّ أصل يخرج ، قال[9]: على أن لا يعود إلى ما منه خرج ويحفظ[10] نفسه[11] عن ملاحظة ما تبرّأ[12] منه[13] فقيل له: هذا حكم من خرج عن[14] وجود فكيف حكم[15] من خرج عن عدم؟ فقال: وجود الحلاوة[16] في المستأنف عوض[17] عن المرارة[18] في السالف .[٥]

١١ 1ص: وطاعة الله تعالى . 2ص: مطاوعة . 3[ويذا لم... أنفسكم]: ساقط في ش ب .
4[الخروج... بالكلية]: ش: الخروج منها بالكلية الى ربها . ص: قطع علائقها بالكلية .
5[ولهذا... ربها]: ساقط في ش ب . 6[سمعت... يزدانيار]: ش: كما قال ابن زاذان وقد سأله . ص: كما سئل ابن يزدانيار . 7ش: رجل . 8ش: + تعالى . 9ص: فقال .
10ص: ويتحفظ . 11ساقط في ص . 12ص: يبرأ . 13ش ص: + الى الله . على هامش ب: ما يبدو مه الى الله . 14ب: + عدم ، ولكنه مشطوب . 15ساقط في ص . 16ش: حلاوة . 17ب: عوضا . 18ش: المواد . ص: المراد .

---

١٠ ١ راجع طبقات ص ٨١ س ٩ (عن ابي سليمان الداراني) ؛ الشعراني ج ١ ص ٩٤ س ٨ (عن ذي النون) . ٢ راجع الرعاية ص ٢٢ ؛ المحاسبي ، أعمال القلوب والجوارح ، ص ١٤٩ ؛ رسائل الجنيد ص ٥٨ س ١٤ ؛ العقد ج ٣ ص ١٤١ س ١٥ ، ص ١٦٨ س ١٠ ؛ صفوة ج ٤ ص ٧٧ س ٢ ؛ جامع ج ١ ص ١٢٤ س ٢٦ ؛ تنبيه المغترين ص ٥٥ س ٣٧ ؛ كنوز ج ٢ ص ٤٤ س ٢٧ . وقارن البيهقي ، الاسماء والصفات (القاهرة ، دون تاريخ) ، ص ١٣٣ .

١١ ١ سورة البقرة ٥٤ . ٢ سورة الصافات ١٠٣ . ٣ سورة الصافات ١٠٥ . ٤ قارن عوارف ج ١ ص ١١٩ س ٢٩ ؛ ج ٣ ص ١٧٧ س ٥ . ٥ راجع القشيري ص ٤٧ س ٢٩ .

١٢ ومن عيوبها أنّها تألف[1] الخواطر الرديّة فتستحكم[2] عليها[3] المخالفات[4]. ومداواتها ردّ تلك الخواطر[5] في الابتداء لئلاّ[6] تستحكم[7] وذلك بالذكر الدائم[8] وملازمة الخوف والعلم[9] بأنّ[10] الله يعلم ما في سرّك كما يعرف[11] الخلق[12] ما في علانيتك فتستحيي من[13] أن تصلح للخلق موضع نظرهم ولا تصلح موضع نظر الحقّ[14]. وقد[15] قال النبيّ صلّى الله عليه وسلّم[16]: إنّ الله تعالى[17] لا ينظر إلى صوركم ولا إلى أعمالكم ولكن ينظر إلى قلوبكم.[١] وسمعت أبا بكر الرازيّ يقول سمعت أبا الحسن العلويّ صاحب إبراهيم الخوّاص يقول سمعت[18] إبراهيم الخوّاص رحمه الله[19] يقول[20]: أوّل الذنب الخطرة فإن تداركها صاحبها بالكراهية[21] وإلاّ صارت معارضةً[22] فإن تداركها صاحبها بالردّ[23] وإلاّ صارت وسوسةً[24] فإن تداركها صاحبها بالمجاهدة وإلاّ هاج[25] منها الشهوة[26] مع طلب الهوى فغطّى العقل[27] والعلم[28] والبيان؛[٢] وهكذا رُوي في الأخبار أنّ الهوى والشهوة[29] يغلبان العلم والعقل[30] والبيان[31].[٣]

١٣ ومن عيوبها اشتغالها بعيوب الناس وعماها[1] عن عيوبها[2]. ومداواتها رؤية عيب نفسه[3] وعلمه بها ومعرفته بمكرها ويداويها[4] بالأسفار[5] والتقطّع وصحبة الصالحين والائتمار لأوامرهم وأقلّ ما فيه إذا لم يعمل في[6] مداواة[7] عيوب نفسه أن

١٢ 1 [انها تألف]: ص: سكونها الى . 2 ب: فيتستحكم . ص: فيستحكم . 3 ب: عليه . 4 ص: ركوب الشهوات بفعل المخالفات . 5 [فتستحكم... الخواطر]: ساقط في ش . 6 ش: ليلا . 7 ش: يستحكم عليه ذلك . ص: تستحكم عليه المخالفات . 8 ص: دائم . 9 ش ص: بالعلم . 10 ش: ان . 11 ش: يعلم . 12 ش: الخلائق . 13 ب ص: منه . 14 ص: الحق . 15 ص: فقد . 16 ساقط في ص . 17 ساقط في ش ص . 18 [وسمعت... سمعت]: ب: قال . ص: وقال . 19 [رحمه الله]: ساقط في ش ص . 20 ساقط في ب ص . 21 ص: + والاعراض عنها . 22 ص: معارضة ووسوسة . 23 ش: بالكراهية . 24 [فان... وسوسة]: ساقط في ص . 25 ش: هاجت . 26 ص: الشهوات . 27 ص: التشغل . 28 [العقل والعلم]: ش: العلم والعقل . 29 ش: والشهوات . 30 [العلم والعقل]: ش: العقل والعلم . 31 [وهكذا... والبيان]: ساقط في ص .

١٢ ١ راجع ونسنك ج ٥ ص ٤٥٩ مادة «قلب» ، ج ٦ ص ٤٧٦ مادة «نظر» ؛ الملامتية ص ١١٣ س ١١ ؛ احياء ج ٣ ص ٢٧٣ س ٩ ؛ مكارم الاخلاق ص ٥٥١ س ٨ ؛ كرى ص ٦٦ س ٢١ ؛ نثر المحاسن ج ٢ ص ٨٠ س ٦ ؛ شفاء السائل ص ٢٥ س ٣ ؛ جامع ج ١ ص ٦٢ س ١١ ؛ الشعراني ج ١ ص ١٦٣ س ١٣ ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٣٥١ س ١٤ . ٢ قارن سميث/المحاسبي ص ١٢٦ . ٣ راجع حقائق ورقة ٣٦٠ب س ٢١ .

يسكت[8] عن عيوب الناس ويعذرهم فيهـا ويستر عليهم عيوبهم رجاء أن يصلح الله بذلك[9] عيوبه ؛ فإنّ النبيّ صلّى الله عليه وسلّم[10] قال : من ستر عورة أخيه المسلم ستر الله[11] عورته وقال النبيّ صلّى الله عليه وسلّم[12]: من تتبّع عورة أخيه المسلم تتبّع الله عورته ثمّ[13] يفضحه ولو في جوف بيته .١ سمعت محمّد بن عبد الله بن شاذان يقـول سمعت ابن[14] يزدان[15] المدائنيّ قال[16]: رأيت أقواماً من الناس[17] كانت لهم عيوب فسكتوا عن عيوب الناس فستر الله عيوبهم وزالت عنهم تلك العيوب ورأيت أقواماً لم يكن[18] لهم عيوب فاشتغلوا[19] بعيوب الناس فصارت لهم عيوب .٢

١٤ ومن عيوبها الغفلة والتواني والإصرار[1] والتسويف وتطويل[2] الأمل وتبعيد[3] الأجل . ومداواتها ما سمعت الحسين بن[4] يحيى يقول سمعت[5] جعفراً[6] الخلديّ[7] يقول[8]: سُئل الجنيد: كيف السبيل إلى[9] الانقطاع إلى الله تعـالى[10]؟ فقال: بتوبة تحل[11] الإصرار[12] وخوف يزيل[13] التسويف ورجاء قصر الأمـل على مسالك العمل[14] وذكر الله تعالى[15] على[16] اختلاف[17] الأوقات وإهانة النفس بقُربها[18]

١٣ 1ش: واعيبت . 2جاء على رأس الورقة (ب٠٣ب): ولقد أحسن من قال: أرى كل إنسان يرى عيب غيره / ويعمى عن العيب الذي هو فيه . 3ش ص: النفس . [عيب نفسه]: على هامش ب . 4ش: ودوائها على . ص: ومداواتها ايضا بمداومة . 5ش: الاستغفـار . ص: الاسفار . 6[يعمـل في]: ش: يعلم . 7ش: مداوات . 8ص: سكت . 9ساقط في ص . 10ساقط في ص . 11ص: + عليه . 12[النبي صلعم]: ش: عليه السـلام . ص: ايضا . 13ش: حتى . 14ش: بن . 15ش: زاذان . 16[سمعت محمد... يقول]: ص: وقال المدائني . 17[من الناس]: ساقط في ص . 18ش: تكن . 19ش: اشتغلوا .

١٤ 1ص: والاضرار . 2ـص: وتقريب . 3ش: وتسويف . ص: وتعجيـل . 4ش. ابن . 5[سمعت... سمعت]: ص: قال . 6ش ب: جعفـر . 7ص: الخـالدي . 8ساقط في ص . 9ش: الا . 10ش: عز وجـل . 11ص: كل . 12ص: الاضـرار . 13ش: يزيد . 14[ورجاء... العمل]: ب: ورجاء يبعث على قصر مسالك الأمل . ص: ورجـاء يبعث على مسالك الاجل . 15ساقط في ش ص . 16ش: في . 17ص: اختـلاف . 18ش: بتقربها .

١٣ ١ راجع ونسنك ج ١ ص ٤٣٣ مادة «عورة» ؛ احيـاء ج ٢ ص ١٣٨ س ٩ ؛ الاربعين ص ٧٧ س ١٤ ؛ الفتـوة ص ١٩٥ س ٩ ، ص ١٩٦ س ٢ ، ص ٢٤٦ س ٢ ؛ رياض الصالحين ص ٥٨ س ٧ ؛ مجمع الزوائد ج ١ ص ١٣٤ س ٧ ؛ جـامع ج ٢ ص ١٥٦ س ٢٤ ؛ كنز ج ٢ ص ١٤٣ فقرة ١٢٥٤ ؛ كنوز ج ٢ ص ١٧١ س ١٩ ؛ الفتح الكبير ج ٣ ص ١٩٧ س ١٦ . وقارن الاخلاق والسير ص ٦٣ س ١٤ ؛ عوارف ج ٤ ص ١٣٠ س ١٣ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٢٦ س ٢٠ . ٢ قـارن الانوار القدسية للشعراني (بيروت ١٩٦٦) ج ٢ ص ١٢١ س ١٠ (عن الحسن البصري) .

من الأجل وبـُعدها[19] من الأمل . قيل له : فبماذا[20] يصل[21] العبد إلى هذا؟ قال[22]: بقلب مفرد فيه توحيد مجرّد[23].

١٥ ومن عيوبها رؤيتها[1] والشفقة[2] عليها . ومداواتها[3] رؤية فضل الله تعالى[4] عليه[5] في جميع الأوقات والأحوال[6] ليُسقط ذلك[7] عنه رؤية النفس . سمعت أبا بكر الرازيّ يقول سمعت الواسطيّ[١] رحمه الله[8] يقول[9]: أقرب شيء إلى مقت الله تعالى[10] رؤية النفس وأفعالها .[٢]

١٦ ومن عيوبها اشتغالها[1] بتزيين[2] الظواهر والتخشّع من غير خشوع والتعبّد من غير حضور . ومداواتها الاشتغال[3] بحفظ الأسرار لتزيّن[4] أنوار[5] باطنه أفعال ظاهره فيكون مزيّناً من غير زينة مَهيباً[6] من غير تبع عزيزاً من غير عشيرة . لذلك[7] قال النبيّ صلّى الله عليه وسلّم: من أصلح[8] سريرته أصلح الله علانيته .[١]

١٧ ومن عيوبها طلب العوض[1] على أعمالها .[١] ومداواتها رؤية تقصيره في عمله[2] وقلّة إخلاصه فإنّ الكيّس في عمله من أعرض عن طلب الأعواض[3] أدباً[4]

19 ش ص: وبعدها . 20 ص: فبم ذا . 21 ص: يقبل . 22 ص: فقال . 23 [فيه... مجرد]: ص: وتوحيد محرر .

١٥ 1 على هامش ب: رؤية نفسها . ش: رؤية حق نفسه . ص: رؤية عيب النفس . 2 ص: بالشفقة . 3 ش: + في . 4 ساقط في ص . 5 ساقط في ب . 6 [الاوقات والاحوال]: ش ص: الاحوال . 7 مشطوب في ب . 8 [رحمه الله]: ساقط في ش . 9 [سمعت ابا بكر... يقول]: ص: قال الواسطي . 10 ساقط في ش ص .

١٦ 1 ش ص: الاشتغال . 2 ش: بتزين . 3 ساقط في ص . 4 ش: ليتزين . ب: ليزين . 5 ش: بأنوار . 6 ص: مهيبا . 7 ش: ولذلك . ساقط في ص . 8 ش: + لله .

١٧ 1 ص: العرض . 2 ش: العمل . 3 ش ص: الاعراض . 4 ب: + ابداً ، ولكنه مشطوب . 5 ش: طرباً . ص: طرفا . 6 ش ص: عالما . 7 [الله... وان]: ساقط في ب ص . 8 ش: واخرى . 9 ساقط في ش . ص: عنه .

---

١٥ ١ هو ابو بكر محمد بن موسى الواسطي الفرغاني (توفي بعد ٣٢٠هـ) . راجع طبقات ص ٣٠٢ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفحات ص ١٧٥ . ٢ قارن طبقات ص ٨٩ س ٢ (عن معروف الكرخي) ، حلية ج ١٠ ص ٣٠٣ س ١٨ (عن ابن عطاء) .

١٦ ١ قارن ونسنك ج ٢ ص ٤٤٩ مادة «سريرة» .

١٧ ١ قارن حلية ج ١٠ ص ٣٠٣ س ٢٠ ، نفحات ص ٨٣ س ٦ .

وتورّع عنه ظرفاً[5] علماً[6] بأن الله جلّ جلاله قدّر له قدراً وأنّ[7] الذي قُدّر له يأتيه دنيا وآخرةً[8] وأنّ الذي عليه لا يُخرجه منه[9] إلاّ الإخلاص .

١٨ ومن عيوبها[1] فقدان لذّة الطاعات[2] وذلك من سقم[3] القلب وخيانة النفس[4]. ومداواتها أكل الحلال ومداومة الذكر وخدمة الصالحين والدنوّ منهم والتضرّع إلى الله[5] في ذلك[6] ليمنّ الله تعالى[7] على قلبه بالصحّة بزوال[8] ظلمات الأسقام فيجد بذلك[9] لذّة الطاعات[10].

١٩ ومن عيوبها الكسل وهو ميراث الشبع فإنّ النفس إذا شبعت قويت وإذا[1] قويت أخذت حظّها[2] فإذا أخذت حظّها[3] غلبت القلب بوصولها[4] إلى حظّها[5]. ومداواتها التجويع[6]، فإنّها إذا جاعت عدمت حظّها[7] وإذا[8] عدمت حظّها[9] ضعفت وإذا[10] ضعفت غلب عليها القلب فإذا[11] غلب عليها القلب حملها على الطاعة وأسقط عنها الكسل . لذلك[12] قال النبيّ صلّى الله عليه وسلّم : ما ملأ آدميّ[13] وعاءً شرّاً[14] من بطن[15]؛ حسبُ ابن آدم أُكُلات[16] يُقمن صلبه[17] فإن كان لا[18] محالة[19] فثلث للطعام وثلث للشراب[20] وثلث للنفس .[1]

٢٠ ومن عيوبها طلب[1] الرياسة بالعلم والتكبّر والافتخار به[2] والمباهاة[3] فيه على أبنــاء جنسه . ومداواتها رؤية منّة الله تعــالى[4] عليه بأن[5] جعله[6] الله[7] وعاءً[8] لأحكامه ورؤية تقصير شكره في نعمــة[8] الله تعــالى[9] عليه بالعلم والحكمة

١٨ 1ش: عيوب النفس . 2ش: الطاعة . 3ص: تسقم . 4ب ص: السر . 5ش: + تعالى . 6[في ذلك]: ساقط في ص . 7ساقط في شرص . 8ش: وزوال . 9ش: ادراك . ص: لذلك . 10ص: الطاعة .

١٩ 1ص: فاذا . 2ص: حظها . 3ص: حظها . 4ص: بوصولها . 5ص: حظهــا . 6ص: التجوع . 7ص: حظها . 8ص: فاذا . 9ص: حظها . 10ص: فاذا . 11شرص: واذا . 12شرص: ولذلك . 13ش: ابن آدم . 14ش: اشر . 15شرص: بطنه . 16ش: لقيمات . 17[حسب... صلبه]: ساقط في ص . 18ش: ولا . 19شرص: بد . 20ش: للماء .

٢٠ 1ساقط في ص . 2ساقط في ب . 3ش: والمباهات . ب: والمباهــات . 4ساقط في ص . 5ش: ان . ص: في ان . 6ش: جعلها . 7ساقط في شرص . 8ش: نعم . 9ساقط في ص .

١٩ ١ راجع ونسنك ج ١ ص ٣٨ مادة «آدمي» ، ص ٢٩٥ مادة «ثلث» ؛ الورع ص ٦٢ س ٤ ؛ بستان ص ٢١٤ س ٣٨ ؛ قــوت ج ٤ ص ١٨ س ٢٠ ، ص ٦٣ س ٢٣ ، ص ٢٢٩ س ٧ ؛ القربة ص ١٢٥ س ٢٣ ؛ احياء ج ٣ ص ٦٠ س ٧ ؛ الاربعين ص ١٠١ س ١٤ ؛ المريدون فقرة ١٢٢ ؛ تلبيس ص ٢١٤ س ٨ ؛ كبرى ص ٣٧ س ٢ ، ٨ ؛ عوارف ج ٣ ص ١٨٨ س ١ ؛ رياض الصالحين ص ١٠٧ س ٦ ؛ جامع ج ٢ ص ١٢٣ س ٢٦ ؛ الفتح الكبير ج ٣ ص ١٠٢ س ٢ .

والتزام التواضع والانكسار[10] والشفقة على الخلق والنصيحة لهم ؛ فإنّه رُوي عن النبيّ صلّى الله عليه وسلّم أنّه قال[11]: من طلب العلم ليباهي به العلماء أو ليماري[12] به السفهاء أو ليصرف[13] وجوه الناس إليه فليتبوّأ مقعده من النار .[1] ولذلك[14] قال بعض[15] السلف رضي الله عنهم[16]: من ازداد علماً فليزدد[17] خشيةً[18] [2] فإنّ الله عزّ وجلّ يقول[19]: ﴿إنّما يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبادِهِ العُلَماءُ﴾؛[3] وقال رجل للشعبي[20]: [4] أيّها العالم ، فقال: العالم من يخشى الله[21].

٢١ ومن عيوبها كثرة الكلام ، وإنّما يتولّد ذلك[1] من شيئين: إمّا[2] لطلب[3] رياسة[4] يريد أن يرى الناس علمه وفصاحته ، أو قلّة[5] العلم[6] بما يجب[7] عليه[8] الكلام . ومداواتها تحقّقه[9] بأنّه مأخوذ بما يتكلّم به وأنّه مكتوب عليه

10ش: + النفس . 11[فانه... قال]: ص: قال النبي صلعم . 12[او ليماري]: ش: وليماري . 13[او ليصرف]: ش: وليصرف به . ص: + بـه . 14ش: وكذلك . 15ساقط في شرص . 16[رضي الله عنهم]: ساقط في ص . 17ص: ولم يزدد . 18ص: + ولم يزدد من الله الا بعدا . 19[فان... يقول]: ص: قال الله تعالى . 20على هامش ب: لسفيان ، مصحح . 21ش: + تعالى .

٢١ 1ساقط في ش . 2ساقط في ص . 3شرص: طلب . 4ص: الرياسة . 5ش: لقلة . 6ص: علمه . 7ش: يجب . 8ش: + في ؛ كذلك في ب ، ولكنه مشطوب هناك . 9ش: في تحقيقه . 10ساقط في ص . 11ص: قال . 12ش: + يعلمون ما تفعلون . 13ساقط في شرص . 14ساقط في ش . 15[وقال... ليصمت]: ساقط في ب . ص: قوله صلى الله عليه وسلم وهل يكب الناس على مناخرهم الا حصائد ألسنتهم . 16ساقط في شرص . 17[صلعم]: ش: عليه السلام . 18ساقط في شرص . 19[عليه السلام]: ساقط في ص . 20ش: ما . 21ش: يكت . 22[في... مناخرهم]: ش: على مناخرهم في النار . 23[عليه السلام]: ش: صلى الله عليه وسلم: كل . [وهل... السلام]: ساقط في ص . 24ساقط في شرص . 25ش: + ما كان من . 26ص: الامر . 27[او ذكر... وجل]: ش: او اصلاح ذات البين ولمثل هذا قال الله العظيم . ص: ولهذا قال تعالى . 28[الا... الناس]: ش: + الآية . ص: الآية .

٢٠ ١ راجع ونسنك ج ١ ص ٢٢٨ مادة «باهى» ؛ القاضي النعمان ، دعائم الاسلام ، ج ١ ، تحقيق آصف فيضي (القاهرة ١٩٥٠) ، ص ١١٩ ؛ العقد ج ٢ ص ٢٢٨ س ٧ ؛ المريدون فقرة ٥٦ ؛ عوارف ج ٣ ص ٦٢ س ٣١ ؛ جامع ج ٢ ص ١٦٠ س ٧ ؛ الفتح الكبير ج ٣ ص ٢١١ س ٢ . وقارن مكارم الاخلاق ص ٥٠٨ س ١١ (يا علي: من تعلم علما ليماري به السفهاء او يجادل به العلماء او ليدعو الناس الى نفسه فهو من اهل النار) . ٢ قارن الاربعين ص ١٥٢ س ٤ (من ابي الدرداء) . ٣ سورة فاطر ٢٨ . ٤ هو عامر ابن شراحيل بن عمرو الشعبي ابو عمرو (توفي ١١٠هـ). راجع تهذيب ج ٥ ص ٦٥ .

ومسؤول عنه لأنّ الله تعالى[10] يقول[11]: ﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَاماً كَاتِبِينَ[12]﴾[1] وقال الله[13] تعالى[14]: ﴿ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاَّ لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾؛[2] وقال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم: من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيراً أو ليصمت[15]؛[3] وقال النبيّ[16] صلّى الله عليه وسلّم[17]: إنّ[18] البلاء موكّل بالمنطق؛[4] وقال عليه السلام[19]: وهل[20] يُكبّ[21] الناس في النار على مناخرهم[22] إلاّ حصائدُ ألسنتهم؛[5] وقال عليه السلام[23]: كلام ابن آدم كلّه[24] عليه لا له إلاّ[25] أمر[26] بمعروف أو نهي عن منكر أو ذكر الله؛[6] وهذا أخذ من قول الله عزّ وجلّ[27]: ﴿لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلاَّ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَيْنَ النَّاسِ[28]﴾.[7]

٢٢ ومن عيوبها أنّها إذا رضيت مدحت المرضيّ[1] عنه فوق الحدّ وإذا غضبت ذمّت وتجاوزت الحدّ. ومداواتها رياضة النفس على الصدق والحقّ حتّى لا يتعدّى في مدح من رضي عنه ولا في ذمّ من سخط عليه فإنّ أكثر ذلك من[2] قلّة المبالاة[3] بالأوامر[4] والنواهي؛ والله تعالى يقول[5]: ﴿وَلا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ[6] إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ

٢٢ 1ب‌ص: الراضي. 2ص: في. 3ش‌ب‌ص: المبالات. 4ص: في الاوامر. 5[والله تعالى يقول]: ص: قال الله تعالى. 6ساقط في ب.

---

٢١ ١ سورة الانفطار ١٠–١١. ٢ سورة ق ١٨. ٣ راجع الادب المفرد ص ٢٣ س ٢٢؛ المحاسبي، مسائل في أعمال القلوب والجوارح، ص ٢٥٩؛ روضة العقلاء ص ٢٨ س ٤؛ تنبيه الغافلين ص ٧٦ س ٣١؛ احياء ج ٣ ص ٨٠ س ٣٠؛ الاربعين ص ١٠٦ س ١٣؛ لباب ص ٢٦١ س ١٠، ص ٢٧١ س ٣؛ شرح الاربعين ص ٤٣ س ١؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٣٠٠ س ٢٢؛ جامع ج ٢ ص ١٦٤ س ٢٥؛ الفتح الكبير ج ٣ ص ٢٣١ س ١٣. ٤ راجع ابن حمدون ص ٧٥ س ٨؛ لباب ص ٢٣٢ س ٣؛ جامع ج ١ ص ١٠٧ س ١٨؛ كنوز ج ٢ ص ١٨ س ٢٥؛ الفتح الكبير ج ٢ ص ٢٠ س ٣. ٥ راجع المحاسبي ص ٦٧ س ٨؛ البيان والتبيين ج ١ ص ١٦٩ س ٧؛ رسائل الجاحظ ج ١ ص ١٦٨ س ١؛ تنبيه الغافلين ص ٧٩ س ١٤؛ قوت ج ١ ص ١٤٣ س ٧، ص ١٤٧ س ٢٠؛ احياء ج ٣ ص ٨٠ س ١٥؛ الاربعين ص ١٠٦ س ١٠؛ المريدون فقرة ٩٢؛ كبرى ص ٢٦ س ٥؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٣٠٠ س ٦؛ كنوز ج ٢ ص ١٩٢ س ١٣. ٦ راجع ونسنك ج ٦ ص ٦١ مادة «كلام»؛ قوت ج ١ ص ١٤٧ س ٢٠. ٧ سورة النساء ١١٤.

كانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً[7]﴾ الآيــة[8]؛[1] والنبيّ صلّى الله عليه وسلّم يقول[9]: احثوا في وجوه المدّاحين[10] التراب[11].[2]

٢٣ ومن عيوبها أنّها تستخير الله تعالى[1] في أفعالها[2] ثمّ تسخط[3] إذا[4] اختار[5] لها. ومداواتها أن يعلم[6] أنّه[7] يعلم[8] من الأشياء ظواهرها والله يعلم[9] بواطنها وحقائقها وأنّ حسن اختيار الله تعالى[10] له خير من اختياره لنفسه فما اختار عبد لنفسه حالاً إلاّ كان مطويّاً[11] ببلاء[1] فيعلم[12] أنّه مدبَّر[13] لا مدبِّر[14] وأنّ سخطه[15] للمقضيّ[16] لا يغيّر[17] القضاء[18] فيُلزم نفسه طريق الرضا بالقضاء[19] ويستريح[20]. قال النبيّ صلّى الله عليه وسلّم: ما من أحد إلاّ وله رزق يأتيه فمن رضي برزقه بُورك له فيه ووُسّع ومن لم يرضَ به لم يبارَك له فيه ولم يُوسَّعْ. وقال بعض الأنبيــاء – داود أو غيره: إلهي، من شرّ عبادك؟ فقال جلّ جلاله: من استخارني فإذا خرتُ له اتّهمني ولم يرضَ بحكمي[21].[2]

7 [ان... مسؤولا]: ساقط في ب ص. 8 ساقط في ش ص. 9 [والنبي... يقول]: ص: وقال النبي صل الله عليه وسلم. 10 ص: المداحين. 11 [احثوا... التراب]: ش: احث التراب في وجوه المادحين.

٢٣ 1 ساقط في ص. 2 ب ص: افعاله. 3 ص: يسخط عليه. 4 ص، هامش ب: لما. ش: بما. 5 ش: يختار. ص: يختاره. 6 ش ص: تعلم. 7 في ب كتبت اولا كلمة «انه»، ثم اضيفت الهاء اليها. ش: بأنك. 8 ش: تعلم. 9 ص: يعرف. 10 ساقط في ص. 11 ش، هامش ب: منوطا. ص: متوطنا. 12 ش: + العبد. 13 ص: مدبره. 14 ص: مدبره. 15 ش: تسخطه. 16 ص: المقضي. 17 ش ص: مغير. 18 ش: القضي. 19 [فيلزم... بالقضاء]: ساقط في ص. 20 ش: فيستريح. 21 [قال النبي... بحكمي]: ساقط في ش ص.

٢٢ ١ سورة الإسراء ٣٦. ٢ راجع ونسنك ج ٦ ص ١٨٢ مادة «مداح»؛ الأدب المفرد ص ٦٧ س ٢٠؛ مكارم الاخلاق ص ٤٩٣ س ٨؛ نهاية ج ١ ص ٢٠١ مادة «حثا»؛ مجمع الزوائد ج ٨ ص ١١٧ س ٢٠؛ جامع ج ١ ص ٩ س ٣٥؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٥٠ س ٧.

٢٣ ١ قارن عيون ج ٢ ص ٣٦٥ س ١٤؛ احمد بن محمد البرقي، كتاب المحاسن (النجف ١٩٦٤)، ص ٤٨٩ س ١٦؛ العقد ج ٣ ص ٢١٠ س ١٨: وقال الفضيل بن عياض: استخيروا الله ولا تتخيروا عليه، فربما اختار العبد أمرا هلاكه فيه. ٢ قارن قوت ج ٣ ص ٦٠ س ٩: وفي مناجاة موسى ع: يا رب اي خلقك أحب اليك؟ قال: من اذا اخذت منه المحبوب سالمني. قال: فأي خلقك انت عليه ساخط؟ قال: من يستخيرني من الامر فاذا قضيت له سخط قضائي.

٢٤ ومن عيوبها كثرة التمنّي ، والتمنّي هو الاعتراض على الله تعالى[1] في قضائه وقدره . ومداواتها أن يعلم[2] أنّه لا يدري ما يعقبه[3] التمنّي : أيجرّه[4] إلى خير أم[5] إلى شرّ ، إلى[6] ما يُرضيه أو[7] إلى ما يسخطه ، فإذا تيقّن إبهام[8] عاقبة تمنّيه[9] أسقط[10] عن نفسه ذلك ورجع[11] إلى الرضا والتسليم[12] فيستريح . لذلك[13] قال النبيّ[14] صلّى الله عليه وسلّم: إذا تمنّى أحدكم فلينظر ما يتمنّى فإنّه لا يدري أحدكم[15] ما يُكتب[16] له من[17] أمنيّته[18] ١. ولذلك قال[19] النبيّ[20] صلّى الله عليه وسلّم: لا يتمنّينّ[21] أحدكم الموت لضرّ نزل به وليقل: اللّهمّ أحيني ما كانت الحياة خيراً لي[22] وتوفّني إذا[23] كانت الوفاة خيراً لي[24].٢

٢٥ ومن عيوبها محبّتها الخوض[1] في أسباب الدنيا وحديث الناس[2]. ومداواتها[3] الاشتغال بالذكر الدائم في كلّ أوقاته ليشغله ذلك[4] عن[5] ذكر[6] الدنيا وأهلها والخوض[7] فيما هم فيه ويعلم أنّ ذلك ممّا لا يعنيه فيتركه لأنّ النبيّ صلّى الله عليه وسلّم قال[8]: من حسن إسلام المرء تركه ما لا يعنيه.١

٢٤ 1ساقط في ص . 2[أن يعلم]: ساقط في ص . 3ب: + الندم ، ولكنه مشطوب . 4ش: يجره . 5ص: + يجره . 6ش: ام الى . ص: والى . 7ش: ام . 8ش: ابهام . 9ص: تمنيا . 10ص: سقط . 11ص: وقد رجع . 12ش: والتسلم . 13ش ص: ولذلك . 14ش: رسول الله . 15ساقط في ش ص . 16ش: كتب . 17ش: في . 18ش: امنيته . 19[ولذلك قال]: ش ص: وقال . 20ساقط في ص . 21ش ص: يتمنى . 22[خيرا لي]: ص: خير الي . 23ش: ما . 24[خيرا لي]: ص: خير الي .

٢٥ 1ص: الحرص . 2ش: النفس . [وحديث الناس]: ساقط في ص . 3ب: ومداوتها . 4ساقط في ص . 5ساقط في ش . 6ساقط في ش . ص: شغل . 7ص: والحرص . 8[لان... قال]: ص: قال النبي صلى الله عليه وسلم .

---

٢٤ ١ راجع الأدب المفرد ص ١٥٩ س ٧ ؛ جامع ج ١ ص ١٩ س ٥ ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٩٥ س ٧ . ٢ راجع ونسنك ج ٦ ص ٢٧٧ مادة «تمنى» ؛ البلاء ج ١ ص ٢٤٠ س ١٨ ؛ تنبيه المغترين ص ١٨ س ٤ ؛ مختصر التذكرة ص ٢ س ٢٠ .

٢٥ ١ راجع ونسنك ج ١ ص ٢٧١ مادة «ترك» ، ج ٢ ص ٥١٩ مادة «اسلام» ؛ تنبيه الغافلين ص ٧٧ س ٨ ؛ قوت ج ١ ص ١١٦ س ١٦ ؛ الاربعين ص ٨ س ٤ ؛ احياء ج ٣ ص ٨٢ س ٩ ؛ فضائح الباطنية ص ٤ س ١ ؛ الكشف والتبين ص ٦٦ س ١٠ ؛ غنية ج ١ ص ١٤٠ س ٩ ؛ لباب ص ٢٧١ س ٦ ؛ شرح الاربعين ص ٣٩ س ١٥ ؛ مجمع الزوائد ج ٨ ص ١٨ س ٣ ؛ شفاء السائل ص ٥٠ س ٣ ؛ جامع ج ٢ ص ١٣٩ س ٦ ؛ كنز ج ٣ ص ٣٦٣ فقرة ٣١٦٣ ؛ كنوز ج ٢ ص ١٦١ س ١٥ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٤ س ٢٠ ؛ الفتح الكبير ج ٣ ص ١٤١ س ١٥ . وقارن رسائل الجاحظ ج ١ (كتاب كتمان السر وحفظ اللسان) ص ١٦٢ س ١٥ : وقيل لعيسى بن مريم: ما افضل اعمالك؟ قال: تركي ما لا يعنيني .

٢٦ ومن عيوبها إظهار طاعاتها[1] ومحبّتها[2] أن يعلم الناس ذلك منه[3] ويروه[4] والتزيّن بذلك[5] عندهم . ومداواتها أن يعلم أنّه ليس إلى الخلق نفعه ولا ضرّه[6] ويجتهد في مطالبة نفسه بالإخلاص في أعمالها[7] ليُزيل عنه هذا[8] العيب لأنّ الله تعالى قال[9]: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلاَّ لِيَعْبُدُوا[10] اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاء[11]﴾.[١] والنبيّ صلّى الله عليه وسلّم يقول حاكياً عن ربّه عزّ وجلّ أنّه قال[12]: من عمل عملاً أشرك فيه غيري فأنا منه بريء[13] وهو للذي أشرك .[٢]

٢٧ ومن عيوبها الطمع . ومداواتها أن يعلم أنّ طمعه[1] يُدخله في الدنيا[2] ويُنسيه حلاوة العبادة ويصيّره عبداً للعبيد[3] بعد أن خلقه الله حرّاً من عبوديّتهم ؛ فقد تعوّذ[4] النبيّ صلّى الله عليه وسلّم من الطمع فقال: أعوذ بك من طمع يهدي إلى طبع ومن طمع في غير مطمع[1] وهو الطمع[5] الذي يُطبّـع[6] على قلبه فيرغّبه في الدنيـا ويزهّده في الآخرة . وروُي عن بعض السلف رضي الله عنهم[7] أنّه قال[8]: الطمع هو الفقر الحاضر والغنيّ الطامع[9] فقير والفقير المتعفّف غنيّ والطمع هو الذي يقطع الرقاب[10]. يقول الله تبارك وتعالى: ما وكلت مخلوقاً إلى مخلوق إلاّ لما يرجو منه ولو لم يرجُ أحداً غيري ما وكلت مخلوقاً إلى مخلوق أبداً[11]. قال الشاعر[12]:

٢٦ 1 ش ص: طاعتها . 2 ش: ومحبت . 3 [ذلك منه]: ص: منه ذلك . 4 ب: ويرونه . ص: + منه . 5 ش ص: بها . 6 [الى... ضره]: ش: الخلق ضره ولا نفعه . 7 ش ص: اعماله . 8 ش: ذلك . 9 [لان... قال]: ش: فان الله تعالى يقول . ص: قال الله تعالى . 10 ش: وليعبد . 11 ساقط في ب ص . 12 [والنبي... قال]: ش: وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم حاكيا عن ربه تعالى . ص: وقال النبي صلعم حكاية عن ربه انه قال . 13 [منه بريء]: ش ص: بريء منه .

٢٧ 1 ص: طرفه . 2 ش: الربا . 3 [عبدا للعبيد]: ش: عبد العبيد . 4 [فقد تعوذ]: ش: وتعوذ . ص: ويتعوذ . 5 ساقط في ص . 6 ص: + الله . 7 [رضي الله عنهم]: ساقط في ش . 8 [وروي... قال]: ص: وقال بعض السلف . 9 ص: والطامع . 10 ش: + ويسود الوجوه ويميت القلوب . 11 [يقول الله... ابدا]: ساقط في ش ص . 12 [قال الشاعر]: ش: شعر . على هامش ص: وأنشد . 13 [أنطمع... ونعلم]: حماسة البحتري ، الأغاني ، الف با ، لسان: طمعت بليل ان تريع . 14 طبقات: يقطّع ؛ لسان: تضرّب . 15 [وايضا... حرا]: ساقط في ش ب .

---

٢٦ ١ سورة البينة ٥ . ٢ راجع ونسنك ج ٤ ص ٢٧٠ مادة «عَمِلَ» ، حقائق ورقة ٢٤٢آ س ٢٠ . وقارن الرعاية ص ١٣٨ س ١٥ ؛ المريدون فقرة ٧٢ .

أنطمـــع في ليلى وتعلم[13] أنّمـــا تقطّع[14] أعناق الرجال المطامعُ[2]

وأيضاً:

أطعتُ مطــامعي فاستعبــدتْني ولـــو أنّي قنعتُ لكنتُ حُرّاً[15]

٢٨ ومن عيوبها حرصها على عمارة الدنيـــا والتكثّر منها . ومداواتها أن يعلم[1] أنّ الدنيا ليســت له[2] بدار قرار[3] وأنّ الآخرة هي دار مقرّ[4] والعاقل من يعمل لدار قراره لا لمراحل سفره فإنّ المراحل تنقطع والمقام في المستقرّ يبقى فيعمل لما[5] إليه مآبه . قال الله تعـــالى[6]: ﴿أنّما الْحَيَاةُ الدّنْيا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكاثُرٌ في الأمْوالِ والأوْلادِ[7]﴾،[1] ولأنّ الله تعالى يقول[8]: ﴿وَالآخِرَةُ[9] خَيْرٌ وَأبْقَى﴾،[2] وقـــال تعالى[10]: ﴿وَلَلدّارُ[11] الآخِرَةُ خَيْرٌ لِلّذينَ يَتّقونَ[12]﴾ .[3]

٢٩ ومن عيوبها استحسان ما ترتكبه[1] من الأمور واستقباح أفعـــال من تخالفه[2]. ومداواتها اتّهام النفس لأنّها الأمّارة[3] بالسوء وحسن الظنّ بالخلق لإبهـــام[4] العواقب .

٢٨ 1ش: تعلم . 2ساقط في ش . 3ص: مقر . 4ش،ص: القـــرار . 5ب،ص: ما . 6ص: + واعلموا . 7[وتكاثر ... والاولاد]: ص: الآية . 8[ولان... يقول]: ب: + والدار ، ولكنه مشطوب . ش: وان الله يقول . ص: وقال . 9ص: الآخرة . 10[وقال تعالى]: ساقط في ب . 11ب: ولدار . 12[وقال... يتقون]: ساقط في ص .

٢٩ 1ص: يرتكبه . 2[أفعال من تخالفه]: ش: تخالفته . ص: ما يخالفه . 3ص: امرة . 4ش: لابهام .

---

٢٧ ١ راجع ونسنك ج ٤ ص ٢٧ مادة «طمع» ؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٢٤٩ س ١ ؛ كنز ج ٣ ص ٢٨٢ فقرة ٢٤٥٧ . وانظر محاضرات الادبـاء ج ٢ ص ٥٢٠ س ١٠ ؛ نهاية ج ٣ ص ٣١ مادة «طمع» . ٢ راجع حماسة البحتري لأبي عبادة الوليد بن عبيد البحتري (بيروت ١٩١٠) ، ص ١٣٤ س ٢ ؛ طبقات ص ٣٠١ س ١٥ ؛ العقد ج ٣ ص ١١٦ س ٧ (العجز فقط) ؛ ونسب البيت الى البعيث في الف با لأبي الحجاج يوسف بن محمد البلوي (مصر ١٢٨٧) ، ج ١ ص ٢٧٨ س ٢ وفي لسان ج ٨ ص ١٢٧ مادة «ربع» ؛ ونسب البيت الى مجنـون بني عامر في الأغاني ج ٢ ص ٣٤ س ١٣ ، ص ٣٥ س ٦ . ويرد عجز البيت كمثل في مجمع الامثال لأبي الفضل احمد بن محمد الميداني ، تحقيق فرايتاغ (بون ١٨٣٨) ، ج ١ ص ١٤٥ .

٢٨ ١ سورة الحديد ٢٠ . ٢ سورة الاعلى ١٧ . ٣ سورة الانعام ٣٢ .

٣٠ ومن عيوبها الشفقة عليها[1] والقيـــام بتعهّدها . ومداواتها الإعراض عنها وقلّة الاشتغال بها . كذلك[2] سمعت[3] جدّي[4]١ يقول : من كرمت عليه نفسه هان عليه دينه .٢

٣١ ومن عيوبها الانتقام لها والخصومة عنهـــا[1] والغضب لها . ومداواتها[2] عداوتها وبغضها[3] ومحبّة الانتقام للدين[4] والغضب لارتكاب المناهي ، كما رُوي عن[5] النبيّ صلّى الله عليه وسلّم أنّه[6] ما انتقم لنفسه[7] قطّ إلاّ أن تُنتهك[8] محارم الله تعالى[9] وكان[10] ينتقم لله تعالى[11].١

٣٢ ومن عيوبها اشتغالها[1] بإصلاح الظاهر لرؤية النـــاس وغفلتها[2] عن إصلاح الباطن الذي[3] هو موضع نظر الله عزّ وجلّ[4] وهو أولى بالإصلاح[5]. ومداواتها أن يتيقّن[6] أنّ الخلق لا يكرمونه إلاّ بمقدار ما جعله الله[7] في قلوبهم ويعلم أنّ باطنه موضع نظر الله[8] تعالى[9] فهو أولى بالإصلاح من الظاهر الذي هو موضع نظر الخلق[10]. قال الله تبارك وتعـــالى[11]: ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً﴾ ؛١ وقال[12] النبيّ صلّى الله عليه وسلّم : إنّ الله لا ينظر إلى صوركم ولا إلى أعمالكم[13] ولكن ينظر إلى قلوبكم ونيّاتكم[14].٢

٣٠ 1ش ص : على النفس . 2ساقط في ص . 3ش : + من . 4ش : + وهو .

٣١ 1ش : لحقها . 2ش : + في . 3ص : وبغضتها . 4[الانتقـــام للدين] : ش : الدين وأهله . ص : الدين . 5ش : ان . 6ساقط في ش . 7ش : لله (مشطوب) ا نفسه . 8ب ص : ينتهك . 9ساقط في ش ص . 10ش ص : فكان . 11ساقط في ش ص .

٣٢ 1ص : الاشتغال . 2ب ص : وغفلته . 3ساقط في ش . 4[عز وجل] : ش : تعـــالى . ساقط في ص . 5[وهو ... بالاصلاح] : ساقط في ش ص . 6ش : تتيقن . 7ش ص : ا له . 8ش : الحق . 9ساقط في ص . 10ش : الحق . 11[تبارك وتعالى] : ش ص : تعالى . 12ش : قال . 13ص : اجسامكم . 14ساقط في ش ص .

٣٠ ١ هو ابو عمرو اسماعيل بن نجيد بن احمد بن يوسف بن سالم بن خالد السلمي (توفي ٣٦٦هـ) . راجع طبقات ص ٤٥٤ والمراجع المسجلة هناك . ٢ راجع طبقات ص ٤٥٥ س ٧ ؛ مناهج العارفين ورقة ٢٨آ س ٨ ؛ بيان احوال الصوفية ورقة ١١٣آ س ١١ (قال: سمعت جدي يقول: من كرمت عليه نفسه هان عليه ذنبه) ؛ القشيري ص ٤٩ س ١١ ؛ غنية ج ٢ ص ١٨٢ س ٢٩ ؛ نفحات ص ٢٢٧ س ٢١ ؛ الشعراني ج ١ ص ١٥٩ س ٢٣ . وقارن احاسن الكلم ص ١٠ س ١٨ (عن محمد بن الحنفية: من كرمت عليه نفسه هانت عليه الدنيا) ؛ محاضرات الادباء ج ٢ ص ٥١٩ س ١١ ؛ ابن حمدون ص ٨٣ س ١٩ .

٣١ ١ راجع ونسنك ج ١ ص ٤٥٧ مادة «حرمة» ؛ اللمع ص ١٠٠ س ٩ ؛ المريدون فقرة ٢٠٦

٣٢ ١ سورة النساء ١ . ٢ راجع فقرة ١٢ .

٣٣ ومن عيوبها اهتمامها برزق[1] وقد[2] ضمن الله له ذلك[3] وقلّة اهتمامها[4] بعمل[5] افترضه[6] الله عليها[7] لا يقوم أحد به عنها غيره[8]. ومداواتها أن يعلم أنّ الله الذي خلقه ضمن[9] له كفاية رزقه فقال: ﴿اللهُ[10] الّذي خَلَقَكُمْ ثُمّ رَزَقَكُمْ[11]﴾[١]، فكما[12] لا يشكّ[13] في الخلق[14] لا يشكّ[15] في الرزق. سمعت محمّد بن عبد الله يقول[16] يحكي[17] عن حاتم الأصمّ[٢][18] قال[19]: ما من صباح إلاّ ويقول لي الشيطان[20]: ما تأكل اليوم وما تلبس وأين تسكن؟ فأقول[21]: آكل الموت وألبس[22] الكفن وأسكن القبر.[٣]

٣٤ ومن عيوبها كثرة الذنوب والمخالفات[1] إلى أن يقسو[2] القلب. ومداواتها[3] كثرة الاستغفار والتوبة في كلّ[4] نفس ومداومة الصيام والتهجّد بالليل وحرمة[5] أهل الخير ومجالسة الصالحين وحضور مجالس الذكر؛ فإنّ رجلاً[6] شكا إلى النبيّ[7] صلّى الله عليه وسلّم قسوة[8] قلبه فقال له[9]: ادْنُه[10] من الذكر وأكثر من الاستغفار[11] فإنّي[12] أستغفر[13] الله[14] في اليوم[15] سبعين مرّةً[١]؛ وقال عليه السلام[16]: إنّ العبد إذا أذنب[17] نُكِتَ في قلبه نكتة سوداء فإن[18] تاب واستغفر

٣٣ 1ش: الرزق. 2ب ص: قد. 3[له ذلك]: ش: تعالى ذلك له. 4ش: اهتمامه. 5ص: بما. 6ش: فرضه. 7ش ص: عليه. 8[لا... غيره]: ش ص، هامش ب: لا يقوم به غيره. 9ص: وضمن. 10[فقال: الله]: ش: فقال تعالى: الله. ص: قال الله تعالى. 11ص: + الآية. 12ص: كما. 13ش: شك. ص: بشك. 14ش: + كذلك. 15ش: شك. ص: بشك. 16ساقط في ش. 17ب: ويحكي (؟) (الواو غير واضحة). 18ش: + انه. 19[سمعت... قال]: ص: قال حاتم الاصم. 20[ويقول لي الشيطان]: ش: والشيطان يقول لي. 21ص: + له. 22ش: والبس.

٣٤ 1ص: والمحاكات. 2ش: يقسى. ص: تقسى. 3ش: + في. 4ساقط في ش. 5ش: وخدمة. 6ش: رجل. 7ش: رسول الله. 8ش: بقسوة. ص: قساوة. 9ساقط في ش ص. 10ش: ادنيه. ص: اذنه. 11[وأكثر من الاستغفار]: ساقط في ش ص. 12ش ص: وقال صلى الله عليه وسلم اني. 13ش ص: لأستغفر. 14ص: + تعالى. 15ص: كل يوم. 16[عليه السلام]: ش: صلى الله عليه وسلم. ساقط في ص. 17ص: + ذنباً. 18ص: وان.

---

٣٣ ١ سورة الروم ٤٠. ٢ هو ابو عبد الرحمن حاتم بن علوان الاصم (توفي ٢٣٧هـ). راجع طبقات ص ٩١ والمراجع المسجلة هناك. ٣ راجع طبقات ص ٩٦ س ٩؛ حلية ج ١٠ ص ٤٩ س ٢٥؛ القشيري ص ١٦ س ٦؛ صفوة ج ٤ ص ١٣٦ س ٣؛ نفحات ص ٦٤ س ١٥.

٣٤ ١ راجع مكارم الاخلاق ص ٣٦٣ س ٦؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٤٥٧ س ٤ (عن الترمذي). وقارن كبرى ص ٢٦ س ١٨؛ عوارف ج ٤ ص ٢٠٢ س ١١.

الله[19] ذهبت[20] وإن[21] أذنب ثانياً[22] نُكِتَ[23] في قلبه نكتة[24] أخرى إلى[25] أن يصير القلب بحيث[26] لا يعرف معروفاً ولا ينكر منكراً.[2] ثمّ قرأ النبيّ صلّى الله عليه وسلّم: ﴿كَلَّا بَلْ رانَ عَلَى قُلُوبِهِم ما كانوا يَكْسِبُونَ﴾.[3]

٣٥ ومن عيوبها حبّها[1] الكلام على[2] الناس والخوض في دقائق العلوم ليصيد[3] به قلوب الأغمار[4] ويصرف بحسن كلامه وجوه الناس إليه[5]. ومداواتها العمل بما يعظ[6] وأن يعظ الناس بفعله لا بقوله، كما رُوِي أنّ الله تعالى[7] أوحى إلى عيسى بن مريم[8]: إذا[9] أردت أن تعظ الناس فعظْ نفسك[10] فإن اتّعظت[11] فعظ الناس[12] وإلاّ فاستحي[13] منّي[14].[1] فإنّ[15] النبيّ صلّى الله عليه وسلّم قال[16]: مررت ليلة أُسري بي بقوم تُقرض شفاههم بمقاريض من نار فقلت: من هؤلاء[17] يا أخي[18] جبريل[19]؟ قال[20]: هؤلاء[21] خطباء[22] أمّتك[23] يأمرون الناس بالبرّ وينسون أنفسهم وهم يتلون الكتاب[24].[2]

٣٦ ومن عيوبها سرورها وفرحها[1] وطلبها الراحة[2] وذلك[3] من نتائج الغفلة[4]. ومداواتها التيقّظ لما بين يديها وعلمه بتقصيره[5] فيما[6] أُمر به وارتكابه[7] ما نُهي عنه وأنّ هذه الدار له[8] سجن ولا سرور له[9] ولا راحة في السجن، فإنّ النبيّ

19 ساقط في ص. 20 س: ذهب. 21 ص: فان. 22 [نكت... ثانيا]: ساقط في ش. 23 ش: نكث. 24 ش: نكتة. 25 ص: قبل. 26 ص: بحث.

٣٥ 1 ش: + في. ص: حب. 2 ش: بين. 3 ش: لتصيد. ص: ليصد. 4 ش: الاغمار. ص: الاغنياء. 5 [ويصرف... اليه]: ش: وتصرف وجوه الناس اليها بحسن كلامه. 6 ش: + به. ص، هامش ب: يعلم. 7 ساقط في ص. 8 [بن مريم]: ش: عليه السلام. ساقط في ص. 9 ش: ان. 10 ش: + فعظ، ولكنه مشطوب. 11 ش: اتعظ. 12 [فعظ الناس]: ش: فعظ. ساقط في ص. 13 ش ص: فاستحيي. 14 ساقط في ص. 15 ش: وان. ص: قال. 16 ساقط في ص. 17 ص: هاولآء. 18 ساقط في ش ص. 19 ب: جبرييل. ص: جبرئيل. 20 ش: + لي. ص: فقال. 21 ص: هاولآء. 22 ش: + من. 23 ش: + يا محمد. 24 [وهم... الكتاب]: ساقط في ش. ص: الآية.

---

٢ راجع الرياضة ص ٧٠ س ١٧ ؛ ادب النفس ص ١١٥ س ٥ ؛ قوت ج ١ ص ١٦٩ س ٣ ؛ احياء ج ٣ ص ١٠ س ١١ (عن ميمون بن مهران) ؛ الطرطوشي ص ١٥ س ٢ ؛ غنية ج ١ ص ١٣٦ س ٢٨ ؛ عوارف ج ٤ ص ١٨٠ س ١٨ ؛ سميث/المحاسبي ص ٨٩ (عن مشكاة المصابيح للتبريزي) ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٣١٠ س ١٧ . ٣ سورة المطففين ١٤ .

٣٥ ١ راجع فضائح الباطنية ص ٨١ س ١ . وقارن القشيري ص ٩٩ س ٣١ . ٢ راجع الرعاية ص ٢٩١ س ١١ . وقارن حلية ج ٨ ص ١٧٢ س ٢٣ . وانظر سورة البقرة ٤٤ .

صلّى الله عليه وسلّم قال[10]: الدنيا سجن المؤمن وجنّة الكافر،[١] فيجب[11] أن يكون[12] عيشه[13] فيها عيش المسجونين لا عيش المستريحين[14]. وحُكي عن داود الطائيّ[٢] أنّه قال[15]: قطع نياط[16] قلوب العارفين ذكْرُ[17] أحد الخلودين[18]. وقال رجل لبشر الحافي: ما لي أراك مهموماً؟ فقال: لأنّي مطلوب[19].[٣]

٣٧ ومن عيوبها اتّباعها هواها[1] وموافقة[2] رضاها وارتكاب مراداتها[3]. ومداواتها ما أمرها[4] الله تعالى[5] به من[6] قوله تعالى[7]: ﴿وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى﴾؛[١] وقوله تعالى[8]: ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾.[٢] ورُوي[9] عن[10] مُضَر[11] القارئ أنّه قال[12]: لَنحت الجبال بالأظافير[13] أهون[14] من مخالفة الهوى إذا تمكّن في[15] النفس.[٣]

٣٦ 1ش: + بالدنيا. 2ش: الراحة. 3ص: وتلك. 4[وذلك... الغفلة]: ش: وكل من هذا من قبائح الغفلة. 5ب: بتقصير. 6ب: ما. 7ب ص: وارتكاب. 8ساقط في ش. 9ساقط في ش ص. 10[فان... قال]: ش: فانه روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال. ص: قال النبي صلى الله عليه. 11ص: يجب. 12ب: + فيها، ولكنه مشطوب. 13ب: عيشها. 14[لا عيش المستريحين]: ساقط في ب. ش: لا عيش المرحين. 15[وحكي... قال]: ص: قال داود الطائي. 16ساقط في ص. 17ش: بذكر. 18ص: الجلودين. 19ش: + وليس لي عذر.

٣٧ 1ش: لهواها. 2ص: وموافقتها. 3ش: ارادتها. ص: مداواتها. 4ش: أمر. ص: أمره. 5ساقط في ص. 6ص: في. 7ساقط في ش ص. 8[فان... تعالى]: ش: وقال ايضا. ساقط في ص. 9ش: وما روي. ص: وما قال. 10ب: + المر، ولكنه مشطوب. ساقط في ص. 11ش: نضر؛ تنبيه المغترين: خصر. 12[انه قال]: ساقط في ص. 13ش: بالاظافر. 14ص: + علي. 15ص: من.

---

٣٦ ١ راجع ونسنك ج ٢ ص ٤٣١ مادة «سجن»؛ العقد ج ٣ ص ١٧٢ س ٢١؛ تنبيه الغافلين ص ٨٨ س ١؛ طبقات ص ١٧ س ٢، القاضي النعمان، دعائم الاسلام، ج ١ ص ٦٠؛ أحاسن الكلم ص ٧ س ١٥؛ احياء ج ٣ ص ١٣٩ س ١٦؛ مكارم الاخلاق ص ٥٠٨ س ١٤، ص ٥٤١ س ١١؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٢٨٩ س ٢؛ جامع ج ٢ ص ١٤ س ٢٦؛ كنوز ج ٢ ص ٦٥ س ٢٧، نزهة الناظرين ص ٢١٥ س ١٣؛ الفتح الكبير ج ٢ ص ١١٦ س ٦؛ ربّر ص ٥٠. ٢ هو ابو سليمان داود بن نصير الطائي الكوفي الزاهد (توفي ١٦٢هـ). راجع القشيري ص ١٢؛ الشعراني ج ١ ص ٩٩؛ شذرات ج ١ ص ٢٥٦. ٣ راجع ابن مسكويه ص ١٦٥ س ١٠؛ صفوة ج ٢ ص ١٨٦ س ٢١.

٣٧ ١ سورة النازعات ٤٠-٤١. ٢ سورة يوسف ٥٣. ٣ راجع تنبيه المغترين ص ١١٢ س ١. وانظر حلية ج ٨ ص ١٨ س ٣ (عن ابراهيم بن ادهم).

٣٨ ومن عيوبها ميلها إلى معاشرة الأقران وصحبة الإخوان . ومداواتها أن يعلم[1] أنّ الصاحب[2] له مفارق والمعاشرة منقطعة[3]، كما[4] رُوي عن النبيّ صلّى الله عليه وسلّم أنّه قال له جبريل عليه السلام[5]: عِش ما شئت فإنّك ميّت وأحبب من أحببت[6] فإنّك مفارقه واعمل ما شئت فإنّك مَجزيّ[7] به[1] واعلم أنّ شرف المؤمن قيامه بالليل وعزّه استغناؤه عن الناس[8]. وقال أبو القاسم[9] الحكيم:[2] الصداقة عداوة إلاّ ما و افيت[10] وجمع المال حسرة إلاّ ما واسيت والمخالطة تخليط إلاّ ما داريت .

٣٩ ومن عيوبها أُنسها[1] بطاعتها[2] ورؤية استحسانها[3]. ومداواتها أن يعلم أنّ أفعالها وإن أُخلصت[4] فهي[5] معلولة وأنّ[6] أفعالها لا تخلو[7] من العلل ويعلم أنّه لا يخلص عملها إلاّ بسقوط رؤية استحسانها لأفعاله[8].

٤٠ ومن عيوبها إماتتها[1] النفس باتّباع الشهوات فإنّ النفس إذا تمكّنت[2] من ذلك ماتت عن[3] الطاعات والموافقات . ومداواتها منعها عن مراداتها وحملها على المكاره ومخالفتهـا فيما تطلب فإنّ ذلك[4] الذي[5] يميت عنها شهواتها . قيل لأبي حفص: بماذا يُستجلب[6] صلاح النفس؟ قال: بمخالفتها[7] فإنّها موضع كلّ آفة .

٤١ ومن عيوبها أن[1] تأمن من[2] مكر الشيطان وتسويله ووساوسه[3] ومكره[4]. ومداواتها تصحيح العبوديّة بشرائطها والتضرّع إلى الله تعالى[5] في أن يمنّ عليك[6] بذلك ؛

٣٨ [1]ش: تعلم . [2]ش: الصاحب . [3]ش: يتقطع . [4]ش ب: لما . [5][عليه السلام]: ساقط في ص . [6]ش ص: شئت [7]ش: محزا . [8][واعلم... الناس]: ساقط في ش ص . [9]ص: القسم . [10]ش: صفيت .

٣٩ [1]ش: مؤانستها . [2]ص: بطاعاتها . [3]ص: + استحسانها . [4]ش: اخلصتها . [5][وان... فهي]: ص: واخلاصها . [6]ش: فان . [7]ش ص: تخلوا . [8][ويعلم... لافعاله]: ش: ونصل في اسقاط رؤية استحسانها افعاله . ص: ورؤية استحسانه افعاله .

٤٠ [1]ش: امانة . ص: اهال . [2]ش ص: مكنت . [3]ب: من . [4]ش: + هو . [5]ساقط في ص . [6]ص: تستجلب . [7]ش: بمخالفاتها .

---

٣٨ ١ راجع الطرطوشي ص ١٠ س ١ ؛ نزهة الناظرين ص ٢١٦ س ١٤ . وقارن الاربعين ص ٢٨٣ س ١١ . ٢ هو اسحاق بن محمد بن اسماعيل ابو القاسم الحكيم السمرقندي (توفي ٣٤٢هـ) . راجع نفحات ص ١٢٤ .

لأنّ[7] الله تعالى قال[8]: ﴿إنّ عِبادي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطانٌ﴾.[١]

٤٢ ومن عيوبها الترسّم[1] برسم[2] الصلاح من غير مطالبة القلب بالإخلاص فيما ترسّم[3] به من الصلاح. ومداواتها ترك الخشوع في[4] الظاهر إلاّ بقدر[5] خشوع[6] الباطن ممّا يرى[7] في قلبه وسرّه؛[١] لأنّ[8] النبيّ صلّى الله عليه وسلّم قال[9]: المتشبّع[10] بما لم[11] يُعْطَ[12] كلابس ثوبَيْ زور[13].[٢]

٤٣ ومن عيوبها قلّة[1] الاعتبار بما يرى من إمهال الله[2] إيّاه في ذنوبه. ومداواتها دوام الخشية وأن يعلم[3] أنّ ذلك الإمهال ليس بإهمال[١] وأنّ الله تعالى[4] سائله[5] عن ذلك ومجازيه به[6] إلاّ أن يرحمه فإنّ[7] الاعتبار لأهل الخشية لأنّ[8] الله تعالى يقول[9]: ﴿إنّ في ذلكَ لَعِبْرَةً[10] لِمَنْ يَخْشَى﴾؛[٢] وقال[11] القائل[12]:

قد غرّها إمهالُ خالقها لها[13] لا تحسبنّ إمهالَها إهمالا[14]

٤١ 1ص: انهما. 2ساقط في ش ص. 3ش: ووسواسه. ص: وساوسه. 4ساقط في ش ص. 5ساقط في ص. 6ص: عليه. 7ص: قال. 8ش: يقول. ساقط في ص.

٤٢ 1ش: التوسم. 2ش: بوسم. 3ش: توسم. ص: يتوسم. 4ساقط في ش. 5ش ص: + ما يرى من. 6ش: الخشوع. 7[مما يرى]: ساقط في ش ص. 8ص: قال. 9ساقط في ص. 10ش: المتشبع. ص: المتبع. 11ش: لا. 12ش: يملك. 13ش: دور.

٤٣ 1ش: قلت. 2ش: + تعالى. 3[وان يعلم]: ش: ويعلم. ب: + ان، ولكنه مشطوب. 4ش: تعالى، وفوقها «تبارك». ساقط في ص. 5ص: سائله. 6[ومجازيه به]: ش: ومجازيه. 7[ذلك... فان]: ساقط في ص. 8ص: قال. 9ساقط في ص. 10ش: عبرة. 11ص: قال. 12ش: + بيت. 13ساقط في ص. 14ص: اهمالها.

---

٤١ ١ سورة الحجر ٤٢.

٤٢ ١ انظر الرعاية ص ١٨٢ س ٢١ (كما جاء في الحديث: تعوذوا بالله من خشوع النفاق، قيل وما خشوع النفاق، قال ان يخشع البدن والقلب ليس بخاشع). ٢ راجع ونسنك ج ٢ ص ٣٦٧ مادة «زوره»، ج ٣ ص ٦٠ مادة «شبع»؛ اللآلئة ص ١١١ س ١٥؛ نهاية ج ٢ ص ٢٠٢ مادة «شبع»؛ جامع ج ٢ ص ١٧١ س ١٢؛ الفتح الكبير ج ٣ ص ٢٥٣ س ٨.

٤٣ ١ قارن غرر ص ٥٣ س ١٥: ولكن غرهم الامهال حتى ظنوا انه اهمال. ٢ سورة النازعات ٢٦.

٤٤ ومن عيوبها محبّتها[1] لإفشاء[2] عيوب إخوانه وأصحابه . ومداواتها أن يرجع[3] في ذلك إلى نفسه فيحبّ[4] للناس ما[5] يحبّ[6] لنفسه ؛ كما رُوي عن النبيّ[7] صلّى الله عليه وسلّم أنّه قال[8]: المسلم الذي[9] يرضى لأخيه[10] ما يرضى لنفسه،[1] وعنه[11] صلّى الله عليه وسلّم أنّه قال[12]: من ستر عورة أخيه المسلم ستر الله عورته .[2]

٤٥ ومن عيوبها ترك الاستزادة من نفسه في أفعاله وأقواله ورضاه عنها بما هي[1] فيه . ومداواتها[2] الحرص على طلب الزيادة في أفعاله وأقواله بحسن الاقتداء بالسلف[3]؛ فإنّ[4] عليّاً[5] رضي الله عنه قال[6]: من لم يكن في الزيادة[7] فهو في النقصان[8].

٤٦ ومن عيوبها تحقير المسلمين والترفّع[1] والتكبّر عليهم . ومداواتها الرجوع إلى التواضع واعتقاد حرمة المسلمين ؛ فإنّ[2] الله تعالى يقول[3] لنبيّه عليه السلام[4]: ﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ﴾.[1] واعلم أنّ التكبّر[5] هو الذي أوقع إبليس عليه اللعنة[6] فيما أُوقع[7] فيه حيث قال: ﴿أنا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ[8]﴾،[2] والنبيّ

٤٤ 1ش: محبة . 2ش: افشاء . 3ب: ترجع . 4ب‌ص: وتحب . 5ش: كما . 6ب‌ص: تحب . 7ش: + صلى الله ، ولكنه مشطوب . 8[كما... قال]: ص: كما قال النبي صلعم . 9ش: + لا . 10ش: ا إلا . 11ش: وما روي عنه . 12[وعنه... قال]: ص: وقال .

٤٥ 1ش‌ص: هو . 2ب: + ان ترجع في ذلك الى نفسه فيحب للناس ما يحب لنفسه كما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم ، ولكنه مشطوب . 3ش: + الصالح . 4ص: قال . 5ش‌ص: علي بن (ش: ابن) ابي طالب . 6ساقط في ص . 7ش‌ص: زيادة . 8ش‌ص: نقصان .

٤٦ 1ش: ا عنهم . 2ص: قال . 3ساقط في ص . 4[عليه السلام]: ش‌ص: صلى الله عليه وسلم . 5ص: الكبر . 6[عليه اللعنة]: ساقط في ش‌ص . 7ش: وقع . ص: اوقعه . 8[خلقتني... طين]: ساقط في ش‌ب . 9[والنبي... نظر]: ش: ونظر النبي صلى الله عليه وسلم . ص: ونظر النبي صلعم . 10ساقط في ش . 11ساقط في ش‌ص . 12ش: وحرم من . 13ش: + وهي . 14ش: وان يظن به ظن السوء . ص: وان يظن ظن سوء .

---

٤٤ ١ راجع ونسك ج ١ ص ٣٥ مادة «اخو» ؛ حلية ج ٨ ص ٢٥ س ١٦ . وقارن الاخلاق والسير ص ١٩ س ١٧ . ٢ راجع فقرة ١٣ .

٤٦ ١ سورة آل عمران ١٥٩ . ٢ سورة الاعراف ١٢ . ٣ راجع ونسنك ج ١ ص ٤٥٧ مادة «حرمة» ؛ قوت ج ٢ ص ١١٨ س ١٢ . ٤ راجع قوت ج ٤ ص ١٢٦ س ٢٠ ؛ احياء ج ٢ ص ١٢٣ س ٣٢ ؛ الفتوة ص ١٩٧ س ١١ .

عليه السلام نظر[9] إلى الكعبة فقال: ما أعظمك وأعظم حرمتك ، والمؤمن أعظم حرمةً[10] عند الله منك؛[1] إنّ الله تعالى[11] حرّم منــك واحدةً ومن[12] المؤمن ثلاثةً[13]: دمه وماله وعرضه[14].[1]

٤٧ ومن عيوبها الكسل والقعود[1] عن الأوامر[2]. ومداواتها أن يعلم[3] أنّه مأمور من جهة الله[4] تعــالى[5] ليحمله فرح ذلك على النشاط في أداء الأوامر[6]. كذلك سمعت جدّي[7] يقول: قــال بعضهم[8]: التهاون بالأمر[9] من قلّة المعرفــة بالآمر.[1]

٤٨ ومن عيوبها أن يتزيّى[1] بزيّ الصالحين ويعمل[2] عمل[3] أهل الفساد[4]. ومداواتها ترك زينة الظاهر إلاّ بعد إصلاح الباطن فإذا تزيّى[5] بزيّ[6] قوم[7] اجتهد[8] أن يوافقهم في أخلاقهم وأفعالهم[9] كلّها أو بعضهــا ؛ لأنّه رُوي في الخبر[10]: كفى[11] بالمرء[12] شرّاً أن يرى[13] الناس أنّه يخشى الله وقلبه فاجر ، وقال أبو عثمان: خشوع[14] الظاهر مع فجور القلب يورث الإصرار .

٤٩ ومن عيوبها تضييع أوقاتها بالاشتغال بما لا يعنيه[1] من أمور الدنيا والخوض فيها مع أهلها . ومداواتها أن يعلم[2] أنّ أوقاته[3] أعزّ الأشياء[4] فليشغلها[5] بأعزّ

٤٧ 1ش: والقعود . 2ش‌ص: الامر . 3[ان يعلم]: ساقط في ب . 4ش: الحق . ص: الحلق . 5ساقط في ش‌ص 6ش: الامر . 7ش: عن جدي اسماعيل ابن (والصواب: بن) نجيد رحمه الله . ص: ا ابن نجيد . 8[قال بعضهم]: ساقط في ش‌ص . 9ش‌ص: مالأوامر .

٤٨ 1ش: تتزين . 2ش: وتعمل . 3ش: بعمل . ص: اعمال . 4[اهل الفساد]: ش: الفساق . 5ش: تزين . 6ش: بزينة . 7[زي قوم]: ساقط في ص . 8ب: تجتهد . ش: فاجتهد . 9ش: بعيبها . 10ش‌ص: + انه قال . 11ساقط في ص . 12ش‌ص: بالرجــل . 13ش: يراه . 14على هامش ب: الخشوع . وفي نص ب: زينة .

٤٩ 1ص: يعنيها . 2ش‌ص: تعلم . 3ش: وقتك . ص: وقتــه . 4ص: + عليــه . 5ش: فتشغلها . ص: فيشغله .

---

٤٧ ١ راجع نفحات ص ٨٦ س ٢٤ (عن ابي عثمان الحيري)؛ حقائق ورقة ٩٠ب س ١٦ (عن جد المؤلف) .

الأشياء[١] وهو ذكر الله عزّ وجلّ[6] والمداومة على طاعته ومطالبة الإخلاص من نفسه ؛ فإنّه رُوي عن النبيّ صلّى الله عليه وسلّم أنّه قال: دَعْ ما يُريبك إلى ما لا يُريبك؛[٢] وقال النبيّ صلّى الله عليه وسلّم[7]: من حسن إسلام المرء تركه ما لا يعنيه،[٣] ومن ترك ما لا يعنيه اشتغل بما يعنيه[8]، وقال الحسين بن منصور: عليك بنفسك[9] إن[10] لم تشغلها شغلتك[11].[٤]

٥٠ ومن عيوبها الغضب. ومداواتها حمل النفس على الرضا بالقضاء، فإنّ الغضب جمرة من[1] الشيطان.[١] وجاء رجل[2] إلى النبيّ صلّى الله عليه وسلّم[3] فقال: أوصِني فقال[4]: لا[5] تغضب، فأعاده ثانياً وثالثاً فقال: لا تغضب[6][٢]

6[عز وجل]: ش: تعالى. ساقط في ص. 7[دع... وسلم]: ساقط في ش ص. 8[ومن... يعنيه]: ساقط في ش ب. 9ص: من نفسك. 10ش: فان. 11ش ص: اشغلتك.

٥٠ 1ش: + نار. 2[وجاء رجل]: ص: ولأن رجلا جاء. 3ساقط في ص. 4ص: قال. 5ش: اوصيك الا. 6[فأعاده... تغضب]: ساقط في ش ص. 7ش: لأن. 8ساقط في ش. 9ش: يصحبك. 10ساقط في ش ص. 11ش: ولا منع.

---

٤٩ ١ راجع جوامع آداب الصوفية فقرة ٤٠. ٢ راجع ونسنك ج ٢ ص ٢٢٢ مادة «رابه»؛ المحاسبي ص ٥٢ س ٣؛ قوت ج ١ ص ١١٦ س ١٧، ج ٤ ص ٢٢٢ س ٨؛ احاسن الكلم ص ٩ س ٧؛ ادب الدنيا ص ١٩٣ س ١٦، ص ٢٤٧ س ٦؛ احياء ج ٢ ص ٨٤ س ٢، ٧، ١١؛ الاربعين ص ٦٣ س ٨؛ ابن حمدون ص ٧٢ س ١٥؛ نهاية ج ٢ ص ١١٦ مادة «ريب»؛ كبرى ص ٣٢ س ١٢؛ شرح الأربعين ص ٣٩ س ٦؛ مجموعة الرسائل الكبرى ج ٢ ص ٣٩ س ١٣؛ النبلاء ج ٣ ص ١٦٥ س ٥؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٢٩٤ س ٦، ١٥، ص ٢٩٥ س ٢؛ شفاء السائل ص ٢٤ س ١٤؛ جامع ج ٢ ص ١٣ س ٩؛ كنز ج ٣ ص ٢٤٥ فقرة ٢١٦٥؛ كنوز ج ٢ ص ٦٢ س ٣٢؛ الفتح الكبير ج ٢ ص ١١١ س ٨. وقارن البيان والتبين ج ٣ ص ٨٩ س ١٤: دعوا ما يريبكم الى ما لا يريبكم (عن الحسن البصري). ٣ راجع فقرة ٢٥. ٤ راجع اخبار الحلاج، تحقيق ل. ماسنيون و ب. كراوس (باريس ١٩٣٦)، ص ٩٧ س ٣: وقال احمد بن فاتك: قلت للحلاج: اوصني قال: هي نفسك إن لم تشغلها شغلتك؛ حقائق ورقة ٥٥ب س ٧، ٢٨٨ب س ١٣، تاريخ بغداد ج ٨ ص ١١٤ س ١٨؛ البداية والنهاية ج ١١ ص ١٣٤ س ٢٧.

٥٠ ١ قارن احياء ج ٣ ص ١٢٠ س ٣٨؛ كنز ج ٣ ص ٢٩٤ فقرة ٢٥٦٣. ٢ راجع ونسنك ج ٤ ص ٥٢٣ مادة «غضب»؛ روضة العقلاء ص ١١٦ س ١٤، آداب الصحبة ص ٥٠ س ١ والمراجع المسجلة هناك؛ الاخلاق والسير ص ١٩ س ١٦؛ احياء ج ٣ ص ١١٤ س ٨؛ الاربعين ص ١١٨ س ٩؛ ابن حمدون ص ٨٢ س ١٣؛ لباب ص ٢٦٠ س ١٤؛ عوارف ج ٣ ص ٦٩ س ٥؛ شرح الاربعين ص ٤٥ س ١؛ مجمع الزوائد ج ٨ ص ٦٩ س ١٠؛ جامع ج ٢ ص ١٩١ س ٥، الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٤١ س ٧؛ كنوز ج ٢ ص ١٩٦ س ٣٨؛ نزهة الناظرين ص ٢١٠ س ٢١ (عن البخاري).

ولأنّ[7] الغضب يُخرج العبد[8] إلى حدّ الهلاك إذا لم يصحبه[9] من الله تعالى[10] زجر ومنع[11].

٥١ ومن عيوبهـا الكذب . ومداواتها حمل النفس على الصدق وترك[1] الاشتغال برضا الخلق وسخطهم ، فإنّ الذي يحمل صاحب الكذب على الكذب طلب رضا الناس[2] والتزيّن لهم وطلب الجاه عندهم ؛ فإنّه رُوي عن رسول الله[3] صلّى الله عليه وسلّم أنّه قـال[4]: الصدق يهدي إلى البرّ والبرّ يهدي إلى الجنّة[5] والكذب يهدي إلى الفجور والفجور يهدي إلى النار .١

٥٢ ومن عيوبها البخل والشحّ وهما نتائج محبّة الدنيـا . ومداواتها أن تعلم[1] أنّ الدنيا قليلة وأنّها فانية وأنّ[2] حلالها حساب وحرامها عذاب[3]. كما رُوي عن النبيّ صلّى الله عليه وسلّم أنّه قال[4]: حبّ الدنيا رأس كلّ خطيئة؛١ وإنّ الله[5] تعالى أخبر عنها أنّها متاع الغرور فلا تبخل[6] بها ولا تشحّ[7] وتجتهد[8] في بذلها ولا تمساك[9] منها إلاّ مقدار[10] ما تدافع[11] به[12] وقتك[13]؛ فإنّ النبيّ صلّى الله عليه وسلّم[14] قـال[15]: أنفق يـا[16] بـلال٢ ولا تخشَ من ذي العرش إقلالاً[17].٣

٥١ 1[حمل... وترك]: ش ب: ترك . 2ش: الخلق . 3[رسول الله]: ش: النبي . 4[فانـه... قال]: ص: قال النبي صلعم . 5[والبر... الجنة]: ساقط في ص .

٥٢ 1ص: يعلم 2ب: + وان . 3ش ص: عقاب 4[كا... قال]: ص: وقال صلى الله عليه . 5[وان الله]: ش: والله . 6ش ص: يبخل . 7ش: يشح عليها الا عقل بهيمة واما العـاقل الكامل فقد . ص: يشح . 8ش: يجتهد . ص: ويجتهد . 9ش ص: يمسك . 10ساقط في ص . 11ش: يدافع . ص: يدفع . 12ساقط في ص . 13ش ص: وقته . 14ساقط في ص . 15ص: + لبلال . 16ساقط في ب . 17ص: اقلال .

---

٥١ ١ راجع ونسنك ج ٣ ص ٢٨٤ مادة «صدق» ؛ المحاسبي ص ٤٤ س ٢ ؛ روضة العقـلاء ص ٣٧ س ١٤ ؛ نثر المحاسن ج ٢ ص ٦١ س ١٤ .

٥٢ ١ راجع قوت ج ٢ ص ١٧٦ س ١٦ ، ص ١٨٢ س ٣ (عن عيسى عليه السلام) ؛ احياء ج ٣ ص ١٣٩ س ١٨ ؛ الأربعين ص ١٤٠ س ٨ ؛ محاضرات الأدباء ج ٢ ص ٥٢٠ س ٩ ؛ غنية ج ١ ص ١٤٦ س ١٤ ؛ تنبيه المغترين ص ٥٢ س ٤ (عن عيسى) ؛ كنز ج ٣ ص ١١٠ فقرة ٩٨٧ ؛ كنوز ج ٢ ص ٤١ س ٣١ ؛ الفتح الكبير ج ٢ ص ٦٨ س ١٤ ؛ نزهة الناظرين ص ٢١٥ س ٣١ . ٢ هو بلال بن رباح المؤذن (توفي ٥٢٠) . راجع ابن عبد البر ، الاستيعاب في معرفة الاصحاب ، ص ١٧٨ . ٣ راجع اللمع ص ٩٦ س ١٤ ؛ عوارف ج ٣ ص ٥٤ س ٢٠ ؛ جامع ج ١ ص ٩١ س ٢٤ ؛ كنوز ج ١ ص ١٢٠ س ٢٤ ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٢٨٢ س ٢٠ . وقارن مكارم الاخلاق ص ١٧ س ٢٠ .

٥٣ ومن عيوبها بُعدُ[1] أملها . ومداواتها تقريب الأجل ؛ ويعلم[2] أنّ بعض السلف قال : أحبّ الله أن لا يؤمّن على حال فاحذره[3] على الأحوال كلّها .

٥٤ ومن عيوبها الاغترار بالمدائح الباطلة . ومداواتهـا أن لا يغرّه كلام الناس مع ما يعرفه من نفسه فإنّ حقيقة الأمر تخلص[1] إليه دونهم وأنّ ثناءهم عليه بخلاف[2] ما يعرفه الله تعالى[3] منه ويعرف[4] هو من نفسه لا ينجّيه من عار[5] تبعاتـه[6].

٥٥ ومن عيوبها الحرص . ومداواتها أن يعلم أنّه لا يستجلب بحرصه زيادةً على ما[1] قدّر[2] الله له من[3] رزقه[4]. كما روى ابن[5] مسعود رضي الله عنه[6] عن النبيّ صلّى الله عليه وسلّم أنّه قال[7]: إنّ الله تعالى[8] يقول للملك[9]: اكتب رزقه وعمله وأجله وشقيّ أو سعيد[10]؛[1] والله تعـالى[11] يقول: ﴿ما يُبَـدّلُ الْقَوْلُ لَدَيّ وَمَا أَنَا بِظَلّامٍ لِلْعَبِيدِ[12]﴾.[2]

٥٦ ومن عيوبها الحسد . ومداواتها أن يعلم أنّ الحاسد عدوّ نعمة[1] الله تعالى[2]. وقال النبيّ عليه السلام[3]: لا تحاسدوا ولا تباغضوا وكونوا عبادَ الله إخواناً[4]؛[1] ونتيجة الحسد من[5] قلّة الشفقة على المسلمين .

٥٣ 1ش: طول . 2ش: ونعلم . 3ش: فاحذروه . ب: فاحذرت .

٥٤ 1ش ب: يخلص . 2ص: خلاف . 3ساقط في ش ص . 4ش ص: وما يعرفـه . 5سقط في ش ص . 6ش: تباعته فلم يغتر به .

٥٥ 1[على ما]: ش: فيما . ص: بما . 2ص: قدره . 3ش: في . 4ش: رزق . ص: + بحرص زيادة بما قدره الله له من رزقه (اعيد خطأ) . 5ش: عن بن . 6[رضي الله عنه] ساقط في ش . 7[كما... قال]: ص: كما قال النبي صلعم . 8ساقط في ص . 9ش: + الذي وكل عليه . 10[اكتب... سعيد]: ش: اكتب اجله وعمله وشقاوته وسعادته . ص: اكتب اجله ورزقه وعمله وشقياً او سعيداً . 11ساقط في ص . 12[وما... للعبيد]: ساقط في ص .

٥٦ 1ش: لنعمة . 2ساقط في ص . 3[وقال... السلام]: ش: والنبي صلى الله عليه وسلم يقول . ص: وقال النبي صلى الله عليه وسلم . 4[ولا... اخوانا]: ساقط في ب . ص: ولا تباغضوا . 5[ونتيجة... من]: ش: واعلم ان الحسد يورث لصاحبه .

---

٥٥ ١ راجع ونسنك ج ٢ ص ٢٥٤ مادة «رزقه» . وقارن الأدب المفـرد ص ٥٧ س ٢٢ .
٢ سورة ق ٢٩ .

٥٧ ومن عيوبها الإصرار على الذنب مع تمنّي المغفرة ورجاء الرحمة. ومداواتها أن يعلم[1] أنّ الله تعالى[2] أوجب الرحمة[3] لمن لا يُصرّ على ذنبه[4] حيث قال: ﴿وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾.١ وقال أبو حفص: الإصرار على الذنب[5] من التهاون بقدرة[6] الله تعالى[7]؛ ويعلم[8] أنّ الله تعالى[9] أوجب الرحمة للمحسنين فقال: ﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ[10]﴾٢ وأوجب[11] المغفرة للتائبين حيث قال: ﴿وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ﴾ الآية[12].٣

٥٨ ومن عيوبها أنّها لا تجيب إلى الطاعات[1] طوعاً. ومداواتها[2] رياضتها بالجوع والعطش والتقطّع في الأسفار[3] والحمل على المكاره. سمعت منصور بن[4] عبد الله يقول سمعت عمّي البسطامي يقول سمعت أبي يقول[5]: قال رجل لأبي يزيد قدّس الله روحه[6]: ما أشدّ ما لقيتَ في سبيل الله؟ قال: لا يمكن[7] وصفه فقال[8]: ما أهون ما لقيت في سبيل الله؟ قال: لا يمكن نعته[9] قال[10]: ما[11] أشدّ ما[12] لقيتْ[13] نفسك منك[14] في سبيل الله؟ قال: لا يمكن

٥٧ 1ب: يتعلم. 2ساقط في ش ص. 3ش ص: مغفرته. 4ش: ذنب. 5ش: الذنوب. 6ب ص: بقدر. 7ساقط في ش ص. 8ش: ويتعلم أيضا. ب: وتعلم. 9ساقط في ص. 10[الرحمة... المحسنين]: ساقط في ب. ص: اوجب الرحمة للمحسنين. 11ساقط في ب. 12ساقط في ش ص.

٥٨ 1ش: طاعة. ص: الطاعة. 2ش: + في. 3[في الاسفار]: ش: بالاسفار. ص: والاسفار. 4ش: ابن. 5[سمعت منصور... يقول]: ب: كا. ساقط في ص. 6[قدس الله روحه]: ساقط في ش ص. 7ش: + في. 8ش ص: قيل. 9ش: في وصفه. ص: وصفه. 10ش ص: قيل. 11ص: فما. 12ص: فما. 13ش ص: + من. 14ساقط في ش ص.

---

٥٦ ١ راجع ونسك ج ١ ص ١٦٥ مادة «تحامده» ؛ الرعاية ص ٢٠٧ س ٢٣ ؛ الادب المفرد ص ٧٩ س ٢٢ ؛ روضة العقلاء ص ١١٣ س ٤ ، ص ١٧٩ س ١٩ ؛ تنبيه الغافلين ص ٦٤ س ٨ ؛ قوت ج ٤ ص ١٢٨ س ١ ؛ آداب الصحبة ص ٣١ س ٥ والمراجع المسجلة هناك ؛ احياء ج ٢ ص ١٢٥ س ١١ ، ج ٣ ص ١٢٨ س ٢٤ ؛ صفوة التصوف ص ٩ س ١١ ؛ ابن حمدون ص ٧٢ س ١٨ ؛ الفتوة ص ١٩٧ س ٤ ، ص ٢٤٦ س ٧ ؛ رياض الصالحين ص ٢٥٥ س ١١ ، شرح الاربعين ص ٧٤ س ١٦ ؛ نزهة الناظرين ص ٢١١ س ٢٩ ؛ وقارن احياء ج ٣ ص ١٢٨ س ٢١.

٥٧ ١ سورة آل عمران ١٣٥. ٢ سورة الاعراف ٥٦. ٣ سورة هود ٩٠.

وصفه[15] فقال[16]: ما[17] أهون ما[18] لقيت نفسك منك في سبيل الله[19]؟ قال: أمّا هذا فنعم: دعوتها إلى شيء من الطاعات فلم تجبني طوعاً فمنعتها الماء سنةً واحدة[20].[١]

٥٩ ومن عيوبها حرصها على الجمع والمنع. ومداواتها أن تعلم[1] أنّها[2] ليست آمنةً من انقضاء عمره وقرب أجله فيجمع[3] على قدر بقيته[4] من عمره[5] ويمنع بقدر[6] حياته[7] فمن لا يأمن على نفَس من أنفاسه فجمعه لذلك غرور ومنعه لغيره مع[8] حصول النيعة على نفسه جهل[9]. مع ما[10] رُوي عن النبيّ صلّى الله عليه وسلّم أنّه قال[11]: أيّكم مال وارثه أحبّ إليه من ماله؟ قالوا[12]: ليس منّا أحد إلاّ وماله أحبّ إليه من مال وارثه فقال[13]: مالك[14] ما قدّمت ومال وارثك ما أخّرت.[١]

٦٠ ومن عيوبها صحبتها مع المخالفين والمعرضين عن الحقّ. ومداواتها الرجوع إلى صحبة الموافقين[1] والمقبلين على الحقّ[2]. قال النبيّ صلّى الله عليه وسلّم[3]: من تشبّه بقوم فهو منهم؛[١] وقال[4] عليه السلام[5]: من كثّر سواد قوم فهو منهم[6].[٢] وقال بعض السلف: صحبة الأشرار تورث[7] سوء الظنّ بالأخيار[8].[٣]

15 [فقال: ما اهون... وصفه]: مشطوب (خطأ؟) في ب. 16 ص: قيل. 17 ص: فما. 18 ص: فما. 19 [قال: لا يمكن... الله]: ساقط في ص. [نفسك... الله]: ص: منك نفسك. 20 ساقط في ش ص.

٥٩ 1 ش ص: يعلم. 2 [أنها... انقضاء]: ش: بإيهام. ص: ايهام. 3 ش: فيمنع. 4 ش: بقيه. 5 [من عمره]: ساقط في ش ب. 6 ش ص: على قدر. 7 ص: حيوته. 8 ش: منع. 9 [النيعة... جهل]: ش: التابعات جهل. ص: الفناء لنفسه جهل. 10 [مع ما]: ب: معما 11 [انه قال]: ساقط في ب. 12 ش: فقالوا 13 ص: قال. 14 ش ص: فمالك.

٦٠ 1 ش: اهل الموافقة. 2 ش: الله عز وجل. ص: الله. 3 [قال... وسلم]: ش: قال النبي صلى الله عليه وسلم قال. ص: قال النبي عليه السلام قال. 4 ص: قال. 5 [عليه السلام]: ساقط في ش ص. 6 [فهو منهم]: ص: حشر معهم. 7 ص: يورث. 8 [قال... بالاخيار]: ساقط في ش. 9 ش: عز وجل. ساقط في ص. 10 ش: عز وجل. ساقط في ص.

---

٥٨ ١ راجع القشيري ص ١٤ س ١٨ ؛ وفيات ج ٤ ص ٢٤٥ س ٨ ؛ نشر المحاسن ج ٢ ص ١١٥ س ١ ؛ البداية والنهاية ج ١١ ص ٣٥ س ٥.

٥٩ ١ راجع ونسنك ج ٦ ص ٣٠٤ مادة «مال» ، الفتح الكبير ج ١ ص ٤٩٢ س ١٨ (عن البخاري والنسائي).

وقال بعضهم: إنّ القلوب إذا بعدت عن الله تعالى[9] مقتت القائمين بحقّ الله تعالى[10].

٦١ ومن عيوبها الغفلة. ومداواتها أن يعلم أنّه ليس بمغفول عنه فإنّ الله تعالى يقول[1]: ﴿وَمَا اللهُ[2] بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾[١]، ويعلم[3] أنّه[4] محاسَب على الخطرة والهمّة، ومن تحقّق هذا راقب أوقاته وراعى[5] أحواله فتزول بذلك عنه[6] الغفلة.

٦٢ ومن عيوبها ترك[1] الكسب والقعود عنه إظهاراً[2] للخلق أنّه قعد متوكّلاً[3] ثمّ يتشوّف[4] إلى[5] الأرزاق[6] ويتسخّط إذا لم تأته[7] الأرزاق[8]. ومداواتها أن يلزم الكسب لما رُوي عن النبيّ صلّى الله عليه وسلّم أنّه قال[9]: إنّ[10] أطيب ما يأكل[11] الرجل[12] من كسبه[13][١] وأن يكون عليه كسب ظاهر وتوكّل باطن[14] ليكون مكتسباً مع الخلق في الظاهر متوكّلاً[15] على الله[16] في الباطن فهو من مراتب الرجال وطريق المخلصين[17].

٦١ 1[فان... يقول]: ص: وقال تعالى. 2ش ص: ربك (سورة هود ١٢٣ ؛ سورة النحل ٩٣). 3ش: وتعلم. 4ش: انك. 5ش: وراعيا. 6[فتزول... عنه]: ب: فيزول بذلك عنه. ش: وزول عنه بذلك. ص: فيزول عنه بذلك عيب.

٦٢ 1ساقط في ش. 2[عنه اظهارا]: ص: والاظهار. 3ش: مقعد المتوكل. 4ب ص: يتشرف. 5ساقط في ص. 6ش ب: الارفاق. 7ش، ب: يأتيه. ب: يأتيه. 8ش ب: الارفاق. 9[الكسب... قال]: ص: قول النبي عليه السلام. 10ساقط في ش ص. 11ش: اكل. 12ص: العبد. 13الهاء في ب غير واضحة. ص: كسب يده. 14[وان... باطن]: ش: فان كان عليه حال كسب ظاهر وتوكل فيه باطن. ص: فان عليه حال الكسب ظاهرا والتوكل على الله باطنا. 15ش ص: ومتوكلا. 16ش: + تعالى. 17[فهو... المخلصين]: ساقط في ب ص.

---

٦٠ ١ راجع ونسنك ج ٣ ص ٦٢ مادة «نشبه» ؛ المريدون فقرة ٢٠٧ ؛ تلبيس ص ١٨٩ س ١٩ ؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٢٧١ س ٧ ؛ جامع ج ٢ ص ١٥١ س ٢٤ ؛ كنوز ج ٢ ص ١٦٧ س ٣٤ ؛ الفتح الكبير ج ٣ ص ١٧٨ س ١٣. ٢ راجع أساس الكلم ص ٩ س ٨ ؛ المريدون فقرة ٢٠٧. ٣ راجع جوامع آداب الصوفية فقرة ١١١.

٦١ ١ سورة البقرة ٧٤.

٦٢ ١ راجع جامع ج ١ ص ٧٣ س ٣٣، كنوز ج ١ ص ٣٩ س ٤ ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٢٩٢ س ١ (عن البخاري والترمذي والنسائي وابن ماجه). وقارن المحاسبي، المسائل في اعمال الجوارح والقلوب، ص ١٨٣.

٦٣ ومن عيوبهـا الفرار ممّا يوجبه عليه[1] ظاهر العلـم[2] إلى الدعاوى والأحوال[3]. ومداواتها ملازمة العلم ، فإن[4] الله تعـالى[5] يقول: ﴿فَإِنْ[6] تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَالرَّسُولِ[7]﴾[1]، وقال تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا[8] أَطِيعُوا[9] اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ[10]﴾[2]. وقال النبي[11] صلّى الله عليه وسلّم: اطلبوا العلم ولو بالصين[12][3]؛ وقال[13] عليه السلام[14]: طلب العلم فريضة على كلّ مسلم ومسلمة[15][4].

٦٤ ومن عيوبها استعظام[1] ما[2] تعطي[3] وتبذل[4] والامتنان به على من يأخذ[5]. ومداواتها أن يعلم[6] أنّه يوصل إليهم[7] أرزاقهم وأنّ الرازق[8] والمعطي في الحقيقة هو الله تعالى[9] وأنّه[10] واسطة بين العبـاد وبين الله[11] ولا[12] تعاظم[13] في إيصال حقّ[14] إلى مستحق[15].

٦٥ ومن عيوبها إظهار الفقر مع الكفاية . ومداواتهـا إظهار الكفاية مع القلّة[1]. سمعت جدّي يقول: كان النـاس يدخلون في التصوّف أغنياء فيفتقرون

٦٣ [1]ش: عليها . [2]ص: القلم . [3][الى... والاحوال]: ش: من الدعاوى بالاحوال . [4]ب: وان . [5]ساقط في ص . [6]ص: وان . [7]ص: + ان . [8][يا... آمنوا]: ساقط في ش . [9]ش: وأطيعوا . [10][واولي... منكم]: ساقط في ب . [11]ساقط في ش . [12][اطلبوا... بالصين]: ساقط في ش . [وقال تعالى... بالصين]: ساقط في ص . [13]ص: + النبي . [14][وقال عليه السلام]: ساقط في ش . [15]ساقط في ش ص .

٦٤ [1]ص: الاستعظام . [2]ص: لما . [3]ش: يعطي . [4]ش: وما يبذل . ص: والبذل . [5]ش: يأخذه من يده . [6]ص: تعلم . [7]ش: اليه . [8]ص: الرزاق . [9]ساقط في ص . [10]ش: فكأنه . [11][بين... الله]: ساقط في بهص . [12]ش: فلا . [13]ش: يعظم نفسه . [14]ص: الحق . [15]ش: مستحقه . ص: المستحق .

---

٦٣ ١ سورة النساء ٥٩ . ٢ سورة النساء ٥٩ . ٣ راجع تنبيه الغافلين ص ١٥٥ س ٣٣ ؛ بستان ص ٣ س ١٨ ؛ احياء ج ١ ص ٧ س ١٩ ، ص ١٠ س ٣٦ ؛ كبرى ص ٧٠ س ١١ ؛ عوارف ج ١ ص ٨٤ س ٢٤ ، ج ٢ ص ٢ س ٢٠ ؛ جامع ج ١ ص ٣٧ س ٢ ؛ كنوز ج ١ ص ٣٩ س ٣٦ ؛ نزهة الناظرين ص ٤ س ٢٢ ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ١٩٣ س ٦ . ٤ راجع ونسنك ج ٤ ص ٣٣٢ مادة «علم» ، ج ٤ ص ١٠ مادة «طلب» ؛ بستان ص ٣ س ١٥ ، ١٦ ؛ قوت ج ١ ص ١٩٤ س ١ ، ج ٤ ص ٢١٦ س ٢٣ ؛ حلية ج ١٠ ص ٢٠٠ س ١٦ (عن سهل التستري) ؛ المريدون فقرة ٣٣ ؛ عوارف ج ٤ ص ١٨١ س ٢٩ ؛ مجمع الزوائد ج ١ ص ١١٩ س ٢٢ ، ص ١٢٠ س ٢ ، ٤ ، ٦ ؛ نزهة الناظرين ص ٤ س ٢١ ؛ الفتح الكبير ج ٢ ص ٢١٢ س ٣ .

ويُظهـــرون للخلق الغنى ؛ وفي[2] هـــذا الوقت يدخلون في التصوّف[3] فقراء فيستغنون[4] ثمّ يُظهرون للناس[5] الفقر .

٦٦ ومن عيوبها رؤية فضله على أقرانه . ومداواتهـــا العلم بنفسه[1] فلا أحد أعلم بها[2] منه وحسن[3] الظنّ بأقرانه ليحمله ذلك على احتقار نفســه ورؤية فضل إخوانه وأقرانه ، ولا يصحّ[4] له هذا[5] إلاّ بعد أن ينظر إلى الخلق[6] بعين الزيادة وينظر إلى نفسه بعين النقصان .١ كذلك سمعت جدّي يقول وسمعت أبا عبد الله السجزيّ[7]٢ يقول[8]: لك فضل ما لم ترَ فضلك فإذا رأيت فضلك فلا فضل لك .٣

٦٧ ومن عيوبها حمل النفس[1] على ما يستجلب لها الفرح . ومداواتها أن يعلم أنّ الله[2] يبغض الفرحين[3]. قال الله تعالى: ﴿إنّ الله لا يُحبّ الفَرِحينَ﴾ .١ وفي صفة النبيّ صلّى الله عليـــه وسلّم أنّه كـــان دائم الأحزان متواصل الفكرة[4]؛٢ وقال عليه السلام[5]: إنّ الله يحبّ كلّ قلب حزين .٣ وقال مالك

٦٥ 1[ومداواتها... الفلة]: ساقط في ب . 2ش: وأما في . 3[يدخلون في التصوف]: ساقط في ص . 4ش: ويستغنون . 5ص: الخلق

٦٦ 1[العلم بنفسه]: ش: ان يطلب علم نفسه . 2ب‌ص: به . 3ش: ثم يحسن . 4ش: يصلح . 5[له هذا]: ص: ذلك . 6ش‌ص: + اجمع . 7ش: السجري . 8[كذلك... يقول]: ب: كذلك قال ابو عبد الله السجري (؟) . ص: سمعت جدي يقول سمعت ابا عبد الله الشجري يقول .

٦٧ 1[حمل النفس]: ش: حملها . 2ش: + عز وجل . 3ش: الفرح . 4[دائم... الفكرة]: ش: دائم الفكرة دائم الاحزان . ص: دائم الفكر متواتر الاحزان . 5[عليه السلام]: ش: صلى الله عليه وسلم . ص: النبي صلى الله عليه .

٦٦ ١ قارن فتوة ص ٣٤٩ س ٩ : وقال أبو عمرو الدمشقي رحمه الله: الفتوة النظر الى الخلق بعين الرضا والى نفسك بعين السخط . ٢ راجع عنه طبقات ص ٢٥٤ ؛ حلية ج ١٠ ص ٣٥٠ ؛ نفحات ص ١١٣ ؛ الشعراني ج ١ ص ١٣٢ . ٣ راجع طبقات ص ١٩٣ س ٤ ؛ كشف المحجوب ص ١٧٤ س ٧ ؛ صفوة ج ٤ ص ٥٠ س ٧ ؛ المنتظم ج ٦ ص ١١١ س ١٥ (كلها عن شاه بن شجاع الكرماني) . وقارن الرعايــة ص ٢٥٧ س ١٥ .

٦٧ ١ سورة القصص ٧٦ . ٢ راجع الرياضة ص ٦٧ س ١٢ ؛ اللمع ص ١٠٠ س ٥ ؛ طبقات ص ١٠٩ س ١ ؛ القشيري ص ٦٥ س ٣٢ ؛ كبرى ص ٦٧ س ٢٦ ؛ مكارم الاخلاق ص ١١ س ٤ ؛ ريتر ص ٢٤٧ . ٣ راجع حقائق ورقة ٢٢٤ب س ١٥ ؛ القشيري ص ٦٥ س ٣١ ؛ كبرى ص ٦٧ س ٢٥ ؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٣٠٩ س ٢٥ ؛ جامع ج ١ ص ٦٣ س ٢٦ ؛ تنبيه المغترين ص ٧٥ س ٦ ؛ كنــوز ج ١ ص ٨٠ س ١٧ ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٣٥٦ س ٨ .

ابن دينار: [4] إنّ [6] القلب إذا لم يكن فيه حزن خرب كما تخرب الدار [7] إذا لم يسكن فيها [8] أحد [9]. [5]

٦٨ ومن عيوبها أن تكون [1] في محلّ الشكر [2] وهي تظنّ أنّها [3] في مقام الصبر. ومداواتها رؤية نعم [4] الله تعالى [5] عليه في جميع الأحوال [6]. سمعت سعيد بن [7] عبد الله [1] يقول سمعت عمّي يقول [8] سمعت أبا عثمان يقول [9]: الخلق كلّهم مع الله في مقام الشكر [10] وهم يظنّون أنّهم معه [11] في مقام الصبر.

٦٩ ومن عيوبها تناول [1] الرخّص بالتأويلات. ومداواتها اجتناب الشبهات فإنّها تؤدّي [2] إلى نصّ الحرام. ألا ترى أنّ النبيّ صلّى الله عليه وسلّم يقول: الحلال بيّن والحرام بيّن وبينهما [3] مشتبهات فمن اجتنبهنّ فهو أسلم لدينه وعرضه ومن واقعهنّ [4] وقع في الحرام كالراتع إلى جانب الحمى يوشك أن يخالط الحمى، ألا وإنّ لكلّ ملك حمىً، ألا [5] وإنّ حمى الله محارمه [6] الحديث [7]. [1]

٧٠ ومن عيوبها الإغضاء [1] على نفسه في [2] عثرة [3] تقع له أو زلّة. ومداواتها [4] تدارك تلك [5] العثرة [6] بالاستقالة [7] والتوبة سريعاً [8] لئلا تتعوّد [9] النفس تلك العثرة [9] وأمثالها. كذلك سمعت عبد الله بن [10] محمّد الرازيّ يقول سمعت أبا عثمان يقول [11]:

6 ساقط في ص. 7 [تخرب الدار]: ش ص: ان الست. 8 ش ص: فيه. 9 ش: + خرب. ص: خرب.

٦٨ 1 ش ص: يكون. 2 ص: الشكوى. 3 [وهي تظن انها]: ش ص: وهو يظن انه. 4 ش: نعمة. 5 ساقط في ص. 6 ش: + فإني. ب: + فان، ولكنه مشطوب. 7 ب: + بن. 8 [سمعت عمي يقول]: ساقط في ش. 9 [سمعت سعيد... يقول]: ص: قال ابو عثمان. 10 ص: الشكوى. 11 [انهم معه]: ص: انه معهم.

٦٩ 1 ش: ان تناول. 2 ص: تروى. 3 ش ص: + امور. 4 ش: وافقهن. 5 ساقط في ص. 6 [فمن... محارمه]: ساقط في ب. 7 ساقط في ش ص.

---

4 راجع عنه كشف المحجوب ص ١٠٨. 5 راجع روضة العقلاء ص ١٥ س ١٢؛ القشيري ص ٦٥ س ٣٣؛ المدخل ج ٣ ص ٧٧ س ٦؛ تنبيه المغترين ص ٧٥ س ٩؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ١٥٥ س ٢٠. وقارن الكواكب الدرية ج ١ ص ١٩٨ س ١ (عن احمد بن عاصم الأنطاكي).

٦٨ 1 هو سعيد بن عبد الله بن سعيد بن اسماعيل. راجع طبقات؟، ص ٨٧ للمقدمة؛ وانظر طبقات ص ١٧١ (حيث يذكر كتاباً لجده).

بلاء عامّة المريدين من إغضائهم[12] عن[13] عثرة[14] تقع لهم أو هفوة وترك[15] مداواتها[16] في الوقت بدوائها[17] حتّى تعتاد النفس ذلك[18] فيسقط[19] من درجة الإرادة .

٧١ ومن عيوبها الاغترار[1] بالكرامات . ومداواتها أن يعلم[2] أنّ أكثرها اغترارات[3] واستدراج[4] ؛ والله[5] تعالى[6] يقول : ﴿سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ﴾ .[١] وقال بعض السلف : ألطف ما يخادَع به الأولياء الكرامات والمعونات .[٢]

٧٢ ومن عيوبها محبّة[1] مجالسة الأغنياء وميله[2] إليهم وإقباله[3] عليهم وكرامته[4] لهم . ومداواتها مجالسة الفقراء والعلم بأنّه لا يصل إليه[5] ممّا في أيديهم إلاّ مقدار[6]

٧٠ 1ش: الانعطاء . 2ش: من . 3ش: عثرة . 4ش: + في . 5ساقط في ص . 6ش: العثرة . 7ص: بالاستغفار . 8ص: تتخور . 9[بالاستقالة... العثرة]: ساقط في ش . 10ش: امن . 11[كذلك... يقول]: ص: قال ابو عثمان . 12ش: اغطائهم . 13ش ب: على . 14ش: عثرة . 15ساقط في ش . 16ش: ومداواته . ب: مداواته . 17ش: لا يداومه . ب: بدوائه . 18ش: بذلك . 19ش: فتسقطه .

٧١ 1ص: الاعتزاز . 2ش: تعلم . 3ش: غرورا . ص: اعتزازات . 4ش: واستدراجا . 5ش: لانه . 6ساقط في ص .

٧٢ 1ص: محبتها . 2ص: وميلها . 3ص: واقبالها . 4ص: وكرامتها . 5ص: اليهم . 6ش: بقدر .

---

٦٩ ١ راجع ونسنك ج ١ ص ٢٥٨ مادة «بين» ، ص ٤٥٨ مادة «محرم» ؛ الورع ص ٢٨ س ٧ ؛ المحاسبي ص ٣٢ س ٣ ؛ المحاسبي ، المسائل في اعمال القلوب والجوارح ، ص ٢١٥ ؛ تنبيه الغافلين ص ١٧١ س ١٥ ؛ اللمع ص ١٠٣ س ٤ ، ص ٤٢٥ س ١٧ ؛ قوت ج ٤ ص ٢٢٠ س ١٧ ؛ احياء ج ٢ ص ٥٨ س ٢٤ ، ص ٦٥ س ٢٤ ، ص ٨٤ س ٢ ؛ الاربعين ص ٦٨ س ٩ ؛ تلبيس ص ١٨١ س ٣ ، ص ١٨٥ س ٢ ، ص ٢٨٦ س ٥ ؛ الفتوة ص ٢٢٨ س ٥ ؛ رياض الصالحين ص ١٢١ س ٩ ؛ شرح الاربعين ص ٢٨ س ١ ، مجموعة الرسائل الكبرى ج ٢ ص ٣٩ س ٨ ؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٢٩٣ س ٢٣ ، شفاء السائل ص ٢٤ س ١١ ؛ كنز ج ٣ ص ٢٤٥ فقرة ٢١٦٤ ، ص ٢٤٨ فقرة ٢١٨٦ .

٧١ ١ سورة الاعراف ١٨٢ . ٢ قارن جوامع آداب الصوفية فقرة ١٦٧ .

ما قدّره[7] الله[8] له فيقطع الطمع عنهم[9] فيسقط ذلك عنه محبّتهم والميل إليهم . ويعلم[10] أنّ الله تعالى[11] عاتب نبيّه[12] عليه السلام[13] في مجالسة الأغنياء والإعراض عن الفقراء . قال[14] الله تعالى[15]: ﴿أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَىٰ فَأَنتَ لَهُ تَصَدَّىٰ وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ وَأَمَّا مَن جَاءَكَ يَسْعَىٰ[16] وَهُوَ يَخْشَىٰ فَأَنتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ[17]﴾.١ فقال[18] صلّى الله عليه وسلّم[19] بعد ذلك[20]: المحيى محياكم والممات مماتكم.٢ وقال عليه السلام[21] للفقراء: أمرني ربّي سبحانه وتعالى[22] أن أصبر نفسي معكم . وقال عليه الصلاة والسلام[23]: اللّهمّ أحيني مسكيناً وأمتني مسكيناً واحشرني في زمرة المساكين .٣ وإنّ النبيّ صلّى الله عليه وسلّم[24] قال لعليّ[25] أو لغيره[26]: عليك بحبّ المساكين والدنوّ[27] منهم[28].٤

7 ش ص: قدر . 8 ش: + تعالى . 9 ساقط في ش . 10 ش: ويقال . 11 ساقط في ص . 12 ص: النبي . 13 [عليه السلام]: ش: صلى الله عليه وسلم . 14 ش ص: فقال . 15 [الله تعالى]: ساقط في ش ص . 16 ش: ليسعى . 17 [وأما من... تلهى]: ب: الآية . [وما عليك... تلهى]: ص: الى قوله تلهى . 18 ش ص: وقال النبي 19 [صلى... وسلم]: ص: عليه السلام . 20 [بعد ذلك]: ساقط في ص . 21 [عليه السلام]: ساقط في ش ص . 22 [أمرني... وتعالى]: ش ص: امرت . 23 [عليه... والسلام]: ش ص: عليه السلام . 24 [صلى... وسلم]: ص: صلعم . 25 ش: + رضي الله عنه . 26 [أو لغيره]: ص: ولغيره . 27 ب: والرفق . ص: والدنو . 28 ص: معهم .

---

٧٢ ١ سورة عبس ٥-١٠ . ٢ راجع حقائق ورقة ٣٨آ س ١١ ؛ لسان ج ١٤ ص ٢١٢ س ٣ مادة «حيا» (وفي حديث حنين قال للانصار: المحيا الخ) ؛ كنوز ج ٢ ص ١٨١ س ٣٢ (قاله لاهل الصفة) . ٣ راجع ونسنك ج ٦ ص ٢٢٦ مادة «مسكين» ؛ اللمع ص ٩٧ س ١١ ؛ قوت ج ٢ ص ١٨٩ س ١٩ ، ص ١٩٠ س ٤ ، ج ٤ ص ٨٣ س ٢٢ ؛ الاربعون ص ٧ س ١٧ ، محاضرات الادباء ج ٢ ص ٥١٤ س ٢ ؛ احياء ج ٣ ص ١٦٣ س ٩ ؛ الاربعون ص ٧٩ س ١١ ؛ الاربعون فقرة ١٦ ؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٢٦٢ س ٢٤ ؛ جامع ج ١ ص ٤٦ س ٢٩ ؛ تنبيه المغترين ص ١٢٦ س ٢٨ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٥ س ٦ ؛ نزهة الناظرين ص ١٦٥ س ٢٤ ، ٣٠ ، ص ٢٥٢ س ١٨ ، الفتح الكبير ج ١ ص ٢٣٣ س ١ ؛ ويتر ص ٢٢٦ . ٤ راجع ونسنك ج ٦ ص ٢٢٦ مادة «مسكين» .

٧٣ وقد[1] بيّنتُ[2] في هذه الفصول بعض معايب[3] النفس ليستدلّ العاقل بذلك[4] على ما وراءها ويخرج منها من[5] يؤيّده الله منه[6] بتوفيق وتسديد[7] مع إقرار[8] بأنّه[9] لا يمكن[10] استيفـــاء معايبها[11]. وكيف يمكن ذلك والنفس مَعيبة[12] بجميع أوصافها ولا تخلو[13] من[14] عيب ، وكيف يمكن إحصاء عيب[15] ما[16] كلّها[17] عيب وقد وصفها الله تعـــالى[18] بأنّها الأمّارة[19] بالسوء؟ إلاّ أنّه ربّما يصلح العبد من عيوبها شيئاً ببعض هـــذه المداواة ويُسقط عنها بذلك[20] عيباً من عيوبها والله[21] يوفّقنا لمتابعة الرشد[22] ويُزيل عنّا موارد[23] الغفـــلة والشهوات[24] ويجعلنا في كنفه وحياطته[25] وعصمته ورعايته فإنّه القادر عليه[26] والواهب له برحمته وفضله[27] وصلّى الله على محمّد النبيّ وآله الطاهرين[28].

٧٣ 1ش: قال ابو عبد الرحمن محمد ابن (والصواب: بن) الحسين السلمي رحمة (والصواب: رحمه) الله: قد. 2ش: + لك ايها المريد. 3ش: من عيوب. 4[ليستدل... بذلك]: ص: لتستدل بهـــا العاقل. 5ش: ما. 6ساقط في ص. 7[بتوفيق وتسديد]: ش،ص: بتوفيقه وتسديده. 8ش،ص: اقراري. 9ص: انه. 10ش: + في. ب: + من. 11ش،ص: معانيها. 12ب: معيوبة. ص: معونه (لعله «مفتونة»). 13ش،ص: تخلوا. 14ش،ص: من. 15ش: عيوب. 16ش،ص: من. 17ش: كله. 18ساقط في ص. 19ص: أمارة. 20[ويسقط عنها بذلك]: ش،ص: ويسقط بذلك عنها. 21ش: + تعالى. 22ش: الشرع. 23ش: وموارد. 24ش: والسهو. 25ش: وحفظه. 26ش،ص: على ذلك. 27[برحمته وفضله]: ش: انه على ما يشاء قدير. ساقط في ص. 28[وصلى... الطاهرين]: ش: تم بحمد الله والله الموفق على يد الفقير (قطع السطر الأخير لدى تجليد المخطوطة). ص: والحمد لله رب العالمين وصلاته على سيدنا محمد وآله وصحبه اجمعين. علقها الفقير الى رحمة الله تعالى ابو القاسم بن محمد العاصي عفا الله عنه سلخ القعدة سنة ٧٣٩ هجرة.

فهارس الكتاب

فهرس الآيـــات القرآنيـــة

جـوامع آداب الصوفيـــة

رقم السـورة	اسم السـورة	رقم الآية	الفقرة
٣	آل عمران	٣٩	١٦١
٣	آل عمران	١٥٩	٣
٤	النساء	١١٠	٧٤
٦	الانعام	٥٢	٦
٦	الانعام	٥٤	٦
٦	الانعام	٦٨	٦
٦	الانعام	١٢٠	١٤ ، ١١٥
٧	الاعراف	١٩٩	٧
١٢	يوسف	٣٩	١٣١
١٦	النحل	٥٢	٧٦
١٦	النحل	٩٠	٤
١٧	الاسراء	١٨-١٩	٨١
١٨	الكهف	٢٨	٦
٢٨	القصص	٧	١٧
٢٩	العنكبوت	٦٩	٥٧ ، ١٥٣
٣١	لقمان	٢٠	١
٣٥	فاطر	٣٤	٣٦
٤٩	الحجرات	٢	٥
٤٩	الحجرات	٣	٨٥
٤٩	الحجرات	٥	٥
٥٧	الحديد	٢٠	١٦٤
٦٣	المنافقون	٨	١٦٤
٦٨	القلم	٤	٤
٩٣	الضحى	٩-١٠	٦

عيـــوب النفس

رقم السـورة	اسم السـورة	رقم الآية	الفقرة
٢	البقرة	٥٤	١١
٢	البقرة	٧٤	٦١
٣	آل عمران	١٣٥	٥٧

رقم السورة	اسم السورة	رقم الآية	الفقرة
٣	آل عمران	١٥٩	٤٦
٤	النساء	١	٣٢
٤	النساء	٥٩	٦٣
٦	الانعام	٣٢	٢٨
٦	الانعام	١٠٨	٧
٧	الاعراف	١٢	٤٦
٧	الاعراف	٥٦	٥٧
٧	الاعراف	١٨٢	٧ ، ٧١
١٠	يونس	١٠٧	٦
١١	هود	٦	٦
١١	هود	٩٠	٥٧
١١	هود	١٢٣	٦
١٢	يوسف	٥٣	٣ ، ٢٧
١٥	الحجر	٤٢	٤١
١٧	الاسراء	٣٦	٢٢
١٨	الكهف	١٠٤	٧
٢٢	الحج	٧٨	٣
٢٣	المؤمنون	٥٣	٧
٢٨	القصص	٧٦	٦٧
٣٠	الروم	٤٠	٣٣
٣٥	فاطر	٨	٧
٣٥	فاطر	٢٨	٢٠
٣٧	الصافات	١٠٣ ، ١٠٥	١١
٤٥	الجاثية	٢٣	٣
٥٠	ق	١٨	٢١
٥٧	الحديد	٢٠	٢٨
٧٥	القيامة	٢	٣
٧٩	النازعات	٢٦	٤٣
٧٩	النازعات	٤٠	٣ ، ٧٣
٧٩	النازعات	٤١	٣٧
٨٠	عبس	٥-١٠	٧٢
٨٢	الانفطار	١٠-١١	٢١
٨٣	المطففين	١٤	٣٤
٨٩	الفجر	٢٨	٣
٩٨	البينة	٥	٢٦



فهرس الاحاديث النبويـــة

جـوامع آداب الصوفيـــة

عيـــوب النفس

فهرس الأعــلام

تشير الارقام المصحوبة بالنجمة الى فقرات من كتاب عيوب النفس ، اما باقي الارقام فتشير الى فقرات من كتاب جوامع آداب الصوفية .

فهرس الأماكن



فهرس المراجع على معجم الأسماء المقتبسة

ابن ابي الدنيا – مجموعة الرسائل لابن ابي الدنيا (ج ١) مصر ١٣٥٤هـ

ابن حمدون – تذكرة ابن حمدون لبهاء الدين محمد بن أبي سعد ابن حمدون البغدادي
مصر ١٣٤٥هـ

ابن عساكر – التاريخ الكبير لابن عساكر (ج ١–٧) (تصحيح عبد القادر افندي بدران)
دمشق ١٣٢٩–١٣٥١هـ

ابن مسكويه – الحكمة الخالدة لأبي علي ابن مسكويه القاهرة ١٩٥٢

احاسن الكلم – كتاب فيه أحاسن كلم النبي والصحابة لأبي منصور الثعالبي
ليدن ١٨٤٤

احياء – احياء علوم الدين لأبي حامد الغزالي القاهرة ١٣٢٦هـ

الأخلاق والسير – كتاب الاخلاق والسير لأبي محمد علي بن احمد ابن حزم (تحقيق ندى توميش) بيروت ١٩٦١

آداب الصحبة – كتاب آداب الصحبة وحسن العشرة لأبي عبد الرحمن محمد بن الحسين السلمي
(تحقيق م. ي. قسطر) اورشليم ١٩٥٤

ادب الدنيا – كتاب ادب الدنيا والدين لابي الحسن علي بن محمد بن حبيب الماوردي
مصر ، دون تاريخ

ادب النفس – كتاب الرياضة وأدب النفس لأبي عبد الله بن علي بن الحسن الحكيم الترمذي
(اخراج ا. ج. آربري وعلي حسن عبد القادر) مصر ١٣٦٦هـ

الأدب المفرد – الادب المفرد لمحمد بن اسماعيل البخاري مصر ١٣٠٩هـ

الأربعون – كتاب الأربعين في التصوف لأبي عبد الرحمن السلمي حيدرآباد ١٣٦٩هـ

الأربعين – كتاب الأربعين في اصول الدين لأبي حامد الغزالي القاهرة ١٣٤٤هـ

الأغاني – كتاب الأغاني لأبي الفرج الإصبهاني القاهرة ١٣٤٥–١٣٧٧هـ

أمالي المرتضى – أمالي السيد المرتضى لشريف المرتضى ابي القاسم علي بن الطاهر
القاهرة ١٣٢٥هـ

البداية والنهاية – البداية والنهاية لأبي الفداء اسماعيل بن عمر ابن كثير مصر ١٣٥١هـ

بستان – بستان العارفين لنصر بن محمد السمرقندي (بهامش تنبيه الغافلين)
قسطنطينية ١٣٢٥هـ

بيان احوال الصوفية – بيان احوال الصوفية لأبي عبد الرحمن السلمي
مخطوطة لااليل رقم ١٥١٦

البيان والتبين – البيان والتبين لأبي عثمان عمرو بن بحر الجاحظ (تحقيق حسن السندوبي)
القاهرة ١٣٥١هـ

تاريخ بغداد – تاريخ بغداد لأبي بكر احمد بن علي الخطيب البغدادي القاهرة ١٣٤٩هـ

تاريخ جرجان – تاريخ جرجان لأبي القاسم حمزة بن يوسف السهمي حيدرآباد ١٣٦٩هـ

الترمذي/هير – بيان الفرق بين الصدر والقلب والفؤاد واللب لأبي عبد الله محمد بن علي الحكيم الترمذي (تحقيق وترجمة ن. هير) Moslem World 61 (1961), pp. 25-36.

تذكرة – تذكرة الحفاظ لشمس الدين الذهبي حيدرآباد ١٩٥٥–١٩٥٨

تذكرة الأولياء – تذكرة الاولياء لفريد الدين عطار لندن وليدن ١٩٠٥–١٩٠٧

تقدمة المعرفة – تقدمة المعرفة لكتاب الجرح والتعديل لأبي محمد عبد الرحمن ابن أبي حاتم الرازي حيدرآباد ١٣٧١هـ

تلبيس – تلبيس إبليس لأبي الفرج عبد الرحمن ابن الجوزي القاهرة ١٩٢٨

تنبيه الغافلين – تنبيه الغافلين لنصر بن محمد السمرقندي قسطنطينية ١٣٢٥هـ

تنبيه المغترين – تنبيه المغترين لعبد الوهاب الشعراني القاهرة ، دون تاريخ

تهذيب – تهذيب التهذيب لابن حجر العسقلاني حيدرآباد ١٣٢٥–١٣٢٧هـ

تهذيب الأنساب – اللباب في تهذيب الأنساب لعز الدين ابي الحسن علي بن محمد ابن الأثير القاهرة ١٣٥٦–١٣٥٧هـ

جامع – الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير لجلال الدين السيوطي القاهرة ١٣٢١هـ

حقائق – حقائق التفسير لأبي عبد الرحمن السلمي مخطوطة المتحف البريطاني رقم Or. ٩٤٣٣

حلية – حلية الأولياء لأبي نعيم الاصبهاني مصر ١٣٥١هـ

درجات المعاملات – درجات المعاملات لأبي عبد الرحمن السلمي مخطوطة برلين رقم ٣٤٥٣

الذريعة – الذريعة الى مكارم الشريعة لأبي القاسم الحسين بن محمد المعروف بالراغب الاصبهاني مصر ١٣٢٤هـ

رسائل الجاحظ – رسائل الجاحظ لأبي عثمان عمرو بن بحر الجاحظ مصر ١٣٨٤هـ

رسائل الجنيد – رسائل الجنيد لأبي القاسم الجنيد بن محمد (تصحيح علي حسن عبد القادر) لندن ١٩٦٢

الرعاية – كتاب الرعاية لحقوق الله لأبي عبد الله الحارث بن أسد المحاسبي (تحقيق م. سميث) Gibb Memorial Series, N.S. XV. London, 1940.

روضة العقلاء – روضة العقلاء ونزهة الفضلاء لأبي حاتم محمد بن حبان البستي (تصحيح مصطفى السقا) القاهرة ١٣٧٤هـ

رياض الصالحين – رياض الصالحين في كلام سيد المرسلين لمحيي الدين أبي زكريا النووي القاهرة ١٣١٤هـ

الرياضة – انظر ادب النفس

ريتر – H. Ritter, Das Meer der Seele. Leiden, 1955.

السبكي – طبقات الشافعية الكبرى لتاج الدين السبكي مصر ١٣٢٤هـ

السمعاني – كتاب الأنساب لأبي سعيد عبد الكريم السمعاني (تحقيق مرغوليوث) Gibb Memorial Series XX. Leiden, 1912.

سميث/المحاسبي – M. Smith, An early mystic of Baghdad. A study of the life and teaching of Hārith b. Asad al-Muhāsibī. London, 1935.

شذرات – شذرات الذهب في اخبار من ذهب لأبي الفلاح عبد الحي بن العماد مصر ١٣٥٠هـ

شرح الأربعين – شرح الأربعين حديثا النووية لتقي الدين أبي الفتح المشهور بابن دقيق العيد مصر ١٣٥٢هـ

الشعراني – الطبقات الكبرى لعبد الوهاب الشعراني مصر ١٢٩٩هـ

شفاء السائل – شفاء السائل لتهذيب المسائل لابن خلدون بيروت ١٩٥٩

الصديق – كتاب الأدب والإنشاء في الصداقة والصديق لأبي حيان التوحيدي مصر ١٣٢٣هـ

صفوة – صفوة الصفوة لأبي الفرج عبد الرحمن ابن الجوزي حيدرآباد ١٣٥٥–١٣٥٧هـ

صفوة التصوف – صفوة التصوف لمحمد بن طاهر المقدسي (تحقيق أحمد الشرباصي) القاهرة ١٣٧٠هـ

طبقات – طبقات الصوفية لأبي عبد الرحمن السلمي (تحقيق ن. شريبه) القاهرة ١٩٥٣
طبقات؟ – نفس المصدر (تحقيق بدرسن) ليدن ١٩٦٠
الطرطوشي – سراج الملوك لأبي بكر الطرطوشي مصر ١٣٥٤هـ
العقد – العقد الفريد لشهاب الدين أحمد المعروف بابن عبد ربه الاندلسي
القاهرة ١٣٥٩–١٣٧٢هـ
عوارف – عوارف المعارف لأبي حفص عمر بن محمد السهروردي (بهامش الاحياء)
القاهرة ١٣٢٦هـ
عيون – عيون الأخبار لعبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري القاهرة ١٣٤٣–١٣٤٨هـ
غرر – غرر الخصائص الواضحة وعرر النقائص الفاضحة لأبي إسحاق ابراهيم بن يحيى الوطواط القاهرة ١٢٩٩هـ
غنية – الغنية لطالبي طريق الحق لعبد القادر الجيلاني مصر ١٣٧٥هـ
الفتح الكبير – الفتح الكبير في ضم الزيادة الى الجامع الصغير ليوسف النبهاني
مصر ١٣٥٠هـ
فتوة – كتاب الفتوة لأبي عبد الرحمن السلمي F. Taeschner, "As-Sulamî's *Kitâb al-Futuwwa*", Studia Orientalia Ioanni Pedersen Septagenario, Havniae, 1953, pp. 340-351.
الفتوة – كتاب الفتوة لأبي عبد الله محمد بن أبي المكارم المعروف بابن المعمار البغدادي
بغداد ١٩٥٨
فضائح الباطنية – فضائح الباطنية وفضائل المستظهرية لأبي حامد الغزالي (تصحيح جولدتسيهر)
ليدن ١٩١٦
الفهرست – الفهرست لمحمد بن اسحاق بن النديم مصر ١٣٤٨هـ
القشيري – الرسالة القشيرية في علم التصوف لأبي القاسم عبد الكريم بن هوازن القشيري
مصر ١٣٤٦هـ
القشيري/شرح – شرح اسماء الله الحسنى لأبي القاسم عبد الكريم بن هوازن القشيري (تصحيح أحمد عبد المنعم عبد السلام الحلواني) القاهرة ١٩٦٩
قوت – قوت القلوب في معاملة المحبوب لأبي طالب محمد بن أبي الحسن المكي
القاهرة ١٣٥١هـ
كبري – M. Molé, Traités mineurs de Naǧm al-Dîn Kubrà (Extrait des *Annales Islamologiques*, T. IV). Le Caire, 1963.
كبري/ماير – آداب المريدين لنجم الدين كبري (نقلها الى الألمانية ف. ماير) ، في RSO 32 (1957), pp. 485-524 [pp. 501-524].
كشف المحجوب – كشف المحجوب لأبي الحسن الهجويري (تحقيق زوكفسكي) لنينغراد ١٩٢٦
الكشف والتبيين – كتاب الكشف والتبيين في غرور الخلق أجمعين لأبي حامد الغزالي (بهامش تنبيه المغترين) القاهرة ، دون تاريخ
الكلاباذي – التعرف لمذهب اهل التصوف لأبي بكر محمد بن اسحاق الكلاباذي (تحقيق عبد الحليم محمود وطه عبد الباقي سرور) القاهرة ١٣٨٠هـ
كنز – كنز العمال لعلاء الدين المتقي الهندي حيدر آباد ١٣٦٤–١٣٧٧هـ

كنوز – كنوز الحقائق في حديث خير الخلائق لعبد الرؤوف المناوي (بهامش الجامع)
القاهرة ١٣٢١هـ
الكواكب الدرية – الكواكب الدرية في تراجم السادة الصوفية لعبد الرؤوف المناوي
مصر ١٣٥٧هـ
لباب – لباب الآداب لأسامة بن منقذ (تحقيق أحمد محمد شاكر) القاهرة ١٣٥٤هـ
لسان – لسان العرب لابن منظور بيروت ١٩٥٥
لسان الميزان – لسان الميزان لابن حجر العسقلاني حيدرآباد ١٣٢٩–١٣٣١هـ
اللمع – كتاب اللمع في التصوف لأبي نصر عبد الله بن علي السراج الطوسي (تحقيق نيكلسون)
Gibb Memorial Series XXII. Leiden, 1914.
ماير – F. Meier, "Ein Knigge für Sufi's", in RSO 32 (1957), pp. 485-501.
مجمع الزوائد – مجمع الزوائد لعلي بن ابي بكر الهيثمي القاهرة ١٣٥٢–١٣٥٣هـ
مجموعة الرسائل الكبرى – مجموعة الرسائل الكبرى لتقي الدين ابن عبد السلام بن تيمية
مصر ١٣٢٣هـ
المحاسبي – رسالة المسترشدين للحارث بن أسد المحاسبي (تحقيق عبد الفتاح ابو غدة)
حلب ١٣٨٤هـ
محاضرات الأدباء – محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء لأبي القاسم الحسين بن محمد
المعروف بالراغب الاصبهاني بيروت ١٩٦١
مختصر التذكرة – مختصر التذكرة القرطبية لعبد الوهاب الشعراني القاهرة ١٣٠٤هـ
المدخل – كتاب المدخل لأبي عبد الله العبدري المشهور بابن الحاج القاهرة ١٣٤٨هـ
المريدون – كتاب آداب المريدين لأبي النجيب السهروردي (تحقيق م. ميلسون) Institute of Asian and African Studies, Jerusalem (forthcoming).
المستطرف – كتاب المستطرف في كل فن مستظرف لشهاب الدين أحمد الإبشيهي
مصر ١٢٧٢هـ
معارف – كتاب المعارف لعبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري (تصحيح ثروت عكاشه)
مصر ١٩٦٠
معجم الأدباء – معجم الأدباء لياقوت الرومي الحموي القاهرة ١٩٣٦–١٩٣٨
مكارم الأخلاق – مكارم الأخلاق لأبي نصر الحسن بن الفضل الطبرسي
النجف ، دون تاريخ
الملامتية – رسالة الملامتية لأبي عبد الرحمن السلمي (تحقيق ابي العلا العفيفي)
القاهرة ١٣٦٤هـ
مناهج العارفين – مناهج العارفين لأبي عبد الرحمن السلمي مخطوطة برلين رقم ٢٨٢١
المنتظم – المنتظم في تاريخ الملوك والأمم لأبي الفرج عبد الرحمن ابن الجوزي
حيدرآباد ١٣٥٧–١٣٥٨هـ
ميزان الاعتدال – ميزان الاعتدال لشمس الدين الذهبي مصر ١٣٢٥هـ
النبلاء – سير أعلام النبلاء لشمس الدين الذهبي (تحقيق صلاح الدين المنجد)
مصر ١٩٥٦–١٩٦٤
نزهة الناظرين – نزهة الناظرين لعبد الملك بن أبي المنى البابي الحلبي الشهير بالشيخ الضرير
القاهرة ١٣٠٨هـ

نشر المحاسن – نشر المحاسن الغالية في فضل مشايخ الصوفية أصحاب المقامات العالية لعبد الله بن أسعد اليافعي (بهامش كتاب جامع كرامات الاولياء للنبهاني) مصر ١٣٢٩هـ
نفحات – نفحات الأنس من حضرات القدس لعبد الرحمن بن أحمد جامي (تصحيح مهدي توحيدي پور) طهران ١٣٣٦هـ ش
نهاية – النهاية في غريب الحديث والأثر لمجد الدين ابن الأثير القاهرة ١٣١١هـ
الوافي بالوفيات – الوافي بالوفيات لخليل بن أيبك الصفدي استانبول ودمشق ١٩٣١–١٩٥٩
الورع – كتاب الورع لأحمد بن محمد بن حنبل القاهرة ١٣٤٠هـ
وفيات – وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان القاضي أحمد الشهير بابن خلكان مصر ١٣٥٥هـ
ونسنك – A. J. Wensinck and J. P. Mensing (ed.), Concordance et indices de la tradition musulmane. Leiden, 1936-64.

٥. درجات المعاملات

للشيخ ابى عبدالرحمن محمدبن الحسين بن محمدبن
موسى السُلمى النيسابورى

تحقيق
احمد طاهرى عراقى

مقدمهٔ مصحح

در نیمهٔ دوم قرن چهارم که از نظر بیدایش کتب اساسی و شکل‌گیری آرا و آداب مهمترین ادوار تصوف اسلامی بشمار می‌رود، ابوعبدالرحمن سلمی از برجسته‌ترین شخصیتهاست. نه فقط بسبب کثرت آثارش که تعداد آنها به گفتهٔ نویسندهٔ زندگینامه‌اش ابوسعید خشّاب ۷۰۰ جزء در تصوف و ۳۰۰ جزء در حدیث بوده[۱]، بلکه بعلت رواج و مقبولیت آنها؛ که خصوصاً قابل توجه است. و از این جهت بر حکیم ترمذی (متوفی ۲۸۵) عارفِ بسیارْ تألیف قرن سوم نیز برتری دارد. نوشته‌اند که هم در زمان حیاتِ سلمی نسخه‌های خطی آثارش به ثمن گزاف فروخته می‌شد[۲]. اهل علم و عرفان برای استماع و اخذ اجازهٔ روایت آثارش اشتیاقها می‌نمودند و رنجها می‌بردند[۳]. اقبال به استماع آثارش چندان بود که در سال ۳۸۴ در ری به هنگام قرائت و املای کتاب *تاریخ الصوفیهٔ* او از کثرت ازدحام خلق کودکی در گذشت[۴]. ولی این قبول و رواج بیشتر شامل کتابهای اصلی و بزرگ او، *حقایق التفسیر* و *تاریخ الصوفیه* و *طبقات الصوفیه*، بوده است. و ظاهراً بسیاری از رساله‌های کوچک او بدان حد محل توجه و اعتنا نبوده است. یکی از آن رساله‌های در کنج خمول مانده *درجات المعاملات* است که اینك برای اولین بار به تصحیح و طبع آن اقدام می‌شود.

این رساله در توضیح و تبیین برخی از اصطلاحات صوفیه است که سلمی آن چنان که خود اشاره کرده آن را به خواهش کسی، از یاران یا مریدان، نوشته است. مجموعاً چهل و چهار اصطلاح در این رساله به‌ایجاز و اختصار تعریف شده است. البته مقصود از تعریف در اینجا ـ آن چنان که معمول صوفیه است ـ نه تعریف منطقی جامع و مانع است بلکه تعبیراتی است

۱. *سیر اعلام النبلاء*، ج۱۷ ص۲۴۷.
۲. ابوسعید خشاب پس از اشاره به مقبولیت نسخ آثار سلمی می‌گوید: من خود نسخه‌ای از آثار او را که به خط بد نیز نوشته شده بود ۲۰ دینار خریدم (*سیر اعلام*، ج۱۷ ص۲۴۸).
۳. نمونه‌هایی از آنها را ذهبی به روایت خشاب در *سیر اعلام النبلاء* (همان صفحات) نقل کرده است.
۴. *سیر اعلام*، ج۱۷ ص۲۴۸.

شخصی از مقامات و احوال عرفانی و توصیفی از تجارب روحانی که هر یك از عرفا در مقام خود از مراحل سلوك عرضه کرده‌اند و بسبب همین «شخصی» بودن است که دربارهٔ این منازل و مقامات چندان اقوال متفاوت و گاه بظاهر متعارض در کتب صوفیه می‌توان دید.

این اصطلاحات البته همه از همان اصطلاحات اساسی و قدیم تصوف است که مأخوذ از کتاب و سنت است و در آثاری مانند *اللمع* و *التعرف* و *تهذیب الاسرار* و *الرسالة القشیریة* فصولی بدانها اختصاص داده شده است[5]. و سالك طریق الی الله در طی مراحل سلوك به آنها بر می‌خورد. عنوان این رساله نیز خود مشعر بدان «درجات» و «مراحل» و «منازلی» است که در ارتباط و «معامله» با خداوند سالك طی می‌کند. «معاملات» در تصوف اصطلاحی است به معنای مجموع اعمال طریقت. می‌دانیم که صوفیه باجماع معتقد و متعهد به اتباع از شریعت و حفظ ظواهر و شعائر دین‌اند و بر آنند که اعمال و طاعات نه فقط با ظاهر شرع که با روح و حقیقت آن نیز باید تطابق داشته باشد. ولی فراتر از این می‌گویند که فقه دین فقط احکام ظاهر نیست و شامل احکام باطن نیز می‌شود. و این احکام باطن مسائل سلوك و شرح مقامات و منازل طریق است که «معاملات» خوانده می‌شود. مانند زهد و اخلاص و توکل و خوف و رجاء و... و برخلاف علم به احکام ظاهر که فرض کفایه است و در آن تقلید رواست، معرفت به احکام باطن که سالك هیچ لحظه‌ای از آنها بی‌نیاز نیست فرض عین است[6]. در کتب جامع و موسّع تصوف (مانند *الفتوحات المکیة*) نیز به دنبال ابوابی که در عبادات و احکام ظاهری فقهی است ابوابی در احکام باطنی است و شرح توبه و زهد و صدق و اخلاص...، که به‌همگی عنوان «معاملات» داده‌شده‌است[7]. کلاباذی در *التعرف* (ص ۱۴۰ تا ۱۴۱) بابی به «مجاهدات و معاملات» اختصاص داده است و در آن به ذکر اسرار عبادات و اعمال پرداخته است. و در فصل چهارم آن کتاب (ص ۳۲ تا ۳۳) نام کسانی را که در «معاملات» تألیفاتی داشته‌اند ذکر کرده است. امام غزالی «معاملات» را در معنایی اندکی گسترده‌تر از دیگران بکار برده است. می‌گوید: علم دین دو گونه است یا علم مکاشفه است که مطلوب از آن فقط کشف معلوم

۵. دربارهٔ انواع اصطلاحات صوفیه رك: مقالهٔ دکتر نصرالله پورجوادی «رساله‌ای در اصطلاحات عرفانی» در مجلهٔ معارف، سال دوم (۱۳۶۴) ص۳۵۲ـ۳۵۱.

۶. *اللمع*، ص۱۸ـ۱۷.

۷. قابل ذکر است که خواجه عبدالله انصاری که خود در *طبقات الصوفیه* (مواضع مختلف) معامله را به‌همین معنی به‌کار برده است در *منازل السائرین* «معاملات» را قسمی از «منازل» شمرده است و آن را به شیوهٔ تقسیم‌بندی اعشاری متکلفانه‌اش به ده بخش (رعایت، مراقبه، حرمت، اخلاص، تهذیب، استقامت، توکل، تفویض، ثقه، تسلیم) تقسیم کرده است.

است. یا علم معامله است که در آن با وجود کشف معلوم بر مقتضای آن عملی باید بوده باشد. و علم معامله یا علم ظاهر است که علم اعمال جوارح است (چون عبادات و عادات) یا علم باطن که علم اعمال دلهاست[۸]. چنانکه می‌بینیم غزالی علم اعمال جوارح را یعنی عبادات و عادات را نیز جزء معاملات شمرده است و در کتاب خود نیز نه فقط به بیان احکام ظاهری بلکه به اسرار آنها نیز پرداخته است. بهرگونه آنچه سلمی بکار برده همان معنای نخستین است.

«درجات» مرادف منازل و مقامات است. یحیی بن معاذ (متوفی ۲۵۸) گفته است: «الدرجات التی یسعی الیها ابناء الآخرة سبع: التوبة ثم الزهد ثم الرضا ثم الخوف ثم الشوق ثم المحبة ثم المعرفة»[۹]. ولی خواجه عبدالله انصاری (متوفی ۴۸۱) در *منازل السائرین* «درجه» را به معنایی اخص از «مقام» بکار برده و هر مقام را شامل چند «درجه» دانسته و یکی از مزایای کتابش را بر آثار دیگر ذکر همین درجات می‌شمرد[۱۰]. ولی سلمی مانند اکثر قدما درجات را مرادف منازل و مقامات به کار برده است.

گفتیم که در این رساله چهل و چهار اصطلاح شناسانده شده است. برخی از اصطلاحاتِ متقابل (چون: خوف و رجاء، فنا و بقا، جمع و تفرقه) و متقارب (چون: حق و حقیقت، وجد و وجود و تواجد، محبت و عشق) با یکدیگر در فصل و فقره‌ای واحد ذکر شده است. آن چنان که شیوهٔ آثار کهن صوفیه (از جمله و بالاخص *اللمع* و *تهذیب الاسرار*) است، در شناساندن هر مصطلح چندین قول از مشایخ نقل شده است. با این تفاوت که برخلاف دیگر کتابها در این رساله به علت آنکه مؤلف قصد ایجاز و اختصار داشته است، نه سلسلهٔ اسانید را ذکر کرده است و نه حتی (به استثنای سه چهار مورد) نام صاحبان آن اقوال را. از جمله مواردی که سلمی به ذکر قائلین اقوال پرداخته است چند موردی است از سماعات خود او از شیوخش که یکی از جد مادریش شیخ ملامتی اسماعیل بن نُجَیْد (ف ۱۶)[۱۱] است و دیگر از ابوعبدالله حسین بن احمد رازی (ف ۱۶) و دیگر از احمدبن جعفر بن مالك (ف ۱۴) و دیگر از شیخش ابوالقاسم نصرآبادی (ف ۳۵). اقوالی که در ذیل هر اصطلاح آمده است اندك است. در چند مورد نیز به آیه و حدیث استشهاد شده و در یك مورد شعری نقل شده است. بهرگونه دربارهٔ اصطلاحات غیر از نقل، بحثی و فحصی نیست؛ که می‌دانیم سلمی اولاً محدث است و مانند بسیاری از

۸. *احیاءعلوم‌الدین*، ج۱ ص۴ـ۳.؛ ترجمهٔ فارسی ج۱ ص۲۱ـ۲۰.
۹. *حلیةالاولیاء*، ج۱۰ ص۶۴.
۱۰. *منازل السائرین*، ص۱۶، ۴۶، ۴۸، ۵۰...
۱۱. ف = فقره.

صوفیهٔ معاصرش به نقل احادیث و آثار و اقوال بیشتر گرایش دارد. مع‌هذا، در پایان رساله پس از اشاره به مختصر بودن آن می‌گوید: هر فصل این رساله را و هر لفظش را شرحی طولانی بایسته است.

ترتیب اصطلاحات فی‌الجمله نظمی منطقی یا بهتر بگوییم سنتی و عرفی دارد. رساله پس از مقدمه‌ای کوتاه با توضیح اصطلاح توبه آغاز می‌شود، از آنکه توبه باجماع نخستین گام سالك و اولین منزل طریق است[۱۲]. انابه که نوعی توبه است پس از توبه ذکر شده است. به تعریف سلمی انابه بازگشت درونی به صلاح است و پاك داشتن سرّ و باطن از توجه به غیر. در سخنی از ابوعلی دقاق نیز، اگرچه به تعریفی و تعبیری دیگر، انابه قسمی از توبه شمرده شده است[۱۳]. پس از توبه و انابه، تقوی ذکر شده است که حارث بن اسد محاسبی (متوفی ۲۴۳) آن را اولین منزل دانسته[۱۴] و در نظر سلمی باید دومین مرحله به شمار می‌آمده است. زهد نیز که پس از خوف آمده است همانند ترتیب ابوطالب مکی (متوفی ۳۸۶) از مقامات است و یادآور قول اوست که «جز از خوف به زهد نتوان رسید چه هر که خائف باشد ترك گفتن تواند».[۱۵] همچنین ذکر توکل پس از زهد مانند ترتیب ابوطالب مکی است. در پایان رساله نیز فنا و بقا و جمع و تفرقه آمده است. با این همه چنان نیست که همهٔ اصطلاحات این رساله با ترتیبی که در آثار دیگر صوفیه آمده باشد تطبیق کند. اولاً بدین دلیل که اساساً در ترتیب و در شمارهٔ مقامات و احوال یکسانی وجود ندارد و در آثار صوفیه با اختلافهای بسیار ذکر شده است. ثانیاً همهٔ اصطلاحات ذکر شده در این رساله از مقامات و احوال نیست و از دیگر اصطلاحات و الفاظ رایج صوفیه نیز در آن آمده است. لذا ترتیبی معین را در آن نمی‌توان توقع داشت. دیگر اینکه در این رساله مقامات و احوال از یکدیگر تفکیك نشده است.

توبه که نخستین مقام است به بازگشت از حالی نکوهیده به حالی ستوده تعریف شده است (ف ۲) که مشابه است با تعریفی از توبه که در *تهذیب الاسرار* (ورق ۴۳) آمده است. در سخنی از ابویعقوب سوسی که سرّاج نقل کرده است آن نکوهیدگی و ستودگی را علم معین

۱۲. قیاس شود با قول قشیری در *الرسالة* (ج۱ ص ۳۱۲) که «التوبة اول منزل من منازل السالکین و اول مقام من مقامات الطالبین» و گفتهٔ ابوسعد خرگوشی در *تهذیب الاسرار* (ورق ۴۲) که «اول مایؤمر به المبتدی التوبة».

۱۳. *الرسالة القشیریة*، ج۱ ص۳۱۸ـ۳۱۷.

۱۴. *الرعایة لحقوق الله*، ص۳۸ـ۲۸.

۱۵. لاینال الزهد الا بالخوف لان من خاف ترك (*قوت القلوب*، ج۱ ص۵۳۸).

می کند[۱۶]. و این حاکمیت علم را سلمی در تعریفی دیگر آورده است: تو به میراندن طبع است و پیروی از علم (ف ۲). و البته مقصود از علم علم دین است و علم حقایق. شرایط و لوازم تو به چون بر گذشته پشیمانی خوردن و بر تو به ثابت بودن و تباهیها را به صلاح آوردن نیز باجمال ذکر شده است. انابه نیز در واقع قسمی از تو به شمرده شده است که آن بازگشت سرّ و باطن است به صلاح، و نیز از همهٔ چیزها روی برتافتن و به سوی خالق چیزها شدن و پاك داشتن سرّ از توجه به غیر (ف ۳). مقام زهد اگرچه با فاصله‌ای بعد از تو به و انابه آمده است، ولی سلمی متذکر می شود که زهد درست نشود مگر پس از تو به و انابه. غیر از تعریفاتی که از زهد شده و در منابع دیگر نیز یافت می شود (مانند اینکه: زهد آنست که نه به اقبال دنیا شادان شوی و نه از ادبارش غمین؛ یا: زهد ترك ماسوی الله گفتن است و کوتاهی آرزو و ترك آنچه از آن چاره نبود)، سلمی انواعی برای زهد بر شمرده است چون: زهد از دنیا و دنیاوی، زهد از خلق و اقبال آنان، زهد از ریاست، زهد از حرام، زهد از شبهات و زهد از حلال. زهدی که فضیلت به شمار می‌رود زهد در حلال است، چه دوری از محرمات و شبهات فرض است. تقسیم زهد به فرض و فضیلت در *تهذیب الاسرار* نیز آمده است و همانند آن نیز اقوالی از ابوعثمان حیری و ابراهیم ادهم وارد شده است (رك: ج ۱ ف ۶). پس از این سلمی دو قول نقل کرده است که صبغهٔ ملامتی دارد. یکی از ابوحفص حداد از مشایخ ملامتیان نیشابور است که وقتی بدو گفتند که فلان زاهد است گفت: «در چه چیز زهد می‌ورزد؟ چه زهد جز در حلال نباشد و در دنیا حلالی نیست». و سخن دیگر منسوب به شبلی است که گفت زهد بستی است، از آنکه زاهد دنیایی را که خطری ندارد خطرناك می پندارد تا آن را ترك گوید، و بزرگ داشتن آنچه را خدا خرد داشته است جز بستی نباشد. این سخن یادآور آن کلامی است که ملامتیه از بایزید بسطامی نقل کرده‌اند که: زاهد اگر می‌دانست که خداوند دنیا و متاع دنیا را اندك و خرد خوانده است («قل متاع الدنیا قلیلٌ» سورهٔ النساء: ۷۷) به زهد خود نمی بالید[۱۷]. می دانیم که ملامتیان قرن چهارم، که سلمی با آنان معاصر و بدانان از طریق جدش ابن نجید منتسب بوده و آنان را حق در مرتبه‌ای برتر از صوفیه نهاده است[۱۸]، در عین آنکه خود از زهاد بودند نظرگاهشان در باب زهد با صوفیان مختلف بود و هیچ گونه ظهور و نمودی از تزهد را روا نمی‌دانستند.

۱۶. التوبة الرجوع من کل شیء ذمه‌العلم الی ما مدحه العلم. (*اللمع*، ص۴۳.)
۱۷. *رسالة‌الملامتیه*، ص۹۷.
۱۸. ایضاً ص ۸۷، و مقدمهٔ عفیفی ص۱۸.

از مقامات دیگر توکل و فقر و رضا شناسانده شده است. توکل نتیجهٔ تحقق ایمان درست است و آن اعتماد بر خداوند و تصدیق وعد اوست و آرامش درون و یکسانی حال به هنگام وجود و عدم. فقر استغناست از ماسوی الله و مسبّب را دیدن و از سببها دیده پوشیدن. و از مقام فقر صبر و رضا زاید. رضا شادی دلست بر تلخی قضا و سکون قلب است بر گردش قَدَر، که در آن حال شادی و غم بر او یکسان است.

و اما از احوال، در باب محبت (ف ۲۶) در تعریفی موجز می‌گوید: محبت فرو ریختن تمیز و تشخیص است و محب فانی الصفاتی است لب از حکایت و شکایت فرو بسته. عشق به گفتهٔ سلمی شاخه‌ای است از محبت و مرتبه‌ای فروتر از آن. زیرا در عشق هنوز تمیز باقی است که در حدیث است که «هر که با عشق عفاف ورزد و عشق را پنهان دارد و بمیرد، شهید مرده است». پس در عشق هنوز تمیز و هوشیاری هست و محل برای عفاف و کتمان. ولی محب به حکم آن حدیث مشهور که «حبك الشيء يعمي و يصم» کور و کری است هوش و تمیز از کف داده. سلمی به مناسبت همین خصوصیت محبت وجه اشتقاقی عامیانه نیز برای آن ذکر می‌کند و می‌گوید محبت را از آن رو محبت خوانند که رسوم و آداب را محو کند. البته این سخن از سلمی نیست و از عمرو بن عثمان مکی نقل شده است[۱۹].

گفتیم که غیر از مقامات و احوال، برخی از اصطلاحات دیگر صوفیه نیز در این رساله تعریف شده است که از آن جمله است فراست. و آن نوری است از سوی خداوند در دل بنده که بدان مغیبات را می‌بیند. و این برای مؤمنان حاصل شود. و چون فراست به نور الهی است نه از استدلال آدمی، در آن خطا جایز نیست. و اگر خطایی رود ظن و گمان است نه فراست. فراست سه مرتبه و مرحله دارد: یکی در مشاهده است که مرتبهٔ فرودین فراست است، و دیگر اخبار از غیب است و سوم که عالیترین مرتبه است حکم بر غیب است که این در امت اسلام فقط خاص ابو بکر صدیق بوده است رضی الله عنه. مؤمنان اگر چه اهل فراستند ولی ابوحفص نیشابوری می‌گوید باید خود را از فراست باز دارند و در مردم تفرّس نکنند.

از دیگر الفاظ شرح شده در این رساله «زیارت» است. زیارت و شفاعت جستن اساساً از اصطلاحات خاص صوفیان نیست. از مباحث کلامی است که می‌دانیم آراء متکلمان مذاهب در آن متفاوتست. ولی صوفیان، از هر مذهب کلامی و فقهی که بوده‌اند از آغاز به زیارت و شفاعت و توسل اعتقاد جازم داشته‌اند. سلمی در اینجا نه فقط زیارت قبر رسول (صلعم) و شفاعت جستن از او را برای رفع حوائج بیان کرده و بدین وسیله عقیدهٔ صوفیه را در باب این

۱۹. *تهذیب الاسرار*، ورق ۲۱ ب.

مسأله اظهار کرده است، بلکه انواع دیگر زیارت (به معنی عام آن) را نیز ذکر کرده است: زیارت بیت‌الله برای ادای فریضه، زیارت قبر رسول (صلعم) برای طلب شفاعت و دریافت برکت، زیارت علما برای کسب علم و ادب، زیارت اهل صلاح برای تقرب به حق، زیارت والدین برای نیکی به آنان، زیارت مشایخ برای تبرك جستن از دیدار و صحبتشان و اخذ طریقت از آنان، زیارت دوستان برای ادای حقوق آنان و تجدید عهد دوستی، زیارت قبور برای عبرت‌اندوزی.

در باب سماع به اختلاف آراء مشایخ (و نه اختلافات فقها) باجمال اشاره می‌کند و می‌گوید: برخی از مشایخ آن را برای مریدان مباح شمرده‌اند و برخی مکروه. ولی هیچ یك از مشایخ آن را علی‌الاطلاق روا ندانسته بلکه در آن به حدی و قیدی قایل شده‌اند. سپس می‌افزاید که برای اهل معرفت سماع مباح بلکه نیکوست. و اما واصلان، سماع را در آنان اثری نیست چه فراتر از تلوین و تغییراند و هیچ واردی جان آنان را برتر از آنچه هست نتواند برد. ولی سماع عوام اعتباری بدان نیست. سماعی طبیعی است همچون کودك خوی گرفته به آوای مادر یا اشتر رام به حُدای ساربان که چون صوتی می‌شنود تندتر می‌رود.

تصحیح متن

از این رساله تاکنون فقط یك نسخهٔ خطی شناخته شده است و آن در مجموعه‌ای است از کتابخانهٔ برلین به شمارهٔ ۳۰۸۱ (Sprenger 851) که اینك در کتابخانهٔ دانشگاه توبینگن محفوظ است. توصیف این مجموعه را آلوارت در فهرست مخطوطات عربی آورده‌است[۲۰]. این رساله که نزدیك ۱۱ صفحه (از ورق 74 b تا 79 b مجموعه) است بقطع ۱۵×۱۰ سم، به خط نسخ متوسط است که احتمالا در قرن دهم هجری کتابت شده است. عناوین فصول به شنگرف است. عنوان رساله (مانند رساله‌های دیگر این مجموعه) در حاشیهٔ سمت راست صفحه اول نوشته شده است: کتاب درجات المعاملات للسلمی. نسخه نسبةً صحیح است و سهو القلم و اغلاط کتابتیش اندك است و در چند مورد نیز کلمات اعراب‌گذاری شده است.

از نکته‌های قابل ملاحظه آنکه در بسیاری از موارد بجای ضمایر و افعال مؤنث، مذکر به کار رفته است (مثلا: هو بجای هی، ه بجای ها، فعل مفرد مذکر غایب بجای مفرد مؤنث غایب). این سهوهای نحوی که ایرانیان (و نیز ترکان) معمولا دچار آنند به احتمال قوی از زلات کاتبان فارس (یا ترك) بوده است نه از مؤلف رساله.

20. W. Ahlwardt, *Verzeichnis der arabischen Handschriften*. Berlin, 1887-99, vol. III, p.120.

در تصحیح این رساله آنچه خطا تشخیص داده شد در متن تصحیح شد و صورت خطا در حواشی ثبت شد. و آنچه مصحح از خود در متن افزوده در میان دو قلاب آمده است. علاوه بر تخریج احادیث و توضیح اعلام، کوشش شده است که مصادر اقوال و کلمات مشایخ نیز یافته و در حواشی ضبط شود. در مواردی که عبارات این رساله با منابع دیگر تفاوتی داشته، عبارات آن منابع عیناً در حواشی آورده شده است. یادداشتهای توضیحی حواشی با ارقام مشخص شده است و آنچه مربوط به تصحیح متن است با علامت ستاره و صلیب. حرف «ص» در حواشی رمز نسخهٔ «اصل» است.

منابع و مراجع مقدمه و حواشی

آداب النفوس: حارث بن اسدالمحاسبی. تحقیق عبدالقادر احمد عطا. بیروت ۱۹۸۴.
احیاء علوم‌الدین: امام محمدبن محمد غزالی. قاهره ۱۹۶۸.
الاربعین: ابوعبدالرحمن السلمی. حیدرآباد دکن ۱۳۶۹ هـ ق.
الاربعین: ابوسعد المالینی. نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ظاهریه (دمشق) شمارهٔ ۹۵۵.
الاستیعاب فی معرفة الاصحاب: ابن عبدالبر. قاهره ۱۳۲۸ (درهامش الاصابة).
اسد الغابة فی معرفة الصحابة: ابن الاثیر. قاهره، دارالشعب، بی‌تاریخ.
الاصابة فی تمیز الصحابة: ابن حجر العسقلانی. قاهره ۱۳۲۸ هـ ق (افست بیروت).
تاریخ بغداد: الخطیب البغدادی. قاهره ۱۹۳۱ (افست بیروت).
التبصرة: ابن الجوزی. تحقیق مصطفی عبدالواحد. قاهره ۱۹۷۰.
التعرف لمذهب التصوف: ابوبکر کلاباذی. تحقیق عبدالحلیم محمود. قاهره ۱۹۶۰.
تهذیب الاسرار: ابوسعد خرگوشی نیشابوری. نسخهٔ برلین شمارهٔ ۸۳۲.
جامع البیان فی تفسیر القرآن: محمدبن جریرالطبری. بولاق ۱۳۲۸ هـ ق (افست بیروت).
الجامع الصحیح: محمدبن اسماعیل البخاری. قاهره ۱۹۲۷.
الجامع الصحیح: محمدبن عیسی الترمذی. قاهره ۱۹۳۷.
الجامع الصغیر: جلال‌الدین السیوطی. قاهره ۱۹۵۴.
الجوهرة فی نسب النبی واصحابه العشرة: محمد بن ابی بکر البرّی. تحقیق محمد التونجی. الریاض ۱۹۸۳.
حلیة الاولیاء: ابونعیم اصفهانی. قاهره ۱۹۳۲ـ۱۹۳۸ (افست بیروت).
دیوان حسان بن ثابت: تحقیق ولید عرفات. چاپ اوقاف گیب ۱۹۷۱.
ذم‌الدنیا: ابن ابی الدنیا. تحقیق ا. الماغور. القدس ۱۹۸۴.
الرسالة القشیریة: عبدالکریم بن هوازن القشیری. تحقیق عبدالحلیم محمود. قاهره ۱۹۷۲.
الرعایة لحقوق الله. حارث بن اسدالمحاسبی. تحقیق عبدالحلیم محمود. قاهره.

سیر اعلام النبلاء: شمس الدین الذهبی. بیروت ۱۹۸۳.
السیرة النبویة: ابن هشام. قاهره ۱۹۳۶. (افست بیروت).
شرح التعرف لمذهب التصوف: اسماعیل بن محمد مستملی بخاری. تصحیح محمد روشن. تهران ۶۷ـ۱۳۶۳ هـ.ش.
شرف المصطفی: ابوسعد خرگوشی نیشابوری. نسخهٔ برلین ۲۸۱۹.
الشفاء بتعریف حقوق المصطفی: القاضی عیاض. تحقیق علی محمد البجاوی. قاهره ۱۹۷۷.
صفة الصفوة: ابن الجوزی. تحقیق محمود فاخوری. حلب ۱۹۷۳ـ۱۹۷۰.
الطبقات الصوفیه: ابوعبدالرحمن السلمی. تحقیق نورالدین شریبة. قاهره ۱۹۶۹.
الطبقات الکبری: ابن سعد. تصحیح زاخائو. لیدن ۱۹۰۴.
الطبقات الشافعیة الکبری: السبکی. قاهره ۱۹۷۶.
طبقات الشعرانی (لواقح الانوار): عبدالوهاب الشعرانی. قاهره ۱۹۲۵.
فوات الوفیات: ابن شاکر الکتبی. تحقیق احسان عباس. بیروت ۱۹۷۳.
فیض القدیر شرح الجامع الصغیر: محمد عبدالرؤوف المناوی. قاهره ۱۹۷۲.
قوت القلوب فی معاملة المحبوب: ابوطالب المکی. قاهره ۱۹۶۱.
الکلیات: ابوالبقاء ایوب بن موسی الکفوی. تحقیق عدنان درویش و محمد المصری. دمشق ۱۹۷۵.
اللمع: ابونصر السراج. تصحیح رنولد الن نیکلسون. لیدن ۱۹۱۴.
المسند: احمد بن حنبل. قاهره ۱۳۱۳ هـ.ق (افست بیروت).
المعارف: ابن قتیبه. تحقیق ثروت عکاشة. قاهره ۱۹۶۰.
الملامتیة و الصوفیة و اهل الفتوة: ابوالعلاء عفیفی. قاهره ۱۹۴۵.
منازل السائرین: عبدالله انصاری، با ترجمهٔ فارسی به اهتمام روان فرهادی. تهران ۱۳۶۱ هـ.ش.
نهج الخاص: ابومنصور معمر الاصفهانی. تحقیق الاب س. دی بورکی الدومنکی. قاهره ۱۹۶۲.
نوادرالاصول فی معرفة احادیث الرسول: ابوعبدالله الحکیم الترمذی. استانبول ۱۲۹۴ هـ.ق (افست).
الوافی بالوفیات: صلاح‌الدین الصفدی. ویسبادن ۱۹۳۱ـ.

L. Massignon, *The Passion of al-Hallāj*. Tr. by H. Mason. Princeton, 1982.
F. Sezgin, *Geschichte des arabischen Schrifttums*. Vol. II, Leiden, 1975.
(*تاریخ التراث العربی*. ترجمة محمود فهمی حجازی. الریاض ۱۹۸۳).

[f.74b] بسم الله الرحمن الرحيم

١ والحمدُللّهِ حقَّ حَمْدِه و صلواتُهُ على محمّدٍ و آله.

قال ابو عبدالرحمن محمد بن الحسين بن موسىَ السُّلَميُّ - نَفَعنااللّهُ ببركاتِهِ - سألتَ - أكْرمَكَ اللّهُ بجميلِ نَظَرِه - بيانَ معاني الفاظٍ ذكرتها على حدّ الاختصار. فعلّقتُ لك حروفاً تستغنى بها إن ساعَدَكَ التّوفيقُ. و أنا أسْألُ اللّهَ - تعالى - أنْ لايُخَلّينا و ايّاكَ مِن جميلِ نظره.

٢ فاوّل لفظٍ منها التّوبة. والتوبة الرجوع من كلّ حالٍ مذمومٍ الى كلّ حالٍ محمودٍ[١] والتوبة إزالة عُمرانِ كلّ خرابٍ و إخراب كلّ عُمرانٍ. والتوبة إماتة الطّبع و متابعة العلم. والتوبة رجوع العبد الى الاستقامة بعد الإعوجاج. والتوبة دوام النّدم على فائت الاوقات والاشتغال باصلاح ماركّب من انواع المخالفات. والتوبة الرجوع من كلّ مذموم و الثّبات على رجوعك مقتضياً من نفسك تدارك ما أهملت و إصلاح ما أفسدت.

٣ ثمّ الإنابة. و الإنابة رجوع السرّ الى الصّلاح كما رجع في الظاهر بالتوبة. و الإنابة الرجوع من كلّ الاشياءِ الى من له الكلّ. الانابة تطهير السرّ من الالتفات الى الاغيار. الانابة وقوف العبد مع الحق على حسب إرادته فيه. الانابة استبطاء المكث في الفانية شوقاً الى مواصلة من أناب اليه.

٢

١. و هي التحول من الحركات المذمومة الى الحركات المحمودة (*تهذيب الاسرار*، ق ٤٣ أ)

۴ ثمّ التّقوى. هي* الوقوف عند الشُبهات و الفرار من المحظورات[۱]. و المتّقي هو المفرّق بين الالهام و الوسوسة. قال الله تعالى: «إنّ الّذينَ اتَّقَوا اِذا مَسَّهُمْ طائفٌ مِنَ الشَّيْطانِ تَذَكَّرُوا».[۲] و التقوى قريبة من الايمان† و لايكون العبد متّقياً الّا بعد تصحيح مقام الايمان. و التقوى نتيجة التواضع و قبول [الـ]ـحقّ من ايّ وجه كان و ترك التكبّر و الاعتلاء. و التقوى تورث‡ الصدق. و من لم يجعل المُحَكِّم على افعاله و احواله التقوى، قطع به عن مقامات الوصول [f.75a] الى الحقيقة.

۵ ثمّ الخوف و الرجاء. و هما زمامان على العبد[۱] يقوّمانه في احواله و افعاله و اوقاته. فمتى مازاد واحدٌ منهما أو غلب صاحبه تعطّل العبد[۲]؛ الا انّه في حال الخوف يجب أن يلازم الرجاء و في حال الرجاء يلازم الخوف ليعتدل حاله و يصفو عمله. و لانّ الخوف اذا غلب يورث القنوط و الرجاء اذا غلب يورث الأمن و الفترة.[۳] و علامة الرجاء الاقبال على الطاعات بحسب الطاقة و علامة الخوف التباعد من

۴

* ص: هو † ص: قرينه بين الايمان ‡ ص: يورث

۱. قال المحاسبي: وهي «الحذر بالمجانبة لماكره الله عز و جل» (*الرعاية لحقوق الله*، ص ۳۱).
۲. سورة الاعراف (۷): ۲۰۱.

۵

۱. عن ابي بكر الواسطي: الخوف و الرجاء زمامان يمنعان من سوء الادب (*طبقات*، ص ۳۰۳؛ قارن *الرسالة القشيرية*، ج ۱ ص ۳۹۳:... زمامان للنفوس لئلاتخرج الى رعونتها). ورواه السراج عن ابن عطا بلفظ: «زمامان للنفس حتى لاتخرج الى رعونتها من الادلال و الأمن و الإياس و القطع» (*اللمع*، ص ۶۳).
۲. سمعت اباسليمان الداراني يقول: اذا غلب الرجاء على الخوف فسد الوقت (*طبقات*، ص ۷۶).
۳. لولا انّ الله تعالى عدّله [اى: عدل الخوف] بالرجاء لأخرج الى القنوط. ولولا انه روّحه برَوْح الانس بحسن الظن لأدخل في الاياس (*قوت القلوب*، ج ۱ ص ۴۶۷) و قال ابو عثمان: من اضرّ به الرجاء حتى قارب الامن فالخوف له افضل و من اضرّ به الخوف حتى قارب الاياس فالرجاء له افضل (*تهذيب الاسرار*، ق ۷۳ أ).

المخالفات أجمع[۴]. و لا تصحّ حقيقة الخوف الاّ لراجٍ، و لا حقيقة الرجاء الاّ لخائف. قال النبيُّ صلّى الله عليه وسلّم: «ولو وُزن رجاءُ المؤمنِ وخوفُه لاعتدلا»[۵].

۶ ثمّ الزُّهد. ولا يصحّ الزهد الاّ بعد تصحيح التوبة و الانابة. والزهد وجوه: زهدٌ فى الدنيا و عُروضها، وزهدٌ فى الخلق وتعظيمهم و الوجه عندهم، و زهدٌ فى الرئاسة، و زهدٌ فى الحرام، و زهدٌ فى الشُبهات، و زهدٌ فى الحلال. و الزهد الصحيح أن يكون فى الحلال، فانّ هذه الوجوه الاُخَر الزهد فيها فريضة. و الزهد الذى يكون فيه فضيلة [هو] الزهد فى الحلال[۱].

كذلك سئل ابوحفص[۲] فقيل له إنّ فلاناً زاهد. فقال: الزهد لايكون الاّ فى

---

۴. قال شقيق: ... علامة الخوف ترك المحارم و علامة الرجاء الطاعة الدائمة (تهذيب الاسرار، ق ۷۱ أ). و علامة الخوف من الله ترك جميع ماكره الله (آداب النفوس للمحاسبى، ص ۱۵۰).

۵. وهو قول مُطَرِّف بن عبدالله العامرى التابعى الزاهد المتوفى سنة ۸۷ (راجع لترجمته: *حلية الاولياء*، ج ۲ ص ۱۹۸ـ۲۱۲؛ *طبقات ابن سعد*، ج ۷ ص ۱۴۱؛ *المعارف*، ص ۴۳۶؛ *سير اعلام النبلاء*، ج ۴ ص ۱۸۷ـ۱۹۵). و اخرجه ابونعيم باسناده بلفظ «لو وزن خوف المؤمن و رجاؤه لوجدا سواء لايزيد احدهما على صاحبه» (*حلية الاولياء*، ج ۲ ص ۲۰۸) ورواه كذلك ابوطالب المكى فى *قوت القلوب*، ج ۱ ص ۴۳۹. وزعمه الآخرون حديثاً نبوياً كالسراج فى *اللمع*، ص ۶۲ والخرگوشى فى *تهذيب الاسرار*، ق ۶۸ ب (بلفظ: ... رجاؤه ما مال احدهما بصاحبه) والمحاسبى فى *آداب النفوس*، ص ۶۹؛ و المستملى فى شرح *التعرف*، ج ۲ ص ۵۰۹.

۶

۱. قال ابوعثمان الحيرى: الزهد فى الحرام فريضة و فى المباح فضيلة و فى الحلال قربة (*الطبقات*، ص ۱۷۴). و كان ابراهيم بن ادهم يقول: الزهد ثلاثة اصناف: زهد فرض و زهد فضل و زهد سلامة. فالزهد الفرض، فى الحرام؛ و الفضل، الزهد فى الحلال؛ و السلامة، الزهد فى الشبهات. (*قوت القلوب*، ج ۱ ص ۵۴۴؛ *حلية الاولياء*، ج ۸ ص ۲۶؛ *ذم الدنيا لابن ابى الدنيا* ص ۲۵ـ۴۶). قيل الزهد على وجهين زهد فرض و زهد فضيلة. فاما الفرض فترك الحرام ورفضه واما الفضيلة فالزهد فى الحلال (*تهذيب الاسرار*، ق ۵۵ ب). الزهد، فى الحلال الموجود؛ وامّا الحرام و الشبهة فتركه [كذا؛ و الصحيح: فتركهما] واجب (*اللمع*، ص ۴۶).

۲. هو ابوحفص عمرو بن سَلْم (او: سَلَمة) الحدّاد النيسابورى شيخ الصوفية بنيسابور و احد ائمة اهل الفتوة و الملامة. صحب احمد بن خضرويه البلخى و الجنيد. واخذ عنه ابوعثمان سعيدبن ←

الحلال و لا حلال فى الدنيا. ففى أىّ شيءٍ يزهد؟ و قال الشّبلى: الزهد غفلة. فانّ الزاهد يريد أن يزهد فى الدنيا و اهلها، و لا خطر لها و لاهلها عندالله ـ عزّ و جلّ ـ فيجعل لها [لا] خطر له خطراً حتى يزهد فيها. و تعظيم ما صغّره الله خسّة[٣]. و الزهد أن لايفرح بما أقبل من الدنيا و لايحزن على ما أدبر منها.[۴] و الزهد ترك البُدّ[۵]. و لا يصحّ لاحدٍ الزهد فى الدنيا الاّ بعد قصر الأمل[۶]. و تصحيح الزهد للزاهدين يورثهم الراحة فى الدنيا و الآخرة. و حقيقة الزهد أن يزهد العبد فيما سوى اللّه عزّ و جلّ[٧].

٧ ثمّ التُوكُّل. و التوكل نتيجة تصحيح حقيقة الايمان، لأنّ اللّه ـ تعالى ـ يقول: «وَ عَلَى اللّهِ فَتَوَ كَّلُوا إنْ كُنْتُم مُؤْمِنينَ».[١] و لا يصحّ التوكل الاّ بعد تصحيح الايمان. [f.75b] و التوكل سكون القلب الى مضمون الله تعالى.[٢] و التوكل خمود السرّ عن

اسماعيل الحيرى و احمدبن حمدان الحافظ و حمدون القصار. توفى سنة ٢٧٠ (او: ٢۶٧).

راجع لترجمته: *طبقات*، ص ١١۵ـ١٢٢؛ *حلية الاولياء*، ج ١٠ ص ٢٢٩ـ٢٣٠؛ *صفة الصفوة*، ج ۴ ص ١١٨ـ١٢١؛ *سير أعلام النبلاء*، ج ١٢ ص ۵١٠ـ۵١٣؛ *الواقى بالوفيات*، ج ٩ ص ٢٢١؛ *تاريخ بغداد*، ج ١٢ ص ٢٢٠؛ *طبقات الشعرانى*، ج ١ ص ٩۶؛ *الملامتية لعفيفى*، ص ٣۵ـ٣٨.

٣. قارن هذا بقول آخر للشبلى: *التعرف*، ص ٩۴.

۴. و قيل لبعضهم ما الزهد فى الدنيا؟ قال: ان لاتفرح بما اوتيت منها و لاتحزن على ما فاتك منها (*تهذيب الاسرار*، ق ۵۴ ب).

۵. وهى من كلمات يحيى بن معاذ الرازى المتوفى سنة ٢۵٨. راجع: *التعرف*، ص ٩٣ و *شرح التعرف*، ج ٣ ص ١٢٢١ـ١٢٢٢. و قارن هذه بكلمة ابى العباس بن مسروق فى التصوف بانه «خلو الاسرار مما منه بدّ و تعلقها بما ليس له بد» *طبقات*، ص ٢٣٩.

۶. قال الثورى: الزهد هو قصر الامل (*قوت القلوب*، ج ١ ص ۵١١) و قال ابوسليمان الدارانى: لازهد كقصر الامل (*حلية الاولياء*، ج ٩ ص ٢٧٠ و ٢٨٩) و قال شاه الكرمانى: علامة الزهد قصر الامل (*طبقات*، ص ١٩٣).

٧. قال الشبلى: الزهد أن تزهد فيماسوى الله تعالى (*شرح التعرف*، ج ٣ ص ١٢٢۵).

٧

١. سورة المائدة (۵): ٢۶.

الشرف. و التوكّل استواء الحال عند الوجود و العدم. و التوكّل السكون عندالعدم و الاضطراب عندالوجود. و التوكل تحقّق بأن الحركة لا تغيّر المقدور. و التوكّل سرٌّ و ظاهره سكون الخلق عند رؤيته ولا تشتغل• اسرارهم به. و التوكّل الاعتماد على الله ـ تعالى ـ و تصديق وعده.

۸ ثمّ الإخلاص. و كلّ فعلٍ خلا عن الإخلاص فهو مشوبٌ برياء و يكون للشيطان فيه سبيلٌ. قال الله تعالى: «وما أُمِرُوا إلاّ لِيَعْبُدُوا اللّهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدِّينَ»[1]. و الإخلاص تنزيه الافعال عن رؤيتها و رؤية الخلق[2] و وساوس الشّيطان و طلب الأعواض عليه شغلاً منه بالفرح لما أهّل له او خوطب به والقيام بشكره. و الاخلاص هوالذى ينزّه الافعال• عن الآفات. و الاخلاص يحمل صاحبه على الورع و يبعده عن الرخص.

۹ ثمّ الوفاء. و هو القيام بحكم ما تقلده من الامانة ظاهراً و باطناً. و الوفاء هوالوقوف على سبيل الاستقامة من غير ان يشوبه ما• يضاده. و الوفاء صحة

• ص: لايشتغل.

۲. قال يوسف بن اسباط: و علامة التوكل عشرة اشياء: السكون الى المضمون و الوقوف عند الدون... (تهذيب *الاسرار*، ق ۶۶ أ) و قال المحاسبي: المتوكل ساكن القلب الى المضمون (*آداب النفوس*، ص ۱۹۷).

۸

• ص: يسير الافعال.

۱. سورة البينة (۹۸): ۵.

۲. قال رويم: الاخلاص ارتفاع رؤيتك عن الفعل (تهذيب *الاسرار*، ق ۸۸أ؛ *التعرف*، ص ۹۹). وقال ابو عثمان: الاخلاص نسيان رؤية الخلق بدوام النظر الى الخالق (تهذيب *الاسرار*، ق ۸۸أ). وسئل الجنيد عن الاخلاص فقال: فناؤك عن الفعل و ارتفاع رؤيتك عنه (ايضاً، ق ۸۹ ب).

۹

• ص: بما.

العقيدة و تمهيد سبل الشريعة و الوقوف مع الحق حيث ما وقف. و الوفاء خلوص الموافقة فى السرّاء و الضرّاء. و الوفاء حفظ الودّ و كرم العهد. و الوفاء يجانبه ما يستجلب الجفاء. والوفاء قبول السخط بالرضا و ملاحظة المجانبة بالمعاينة و تحسين قبائح الاخوان و الصفح عن عثراتهم. و الوفاء صيانة السرّ عن توهّم سوءالظنّ بالاخوان.

۱۰ ثمّ الفقر. والفقر الخلوّ من جميع الاسباب فى مشاهدة المسبّب و يكون ذلك حال الاستغناء به عمّن سواه. والفقير هوالخالى اليد عن عُروض الدنيا و خالى القلب عمّا خلت منه يد. و الفقير الذى لا يملكه مكوَّن. و الفقير، الذى لايدبّر و لايرجع الى معلوم يعلم انه مدبَّر و مكفىّ و مفروغ ممّا هولاقيه. ومن صحّ له طريق الفقر زالت عنه الحاجات و أورثه الرضا و الصبر [f.76a]. و حقيقة الفقر مايكون الى اللّه. فإنّ الخلقَ كلّهم فقراء و لا يغنى فقير فقيراً و لا يغنى الفقير الّا الغنى الازلى. قال الله تعالى: «أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللّهِ وَاللّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ».[۱]

۱۱ ثمّ الجود و السخاء. و الجود أتمّ من السخاء، لانّ الله ـ تعالى ـ تسمّى[۱] به. والجود بذل من غير طلب عوض عليه. والجود يكون عن إرادة ومحبة له. والسُّخاء ربّما يكون بذله عن نسخٍ لاعن سخاءٍ و أنشد للصنوبرى[۲]:

۱۰

۱. سورة فاطر (۳۵): ۱۵.

۱۱

۱. الجود يطلق على الله تعالى دون السخاء (*كليات ابى البقاء*. ج ۲ ص ۱۷۲). و جاء فى الحديث القدسى: «انّى جواد ماجد» (*مسند ابن حنبل*. ج ۵ ص ۱۵۴). و روى عن سعيد بن المسيّب انه قال: ان الله طيِّب يحب الطيِّب، جوادٌ يحب الجواد (صحيح الترمذى، *كتاب الادب*. ۴۱). و جاء فى دعاء ابى بكر الشبلى: انك الجواد كل الجواد فانهم يعطون عن محدود و عطاؤك لاحدّله و لا صفة. فيا جواد يعلو كل جواد و به جاد من جاد (*حلية الاولياء*. ج ۱۰ ص ۳۷۳).

۲. هو ابوبكر احمد بن محمد بن الحسن الصنوبرى الانطاكى. كان امينا لخزانة كتب سيف الدولة فى الموصل وحلب. و توفى سنة ۳۳۴. وصف فى شعره الحدائق و الازهار و النباتات. جمع اشعاره محمد ←

خُلِقُوا أسخياءَ لامُتَساخين و ليس السَّخيُّ مَن يَتساخى

و الجواد من يجود بمعروفه على المستحقّ و غير المستحقّ. والسخى يطلب اهلاً لمعروفه. و الجود عموم الإفضال و السخاء خصوصه. والجود بحر و السخاء منه نهر. و الجود بذل عن فضل و السخاء بذل مع الافضال.

۱۲ ثمّ التفكّر. و قيل من أدمن التفكّر أورثه ذلك مكاشفات غيوبه و الإشراف على مجارى احواله. و من يجاوز ذلك فى تفكّره كشف له عن مجارى الاقدار. و التفكّر يكشف له عن منن اللّه ـ تعالى ـ و نعمه عليه. والتفكر سراج القلب يبصر به موارده و مصادره و منزع* تفكره فوق الالهام والوسوسة. والتفكر يزيد العبد معرفة بنفسه و عذرها و يزيده حباً لله و شكراً له على دوام نعمه و معرفةً بتقصيره فى القيام بواجب شكره. و التفكر تجلّى القلب و الاشتغال بتدبيره.

۱۳ ثمّ الحياء. و هو انكسار القلب لمعرفة ما با شر من المخالفات. و الحياء هو الأَنَفَةُ من الطاعات لعلمه بقصورها عن محلّ الواجب. و الحياء يسقط عن العبد الظنون. و الحياء يبعد العبد عن الدعاوى و يربه افلاسه. و الحياء يصفى الروح و العقل عن ملابسات الوساوس. و الحياء واعظ القلب يمنعه من رؤية احواله و استحسان افعاله. و الحياء يتولد من التعظيم و يزجر صاحبه عن الدعاوى.

۱۴ ثمّ العناية. وهى جريان السعادة فى السبق لخواصّ عباده. سمعت احمدبن جعفر بن مالك ببغداد يقول سألت الجنيد العناية أولى ام البداية؟ قال: العناية قبل الماء والطين. والعناية بلغت بالعارفين الى مقام المعرفة و الزمنهم فيه المحبة و

راغب الطباخ و نشرها بعنوان الروضيات (حلب ۱۹۳۲) ثم حقق ديوانه و نشره احسان عباس (بيروت ۱۹۷۰). راجع لترجمته: *فوات الوفيات*، ج ۱ ص ۱۲۲ـ۱۲۵؛ *سير اعلام النبلاء*، ج ۴ ص ۲۳؛ سزگين، ج ۲ ص ۵۰۱.

۱۲

* ص: مفزع.

اباحت• لهم الشوق و الانس. ولو لاالعناية لما وصل احد الاّ الى مايليق به ولكن العناية أوصلتهم الى ما اهُّلهم له الحق [f.76b] من المقامات الجلية و الرتب السنية.

۱۵ ثمّ الرضا. و هو سرور القلب بُرّ القضاء•[1] و السكون تحت مجارى الاقدار. والراضى لاتغيره† موارد الاحوال. و الرضا سكون السرّ فيما يقلق الاغيار. و من تحقق فى حال الرضا استوت‡ عنده النعم و المحن لانّ الكل من عين واحدة+. و الرضا قبول المقضى بقلب رحيب و الراضى يكون مستقيم الظاهر و الباطن لايسكن الى حالٍ و لايزعجه وارد.

۱۶ ثمّ التصوّف. وهو ما سمعتُ جدّى اسمعيل بن نُجَيْد[1] يقول: التصوف عندى الصبر تحت الامر و النهى[2]. سمعتُ الحسين بن احمد الرازىّ[3] يقول: سمعتُ

۱۴

• ص: اباح † ص: وهو

۱۵

• ص: برالرضا † ص: لايغيره ‡ ص: استوى + ص: واحد

۱. التعرف، ص ۱۰۲.

۱۶

۱. هو ابوعمر واسماعيل بن نجيد بن احمد السُلَمى النيسابورى من كبار صوفية نيسابور و محدثيها. كان جد ابى عبدالرحمن السلمى لامه. صحب ابا عثمان الحيرى و الجنيد وحدث عنه سبطه ابوعبدالرحمن وابوعبدالله الحاكم النيسابورى وابوسعد الخرگوشى. يقول ابوعبدالرحمن كان له طريقة ينفردبها من صون الحال و تلبيسه و كان يقول كل حال لايكون عن نتيجة علم و ان جلّ فانّ ضرره على صاحبه اكبر من نفعه. توفى سنة ۳۶۵ او ۳۶۶. راجع: *الطبقات*، ص ۴۵۴_۴۵۷؛ *الرسالةالقشيرية*، ج ۱ ص ۲۰۹_۲۱۰؛ *طبقات الشافعية للسبكى*، ج ۳ ص ۲۲۲_۲۲۴.

۲. *تهذيب الاسرار*، ق ۱۰ أ؛ *الطبقات*، ص ۴۵۴؛ *الرسالة القشيرية*، ج ۱ ص ۲۱۰.

۳. هو ابوعبدالله حسين بن احمد بن جعفر الرازى، كان اصله من الرى و سكن فى بغداد و استفادبها من الشبلى ثم هاجر الى نيسابور و استقربها و تتلمذ على ابن الفرغانى. و سمع كذلك عن جعفر الخلدى و ابى حُلمان الصوفى. لم ينفرد بترجمة خاصة فى كتب التراجم. راجع: Massignon, vol. II, pp. 194-5.

الكتّاني[٤] يقول: التصوف خُلق من زاد عليك في الخلق زاد عليك في التصوف[٥]. و قال ابن ابي سعد إن من لم يتظرّف في التصوف فهو غبيّ. و التصوف صفوة الاحوال فمن صفى في احواله و أخذ من كلّ [حال] صفوته فهو صوفي. والتصوف الاخذ من كل صاف في• الاخلاق و الاحوال اصفاها†. و الصوفي الذي لايشغله وارد و لايزعجه صادر. و الصوفي قريب المنظر بعيد المأخذ.

١٧ ثمّ الخُلق. وهو ما أمر الله به نبيّه ـ صلّى اللّه عليه و سلّم ـ في قوله عزّ وجلّ: «خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ».[١] فلمّا تادّب بهذه الآداب، قال اللّه عزّ وجلّ: «إِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ».[٢] والخلق تحسين عيوب الإخوان وإقالتهم في عثراتهم و قبول أعذارهم و مساعدتهم في احوالهم ما لم يكن إثماً. و الخلق هو المداراة• و ترك المماراة. و الخلق استعمال التظرُّف في جميع الاحوال. و الخلق نسيان ما منك و أُوبَةُ ما إليك. والخلق ترك مايوحش الاخوان ظاهراً و باطناً. و اصل الخلق رعاية حقوق المسلمين و حفظ عهد الإخوان.

١٨ ثم الزيارة. و الزيارة على وجوه: زيارةُ لبيت اللّه الحرام في أداء فريضته فيه مع حفظ حرمانه. و زيارةٌ لقبر نبيّه ـ صلّى اللّه عليه و سلّم ـ مستشفعاً به إلى ربّه في

• ص: في الاحوال و. † ص: اصفاه.

٤. هوابو بكر محمد بن علي بن جعفر الكتّاني البغدادي. صحب الجنيد و اباسعيد الخراز و اباالحسين الرازي. جاور بمكة حتى مات بهاسنة ٣٢٢. راجع: *حلية الاولياء*، ج ١٠ ص ٣٥٧ـ٣٥٨؛ *الطبقات*، ص ٣٧٣ـ٣٧٧؛ *تاريخ بغداد*، ج ٣ ص ٧٤ـ٧٦.

٥. *تهذيب الاسرار*، ق ۶ ب؛ *الرسالة القشيرية*، ج ٢ ص ۵۵۴.

١٧

• في هامش المخطوط: المداراة الاحتمال بحسن الخلق و العفو بطيبة النفس.

١. سورة الاعراف (٧): ١٩٨.

٢. سورة القلم (۶٨): ۴.

حوائجه. قال الله ـ عز و جل ـ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاءُوكَ...»[1] الآية. و قال صلّى الله عليه و سلّم: «من زارَ قبري و جبتْ له شفاعتي»[2]. و يزور قبرَه صلّى الله عليه و سلّم رجاءَ شفاعته في الآخرة و رجاء ايصال بركات تلك القرب اليه في الدنيا. و زيارة العلماء مقتبساً من علومهم و متأدّباً بآدابهم. و زيارة اهل الصّلاح [f.77b] متقرّباً بذلك الى اللّه عزّ و جلّ. و زيارة الوالدين للبرّ بهم. و زيارة المشايخ للأخذ عنهم و التبرّك بلقائهم. و زيارة الإخوان قاضياً لحقوقهم و تجديداً للأخوة و حفظاً لكرم العهد. و زيارة القبور للاعتبار.

۱۹ و أمّا السَّماع. فالناس فيه يختلفون،منهم من كرهه للمريدين، و منهم من أباحه لهم على حدّ. و لم ينحُ أحدٌ من المشايخ السماع للمريدين مطلقاً، و لكن على حدّ و تقييد. و اهل المعرفة يُباح لهم السماع بل يستحب لهم ذلك. و الواصلون لايؤثر فيهم السماع بحال، لانّهم جاوزوا محلّ التلوين والتغيير و اختلاف الواردات، فلاترد عليهم حال ولا وارد الّا و حالهم أعلى من ذلك. لان من حصل في الحضرة كان مصوناً عن اعتراض الحوادث. و سماعٌ للعوام، فلااعتبار به؛ لانّهسماع طبع[1] هم فيه كالطفل يسمع صوت امّه فيألفه و كالجمال يحدو بها حادٍ فتسرع السَّير.

۱۸

۱. سورة النساء (۴): ۶۳.

۲. اخرجه ابوسعد الخرگوشي في شرف المصطفى (نسخة برلين، ق ۲۵۷ ب) و القاضي عياض في *الشفا* (ج ۲ ص ۶۶۷) عن ابن عمر. و اورده السيوطي في *الجامع الصغير* (ج ۲ ص ۱۷۲. قارن: *فيض القدير*، ج ۶ ص ۱۴۰) و قال انه حديث ضعيف.

۱۹

۱. قال بندار بن الحسين: السماع على ثلاثة اوجه: منهم من يسمع بالطبع ومنهم من يسمع بالحال و منهم من يسمع بالحق. فالذي يسمع بالطبع يشترك فيه الخاص و العام فان جبلّة البشرية استلذاذ الصوت الطيب (*الرسالة القشيرية*، ج ۲ ص ۶۴۸؛ *اللمع* ص ۲۷۸).

۲۰ و امّا الوجد و الوجود و التواجد. فالوجود اتمّ من الوجد، لانّك فى الوجود مطلوب و فى الوجد طالب. و التّواجد يجلب الوجد و استجلاب الوجد من غير غلبة و لا مزعج. و الوجد ما يقهرك و يأخذك عمّالك و عن طبعك بصدمة الوارد و غلبة الوقت. والوجد ـ مايلازم الطبع يحمله على ما يجد فى نفسه من احواله ـ لايكون صاحبه فيه مستغرقا. والتواجد لايُظهر على صاحبه زيادة لكنّه يستدعى به احوال بعض* المستمعين؛ [و] ربّما يعطى ذلك و يؤهّل له و ربّما يحرم ذلك و غاية الوجود غيبوبته عن وجوده و عن العلم بحاله و الاخبار عنه بمشاهدة موجده. و متى بقى فيه حال يمكنه الاخبار عمّا يجده كان الوارد ضعيفا. و من كان هكذا كان محفوظا عليه اوقاته و احواله عن هتك حرمة او تخطّى عن الشرع بحال و هذا صدق وجوده. و وجودالمتمكنين و اهل الاستقامة ظهور هيبة منهم فى اسرار الحاضرين و انقطاع الانفاس بحضرتهم فلايبقى لاحدٍ معه نفس و لا وقت و لارسم و لاصفة لتمام وقته و علوّ حاله و كذلك الشمس اذا بدت طمست الانوار انوارها†.

۲۱ ثمّ الحقّ و الحقيقة. الحق هوالله عزّ و جلّ [f.77b] لانّه حقق الحقائق و احقّ الحقوق . و الحقيقة تصفية الاحوال عن ملاحظات الاغيار. و الحقيقة مرجع العارفين عندالوصول و مستراح الواصلين فى الوصلة و مقام المشتاقين عند هيجان الوله. و الحقيقة اذا صحّت أوصلت المتحقق الى الحق من غير كلفة. و الحقيقة تحقيق الحق فى اسرار المحقين.

۲۲ ثمّ المعرفة. المعرفة موهبة من الله[۱] ـ عزّ و جلّ ـ ينور بها قلوب عباده

۲۰

• ص: احوال بعض الاحوال. † ص: انواره.

۲۲

۱. ان اصل المعرفة موهبة (*اللمع*، ص ۴۱).

العارفين[۱] و علامتها• فى الظّاهر ملازمة العيان من غير فترة. قال النّبى ـ صلّى اللّه عليه و سلّم ـ لحارثة[۳]: ما حقيقة ايمانك؟ قال: أسهرتُ ليلى و أظمأتُ نهارى و عزفتُ نفسى عن الدنيا. فقال له النّبى ـ صلّى اللّه عليه و سلّم ـ: عرفت فالزم[۴]. و من لاحظ بسرّه شيئاً من الكون لا تصحّ له المعرفة لانّ المعرفة اذا صحّت اذهلت عمّا سوى المعروف. و المعرفة العلم بالله و اسمائه و صفاته[۵] ببلاغ القدرة و نفاذ المشية و بملازمة† القلّة و الذلة و الصغار. و المعرفة اذا صحّتْ أفنتْ العارف عن مشاهدة معرفته لاستغراقه فى مشاهدة المعروف[۶].

۲۳ ثم اليقين. و هو تحقيق ما عند الغير خبر و اخبار[۱]. و اليقين مشاهدة الغيب بكشف السرّ[۲]. واليقين أنْ لايتعجّب [العبد] من شئٍ لعلمه بمصدره و مورده. واليقين استقرار القلب عند صدمات الموارد. و اليقين ملاحظة مايشار اليه لتحقيق ما يبنيه العلم. و اظهار الكرامات من تحقيق درجة اليقين و مقام اليقين. و لا يصحّ لعبد صحبته مع الحق الّا بتصحيح مقام اليقين. و مقام اليقين لايبقى عليه ريباً و لا

• ص: علامته. † ص: ملازمة

۲. قيل حقيقة المعرفة نور طرح فى قلب المؤمن (*تهذيب الاسرار*، ق ۱۵ أ).

۳. هو حارثة بن سراقة بن الحارث الانصارى الخزرجى. استشهد ببدر سنة ۲. *طبقات* ابن سعد، ج ۱/۲ ص ۱۰ و ج ۲/۳ ص ۶۸؛ *اسد الغابة*، ج ۱ ص ۴۲۵؛ *الاستيعاب*، ج ۱ ص ۲۸۵؛ *الاصابة*، ج ۱ ص ۲۹۷.

۴. اخرجه السلمى فى *الاربعين*، ص ۶. و رواه السراج فى *اللمع* ص ۱۰۲ و الكلاباذى فى *التعرف* ص ۷۳ و المستملى فى شرح *التعرف* ص ۸۰۰.

۵. قال ابو سعيد: و المعرفة بالله تعالى هى العلم بالله تعالى و بصفاته... لايشبهه شئ و لايشبه شيئاً من المخلوقات لابذاته و لابصفاته (*تهذيب الاسرار*، ق ۱۴ ب).

۶. قيل لبعضهم ما حقيقة المعرفة؟ قال: اذا عرف انه لايعرف فهو عارف (*تهذيب الاسرار*، ق ۱۹ أ).

۲۳

۱. قال بعضهم: اول مقام اليقين الثقة بما فى يدالله تعالى والاياس مما فى ايدى الناس (*اللمع*، ص ۷۰).

۲. سئل ابوالحسين النورى عن اليقين فقال: اليقين المشاهدة (*اللمع*، ص ۷۱). و قال بعضهم: اليقين المشاهدة (*تهذيب الاسرار*، ق ۴۰ ب). و قال سهل: اليقين المكاشفة كما قال: لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً (*التعرف*، ص ۱۰۳).

اختلاجاً و لا استدلالاً [فـ] ـليس قهراً للمشاهدة و المعاينة. و اليقين خطرات فا[ن] ثبت صار محل حضور و مكاشفة. و اليقين لا تبقى• معه معارضة و لا شك[۳]. و لا يثبت اليقين الا بإزالة الشُكوى.

۲۴ ثمّ التفُريد و التُجريد. والتُفريد أن تنفرد بالحق فتجرَّد بتفريدك به عن الاكوان و ما فيها. و من تجرَّد لغير قصد التفرّد سقط عن درجة التجريد [f.78b] و لا يبلغ مقام التفريد. و التفريد أن يفردك الحق به وله و يقطعك عمّا سواه فتكون به لابك بل تكون هو• بفناء ماسواه. والتجريد أن تسقط عن الحق الارادات و الهمم والطلب و التشرف. فيكون مجرَّد الظاهر و الباطن و السرّ و العلانية عن كلّ كائن و مكوّن لانفراده بالفرد الذى لايقبل القرين. فمن قصده و هو[۲] فى قصده يشاهد سواه، فهو عن بلوغ حقيقة التفريد و الفردانية بمعزل.

۲۵ ثمّ الفِراسة. و هي• ضياء القلب بنور الحق فيبصر به المغيبات. و لا تصحّ الفراسة الاّ لمن تحقّق فى درجات الإيمان. و الفراسة على ثلاثة أوجه: فراسة فى المشاهدة، و هي أدونها؛ و إخبار عن غيب، وهي أوسطها؛ و حكُم على الغيب، و لم يكن هذا فى الاُمة الاّ للصدّيق الاكبر[۱] رضى الله عنه. و الفراسة، التى لايجوز فيها

• ص: لايبقى.

۳. و نهاية اليقين تحقيق التصديق بالغيب بازالة كل شك و ريب (*اللمع*، ص ۷۱). و قال الجنيد: اليقين ارتفاع الشك (*تهذيب الاسرار*، ق ۳۹ أ؛ *التعرف*، ص ۱۰۳)؛ و قال ابن عطاء: اليقين مازالت عنه المعارضة (*التعرف*، ص ۱۰۳).

۲۴

• كذا فى الاصل.

۲۵

• ص: و هو.

۱. روى من فراسة ابى بكر (رض) انّه لمّا حضرته الوفاة قال: «انّ ذابطن بنتَ خارجةَ قد اُلقي فى خَلَدى انّها جارية». و بنت خارجة هذه، هى حبيبة بنت خارجة بن زيد التى كانت حينذاك حاملاً و ←

خطأً فانّه بنور ربّه يتفرّس لا باستدلال نفسه و اذا أُخطات الفراسة فهي[1] ظنٌّ و حسبان[2]. و قال ابوحفض النيسابوري[3]: ليس لأحدٍ أن يتفرّس فى أحدٍ و لكنّه يتّقى من فراسته[4]؛ لانّ النبى ـ صلّى اللّه عليه و سلّم ـ قال: «اتّقوا فراسةَ المؤمن فانّه ينظر بنور اللّه»[5] و لم يقلْ تفرّسوا فى المؤمنين.

۲۶ ثمّ المحبّةُ و العشق. و المحبّة سقوط التّمييز. و سُمّيت المحبّة محبّةً لانّها تمحو• الرسوم و لاتثبت[1] قدماً بحال[1]. و المحبُّ مستغرق الذات فانٍ[1] الصفات. و المحبّة

---

۱ ص: فهو.

وَلَدت بعد موت ابى بكر بنتاً (جارية). و كان كما قال ابو بكر. و سمّيت بامّ كلثوم. راجع: الموطّأ، كتاب الاقضية حديث رقم ۴۰؛ *الجوهرة للبّرّى*، ج ۲ ص ۱۲۰؛ *التعرف*، ص ۲۴.

۲. قال ابوعثمان الحيرى: الفراسة ظن وافق الصواب؛ والظن يخطئ و يصيب. فاذا تحقق فى الفراسة تحقق فى حكمها لانه اذاك يحكم بنور الله تعالى لا بنفسه (*الطبقات*، ص ۱۷۴). و قال ابو سعيد الخراز: من نظر بنور الفراسة نظر بنور الحق وتكون مواد علمه من الحق بلا سهو ولا غفلة بل حُكم حق جرى على لسان عبد (الرسالة القشيرية، ج ۲ ص ۴۸۰).

۳. راجع فقرة ۵.

۴. تهذيب الاسرار، ق ۱۶۶ أ: ... ولكنه ينبغى أن يتقى فراسة المؤمن. و قال القشيرى: ليس لاحد ان يدعى الفراسة و لكن يتقى الفراسة من الغير، لان النبى (صلعم) قال: «اتقوا فراسة المؤمن»؛ و لم يقل تفرسوا. فكيف تصحّ دعوى الفراسة لمن هو فى محل اتقاء الفراسة (*الرسالة*، ج ۲ ص ۴۸۵). و اورد السلمى قول ابى حفص فى *رسالة الملامتية*، ص ۱۱۵.

۵. رواه ابو سعيد الخُدْرى و اخرجه الترمذى فى صحيحه (كتاب *التفسير*، رقم ۳۱۲۷) و قال انه حديث غريب. و اخرجه ابو نعيم فى *حلية الاولياء* (ج ۱۰ ص ۲۸۱ـ۲۸۲) و السلمى فى *الاربعين* (ص ۱۴) و ابو سعد الماليني فى *اربعينه* (مخطوط الظاهرية رقم ۹۵۵، ق ۳ ب) و ابن الجوزى فى *صفة الصفوة* (ج ۲ ص ۴۲۳). هذا، وقد رواه ايضاً ابن عمر كما اخرجه ابن جرير الطبرى باسناده عنه فى تفسير «ان فى ذلك لآيات للمتوسّمين» (*جامع البيان*، ج ۱۴ ص ۳۲: سورة الحجر آية ۷۵). و اورده الحكيم الترمذى مرفوعاً عن ابى امامة الباهلى فى *نوادر الاصول* (ص ۲۷۱).

۲۶

• ص: يمحو ۱ ص: ولايثبت ۱ ص: فانى

۱. سئل عمرو بن عثمان المكى عن المحبة فقال: سميت المحبة محبة لانّها تمحو من القلب ما سواه (*تهذيب الاسرار*، ق ۲۱ ب).

اذا توهّجت فى السرّ عزّته و أفنته عن كلّ واردٍ شغلاً بمحبوبه. والمحبّة تخرس المحبَّ عن الإخبار عن حاله ووضعه و شكايته. والعشق غصنٌ من أغصان المحبة، لانّ العشق يبقى معه حال و تميز و وصف: ألاترى انّه رُوىَ عن النّبى ـ صلّى اللّه عليه و سلّم ـ أنّه قال: مَنْ عشق فعفَّ فكتم[٢] فأ بقى فيه محلّ العفّة و الكتمان. و أفنى المحبَّ عن صفاته و شواهده، بقوله ـ صلّى الله عليه و سلّم ـ «حبُّك الشىءَ يُعمى و يُصمّ»[٣].

٢٧ ثمّ الصّدق. و الصّدق يحتاج اليه فى كلّ الاحوال و جميع الافعال[١]. فكل حالٍ و فعلٍ عُرّىَ عن الصّدق فهو الى الردّ اقرب منه [f.78b] الى القبول. و الصّادق لايقع عليه منّة فى حالٍ. و كلّ حال تحول على الصادق يكون فيه محفوظاً او محموداً. و الصّادق لاينفكُّ من مقام الصدق و إن عاشر أو خالط. و الصّدق مقام الرجال، قال اللّه ـ عزّ و جلّ ـ «رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوااللّهَ»[٢] الآية. و الصّدق يورث الصدّيقية كما صدق ابو بكر ـ رضىاللّه عنه ـ فى متابعة النّبى ـ صلّى اللّه عليه و سلّم ـ [فـ] ـأورثه ذلك الصدّيقية.

---

٢. *الجامع الصغير*، ج ٢ ص ١٧۶؛ *فيض القدير*، ج ۶ ص ١٧٩.
٣. اخرجه احمد فى مسنده (ج ۵ ص ١٩۴ و ج ۶ ص ۴۵٠) و ابوداود فى السنن، كتاب الآداب، ١١۶ (حديث رقم ۵١٣٠) عن ابى الدرداء.

٢٧

١. قال عبدالله الانطاكى: لايستغنى حال من الاحوال عن الصدق و الصدق مستغنٍ عن الاحوال كلها (*الطبقات*، ص ١۴۴).
٢. سورة الاحزاب (٣٣): ٢٣.
٣. لقّب الرسول (صلعم) اباىكر بـ «الصدّيق» لتصديقه الاسراء كماندل عليه روايات ابى وهب و عائشة و الحسن (*طبقات ابن سعد*، ج ٣ ص ١٢٠؛ *سيرة ابن هشام*، ج ٢ ص ۴٠؛ *اسدالغابة*، ج ٣ ص ٣١٠) وقيل لُقّب بالصديق بعدما اسلم وصدق الرسالة (*السيرة الحلبية*، ج ١ ص ٢٧٣؛ و قارن: *الاصابة*، ج ٢ ص ٣۴٣؛ *صفةالصفوة*، ج ١ ص ٢٣۶؛ *التبصرة لابن الجوزى*، ج ١ ص ٣٩٨). و الى مبادرته الى تصديق الرسول (صلعم) يشير حسّان حيث يقول:

←

۲۸ ثم الشوق. وهو إنزعاج القلب من غلبات موارد المحبّة في تهييج الشوق على حسب تهييج الحبّ. فمن كانت محبّته أتمّ، كان شوقه أغلب و انزعاجه أكثر. و الشوق نارٌ تلتهب* في القلب[۱] و في شدّة سطوات المحبة تظهر على الجوارح منها فترة. و منهم من علّل مقام الشوق، فقال: الشوق لايكون الاّ الى غائب و متى يغيب المحبّ عن محبوبه؟ فانّ الغيبوبة نقصٌ في المحبة[۲]. و منهم من صحّحه، فقال: الشّوق في المشاهدة اشدّ من شوق الغَيبة[۳]. و شوق الغَيبة لطلب القربة و شوق التّداني لطلب الرّضا، و شوق لايفارق في التّداني و التّنائي و هو الشّوق الحقيقي.

۲۹ ثمّ علم اليقين و عين اليقين. علم اليقين ظاهر الشّرع على موافقة السُّنة. و عين اليقين الاخلاص في المعاملة و الاتّباع. و علم اليقين إكتساب، و عين اليقين موهبة. و علم اليقين بالاستدلال، و عين اليقين بالكشف. و علم اليقين ظاهر الشّرع، و عين اليقين مكاشفة الغيب. و علم اليقين بالأخبار، و عين اليقين بالاسرار. و علم اليقين مساعدة الأمر و متابعته، و عين اليقين مشاهدة الحق و مطالعته.

و الثانى الصادق المحمود مشهده   و اوّل الناس منهم صدّق الرُّسُلا

(*ديوان حسان بن ثابت*، ج ۱ ص ۱۲۵). و ابًا ماكان، فانه رضى الله عنه كان يشتهر بهذا اللقب في حياته منذ سماه الرسول (صلعم) به: و قد قال ابومحجن الثقفى الصحابى الشاعر في مدحه (*الوافى*، ج ۱۷ ص ۳۰۷):

و سمّيت صديقاً و كل مهاجر   سواك يسمى باسمه غير منكر

۲۸

* ص: يلتهب.

۱. الشوق نارالله اشعلها فى قلوب اوليائه حتى يحرق بها ما فى قلوبهم من الخواطر و الارادات و العوارض و الحاجات (*تهذيب الاسرار*، ق ۲۸ أ). و سئل ابن عطا عن الشوق فقال: احتراق الاحشاء و تلهّب القلوب و تقطّع الاكباد (*الرسالة القشيرية*، ج ۱ ص ۶۲۸).

۲. وقيل لبعضهم: هل تشتاق؟ فقال: لا. انما الشوق الى غائب و هو حاضر (*الرسالة القشيرية*، ج ۱ ص ۶۲۸).

۳. قيل شوق اهل القرب اتمّ من شوق المحجوبين (*الرسالة*، ج ۱ ص ۶۳۰).

۳۰ ثم الموافقة. و هی* ترك ما يستجلب المخالفة. و الموافقة ترك المخالفة فی الظاهر [f.79a] و مساعدة الاخوان فی مراداتهم ما لم تكن إثماً. و الموافقة ترك ما يجلب عليك عتباً او معاتبة. و الموافقة تطهير السرّ عن كل ما يضادّها. و الموافقة ترك مرادك اجمع لمراد من تصحبه مع تحرى الصُّلاح و النُّصيحة.

۳۱ ثم المشاهدة. وهی* مطالعة الغيبة بالبصيرة. و المشاهدة رؤية الخفيات ببصر القلب. و المشاهدة دنوّ السرّ من منازل القرب. و المشاهدة تورث الحضورَ فی المعاملات و الكشفَ فی الاحوال. و صحّة المشاهدة مما يسقط[۱] عن صاحبه الرجوع الی شیء من الاكوان و يكون مشاهداً للحقّ ابداً. و من شهد نفسه لحظة قطعه ذلك عن مشاهدة الحق. و من شاهد الحقَّ مرّةً أفناه عن مشاهدة الأغيار جملةً و كان مستغرقاً فی مشاهدته. و من شاهد مشاهدة الحقّ ايّاه ألزمه ذلك الذبول و الخمود و قلّة الحركة الاّ باذن.

۳۲ ثم الأنس. و لا يصحّ الانس الاّمع ملازمة التعظيم و الغيبة فمن سكن قلبه عن دوام التعظيم و ادّعاء الانس أدّاه ذلك الی الزّندقة. و اذا صحَّ للعبد حال الانس استوحش عن الكل و يكون مُحدَّثاً من محبوبه فی سرّه فيأنس به.

۳۳ ثمّ السُّكر. و صحّة السُّكر أن يكون صاحبه محفوظاً فی حاله عن ارتكاب محظورٍ أو يجری عليه ذمٌّ من جهة الشرع. و يكون صحوه من السُّكر الی المجاهدة. فاذا جری عليه خرق شرع او تضييع فريضة فهو بائنٌ عن طرق الحقيقة. و السُّكر واردٌ يذهل العبد عمّا فيه من التمييز. فإن كان الوارد عن صحّة أدّاه الی

۳۰

* ص: وهو.

۳۱

* ص: وهو. ۱ ص: تسقط.

السكون الى الموافقات. و اذا كان الوارد معلولاً يشتّت عليه وقته و حاله و لا يكون معذوراً.

۳۴ ثُمّ الفناء و البقاء. و الفناء في الظاهر فناء* كل خلُق رديء عن العبد. و البقاء بقاء كلّ خلُق حسن فيه[۱]. و في الحقيقة فناؤه عن صفاته ببقائه في مراد اللّه[†] فيه. و فناء احوال العبد ببقائه مع محوّل الاحوال. و الفناء ذهاب حظوظه من رؤية فنائه. و البقاء غلبة سلطان الحقّ على سرّه فيفنيه عنه و يبقيه به.

۳۵ ثُمّ الجمع و التّفرقة. و هوما سمعتُ النّصر اباذي[۱] يقول: ما فرق من حيث جمع و لا جمع من حيث فرق و لكن في الاوقات اشياء ليس لأحدٍ أن يحكم على ذلك بل [الله] يحكم له في جميع الاحوال [f.79b]. و قال الخرّاز[۲]: اليقين يجمع و العلم يفرّق. و قال الروذباري[۳]: الجمع سرّ التوحيد و التفرقة لسان التوحيد[۴] والجمع ما

۳۴

* ص: فناء عن. † ص: عن مراد الله.

۱. اشارالقوم بالفناء الى سقوط الاوصاف المذمومة و اشاروا بالبقاء الى قيام الاوصاف المحمودة (*الرسالةالقشيرية*، ج ۱ ص ۲۶۰).

۳۵

۱. هو ابوالقاسم ابراهيم بن محمد النصر اباذي النيسابوري، شيخ الصوفية بنيسابور. لقي الشبلي و اباعلي الروذباري. حدث عنه الحاكم النيسابوري و ابو علي الدقاق و السلمي. و صاحبه السلمي في سفره الى بغداد. جاور مكة في اواخر عمره و توفي ودفن بها سنة ۳۶۷. و روى السلمي انه قد ضرب و اهين و حبس عدة مرات بنيسابور لقوله بطواف القبور و بعدم خلق الروح (*طبقات*، ص ۴۸۴ـ۴۸۸؛ *الرسالة القشيرية*، ج ۱ ص ۲۲۲ـ۲۲۳؛ *سير اعلام النبلاء*، ج ۱۶، ص ۲۶۳ـ۲۶۷؛ *الوافي*، ج ۶ ص ۱۱۷؛ *تاريخ بغداد*، ج ۶ ص ۱۶۹ـ۱۷۰).

۲. هو ابوسعيد احمد بن عيسى الخراز البغدادي. صحب ذاالنون و سرياً السقطي و بشر بن الحارث، توفي سنة ۲۷۹ (*طبقات*، ص ۲۲۸ـ۲۳۸؛ *حلية الاولياء*، ج ۱۰ ص ۲۴۶ـ۲۴۹؛ *تاريخ بغداد*، ج ۴ ص ۲۷۶ـ۲۷۸).

۳. هو ابوعلي احمد بن محمد الروذباري، اصله من بغداد و سكن مصر و توفي بها سنة ۳۲۲. صحب الجنيد و اباالحسين النوري و اخذ الفقه عن ابن سُريج (*طبقات*، ص ۳۵۴ـ۳۶۰؛ *حلية الاولياء*، ج ←

تكلم به اللّه في وقت الايجاد اذ كانوا بلاهمّ فكان هو المكلِّم و المجيب. والتفرقة ما خاطبهم به على لسان السفراء و الانبياء و اذا نظر الى نفسه فرّق و اذا نظر الى ربّه جمع.

۳۶ [هذا] آخر ذكر درجات المعاملات. فهذه اجوبة مختصرة عمّا سألتنى أرجو أن تقف فيها على مرادك. و لكن لكلّ باب من هذه الابواب و لفظة من هذه الالفاظ شرحٌ يطول ذكره. و بيّنالك ما تستدلّ به على ماوراءه بعد أن استعنتُ اللّه فيه. و برئتُ من حولى و قوّتى و استوفقته و نِعم الموفّق و نِعم الوكيل. و الحمدللّه حقَّ حمدِه والصّلوة و السّلام على خير خلقه محمّدٍ و آله اجمعين.

---

١٠ ص ٣٥٦؛ *صفةالصفوة*، ج ٢ ص ٢٥٢ـ٢٥٥؛ *تاريخ بغداد*، ج ١ ص ٣٢٩ـ٣٣٢؛ *الرسالة القشيريه*، ج ١ ص ١٨٥ـ١٨٦).

۴. *تهذيب الاسرار*، ق ١٩٩ ب.

اصطلاحات و تعبیرات
(شماره‌ها راجع است به فقرات متن کتاب)

جلد دوم مجموعهٔ آثار ابوعبدالرحمن سلمی مشتمل است بر:

- مسألة صفات الذاکرین و المتفکرین (به تصحیح ابومحفوظ الکریم معصومی)
- رسالةالملامتیة (به تصحیح ابوالعلاءالعفیفی)
- مناهج‌العارفین (به تصحیح إیتان کولبرگ)
- المقدمة فی‌التصوف و حقیقته (به تصحیح حسین أمین)
- کتاب الاربعین (چاپ حیدرآباد)
- کتاب الفتوة (به‌تصحیح سلیمان أتش)
- کتاب السماع (به تصحیح نصرالله پورجوادی)
- نسیم‌الارواح (قبلاً چاپ نشده)
- رسالة فی‌کلام الشافعی (قبلاً چاپ نشده)

فهرست